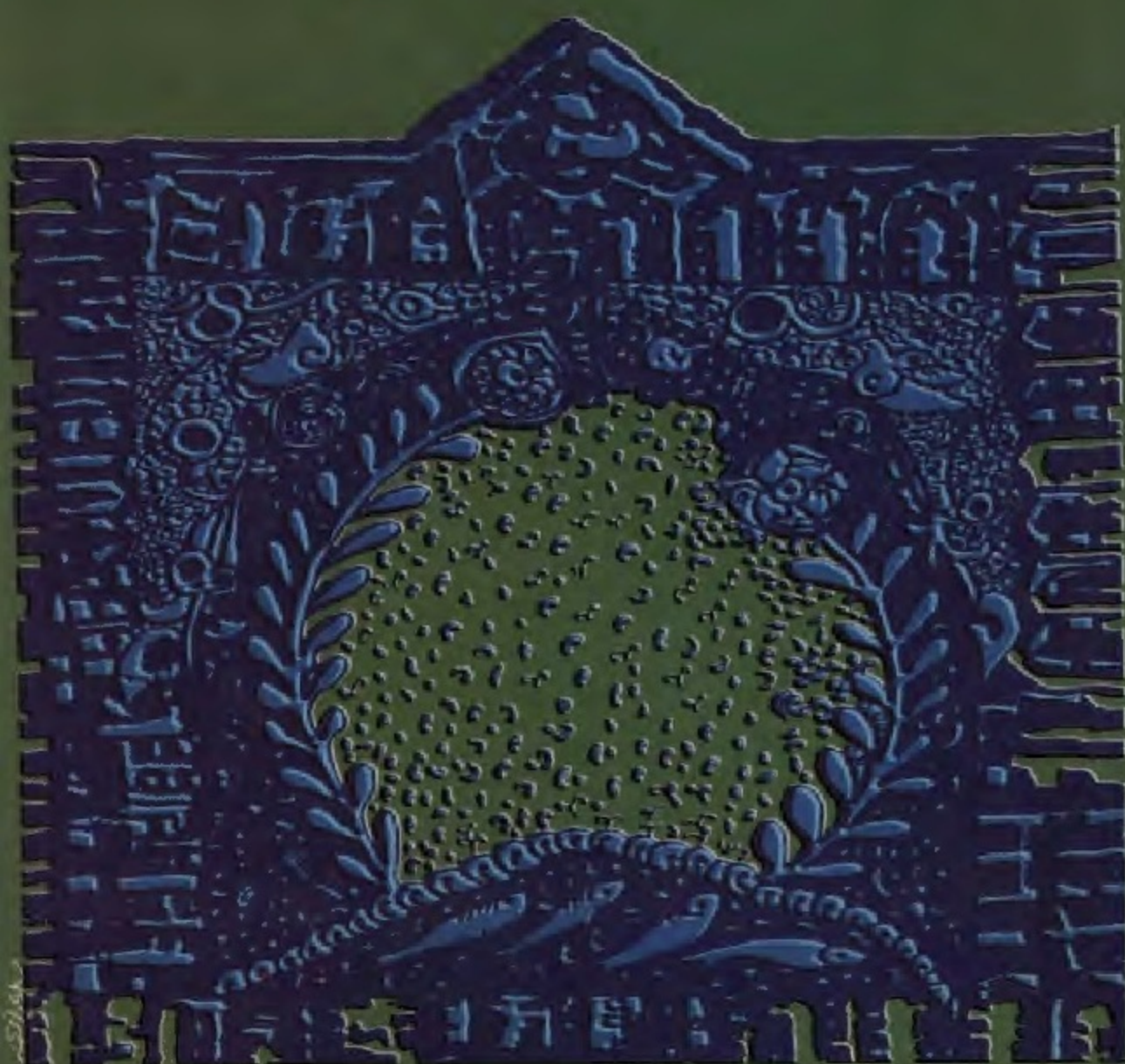


تفسیر سور آبادی

ابوبکر عتیق نیشابوری

بہ تصحیح

سعید سیس جانی











تفسیر سورآبادی

«تفسیر التفاسیر»

ابوبکر عتیق نیشابوری
مشهور به سورآبادی

به تصحیح
سعیدی سیرجانی

مجلد اول

فرهنگ نشر نو

(عضو گروه ناشران ۸۰)

تهران، ۱۳۸۱

چاپ اول: ۱۳۸۰
تعداد: ۲۲۰۰ نسخه
حق هرگونه چاپ و تکثیر محفوظ است.

سورآبادی، عتیق بن محمد،
تفسیر سورآبادی / ابوبکر عتیق نیشابوری؛ به تصحیح علی اکبر
سعیدی سیرجانی. — تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰.
۳۵۷۱ ص. ۵ ج.

ISBN: 964 - 7443 - 07 - 2 (دوره)

ISBN: 964 - 7443 - 02 - 1 (ج. ۱)

ISBN: 964 - 7443 - 03 - X (ج. ۲)

ISBN: 964 - 7443 - 04 - 8 (ج. ۳)

ISBN: 964 - 7443 - 05 - 6 (ج. ۴)

ISBN: 964 - 7443 - 06 - 4 (ج. ۵)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۵ ق. الف. سعیدی سیرجانی، علی اکبر،

۱۳۱۰ - ۱۳۷۳، مصحح. ب. عنوان.

۲۹۷ / ۱۷۲۴

ت ۷ س ۹ / BP 94

۱۳۸۰

م ۸ - ۲۵۶۲۵

کتابخانه ملی ایران

لیتوگرافی: صحیفه نور
چاپ: چاپخانه گلرنگ یکتا

پیشگفتار

تفسیر معروف به «تفسیر سورآبادی» تألیف ابوبکر عتیق نیشابوری متوفی به سال ۴۹۴ هجری (۱۱۰۱ میلادی) پس از «تفسیر طبری» و «تفسیر اسفراینی»، کهن ترین تفسیر قرآن به زبان فارسی است. مؤلف خود آن را «تفسیر التفاسیر» نامیده است. تفسیری است بسیار مفصل شامل ترجمه همه سوره های قرآن، شأن نزول و محل نزول آیات، عدد آیات و حروف سور و فضیلت آیات و تفسیر آنها، بیشتر بر اساس روایاتی که از عبدالله بن عباس، پسر عم پیغمبر (ص)، به او رسیده بوده، ولی با توجه به راویان و مفسران دیگر. همچنین تفسیر شامل داستانها و کراماتی است که با مطالب قرآن سروکار دارند.

اهمیت تفسیر برای ما در درجه اول از لحاظ نشر روان و لطیف آن است و از بهترین نمونه های نثر ساده و روشن و شیوایی است که از قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) بازمانده است. از این گذشته «تفسیر سورآبادی» مشتمل است بر لغات و اصطلاحات و صورتهای خاصی از کلمات که دامنه اطلاع ما را از زبان فارسی رایج در قرن پنجم می افزاید.

«تفسیر سورآبادی» را ظاهراً مؤلف در هفت بخش (سبع) تنظیم نموده بوده است. نسخه های متعددی که از آن باقی مانده گواه رواج و شهرت آنست. ولی این نسخه ها کامل نیستند و عموماً قسمتی از تفسیر را در بر دارند. نسخه های معتبر تفسیر را C.A. Storey در جلد سوم اثر گرانمایه اش* به دست داده است. کهن ترین نسخ آن نسخه ۵۲۳ دیوان هند و نسخه ۵۳۵ کتابخانه بریتانیا و نسخه ۵۷۴ بورس در ترکیه است. نسخه دیوان هند را که تنها شامل بخش پنجم و ششم و آن هم با برخی افتادگیهاست بنیاد فرهنگ ایران به مباشرت همسر ارجمندم زنده نام علی اکبر سعیدی سیرجانی و با مقدمه کوتاهی به امضای زنده یاد مجتبی مینوی در سال

۱۳۴۵ شمسی (۱۹۶۶ میلادی) به صورت نسخه عکسی منتشر کرد. برگزیده‌ای از تفسیر را بر اساس نسخه کوتاه شده‌ای از آن متعلق به موقوفه تربت شیخ جام زنده‌یاد دکتر یحیی مهدوی پیش از آن برای انتشار آماده ساختن بود ولی انتشار آن به تأخیر افتاد، تا آنکه در سال ۱۳۴۷ شمسی (۱۹۶۸ میلادی) جزء مجموعه «گنجینه متون ایرانی» انتشارات دانشگاه تهران (شماره ۱۱۷۹)، هدیه دکتر یحیی مهدوی (شماره ۲۳) به نام «قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سورآبادی» منتشر گردید و موجب شهرت بیشتر تفسیر و مزید اطلاع دانشمندان از آن شد.

اما طبع انتقادی کامل این تفسیر عظیم همچنان به صورت آرزویی باقی بود تا آن که همسر دانشمند آزاده‌ام که زبان و ادب فارسی از جهات گوناگون مدیون کوششهای فرهنگی اوست به عملی ساختن این آرزو همت گماشت و پس از تهیه عکس ده نسخه معتبر تفسیر، چندین سال در مقابله آنها و فراهم کردن متن در خور اعتمادی از این اثر نفیس زبان فارسی صرف وقت نمود اما طبع آن به سبب مشکلاتی که در زندگی پرافتخار وی پیش آمد امکان نیافت. و متأسفانه تهیه فهرست کامل اختلاف نسخه‌ها نیز به سرنوشت وی گره خورد که امید است در آینده صاحب همتی به تکمیل آن اقدام کند و همچنین فرهنگ لغات و ترکیبات مستخرج از متن تفسیر را سامان دهد و به دوستداران زبان و ادب فارسی هدیه بدارد.

اینک خدای مهربان را سپاس که مؤسسه «فرهنگ نشر نو» به کمک فرزندان زنده‌یاد سعیدی سیرجانی، صهبا و ساغر و سایه، در طبع این اثر گرانبایه که از مهمترین آثار قرن پنجم هجری و مشتمل بر فوائد زبانی و لغوی و ادبی و آئینی بسیار و یادگار گرانقدری از مصحح صاحب‌دل و صاحب‌قلم آن است اهتمام نموده است. همچنین از طرف خود و خانواده و دوستان همسر از استاد دانشمند عالیقدر جناب آقای دکتر عطاءالله مهاجرانی سپاسگزارم که ضمن همه خدمات درخشان علمی و فرهنگی خود موانع را از سر راه نشر این کتاب برداشتند.

در پایان سخن از آقای محمدرضا جعفری هم باید تشکر کنم که در غلط‌گیری چاپی کل تفسیر اهتمام ورزیدند و در این همه سال در نگرانیهای ما سهیم بودند و در این بازار بی‌رونق کتاب از صرف هزینه سنگین برای نشر تفسیر سورآبادی نهراسیدند و آن را به صورت حاضر به چاپ رسانیدند.

مهرانگیز سعیدی

فهرست

مجلد اول

افتتاح	۳
۱. الفاتحه	۱۷
۲. البقره	۲۵
۳. آل عمران	۲۵۳
۴. النساء	۳۷۹
۵. المائده	۵۱۷
۶. الانعام	۶۳۲

مجلد دوم

۷. الاعراف	۷۳۰
۸. الانفال	۸۵۶
۹. التوبه	۹۰۸
۱۰. يونس	۹۹۷
۱۱. هود	۱۰۳۹
۱۲. يوسف	۱۰۹۰
۱۳. الرعد	۱۱۹۳
۱۴. ابراهيم	۱۲۱۶

۱۲۴۹	 الحجر	۱۵
۱۲۷۶	 النحل	۱۶
۱۳۳۱	 اسرى	۱۷
۱۴۰۳	 الكهف	۱۸

مجلد سوم

۱۴۶۰	 مريم	۱۹
۱۵۰۰	 طه	۲۰
۱۵۴۷	 الانبياء	۲۱
۱۵۹۰	 الحج	۲۲
۱۶۳۰	 المؤمنون	۲۳
۱۶۵۹	 النور	۲۴
۱۶۹۹	 الفرقان	۲۵
۱۷۲۰	 الشعراء	۲۶
۱۷۵۴	 النمل	۲۷
۱۷۹۶	 القصص	۲۸
۱۸۴۶	 العنكبوت	۲۹
۱۸۷۶	 الروم	۳۰
۱۹۰۲	 لقمان	۳۱
۱۹۲۱	 السجده (تنزيل)	۳۲
۱۹۳۴	 الاحزاب	۳۳
۲۰۰۴	 سبأ	۳۴
۲۰۳۶	 فاطر (الملائكه)	۳۵
۲۰۵۸	 يس	۳۶
۲۰۸۴	 الصافات	۳۷
۲۱۱۸	 ص	۳۸
۲۱۵۰	 الزمر	۳۹

مجلد چهارم

۲۱۸۱	 ۴۰. غافر (مؤمن)
۲۲۱۱	 ۴۱. فصلت
۲۲۳۵	 ۴۲. الشوری
۲۲۶۰	 ۴۳. الزخرف
۲۲۸۳	 ۴۴. الدخان
۲۲۹۵	 ۴۵. الجاثیه
۲۳۰۶	 ۴۶. الاحقاف
۲۳۲۳	 ۴۷. محمد (ص)
۲۳۳۸	 ۴۸. الفتح
۲۳۸۹	 ۴۹. الحجرات
۲۴۰۹	 ۵۰. ق
۲۴۲۲	 ۵۱. الذاریات
۲۴۳۷	 ۵۲. الطور
۲۴۵۰	 ۵۳. النجم
۲۴۷۹	 ۵۴. القمر
۲۴۹۲	 ۵۵. الرحمن
۲۵۰۸	 ۵۶. الواقعه
۲۵۲۷	 ۵۷. الحديد
۲۵۴۹	 ۵۸. المجادله
۲۵۶۴	 ۵۹. الحشر
۲۵۸۱	 ۶۰. الممتحنه
۲۵۹۲	 ۶۱. الصف
۲۵۹۹	 ۶۲. الجمعه
۲۶۰۶	 ۶۳. المنافقون
۲۶۱۴	 ۶۴. التغابن

۲۶۲۱		۶۵. الطلاق
۲۶۳۲		۶۶. التحريم
۲۶۴۵		۶۷. الملك
۲۶۵۷		۶۸. القلم
۲۶۷۱		۶۹. الحاقه
۲۶۸۲		۷۰. المعارج
۲۶۸۹		۷۱. نوح
۲۶۹۸		۷۲. الجن
۲۷۰۶		۷۳. المزمّل
۲۷۱۴		۷۴. المدثر
۲۷۲۳		۷۵. القيامة
۲۷۳۳		۷۶. الانسان
۲۷۴۸		۷۷. المرسلات
۲۷۵۳		۷۸. النبأ
۲۷۶۰		۷۹. النازعات
۲۷۶۶		۸۰. عبس
۲۷۷۱		۸۱. التكوير
۲۷۷۶		۸۲. الانفطار
۲۷۷۹		۸۳. المطففين
۲۷۸۵		۸۴. الانشقاق
۲۷۸۹		۸۵. البروج
۲۷۹۷		۸۶. الطارق
۲۸۰۰		۸۷. الاعلى
۲۸۰۵		۸۸. الفاشيه
۲۸۰۹		۸۹. الفجر
۲۸۱۹		۹۰. البلد
۲۸۲۲		۹۱. الشمس
۲۸۲۵		۹۲. الليل

۲۸۲۸	 ۹۳. الضحی
۲۸۳۲	 ۹۴. الانشراح
۲۸۳۷	 ۹۵. التین
۲۸۳۹	 ۹۶. العلق
۲۸۴۵	 ۹۷. القدر
۲۸۵۳	 ۹۸. البینه
۲۸۵۶	 ۹۹. الزلزال
۲۸۵۸	 ۱۰۰. العادیات
۲۸۶۰	 ۱۰۱. القارعه
۲۸۶۲	 ۱۰۲. التکائر
۲۸۶۴	 ۱۰۳. العصر
۲۸۶۶	 ۱۰۴. الهمزه
۲۸۶۸	 ۱۰۵. الفیل
۲۸۷۳	 ۱۰۶. قریش
۲۸۷۶	 ۱۰۷. الماعون
۲۸۷۹	 ۱۰۸. الکوثر
۲۸۸۲	 ۱۰۹. الکافرون
۲۸۸۴	 ۱۱۰. النصر
۲۸۹۱	 ۱۱۱. اللهب (تبت)
۲۸۹۵	 ۱۱۲. الاخلاص
۲۸۹۸	 ۱۱۳. الفلق
۲۹۰۰	 ۱۱۴. الناس

مجلد پنجم

۲۹۰۳	 اختلاف نسخه‌ها

تفسیر سور آبادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي باسمه تفتتح الامور و بنوره تنشرح الصدور الذي
اختص من شاء من عبادہ بتحف العطايا و اطلع من خصه على
مکنون الذخاير و الخبايا و جعل التوفيق رفيق من شاء أن يتخذ الى
ربه سبيلاً و العصمة قسمة من طلب في تفسير كتابه دليلاً، والصلوة ٤
على شفيع المذنبين محمد و آله الطيبين و الطاهرين.

قال الاستاد الامام ابوبكر عتيق بن محمد السوراباني رحمه الله ...
و رحم على من نظر فيه و تفكر: کسی که تفسیر کتاب خدای عزوجل
خواهد خواندن وی را مقدماتی از پیش بیايد دانستن و آن چهارده چیز ٨
است: تفسیر و تأویل و معنی و تنزیل و وحی و کلام و قول و کتاب و
فرقان و قرآن و سورة و آیت و کلمه و حروف.

اما تفسیر از طریق لغت تبیین و ایضاح باشد چنانکه گویند فسرت
الحديث ای بینته و اوضحته. و اشتقاق تفسیر، گروهی گفتند از تفسره ١٢
گرفته اند، و هی نظر الطیب فی القارورة لإستخراج الداء و العلة و كذلك
المفسر ينظر فی الآیة لإستخراج حکمها و معناها. لکن این قول ضعیف
است، ازیرا که تفسره لفظ رومی است اطباء روم نهاده اند و تفسیر لفظ
عربی است، و لفظ عربی مشتق نبود از لفظ روم. پس تفسیر در اصل ١٦

تفسیر بوده است و تفسیر در لغت روشن کردن بود چنانکه گویند سَفَرَت المرأة اذا كَشَفَتْ قَنَاعَهَا عَنْ وَجْهِهَا و سَفَرَت البیت اذا كُنَسَتْه، و سَفَر را سفر گویند لَأَنَّهُ يَسْفِرُ فِيهِ الْإِخْلَاقُ و سفره را سفره گویند لَأَنَّهُا تَسْفِرُ فَيُظْهِرُ مَا فِيهَا، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَالصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَ، ای : اضاء. و تفسیر در اصل تفسیر بود، فَا رَا بِر سَین مَقْدَم کردند چنانکه در لغت گویند جَذَبَ و جَبَذَ و بَضَّ الْمَاءَ وَضَبَّ و عمیق و معیق و صاعقه و صاقعه و آنچه بدین ماند.

۴
۸
۱۲
کتاب بود، آخر کتاب بحاصل آید.

اما تأویل عاقبت چیزی پدید کردن بود و اشتقاق آن از مَال است و هو صرف الکلام الی مَال، و مَال عاقبت بود؛ و گروهی گفته‌اند اشتقاق تأویل از اَوَّل است و هو صرف الکلام الی اَوَّلِه، و این هر دو قول در معنی بهم قرین است زیرا که چنین گفته‌اند اَوَّلُ غَرَضِ الْحَكِيمِ آخر فعله؛ نبینی کسی که خواهد که سرایی کند اَوَّلِ خاطر او سرای بود، آخر سرای بحاصل آید؛ همچنین کسی که خواهد که کتابی کند اَوَّلِ نظر او کتاب بود، آخر کتاب بحاصل آید.

۱۶
اما معنی از طریق لغت مقصد بود عَنَى یَعْنِ ای : قَصَدَ یَقْصِدُ، و آنچه گویند معنی این آیت چنین است بدان آن خواهند که مقصود از این آیت چنین است.

۲۰
اما تنزیل از طریق لغت دو چیز بود تکلیم و انزال، تکلیم چنانکه گویند فُلَانٌ قَالَ فِی تَنْزِيلِهِ كَذَا، ای : فِی تَكْلِيمِهِ لَأَنَّ التَّكْلِيمَ یَأْتِی بِهِ نَزْلَةً بَعْدَ نَزْلَةٍ وَ رَتْبَةً بَعْدَ رَتْبَةٍ، و تنزیل بود به معنی انزال چنانکه خدای عَزَّ وَجَلَّ گفت وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا، ای : وَ انزلناه؛ و قرآن را تنزیل گویند زیرا که هم تکلیم است و هم انزال جبرئیل.

اما وَحِی پیغامی بود پوشیده و سبک، و گروهی گفته‌اند اشتقاق وَحِی از وَحَى الْحَاجِبِ است و آن اشارت بود به ابرو پوشیده. و گروهی گفته‌اند

اشتقاق وحی از وَحَا گرفته‌اند و وَحَا سرعت بود چنانکه گویند الْوَحَا الْوَحَا، ای: السرعة السرعة؛ و قرآن را وحی گویند زیرا که پیغامی است از خدا به رسول هم پوشیده و هم سبک.

۴ اما کلام از طریق لغت دو چیز بود یکی آنکه یَصْحُ بِهِ التَّكْلِيمُ وَ التَّكْلَمُ و ضَدَّ آن خُرُس بود، و دیگر تکلیم و تَكَلَّمَ بود؛ و قرآن را کلام گویند زیرا که قرآن تکلیم و تَكَلَّمَ است.

اما قول حروفی بود مرتَّب بترتیب الحدوث مسموعٌ مفهومٌ مؤدِیة المعنی علی طریق المواضع، و قرآن را قول گویند بر این معنی.

۸ اما کتاب نبشته بود، هرچه نبشته بود آن را کتاب گویند لانه یُکْتَب، چنانکه امام را امام گویند لانه یَوْمٌ. و گفته‌اند اشتقاق کتاب از کتیه است و کَتَبَ جَمَعَ بود، چنانکه گویند کَتَبَتِ الْبَغْلَةُ اِذَا جَمَعَتْ بَيْنَ شَفَرِيهَا بِالْحَلْقَةِ، و جوق سواران را کتیه گویند لجمع الرجال و السلاح فیها، و کتاب را کتاب گویند لجمع حروفه و کلماته.

اما فرقان از طریق لغت جدا کردن بود چنانکه گویند فرَقَ یفرُقُ فرَقاً و فُرْقَاناً، و قرآن را فرقان گویند لانه یفرق بین الحق و الباطل، و نیز آن را فرقان گویند لانه نُزِلَ متفرقاً چنانکه خدای تعالی گفت وَ قَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ. و فرقان نیز نصرت بود چنانکه خدا گفت یَوْمَ الْفُرْقَانِ ای: یوم النصرة، قرآن را فرقان گویند زیرا که نصرت حق است.

اما قرآن از طریق لغت آن بود که یُقْرَأُ چنانکه قربان آن بود که یتَقَرَّبُ بِهِ؛ لکن در شرع قرآن این کتاب مخصوص را گویند که اول آن الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است و آخر آن مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ، این را قرآن گویند لجمع حروفه و کلماته چنانکه گویند قرنت الماء فی الحوض ای: جمعته؛ و خواندن را نیز قرآن گویند چنانکه خدا گفت وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ،

ای : قرائة الفجر.

اما سورة از طريق لغت رفعت بود چنانکه شاعر گوید:

الم تر انّ الله اعطاك سورةً ترى كلّ ملك دونها يتذبذبُ
 بانك شمس والملوك كواكب اذا طلعت لم تبدّ منهمنّ كوكبُ
 سورةً ای رفعة؛ و سورة را سورة گویند لرفعتها و شرفها. و گروهی گفته‌اند
 اشتقاق سورة از سور البنا گرفته‌اند و آن والاذا بنا بود چنانکه شاعر گوید:
 و رَبِّ ذی سَرادِقٍ مَحجورٍ سُرت الیه مِن اعالی السور
 و سورة را سورة گویند زیرا که آن بعضی بود از قرآن چنانکه والاذا
 بعضی بود از دیوار و از بنا. و گروهی گفته‌اند اشتقاق سورة از سور الدواب
 گرفته‌اند و آن بقیّت شراب او بود و سورة را سورة گویند زیرا که بقیّتی
 بود از قرآن.

اما آیت از طریق لغت علامت بود چنانکه شاعر گوید:

اذا طلعت شمس النهار فسَلّمی فآیة تسلیمی علیک طلوعها
 ای : فعلامة تسلیمی؛ و آیت را آیت گویند زیرا که آن نشانی بود آن
 معانی و احکام را که در آن است. گروهی گفته‌اند آیت از طریق لغت
 جماعت بود چنانکه گویند خرج القوم بآیتهم، ای : بجماعتهم، و آیت را
 آیت گویند زیرا که جمع حروف و کلمات است.
 اما کلمه اشتقاق آن از کلم است و کلم قطع بود، کَلَمْتُ الصید، ای :
 جرحته و شاعر گوید:

اجدک مالعینک لاتنام کان جفونها فیها کلام
 و کلمه را کلمه گویند زیرا که مجموع بود جدا کرده از یکدگر.

اما حرف از طریق لغت طرف بود چنانکه گویند حَرَف الوادی و
 حرف البئر و حرف القبر، ای : طرفه؛ و خدای تعالی گفت وَ مِنْ آلنَّاسِ

مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ؛ و حرف را حرف گویند زیرا که آن طرفی بود کلمه را. و حرف در لغت نیز قَوْتُ بود چنانکه گویند حمل حرف و ناقة حرف، ای: قوی؛ و حرف را حرف گویند زیرا که آن قَوْتی بود کلمه را.

۴

افتتاح: بدانید عزیزان من که ما این تفسیر را از بهر آن به پارسی کردیم که از ما چنین درخواستند تا نفع آن عام‌تر بود، و نیز تا خوانندگان این ترجمه بتوانند کرد قرآن را به عبارت پارسی، چه اگر به تازی کردیمی آن را معلمی دیگر بایستی تا ترجمه مطابق و موافق بودی و مقصود مهین از تفسیر قرآن اولاً ترجمه و عبارت نکو است آنکه معانی و شأن نزول و اقاول مفسران و تلفیق آیات و حلّ مشکلات. و نیز قرآن را به هیچ لفظ تازی عبارت نتوان کرد نکوتر از آن که خود ظاهر نظم قرآن است و حاجت که هست بیشتر به ترجمه پارسی است در خور ظاهر قرآن. و ۱۲ معظم‌ترین چیزی در رفع و وضع این تفسیر فواید خوانندگان است و فواید شنوندگان و نگرندگان تا ما را دعا کنند، که پیغمبر علیه‌السلام گفت مَنْ اسدى اليكم معروفاً فكافئوه فان لم تستطيعوا فادعوا له حق واجب در گردن آن کس که این تفسیر را خواند یا نبیسد یا نگرد یا شنود آن است که ۱۶ نام ما یاد کند و ما را به دعای شاد کند وَ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ.

فصل: بدان که قرآن را تفسیرها بسیار کرده‌اند لکن نکوترین آن است که رسول کرد و از پیغمبر علیه‌السلام روایتهای بسیار کرده‌اند لکن ۲۰ معروفتر آن است که عبدالله عباس رضی الله عنه روایت کند زیرا که او حریص‌تر بود بر تفسیر قرآن. او گفت که: چون پیغمبر علیه‌السلام از این جهان برفت من پانزده ساله بودم و هیچ آیت نبود در قرآن که نه من چند

بار تفسیر آن از رسول بشنیده بودم و معانی آن معلوم کرده. و نیز پیغمبر علیه السلام او را بستود به علم و تفسیر قرآن و گفت: اَعْمَلْكُمْ بِالْقُرْآنِ عبدالله بن عباس، و نیز گفت: حبر هذه الأمة عبدالله بن عباس، و نیز رسول او را دعا کرد و گفت: اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَ عَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ. در خبر ۴ است که عباس روزی فرزند خود را عبدالله بخردگی برکنار داشت و در نزد رسول شد چون بیرون آمد عبدالله گفت «یا ابتاه آن برنا که بود که نزد رسول نشسته بود بدان نکویی؟». عباس گفت «من هیچ کس را ندیدم نزدیک رسول». عبدالله گفت «من دیدم، برنایی نکوروی و نکوموی و نکولباس». عباس را از آن عجب آمد بازگشت و رسول را گفت پسر من چنین می گوید. رسول علیه السلام گفت «آن جبرئیل بود که عبدالله او را بدید، اما آنه سیمی ولکنه يعلم التأویل». از بهر این ما تفسیر او را اختیار کردیم؛ و نام نهاده آمد این تفسیر را تفسیر التفاسیر. ۱۲

اما ابتدا به تفسیر اعوذ کنیم هرچند اعوذ نه از قرآن است لکن ابتدا کردن بدان سنت است در افتتاح قرآن، چنانکه خدای تعالی گفت فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. اَعُوذُ بِاللَّهِ، معناه اعتصم و امتنع بالله: بازداشت خواهیم و پناه گیرم به خدا، مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ: از آن دیو نفریده رانده. اشتقاق اَعُوذُ از عوذة گرفته اند و هی الشیء الناتی علی وجه الارض یمتنع به مطیرات الریح و محرفات السیل، همچنین بنده به اعوذ پنه گیرد از دیو تا او را از راه نبرد. و گفته اند اشتقاق اعوذ از عَوَذُ مطافیل گرفته اند و آن اشتران بچه دار باشند، آن را عوذ خوانند از بهر پنه گرفتن بچگان ایشان بدیشان. اما اشتقاق شیطان از شُطُون گرفته اند و شُطُون بُعْد بود، و شیطان را شیطان گویند لُبُعْد فی الشَّرِّ و لُبُعْدَه عن الخیر. و ۲۰

- گروهی گفته‌اند اشتقاق شیطان از شاط‌یشیط گرفته‌اند ای: احترق یحترق، و شیطان را شیطان گویند زیرا که سوختنی است. و گروهی گفته‌اند اشتقاق شیطان از شیطنة گرفته‌اند و شیطنة غایت خبث بود چنانکه گویند شیطنَ الرجل، شیطان را شیطان گویند لغایه خبثه و فساد. اما رجیم از رَجَم است و رَجَم انداختن بود، قال الله تعالى وَ جَعَلْنَاهُ رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ؛ و گفته‌اند رَجَم طرد است قال الله تعالى حكايةً عن آزر لَا رُجُومَكَ لِأَسْبَنِكَ و اطرَدَنَّكَ، شیطان را رجیم گویند لانه يُرَجَم و يُسَبّ و يُلعن.
- ۴ نزول اعوذ بالله، کلبی گوید شأن نزول اعوذ آن بود که پیغمبر علیه السلام در مبداء وحی روزی بر در کعبه ایستاده بود و سورة والنجم می‌خواند و کافران مکه حاضر بودند، چون فازین آیت رسید که أَفَرَأَيْتُمْ آلَ لَآتٍ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنُوءَةَ الثَّالِثَةِ الْآخِرَىٰ بر زبان او برفت که
- ۸ تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعُلَىٰ مِنْهَا الشَّفَاعَةُ تَرْتَجَىٰ کَفَّار قریش آن بشنیدند، پنداشتند که محمد خدایگان ایشان را بستود، شادیها کردند. و رسول آنچه گفت بر سبیل انکار و استخفاف گفت یعنی: لات و عزّی و منات از آن بزرگواران باشند که به شفاعت ایشان اومید باید داشت؟ کَلَّا و حاشا؛ لکن اهل مکه پنداشتند که محمد آن سخن بحقیقت گفت، شاد می‌بودند تا مصطفی سورة به آخر برد و روی سوی در کعبه گردانید و خدا را سجود کرد و در کعبه گشاده بود و در آنجا سیصد و شصت بت نهاده. کافران پنداشتند که محمد خدایگان ایشان را سجود کرد، ایشان نیز سجود کردند بر متابعت و موافقت او. خبر در مکه افتاد که محمد با
- ۱۶ دین ما آمد و در میان سورة بتان ما را بستود و به آخر سورة ایشان را سجود کرد. و خبر به اطراف افتاد که اهل مکه همه در دین محمد شدند و قرآن او را سماع کردند و خدای او را سجود کردند و مسلمان شدند.
- ۲۰

جبرئیل آمد و گفت «یا محمد، آن چه سخن بود که تو گفتی که خلق از آن در غلط افتادند؟». رسول گفت «یا جبرئیل، آن نمی‌بایست گفت؟». جبرئیل گفت «نه، که آن دیو درافکند تا مردمان را در غلط افکند». رسول از آن اندوهگن گشت. خدای تعالی این آیت بفرستاد وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ، الآیه. رسول گفت «یا جبرئیل، اگر از این پس دیو چیزی درافکند من چه کنم؟». خدای تعالی این آیت بفرستاد فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، چو قرآن خواهی خواند اعوذ بالله بگوی تا خدای تعالی دیو را از تو دور کند. پیغمبر علیه‌السلام گفت: اِذَا قَالَ الْعَبْدُ اسْتَعِذُّ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَلَى الشَّيْطَانِ وَ لَطَرَفِهِ جَلْبَهُ فَمَهْ وَ دُبْرَهُ فَاسْتَعِذُوا بِاللَّهِ مِنْهُ وَ لَا تَغْفُلُوا فَانَّهُ لَيْسَ بِغَافِلٍ عَنْكُمْ أَنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ. سؤال: اگر از شیطان استعاذت باید کرد برای آنکه از او وسوسه معصیت بود پس بر قول شما که از خدا خواست و قضاء معصیت گوید چرا نه از خدا استعاذت کنید بعد ما که مشیت و قضاء خدا را در معصیت بنده تأثیر بیش از وسوسه شیطان است پس چرا نگوئید اعوذ بالله مِنَ اللَّهِ؟ جواب گوییم از شیطان به خدا استعاذت باید کرد زیرا که وسوسه شیطان بنده را بود، اما خواست و قضای معصیت از خدای تعالی نه از بهر صلاح و تدبیر است، زیرا که بر خدای تعالی واجب نیست نگاه داشتن صلاح بندگان، و معصیت و قضاء معصیت هرگز صلاح نباشد و صنعِ إله را علت نباشد. و گفته‌اند هم شاید از خدای تعالی به وی استعاذت کردن چنانکه در خبر است که پیغامبر علیه‌السلام در مناجات با خدای تعالی گفتی اَعُوذُ بِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا احْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ. سؤال: چرا است که خدای تعالی به استعاذت

شیطان خاص در وقت قرآن خواندن فرمود و گفت فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ، نگفت فاذا صليت فاذا صمت فاستعذ بالله، بعد ماکه وسوسة شیطان چنانکه نزد قرآن خواندن بود نزدیک دیگر خیرات هم بود؟
 ۴ جواب گوئیم زیرا که شیطان را از هیچیز چنان غیظ نباشد که از ذکر خدای تعالی. پیغمبر علیه السلام گفت ذکر الله فی جنب الشیطان کالاکلة فی جنب ابن آدم؛ و قرآن خواندن از افضل ذکر خدا است، پس شیطان را از آن خشم بیش آید و وسوسة بیش کند، برای این را این موضع را خاص کرد به استعاذت. قوله تعالی:

۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در این از هفت وجه سخن آید اول در فضل و ثواب آن، دیگر در ترجمت و عبارت آن، سدیگر در تفسیر و معانی آن، چهارم در اشتقاق و لغت آن، پنجم در سؤال و اشکال آن، ششم در شأن نزول آن،
 ۱۲ هفتم در خلاف و اختلاف آن.

اما فضل و ثبوت آن، خبر است از پیغمبر علیه السلام که او گفت اگر همه خلق از پریان و آدمیان فراهم آیند چهار هزار سال تا تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم و فضلهای آن بدانند چهار هزار سال برسد و ایشان هنوز
 ۱۶ از تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم و فضلهای آن از ده یکی ندانسته باشند، و هر که یکبار به صدق دل بگوید بسم الله الرحمن الرحيم حق تعالی به هر حرفی از آن چهار هزار نیکی در دیوان او بنویسد و چهار هزار بدی از دیوان او محو گرداند و چهار هزار درجت در بهشت به نام او بردارد.

۲۰

اما ترجمت و عبارت آن: بِسْمِ اللَّهِ: ابتداکنم در همه کارها و تبرک گیرم به نام خدا الرحمن: آن مهربان به روزی دادن همه جانوران الرحيم: آن

بخشاینده به آمرزش خاص مؤمنان را.

اما تفسیر و معانی آن: ابن عباس گوید بسم الله معناه اَبداً بسم الله و
اتبرک باسم الله و افتتح باسم الله الذي يتأله اليه في الحوائج، الرحمن:
العاطف على خلقه بالرزق لهم، الرحيم بالمؤمنين خاصةً يغفر ذنوبهم و ۴
يدخلهم الجنة بفضلِهِ. و گفته اند بسم الله معناه بالله، لان اسم الشيء هو
الشيء بعينه.

اما اشتقاق اسم، گروهی گفته اند که از وَسم و سَمَت گرفته اند و آن نشان
بود، و اسم را اسم گویند زیرا که آن نشانی بود مسمی را. و بهتر از این قول ۸
آن است که اشتقاق اسم از سَمَا یسموا گرفته اند و آن ارتفاع بود، اسم را
اسم گفتند لانه یسموا الى العبادۃ. اسم در اصل سمو بوده است و او از او
طرح کردند و الف در اول در آوردند تمامی کلمه را تا ابتدا بدان کنند. اما
اشتقاق الله گروهی گفتند که از اله یاله گرفته اند، و اله یاله آن بود که سکن ۱۲
یسکن، چنانکه شاعر گوید:

الهنا بدار لا تبید رسومها کان بقایاهن وشم علی الید
الهنا ای: سکتا؛ الله را الله گفتند لسكون الخلق اليه و گروهی گفتند
اشتقاق نام الله از وَلَة یوله گرفته اند، ای: تحیرَ یحیرُ، و شاعر گوید: ۱۶

بتسعين الفاً توله العين وسطها متى ترها عينا المبارز تدمعا
الله را الله گفتند لتحير الخلق في كنه عظمتِهِ. و گروهی گفته اند اشتقاق الله
از تَأَلَّه يتأله گرفته اند، ای: تضرع يتضرع؛ شاعر گوید:

لله در الغاينات المدهى سبحن و استرجعن من تأله ۲۰
یعنی المدح والها بدل من الحا یروی... ای المدح ویروی المدح فی الثالث
نظر آورده ابن دُرید فی کتاب الجمهرة، الله را الله گفتند لتضرع الخلق اليه.
گروهی گفته اند اشتقاق الله از الاهت است و الاهت عبادت بود چنانکه

ابن عباس خواند وَيَذَرُكَ وَالْإِهْتِكَ، ای: و عبادتک. الله را الله گفتند لانه يستحق ان يُعبد. گروهی گفتند اشتقاق الله از لاء يلوهُ گرفته اند معناه احتجب يحتجب. شاعر گوید:

لاهُ رَبِّى عَنِ الْخَلَالِقِ طَرّاً وَهُوَ اللهُ لَا يُرَى وَ يَرَى هُوَ ۴

و الله را الله گویند لانه احتجب عن الابصار. گروهی گفته اند اشتقاق الله از آه گرفته اند وَ هُوَ اَوَّلُ نَفْسٍ يَتَنَفَّسُ بِهِ الْعَارِفُ فَاشْتَقَ مِنْهُ الْاِسْمَ. اما گروهی گفته اند الله خود مشتق نیست. خلیل احمد گوید لا يطرح الالف من الاسم ۸
انما هو الله على التمام. اما رحمٰن و رحيم، ابن عباس گوید: همان اسمان رفيقان احدهما ارفق من الآخر كالندمان و النديم. و اشتقاق رحمٰن و رحيم و هر دو از رحمت است، و الرحمة صفة توجب الاحسان و الغفران؛ و اشتقاق رحمت از رحم است، رحم را رحم گویند لانها تشتمل على الحنين ۱۲
بالوقاية و الكفاية، كذلك الرحمة تشتمل على العبد بالوقاية و الكفاية.

اما در سؤال و اشكال آن، سؤال: با حرف الصاق است و الصاق را ملصق به بايد تا سخن تمام بود و حکمی باشد نبینی اگر کسی گوید بالقلم بالسکین سخن ناقص بود فاما اگر گوید کتب بالقلم، قطعت بالسکین ۱۶
آنکه سخن تمام بود، پس ملصق اين با چیست؟ جواب گفته اند ملصق اين با ضمير است چنانکه ابن عباس گفت بسم الله معناه ابدأ بسم الله، و گفته اند ضميره ابدؤا بسم الله و افتتحوا بسم الله. و گفته اند ملصق اين با به آخر است معناه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين؛ همچنين در ۲۰
همه مواضع. سؤال: باء بسم الله را چرا به کسر کردند نه به فتح بعدما که الفتح اخف الحركات؟ جواب گفته اند با در اصل ساکن است و الساکن اذا حُرِّك حُرِّك الى الكسر؛ و جوابی ديگر گفته اند با در حروف تهجی مبنی

- است بر کسر فترکت علی الاصل. سؤال: این باء بسم الله را چرا بلند کنند
چند لام؟ جواب گفته اند بسم الله در اصل باسم الله بوده است چنانکه در
اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ، الف را از آن حذف کردند و طول آن را فرا با دادند تا
دلیل بود بر حذف الف، بِسْمِ گشت. و گفته اند این با را از بهر آن بلند
گردانیدند تا از اسنان سین پدید بود و از بهر این را است که گروهی از کتبه
این با را از سین کمتر نویسند تا از اسنان سین پدید بود. و مذکران گویند این
با را بلند کردند لانتها صحبت اسم الله فطالت و ارتفعت فکذلک من صحبت
اسم المولی طال و ارتفع فی الدارین، بایی که با نام مولی صحبت کرد
سرافراز همه باهای جهان گشت، مؤمنی که همه عمر با نام مولی صحبت
دارد چه عجب اگر سرفراز دو جهان گردد. سؤال: چرا در نداء الله الف و
لام در آرند و گویند یا الله و در هیچ نامی درنیارند و نگویند یا الرَّحْمَنُ یا
الرَّحِیمُ؟ جواب گفته اند الله در اصل اله بوده است چنانکه خدا گفت وَ
إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ الف و لام در آوردند تعظیم را، الاله شد به دو همزه،
آنکه همزه آخر را طرح کردند تخفیف را تا الله شد، آنکه لام در لام مدغم
کردند الله شد، پس این الف بدل آن همزه محذوف است و البدل لا
يُحذف. سؤال: چرا در نام الله میم درآید گویند اللَّهُمَّ و در دیگر نامها در
نیاید نگویند رحمانم رحیمم؟ جواب گوییم نام الله را خاصیتها است که
هیچ نام را از آن نیست، نبینی که هر حرف را که از نام الله بیفکنی باقی که
بماند تمام بود، اگر الف اول بیفکنی لله بماند تمام باشد لله مافی السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ. و گر لام اول بیفکنی له بماند تمام بود له ملک السموات
وَالْأَرْضِ. و گر لام دوم بیفکنی باقی که بماند هو بماند هو الاول و الاخر.
چون این نام را خاصیتی است که هیچ نام را آن نیست، از آن است که
ادخال میم در نداء این نام روا بود و در دیگر نامها روا نبود. سؤال: نام

- رحمن و رحیم هر دو مشتق است از رحمت، پس چون یکی را یاد کرد رحمت فایده داد، چه فایده بود در تکرار دیگر نام؟ جواب گوییم گرچه
- رحمن و رحیم هر دو مشتق است از رحمت، لکن نام رحمن رحمت روزی و نعمت فایده دهد و نام رحیم رحمت عفو و مغفرت فایده دهد، و ۴
- روزی و نعمت جدا بود و عفو و مغفرت جدا، پس این تکرار بی فایده نباشد. سؤال: نام رحمن فاضلتر است یا نام رحیم، اگر نام رحمن فاضلتر است پس چرا نه آن را در ذکر تأخیر کرد بعد ما که فاضلترین را در ذکر تأخیر کنند؛ چنانکه گویند الشیخ الفاضل الاوحد، نگویند الشیخ الاوحد ۸
- الفاضل، زیرا که اوحد تمامتر از فاضل است، و گر نام رحیم فاضلتر است پس چرا دون خدا را شاید که رحیم گویند و نشاید که رحمن گویند؟ جواب گفته اند نام رحمن فاضل تر است، لکن نام رحیم تأخیر کرد از بهر
- فاصله را، و فاصله این کلمات بسم الله الرحمن الرحیم با فواصل ۱۲
- فاتحة الكتاب موافق بود. و گفته اند نام رحیم فاضلتر است زیرا که رحیم رحمت مغفرت فایده دهد و رحمن رحمت نعمت، و مغفرت از نعمت تمامتر است.
- اما شأن نزول بسم الله الرحمن الرحیم، مفسران را در آن دو قول است، ۱۶
- گروهی گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم به سه نجم آمده است و آن آن بود که مصطفی علیه السلام پیش از وحی عادت داشتی که گفتی باسمک اللهم بر عادت عرب در جاهلیت، چون این آیت آمد که بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا ۲۰
- و مُزْنِيهَا از آن پس می گفتی بسم الله، چون آیت آمد قُلِ ادْعُوا اللَّهَ اَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ، از آن پس می گفتی بسم الله الرحمن، چون آیت آمد که اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمٰنٍ وَاِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، پس از آن می گفتی بسم الله الرحمن الرحیم. عبدالله عباس رضی الله گوید شأن نزول بسم الله

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ آن بود که پیغمبر علیه السلام عادت داشتی پیش از آنکه بر او وحی آمد هر روزی به حرا شدی، خالی بنشستی و با خدا مناجات می کردی، گفت روزی نشسته بودم در مقام مناجات نگاه کردم بر هیئت ۴
برنایی دیدم نکوروی و نکوموی و نکو قد و نکومنظر و نکولباس، قدم او بر زمین بود و سر او به عنان آسمان، و او خود جبرئیل بود و من ندانستم. چون او را دیدم لرزه بر من افتاد او مرا گفت «اقْرَأْ یا محمد» من گفتم «چه خوانم که من امی ام ندانم خواندن و ندانم نبشتن». او مرا گفت: اقرَأْ باسم ربک بگو بسم الله الرحمن الرحیم. و این قصه در سورة اقرَأْ بتمامی ۸
گفته آید ان شاء الله.

اما سخن درخلاف و اختلاف آن، گروهی گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم بر سر هر سورتی آیتی است از آن سورة. گروهی گفته اند آیتی تمام نیست لکن از آن سورة است. گروهی گفته اند آیتی است مکرر [ر] در قرآن. گروهی گفته اند در سورة هود و در سورة نمل از قرآن است و دیگر جاها نه از قرآن است، اما نویسند تبرک را و فصل را میان دو سورة؛ و ما بدین قول فرا نگیریم زیرا که خدای تعالی گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ، چون قرآن خواهی خواند ابتدا به بسم الله کن، که اگر بسم الله مطلق از قرآن ۱۶
نبودی آن را به قلم وحی در مصحف نبشتندی با سورة قرآن بی فاصلی و نیز غیر قرآن با قرآن ماندی و چون آن را خواستندی خواند ابتدا به بسم الله می نبایستی کرد در هر سورتی تا هرگز قرآن خوانده نیامدی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در خبر است از رسول علیه السلام که او گفت هر که سورة الفاتحه
برخواند به عدد هر جهودی از مردان و زنان ایشان و به عدد هر ترسایی از
مردان و زنان ایشان چهار هزار نیکی در دیوان او حاصل کنند و چهار هزار
بدی از دیوان او محو گردانند و چهار هزار درجت در بهشت به نام او
۴ بکنند و روز قیامت او را با مصطفی صلی الله علیه بنشانند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ: سپاس و آزادی و ستایش خدا را سزد، رَبِّ الْعَالَمِينَ: آن خدای
که خداوند و مهتر و پروردگار همه جهان و جهانیان است.
الْرحمن: آن مهربان به روزی دادن همه جانوران را، الرَّحِيم: آن
۸ بخشاینده به آمرزش خاص مؤمنان را.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ: پادشاه روز شمار و قضا و جزا است.
إِيَّاكَ نَعْبُدُ: ترا پرستیم و بس، وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ: و یاری از تو خواهیم و
بس.
۱۲

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ: نموده می دار ما را راه بایسته و درست،
صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ: راه آن کسان را که نکو داشتی ایشان را،
چون پیغامبران و صدیقان و نیکبختان غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ: نه راه آن کسان
که خشم گرفتی بر ایشان، چون جهودان وَلَا الضَّالِّينَ: نه نیز راه گمراهان،
۱۶

چون ترسایان. آمین: چنین باد بار خدایا.

الحمد لله، ابن عباس گوید الشکر لله و هو ان صنع الى خلقه فحمدوه،
 رَبِّ الْعَالَمِينَ: رَبِّ كُلِّ ذِي رُوحٍ رَبِّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، الرَّحْمَنِ: العاطف
 ۴ على خلقه بالرزق لهم، الرَّحِيمِ: بالمؤمنين خاصةً يغفر ذنوبهم و يدخلهم
 الجنة، مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ: قاضى يوم الحساب، إِيَّاكَ نَعْبُدُ لَكَ نُوَحِّدُ وَإِيَّاكَ
 نَسْتَعِينُ: و بك نستعين على عبادتك، إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ: ثبتنا على
 دين قايم ترضاه، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ: دين الذين مننت عليهم
 ۸ بالتوحيد و هم الانبياء و الصديقون و بنو اسرائيل قبل ان غيروا دينهم، غَيْرِ
 الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ و هم اليهود الذين غضبت عليهم، وَلَا الضَّالِّينَ: و هم
 النصارى الذين ضلوا من قبل و اضلوا كثيراً و ضلوا عن سواء السبيل. آمين؛
 كذلك فليكن.

۱۲ بدان که این سورة را ده نام است: الحمد و فاتحة الكتاب و سبع المثاني
 و ام الكتاب و ام القرآن و اساس القرآن و كافية و شافية و وافية و صلوة.
 اما الحمدش گویند زیرا که عنوانش الحمد است و سورة را به عنوان آن نام
 دهند چنانکه سورة ياسين را ياسين گویند زیرا که عنوانش ياسين است.
 ۱۶ فاتحة الكتابش گویند زیرا که به یک روایت از علی و ابن عباس اول که
 وحی آمد به رسول این سورة بود، و نیز ابتدا بدین کنند در کتابت و تلاوت
 قرآن. این را سبع المثاني گویند زیرا که هفت آیت است و ثنی فی کل
 صلوة این را ام الكتاب گویند زیرا که ام امام بود و امام مقدم بود و این
 سورة مقدم است بر قرآن چنانکه امام مقدم بود بر قوم. و نیز این را ام
 ۲۰ الكتاب گویند زیرا که ام اصل بود و این سورة اصل علوم قرآن است، و
 مکه را ام القرى گویند هم از بهر این را. و این را ام القرآن و اساس القرآن
 گویند هم از بهر این را. و این را كافية گویند زیرا که خواندن این در نماز

- کفایت است از همه قرآن. و این را شافیه گویند زیرا که پیغمبر
 علیه السلام گفت فاتحة الكتاب شفاء من كل داء. و این را وافیه گویند لأن
 من قرأها فقد و فی شکر ما انعم الله علیه. و این را صلوة گویند از قول
 ۴ خدای تعالی که گفت قسمتُ الصلوة بینی و بین عبدی نصفین فنصفها لی و
 نصفها لعبدی؛ فاذا قال العبد الحمد لله رب العالمین، يقول الله تعالى
 حمدنی عبدی؛ و اذا قال العبد الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، يقول الله تعالى اثنی علی
 عبدی؛ و اذا قال العبد مالک يوم الدين، يقول الله تعالى مجدنی عبدی؛ و اذا
 ۸ قال العبد اياک نعبد و اياک نستعین، يقول الله تعالى هذا بینی و بین عبدی
 و لعبدی باقی السورة.

- اما نزول این سورة به یک روایت از علی و ابن عباس مکی است و
 معروفتر آن است که این سورة مدنی است. مقصود بنده در دو جهان هفت
 ۱۲ چیز است زیادت نعمت و یافت رحمت و مغفرت و امن از هول قیامت و
 یافت توفیق و عصمت و ثبات ایمان و معرفت و نجات از کفر و ضلالت
 و اجابت دعوت؛ چون بنده بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ زیادت نعمت
 یابد، چون بگوید الرَّحْمَنُ الرَّحِيمِ رحمت و مغفرت یابد، چون بگوید
 ۱۶ مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ امن از هول قیامت یابد، و چون بگوید اِیَّاکَ نَعْبُدُ و اِیَّاکَ
 نَسْتَعِینُ توفیق و عصمت یابد، و چون بگوید اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ
 صِرَاطَ الَّذِینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ ثبات ایمان و معرفت یابد و چون بگوید غَیْرِ
 الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّینَ دوری از کفر و ضلالت یابد، و چون بگوید
 ۲۰ آمین، اجابت دعوت یابد.

فصل. الْحَمْدُ لِلَّهِ گفته اند مراد از این همه حمدها است و گفته اند مراد
 از این آن حمد است که آدم کرد آن وقت که خدای تعالی جان در وی
 آورد، چون جانش به سینه رسید عطسه ای داد و گفت الحمد لله. و گفته اند

- مراد از این حمد های آخرت است چنانکه خدای تعالی گفت در جای دیگر وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ. و گفته اند مراد از این امر است به حمد، معناه احمدا الحمد لله. سؤال: الحمد به رفع خوانند و به نصب خوانند و به خفض خوانند، علت هر یکی از اعراب چیست؟ جواب گوییم رفع برای ابتدا ۴ است. سؤال: ابتدا را خبر باید خبر این ابتدا چیست؟ جواب گوییم خبر این مضمر است، معناه الحمد حق لله والحمد واجب. و اگر به نصب خوانی نصب علی المصدر بود، ای: احمدا الحمد لله، و روا بود که نصب علی الاغرا بود، ای: علیکم بالحمد لله. و اگر به خفض خوانی برای جوار ۸ رحیم بود ای بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، چنانکه گویند جُحْرُ ضَبِّ خَرِبٍ، خفض خرب برای جوار ضَبِّ را بود. رب در لغت بر سه معنی بود: رب خداوند بود، چنانکه رب الدار و رب الثوب؛ و رب رب مرتب بود، چنانکه گویند رب الغلام و رب الیتیم، ای: مرتبه؛ و رب ۱۲ سید بود، چنانکه گویند رب القوم ای سیدهم. و عالمین را سه تفسیر کرده اند گفته اند مراد از این همه عالم است؛ و گفته اند مراد از این عالمین جانورانند و ایشان هژده هزار عالم اند، چهار هزار و پانصد عالم سوی مشرق و چهار هزار و پانصد سوی مغرب و چهار هزار و پانصد سوی ۱۶ راست و چهار هزار و پانصد سوی چپ جهان؛ و گفته اند مراد از این عالمین عقلا اند. اگر این عالمین را بر همه عالم رانی رب خداوند بود که خدای تعالی خداوند همه است، و اگر این عالمین را بر اصناف حیوانات رانی این رب به معنی مرتب بود زیرا که تربیت جانوران را باید، و اگر این ۲۰ عالمین را بر عقلا رانی این رب به معنی سید بود زیرا که سید در اضافت به عقلا بود. اَلرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ معنی این از پیش گفته آمد. مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ: پادشاه روز شمار و قضا و جزا. ملک پادشاه بود و پادشاه آن بود که او را

- شمول نفاذ امر بود در خلق بسیار، و مالک خداوند بود و آن آن بود که او را جواز تصرف بود در چیزی. یوم الدین معناه یوم لانجاة فيه الا بالدین، و دین به معنی جزا بود و حساب بود و قضا بود و ملت بود و ثبات بود و انقیاد بود، و این دین محتمل است این همه وجوه را. سؤال: چرا گفت ۴
- مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ بعد ما که مالک در اضافت به عقلا باشد و یوم نه عاقل است؟ جواب گوییم در این ضمیر است، معناه مُلک اهل یوم الدین؛ و خوانده اند مُلک یوم الدین فعل باشد بر یوم واقع. و مالک یوم الدین به نصب کاف و خفض یوم خوانده اند ندا [ء] به مضاف بود، معناه یا مالک ۸
- یوم الدین. ایاک تعیین خطاب را است، ایا اسمی است بر وزن ذکر و شعری. نعبد، ابن عباس گوید این عبادت و هر عبادت که در قرآن است توحید است. و ایاک نستعین این استعانت توفیق خواستن است و عصمت خواستن، نستعین در اصل نستعون بود و هو طلب العون. سؤال: چرا از اول ۱۲
- سورة تا اینجا به لفظ خبر آورد و از اینجا تا به آخر به لفظ خطاب آورد؟ جواب گوییم روا بود در لغت عرب از خبر به خطاب آمدن و از خطاب به خبر شدن چنانکه شاعر گوید:
- ياالھف نفسی کان حده خالداً و بياض وجهک للتراب الاغفر ۱۶
- و قال الله تعالى حَتَّىٰ اِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ. دیگر جواب محمد هیصم گفתי رحمة الله علیه ترتیب این سورة بر حسب نظر و فکر عاقل است و عاقل که نظر کند اولاً نعمای خدای و آلائی خدای را ببندد در تن خویش خدای را بر آن شکر کند و گوید الحمد لله؛ آنکه نگه کند و ۲۰
- آلا و نعمای خدای را بر همه خلق ظاهر ببندد، گوید رب العالمین؛ آنکه نگه کند که خلق او را می آزارند و وی ایشان را نیکو می دارد و به عقوبت تعجیل نکند، گوید اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیْمِ؛ آنکه داند که بعد ازین سرای سرای

- باید تا آنجا داد خلق بدهند و میان ظالم و مظلوم قصاص کنند و مکافات محسن و مُسئء باز کنند، گوید مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ. تا اینجا در حدّ نظر بود سخن از خدای خویش بر لفظ خبر گوید، از اینجا با خدای خویش گستاخ گردد، سخن به خطاب گوید، حاجت به خدای خویش بردارد گوید اَیَاکَ نَعْبُدُ و اَیَاکَ نَسْتَعِینُ، چرا گفت اَیَاکَ نَعْبُدُ و اَیَاکَ نَسْتَعِینُ، نگفت نعبدک و نستعینک بعد ما که اگر چنین گفتی همین فایده بدادی و موجز تر بودی، پس چه فایده بود در این تطویل لفظ و تکرار اَیَاکَ؟
- ۴
- جواب گوئیم اگر گفتی نعبدک و نستعینک آن فایده دادی که ترا پرستیم و از تو یاری خواهیم، قصر و حصر عبادت و استعانت بر خدای فایده ندادی، محتمل بودی آن را که ترا پرستیم و جز ترا پرستیم و به جز تو استعانت کنیم، چون گفت اَیَاکَ نَعْبُدُ و اَیَاکَ نَسْتَعِینُ قصر و حصر عبادت و استعانت بر خدای فایده داد، معناه ترا پرستیم و بس و به تو استعانت کنیم و بس.
- ۸
- سؤال: چرا نگفت اَیَاکَ نَعْبُدُ و نستعین چه فایده بود در تکرار و اَیَاکَ؟
- جواب گوئیم اگر گفتی اَیَاکَ نَعْبُدُ و نستعین آن فایده دادی که عبادت ترا کنیم اما نستعین نیز محتمل بودی که استعانت به غیر تو کنیم، چون گفت و اَیَاکَ نستعین قصر استعانت بر خدای فایده داد چنانکه عبادت بر وی مقصور است و بس. سؤال: چرا عبادت از پیش یاد کرد و استعانت را از پس، بعد ما که تا نخست از خدای عون نبود از بنده عبادت نبود؟ جواب گوئیم خدای عبادت را بر استعانت مقدّم کرد نه بر عون لاجرم استعانت بنده از پس این عبادت بود، زیرا که این عبادت توحید است و تا بنده موخّد و عارف نبود به خدای استعانت نکند. جواب دیگر ترتیب ذکر ترتیب حکم واجب نکند. سؤال: اِهْدِنَا آن بود که بنمای ما را راه راست، از دو بیرون نیست یا راه راست دارید یا نه، اگر دارید چه فایده است اندر این
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

- که گوید اهدنا، و اگر راه راست ندارید پس چرا دعوی کنید که ما بر دین حق ایم و خلق را بدین دین خوانید؟ جواب گفته اند اهدنا معناه ثبتنا علی الهدی، چنانکه کسی مر ایستاده را گوید قُم لی حتی ارجع الیک، ای: اثبت علی القیام. و گفته اند که مراد از این راه بهشت است. سؤال: چرا نگفت ۴ غیرالمغضوبین علیهم بعد ما که خبر از جماعت است؟ جواب گوییم غضب فعلی است که یتعدی الی المفعول بحرف الصفة، و هر فعل که تعدی او به مفعول به حرف صفت بود تثنیه و جمع در آن مفعول بعد حرف صفت پدید آید، چنانکه از رضا گویند مرضی عنه و مرضی عنهما و مرضی ۸ عنهم، نگویند مرضیان عنهما، مرضیون عنهم؛ همچنین از سخط گویند مسخوط علیه، مسخوط علیهما، مسخوط علیهم؛ همچنین از غضب گویند مغضوب علیه، مغضوب علیهما، مغضوب علیهم؛ و مراد از این مغضوب علیهم آن جهودانند که شهوات را متابعت کردند تا خدای تعالی بر ایشان خشم گرفت و گفت قَبَاؤُ بِغَضَبٍ عَلَی غَضَبٍ؛ و مراد ازین ضالّین ترسایانند که شبهات را متابعت کردند تا گم راه شدند، خدای گفت قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا کَثِیرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ. آمین، این کلمه نه از سورة است بلکه گفتن این در آخر این سورة الحمد سنت است، چنانکه بسم الله ۱۶ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ در اول سورة گفتن سنت است. و در آمین سه لغت است: آمین به مد و به تخفیف، چنانکه شاعر گوید:
- یا رب لا تسلبینی حبّها ابداً و یرحم الله عبداً قال آمینا
و آمین بی مدّ، چنانکه شاعر گوید: ۲۰
- تباعداً عن فطحل اذ رایته امین فزاد الله ما بیننا بُعد
و آمین به فتح الف و خفض نون به مدّ، چنانکه شاعر گوید:
- فان تصبک من الایام جایحه لاتیکن منک علی دنیا ولا دین

ولا تقول اذا يوماً نعت لنا ألا بأمين رب الناس آمين
و اما معنى آمين، ابن عباس گوید: كذلك فليكن. مقاتل گوید: آمين قوّة
للدعاء و استنزال للرحمة. مجاهد گوید آمين اسم من اسماء الله تعالى معناه
يا امين، حرف ندا را مدّ گردانیدند تخفیف را. زجاج گوید: آمين معناه
اللهم استجب، پیغامبر گفت صلی الله علیه و سلم ما حسدکم اليهود على
شیء كما حسدوكم على قولكم آمين و تسلیم بعضکم على بعض. و نیز در
خبر است انّ لله ملكاً فى الهواء يقول آمين آمين، فمن وافق تأمينه تأمين
الملائكة غُفر له.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی صلی الله علیه و سلم که او گفت سورة البقرة
مِهین و بهین سورتهای قرآن است، هر که آن را برخواند در دو جهان
نیازمند نگردد. و نیز گفت تعلّموا سورة البقرة فَإِنَّ أَخْذَهَا بَرَكَةٌ وَ تَرْكُهَا
حَسْرَةٌ وَ لَا تُطِيقُهَا الْبَطَلَةُ؛ و قَالَ تَجِيءُ الْبَقْرَةُ وَ آلُ عِمْرَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۴
كَأَنَّهُمَا غَمَامَتَانِ أَوْ غَيَابَتَانِ فَتُظْلَلَانِ صَاحِبَهُمَا ثُمَّ تَحْتَوَانِ فَتُشْفَعَانِ
لِصَاحِبَيْهِمَا فَتُشْفَعَانِ.

آلم: در این تفسیر الم و دیگر حروف تهجی در قرآن مفسران را دو
قول است: بعضی گفتند ما آن را تفسیر نکنیم و بعضی آن را تفسیر کردند. ۸
اما آن گروه که تفسیر نکردند، کلبی گوید: هَذِهِ مِنَ الْمَكْنُونَاتِ الَّتِي لَا
تُفَسَّرُ؛ مقاتل گوید: عَجَزَتِ الْعُلَمَاءُ عَنْ تَفْسِيرِ هَجَاآتِ الْقُرْآنِ وَ إِنَّ اللَّهَ
زَيَّنَ كِتَابَهُ بِحُرُوفِ التَّهْجِيِّ؛ يَمَانُ الرَّبَابِ گوید: هَذِهِ مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ الَّتِي لَا
يَعْلَمُ تَأْوِيلَهَا إِلَّا اللَّهُ؛ حسن بصری گوید: لِكُلِّ كِتَابٍ صَفْوَةٌ وَ صَفْوَةُ الْقُرْآنِ ۱۲
حُرُوفُ التَّهْجِيِّ؛ شعبی گوید: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي كُلِّ كِتَابٍ سِرًّا وَ سِرَّهُ فِي
الْقُرْآنِ حُرُوفُ التَّهْجِيِّ. اما آن گروه که گفتند ما آن را تفسیر کنیم،
گروهی گفتند: آلم نام قرآن است. بر این قول اشکال آید که چگونه گویی
آلم نام قرآن است، بعد ما که قرآن بدین نام معروف نیست؛ زیرا که اگر ۱۶

- کسی قرآن می خواند نگویند آلم می خواند یا حامل آلم است. جواب گوئیم روا بود که این نام قرآن بود؛ هرچند قرآن بدین نام میان ما معروف نیست لکن میان ملائکه و قوم دیگر معروف است، چنانکه پیغمبر گفت
- ۴ علیه السلام: لی خمسة اسماء، أنا محمد و أنا احمد و أنا ماحی و أنا حاشر و أنا عاقب؛ و در میان ما آدمیان جز به نام محمد معروف نیست. گروهی گفتند: آلم نام این سورت است. بر این قول هم این اشکال بیاید که یاد کردیم و جواب گفتیم؛ دیگر اشکال آید که نیز سورت هست که ابتدای آن آلم است، اگر این نام سورت است آنکه التباس افتد. جواب گوئیم روا بود که دو تن باشند در نام همنام، لکن هر یکی را به چیزی اضافه کنند تا بیان افتد؛ چنانکه دو تن باشند هر دو زید نام، یکی را زید هر وی گویند و یکی را زید نشابوری تا بیان افتد. و ابو العالیة الریاحی گوید: هذه من التسع و عشرين حرفاً التي دارت عليها الألسن و ليس منها حرف إلا وهى ابتداء اسم من أسماء الله تعالى أو ابتداء صفة من صفاته، و از جمله آن نام و آن صفت به یک حرف کفایت کرد، چنانکه شاعر گوید:
- قُلْتُ لَهَا قِفِي لِنَا قَالَتْ قَافٌ لَا تَحْسَبِي أَنَا نَسِينَا إِلَّا يَخَافُ
- ۱۶ قاف، آی: وَقَفْتُ. گروهی گفتند این قَسَم است که خدای تعالی یاد کرده است به حروف تهجی، از بهر فضل و شرف آن را و بسیاری منافع آن را؛ تا خلق قدر آن بدانند و شکر نعمت آن بکنند. قطرب گوید: هذه حروفٌ مُسَكِّتَةٌ. و آن آن بود که چون پیغامبر علیه السلام وحی می گزاردی کافران شغب می کردند به بانگ و غلبه و با یکدیگر می گفتند: لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْقَوَافِيهِ. خدای تعالی این حروف تهجی را در اوایل سورتها بفرستاد تا چون رسول بدین ابتدا کردی کافران بتعجب آن را سماع کردند، آنگاه آنچه مقصود بودی بر ایشان خواندی. همچنان که قاصص

چون خواهد که سخنی گوید که خلق آن را سماع کنند، نخست بلعجبی بکند بدانکه آهنی بجنباند یا زنجیری بگرداند یا بانگی بکند تا مردمان خاموش باشند و گوش فرا دارند، آنکه مقصود خویش می گوید. و گروهی گفتند: این حروف جمل است، کتاب آدم هم از این بود؛ خدای تعالی خواست که ۴ از آن نشانی بود در قرآن. گروهی گفتند: حروف تهجی در اوایل سورتها برای آن را است تا فاصله ای بود میان دو سورة.

اما در این موضع خاص گفته اند اَلَمْ، معناه: اَنَا اللَّهُ اعْلَمُ. و گفته اند الف ۸ الله، لام لطیف، میم مجید؛ معناه: گفت آن خدای که الله است و لطیف است و مجید است که ذلک الکتاب لا ریب فیه. و گفته اند که الف آلاؤه و لام لطفه و میم ملکه؛ معناه: سوگند به آلائی خدای و به لطف او و به ملک او که ذلک الکتاب لا ریب فیه. و گفته اند الف الله، لام جبرئیل، میم محمد؛ معناه: گفت خدای فرا جبرئیل فرا محمد که: ۱۲

ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ؛ این نامه آن است که در حق این کتاب جای شک نیست. سخن گفتند تا ذلک الکتاب کدام نامه است؟ گفته اند معناه: ذَٰلِكَ الْكِتَابُ الَّذِي وَعَدْتُمْ يَوْمَ الْمِيثَاقِ لَا رَيْبَ فِيهِ؛ معناه: هیچ جای شک نیست که این قرآن آن نامه است که روز میثاق ترا وعده کرده بودم ۱۶ یا محمد. و گفته اند معناه: ذَٰلِكَ الْكِتَابُ الَّذِي رَأَيْتَهُ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ عِنْدَ السَّمَاءِ وَ الْبَرَّةِ؛ معناه: شک نیست که این قرآن آن کتاب است که شب معراج میان سفره و برره می شنیدی که می خواندند. و گفته اند ذَٰلِكَ الْكِتَابُ، یعنی اللّٰوَح المحفوظ؛ شک نیست که این قرآن آن است که در ۲۰ لوح محفوظ نبشته است. و گفته اند مراد از این کتاب قضا و قدر است. و گفته اند ذلک الکتاب، آی: هَذَا الْقُرْآنُ. لَا رَيْبَ فِيهِ؛ درین قرآن گمان نیست. سؤال: چرا گفت لا ریب فیه، بعدما که همه کافران از حقّی این در

شک‌اند؟ جواب گفته‌اند معناه: لا ریب فیہ عنداللہ و عند رسولہ و عندالمؤمنین، و گفته‌اند معناه: لا ترتابوا فیہ، به شک مشوید که این سخن خدای حق است، و گفته‌اند معناه لا موضع للریب فیہ: جای شک نیست درین. هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: بازخواندنی و راه‌نمودنی و هویدایی است مر پرهیزگاران را از کفر و شرک و معاصی. قرآن هُدًى است مر همه خلق را، لکن به متقیان اضافه کرد زیرا که منفعت از این ایشان برگیرند بتمامی؛ چنانکه در عرف گویند این باران برزگران را می‌آید. باران همه خلق را آید، لیکن به برزگران اضافه کنند زیرا که منفعت از آن ایشان برگیرند. ۴

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ: آن پرهیزگاران که گرویده می‌باشند به ناپیدا. گفته‌اند بِالْغَيْبِ، معناه بِاللَّهِ. بر این قول ما را حجت است بر آن که دیدار خدای جایز است؛ زیرا که اگر دیدار او جایز نبودى درست نیامدى گفتن که او از دیدار ما غایب است. چنانکه درست نیاید که کسی گوید لَوْنِ فلان از سمع من غایب است؛ زیرا که سمع لون محال است. و گفته‌اند بالغیب، ۸

أَيُّ بِالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ. و گفته‌اند بالغیب، أَى بِالْجَنَّةِ وَ النَّارِ. و گفته‌اند بالغیب، بِمَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ مَا لَمْ يُنَزَّلْ. و گفته‌اند بالغیب، أَى بِالْقَلْبِ. و گفته‌اند بالغیب، أَى فِى حَالِ الْغَيْبِ، أَى فِى دَارِ الدُّنْيَا. وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ: و به پای دارند نماز را بتمامی شرایط و ارکان آن. اقامت چیزی، کردن آن چیز بود و تمامی بجای آوردن آن بود و مداومت کردن بود بر آن؛ این یقیمون الصلوة محتمل است این همه را. وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ: و از آنچه روزی کرده‌ایم ایشان را هزینه می‌کنند، یعنی زکوة و صدقه می‌دهند. ۱۲

انفاق مال امضاء مال بود، مشتق از نفق؛ و در هر وجه که مال را به کار برند آن انفاق بود، اما در این موضع مراد زکوة و صدقه است. ۱۶

وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ: و آنکسان که

گرویده می‌باشند بدانچه فرو فرستاده‌اند سوی تو یا محمد، چون قرآن و بدانچه فرو فرستادند یا محمد پیش از تو، چون تورات و انجیل و دیگر کتابهای پیغامبران. وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ: و بدان جهان ایشان بیگمان باشند. ۴ آخرت نامی است مر آن احوال را کز پس مرگ بود و دنیا نامی است مر این احوال را که از پیش مرگ بود و یقین صفوت دل بود از شک، مشتق از یقن و یقن آب صافی بود.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ: ایشانند بر راه راست از خدای ایشان؛ و گفته‌اند عَلَى کرامَةِ مِنْ رَبِّهِمْ. و هُدًى در قرآن بر وجوه است: هُدًى است ۸ به معنی دعوت، چنانکه خدا گفت فَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ، آی: فَدَعَوْنَاهُمْ. و هُدًى است به معنی بیان و حجت، چنانکه خدا گفت أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ. و هُدًى است به معنی اثبات معرفت، چنانکه گفت وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ. و هُدًى است به معنی قیادت چنانکه گفت فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ. و ۱۲ هُدًى است به معنی تثبیت بر هدایت، چنانکه گفت إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ. و هُدًى است به معنی اسلام، چنانکه گفت إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ. و هُدًى است به معنی هادی، چنانکه گفت أَوْ أَجِدْ عَلَى النَّارِ هُدًى، ای هادیاً. و هُدًى است به معنی قرآن، چنانکه گفت هَذَا هُدًى. و هُدًى است به معنی ۱۶ کرامت، چنانکه درین موضع گفت عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ. و گفته‌اند عَلَى بَيَانٍ مِنْ رَبِّهِمْ. وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: و ایشانند که ایشان رستگارانند و پیروزی‌یافتگان، النَّاجُونَ مِنَ السَّخْطَةِ وَالْعَذَابِ وَالْبَاقُونَ فِي الْجَنَّةِ وَالثَّوَابِ، الَّذِينَ وَجَدُوا مَا طَلَبُوا وَنَجَوْا مِنْ شَرِّ مَا مِنْهُ هَرَبُوا. و فلاح در لغت ۲۰ نجات بود و ظفر بود و بقا بود؛ این مفلحون محتمل است این هر سه معنی را. این آیت در شأن عبدالله بن سلام آمد، و چهل جای خدای تعالی در قرآن او را بستوده است. و او امام اهل تورات بود به شام؛ چون خبر پدید

- آمدن مصطفی شنید برخاست از شام و با کاروان می آمد. و او نعت و صفت رسول در تورات خوانده بود و بدانسته که اکنون وقت او است. می آمد تا رسول را ببند و از او مسائل پیرسد، تا نبوت و رسالت او به علم
- ۴ یقین بداند. در راه که می آمد کاروانی از مسلمانان سوی شام می شدند. یکی از یاران رسول بر شتر نشسته بود، به آواز می خواند که: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ**، الآية. شب بود، عبدالله سلام چون آن بشنید از شتر فرو جست و از پس کاروان بشتافت و می دوید و
- ۸ دست به روی فرو می آورد که نبادا که روی من مسخ کنند؛ از آنکه در آیت شنیده بود که **مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا**. چون به مدینه آمد به نزدیک رسول علیه السلام از او مسئلهها پرسید. در اخبار آمده است که او رسول را چهل مسئله پرسید تجربت را. رسول علیه السلام همه را به وحی
- ۱۲ جواب داد. و آمده است که هزار مسئله از رسول پرسید؛ و اسلام آورد. آنکه رسول را گفت که «یا رسول الله، قوم من از پی من می آمدند و به طلب من می آیند؛ چون در رسند تو ایشان را با اسلام خوان، باشد که به سبب من مسلمان شوند». چون بیامدند، پیغمبر علیه السلام عبدالله سلام را در خانه کرد و ایشان را پرسید که «چون گوید در حق عبدالله بن سلام،
- ۱۶ وی چه مردی است در میان شما؟» ایشان بر او ثناهای نیکو کردند و گفتند «هو امامنا و ابن امامنا و هو اعلم من بقی علی وجه الارض بالتوریه». رسول گفت «اگر او اسلام آورد شما بگروید؟». ایشان گفتند «او هرگز از دین موسی بنگردد». رسول گفت «اگر او ایمان آورد شما آرید؟» گفتند «این محال است، ما دانیم که او هرگز ایمان نیارد». عبدالله از خانه بیرون آمد و گفت «یا قوم، معلوم شماست که من چند جای در تورات نعت و صفت محمد نبی عربی هاشمی قرشی بر شما خواندم و شادی می کردیم

به آمدن او، اینک این اوست؛ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.» چون ایشان بشنیدند روی بدو نهادند به جفا و شتم گفتند «هو سفیهنا و ابن سفیهنا و شرنا و اخزاننا». رسول گفت «ای عجب، تا اکنون ثنای او می‌گفتی، اکنون بدانکه حقی بگفت او را هم بدان زبان جفا ۴ می‌گویند، شرم ندارید؟» ایشان گفتند «ما بر او ثنا از آن کردیم که او از ما غایب بود، اکنون که حاضر است ما او را آن گوییم که سزای اوست، هُوَ کذا و کذا». بسیار افراط کردند بر او، و برفتند. خدای تعالی در برابر آن که ایشان او را جفاها گفتند، در قرآن بر او ثناها کرد. ۸

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که آن کسان که بنگرویدند یکسان است بر ایشان گر بیم کنی ایشان را و گر نکنی بنگروند. این صفت آن کافران است که معلوم خدای بود که ایشان بنخواهند گروید، چون بوجهل و عتبه و شبیه و جز ایشان از اهل ۱۲ مکه، و چون کعب اشرف و حُبَّیْ اخطب و جدی اخطب و جز ایشان از اهل مدینه. و گفته‌اند لَا يُؤْمِنُونَ بِإِنذَارِكَ دُونَ هِدَايَتِي. سؤال: چون معلوم خدای بود که ایشان بنخواهند گروید پس رسول چرا فرستاد بدیشان؟ جواب گوییم رسول فرستاد از بهر الزام حُجَّتِ را، تا ایشان را هیچ بهانه ۱۶ نماند بر خدای. سؤال: چرا گفت لَا يُؤْمِنُونَ بعد ما که معلوم است که بسیاری از ایشان ایمان آوردند؟ جواب گوییم مراد از آن آن کافرانند که در سابق علم خدا ایمان نخواستند آورد، لاجرم خود ایشان ایمان نیاوردند؛ گفته‌اند مراد از آن منافقانند، لَا يُؤْمِنُونَ، آی: لَا يُصَدِّقُونَ بِقُلُوبِهِمْ؛ و ۲۰ گفته‌اند معناه لَا يُؤْمِنُونَ بِإِنذَارِكَ دُونَ هِدَايَتِي.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ: مُهر نهاده است خدای تعالی بر دل‌های ایشان. گفته‌اند این ختم نَكَرَت است؛ خدای تعالی نکرت را به نام‌های مختلف

بخوانده است در قرآن، چون قسوت و ظلمت و طبع و رین و رجس و
 مرض و موت و قفل و صم و بکم و عمی و ختم. و گفته‌اند این ختم آن
 خبر است که خدای تعالی کرده است که ایشان بنخواهند گروید. و گفته‌اند
 ۴ این ختم نشانی است و عقوبتی از خدا بر دل کافر به شومی کفر و معصیت
 او، چنانکه در خبر است از بوهریره از مصطفی که او گفت که چون بنده
 معصیتی بکند نقطه‌ای تاریک بر دل او پدید آید، اگر توبه کند آن نقطه
 بشود و دل او روشن گردد، و اگر اصرار آورد و نیز معصیت کند نقطه‌ای
 ۸ دیگر بر دل او افتد، و گر توبه نکند و معصیت بر معصیت می‌کند دل او
 همه سیاه و تاریک گردد؛ آنگاه خدای تعالی ختم نکرت بر آن دل نهد. و
 گفته‌اند این ختم آن است که دل بنده فراخ و گشاده بود، چون معصیت کند
 دل او فراهم کشیده شود؛ چون معصیت بر معصیت می‌کند و اصرار آورد،
 ۱۲ شومی آن بدانجا رسد که دل او بیکباره منقبض گردد و سخت شود، فَحِينَئِذٍ
 يَخْتَمُ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ. این همه در اخبار آمده است. وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى
 أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ؛ و بر شنوایی ایشان - یعنی بر شنوایی دل ایشان - و بر
 بینایی‌های ایشان پوشش است از نکرت، تا حق فرا نشوند و فرا حق نبینند.
 ۱۶ سؤال: اگر چنین است که خدای مهر بر دل بنده نهاد پس بنده نتواند که
 ایمان آورد. جواب گوییم این ختم نه ختم عجز است، زیرا که بنده تواند که
 نظر و استدلال کند تا خدای تعالی دل او را به معرفت گشاده کند؛ و خدای
 تعالی بنده را دلایل و حجج نمود و رسول و کتاب فرستاد، اگر بنده از آن
 ۲۰ اعراض کند جرم بنده را بود نه خدا را. وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ و ایشان را بود
 عذابی بزرگ؛ و آن عذاب دوزخ است.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ؛ و از
 مردمان کس است که می‌گوید بگرویده‌ایم ما به خدا و به روز بازپسین، و

- نیستند ایشان گرویدگان از دل، و ایشان منافقاند چون عبدالله بن ابی بن سلول الخزر جی و دیگر منافقان. جمله مردمان سه گروه اند: مؤمن مخلص و کافر محض و منافق. خدای تعالی هر سه گروه را در اول این سورت یاد کرد: از آنجا که هدی للمتقین تا اینجا که هم المفلحون، صفت مؤمنان ۴ مخلص است؛ و از آنجا که انّ الذین کفروا تا اینجا که و لهم عذاب عظیم، صفت کافران محض است؛ و از اینجا که ومن الناس من يقول آمنا بالله تا اینجا که یا ایها الناس اعبدوا ربکم، صفت منافقان است. و رئیس ایشان عبدالله بن ابی بود. و سبب نفاق او با رسول و یاران رسول از آن بود که ۸ پیش از آنکه رسول علیه السلام به هجرت مدینه آمد، از بهر او تاج مُلکت یثرب می ساختند که او را به ملکت مدینه و نواحی آن بنشانند. چون رسول علیه السلام به مدینه آمد آن تدبیر او شکافته شد و باطل گشت. او کین آن از رسول و از مسلمانان در دل گرفت، به ظاهر اسلام آورد و به دل ۱۲ منافق بود. و آنچه گفت آمنا بالله، آی صَدَقْنَا بِاللَّهِ، دعوی تصدیق دل کردند، خدای عز و جل گفت: دروغ می گویند و ما هم بمؤمنین، آی بِمُصَدِّقِينَ بِقُلُوبِهِمْ.
- ۱۶ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا: مخالفت می کنند خدا را و آن کسان را که گرویده اند، چون رسول و مؤمنان. وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ: و آن دستان نمی آرند مگر با تنهای ایشان و آگاهی ندارند. سؤال: این خداع بر خدا روا بود. بعد ما که او عالم الغیب و الشهادة است؟ جواب گوییم يُخَادِعُونَ اللَّهَ، آی یخالفون الله؛ و گفته اند معناه یخادعون اولیاء الله؛ و ۲۰ گفته اند معناه ینافقون الله، نفاق را خداع خوانند زیرا که نفق جز نمودن بود چنانکه خداع. سؤال: وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ گفت نمی فریبند مگر تنهای ایشان، خویشان را چگونه توان فریفت؟ جواب گفته اند معناه وَ مَا يُلْحَقُ

ضَرَرُ خُدَاعِهِمْ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ.

و این آن بود که منافقان در دنیا با مؤمنان خداع آرند به نفاق؛ روز قیامت مؤمنان با ایشان خداع آرند، آنگه که در بهشت فرو آیند و منافقان در درک اسفل باشند. آنگه مؤمنان را از بهشت بر ایشان دیدار دهند و ایشان را گویند «بیایید تا شما را در بهشت آریم». و دری از بهشت سوی ایشان بازگشایند. منافقان از قعر دوزخ آن را ببینند و آهنگ بسوی بهشت دهند، و بیاطن ایشان را خداع می آرند، مکافات خداع ایشان. سؤال: در اول آیه گفت یخادعون الله، خداع ایشان با خدای و مؤمنان یاد کرد، آنگه گفت و ما یخدعون الا انفسهم، خداع ایشان با تن ایشان یاد کرد، این نه تناقض بود؟ جواب گوییم معناه: ما یَحْلُقُ ضَرَرُ خُدَاعِهِمْ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ. سؤال: مخادعت میان دو تن اعتبار کنند چنانکه ممانعت و منازعت و مفارقت، گیر که ایشان با خدای خداع آوردند به نفاق، از خدای تعالی با ایشان چه خداع بود تا گفت یخادعون الله؟ جواب گوییم خداع فریب نمودن بود و ایشان بظاهر جز آن می نمودند که به باطن بودند؛ از بهر آنکه بیاطن کافر بودند و بظاهر ایمان می نمودند. خدای تعالی نیز بظاهر با ایشان جز آن می نمود که بیاطن، چه بظاهر ایشان را به نعمت دنیا نکو می داشت و بیاطن ایشان را درکۀ اسفل می ساخت. و گفته اند خداع خدای تعالی با ایشان مکافات خداع ایشان است و مکافات فعلی به نام آن فعل بخوانند، چنانکه شاعر گوید:

وَ إِذَا جُوزِيَتْ خَيْرًا فَأَجْرُهُ إِنَّمَا يَجْزَى الْفَتَى لَيْسَ الْجَمَلُ. ۲۰

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا؛ در دلهای ایشان است بیماری شک و نفاق و نکرت، بیفزاید و بیفزوده است خدای ایشان را بیماری شک و نفاق و نکرت. وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ؛ و ایشان را بود عذابی

دردناک — و آن عذاب دوزخ است — بدانچه بودند و دروغ می گفتند که ما گرویده ایم از دل، و خود گرویده نبودند از دل. و اگر يُكذَّبُونَ به تشدید ذال خوانی، معناه: بدانچه دروغ می داشتند حق را.

- ۴ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ: و چون گویند ایشان را که تباهی مکنید در زمین، گویند: بدرستی که ما ایم نیک کاران. این آیت را بر جهودان تفسیر کرده اند، و بر منافقان نیز تفسیر کرده اند. اگر بر جهودان رانی، آن بود که ایشان را گفتند تباهی مکنید در زمین به کتمان نعت و صفت محمد علیه السلام در تورات و به تعویق مردمان از دین محمد. ایشان گفتند صواب خود این است که ما می کنیم. و گر بر منافقان رانی، آن بود که ایشان را گفتند تباهی مکنید در زمین به نفاق و تخیل. ایشان گفتند معاذ الله، انما نحن مصلحون، ما ایم مصلحان و نیک کاران و نیکخواهان مؤمنان را؛ انکار کردند از نفاق. و گفته اند مراد ایشان از انما نحن مصلحون آن بود که صواب خود این است که ما می کنیم به نفاق برزیدن، که یکسر دل فرا محمد و دین او ندهیم؛ زیرا که باشد که کار او پیش نشود، آنگه ما فرومانیم؛ پس اکنون به زبان با او می باشیم تا آمن و معاف می رویم و به دل بر دین خویش می باشیم چنانکه خردمندان و زیرکان کنند. خدا گفت:

- أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ: بدان که ایشان تبه کارانند، و لکن، بیک، نمی دانند. سؤال: چرا گفت انهم هم المفسدون، بعدما که این حصر و قصر فایده دهد؛ چنانکه گفت إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيد، و معلوم است که جز منافقان مفسد باشند، پس چرا گفت انهم هم المفسدون؟ جواب گوییم مراد ازین فساد نفاق است و ایشان بدین فساد مخصوص بودند.

- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ: و چون گویند ایشان را که بگروید از دل چنانکه گرویده‌اند مردمان مخلص از دل، چون یاران رسول؛ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ: گویند ای ما بگرویم از دل چنانکه بگرویده‌اند آن نادانان و بی‌خردان از دل؟ و گر بر جهودان رانی: ایشان را گفتندی ایمان آرید به محمد و قرآن، و ایشان گفتندی ما دین موسی بگذاریم و به دین محمد شویم چنین که اجلاف عرب؟ خدا گفت أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ: بدان که ایشانند ایشان نادانان و تُنْكَ خردان بی نمی‌دانند.
- وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا: چون پیش آیند و فراروند و ببینند آن کسان را که گرویده‌اند، گویند گرویده‌ایم ما. اگر بر جهودان رانی، آن بودی که چون مسلمانان ایشان را دیدندی، گفتندی بگروید به محمد و قرآن. ایشان گفتندی ما خود گرویده‌ایم بدانچه بایست گروید، یعنی به تورات موسی؛ و بودی که مدافعت کردندی و گفتندی آمنا، آی: نَحْنُ فِي أَنْ نُوْمِنَ، ما در آنیم که بگرویم، هنوز نظر می‌کنیم. و گر بر منافقان رانی آن بودی که مؤمنان را گفتندی وَاللَّهِ إِنْ أَيْمَانُنَا كَأَيْمَانِكُمْ وَتَصْدِيقُ قُلُوبِنَا كَتَصْدِيقِ قُلُوبِكُمْ وَنَحْنُ مُؤْمِنُونَ مَعَكُمْ.
- چنانکه در خبر است که روزی عبدالله بن اُتبی با گروهی از منافقان جایی نشسته بود. پیغمبر علیه‌السلام از دور پدید آمد. او یاران خویش را گفت «خواهید که بدانید که با محمد و یاران محمد چگونه باید زیست؟ در من نگرید و از من بیاموزید». آنکه برخاست و پیش رسول باز شد و گفت «مرحبا بسید الاولین و الآخِرین و خاتم النبیین و رسول رب العالمین و شفیع یوم الدین». رسول بگمارید و برفت. ابوبکر پدید آمد و پیش آمد. آن منافق پیش او باز شد و گفت «مرحبا بسید بنی تمیم، ثانی رسول الله فی الغار و مفخر الابرار و عَلم المهاجرین و الانصار». ابوبکر بگمارید و

برفت. عمر پدید آمد. آن منافق پیش او باز شد و گفت «مرحبا بسید بنی عدی، الصلّب فی دین الله، الشدید علی اعداء الله، الناصر لاولیاء الله». فتبسّم عمر و مضی. علی پدید آمد. آن منافق پیش او باز شد، گفت «مرحبا بسید بنی هاشم ما خلا رسول الله صلی الله علیه وسلم، اسد الله فی خلقه و سیف الله فی ارضه و اخی رسول الله فی اهله». فقال علی «یا عبدالله لا تنافق، نفاق مَورز، به زبان آن گوی که در دل داری». منافق گفت «یا علی آلی تقول هذا؟ و الله انّ ایمانا کایمانکم و تصدیق قلوبنا کتصدیق قلوبکم و نحن مؤمنون معکم». آنکه بنزدیک یاران خویش آمد و گفت «بدیدید؟ بازین قوم چنین باید زیستن».

وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَیَاطِینِهِمْ؛ و چون تنها بازگردند با دیوان ایشان. گفته اند الی شیاطینهم، آی الی رؤسائهم؛ چون کعب اشرف و حُیّ بن اخطب و جُدّی بن اخطب. و گفته اند الی شیاطینهم، آی الی کَهَنَتِهِمْ، چون ابو بردة و عبدالدار و عوف بن عامر. سؤال: چرا گفت الی شیاطینهم، نگفت بشیاطینهم یا مع شیاطینهم، بعدما که در لغت چنین آید. جواب گوئیم معناه اذا رجعوا الی شیاطینهم، این از جوامع الکلم است. قنأوا اِنَّا مَعَكُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنْ: گویند ما با شمایم به دل و اعتقاد، ما همی افسوس دارندگانیم بر محمد و یاران وی.

اللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ: خدای مکافات استهزاء ایشان باز کند با ایشان روز قیامت و همی کشد و فرا می گذارد ایشان را در آن از حد درگذشتن ایشان. یعمهون، آی یتحیرون و یتردّون، تا سرگردان می باشند در کفر و ضلالت و شبهت. اُولَئِكَ الَّذِینَ اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهَدٰی: ایشانند آن کسانی که بخردند گمراهی را بر راه راست، و کفر را بر ایمان. فَمَا زَبَحَتْ يَجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِیْنَ: نه سودمند آمد آن بازرگانی ایشان و

نبودند راه یافتگان به حق. سؤال: چرا گفت فما ربحت تجارتهم، بعدما که تجارت را ربح نبود، که ربح فعل رابح بود نه فعل تجارت؟ جواب گوییم معناه فما ربحوا فی تجارتهم؛ در لغت گویند رَیَحَ بَیْعُ فُلَانٍ وَ خَسَرَ بَیْعُ فُلَانٍ، گرچه ربح تاجر را بود.

۴

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا: داستان ایشان چون داستان آن کس است که برافروخت آتشی؛ فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ: چون روشن گشت و روشن کرد آنچه گرد بر گرد او بود؛ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ:

۸

ببرد خدای روشنایی ایشان و فرو گذاشت ایشان را در تاریکیها که فرا نبینند. مثل منافق چون مثل گروهی است که در تاریکی درماندند؛ یکی از ایشان آتشی برافروخت، چون روشن گشت حوالی او، بادی درآمد آن آتش را فرو نشانند تا ایشان در تاریکی درماندند. همچنین منافق بظاهر

۱۲

ایمان آورد تا به روشنایی آن میان مسلمانان بزیست؛ آنکه چون به در

مرگ رسید، باد شقاوت درآمد، آن نور توحید او را ببرد تا وی در تاریکی

نکرت و تاریکی عقوبت درماند. سؤال: چرا گفت مثلهم کمثل الذی

استوقد نارا، نگفت کمثل الذین استوقدوا، بعدما که مثل باید که با ممتثل

۱۶

برابر بود و این چنین نیست؛ زیرا که الذی واحد است و ضمیر مثلهم

جمع، بدان راست نیاید؟ جواب گفته‌اند معناه مثلهم کمثل الذی استوقدوا

نارا، ولكن استوقد نارا گفت ازیرا که جماعتی را یک تن آتش افروزد

ولكن همه را بود؛ نبینی که گفت ذهب الله بنورهم و تركهم في ظلمات لا

۲۰

يبصرون، همه را به لفظ جمع یاد کرد. پدید آمد که الذی استوقد نارا مراد

از آن جمله آن قوم است. و گفته‌اند در جواب اینکه الذی خود در معنی

جمع است، چنانکه شاعر گوید:

وَأَمَّا الَّذِي حَانَتْ بِفَلَجٍ دَمَاؤُهُمْ هُمُ الْقَوْمُ كُلُّ الْقَوْمِ يَا أُمَّ خَالِدٍ

الذی وحدان باشد و الذان تشبیه و الذی جمع.

صُمُّ بُكُمْ عُمَى قَهْمٌ لَا يَزْجِعُونَ: کرانند به دل از شنیدن حق، گنگانند به دل از گفتن حق، کورانند به دل از دیدن حق و ایشان بازنگردند با حق.

- سؤال: اگر کافران صُم و بُکم و عُمَى اند چرا با ایشان خطاب کرد، بعدما که خطاب با صم و بکم و عمی درست نیاید؟ جواب گفته‌اند صم، آی يتصاممون، بکم، آی يتباكمون، عمی، ای يتعامون: خود را کتر و گنگ و کور می‌سازند. و گفته‌اند مَعْنَاهُ كَأَنَّهُمْ صُمُّ بُكُمْ عُمَى: گویی که کتر و گنگ و کورند از تغافل ایشان از حق. و گفته‌اند مَعْنَاهُ صُمُّ بِقُلُوبِهِمْ، بُكُمْ يَلْسَانِهِمْ، عُمَى بِقُلُوبِهِمْ. و گفته‌اند این خبر از حال ایشان است که کتران و گنگان و کوران خواهند بود در دوزخ؛ بر این قول فهم لا يَرْجِعُونَ، ایشان هرگز بازنگردند از دوزخ با دار دنیا.

- أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ: یا چون فرو آمده‌ای از آسمان، و آن باران است. سؤال: أَوْ حرف شک است و شک از خدا روان بود، پس چرا گفت او کصیب؟ جواب گفته‌اند این أَوْ به معنی واو عطف است، چنانکه گفت وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ آلَافٍ أَوْ يَزِيدُونَ، آی: وَ يَزِيدُونَ. و گفته‌اند این أَوْ تَخْيِير است یعنی خواهی منافقان را بدان افروزنده آتش مثل کن، خواهی بدین گروه که در چنین تاریکیها و باران در مانده باشند. فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ: در آن باران تاریکیها بود و میغ‌گست و آتش جست بود. يَجْعَلُونَ أَضْيَاعَهُمْ فِي أَزْوَاجٍ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ: می‌کنند و در می‌آرند آن گروه که در آن هولها در مانده باشند انگشتان ایشان را در گوشهای ایشان از نهیها، پرهیز مرگ را؛ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ: و خدا داناست بدان کافران، و هلاک‌کننده است ایشان را.

يَكَادُ الْبَرْقُ يُخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ

عَلَيْهِمْ قَنَاؤُا: خواهدی بخنوه که بریایدی بیناییهای ایشان را هرگه که روشن گردد ایشان را، بروند در آن روشنایی و چون تاریک گردد بر ایشان، فرو ایستند. وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و اگر خواستی خدای تعالی ببردی شنوایی ایشان و بیناییهای ایشان را، بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز تواناست، یعنی بر هر چه صحت مقدوری دارد تواناست.

و این مثل نیز مثل منافقان است؛ و منافق مشکلترین خلق خدا است و مَثَلِ او نیز مشکلترین همه مَثَلها است. و داستان منافق چون داستان آن کسان است که در شب تاریک در آن باران مانده باشند، و مَثَلِ قرآن که بر ایشان می خوانند چون مَثَلِ باران است، و مَثَلِ شبهات قرآن چون مَثَلِ آن تاریکیهای شب است، و مَثَلِ وعد و وعید قرآن چون مَثَلِ رعد و برق است. ۱۲ يجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت، همچنانکه آن سفریان که در شب تاریک در آن باران و احوال آن درمانده باشند، انگشتها در گوشهای خویش می کنند و چشمها فرومی دارند از نهیها که مبادا که آن برق بیناییهای ایشان را ببرد و آن رعد شنوایی ایشان را ببرد و می پرهیزند از مرگ، همچنین منافقان خویشان را از وعد و وعید قرآن نگاه می دارند که مبادا که آن بر دل ایشان کار کند، پندارند که گر ما از نفاق بیوفتیم هلاک برآید؛ و خدای خود داناست که سزای ایشان چیست. یکاد البرق یخطف ابصارهم کلما اضاء، همچنانکه آن برق خواهدی که بریایدی چشمها و بیناییهای آن سفریان را و رعد ببردی شنوایی ایشان را، لکن ایشان خویشان را نگاه می دارند؛ همچنین وعد و وعید قرآن خواست که ببردی نفاق آن منافقان را، لکن ایشان خود را نگاه می دارند. کلما اضاء لهم مشوا فيه، و همچنانکه آن مسافران چون روشنایی برق پدید آید بدان

- مقدار فرا روند و چون تاریک گردد فرومانند؛ همچنین منافقان بدان مقدار که توحید می‌گویند و وعد مؤمنان می‌شنوند، به روشنائی آن میان مسلمانان می‌روند، چون با ضلالت و کفر خویش گردند فرومانند. ولو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم، و همچنانکه گر خدای خواستی ببردی ۴ شنوایی و بینایی سفریان را بدان رعد و برق، نیز اگر خدای خواستی ببردی به وعد و وعید قرآن شنوایی و بینایی دل‌های آن منافقان را. و گفته‌اند معناه اگر خدای خواستی شنوایی و بینایی سر ایشان ببردی و ایشان را کر و کور گردانیدی به گوش و چشم سر، چنانکه کر و کورند به گوش و چشم ۸ دل؛ زیرا که خدای بر همه چیز توانا است. سؤال: چرا گفت بسمعهم و ابصارهم، سمع را به لفظ وحدان یاد کرد و ابصار را به لفظ جمع، نگفت اسماعهم و ابصارهم؟ جواب گوییم سَمْع اسمی است بر وزن مصدر و هر اسم که بر وزن مصدر بود تشبیه و جمع و وحدان در آن یکسان بود، ۱۲ چنانکه گویند: رَجُلٌ ضِيفٌ و رَجُلَانِ ضِيفٌ و رَجَالٌ ضِيفٌ. و گفته‌اند چون گفت بسمعهم سمع را اضافه کرد به جمع و خود جمع فایده داد، چنانکه شاعر گوید:
- لا تُنكر العقل و قد سبينا في حَلِقِكُمْ عَظْمٌ و قد شجينا ۱۶
 نگفت فی حلوکم؛ زیرا که اضافه حلق به جمع، خود جمع فایده داد. سؤال: چرا گفت ان الله علی کل شیء قدیر، بعدما که خدای تعالی شیء است و صفات او شیء است و نشاید که گویی خدای بر ذات و صفات خود قادر است؟ جواب گفته‌اند معناه: علی کل شیء یصح أن یكون مقدوراً قدیر. و ۲۰ گفته‌اند معناه: علی کل شیء یتأنی منه قدیر. و گفته‌اند مراد ازین کل بعض است و آن شیء جایز الوجود است؛ جای دیگر گفته آید.
- يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ: ای مردمان بیگانگی پرستید خداوند و

مہتر و پروردگار شما را. ابن عباس گوید: ہر جا کہ در قرآن یا آیہا الناس است آن مکی است و ہر چہ یا آیہا الذین آمنوا است آن مدنی است و ہر چہ عبادت است توحید است و ہر چہ تسبیح است آن صلوة است و ہر چہ وعد است آن بیان است و ہر چہ وعید است آن تبیان است؛ اَلَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ: آن خدای کہ بیافرید شما را و آن کسان را کہ از پیش شما بودند، تا مگر بود کہ شما پرهیزگار باشید از کفر و شرک و معاصی در این جہان و بترسید از خدا تا برہید در آن جہان. سؤال: لَعَلَّ كَلِمَةُ شَكٍّ است و شك از خدا روا نبود، پس چرا گفت لَعَلَّكُمْ؟ جواب گفته اند معنا: لَكِي تَتَّقِي مَنْ عِلْمَ اللَّهِ اِنَّهُ يَتَّقِي؛ و گفته اند معنا: لَكِي يُرْجَى فَيَكُمُ أَنْ تَتَّقُوا؛ و گفته اند معنا: لَكِي يَقْتَضِي ذَلِكَ تَقْوِيَكُمْ، تا مگر بود کہ شما متقی باشید.

اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا: آن خدای کہ کرد شما را این زمین بستر. گفته اند فراشا، آی مناماً؛ و گفته اند مقرأً؛ و گفته اند مهاداً؛ وَالسَّمَاءِ بِنَاءً: و آسمان را افراشته برداشته؛ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً: و فرو آورد بر شما از آسمان آبی، چون باران و برف و تگرگ. گفته اند من السماء از آسمان است، کہ در آسمان دریاها است کہ آب از آنجا بہ کیل بر میغ پیمایند تا بہ زمین آرد. و گفته اند من السماء آی من السحاب، و سحاب را سما گویند لَعْلَوِهِ، وَكَلَّمَا عَلَكَ فَهُوَ سَمَاءً. و گفته اند من السماء آی من المَطَر؛ مطر را سما گویند، چنانکہ شاعر گوید:

إِذَا نَزَلَ السَّمَاءُ بِأَرْضِ قَوْمٍ رَعَيْنَاهَا وَإِنْ كَانُوا غَضَابًا
و در اخبار آمده است کہ خدای عزوجل باران را در میغ بہ کُنْ فَيَكُونُ بیافریند و آن میغ بہ زمین رساند. و گفته اند میغ آب را از دریا برگیرد و چون نمد در خویشتن چیند و باد حامله آن را بر هوا برد و

می‌رود تا آنجا که فرمان خدای باشد؛ آنکه بادی دیگر - که آن را مطیبه خوانند - بر آن می‌وزد تا آن آب دریا را خوش گرداند. چون آنجا رسد که بباد بارید، بادی دیگر بیاید - که آن را عاصره خوانند - و آن میغ را بیفشارد تا آن باران قطره قطره به زمین می‌آید، و گویند با هر قطره‌ای از آن فرشته‌ای باشد موکل، تا آن را به زمین رساند، آنجا که خدا خواهد. فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ: پس بیرون آورد بدان باران از میوه‌ها روزی شما را. فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: مکنید و مگویید خدا را همتایانی و همبازانی، و شما دانید اگر نظر کنید که خدا را همتا نشاید. سؤال: چرا گفت و انتم تعلمون بعدما که مشرکان می‌ندانستند که خدا را انداد و شرکا نیست؟ جواب گفته‌اند معناه: شما می‌دانید که بتان از این صنایع هیچ نتوانند کرد؛ و گفته‌اند معناه: شما دانید اگر نظر کنید که خدا را همباز نشاید.

۱۲

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا: و گر هستی در گمانی از آنچه فرو آوردیم ما بر بنده ما محمد، چون قرآن؛ یعنی بگفتیم و فرو فرستادیم جبرئیل را بدان. فرو فرستادن قرآن از خدای تعالی بر آن وجه بود که خدای تعالی سخن فرستاد و بگفت و جبرئیل یاد گرفت و پیامد و بر رسول خواند، تا رسول بر خلق خواند؛ و خلق یاد گرفتند و می‌خواندند. و قرآن سخن خدا است و سخن از سخنگوی جدا نباشد؛ یعنی اگر شما در شکید که مگر این قرآن نه سخن خداست بل که فرابافته محمد است، فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ: بیارید سورتی مانند این قرآن؛ اگر محمد توانست که به تن خویش چنین قرآنی از اول تا آخر فرابافت، شما نیز همه فراهم آید و مانند این یک سورت بیارید. پس اگر دانید که محال بود که مردی از اهل لغتی سخنان بسیار از خود فرابافد، چنانکه اهل آن لغت اندک و بسیار همه

۲۰

از آن عاجز آیند، بدانید که این سخن خدا است نه مخلوق بشر. وَادْعُوا
شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ ضَافِقِينَ: یعنی فضحائکم و بلغائکم و شعرائکم
و خطبائکم، و گفته‌اند شهادتکم آی اعوانکم و حضرائکم: بخوانید همه
یاران شما را جز خدا اگر هستید راست‌گویان که محمد این قرآن از خود
فرابافت و از خویشان گفت، شما نیز بکشید و به همه فصحا و شعرا و
خطبا استعانت کنید و مانند این قرآن یک سورت بیارید.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا: پس اگر نکردی و نیاوردی، و خود نکنید و
نیارید، مانند این قرآن یک سورت، و نتوانید که بیارید، حجت بر شما
لازم شد. فَأْتُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ: بپرهیزید و
بترسید از آن آتش که هیمة آن مردم است و سنگهای کبریت - و گفته‌اند
آن سنگهایی بود در پای دوزخیان چون آسیاسنگها، نه از بهر آن راکه
بگریزند، لکن از بهر آن راکه دوزخ جوش برآرد دوزخیان را از قعر
دوزخ با سر افکند، چون بر سر آیند آن سنگها ایشان را به قعر دوزخ
فروکشد - ساخته‌اند آن آتش مرکافران را.

جعفر طیار گوید با مصطفی علیه‌السلام در راهی می‌رفتم، تشنگی بر
من غالب گشت؛ رسول مرا گفت «رو نزد آن کوه رو و او را از من سلام
برسان و بگو که اگر آب داری مرا آب ده». رفتم و سلام رسول بدان کوه
برسانیدم. کوه جوابی فصیح باز داد که «و علیکم السلام یا رسول
رسول الله». بگفتم که «رسول می‌گوید که اگر آب داری جعفر را آب ده که
تشنه است». کوه گفت «رسول خدا را بگوی که به عزت آن خدای که ترا
براستی به خلق فرستاد که تا وحی به تو آمده است که وقودها الناس
والحجارة، من چندان بگریسته‌ام که در من قطره‌ای آب نمانده است، از بیم
آنکه نبادا که من از آن سنگها باشم که هیمة دوزخ باشم».

- وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: و مؤدگان ده یا محمد آن کسان را که بگرویدند و کردند کارهای نیک، یعنی به اخلاص میان ایشان و میان خدای ایشان. کلبی گوید هر جا که در قرآن و عملوا الصالحات است، مراد از آن اخلاص است؛ زیرا که اخلاص شرط است در قبول ایمان. ۴
- جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: که ایشان را بود بهشتهایی که می رود زیر اشجار و مساکن و غرف آن جویهای شیر و می و انگبین و آب صافی. و گفته اند من تحتها: در پیش آن می رود. سؤال: چرا گفت من تحتها، بعدما که انهار بهشت در هوا باشد نه در زمین؛ چنانکه پیغمبر گفت علیه السلام ۸
- أَنْهَارُ الْجَنَّةِ لَا تَجْرِي فِي الْأُخْدُودِ؟ جواب گفته اند من تحتها، آي مِنْ تَحْتِ اشجارها وَ غُرْفِها؛ و گفته اند من تحتها، آي قَدَامِها وَ امامها. و آن آن بود که بهشتی بر تخت مملکت نشسته بود و جویهای بهشت در پیش او و به فرمان او در هوا می رود. ۱۲
- كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا: هر آنکه که روزی کنند ایشان را - یعنی مؤمنان را - میوه ای از آن بهشت روزی؛ قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ: گویند این این است که روزی کرده بودند ما را از پیش، یعنی در دار دنیا. نام با نام ماند و طعم با طعم نماند. و گفته اند رزقنا، آي وَ عِدْنَا فِي دَارِ الدُّنْيَا. و گفته اند رزقنا، آي اعطينا مِنْ قَبْلُ، ۱۶
- یعنی هر چه می خوریم از آن خویش می خوریم، مَنّت در میان نه. وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا: می آرند آن میوه را بدیشان مانده کرده. سؤال: چه ترغیب بود در اینکه گفت و اتوا به متشابهها، بعدما که چون همه یک جنس بود ۲۰
- منش باز زند؛ چنانکه بنی اسرائیل گفتند لَنْ نَصْبِرُ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ؟ جواب گفته اند معناه: مانده به میوه دنیا در نام. و گفته اند مانده در لون، تا چون می خورند می دانند که چون می خورند تا خوشتر بود، نه مانده در طعم؛ زیرا که میوه بهشت در دهن هفتاد طعم بگردد، چنانکه یکی به دیگر

نماند و از یکدگر لذیذتر. و گفته‌اند متشابهاً فی الجوده، ماننده به هم در نیکی که در آن هیچ سقط و نفایه نبود، چنانکه در میوه دنیا؛ لابل که همه نیک بود از یکدگر به؛ چنانکه حسن بصری گوید خیار کله لارذل فیهِ. وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ؛ و ایشان را - یعنی بهشتیان را - بود در آن بهشت زنانی پاک آفریده از همه عیبها که در زنان دنیا بود، چون بزاق و مخاط و بول و غایط و حیض و نفاس و سَهک و بَخَر و دَنَس و شَكَس. و گفته‌اند مُطَهَّرَةٌ مِنَ الْاَدْنَسِ وَالْاَرْجَاسِ وَالْاَنْجَاسِ شَكَلَاتٌ غَنَجَاتٌ طَيِّبَاتٌ مُحَبَّاتٌ لَا يُغَرِّنُ وَلَا يُغَرِّنُ، حورٌ عین، کأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ و ایشان در آن بهشت جاودان باشند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْسِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا: بدرستی که خدا را شرم کرم و ندارد که بزند و پدید کند داستانی که آن داستان پشه‌ای بود یا آنچه ۱۲ مه از آن بود چون ذباب، یا که از آن چون ذره. شأن نزول این آیت آن بود که کافران گفتند «این قرآن نه سخن خدا است، زیرا که درین ذکر ذباب و عنکبوت است و خدا از آن بزرگتر است که حدیث ذباب و عنکبوت کند». و آن از ایشان غلط بود؛ زیرا که فایده در مثل زدن بیان ۱۶ ممثّل به باشد، و عجب نبود که خدای تعالی کمال قدرت به پشه فرا نماید، بعدما که در پشه عجایب صنع بیش از آن است که در پیل؛ زیرا که هر اعضا که پیل را هست پشه را هست و دو پا و دو پر زیادت. سؤال: ما بَعُوضَةٌ چرا به نصب است؟ جواب گفته‌اند نصبٌ عَلَى نَزْعِ الصِّفَةِ است، آی بیعوضه فما فوقها؛ و گفته‌اند بَدَل از مثل و ممثّل است؛ و گفته‌اند تقدیرُهُ ما بَيْنَ بَعُوضَةٍ فَمَا فَوْقَهَا؛ و این فوق به معنی دون است چون ذره و خردله. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ؛ اما آن کسان که گرویده‌اند دانند که آن مثل حق است از خدای ایشان. وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ

بِهَذَا مَثَلًا: و اما آن کسان که نگر ویدند گویند چه خواست خدا بدین داستان پشه؟ يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا: تا گمراه کند بدان بسیاری را و راه نماید بدان بسیاری را. و گفته اند يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا ابتدای سخن خدا است در جواب آن کافران که تعجب می کردند از این مثل که چه خواست ۴ بدین مثل. خدا گفت آن خواست که گمراه کند بدان بسیاری را چون کافران که در غلط افتادند که این نه سخن خدا است؛ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا و راه نماید بدین بسیاری را چون مؤمنان که کمال قدرت و کمال حکمت خدا بدانند و استدلال کنند. وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ: و گمراه نکند بدان ۸ مثل مگر آن بیرون شوندهگان را از فرمان و دین خدا.

الَّذِينَ يَتَّفِقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ: آنها که می شکنند پیمان خدا را از پس استواری آن؛ و آن عهد روز میثاق است به بلی گفتن. و گفته اند که ۱۲ عهد کتب است که در کتابهای ایشان بر ایشان گرفت که لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ، الآية، و لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ؛ و اهل کتاب آن عهد را می شکستند. وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ: و بمی برند آنچه خدا فرموده است بدانکه پیوندند آن را، چون اقرار دادن به همه رسولان. و گفته اند مراد ازین صلت رجم است که بنی اسرائیل همه بنی اعمام مصطفی بودند؛ که ایشان از ولد ۱۶ اسحاق بودند و مصطفی از ولد اسماعیل، و اسماعیل و اسحاق دو برادر بودند هر دو پسر ابراهیم؛ و ولد اسرائیل به مصطفی ایمان نیاوردند، رجم می بریدند. وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ: و تباهی می کنند در زمین به کفر و به شرک و تعویق مردمان از دین محمد و قتال با مؤمنان. أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ: ۲۰ ایشانند که ایشان زیان کارانند، بهشت از دست بداده و دوزخ جاوید حاصل کرده.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ: چگونه تان از دل بر آید که کافر

شوید به خدا، و خدا با شما این همه نکویی بکرد، و بودی شما مردگان در پشتهای پدران، زنده کرد شما را در رحم مادران؛ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ: پس بمیراند شما را چون اجل فرا رسد؛ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ: پس زنده کند شما را در گور، سؤال منکر و نکیر را؛ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: پس با او گردانند شما را روز قیامت.

۴

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا: او آن خدا است که بیافرید از بهر شما را آنچه در زمین است همه، تا بدان انتفاع گیرید و نظر و استدلال کنید. ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ: پس قصد کرد به آفریدن آسمان. وَهَبَ مُنْبَاهَهُ گوید: چون خدای عزوجل خواست که زمین و آسمان بیافریند، نخست گوهری بیافرید پانصدساله راه بالای آن گوهر، آنگه به نظر هیبت بدان نگریست. آن گوهر از هیبت نظر خدا آب گشت می لرزید و می لرزد تا روز قیامت و تا ابد هرگز آب نبود مگر لرزان. آنگه آتشی زیر آن بیافرید و بر آن گماشت تا آن آب را برجوشانید؛ کفی بر سر آورد و دودی از آن برآمد، از آن کف زمین را بیافرید و از آن دود آسمان را بیافرید. آن است که گفت: ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ. و گفته اند این استوی به معنی قَصَدَ است، و استوا قصد بود چون به اِلَى مقید بود، چنانکه گویند: استوی الامیرُ اِلَى بلد کذا، آی: قَصَدَ. و گفته اند این استوا خبری است - چنانکه جای دیگر گفت: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى - و این اِلَى به معنی عَلَى است و این سماء به معنی عرش است؛ عرش را سما گویند لَعْلُوهُ، و کَلَّمَا عَلَاکَ فَهُوَ سَمَاء. بدین قول ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ، معناه: ثم استوی علی العرش. فَسَوَّيْنَهُنَّ سَمَوَاتٍ: تمام بیافرید آن را هفت آسمان. و گفته اند سماوات افلاک است؛ اما بیشتر علما و اهل اخبار برآنند که سماوات جز افلاک است، زیرا که سماوات هفت است و افلاک هفت

۸

۱۲

۱۶

۲۰

- بیش است، و افلاک گردان است و سماوات گردان نیست. خدا گفت إِنَّ اللَّهَ يُمِصُّكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا، الآية. ابن عباس گوید هفت آسمان هفت گنبد است زور یکدیگر، هر یکی پانصدساله راه ستبرنای آن و از آسمان تا آسمان پانصدساله راه، هوا در میان. چون جهودان ۴ آفریدن آسمانها شنیدند پنداشتند که خدا زَبَرَ عالم است بذات در جهات؛ گفتند اگر میان ما و خدا هفت آسمان بدین بزرگی در میان است، او احوال ما چون داند و بیند؟ خدا گفت وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ او بر همه چیز دانا است و هیچیز علم او را و بَصَر او را حجاب نکند؛ زیرا که اگر عرش اجسام و ۸ اجرام مرکبات است، از ترکیب خود فرو شود و معدوم گردد و خالق ماند بی مکان؛ پس چنانکه در ازل خالق بود و عرش نبود، در ابد همچنین بود. و گفته اند معناه: وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِيمٌ.
- وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً: یاد کن چون گفت ۱۲ خدای تو - و گفته اند این اذ به معنی قَدْ است، آی وَقَدْ قَالَ رَبُّكَ؛ و گفته اند این اذ صَلَّت است، آی قَالَ رَبُّكَ: گفت خدای تو - فریشتگان را که من کننده ام - آی، من خواهم کرد - در زمین از پس درآینده ای، یعنی آدم علیه السلام. و آن آن بود که ولایت زمین پیش از آدم جن بنو الجان داشتند ۱۶ و انواع فساد می کردند در زمین؛ تا خدای تعالی فریشتگان را بفرستاد به زمین، تا جن را از زمین به جزایر دریا تاختند. ابلیس - بر آن قول که خدای تعالی گفت كَانَ مِنَ الْجِنِّ - در میان آن پریان بود و خویشان در میان فریشتگان افکند؛ ایشان را دلالت می کرد بر پریان تا پریان را بیرون ۲۰ کردند از روی زمین. و ابلیس در میان فریشتگان زمین می بود. چون خدای تعالی خبر کرد آن فریشتگان را که من خلیفتی خواهم آفرید در زمین، قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ

- لَكَ: گفتند ای می‌کنی در زمین کسی که تباهی کند در زمین به معاصی و بریزد خونها و ما خود حمد می‌کنیم و به پاکیزگی ترا یاد می‌کنیم و تنزیه می‌کنیم ترا. سؤال: ایشان غیب دانستند تا خبر می‌کردند که من یفسد فیها، الآیة. جواب گوئیم ایشان از اسرافیل شنیده بودند صفت آدمیان از لوح محفوظ. و گفته‌اند ایشان این سخن را در تقسیم می‌گفتند؛ یعنی از دو بیرون نیست این خلیفت که خواهی آفرید، یا از او و فرزندان او همه طاعت خواهد بود، یا همه معصیت خواهد بود. گر همه طاعت خواهد بود، اینک ما ترا مطیع بندگانی‌ایم، چون بود که مطیع را معزول کنی و عاصی را ولایت دهی؛ و گر عاصی خواهند بود، آن پریان که در زمین بودند ایشان را بیرون کردی. و آن سخن از بهر آن گفتند که فریشتگان زمین دانستند که اگر خلیفتی دیگر در زمین فرادید آید ایشان را به آسمان برند؛ و ایشان در زمین دوستر می‌داشتند از آن که در آسمان؛ از آنچه در آسمان هیبت خدا بر ایشان غالب می‌بود همی بگذاختند، و عبادت در زمین بر ایشان آسان آمدی. سؤال: ای فریشتگان بر خدای تعالی می‌اعتراض کردند تا این سخن می‌گفتند؟ جواب گوئیم ایشان این سخن بر سبیل تقسیم می‌گفتند؛ و گفته‌اند ایشان این سخن بر سبیل استفهام می‌گفتند نه بر سبیل اعتراض. قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ: خدا گفت من دانم آنچه شما ندانید. یعنی خلیفتی خواهم آفرید که از او و از فرزندان او نه همه طاعت بود، چنانکه از شما نه نیز همه معصیت، چنانکه از پریان، بل که هم طاعت بود و هم معصیت؛ تا من به طاعت ایشان را ثواب دهم تا فضل من پدید آید و معصیت ایشان پیامرزم تا رحمت من پدید آید، و گفته‌اند إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ آن است که در میان شما بدبختی است سزاوار عقوبت جاوید — یعنی ابلیس — و شما او را نمی‌دانید، من دانم. می‌خواهم که بددرونی او

به سبب آدم پدید آید، آنکه او را عقوبت کنم. و گفته‌اند إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ آن است که از پشت آدم فرزندی خواهد بود که او سید اولین و آخرین باشد که شما را و آدم را و جمله مخلوقات را که آفریدم و خواهم آفرید، از بهر او راست و مقصود از همه اوست. و گفته‌اند إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ آن است که ایشان پنداشتند که فضل به عبادت بود، خدای تعالی خواست که با ایشان نماید که فضل به علم بود؛ پس آدم را به علم بر ایشان جلوه کرد.

- ۸ چون خدای تعالی خواست که آدم را بیافریند، جبرئیل را فرمود که «به زمین شو و قبضه‌ای خاک از همه روی زمین بردار که من از آن خلیفتی خواهم آفرید؛ و گر زمین از تو زنهار خواهد، او را زنهار ده». جبرئیل آمد و قصد کرد که آن خاک بردارد؛ زمین با او به سخن آمد که «یا جبرئیل، زنهار تا از من چیزی فراگیری که دوزخ را از آن نصیب بود». جبرئیل او را زنهار داد و بازگشت. خدا میکائیل را بفرستاد؛ او را همان گفت. او بیامد و قصد کرد برگرفتن خاک. زمین زنهار خواست. میکائیل بازگشت. آنکه عزریائیل را بفرستاد و فرمود که «برو و قبضه‌ای خاک از همه روی زمین بردار». و او را نگفت که «اگر زمین زنهار خواهد او را زنهار ده». عزریائیل قصد کرد به برگرفتن خاک. زمین از او زنهار خواست. او گفت «مرا فرمان خدا نکه باید داشت، نه مراد تو». آنکه از همه روی زمین یک قبضه خاک برگرفت، چهل ارش ستبرنای آن و میان مکه و طایف فرو ریخت. خدای تعالی عزریائیل را گفت «اکنون که سبب آفریدن این خلق بر دست تو است، ساخته باش که مرگ او و فرزندان او هم بر دست تو خواهد بود». عزریائیل گفت «یا رب، آنکه ایشان از من اندوهگن باشند». خدای تعالی گفت «غم مدار که من مرگ ایشان را سببها کنم، چون

غرق و حرق و هدم و قتل و اسقام و دیگر اسباب مرگ، تا ایشان پندارند که مرگ ایشان از آن است نه از تو». آنگه خدای تعالی بر آن خاک آدم چهل روز باران اندوهان بارانید تا آغشته گشت. آنگه ساعتی باران شادی بر آن بارانید؛ و آن شادی یک ساعته آن باشد که به در مرگ به گوش او فرو گویند که لَا تَخِفْ وَلَا تَحْزَنْ. آنگه آن گل آدم را بیالایید به کمال قدرت خود؛ از آنچه صافی تر بود آدم را بیافرید، و از باقی درخت خرما را بیافرید. از اینجا است که رسول علیه السلام گفت «درخت خرما را نکو دارید که آن عمه شما است».

ابن عباس گوید: خدای تعالی سر آدم را از تربت کعبه بیافرید و گردن او را از تربت مدینه و شکم او را از تربت هند و دو دست او را از تربت مشرق و دو پای او را از تربت مغرب. وهب منبه گوید: خدای تعالی آدم را از خاک هفت زمین بیافرید، از هر زمینی عضوی. آنگه چون خواست که جان در او آرد، جان را بخواند. جان گفت «لبیک». گفت «در رو درین کالبد». جان را دشوار آمد در شدن در آن کالبد؛ گفت «یا ربّ مدخلُ کریه». دیگر بار او را امر کرد، هم در نشد. سدیگر بار او را امر کرد که «ادخلُ کرهًا و اخرجُ کرهًا». عبدالله عباس گوید: پیش از آن که خدای تعالی جان در تن آدم آورد، چهل سال میان مکه و طایف نهاده بود صلصال. آنگه جان را از سوی سر در او آورد، چون به سینه آدم رسید، عطسه داد و گفت «الحمد لله». خدای تعالی گفت «رَحِمَكَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَكَ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي». چون جان تمام در او آمد، بفرمود تا تختی از بهشت بیاوردند و آدم را بر آنجا نشاندند تا بر سر فریشتگان علم گوید، تا شرف او پدید آید به علم. و امر کرد فریشتگان زمین را تا همه پیش منبر او حاضر آمدند.

- وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا: و در آموخت خدا آدم را نامها همه. گفته‌اند مراد ازین نامهای خداست، و گفته‌اند مراد ازین نامها غرض آن چیزها است که هر چیزی چرا شاید و حکمت در آفریدن آن چیست. ابن عباس گوید: مراد ازین نامها همه چیزها است تا کاسه و سکره. ^۴ ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ: پس عرضه کرد آن چیزها را بر فریشتگان. سؤال: چرا گفت عرضهم، نگفت عَرَضَهَا؛ بعدما که مراد اسماء کلها است؟ جواب گفته‌اند مراد به اسماء ملائکه و ذریت است و ایشان عقلا بودند، زیرا گفت عرضهم. دیگر جواب گوییم مراد از آن نام همه چیزها است، عاقل و ^۸ ناعاقل؛ و هرگه که عاقل و ناعاقل بهم باشد تغلیب ممیز عاقل را بود به لفظ، زیرا گفت عرضهم به لفظ کنایت از ممیزان. فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: پس خدای تعالی گفت بگوئید مرا نامهای این چیزها ای فریشتگان اگر هستید راست‌گویان. سؤال: ^{۱۲} إنباء اعلام بود و اعلام خدا را محال بود، پس چرا گفت انبئونی؟ جواب گفته‌اند انبئونی معناه اجیبونی، بگوئید مرا اگر راست‌گویانید. سؤال: چه سخن گفته بودند که در آن تهمت کذب بود تا ایشان را گفت ان کنتم صادقین؟ جواب گفته‌اند معناه ^{۱۶} إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَأَنَا أَفْضَلُ مِنْ آدَمَ؛ و گفته‌اند معناه إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فِي قَوْلِكُمْ بَأَنَّ شَرَفَ الْعِبَادَةِ أَفْضَلُ مِنْ شَرَفِ الْعِلْمِ.
- قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا: فریشتگان گفتند پا کا خدایا دانش نیست ما را مگر آنچه تو در آموختی ما را و تو ما را این علم در نیاموختی، پس ما چه دانیم؟ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ: بدرستی که تویی دانا به همه ^{۲۰} دانستنیها، درست‌کار و درست‌گفتار راست‌داور. اقرار دادند به بی‌علمی خویش. در این آیت ما را حجت است بر آنکه علم ضروری فعل بنده نیست، زیرا که خدای تعالی تعلیم بر آن واقع کرد، واجب آید تا مثبت

علم خدا بود؛ و این تعلیم تعریف بود.

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ: خدا گفت ای آدم - ای آفریده از ادیم زمین؛ و گفته اند آدم گندم گون بود؛ و گفته اند آدم سیه چرده بود - ای آدم، بیا گاهان ایشان را به نامهای ایشان. فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَغْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: چون بیا گاهانید ایشان را به نامهای ایشان، خدا گفت ای نه من گفتم شما را که من دانم ناپیدای آسمانها و زمین؛ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ: و من می دانم آنچه شما آشکار کنید و آنچه شما می پوشیدی؛ یعنی نهان و آشکارای شما می دانم. و گفته اند مَا تُبْدُونَ مِنْ إِمْتَالِ الْأَمْرِ وَ مَا تَكْتُمُونَ مِنْ تَفْضِيلِ أَنْفُسِكُمْ عَلَى آدَم. و گفته اند مراد از این ابلیس است که او به ظاهر قرائی و عبادت نمودی و به باطن عاصی و آبی بودی.

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ: و یاد کن چون گفتیم فریشتگان را که سجود کنید مر آدم را، سجود کردند مگر آن نومیذ. سؤال: چرا گفت اسجدوا لآدم، بعدما که سجود غایت خضوع است در بندگی و آن جز خدا را روا نبود؟ جواب گفته اند این سجود تحیت است؛ و گفته اند اسجدوا، آی: اخضعوا لآدم؛ و گفته اند معناه اسجدوا لله نَحْوَ آدَم، چنانکه ما سجود خدا کنیم سوی کعبه؛ و گفته اند این سجود حقیقت است و آن دونِ خدا را روا بود چون به امر خدا بود. أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ: سر وازد و گردن کشی کرد و گشت از ناگرویدگان. و گفته اند و کان و بود همیشه تا بود از کافران که او همیشه کافر بود و لکن نفاق برزیدی میان فریشتگان. سؤال: چرا گویند بنده به گناه کافر نشود، بعدما که ابلیس به ترک سجودی کافر شد؟ جواب گوییم ابلیس که کافر شد نه از ترک آن سجود کافر شد؛ لابل که ابی و استکبر، فرمان خدا حق نداشت و امثال او

واجب نداشت، لاجرم هر که چنین بَوَد کافر بود.

- وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ: و گفتیم ما ای آدم آرام گیر تو و جفت تو حوّا در بهشت. و آن آن بود که چون آدم آن مجلس بداشت بر سر فریشتگان، همه اقرار دادند به فضل او. خدای تعالی ایشان را فرمود تا ۴ تخت آدم برگرفتند و او را جلوه کنان می بردند و در پیش او بردا برد می زدند تا به در بهشت. آنجا خدای تعالی فرزندان او را از پشت او بیرون گرفت به قدرت؛ و میثاق بر ایشان گرفت و با پشت او گردانید. آنگه او را در بهشت آورد و حجت بر او گرفت که اسکن انت و زوجک الجنة که ۸ ابلیس قصد بد دارد به شما. سؤال: چرا آدم و حوا را سکون فرمود در بهشت، بعدما که ایشان را حرکت روا بود در بهشت؟ جواب گوییم مراد ازین سکون نه آن سکون است که ضد حرکت است، لکن مراد از این ثبات است در بهشت، ای جای سخت دارید در بهشت تا ابلیس شما را از ۱۲ آنجا بنیفکند. وَكُلًّا مِنْهَا رَعَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا: و می خورید از بهشت و نعیم آن فراخواه از هر جا که خواهید. وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ: و پیرامن این درخت مگردید. گفته اند آن درخت انگور بود که آب آن فتنه گشته است فرزندان آدم را. و گفته اند که آن درخت انجیر بود. و گفته اند درخت علم ۱۶ بود؛ یعنی خدای دانست که اگر ایشان از آن درخت بخورند از بهشت بیفتند. اما بیشتر مفسران بر آنند که آن درخت گندم بود، هر گندمی از آن چند بُلک گاو. و آن درختی بود آراسته، چنانکه در بهشت هیچ درخت از آن نکوتر نبود. و تخت او در زیر آن درخت بود. خدای تعالی آدم و حوا ۲۰ را گفت پیرامن آن درخت مگردید. سؤال: چرا گفت وَلَا تَقْرَبَا هَذَا الشَّجَرَةَ، بعدما که آدم و حوا را روا بود نزد آن درخت شدن، بعدما که تخت ایشان خود نزد آن بود؟ جواب گوییم مراد از آن قُرْبُ خوردن است؛

- چنانکه کسی گوید پیرامن خمر مگرد، یعنی از آن مخور، نهی از خوردن است، فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ: که باشید از ستمکاران بر تن خویش. سؤال: ظلم ایلام بری بود بی عوض، در خوردن آن درخت، چه ایلام بری بود بیعوض تا آن را ظلم خواند؟ جواب گوییم ظلم در لغت وضعُ الشيءِ فی غیر موضِعهِ بود و خوردن آن درخت بنافرمانی خوردن بود نه در موضع آن، بعدما که خدای تعالی از آن نهی کرده بود. و گفته اند ظلم اضرار بری بود بی عوض، و در خوردن آن اضرار بر تن ایشان بود بی عوض؛ زیرا آن را ظلم خواند.
- ۴
- ۸ ابن عباس گوید: چون ابلیس ابا کرد از سجود آدم خدا او را بنفرید. فریشتگان او را از آسمان به آسمان می انداختند تا به زمین، و از زمین به زیر زمین به قعر دریا. صد سال در آنجا بود. پس بیرون آمد منکرترین صورتی، اسود و ازرق و اعور؛ به هیچ چیز گذر نکردی که نه آن چیز را پلید و گندیده کردی؛ و اگر آدمیان او را بر هیئت او بدیدندی بمردندی. ۱۲
- آنکه چون شنید که آدم و حوا را در بهشت کردند و همه بهشت ایشان را مباح کردند مگر یک درخت، سیصدسال بر در بهشت بنشست تا مگر حیلِت تواند کرد و در آنجا شود و آدم را بیند و مرادِ خویش از او بردارد، راه نمی یافت. طاوس را دید، گفت «ای مرغ آراسته به همه زینتی تو کیستی؟» طاوس جواب داد - ترسان و بیچاره وار - که «تو کیستی؟». گفت «من فرشته ای ام از کزوبیان که طرفة العینی از عبادت خدا نیاسایم، می خواهم که در بهشت شوم و بهشت بینم تا مرا جدّ و رغبت بیفزاید در عبادت؛ هیچ حیلتی توانی کرد که مرا در بهشت بری یک ساعت تا من ترا سه سخن درآموزم که هرگز پیر نگردی و بیمار نگردی و هرگز از بهشت بنیفتی»، و سوگند خورد بر صدق سخن خویش. طاوس با مار گفت. مار گفت «نباید که ما را بلایی آید از خدای تعالی که بی فرمان خدا کاری
- ۱۶
- ۲۰

- کنیم». ابلیس گفت «من ضمان کنم که تو را هیچ زیان ندارد». از آنجا است که پیغمبر علیه السلام گفت اُقْتُلُوا الْحَيَّةَ وَ اخْفِرُوا ذِمَّةَ الشَّيْطَانِ. ابلیس در سرِ طاوس شد. روایت دیگر آمده است در تفسیر این آیت.
- ۴ فَازَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا: بلغزاید ایشان را دیو از آن بهشت. فازلهما، دور کرد و بیفکند ایشان را از بهشت.
- و آن آن بود که ابلیس نزد مار آمد به مرغزار بهشت؛ و مار آن وقت از نکوترین دواب بهشت بود، در مرغزاری به در بهشت. ابلیس او را گفت «مرا به تو حاجتی است». گفت «چیست؟» گفت «هیچ جای نمانده است ۸ در جهان که نه من آنجا خدا را سجود کرده‌ام مگر در سر تو، می‌خواهم که مرا در سر خویش جای دهی چندانکه من خدا را سجودی کنم». مار او را در سرِ خویش جای داد. چون در سر او شد، مار را از او رنج می‌بود؛ ساعتی برآمد، گفت «هین بیرون آی». ابلیس گفت «نیایم». مار گفت «بیرون ۱۲ آی و گرنه ترا به زهر خویش هلاک کنم». ابلیس گفت «خاموش باش و گرنه من به نفس خویش ترا هلاک کنم و نفسی بزنم در تن تو تا همه تنت آتش گیرد». مار با او در ماند. ابلیس گفت «مرا مرادی است و آن آن است که مرا پیش آدم بری، تا با آدم و حوا سخن گویم از سر تو، چنانکه او ۱۶ پندارد که تو می‌گویی». از بهر آنکه دانست که اگر آشکارا با آدم سخن گوید، او بنشود. مار گفت «من ندانم که آدم و حوا کجا اند». طاوس گفت «من دانم، ایشان فلان جای بر کنگره بهشت اند و نظاره می‌کنند بیرون بهشت». مار برفت و برابر آدم بیستاد. ابلیس در ایستاد و احوال آدم و حوا ۲۰ و آن عزّ و نعمت و تنعم ایشان می‌ستود و ایشان را آن خوش می‌آمد. تا بسیار بستود. آنگه سخن از مطربی با نوحه گردانید که «دریغ آن صورت شما که در آن گور بریزد، دریغ آن نعمت که بر شما به زوال آید و از

بهشت به دنیا افتید». و چندان نوحه بکرد که ایشان را از آن دل بگرفت و گفتند «هیچ حیلِت بود آن را که ما در بهشت جاوید بمانیم؟». ابلیس گفت «حیلِت آن است که از آن درخت خورید که آن درخت خُلد است، هر که از آن درخت بخورد جاوید بماند». ایشان گفتند «خدا ما را از آن نهی کرده است». گفت «شما را نهی برای آن کرده است که هر که از آن بخورد بماند، شما می‌نگرید، من نصیحت خویش بکردم». و سوگند یاد کرد بر آن که من شما را ناصحم. آدم و حوا فریفته شدند و از آنجا با جای خویش شدند. حوا آدم را گفت «هین تا بخوریم تا در بهشت جاوید بمانیم». آدم گفت «من می‌ترسم که خدا مرا عقوبت کند، مگر تو از عذاب خدای خبر نداری؟». حوا گفت «مگر تو از رحمت خدا خبر نداری که درگذارد؟ یا آدم ترا می‌شاید که از من جداگردی و به دنیا افتی؟». گفت «مرا نشاید». گفت «پس بخور تا بهم درین بهشت بمانیم». آدم می‌ترسید، گفت «من نیارم خورد». حوا برفت و آهنگ کرد تا میوه‌ای از آن درخت باز کند؛ درخت شاخ بر بُرد. حوا بریازید تا از آن میوه باز کند، رگی در پشت او بریده گشت؛ حیض زنان از آنجا است. گویند آن درخت انگور بود؛ حوا از آن پنج خوشه باز کرد، یکی بخورد و یکی به آدم آورد و سه پنهان کرد و آدم را گفت «می‌بینی من بخوردم و هیچ زیان نداشت و در بهشت جاوید بمانیم، تو نیز بخور». آدم نیز بخورد. و در روایتی دیگر آن درخت گندم بود، که آدم و حوا از آن بخوردند. در ساعت حُلّا از بر ایشان برپزید و تاج از سر ایشان برخاست و اساور از دستهای ایشان برآمد و کمر عزّ از میان ایشان گشاده گشت؛ برهنه گشتند و از یکدیگر می‌گریختند و در پس درختان بهشت پنهان می‌گشتند و برگ درختان بر خویشتن می‌نهادند و آن از ایشان فرومی‌شد. آخر برگ انجیر بر خویشتن

نهادند و آدم در زیر درخت عنب گریخت؛ درخت شاخ فرو آورد و در موی آدم آویخت و او را فرو گرفت. آدم می‌گریست و در آن درخت خواهش می‌کرد که «مرا بگذار». درخت با او به سخن آمد که «من فرمان خدا را نافرمانی نکنم، چنانکه تو کردی». ندا آمد که «نه ترا می‌گفتم نگر ۴ از آن درخت نخوری؟ اکنون بیرون رو از بهشت». و او را از بهشت بیرون کردند. چون به در بهشت رسید، از نعیم بهشت با او طوقی مانده بود در گردن او و شاخی مورد به دست داشت. رضوان در او آویخت که «طوق بیرون کن». آدم زار بگریست و گفت «خداوندا چه باشد اگر ۸ یادگاری از بهشت با من بود تا یکسر به کام دشمن نگردم؟»، آنکه گفت «خداوندا، این حال که مرا پیش آمد اهانت من است یا تأدیب و عتاب؟». ندا آمد که «عتاب و مالش است»؛ رضوان را ندا آمد که «دست از او بدار». رضوان او را بگذاشت. آدم از آنجا به دنیا افتاد به سرندیب هند، و ۱۲ حوا به جدّه، و مار به اصفهان، و طاوس به میسان، و ابلیس به قعر دریا. فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ: بیرون کرد ایشان را از آن نعمت که در آن بودند. وَقُلْنَا أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ: وگفتیم که فرو روید، برخی از شما مر برخی را دشمن باشد و شما را بود در زمین ۱۶ آرامگاهی و برخورداری تا هنگام مرگ.

فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ: فراگرفت آدم از خدای خویش سخنانی، که آن سبب مغفرت و توبت او بود. وگر فتلقى آدم من ربه کلمات، به نصب آدم و رفع کلمات خوانی، معناه: پیش آمد آدم را از خدای او سخنانی که آن ۲۰ سبب آمرزش او بود. سخن گفته‌اند تا آن سخنان چه بود. گفته‌اند آن سخنان این است که در قرآن است: قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا؛ و گفته‌اند آن سخنان این است که لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبَّنَا عَمِلْنَا سُوءَ

- و ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا فَأَغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ
و بِحَمْدِكَ رَبَّنَا عَمِلْنَا سُوءً وَ ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ تُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ
الرَّحِيم. و گفته‌اند آن سخنان این بود که اَللَّهُمَّ بِحَقِّ مَعْرِفَتِي أَنَّهُ لَا يَسْعَى
سَاعَ إِلَّا بِقَضَائِكَ وَ قَدَّرِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي. و گفته‌اند آن سخنان آن بود که آدم
گفت «بار خدایا، این زلت من به قضای تو بود یا بی قضای تو بود؟». خدا
گفت «به قضای من بود». آدم گفت «بار خدایا قضای زلت کردی قضای
مغفرت نیز بکن». و گفته‌اند آن سخنان آن بود که گفت: اَللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ
سِرِّي وَ عَلَانِيَتِي فَتَقَبَّلْ مَعْذَرَتِي وَ تَعْلَمُ مَا فِي قَلْبِي فَأَغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَ تَعْلَمُ
حَاجَتِي فَأَعْطِنِي سُؤْلِي. و گفته‌اند آن سخنان آن بود که آن روز که خدای
تعالی او را بیافرید چشمش بر پیشان عرش افتاد، نام محمد دید با نام خدا
بهم نبشته؛ این روز که دعا می‌کرد آن نامش با یاد آمد، به حق او سوگند بر
خدا داد؛ خدا او را بیامرزد. فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ توبه داد او را و
بپذیرفت توبه او، بدرستی که او است توبه‌دهنده و توبه‌پذیرنده و
بخشاینده. سؤال: چراست که خدا را تواب شاید گفتن و تایب نشاید گفت،
بعدما که تواب مبالغت تایب باشد؟ جواب گوئیم زیرا که تایب بازگردیده
بود از گنه، اما تواب توبه‌دهنده بود و توبه‌پذیرنده و بر توبه ثواب‌دهنده.
توبه از خدا بر سه وجه است: اول، توفیق دادن بنده را به توبه؛ دیگر،
پذیرفتن توبه بنده؛ سدیگر، آمرزیدن گناه بنده به توبه.
- قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا: گفتیم ما آدم و حوّا و ابلیس را که فرو روید از
آسمان همه بهم. فَأَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ: اگر به شما آید از من راهنمونی - یعنی کتاب و رسول - هر که
پس روی کند راه راست مرا و راه نمودن مرا نه بیم بود بر ایشان از عذاب و
نه ایشان اندوهگن شوند از فوت ثواب.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: و آن کسان که بنگرویدند و به دروغ داشتند آیتهای مرا، ایشانند اهل آتش که ایشان جاوید باشند در آنجا. درین آیت دلیل است بر آنکه هیچ مؤمن جاوید در دوزخ بنماند؛ و حجت است بر آنکه ایمان غیر تصدیق دل ۴ است، زیرا که فرق کرد میان کفر و تکذیب؛ چون کفر غیر تکذیب بود، واجب آمد تا ایمان غیر تصدیق بود.

يَا بَنِي إِسْرَٰئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ: ای فرزندان یعقوب یاد کنید نکوداشت مرا که نکوداشت کردم شما را به اهلak فرعون و رهانیدن شما از عذاب و فلق بحر و انزال من و سلوی و تظلیل غمام و ارسال عمود نور و دگر نیکویها که با ایشان کرد. و اَوْفُوا بَعْدِي اُوفِ بَعْدِيكُمْ: و تمام بجای آرید پیمان مرا تا من تمام بجای آرم پیمان شما را. گفته اند معنا: اوفوا بَعْدِي فِي الْإِيمَانِ، اُوفِ بَعْدِيكُمْ بِالْجَنَانِ؛ و اوفوا بَعْدِي بِالْإِخْلَاصِ، اُوفِ بَعْدِيكُمْ بِالْقَبُولِ؛ و اوفوا بَعْدِي بِالشُّكْرِ، اُوفِ بَعْدِيكُمْ بِالزِّيَادَةِ و اوفوا بَعْدِي بِالصَّبْرِ اُوفِ بَعْدِيكُمْ بِالْآجِرِ و اوفوا بَعْدِي بِالتَّقْوَى، اُوفِ بَعْدِيكُمْ بِالْمَخْرَجِ و اوفوا بَعْدِي بِالتَّوَكُّلِ، اُوفِ بَعْدِيكُمْ بِالْكَفَايَةِ و اوفوا بَعْدِي بِالطَّاعَةِ، اُوفِ بَعْدِيكُمْ بِالثَّوَابِ و اوفوا بَعْدِي بِالتَّوْبَةِ، اُوفِ بَعْدِيكُمْ بِالْمَغْفِرَةِ ۱۶ و اوفوا بَعْدِي بِالْدُّعَاءِ، اُوفِ بَعْدِيكُمْ بِالْإِجَابَةِ و اوفوا بَعْدِي فِي الدُّنْيَا، اُوفِ بَعْدِيكُمْ فِي الْآخِرَةِ. وَاَيُّ فَازِهِبُونَ: و از من که منم بترسید.

و آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ: و بگروید بدانچه فرو فرستادم چون قرآن موافق و باوردارنده آن را که با شما است، چون تورات و انجیل. و ۲۰ گفته اند مصدقاً راست کننده آن که در بودن قرآن راستی دیگر کتابها بود؛ زیرا که در همه کتابها اول حدیث قرآن نبشته بود؛ اگر قرآن نبودی، آن همه کتابهای پیغمبران دروغ بودی. پس در بودن قرآن راستی آن همه

کتب بود. و گفته‌اند مصدقاً آی امراً بتصدیق ما معکم، زیرا که در قرآن امر است به تصدیق همه کتب. وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ: و مباحثید اول ناگرویده بدین قرآن. سؤال: چرا گفت ولا تكونوا اول کافر به، بعدما که بیشتر اهل کتاب کافر بودند به قرآن چون قریش و دیگر کفار عرب؟ جواب گفته‌اند ۴
معناه: اَجَدَّ كَافِرٍ بِهِ وَ اَصْلَبَ كَافِرٍ بِهِ. و شاعر گوید: وَ كُنْتُ إِلَى الْاَوْثَانِ اَوَّلُ رَاجِعِ اَيَّ اَجَدَّ رَاجِعٍ وَ اَصْلَبَ رَاجِعٍ. وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا: و مخرد به نشانهای من بهای اندک. یعنی بمگردانید نعت و صفت محمد در تورات از بهر مآکل دنیا و هدایا و رُشنی را. و آن آن بود که علماء یهود نعت و ۸
صفت محمد را در تورات بمی‌گردانیدند و به نعت و صفت دَجَالِ بَدَل می‌کردند و بدان رشوتها و هدیها می‌ستدند. و گفته‌اند معناه: مخالفت مکیند قرآن را برای عزّ و بازار دنیا. وَ اِيَّايَ فَاتَّقُونِ: و از آزار من که منم پرهیزید. ۱۲
و لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ: و در مشورانید سزا را به ناسزا، یعنی جهودی به مسلمانی، که محمد با مسلمانی می‌خواند و شما با جهودی می‌خوانید. و گفته‌اند معناه: در مشورانید نعت و صفت محمد به نعت و صفت دَجَالِ. گفته‌اند شبهت را با حَجَّت. وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: و مپوشانید حق را و شما می‌دانید که حق می‌پوشید و می‌دانید که چه عقوبت بود کاتِم حق را. سؤال: چرا گفت و تکتُموا الحق و انتم تعلمون، بعدما که کتمان چیزی که می‌دانید عُنُود بُود و عنود بر خلق بسیار روا نبود؟ جواب گفته‌اند عنود انکار ضروری بود، و ایشان بضرورت نمی‌دانستند که محمد آن است که نعت و صفت او خوانده‌اند. و گفته‌اند معناه: وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ عَقُوبَةَ كَاتِمِی الْحَقِّ. ۲۰

وَ اَقِمُّوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ: و پبای دارید نماز را و بدهید پاکی خواسته. سؤال: چرا گویند شریعت بر کافران فریضه نیست بعدما که خدا

جهودان را گفت و اقيموا الصلوة و آتوا الزکوة؟ جواب گوييم اين امر است بر سبيل تدريج، آي: آمِنُوا فَإِذَا آمَنْتُمْ فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ، و اين همچنان است که کسی گوید تزوج بفلان و آنفق عليها، آي: إِذَا تَزَوَّجْتَ بِهَا فَانْفِقْ عَلَيْهَا، و گفته اند اين اقيموا الصلوة مراد از اين صلوة متابعت حق است و ۴ اين زکوة، زکوة نفس است به توحيد. و گفته اند معنا: اقْرُوا بِحَقِيقَةِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، و آن بر کافران فريضه است. وَ أَزْكَوْا مَعَ الرَّاكِعِينَ: و رکوع کنید با رکوع کنان، و گفته اند معنا: اخْضَعُوا مَعَ الْخَاضِعِينَ لِلْحَقِّ. و گفته اند امر است به رکوع در نماز، زیرا که در نماز جهودان رکوع نبود. و گفته اند ۸ معنا: صَلُّوا مَعَ الْمُصَلِّينَ، امر است به جماعت کردن نماز. سؤال: چون گفت و اقيموا الصلوة، رکوع در آن درآمد، پس چرا گفت و اركعوا مع الراكعين؟ جواب اين اين قولها است که بگفتيم در معنی و اركعوا مع الراكعين.

۱۲

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ: ای می فرمایید مردمان را به نیکی و فراموش می کنید تنهای شما را؟ اين خطاب با علماء جهودان است که عامه را گفتند که بگروید به محمد، چون دانستندی که از ایشان چیزی نخواهد ریخت گفتندی که بگروید به محمد و خود نگرویدند؛ و ۱۶ أَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ: و شما می خوانید کتاب خدا را یعنی تورات را؛ أَفَلَا تَعْقِلُونَ: ای خرد ندارید؟ یعنی خرد را کار نمی بندید، تا بدانید که زشت بود مردمان را به حق فرمودن و خود حق را مخالفت کردن.

وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ: و یاری خواهید به شکیبایی و نماز. کلبی گوید: و استعينوا بالصبر على اداء فرائض الله و بالصلوة على تمحيص الذنوب. مجاهد گوید معنا و استعينوا بالصوم و الصلوة، آي: استعينوا بالصوم على قمع الشهوات و بالصلوة على قمع الكبر؛ زیرا که اصل همه

۲۰

معصیتها این دو چیز است: شهوت و کبر. سؤال: چرا گفت و استعینوا بالصبر و الصلوة بعدما که استعانت به مُعین بود نه به مُعَانٌ عَلَيْهِ، و صلوة و صبر مُعَانٌ عَلَيْهِمَا بود نه مُعین؟ جواب: بوعمر و مازلی گفت معناه استعینوا بِاللّهِ عَلَى الصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ، از مساعی باطن صبر را یاد کرد و مراد از آن همه مساعی باطن، و از مساعی ظاهر نماز را یاد کرد و مراد از آن همه مساعی ظاهر؛ و شرط بندگی دو چیز است: ترک معاصی و اداء طاعت. صبر را یاد کرد و مراد از آن ترک همه معاصی، و صلوة را یاد کرد و مراد از آن اداء همه طاعات. وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ: و بدرستی که آن بزرگ آید و گران آید مگر بر ترسکاران. سؤال: چرا گفت و آنها، نگفت وَ إِنَّهُمْ، بعدما که دو چیز از پیش یاد کرد، صبر و صلوة؟ جواب گفته اند و آنها کنایت از استعانت است، ای: و اِنَّ الاستعانة بالصبر و الصلوة لكبيرة الا على الخاشعين. و گفته اند و آنها کنایت از صبر و صلوة است و روا بود در لغت که از دو به لفظ وحدان خبر کنند، چنانکه شاعر گوید:

فَمَنْ يَكُ أَمْسَى بِالْمَدِينَةِ رَحْلَهُ فَإِنِّي وَ قِيَارِبَهَا لِغَرِيبُ
آی: لِغَرِيبَان.

اَلَّذِينَ يَظُنُّونَ اَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ: آن کسان که می اندیشند که ایشان رسیدنی اند به خدای ایشان؛ وَ اَنَّهُمْ اِلَيْهِ رَاجِعُونَ: و ایشان با وی گردندگان اند. سؤال: چرا خاشعان را به ظن بستود بعدما که ظن شک بود، و شک در بودن قیامت مذموم است؟ جواب گفته اند معناه يُوقِنُونَ اَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ، این ظن به معنی یقین است، و ظن بود به معنی یقین چنانکه شاعر گوید:

فَقُلْتُ لَهُمْ ظَنُّوا بِالْفَى مَذْحَجِ سِرَاتِهِمْ فِي الْفَارَسِيِّ الْمَسْرَدِ
ظَنُّوا، آی: اَيَقْنُوا.

- سؤال: چون گفت یظنون اَنَّهُم ملاقوا ربهم چه فایده بود در تکرار و اَنَّهُم الیه راجعون؟ جواب گوییم ملاقوا ربهم خبر از مرگ است و اَنَّهُم الیه راجعون خبر از بعث و قیامت است، پس این تکرار بلا فایده نبود.
- سؤال: اضافت فاعل به مفعول در لغت حصول فعل واجب کند در حال، چنانکه ضاربُ زید پس چرا گفت ملاقوا ربهم، نگفت مُلاقونَ ربهم بعدما که این ملاقات در مستقبل بود نه در حال؟ جواب گوییم این ملاقوا ربهم ملاقات معرفت است و ایشان در حال عارفان خداوند، و گفته اند این ملاقات را از ایشان به اضافت آورد تقریب را، زیرا که مرگ نزدیک است و کُلُّ ما هُوَ آتٍ قریبٌ.

- يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ: ای فرزندان یعقوب. اسرائیل نام یعقوب است. او را اسرائیل خوانند، زیرا که اسر بنده بود و ایل خدا، یعنی بنده خدا. و گفته اند اسر بسته بود، او را اسرائیل گفتند زیرا که او شبی در مسجد بخفت، فرشته ای او را بر ستون بست؛ دیگر روز او را بسته یافتند، او را بسته خدا خواندند و بنی اسرائیل را بدو بازخواندند. اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ: یاد کنید نکوداشت مرا آنکه نکوداشت کردم شما را. سؤال: چون پیش از این هم این سخن یاد کرد، چه فایده بود در تکرار این اذکروا نعمتی؟ جواب گوییم آنچه از پیش یاد می کرد مراد از آن نعمت دنیا است و مراد از این نعمت دین است. وَآتَى فَضْلُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ: و من افزونی نهادم شما را بر جهانیان. سؤال: چرا گویند که امت محمد فاضلترین همه امتانند بعدما که خدای بنی اسرائیل را گفت وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؟ جواب گوییم فضل دو است، فضل فضلت است و فضل فضیلت، بنی اسرائیل را بر جهانیان فضل فضلت بود نه فضل فضیلت؛ و فضل فضلت چون انزال من و سلوی و فلق بحر و تظلیل غمام و جز از آن. اما

فضل فضیلت شرف این امت است بر همه امتان. و گفته‌اند معناه و اِنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلٰی غَالَمٰی زَمَانِکُمْ؛ زیرا که ایشان از این امت فاضل‌تر نبودند، زیرا که خدا گفت کُنْتُمْ خَیْرُ اُمَّةٍ.

۴ وَ اَتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزٰی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا؛ بپرهیزید و بترسید از روزی - یعنی از خدا و عذاب خدا در روزی - که بی‌نیازی نکند و بنگزارد تنی از تنی چیزی، یعنی کس کس را فریاد نرسد. وَ لَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ؛ و فرا نپذیرند از آن تن خواهشگری و فرا نستانند از آن برابری؛ که اگر همه جهان را فدای خود کند، سودش ندارد. وَلَا هُمْ یُنْصَرُّونَ؛ و نه ایشان را یاری کنند به نگه‌داشتن از عذاب. سؤال: چرا گویند روز قیامت شفاعت بود بعدما که خدای تعالی درین آیت شفاعت قیامت نفی کرد؟ جواب گوییم که این صفت کافران است، لاجرم کافران را شفاعت نبود.

۱۲ وَ اِذْ نَجَّیْنَاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ؛ و یاد کنید چون برهانیدیم شما را از قوم فرعون. یَسْؤُمُوْنَکُمْ سُوءَ الْعَذَابِ یُدَبِّحُوْنَ اِبْنَاءَکُمْ وَ یَسْتَحْیَوْنَ نِسَاءَکُمْ؛ شکنجه می‌کردند شما را بترین عذاب، گلو می‌بریدند پسران شما را و زننده می‌گذاشتند - خدمت را - یعنی دختران شما را. وَ فِیْ ذٰلِکُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیْمٌ؛ و در آن‌تان، یعنی در آن دادن فرعون بر شما، محنتی بود از خدای شما بزرگ و در آن رهانیدن شما از فرعون نعمتی بود شما را از خدای شما بزرگ. این بلا محتمل است محنت را و نعمت را؛ زیرا که بلا آزمایش بود و آزمایش به نعمت بود بنده را و به محنت بود، تا در نعمت شکر چگونه کند و در محنت صبر چگونه کند.

و سبب محنت بنی اسرائیل از فرعون آن بود که فرعون به خواب دید که آتشی از زمین اریحا و اذرعات برآمدی و در مصر افتادی و فرعون و

- قوم او را می سوختی. دیگر روز معتبران را بخواند و بپرسید. گفتند که «اسرائیلی خواهد بود که ملک تو بر دست وی فرو شود، احتیاط باید کرد». و گفته اند لا، بل منجمان وی را گفتند «قرانی خواهد بود که در آن قران اسرائیلی پدید آید و قصد خراب ملک تو کند». ۴ فرعون گفت «بنی اسرائیل کجا باشند؟». گفتند «به زمین اریحا و اذرعات». فرعون بفرمود که «ایشان را به برده بیارید و به بندگی می دارید تا مقصور و مسجون ما باشند». قبط بنی اسرائیل را از آن شهرها به مصر آوردند و به بندگی می داشتند. فرعون فرمود که هر که از ایشان بزاید پسر همه را ۸ بکشید و هر که دختر زاید نگه دارید به پرستاری. از بهر آنکه منجمان گفته بودند که آن کس هنوز نزاده است. و بر هر ده زن قابله ای نگهبان کردند، تا هر چه از بنی اسرائیل پسر زادی در ساعت بر شکم مادر گلو باز بریدندی. یک چندی بر آن برآمد، نسل بنی اسرائیل کم شد. قبط فرعون را ۱۲ گفتند که «نسل بنی اسرائیل منقطع می گردد از این کشتن، و ما را از ایشان چاره نیست که کارهای ما ایشان کنند». از آنکه قبط مردمانی جلف بودند و بنی اسرائیل مردمانی چرب دست بودند در همه کارها. فرعون بفرمود که از این پس سالی می کشید و سالی مکشید. پس از آن بر آن مثال می رفتند ۱۶ تا وقت ولادت موسی و هارون آمد. نخست هارون زاد. آن سال نوبت کشتن نبود. دیگر سال که نوبت کشتن بود، موسی بزاد. شرط فرعون قصد کردند به کشتن او؛ مادر او را در تنور افکند. و قصه آن در وَ اَوْحَيْنَا اِلٰی اُمِّ مُوسٰی گفته آید، ان شاء الله وحده. ۲۰

وَ اِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَاَنْجَيْنَاكُمْ: و یاد کن که باز شکافانیدیم به شما دریای قلزم را و برهانیدیم شما را. گفته اند فرقنا بکم، آی فَلَقْنَا لَكُمْ. سؤال: چرا گفت فرقنا بکم البحر، باز شکافانیدیم به شما دریا را، بعدما که خدا

دریا را به قدرت خود بازشکافانید نه بدیشان؟ جواب گفته‌اند: بکم، آی لَکُمْ وِلاَئِکُمْ. و گفته‌اند بکم، آی مَعَكُمْ؛ زیرا که آن روز خدای تعالی دریا را به دوازده راه بشکافت و بنی‌اسرائیل را به دوازده گروه بکرد؛ هر گروهی را راهی. و گفته‌اند فرقنا بکم آی سَبَبَکُمْ. ۴

و آن آن بود که چون موسی و بنی‌اسرائیل در جفاهای فرعون در مانده بودند آنکه امر آمد از خدای به موسی که «بنی‌اسرائیل را از مصر بسوی دریا بر، تا فرعون بر اثر شما بیاید، تا همه را در دریا هلاک کنم». موسی با قوم بیرون رفت از مصر بر بهانه آنکه ما عید می‌کنیم و حُلّی و حُلّ قبط فاخواستند و بر خویشان کردند و برفتند سوی دریا. قضا را آن روز از هر اهل بیتی از قبط عزیزی بمرد. ایشان به ماتم مشغول شدند تا سه شبانروز. آنکه فرعون را خبر کردند که بنی‌اسرائیل بگریختند. فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِی الْمَدَائِنِ خَاشِرِینَ؛ لشکری فراهم کردند چندانکه لشکر موسی را اندک شمردند. و لشکر موسی ششصد هزار مرد بود جز اطفال و شیوخ و نسا. و فرعون را لشکری فراهم آمد که مقدمه آن هزار هزار سوار بود و میمنه همچنان و میسره همچنان و ساقه و قلب همچنان. و آمده است در اخبار که بر مقدمه لشکر فرعون دوازده هزار اسب ابلق بود. برفتند، چون نزدیک رسیدند به لشکر موسی بر کنار دریا، وقت غَلَس بود. فرعون گفت «فرو آیید تا روز روشن گردد و فرا ایشان بینید و همه را بند کنید و اسیروار با مصر برید». فرو آمدند. لشکر موسی را خواست که زهره بچکد از بیم فرعون. گفتند «إِنَّا لَمُذَرِّکُون». خدای تعالی ضیابه‌ای بفرستاد، سپید میغی، در میان دو لشکر بر زمین آمد، تا آن دو لشکر را بر یکدیگر دیدار نیفتاد. چون روز روشن گشت جبرئیل آمد و امر آورد از خدای تعالی موسی را که «بنی‌اسرائیل را بگوی تا به دریا بگذرند به سلامت». موسی

- ایشان را بگفت، و ایشان مردمانی بودند بدخوی باشگونه. گفتند «ما می ترسیم که هلاک شویم». موسی گفت «مترسید که دریا مستخر ما است؛ خواهید که بدانید؟ نگه کنید». آنکه یوشع بن نون را فرمود تا بر اسب نشست و بر سر آب بتاخت و به دیگر کناره دریا شد و باز آمد و سم ۴ اسبش تر نگشته بود. موسی گفت «بدیدی که خدا ما را نگه می دارد از ایشان». گفتند «یوشع پایگاه دار است، ما چنان نتوانیم کرد». جبرئیل امر آورد موسی را که *إِضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ*. در آن میان که او وحی می گزارد، هارون عصای موسی را بگرفت و بر دریا زد و خواست که آن شرف دریا ۸ بشکافتن وی را بود. دریا با اوبه سخن آمد و گفت «مَنْ هَذَا الْجَبَّارُ الَّذِي يَضْرِبُنِي بِعَصَا؟». هارون تشویر خورد و پنهان بازگشت و عصا نزد موسی بنهاد؛ تا موسی از وحی فارغ شد و عصا برگرفت و بر دریا زد. دریا شکافت. جبرئیل گفت «دریا را به کُنِيت خوان». موسی عصا را بر دریا ۱۲ زد و گفت «یا با خالد انفلق بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ هم بنشکافت. جبرئیل گفت «یا موسی، اگر خواهی که دریا بشکافتد و ترا فرمان بَرَد بر آن نبی امی عربی که خاتم پیغمبران است، صلوات ده، آنکه عصا برزن تا عجایب بینی». موسی ده بار صلوات فرستاد بر مصطفی صلی الله علیه وسلم و عصا برزد. دریا باز ۱۶ شکافت و راهی از کنار تا کنار در دریا پدید آمد. موسی قوم را گفت «در روید». گفتند «ما ترسیم که هلاک شویم که راه تنگ است و ما خلق انبوهیم». موسی عصا بر دریا زد تا دوازده راه پدید آمد؛ و ایشان دوازده سبط بودند، هر سبطی را راهی. موسی گفت «هین، اکنون در روید». گفتند ۲۰ «ما را بر یکدگر دیدار نبود، اگر گروهی هلاک شوند دیگر گروه را آگاهی نبود». موسی در میان دریا شد و عصا از این سوی و از آن سوی می زد تا آب دریا چون طاقها شد، چنانکه به هم دیدار بودی. آنکه قوم را گفت

«اکنون در روید». ایشان گفتند «در قعر دریا لوش است، ما ترسیم که اگر درآییم در آن لوش هلاک شویم». خدای تعالی بادی بفرستاد تا بر قعر دریا برفت چنان که قعر دریا خشک شد، که موسی عصا بر زمین می زد و خاک و گرد به هوا درمی شد. آنکه در رفتند. چون ایشان در رفتند، آن میغ سپید از پیش برخاست. لشکر فرعون بدیدند که بنی اسرائیل در دریا رفتند. فرعون گفت «هین، که ایشان خود را از بیم ما در دریا افکندند، تا بگیریم ایشان را». چون فرعون دریا را چنان بدید، هامان را گفت «دریا از بیم من چنان بشکافت». هامان گفت «چنین مگوی که ما همانیم که بهم از بوشنگ هرات برفتیم، مرتبت تو بدانجا نرسیده است، این جز به دعای موسی نیست؛ عنان بازکش و گر نه هم اکنون خویشتن را و ما را هلاک کنی». فرعون خواست که عنان بازکشد؛ جبرئیل بر مادیانی و دیق نشسته بود، در پیش فرعون آمد. اسب فرعون بوی آن مادیان بیافت و آهنگ به وی داد. فرعون نتوانست که او را بازدارد و شرم داشت که کسی را گفتی مرا نگه دارید؛ از بهر آنکه دعوی خدایی می کرد. همی اسب فرا گذاشت. جبرئیل خطی فرا پیش او داشت. فرعون آن را بدید. بدانست که کار از دست بشد. و آن آن بود که روزی جبرئیل بر هیأت شبانی نزد فرعون آمد و او را پرسید که «چه گویی کسی بنده ای دارد، او را نکو می دارد و بناز می پرورد، یکچندی برآید، آن بنده بر خداوند بیرون آید و گوید خداوند منم نه او، مکافات او چیست؟». فرعون گفت «مکافات آن بنده آن بود که او را بگیرند و در دریای قلزم افکنند تا هلاک شود». جبرئیل گفت «مرا بدین مثال ده». فرعون او را دستخطی از آن خود بداد. آن روز که فراکنار دریا رسید، آن خط خود را بدید بازشناخت و دل از خود و از جان خود برگرفت. همی در وقت جبرئیل برگشت و با فریشتگان از پس او

درآمد و او را با همه لشکر در پیش کرد و گفت «أَذْرِكُوا الْمَلِكَ»، تا همه را در دریا راند. چون ایشان جمله در دریا شدند، لشکر موسی از دیگر سوی گذاره کردند. امر آمد دریا را تا فراهم آمد. فرعون خواست که به خدای موسی ایمان آرد از بیم جان، و دست برآورد تا شهادت گوید. ۴ جبرئیل مشتی لوش برآورد و در دهن او کرد تا در ساعت هلاک شد. خدا گفت وَ اغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ: و غرقه کردیم ما کسان فرعون را و شما می‌نگرستید سوی دریا که فراهم افتاد.

- ۸ وَ إِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً: و یاد کنید که چون هنگام کردیم موسی را - و اگر واعدنا با الف خوانی: وعده کردیم ما با موسی و او با ما. سؤال: مواعده میان دو تن بود، گیر که خدا موسی را وعده کرد سخن گفتن با او، موسی با خدا چه وعده کرد تا خدا گفت واعدنا؟ جواب گوییم معناه ما با موسی وعده کردیم سخن گفتن و موسی با ما وعده کرد وفا بجای آوردن - أَرْبَعِينَ لَيْلَةً: چهل شب‌اروز. سؤال: چرا نگفت اربعین يوماً بعدما که روزه موسی به روز بود نه به شب؟ جواب گوییم قرآن به لغت عرب است و عرب شب را یاد کند و مراد از آن شب و روز بود؛ و آن از بهر آن است که اصل خلقت عالم شب است و روز عارض است و تاریخ بر اصل یاد کنند. سؤال: اینجا گفت اربعین لیلۃ و جایی دیگر گفت ثلاثین لیلۃ، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم خدای تعالی نخست موسی را به روزه سی روز فرمود، چون موسی آن سی روز روزه بداشت، در راه که می‌شد برگی بنخایید؛ خدای تعالی او را گفت بازگرد و ده روز دیگر روزه بدار؛ بداشت، ۲۰ تمامی چهل روز. این است که گفت اربعین لیلۃ. و آن آن وقت بود که از دریا بگذشتند و به تیه رسیدند و گفتند «ای موسی، اکنون درین بیابان درماندیم شریعت چگونه برزیم؟». موسی دعا کرد. خدا او را فرمود که

«سی روز روزه دار و به طور سینا آی تا با تو سخن گویم». چون موسی آن سی روز روزه بداشت و چهل روز تمام کرد، به طور رفت. ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ: پس گرفتید شما گوساله‌ای را به خدایی از پس او، و شما ستمکاران بودی بر تن خویش. سؤال: چرا گفت اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ، بعدما که ایشان گوساله را در وقت موسی پرستیدند نه از پس او؟ جواب گوییم من بعده آی مِنْ بَعْدِ انْطِلَاقِهِ إِلَى الطُّور. و قصه گوساله بنی اسرائیل و ساختن سامری آن را در تفسیر سوره طه گفته آید بتمامی، ان شاء الله.

۴

۸

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ: پس فرا گذاشتیم از شما از پس آنکه گوساله پرستیدید. لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: تا مگر بود که شما سپاس داری کنید. سؤال: چرا گفت عَفَوْنَا عَنْكُمْ، بعدما که به کشتن آنها فرمود که گوساله را پرستیدند؟ جواب گوییم عَفَوْنَا عَنْكُمْ ای سَهَّلْنَا لَكُمْ، این عفو سهولت است که همه را بنبکشتند؛ از سیصد هزار که آن را پرستیده بودند هفتاد هزار را بیش بکشتند و باقی را عفو کرد. و گفته‌اند عَفَوْنَا آن است که ایشان را در دوزخ نکرد بعدما که سزاوار دوزخ بودند. و گفته‌اند این عَفَوْنَا عَنْكُمْ خطاب با این امت است که گفت با شما چنان معاملت نکردم در گناه و سهولت کردم تا شما شکر این بکنید که توبه شما ندامت دل است.

۱۲

۱۶

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ: و یاد کنید چون بدادیم موسی را نامه و جدایی میان حق و باطل. گفته‌اند این کتاب تورات است و این فرقان الواح است. و گفته‌اند این کتاب تورات و الفرقان است و این فرقان فلق بحر است. و گفته‌اند این فرقان نصرت او بود بر فرعون. و گفته‌اند معناه آتینا موسی الکتاب و آتینا محمداً الفرقان. لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ: تا مگر بود که شما

۲۰

راه یابید به احکام کتاب و راه برید به دین و شریعت و ثبات کنید بر هُدی و راه یابید به بهشت.

- وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ: وَ
 یاد کنید چون گفت موسی گروه او را که ای گروه من بدرستی که شما ستم
 ۴ کردی بر تنهای شما به فرا گرفتن شما گوساله را به خدایی و پرستیدن آن.
 فَتَوَبُّوا إِلَى بَارِئِكُمْ: به دل بازگردید با آفریدگار شما؛ و توبه شما آن است
 که قَاتِلُوا أَنْفُسَكُمْ: خویشتن را فراگشتن دهید. سؤال: چرا به قتل نفس
 فرمود بعدما که قتل نفس خویش حرام است، چنانکه گفت وَلَا تَقْتُلُوا
 ۸ أَنْفُسَكُمْ؟ جواب گفته اند این امر است به تسلیم نفس مر قتل را. و
 گفته اند معناه فاقتلوا انفسکم، آی بَعْضُكُمْ بَعْضًا. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ
 بَارِئِكُمْ: آن تان نیک افتد شما را نزد آفریدگار شما؛ آمرزیده گردید بدان.
 فَتَابَ عَلَيْكُمْ: توبه داد شما را و بپذیرفت توبه شما. إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ:
 ۱۲ بدرستی که او است او توبه دهنده و توبه پذیرنده و بخشاینده.

- وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً: وَ یاد کنید چون
 گفتید موسی را که ای موسی ما باور نداریم ترا تا ببینیم خدا را آشکارا. و
 آن آن بود که موسی هفتاد تن را با خود به طور سینا برد. چون به دامن کوه
 ۱۶ رسیدند ایشان را فرو گذاشت و خود از پیش برفت. چون به سر کوه رسید،
 خدای عزوجل گفت «چرا از پیش بیامدی؟». گفت «تا تو از من خشنود
 گردی». خدای تعالی آن هفتاد تن را گمراه کرد تا راه نیافتند به موسی.
 چون موسی فرو آمد، ایشان را گفت «گوش دارید تا سخن خدا بر شما
 ۲۰ خوانم». ایشان گفتند «تو ما را از میان قوم بیاوردی و مَتَّ بر ما نهادی،
 برای این را تا تو خدا را ببینی و ما نبینیم». موسی گفت «من خدا را
 ندیدم». ایشان گفتند «ما ترا باور نداریم، تو بدیدی، تا ما نیز ببینیم». چون

موسی را تکذیب کردند، کافر گشتند. خدا ایشان را هلاک کرد. موسی اندوهگن شد و گفت «یا رب، اگر من بی قوم بازگردم، بنی اسرائیل گویند مردان بهین ما را بریدی و هلاک کردی. از بهر من اینها را زنده گردان».

۴ خدای تعالی ایشان را زنده گردانید به دعای موسی. ایشان گفتند «باور

داشتیم ترا که خدا را ندیدی، لکن سخن او را بشنودی بی واسطه؛ آن باید که ما نیز بشنویم تا خاصیتی بود ما را بر قوم». موسی گفت «من بروم و از

خدای تعالی درخواست کنم تا سخن خویش شما را بشنواند؛ شما نگه می کنید، چون میغی هول بینید به سجود افتید، آنکه گوش دارید». همچنان بکردند

۸ و سخن خدا بشنودند. فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ: بگرفت

شما را عذاب و شما می نگرستید سوی آن عذاب که درآمد. سؤال: چرا گویند خدا را توان دید بعدما که آن قوم که گفتند نری الله جهرة، خدا همه

۱۲ را هلاک کرد بدان سخن؟ جواب گوئیم خدا ایشان را هلاک کرد نه برای

آن را که دیدار خدا خواستند؛ نبینی که موسی هم دیدار خواست، خدا او را هلاک نکرد. ایشان را برای آن هلاک کرد که موسی را تکذیب کردند و

گفتند لن نؤمن لك، تا کافر شدند.

۱۶ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: پس زنده کردیم شما

را و برانگیختیم از پس مرگ شما، تا مگر بود که شما شکر کنید. سؤال:

چرا گفت بعثناکم من بعد موتکم، و این همه خطابها ایشان را بکرد که: شما

چنین کردی و ما با شما چنین کردیم، بعدما که آن گروه - که این خطاب

ایشان را بود - از پس آن گروه به چندین هزار سال بودند؟ جواب گوئیم

قرآن بر وفاق لغت عرب است، در لغت عرب گویند: أَلَيْسَ قَدْ قَتَلْنَاكُمْ

كَذَا وَكَذَا، أَلَيْسَ قَدْ خَارِبْنَاكُمْ وَقَتَلْنَاكُمْ وَهَزَمْنَاكُمْ وَقَعَلْنَاكُمْ كَذَا، و مراد از

آن اسلاف ایشان باشند.

و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ: و سایه‌وان کردیم بر شما آن میغ را. و آن
 آن وقت بود که بنی اسرائیل در بیابان تیه فرو آمدند و ایشان را نهفت
 نبود. خدای تعالی به روز میغی بفرستادی تا بر ایشان سایه می‌داشتی. و
 ۴ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ الْأَلْوَى: و فرو آوردیم بر شما ترنگبین و مرغ
 سمائی. گفته‌اند مَنْ ترنگبین بود که در آن بیابان بر خار پدید آمدی؛ ایشان
 همی باز کردند و از آن طعام ساختندی. و سلوی مرغانی بودند که در
 آن بیابان می‌گرفتندی و می‌خوردندی. و گفته‌اند به نام هر یکی از ایشان
 هر روز دو قرص پدید آمدی، مرغی بریان در میان آن؛ واللہ اعلم. و
 ۸ گفته‌اند مَنْ طعام ایشان بود و سلوی شراب ایشان. كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا
 رَزَقْنَاكُمْ، و گفتیم: می‌خورید از آن پاکیزها و حلالها که روزی کرده‌ایم
 شما را. و مَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ: ستم نه بر ما کردند که
 باز نهادند آن را، بی بودند بر تنهای ایشان ستم می‌کردند، که آن نعمت را
 ۱۲ بر خویشان زوال آوردند. و آن آن بود که خدای تعالی بنی اسرائیل را نهی
 کرده بود از باز نهادن مَنْ و سلوی، و گفته بود که هر روز چندان فراگیرید
 که در آنروز بکار برید و باز منهد. ایشان باز نهادندی تا گنده شدی، آنکه
 ۱۶ بخوردندی. و پیغمبر علیه السلام گفت لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ مَا خَبِرَ الْخُبْزَ وَلَا
 أَتَتْهُنَّ اللَّحْمُ.

وَ إِذْ قُلْنَا أَذْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ: و یاد کنید چون گفتیم درشوید درین
 شهر، اریحا. و این همه که خدا گفت یاد کنید که چنین کردی خبر است از
 ۲۰ باشکونگی بنی اسرائیل و نافرمانیهای ایشان؛ تا در آن تسلیتی بود یاران
 رسول را از جفاهای کافران. فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا: می‌خورید از
 نعمت آن شهر هر جا که خواهید، از هر چه خواهید، هر چند که خواهید
 فراخواه و أَذْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا: و درشوید به دروازه سر فروداشته؛ یعنی

- متواضع وار و گفته‌اند مراد از این سر فرو داشتن بود. وَ قُولُوا حِطَّةً: و گویند
یا رب پیامرز گناهان ما را؛ آی، حُطَّ عَنَّا ذُنُوبَنَا. سؤال: چرا نگفت حِطَّةً
به نصب، بعدما که مفعول است که قول بر آن واقع است؟ جواب گوئیم
حِطَّةً رفع علی الحکایة است، چنانکه کسی را گویی قُلْ زَيْدٌ فِی الدَّارِ، و ۴
گفته‌اند و قولوا حِطَّةً، ای قولوا لا اله الا الله. نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ: تا پیامرزیم
شما را کژکاریهای شما. وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ: و زود بود که بیفزاییم
نکوکاران را ثواب و اضعاف، و گفته‌اند توفیق زیادت.
- و آن آن بود که چون موسی با بنی اسرائیل از دریا بگذشتند، خدا ۸
موسی را فرمود که بنی اسرائیل را به شهر اریحا برزد. آن از اول شهر
بنی اسرائیل بود، فرعون ایشان را از آنجا بیرده بود و آن شهر را فرا عمالقه
داد. بنی اسرائیل شنیده بودند که در آن شهر مردان بزرگ باشند و قوی؛
امیر ایشان عُوْجُ عُنُق. بترسیدند. موسی گفت «مترسید که خدای تعالی ما ۱۲
را وعده کرده است نصرت بر ایشان». ایشان گفتند «تا نخست بررسیم و
احوال آن شهر و اهل آن را معلوم گردانیم». دوازده تن را بفرستادند
به تجسس. چون به کنار آن شهر رسیدند مردی از عمالقه ایشان را بدید،
بگرفت همه را پیش امیر برد. دوازده سوار بودند. همه را پیش او ۱۶
فرو ریخت. گفت «ایشان که‌اند؟» گفتند «ایشان آنند که به حرب ما
آیند». آن سواران از هر سوی می‌تاختند که بگریزند؛ آن مرد ایشان را
فراهم می‌رُفت، چنانکه ما مور فراهم روییم. آن امیر گفت «بگذار ایشان
را تا بازگردند، و قوم موسی را خبر کنند از حال ما، که ما چه مردمانیم و ۲۰
ایشان در جنب ما چون ضعیفند؛ خود نیارند آمد». بازگشتند و در راه
می‌آمدند، بهم اتفاق کردند و عهد کردند که صفت این قوم فرا مردمان
خویش بنگوییم. چون باز آمدند عهد بشکستند، مگر دو تن از ایشان،

یوشع بن نون و کالوب بن یوفتا، ایشان عهد وفا کردند، خدا ایشان را نبوت داد. بنو اسرائیل چون صفت آن مردمان بشنیدند تخلف کردند.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ: بَدَل کردند آن کسان که

- ۴ ستم کردند بر خویشان، گفتاری جز آن که ایشان را گفته بودند. و آن آن بود که ایشان را گفته بودند که گویند حطه، ایشان می گفتند هط سَمَقَاثَا، آی: حَنْطَةُ حَمَرَاءَ. فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ: فرو آوردیم بدان کسان که ستم کردند عذابی از آسمان بدانچه بودند بیرون می شدند از فرمان خدا. گفته اند عذاب ایشان آتش بود که در ۸ ایشان افتاد و هلاک شدند. و گفته اند عذاب ایشان آن بود که خدای تعالی دلهای ایشان سیاه و تاریک کرد. سؤال: چرا گفت بَدَل کردند گفتاری جز آن که ایشان را گفته بودند بعدما که ایشان آن گفتار را بدل کردند که ایشان را گفته بودند نه جز از آن؟ جواب گفته اند معناه بَدَل الَّذِينَ ظَلَمُوا و ۱۲ قالوا قولاً غیر الَّذی قیل لهم.

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ: و یاد کن چون آب خواست موسی گروه خویش را، و آن آن بود که چون بنی اسرائیل در تیه به آب درماندند به موسی زاری کردند، موسی دعا کرد. خدا گفت فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ ۱۶ الْحَجَرَ: گفتیم برزن عصا را بر آن سنگ. و آن آن بود که موسی با قوم از دریا بگذشتند، در راه می رفتند، سنگی با موسی به سخن آمد و گفت «مرا بردار که من ترا به کار آیم». موسی آن را برگرفت و در توبره نهاد.

- ۲۰ سنگی بود چند سر گربه ای، چون دوازده پستان بر آن بود. چون موسی از خدا آب خواست، خدا گفت «عصا بر آن سنگ زن». و گفته اند آنجا که موسی دعا کرد، سنگی کُفْتُ بود، خدا گفت «عصا بر آن سنگ زن». بزد. ۲۰ فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَضِيبًا: گشاده شد از آن سنگ دوازده چشمه

آب؛ و ایشان دوازده سبط بودند، هر سبطی پنجاه هزار سوار. هر سبطی را رودی آب می‌رفت. قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ: بدرستی که می‌دانستند هر گروهی، یعنی هر سبطی، آبشخور ایشان. كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ: گفتیم می‌خورید و می‌آشامید از روزی خدا من و سلوی و آب صافی و تباهی مکنید در زمین و شما تبه‌کاران باشید. سؤال: چو گفت ولا تعثوا فی الارض نهی کرد از فساد، چه فایده بود در تکرار مفسدین بعدما که عثو و فساد یکی بود؟ جواب گفته‌اند معناه وَلَا تَعْتُوا فِی الْأَرْضِ بِالْکُفْرِ وَ انتم مُفْسِدُونَ بسائر المعاصی، و گفته‌اند معناه وَلَا تَعْتُوا فِی الْأَرْضِ مَصْرِينَ عَلَى الْفَسَادِ، وَالْعُتُوُّ اشَدُّ الْفَسَادِ، و گفته‌اند معناه: ولا تعثوا تباهی مکنید به باز نهادن طعام، مفسدین تباه‌کننده آن طعام و زوال‌آورنده آن.

وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ: و یاد کنید چون گفتید ای موسی ما شکیبایی نداریم بر یک گونه طعام، همی من و سلوی، و آن آن بود که ایشان خوی نکرده بودند به چرب و شیرین خوردن، خوی فاجوین و پیاز و گیاه کرده بودند. چون من و سلوی بسیار بخوردند، منیش ایشان از آن بزد. سؤال: چرا گفت علی طعام واحد بعدما که طعام ایشان من و سلوی بود، نه یکی؟ جواب گوییم معناه بر یک گونه و یکسان طعام من و سلوی و بس؛ اگرچه از دو گونه بود، لکن چون هر روز همان بود آن را طعام واحد خواند. موسی را گفتند فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ فِتَائِهَا وَ فُومِهَا: بخوان برای ما را خدای ترا تا بیرون آرد ما را خدای تو آنچه برویاند زمین از تره آن و خیار آن و گندم آن، و گفته‌اند و فومها سیر آن وَ عَدْسِهَا وَ بَصَلِهَا، و دانه آن و پیاز آن. سؤال: چرا گفت مما تنبت الارض، بعدما که انبات از خدا بود نه از زمین؟ جواب گوییم انبات از خدا بود، لکن

- چون از زمین پدید آید بدان اضافه کنند؛ چنانکه گویند اللبَنُ مُشْعٍ مَرُوءٍ. قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ آلَئِذٍ هُوَ آذَنٌ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ: موسی گفت ای بَدَل می خواهید آنچه آن بتر بداند آن به. سؤال: چرا گویند درویشی فاضلتر و طعام دون از طعام مرتفع فاضلتر، بعدما که خدا آن را دون و ادنی خواند ۴ و مَنْ و سلوئ را خیر خواند؟ جواب گوییم آن را ادنی خواند زیرا که آن به رنج فرا دست آمدی. نبینی که گفت اِهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ، و مَنْ و سلوئ را بهین خواند، زیرا که آن بی رنج قوم بود، چون روزی متوکلان، لاجرم روزی متوکلان به از روزی راغبان و کاسبان دنیا. دیگر ۸ جواب گوییم مَنْ و سلوئ را بهین خواند، زیرا که آن قوت روز به روز بود، چون روزی درویشان. و آنچه ایشان می خواستند روزی سال و اسال بود، چون روزی دهقانان. اِهْبِطُوا مِصْرًا: فرو روید به شهری از شهرها و برزگری کنید و خوی پیشانی سترید، فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ: تا شما را بود آنچه ۱۲ خواستید که نه من پالیز بانم. سؤال: چرا گفت اِهْبِطُوا مِصْرًا نگفت مصر بی تنوین، بعدما که مصر لاینصرف است، چنانکه جای دیگر گفت اِشْتَرِيهِ مِنْ مِصْرٍ؟ جواب گوییم مصر و دیگر اسماء بلدان چون معرفه بود لاینصرف بود، اما نكرة منصرف بود، و این نكرة است، ای اِهْبِطُوا مِصْرًا ۱۶ من الامصار، زیرا که این را صرف کرد به تنوین. وَ ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ آلَئِذِهِ وَالْمَسَكَةَ: و بزدند و لازم کردند بر ایشان دژم و نژندی و فروم درویشی. وَ بَأَوْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ: و بازگشتند بسزاوار خشمی از خدا، آن خشم خدا بر ایشان بدان بود که ایشان بودند و کافر ۲۰ می شدند به نشانهای خدا و ناسپاسی می کردند نعمتهای خدا را. وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ: و می کشتند پیغمبران را بناحق و بی جرم. سؤال: هرگز پیغمبر کشتن بحق بود تا ایشان را خاص کرد که بغیر الحق؟ جواب گوییم

بغیر حق ای بغیر جرم، و گفته‌اند پیغمبر کشتن بحق هم بود، چنانکه ابراهیم علیه السلام اگر پسر خویش را بکشتی، چون گفت اِنِّیْ اَرِیْ فِی الْمَنَامِ اَنِّیْ اَذْبَحُکَ، آن کشتن بحق بودی. ذَلِکَ بِمَا عَصَوْا: آن خذلان خدا که ایشان را دریافت تا کافر شدند و پیغمبران را می‌کشتند، بدان بود که ۴ نافرمانی می‌کردند وَکَانُوا یَعْتَدُونَ: و بودند که از حد درمی‌گذشتند. نخست از حد درگذشتند که مَنْ و سلوئی را باز می‌نهادند تا حرامخوار شدند، آنکه نعمت خدا را ناسپاسداری کردند تا در کفر افتادند، و از کفر به پیغمبر کشتن افتادند، تا سزاوار خشم خدا گشتند. اول حرامخوار گشتند، آنکه کافر شدند، آنکه از خدا بیزار شدند.

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَ الَّذِیْنَ هَادُوا وَ النَّصَارَیْ وَ الصَّابِیِّیْنَ: بدرستی که آن کسان که گرویدند و آن کسان که جهود شدند و آن ترسایان و آن ستاره پرستان، و گفته‌اند الصابیین از کیش به کیش شوندگان، و گفته‌اند: هُمْ قَوْمٌ مِنَ النَّصَارَیْ اَقْرَبَ اِلَیْهِمْ قَوْلًا. مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ: هر که گروید به خدا و به روز واپسین و کرد کردار نیک ایشان را بود مزد ایشان نزد خدای ایشان. وَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ: ۱۲ نه بیم بزه باشد بر ایشان از جاویدی عذاب و نه ایشان اندوهگن باشند به فوت ثواب. سؤال: گیر که جهود و ترسا و صابی را ایمان باید آورد، مؤمن را باری دیگر باز ایمان نباید آورد، پس چرا گفت ان الذین آمنوا تا آخر که گفت من آمن بالله؟ جواب گفته‌اند معناه اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا یَوْمَ الْمِیثَاقِ؛ و گفته‌اند ان الذین آمنوا مراد از آن منافقانند، که به ظاهر ایمان آوردند. من آمن بالله، اَیْ صَدَقَ فِی اِیْمَانِهِ، و بر منافق تصدیق واجب است؛ و گفته‌اند من آمن بالله، شرط جهودان و ترسایان و صابیان است، و عمل صالحا شرط مؤمنان، و کردند کار نیک به اخلاص، فلهم اجرهم

عند ربهم، گفته‌اند این عند به معنی ضمان است، چنانکه کسی گوید لکِ
عندی کذی، و گفته‌اند این عند قربت است یعنی در بهشت. سؤال: چرا
گفت من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحا به لفظ وحدان، آنکه گفت
۴ فلهم اجرهم عند ربهم به لفظ جمع؟ جواب گفته‌اند لفظ مَنْ وحدان است
معنی آن باشد که جمع بود، این آمَنْ وَ عَمَلٌ خبر از لفظ مَنْ است، فلهم
اجرهم عند رَبِّهِمْ راجع با معنی مَنْ است.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ: و یاد کنید چون
۸ برگرفتیم پیمان استوار شما و برداشتیم زورِ شما آن کوه را. و آن آن بود
که چون موسی علیه‌السلام از طور سینا باز آمد و تورات و الواح بیاورد،
خدای تعالی در آنجا شریعتهای گران فرموده بود. ایشان گفتند ما این را
بجای نتوانیم آورد و خود نپذیریم. خدای تعالی فرشته‌ای را بفرستاد تا
۱۲ کوهی را از کوههای فلسطین برگرفت بر اندازه لشکرگاه ایشان و بر زورِ
ایشان بداشت، و قصه ایشان تمام در و اذ نتفنا الجبل گفته آید ان شاء الله.
خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ: گفتیم فراگیرید و فراپذیرید آنچه بدادیم شما را
به نیرو و جدّ و جهد. وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ: و یاد کنید - یعنی
۱۶ برخوانید و کار بندید - آنچه در آن است تا مگر بود که شما پرهیزید از
نافرمانی و پرهیزید از عذاب.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ: پس برگشتی از پس آن عهد و بجای
نیاوردی آن را؛ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ: اگر نه فضل خدا بودی بر
۲۰ شما و رحمت او؛ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ: هر آینه بودی شما از زیانکاران که
آن روز همه هلاک شدی بدان کوه و از آنجا به دوزخ شدی. و گفته‌اند
لَكُنْتُمْ خطاب جهودان عصر مصطفی را است. و گفته‌اند خطاب این امت
را است به تخفیف شریعت.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ: بدرستی که نیک دانسته‌اید آن کسان را که از حد درگذشتند از شما در شب به گرفتن ماهی، از پس آن که نهی کرده بود خدا ایشان را از گرفتن ماهی در شب.

و ایشان اهل ایله بودند؛ و ایله شهری بود بر کنار دریا در قدیم الدهر. ۴

به کنار آن دریا دو عابد بودند اهل کرامات. هر شب که ایشان مناجات کردند با خدا، ماهیان آن دریا با کنار آمدندی و سماع مناجات ایشان کردند. آن دو عابد بمردند. ماهیان هم بر عادت خویش هر شب بدان ساحل آمدندی. خدای تعالی اهل آن شهر را نهی کرد که روز شب ماهی ۸

مگیرید، زیرا که آن ماهیان روز شب به تعبّد و تبرّک با کنار دریا می‌آیند. و ایشان نمی‌گرفتند. تا روزی یکی از اهل آن شهر روز شب به کنار آن دریا ماهی را بیست، دیگر روز یک شب بشد و آن را باز آورد و بخورد. هیچ عقوبت در وی نرسید. او مردمان را بگفت که چنین ۱۲

می‌توان کرد که شب ماهی را ببندیم و یکشنبه باز آریم، و خود یکشنبه گرفته باشیم. اهل آن شهر آن را عادت گرفتند و حظیرها بکردند مشبک، چنانکه دریا روز شب موج برآوردی آن حظیرها پُر ماهی درآمدی، چون موج باز پس شدی درهای آن حظیرها فراهم شدی و آن پر ماهی ۱۶

بماندی. ایشان دیگر روز می‌گرفتندی و به جوالها در شهر می‌آوردندی. یک چندی بر آن برآمد. خدای تعالی داود را بدیشان فرستاد که مکنید. ایشان به سه گروه شدند: گروهی با او یار شدند و گروهی می‌گرفتند و گروهی نگرفتند لکن با گیرندگان در ساختند و می‌خوردند. آخر آن گروه ۲۰

که مسلمان بودند و با داود یار بودند، دیگران را گفتند که شما با ما در شهر م باشید، که ما ترسیم که عذاب خدا در رسد، ما با شما نیز هلاک شویم. شهر را به دونیم کردند و باره‌ای در میان بکردند و دروازه‌ای عظیم بر آن

نهادند. آن گروه که می گرفتند و آن گروه که می خوردند، همه را در یک نیمه شهر کردند، و ایشان بیش بودند. همی بامدادی بود، فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ، خدا گفت: گفتیم ایشان را بباشید کپیان خواران. همه را بر جای کپی گردانید. چون روز برآمد، دروازه باز نمی کردند. مسلمانان ۴ بدانستند که چه بوده است. آخر نردبانی حیلت کردند و بر سر بارو شدند، نگه کردند، قوم را دیدند همه کپی گشته. در نزد ایشان شدند و به عبرت در ایشان می نگرستند. سه روز بزیستند، آنکه همه بمردند.

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا: کردیم ایشان را عقوبتی و ۸ عبرتی مر آن را کز پیش ایشان بودند و آنچه از پس ایشان بودند - یعنی آن مردمان را که بدیشان نزدیک بودند - و آنها را که از ایشان دور بودند. و گفته اند لما بین یدیها مر آن مردمان را است که در عصر ایشان بودند و مر آن را کز پس ایشان بودند و باشند تا روز قیامت. و گفته اند لما ۱۲ بین یدیها آن گناهان را کز پیش کرده بودند، و ما خلفها و آن گناهان را که از پس آن کردند که داود بدیشان آمد. سؤال: چرا امر کرد ایشان را که كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ، بعدما که امر بدان چیز درست آید که مقدور باشد؟ جواب گوئیم این کونوا، اگرچه در لفظ امر است، مراد از آن مسخ و ۱۶ تحویل است نه امر ایجاب. وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ: و پندی پرهیزگاران را، یعنی امت محمد را.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ: و یاد کن چون گفت موسی مر گروه خود را. ۲۰ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً: بدرستی که خدا می فرماید شما را که بکشید ماده گاوی را؛ قَالُوا آتَيْنَاهَا هَٰزُوا: گفتند ای ما را به خندستانی و افسوس گیری که می گویی گاوی بکشید و گوشت او را به مرده زنید تا زنده گردد. قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ، موسی گفت: بازداشت

خواهم به خدای عزوجل که باشم از نادانان. و استهزا در موضع حکم و بیان شریعت از نادانان بود.

۴ قَالُوا أَذْغُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ: ایشان گفتند پس بخوان از بهر ما خدای ترا تا پدید کند ما را که آن چه گاو است، پیر یا جوان؟ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ: موسی گفت: بدرستی که خدا می گوید آن ماده گاوی است؛ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ: نه پیر و نه جوان، نه سخت پیر و نه سخت جوان؛ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ: میانه است، میان پیری و میان جوانی. سؤال: چرا بگفت بین ذلک، بعدما که دو چیز یاد کرد لا فارض و لا بکر؟ جواب گوئیم بین ذلک آی بین ما تقدم ذكره. فَأَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ: بکنید آنچه می فرمایند شما را. درین آیت دلیل است ما را بر آن که امر بر فور است نه بر مهلت و تراخی، نبینی که چون امر کرد گفت فافعلوا ما تؤمرون، و «فا» تعقیب فور واجب کند. و نیز حجت است ما را بر فضل این امت بر امت موسی، و آن آن است که خدای تعالی در سورة البقرة هزار امر این امت را بکرد، چون تمام شد به آخر سورت گفتند: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا، و بنو اسرائیل را یک امر کرد به ذبح بقره، چندان لجوجی بکردند.

۱۶ قَالُوا أَذْغُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْنُهَا: گفتند بخوان از بهر ما خدای خویش را تا پدید کند ما را که چیست گونه آن گاو. قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ: موسی گفت خدا می گوید آن ماده گاوی است زردرنگ، روشن است گونه او، شاد کند نگرندگان را به وی. و گفته اند این صفرا به معنی سودا است. ۲۰

قَالُوا أَذْغُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ؟: گفتند بخوان از بهر ما خدای ترا تا پدید کند ما را که آن چه گاو است، کار خواسته یا نه؟ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا: بدرستی که گاوان مانسته شدند بر ما، وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ: و ما

اگر خدا خواهد راه برنده ایم بدان گاو.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّذُلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ: موسی گفت خدا می گوید آن ماده گاوی است نه رام کرده است که بشوراند زمین را و نه آب دهد کشت را، یعنی به وی آب نکشند از چاه کشت را؛ ۴ مُسَلَّمَةٌ لَا شِئَةَ فِيهَا: رسته است از عیبهایی که در گاو آن بود، نشان نیست در او جز آن که معظم لون او است زرد؛ و گفته اند سیاه. قَالُوا آلَاآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ: گفتند اکنون آوردی ای موسی نشانی درست بسزا بتمامی. سؤال: ای آن نشانها که موسی می آورد درست نبود تا گفتند اکنون آوردی نشان ۸ درست؟ جواب گویم الحق الغایة التي لا مقصر دونها ولا متجاوز عنها، گفتند وصفی تمام بسزا اکنون آوردی که بر آن زیاده نبود. فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ: بکشتند آن گاو را و نخواستند که بکردندی آن کار را و بکشتندی آن گاو را از بس لجوجی که بکردند و از گرانی که بهای آن گاو ۱۲ بود. ابن عباس گوید وَاللَّهِ لَوْ أَنَّهُمْ أَخَذُوا بَقَرَةً مِنْ عَرْضِ الْبَقَرِ فَذَبَحُوهَا لَاجْزِيَهُمْ وَلَكِنَّهُمْ شَدَّدُوا فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وگر نگفتندی و اَنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لمهتدون، هرگز راه نیافتندی بدان گاو.

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَآذًا رَأَيْتُمْ فِيهَا: و یاد کنید چون بکشتی تنی را - و ۱۶ آن تن عامیل بود - و خلاف و مدافعت کردی در آن، ای در قاتل آن؛ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ: و خدا بیرون آورنده و پدید آورنده بود آن را که شما پشیدی.

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا: گفتیم بزنید بر عامیل برخی از آن گاو. گفته اند ۲۰ پهلوی و گفته اند ران و گفته اند زبان و گفته اند دنبال او. بر زدند، زنده گشت. كَذَلِكَ يُخَيِّ اللَّهُ الْمَوْتَى: همچنان زنده کند خدا مردگان را. سؤال: ای خدای تعالی مردگان را به کشتن گاو زنده کند تا می گوید کذلک یحیی الله الموتی؟

جواب گوئیم این کَذَلِکَ بیان حکم است نه تشبیه، چنانکه گفت: اَعْمَالُهُمْ کَرَمًاۤی اَشْتَدَّتْ، اَعْمَالُهُمْ کَسْرًاۤی بِقِیَعَةٍ: و در این آیت ما را حجت است بر آن که خدا فعل کند بسبب، چنانکه فعل کند بی سبب. نبینی که سبب زنده کردن عامیل آن گوشت گاو بود. وَ یُرِیْکُمْ اٰیٰتِهٖ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ: و می نماید شما را نشانهای او بر کمال قدرت خود تا مگر بود که شما خردمندی کنید تا حق را دریابید.

قصه بقره بنی اسرائیل آن بود که در بنی اسرائیل مردی بود در روزگار موسی، نام او عامیل، بازرگانی توانگر. او را دختری بود و برادرزاده‌ای ۸ بازان دختر هم‌زاد و همیشه آن پسر دل بر آن داشت که آن دختر را بدو دهند. چون فرا رسید، او را خواستاری کرد. عامیل اجابت نکرد، از بهر آنکه آن پسر درویش بود. او کین آن در دل گرفت. قصد کرد تا عامیل را ۱۲ هلاک کند و میراث او برگیرد و آن دختر او را بزنی کند. بیامد و او را گفت: ای عم در فلان شهر - شهری را که نزدیک بود به شهر عامیل - بازرگانان آمده‌اند و بضاعت‌های بسیار آورده‌اند، چه بود اگر برای من رنجی برگیری و بیایی تا به حشمت تو لختی بضاعت به من دهند، تا من در آن تجارت کنم و مرا در آن فایده‌ای بود. عامیل برخاست و به شب می‌شد ۱۶ بازان برادرزاده. یک فرسنگ بود تا بدان شهر. در میان راه آن برادرزاده او را بکشت. دیگر روز جامه بدرید و خاک بر سر کرد و به خون عم بر هر دو شهر دعوی کرد. اهل آن دو شهر بنگرستند هر چند تجسس و تفحص کردند، قاتل او را بندانستند. دیت او را قسمت کردند؛ درنپذیرفتند، ۲۰ مدافعت و اختلاف کردند. اهل آن دو شهر، به موسی استعانت کردند که از خدا درخواهد تا مگر قاتل او را پدید آرد. موسی دعا کرد. خدای تعالی وحی فرستاد که قوم را بفرمای تا گاوی را بکشند و گوشت او را بر عامیل

- زنند تا زنده گردد و بگوید که مرا که کشت. ایشان صفت آن گاو درمی‌خواستند از موسی، و موسی از خدا. تا دور بکشید. آخر بدان نشان گاوی طلب کردند. نیافتند، مگر نزد بازرگانی جوهری. مردی بود توانگر و او را پدری بود گوهرفروش. و آن پسر سخت باز بود بجای پدر؛ تا بدانجا ۴ که وقتی گوهرفروشی آمد و به پنجاه هزار درم گوهر به پدر او فروخت. چون کاروان بخواست رفت، او به تقاضا آمد. آن مشتری در خواب بود و کلید زیر بالین او بود، و آن پسر نکوکار بر بالین او نشسته بود. آن بایع گفت «پدر را بیدار کن تا بهای جوهر بدهد که مرا بمی‌باید رفت». پسر ۸ گفت «من خواب پدر بر وی شوریده نکم، تو صبر کن تا او برخیزد». آن مرد زمانی بود، بیدار نگشت و او را شتاب بود که همراهانش بمی‌رفتند و راه نایمن بود. گفت «او را بیدار کن تا من ده هزار درم از بهای جواهر کم کنم». پسر گفت «من ده هزار درم زیادت کنم و خواب پدر شوریده ۱۲ نکنم». آن مرد زمانی نیز بود؛ پس گفت «زود باش و او را بیدار کن تا من ده هزار دیگر کم کنم، سی هزار درم بنقد بده». پسر گفت «لا، بل تو صبر کن تا او خود برخیزد و من ده هزار دیگر ترا زیادت کنم». آن مرد از بها کم می‌کرد تا به ده هزار آمد و پسر زیادت می‌کرد تا به صد هزار رسید. ۱۶ پدر بیدار گشت و پنجاه هزار درم غرامت بداد. خدا بدان حرمت که آن پسر پدر را داشت، قضا چنان کرد که آن گاو که بنی‌اسرائیل را می‌بایست، بدان نشان جز او را نبود. بیامدند و خریداری کردند. او گفت «مرا گاو بهایی نیست». ایشان گفتند «لا محاله ببايد فروخت او را که حکم ۲۰ شریعت در آن بسته است، تا ما ازین قصه باز رهیم». او گفت «اگر لا محاله ببايد فروخت او را به پوست او پُر زر کم ندهم». چاره نیافتند، بخریدند.

- و گفته‌اند آن گاو بر آن نشان نزدیک زنی بود که او را رمه‌ای گاو بود و وبا در ایشان افتاد و می‌مردند. آن زن صبر می‌کرد و به قضای خدا راضی می‌بود، تا بازان یکی افتاد. بنی اسرائیل بیامدند و آن را خریداری کردند. او گفت «من این را نفروشم، مرا خود این مانده است و نژادی است». ایشان الحاح کردند. او گفت «اگر لامحاله بمی‌باید فروخت، به پوست او پر زر کم ندهم». چاره نیافتند، بخریدند. خدای تعالی خواست که آن زن را خلف باز دهد بر آن زیانها که او را رسیده بود.
- ۴ وَهَبِ مُنْبَهً گوید: بقره بنی اسرائیل مردی را بود باز به جای مادر. شب درآمدی سیکی از شب بخفتی و سیکی از شب نماز کردی و سیکی از شب مادر را خدمت کردی و به روز بشدی و هیزم آوردی و بفروختی و سیکی به صدقه بدادی و سیکی بر مادر نفقه کردی و سیکی بر خویشان بکار بردی. روزگاری برآمد. مادر او را گفت «ای پسر آن وقت که ترا در شکم داشتم، پدر ترا فرمان در رسید. ما را گاوی بود، من او را به کوه بردم و به خدا سپردم تا ترا بود. اکنون برو بدان کوه و فلان جای، خدا را بخوان و بگوی: ای خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب آن گاوک مرا، که مادرم به تو سپرد، با من رسان. اگر با تو رسد، گردن او گیر و نگر بر او ننشینی و کس را بر او نشانی». آن برنا برفت و سه روز در آن کوه بود. روز سدیگر گاو را دید که چرا می‌کرد. او را بخواند به حق خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب. آن گاو نزدیک او آمد. وی گردن او گرفت. آن گاو با او به سخن آمد و گفت «ای برنای نکوکار بجای مادر، بر من نشین». گفت «مادرم نفرموده است که بر تو نشینم». گفت «اگر بر من نشستی، هرگز مرا ندیدی». می‌آورد او را گردن گرفته. ابلیس او را پیش آمد بر صورت بقاری، و می‌نالید که «ای برنا، مرا درد شکم گرفته است، مرا بر آن گاو
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

نشان تا به جان برهم، تا با خانه رسم دو گاو ترا دهم». برنا گفت «فرمان
 ندارم از مادر». ابلیس گفت «به من فروش تا به هر گامی از اینجا تا
 به خانه من ترا درمی بدهم». برنا گفت «فرمان ندارم». زمانی برفت،
 ۴ مرغی پیش آن گاو پیرید. گاو برمید و دور بشد. برنا به حق خدای ابراهیم
 و اسحق و یعقوب برداد. گاو باز آمد و گفت «ای برنای نکوکار بجای
 مادر، آن ابلیس بود که مرا بر بود؛ چون تو بدان حق بر خدا دادی،
 فرشته‌ای بیامد و مرا از او برهانید، بدان نکوکاری تو با مادر». پس او را
 ۸ نزد مادر آورد. مادرش گفت «ببر او را به بازار و به سه دینار بده، به شرط
 رضای من». ببرد. خدای تعالی فرشته‌ای را بفرستاد تا او را پیازماید در
 فرمان برداری مادر را؛ گفت «این گاو را به چند دهی؟». گفت «به سه
 دینار، گر مادرم رضا دهد». فرشته گفت «به شش دینار بده بی رضای
 ۱۲ مادر». بنّاد؛ باز آورد. دیگر روز مادرش گفت «امروز ببر و به شش
 دینار بده به شرط رضای مادر». ببرد. همان فرشته او را پیش آمد بر
 هیأت آدمی. آن گاو را به دوازده دینار بخواست بی رضای مادر. برنا گفت
 «بی رضای مادر نفروشم». فرشته گفت «من خریدار گاو نیستم، من
 ۱۶ فرشته‌ام و تجربت تو می‌کنم، برو و گاو با خانه بر و مادر را بگوی:
 بنی اسرائیل را قصه‌ای افتاده است، گاوی می‌جویند بر این نشان و هیچ
 جای نمی‌یابند، نگر این را نفروشی مگر به پوست او پُر زر». گاو را با
 خانه برد. ایشان بیامدند و آن را بخریدند و بکشتند و پاره‌ای از او بر
 ۲۰ عامیل زدند. عامیل زنده گشت و گاو زنده گشت. عامیل بگفت که مرا
 برادرزاده کُشت و تفصیل آن حال بگفت و گاو او را تصدیق کرد. آن‌گه
 هر دو بمردند.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ: پس سخت شد و سیه شد و تبه شد دل‌های

شما از پس آنکه همه عجایب بدیدی. قسوت دل انقطاعِ خواطرِ خیر بود
از دل و ترادفِ خواطرِ شرّ بود در دل. فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً: آن دلهای
شما چون سنگها است، بل که سخت تر از سنگ. سؤال: گفت دلهای شما
چون سنگ است، پس گفت سخت تر از سنگ؛ این نه تناقض بود؟ ۴
جواب گوئیم گفته اند كَالْحِجَارَةِ صفت برخی از دلها است، او اشدّ قسوةً
صفت برخی دیگر است. و گفته اند معناه: دلهای شما چون سنگها بود از
پیش، پس سخت تر از سنگ شد. آنکه پدید کرد که چرا دلهای شما از
سنگ سخت تر است. وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ: و بدرستی
که از سنگها سنگ بود که بیرون شرّد از آن جویهای آب وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا
يَشْفَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ: و آن سنگها باشد که بشکافد و بیرون آید از آن
آب. سؤال: تفجّر آب و خروج آن یکی بود، پس چون گفت يتفجّر منه
الانهار، چه فایده داد در تکرار یخرج منه الماء؟ جواب گوئیم تفجّر انهار،
کثرت فایده داد و فیخرج منه الماء، قلّت فایده داد؛ این جز از آن باشد.
پس تکرار بلا فایده نبود. وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: و از سنگها بود که
فرو آید از سر کوه از بیم خدا و از دلهای شما جهودان هیچ خیر نیاید.
سؤال: خشیت چون باشد از کوه و سنگ، بعدما که خشیت بر حیات
مرتب است و سنگ را حیات نباشد؟ جواب گفته اند این بر سبیل مَثَل
است نه بر سبیل حقیقت؛ چنانکه کسی گوید اگر سخن فا سنگ خاره
گفتندی در آن اثر کردی، بر سبیل تمثّل است. و گفته اند خشیت خود بر
حیات مرتب نیست، در جماد روا باشد. وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ: و نیست
خدای بی خبر از آنچه شما می کنید.

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ: ای شما که مؤمنانید طمع می دارید که باور
دارند جهودان شما را در دین و ایشان بدان عسری اند. وَقَدْ كَانَ قَرِيبٌ مِنْهُمْ

يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا؛ بدرستی که بودند گروهی از ایشان که می شنیدند سخن خدا، پس بمی گردانیدند آن را از پس آن که دریافتند بودند آن را. و ایشان آن هفتاد تن بودند که با موسی به طور سینا سخن خدا بشنیدند. چون با قوم آمدند و موسی پیغامهای خدا بر ایشان خواند، ایشان گفتند «بلی خدا این گفت، لکن به آخر گفت: خواهید بجای آرید و خواهید میارید». تحریف ایشان آن بود. و گفته اند تحریف جهودان آن بود که نعت و صفت محمد در تورات شنیده بودند، پس آن را بمی گردانیدند و به نعت و صفتِ دجال بدل می کردند. و هُمْ يَعْلَمُونَ؛ و ایشان می دانستند. سؤال: نه عنود بر خلق بسیار روا نبود و جهودان خلق بسیار بودند، نعت و صفت محمد را می دانستند بیقین و می پوشیدند، پس این عنود باشد بر خلق بسیار؟ جواب گوییم عنود انکار ضروری باشد و جهودان را دانستن محمد ضروری نبود که ایشان را غلطی بیفتاد که پنداشتند که آن نبی اُمّی از اسرائیل خواهد بود، چون مصطفی از ولد اسماعیل بود ایشان گفتند «این نه آن است که ما دانستیم».

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا؛ چون فرا رسند و ببینند آن کسان را که گرویده اند، گویند گرویده ایم ما به نعت و صفت محمد. و گفته اند: آمنا بما وجب الايمان به. و گفته اند معناه در آنیم که بگرویم. وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ؛ و چون تنها بازگردند برخی از ایشان با برخی، یعنی چون عامه ایشان با علماء ایشان تنها گردند؛ قَالُوا اتَّخَذُوا نَبَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ؛ گویند — قَادَهُمْ سَفَلَهُ رَاوَعْلَمَاءَ مَرَجَهْلَهُ رَا — ای می گویند ایشان را، یعنی مسلمانان را، آنچه باز گشاده است بر شما چون نعت و صفت محمد در تورات. سؤال: چرا گفت خلا بعضهم الی بعض، نگفت ببعض، بعدما که خلوت را به الی مقید نکنند، نگویند خلوتُ الی فلان، لا بل گویند خلوتُ

بِفِلَانٍ وَخُلُوتٌ مَعَ فُلَانٍ؟ جواب گوییم درین ضمیر است، معناه: و إِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَانْضَمَّ إِلَيْهِ. لِيُخَاوِجُوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ: تا حجت کنند بدان بر شما نزد خدای شما، یعنی روز قیامت گویند: می دانستی در کتاب شما که محمد رسول حق است، چرا بدو ایمان نیاوردی؛ أَفَلَا تَعْقِلُونَ: ای خرد ندارید، ندانید که مسلمانان را نعت و صفت محمد پدید نباید کرد؟ خدا گفت:

أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ: ای نمی دانند که خدا می داند آنچه ایشان بمی پوشند از نعت و صفت محمد و آنچه آشکارا می کنند از انکار و تکذیب؟

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ: و از ایشان نانویندگانند که ندانند نامه را - یعنی تورات را - مگر آن دروغهایی که ایشان را می گویند. و گفته اند الا امانی مگر خواندنی ظاهر. و گفته اند الا امانی معناه لکن امانی، بیک آرزوها است ایشان را به آرزو به حق نرسند؛ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ: و نیستند ایشان مگر می پندارند که بر حقند، خود بر باطل اند.

قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ: و اوایی و عذاب سخت مر آن کسان را که می نویسند نامه را به دستهای ایشان، یعنی تورات را، نسختها می نویسند به تحریف و تبدیل؛ و ایشان علمای جهودان بودند. ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: پس می گویند این از نزد خدای است، یعنی وحی خدای آسمان است. لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا: تا بخرند بدان بهایی اندک چون هدیها و رشوتها. قَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبْتُ آيَاتِهِمْ وَقَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ: وای بر ایشان از آنچه نبشت دستهای ایشان و وای بر ایشان از آنچه می کنند. اما ویل گفته اند کلمه تقبیح است؛ در موضع تقبیح گویند ویلک، والویل لک. و گفته اند ویل خبر از واولیلی دوزخیان است در قیامت. و گفته اند وادیی است در

- دوزخ، آتش آن گرمتر و قعر آن دورتر و ماران و کژدمان آن بیشتر، آواز می‌دهد که «بار خدایا، گرمای من به غایت رسید و قعر من دور بسود و ماران و کژدمان من بسیار شدند، به من رسان اهل مرا». ابن عباس گوید:
- ۴ الویل، الشدة من العذاب. سؤال: چه فایده بود در تکرار این همه ویل در این آیت؟ جواب گوئیم: خدای تعالی درین آیت سه ویل یاد کرده است جهودان را: اول ویل ایشان را به تغییر ایشان کتاب خدا را، دیگر به دروغ گفتن ایشان بر خدا، سدیگر بر رشوت ستدن ایشان بر آن. سؤال: چرا گفت یکتبون الکتاب بایدیهم؟ چه فایده بود در اضافت کتاب ایشان به ید،
- ۸ بعدما که همه کس داند که کتابت به ید بود نه به پای؟ جواب گوئیم کتابت ایشان به ید اضافت کرد تأکید را، زیرا که باشد که گویند کتب فلان و گرچه او نبسته باشد و دبیر نبسته بود به امر او. خدا گفت بایدیهم تا خلق بدانند که آن جهودان تحریف کتاب خدا بخودی خود به دستهای ایشان بنوشتند، چنانکه گفت بایدیهم بتمامی تقبیح فعل ایشان.
- وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً: و گفتند جهودان که نرسد به ما آتش دوزخ مگر روزی چند شمرده، بدان مقدار که پدران ما گوساله پرستیدند. و نیز اعتقاد ایشان آن بود که عذاب دوزخ منقطع گردد. سؤال:
- ۱۶ چرا اینجا گفت لن تمسنا النار الا ایاما معدودة، و جای دیگر گفت لا ایاماً معدودات؟ جواب گوئیم اینجا گفت معدودة مراد از این نعت ایام است؛ و آنجا که گفت معدودات، مراد از آن ساعات و اوقات ایام است، و آن بیش بود. قُلْ اتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا: بگو یا محمد که این از کجا می‌گویید، ای فرا گرفته‌ای نزد خدای پیمانی به توحید تا شما را عذاب ابد نبود؟ فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ: هرگز خدای تعالی پیمان خود را خلاف نکند. اَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ: ای گوئید، بل که می‌گویید، بر خدا آنچه ندانید.

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ: نه بیک هر که کرد بدی چون کفر و گِرد او درآمد کژکاری او، یعنی بر آن بمرد. و گفته‌اند کسب سیئه: معصیه، و احاطت به خطیئته، شومی آن در رسید و به کفر افتاد؛ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: ایشانند اهل آتش که ایشان در آن آتش جاویدان باشند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: و آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص. أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: ایشانند اهل بهشت که ایشان در آن بهشت جاویدان باشند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ: و یاد کنید چون بگرفتیم و فراگرفتیم ما عهد استوار بر فرزندان یعقوب که نپرستند مگر خدا را، و گر به «تا» خوانی خطاب باشد. وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا: و به جای مادر و پدر نیکویی کنید نکویی کردنی. وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ النِّسْبَىٰ: و به جای خویشاوندان و به جای بی پدران و درویشان. وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا: و گوید مردمان را نیکوی. و گر حَسَنًا به فتح حا و سین خوانی: گفتار نیکو. وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ: و به پای دارید نماز را - یعنی اقرار دهید به حقّی نماز - و بدهید پاکی خواسته، یعنی به حقّی آن اقرار دهید. و گفته‌اند مراد از این صلوة متابعت حق است، و مراد ازین زکوة نفس است به توحید. ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ: پس برگشتی از عهد مگر اندکی از شما - چون عبدالله بن سلام و یاران او - و شما روی بگردانیده‌اید از حق. سؤال: تَوَلَّیْ و اعراض یکی بود، چون تولّیتم بگفت، چه فایده بود در تکرار معروضون؟ جواب گوییم معنا: ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ عَنْ قَبُولِ الْعَهْدِ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ عَنْ آدَائِهِ. و گفته‌اند معنا: ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ عَنْ الْعَهْدِ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ، آی مُصِرّون علیه.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ: یاد کنید چون فرا گرفتیم عهد استوار شما که نریزید خونهای شما، و یکدگر را نکشید و بیرون نکنید یکدگر را از سرراهای شما. ثُمَّ أَفَرَزْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ: پس اقرار دادی شما و شما گواهی می دهید به بودن عهد. ۴ سؤال: اقرار و شهادت از یک تن چگونه بود؟ جواب گوییم معناه اقرار دادی بدان وقت به قبول عهد و اکنون گواهی می دهید به بودن این عهد. و گفته اند این شهادت علم است، آی وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

- ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ: پس شما ۸ که اینها اید، می کشید یکدگر را و بیرون می کنید گروهی را از شما از سرراهای ایشان. تَطَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ: و همپشتی می کنید بر ایشان به بزه و از حد درگذشتن و ستم کردن. وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ: و گر آیند به شما اسیران، باز می خرید ایشان را؛ و تفادو هم: برابری می کنید ایشان را، ۱۲ مفاداة این بود. وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ: و آن بیرون کردن ایشان حرام است بر شما. سؤال: گیر که قتل ایشان یکدگر را بد بود و اخراج ایشان یکدگر را از خان و مان بد بود بدان ایشان را جای ملامت بود، فدای ایشان اسیران را باری نیک بود، چرا خدای ایشان را بدان ملامت کرد و ۱۶ عیب کرد؟ جواب گوییم خدای تعالی سه عهد بر بنی اسرائیل گرفته بود: یکدگر را ناکشتن و جلا ناکردن و اسیر را از دست دشمنان باز خریدن. ایشان از آن سه عهد یکی بجای آوردند که اسیر را باز خریدند و آن دو عهد دیگر را بشکستند به قتل و اجلا. خدا گفت: أَفْتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ ۲۰ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ: ای می گروید به برخی از نامه و کافر می شوید به برخی. فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: نبود پاداش آن کس که آن کند از شما، مگر خواری درین زندگانی نخستین به ذل

جزیت. وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ: در روز رستخیز بازگردانند ایشان را با سخت ترین عذابی چون عذاب دوزخ، وَ مَا أَلَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ: خدا بی آگاهی نیست از آنچه ایشان می کنند.

۴ اُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ: ایشانند آن کسان که برگزیدند و بخریدند زندگانی نخستین و بترین را بدان جهان و به زندگانی بهشت. فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ: سبک نکنند از ایشان عذاب دوزخ، وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ: و نه ایشان را یاری دهند و نه از عذاب نکه دارند.

۸ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ: بدرستی که بدادیم ما موسی را نامه ای، یعنی تورات، و از پس فرا داشتیم، از پس او پیغمبران چون یوشع و داود و سلیمان، و بدادیم عیسی را پسر مریم را حجت های هویدا، چون احیاء موتی و شفاء مرضی و ابراء اکمه و ابرص و خلق طیر و اخبار غیب. وَ آيَدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ: و نیرومند کردیم او را به جان پاکیزه. از آن بود که او را روح الله گفتندی. و گفته اند بروح القدس: به جبرئیل پاکیزه. و آن آن بود که جهودان قصد کشتن او کردند و او را در زندان کردند و درخت بزدند تا او را بر درخت کنند. ۱۶ خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد تا او را از زندان به آسمان برد. و گفته اند تأیید عیسی به جبرئیل آن بود که بدو وحی می آورد. أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ أَسْتَكْبَرْتُمْ فَقَرِيبًا كَذَّبْتُمْ وَ قَرِيبًا تَقْتُلُونَ: ای هر که که آمدی به شما پیغمبری بدانچه خوش نیامدی تنهای شما را گردنکشی کردی گروهی را به دروغ داشتید چون محمد و گروهی را می کشتی چون زکریا و یحیی.

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ: و گفتند دلهای ما در غلافها است، یعنی در پوشش است از آنچه تو می گویی، یا محمد، سخن تو را در نمی یابیم. و گر

غُلْفَ به ضمّ لام خوانی جمع غلاف بود، آی: دلهای ما خود غلاف و معدن علم است، ما را علم تو بکار نیست. خدا گفت نه چنان است که ایشان می‌گویند. بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ: نه، بی‌نفریده است خدای ایشان را به شومی ناگرویدن ایشان، حرمان و خذلان خدا در ایشان رسیده است، از آن است ۴ که حق را در نمی‌یابند. فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ: اندکی است آنچه ایشان بدان می‌گروند. و گفته‌اند معناه: ما یؤمنون قلیلاً ولا کثیراً؛ و گفته‌اند معناه اندکی از ایشان بدان می‌بگروند.

۸ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ: چون آمد بدیشان نامه‌ای از نزد خدای - چون قرآن - موافق آن را که با ایشان است - چون تورات - در اصول و باوردارنده. و گفته‌اند مصدّقاً راست‌کننده، و در بودن قرآن راستی کتب اول بود و گفته‌اند مصدّقاً آمراً بتصدیق ما مَعَهُمْ. وَكَانُوا ۱۲ مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا: و بودند از پیش و نصرت می‌خواستند بر آن کسان که کافر بودند به حق محمد و کتاب محمد. و آن آن بود که پیش از ظهور محمد میان جهودان و میان مشرکان عرب حربها بودی. چون کار بر جهودان سخت شدی در حرب، آن ورق که نعت و صفت محمد در آن بودی از میان تورات بر هوا داشتندی و گفتندی: یا رب ۱۶ به حق نبی امی عربی و به حق کتاب او و فضل و شرف او که ما را بر دشمنان نصرت دهی. خدای تعالی ایشان را بر اعدا نصرت دادی. فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ: چون بدیشان آمد آنچه می‌شناختند چون محمد و قرآن کافر شدند بدو به حسد. فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ: نفرین خدا ۲۰ بر ناگرویدگان باد.

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ: بد چیزی است آنچه بفروختند بدان تنهای ایشان را چون کفر. و گفته‌اند معناه: بئسما اختاروا لأنفسِهِمْ. و گفته‌اند

بِئْسَ الْبَدَلُ الَّذِي اسْتَبَدَلُوهُ لِأَنفُسِهِمْ كَالْكَافِرِ؛ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ: که کافر شدند بدانچه فرو فرستاد خدا، چون قرآن، به حسد که فرو می آورد خدای از فضل او وحی و رسالت بر آنکه خواهد از بندگان او، چون محمد. فَبَاؤُوا بَغْضَیْ عَلَى غَضَبٍ: سزاوار بازگشتند به خشمی از خدا بر خشمی. اول خشم بدانکه تکذیب کردند عیسی را و دیگر خشم به تکذیب محمد. و گفته اند خشم اول ایشان را بر کفر ایشان به محمد، و خشم دیگر بر اصرار ایشان بر کفر. و گفته اند فَبَاؤُوا بَغْضَیْ عَلَى كُفْرِهِمْ، على غضب بمعاصيهم. وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ: و مر ناگرویدگان را است عذابی خوارکننده و آن عذاب دوزخ است. سؤال: چرا عذاب را مُهین خواند بعدما که مُهین خدا است نه عذاب؟ جواب گوئیم: بلی خدا است، لکن چون عذاب سبب اهانت بود نام فزازان داد، چنانکه گویند ضَرْبٌ مُوجِعٌ، کلامٌ مُوحِشٌ. ۴ ۸ ۱۲

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا: و چون گویند ایشان را که بگروید بدانچه فرو فرستاد خدا، چون قرآن، گویند ما بدان بگرویم که بر ما فرستادند چون تورات. وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَّآءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ: و کافر شوند بدانچه جز آن است - چون قرآن - و این قرآن سزا و درست است و موافق و باوردارنده آن را که با ایشان است چون تورات. قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: بگو یا محمد پس چرا می کشتید پیغمبران خدا را از پیش اگر هستی گرویدگان به تورات؟ سؤال: آن گروه که خدای تعالی ایشان را این تعبیر کرد پیغمبران را کی کشتند؟ جواب گوئیم: هرچند که این گروه پیغمبران را نکشته بودند، لکن چون تولی بدان اسلاف داشتند که پیغمبران را می کشتند، پس این تعبیر ایشان را درست آمد که أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ ۲۰

مأخوذ. دیگر جواب گوئیم این کشتن قصد ایشان است که قصد داشتند به کشتن مصطفی لکن دست نمی یافتند، و نیتُ الفاجر شرُّ من عملِهِ.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ: و بدرستی که آمد و آورد موسی به شما آیتهای هویدا چون ید و عصا، و گفته اند فرمانهای خدا؛ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ: پس فرا گرفتید گوساله را به خدایی از پس شدن موسی به کوه، و شما ستم کاران بودی بر تن خویش.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ: و یاد کنید چون فرا گرفتیم پیمان استوار شما و برداشتیم زورِ شما آن کوه را. خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ: گفتیم فراگیرید آنچه بدادیم شما را به نیرو و جدّ و جهد و مداومت. وَاسْمَعُوا: و فرا شنوید؛ قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا: گفتند فرا شنیدیم و نافرمانی کردیم، یعنی به زبان گفتند فرایذیرفتیم و به دل می گفتند وَعَصَيْنَا وَ لَوْلَا مَخَافَةُ الْجَبَلِ لَمَا سَمِعْنَا بِالظَّاهِرِ. وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ: و در آوردند در دلهای ایشان دوستی گوساله به شومی کفر ایشان. سؤال: چرا نگفت وَادْخُلُوا، بعدما که اشراب شراب را بود و آن گوساله نه شراب بود؟ جواب گوئیم آن ادخال را به لفظ اشراب آورد از نهماری نجوع آن در دلهای ایشان. چون نجوع شراب در تن تشنه، و گفته اند آنجا خود اشراب بود که آن گوساله را خاکستر کردند و بر آب افکندند تا ایشان بخوردند تا هر که پرستیده بود بر سبلت او چون پاره زر پدید آمد. قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: بگو یا محمد بد چیزی است آنچه می فرماید شما را بدان گرویدن شما به تورات چون گوساله پرستیدن و پیغمبران خدا را کشتن، اگر هستید گرویدگان به تورات. سؤال: از ایمان خود امر نبود، پس چرا گفت يأمرکم به ایمانکم؟ جواب گوئیم مراد از این ایمان، مؤمن به است؛ چنانکه مجاهد گوید شیخکم ابلیس. و گفته اند

این بر سبیل توبیخ است، چنانکه گفت: أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا. قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ: بگو یا محمد جهودان را که اگر شما را است آن سرای بازپسین - یعنی بهشت - نزد خدا ویژه از فروید مردمان دیگر. فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: پس آرزو خواهید مرگ را گر هستی راست گویان در آنچه می گوید: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ وَ مِی گوید ماییم اهل بهشت. پس مرگ خواهید تا برهید از ذلّ جزیت و انواع محنت و به دوست رسید. سؤال: شما که مسلمانانید هم می گوید که آن جهان بهشت خالص ما را خواهد بود، پس شما مرگ خواهید؛ و نیز این امر که فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ مخالف است قول رسول را که لَا يَتَمَنَّيْنَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ وَ اینجا می گوید فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ؟ جواب گوئیم این سخن حجت مصطفی است بر جهودان که گفت اگر دین شما حق است نه دین من، بگوئید اللَّهُمَّ آمِنَّا و ایشان به غایت عداوت بودند با مصطفی و حریص بودند بر قهر او و او ایشان را تحدی و تقریع کرد بدین سخن و نیارستند گفت. آن معجزه او بود. در خبر است که مصطفی را گفتند: یا رسول الله اگر ایشان این سخن بگفتندی چه بودی؟ گفت: وَ اللَّهُ لَوْ قَالُوا لَغُصَّ بَرِيقُهُمْ، آب در دهن ایشان به گلو فرو نشدی تا همه را جان برگرفتندی.

وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ: و هرگز ایشان مرگ را آرزو نخواهند بدانچه پیش فرستاده است دستهای ایشان، یعنی از بس جرم که دارند. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ: و خدا دانا است بدان ستمکاران که جز دوزخ جای ایشان نیست.

وَ لَتَجِدَنَّاهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوَةٍ: هراینه یابی ایشان را آزورترین مردمان به زندگانی وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا: آی، وَ أَخْرَصَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا مِنَ

المَجُوسِ. گبرکان معروفتراند به زندگانی این جهانی خواستن، نیینی که تحیت ایشان این بود که یکدگر را گویند «دیر زی، اَطَالَ اللَّهُ بِقَاک، عِش الف نیروز»، با معروفی مجوس به زندگانی خواستن، جهودان از ایشان حریص تراند به زندگانی. يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزٍ مِنْ ۴ الْعَذَابِ: خواهد و دوست دارد یکی از ایشان که زندگانی دهند او را هزار سال و نبود آن زندگانی دراز دورکننده او از عذاب؛ أَنْ يُعَمَّرَ، بِأَنْ يُعَمَّرَ: بدانکه او را زندگانی دراز دهند وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ: و خدا دانا است و بینا بدانچه ایشان می کنند. محمد هَيَّصَم گفتی این تعییرها ایشان را نه بدان ۸ است که ایشان عمر دراز دوست داشتند که مسلمان هم دوست دارد، لکن تعییر ایشان بدان است که ایشان حکم می کردند که ما دوستان و خاصگان خداییم اهل بهشت، آمن و آمرزیده. خدا گفت: اگر چنین است، بقا در این جهان چرا خواهید؟ اما ما چنین دعوایی نکنیم؛ لا، بل که میان خوف و ۱۲ رجاییم و زندگانی برای طاعت خدا خواهیم. فرق پدید آمد میان ما و میان ایشان در زندگانی خواستن.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ: بگو یا محمد ۱۶ هر که بود دشمن جبرئیل، جای آن نیست، زیرا که او این قرآن را وحی می آرد بر دل تو، به فرمان خدا آرد.

شان نزول این آیت آن بود که عبدالله بن صوری امام فدک و خیبر، با گروهی از علماء جهودان نزد رسول آمدند و گفتند «یا محمد آمده ایم تا از تو مسائل پرسیم، اگر جواب دهی به تو ایمان آریم. بگو تا در فرزند از پدر ۲۰ چه بود و از مادر چه بود؟» رسول علیه السلام گفت «استخوان و رگ و پی از پدر بود و گوشت و موی و ناخن از مادر». ابن صوری گفت «احسنت راست گفتی، بگو تا چرا است که فرزند بود که همه با مادر ماند و هیچ با

- پدر نماند و فرزند بود که همه با پدر ماند و هیچ با مادر نماند». رسول گفت علیه السلام «ماء الرجل ابیض غلیظ و ماء المرأة اسود رقیق ایّهما غَلَبَ فَالشَّبَهُ لَهُ». ابن صوری گفت «احسنت راست گفتی، بگو تا خواب نبی امی چگونه بود؟» رسول گفت «تَنَامُ عَیْنای وَ قَلْبی یَقْظَان، زیرا که دل مرا به آب حیوان بشسته اند، آن را مرگ نبود، و خواب نبود؛ لَآنَ التَّوَم اخوالموت». ابن صوری گفت «احسنت، یا محمد، همه نیکو گفتی، یک چیز مانده است، بگو این وحی بر تو که می آرد؟» رسول گفت «جبرئیل». ابن صوری گفت «اطْفَأَتِ السَّرَاج، اگر وحی بر تو میکائیل می آوردی ما به تو ایمان آوردیم، لکن چون جبرئیل می آرد بنگرویم، زیرا که او دشمن ما است». این بهانه کردند. عمر خطّاب بنزدیک رسول ایستاده بود، گفت «این دشمنی شما را با جبرئیل از کجا افتاده است؟» گفتند «از آنجا که ما در کتابها خوانده بودیم که بخت نصری خواهد بود مسلّط بر بنی اسرائیل که ایشان را همه مستأصل کند، ما تاریخ خروج او نگه می داشتیم. چون پدید آمد، هنوز کودک بود و در میان کودکان بازی می کرد. ما کس فرا کردیم تا او را هلاک کند. آن کس او را از میان کودکان با یک سوی برد تا او را بکشد. جبرئیل بیامد و او را از دست ما بیرون کرد تا کرد به ما آنچه کرد». عمر گفت «چه زیان دارد جبرئیل را دشمنی شما، بعدما که او را آن محل است که خدا او را سفیر خود گردانیده است به پیغمبر. او که می آید نه از خویشان می آید». خدای تعالی بر وفاق سخن عمر این آیت بفرستاد. مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًی وَ بُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ: ۲۰ موافق و باوردارنده آن را که پیش از او بود از پیغمبران و کتابها و راهنمایند و راه نمودنی و مژدگانی گرویدگان را، یعنی قرآن.
- مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ: هر که دشمن بود

خدا را و فریشتگان او را و پیغمبران و جبرئیل و میکائیل را او دشمن خدا بود و هر که دشمن خدا بود خدا دشمن او بود. فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ: زیرا که خدای دشمن است ناگرویدگان را. و گفته اند معناه: هر که دشمن خدا و فریشتگان و رسولان او بود، او کافر بود و خدا دشمن کافران است. سؤال: ۴ چرا خدای تعالی فریشتگان را یاد کرد، جبرئیل و میکائیل را یاد کرده آمد که ایشان هم از جمله فریشتگان اند، پس چه فایده بود در جدا یاد کردن ایشان؟ جواب گوئیم جبرئیل و میکائیل را جدا یاد کرد از بهر تخصیص و تفضیل ایشان را، و این همچنان است که جایی دیگر گفت: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ، پیغمبران را یاد کرد و پیغمبر ما را و نوح را جدا یاد کرد تخصیص و تفضیل را.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ: بدرستی که فرو فرستادیم سوی تو یا محمد آیتهای هویدا و معجزهای ظاهر و ناگرویده نشود بدان مگر بیرون شوندگان از دین حق. ۱۲

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ: ای هر که که پیمان کنند پیمانی - چنانکه عهد روز میثاق و عهد عقل و عهد کتب - بیفکنند آن را گروهی از ایشان و بشکنند آن را. بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: بی بیشتر ایشان نمی گروند به حق. ۱۶

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ: و چون آمد بدیشان رسولی از نزد خدای ایشان - چون مصطفی - موافق و باوردارنده و راست کننده آن را که با ایشان است از کتاب، نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَزَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: با پس پشت افکنند گروهی از آن کسان که داده اند ایشان را نامه، نامه خدا را، گویی که ایشان نمی دانند که این قرآن آن کتاب است که ایشان نعت و صفت آن در ۲۰

تورات و انجیل خوانده بودند. و گفته‌اند معنا: گویی که ایشان نمی‌دانند عقوبت کاتِم حق را.

- وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ: و پَسروی کردند آن جادووها را که می‌خواندندی دیوان به روزگار پادشاهی سلیمان و آن آن ۴ بود که در روزگار سلیمان دیو و پری و آدمی همه مسخر سلیمان بودند. در آن وقت دیوان و آدمیان آمیخته بودند گستاخوار و آدمیان را سحر تعلیم می‌کردند و آن را بر ایشان می‌آراستند. و گفته‌اند علیٰ ملک سلیم، آی: فِی وَقْتِ زَوَالِ مُلْكِ سَلِيمٍ؛ و آن چهل روز بود که خدای تعالی ۸ مُلْکِ سلیمان را زوال آورد. دیوی بر جای او بنشست. در آن مدت دیوان به شب کتابهای سحر در زیر تخت سلیمان می‌کردند و به روز بیرون می‌آوردند و به خلق می‌نمودند که این ملکت سلیمان را به قوَّت این سحر است و مردمان را تحضیض می‌کردند بر آموختن سحر. وَمَا كَفَرَ ۱۲ سَلِيمٍ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ: و نه کافر بود سلیمان که سحر برزیدی، بی دیوان بودند که کافر بودند، درمی‌آموختند مردمان را جادوی، چنانکه بگفتیم. سؤال: ای سحر کفر است تا گفت که نه کافر بود سلیمان که جادوی می‌برزید. جواب گوییم سحر سه قسم ۱۶ است: نوعی از آن سبکدستی بود، چنانکه به شعبده نمایند، آن نه کفر است. و دیگر نوع به علم خواص اشیا بود که خاصیت چیزها بدانند و کارهای عجب کنند، چنانکه سنگ مغناطیس به دست آرند و آهن به خود کشند، یا روغن در خویشتن مالند و در آتش شوند ایشان را زیان ندارد، یا ۲۰ دارویی بر کاغذ نبیسنند و بر آتش دارند نبشته پدید آید؛ این همه نه کفر است. سدیگر نوع دیو پرستیدن است بدانکه ثنایی که خدا را سزد بر دیو کنند تا دیو به فرمان ایشان کارها کند؛ این نوع از سحر کفر است. وَمَا أُنْزِلَ

عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ: و فرو نفرستادند بر آن دو فرشته به بابل - یعنی هاروت و ماروت - جادوی. و اگر این ما را بر ماءِ خبر رانی راجع بود با ما تتلوا الشیاطین، معناه: و نیز متابعت کردند جهودان آن را که فرو آورده‌اند بر آن دو فرشته به بابل هاروت و ماروت.

۴

کلبی گوید: ایشان دو فرشته‌اند به بابل؛ ایشان را عذاب می‌کنند و سبب آن بود که فرشتگان آسمان آدمیان را سرزنش کردند به معصیت. خدای تعالی ایشان را گفت: «چندین سرزنش مکنید آدمیان را به گناه که اگر آن شهوت و هوای تن که در آدمیان بنهادهم در شما بنهادمی، از شما همان گنه آمدی که از ایشان؛ خواهید که بدانید فراترین خویش را اختیار کنید تا من ایشان را به طبع آدمی گردانم و به زمین فرستم تا عجایب ببینید».

۸

ایشان سه فرشته را اختیار کردند: عزا و عزایا و عزازیل. خدای تعالی ایشان را به طبع آدمی گردانید و به زمین فرستاد تا حکم کنند میان مردمان. عزازیل چون در خویشتن نگرست بدانست که خود را نگه نتواند داشت از معصیت، استغفار کرد خدا را؛ و خدا او را به آسمان برد. و عزا و عزایا بماندند. به روز میان اهل زمین حکم می‌کردند و به شب به نام مهین

۱۲

خدا به آسمان می‌شدند و میان فریشتگان عبادت می‌کردند. یکچندی برآمد. زنی از فرزندان نوح - نام او زهره، و به پارسی بیدخت، و به تازی ناهید - بدیشان آمد به تحاکم و تظلم از شوهر، که آن شوهر را دشمن داشت. و آن زن را جمالی بود بغایت. عزا و عزایا را چشم بر روی او افتاد.

۱۶

بر وی عاشق شدند. و گفتند «ما ترا از شوهر جدا کنیم، تو تن خود ما را بذل کنی؟» گفت «کنم». ایشان حکم بناحق بکردند و او را از شوهر جدا کردند. او با ایشان وعده کرد به جایی خالی. چون قصد او کردند، گفت «من هنوز ایمن نه‌ام از این شوهر، مگر او را هلاک کنید». ایشان او را

۲۰

هلاک کردند. زن گفت «یک کار نیز مانده است؛ من بت پرستم، شما را بت ببايد پرستيد تا من يکسر تن به شما تسليم کنم». ايشان گفتند «معاذ الله ما بت پرستيم». زن چون دانست که دل ايشان در قبض آورد، گفت «شايد که بت نپرستيد، پاره‌ای خمر بازخوريد که مسلمانان ۴ خمر خورند». ايشان بر هوای آن زن خمر باز خوردند و مست شدند. آن زن خويشتن را آراسته بدیشان نمود. چون قصد او کردند، گفت «یک کار بکنيد؛ آن مِهين نام خدا که دانيد، در من آموزيد». ايشان در آن بيهوشی مِهين نام خدا در او آموختند. زهره آن بگفت و به آسمان شد. ايشان را ۸ فرو گذاشت. چون باهش آمدند، خويشتن راديدند حکم بناحق کرده و خمر خورده و مرد گشته و قصد حرام کرده و نام خدا از دست داده. متحیر فرو ماندند. نزد عابدی آمدند، پایگاه‌داری، و او را بگفتند که حیل چیست؟ او گفت «امشب بنگرم تا چه آید در حدیث شما». چون شب ۱۲ درآمد، وظایف خویش بکرد، آوازی شنید که «آن دو محروم را گوی که: شما مستوجب عذاب خدا گشتيد، لابد شما را عذاب خواهد بود؛ عذاب اين جهانی يا عذاب آن جهانی». ايشان گفتند «گر ناچار عذاب خواهد بود، اين جهانی کمتر، زیرا که اين منقطع است». چون عذاب اين جهانی ۱۶ اختيار کردند، هر روز چون اهل زمين نماز ديگر بکنند به جماعت، هاروت و ماروت را به بابل در چاهی بياویزند و عذاب می‌کنند تا ديگر روز. خدای تعالی ايشان را دعایی تلقين کرده است در ثنای خود. ايشان آن می‌گویند عذاب بر ايشان سهل تر بود. جهودان بشنوند آن را از ايشان ۲۰ بياورند، و آن ثنای خدا با شيطان گردانند تا ديو به مراد ايشان کارها کند. وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِشْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ؛ و درنياورند هاروت و ماروت آن سخنان را در هيچ کس تا از پيش نگویند که «ما

- آزموده شده‌ایم، ما را این همی باید گفت تخفیف عذاب را. تو که آموزی نگر بدین کافر نشوی که این ثنای خدا را با ثنای دیو گردانی». و گر و ما انزل علی المَلِکِیْن، به کسر لام خوانی: دو مَلِک بوده‌اند به بال جادوی برزیدندی. فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ: ۴
- بیاموزند از ایشان آنچه بدان جداکنند میان مرد و زن. و آن ثنا که خدا را شاید با دیو گردانند، تا دیو مرد را بر چشم زن و زن را در چشم مرد زشت نماید تا یکدگر را به دشمنی گیرند. وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ: و نیستند ایشان یعنی جادوان ۸
- گزندکننده بدان جادوی هیچ‌کس را مگر به قضای خدا و می‌آموزند جهودان را آنچه گزند کند ایشان را و سود ندارد ایشان را. سؤال: چون گفت ما یضرهم، چه فایده بود در تکرار ولا ینفعهم؟ جواب گوییم معناه: ۱۲
- ما یضرهم فی الآخرة و لا ینفعهم فی الدنیا. وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ: و بدرستی که ایشان دانسته‌اند هر که جادوی اختیار کند، نبود او را در جهان هیچ نصیب. وَلَيْشَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ: و بدرستی که بد چیزی است آنچه آن را اختیار کردند مر تنهای ایشان را و بفروختند بدان تنهای ایشان، چون جادوی. لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: اگر بودندی که ۱۶
- بدانستندی ضرر آن را بتمامی. سؤال: از پیش گفت و لقد علموا و از پس گفت لو كانوا يعلمون، علم از ایشان یاد کرد، پس نفی کرد؛ این نه تناقض بود؟ جواب گوییم معنی علموا آن است که ایشان که مستحلان سحر اند، ۲۰
- دانند که مستحل سحر را در آن جهان هیچ نصیب نبود، و خود قیامت را ندانستند و بدان مُقَرَّر نبودند، و این که گفت لو كانوا يعلمون همی نفی علم است از ایشان. پس در هر دو موضع نفی علم ایشان است به ضرر سحر و تمامی قبح آن و عقوبت آن در قیامت، پس تناقض نباشد.

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَآتَوْا الْحَثِيثَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: و اگر

ایشان بگرویدندی و بپرهیزیدندی، هر آینه ثواب آن نزد خدا به بودی
ایشان را؛ یعنی پاداش آن جهانی به بودی ایشان را از جادوی، اگر بودندی
که بدانستندی. سؤال: دو چیز باید نیک تا یکی از دیگر به بود و جادوی

۴

خود نیک نیست تا ثواب ایمان و تقوی از آن به بود؛ پس چرا گفت
لمثوبة من عند الله خیر؟ جواب گفته اند معنی آن است که اگر ایشان تقوی

برزیدندی تا مستجاب الدعاء گشتندی و هر چه خواستندی خدای تعالی
ایشان را بدادی آن به بودی ایشان را که در این جهان به مراد برسیدندی و

۸

در آن جهان خود ثواب تقوی باقی بودی. و گفته اند این بر اعتقاد ایشان
گفت که جهودان اعتقاد داشتند که جادوی نیک پیشه ای است. خدا گفت:

اگر تقوی آوردندی ایشان را به بودی در دو جهان. گفته اند این خیر
خیریت است نه خیر افضل، ای نیک خود آن بودی نه جادوی.

۱۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا: ای آنها که گرویده اند و ای شما که

گرویدگانید - ابن عباس گوید معناه: یا ایها الذین آقروا و وحدوا و قالوا لا
اله الا الله محمد رسول الله - مگویید لفظ راعنا. و قولوا انظرنا: بجای

لفظ راعنا گوید انظرنا، یعنی: نگه کن به ما.

۱۶

و آن آن بود که یاران رسول مهاجرین عادت داشتند که در میان

سخن یکدیگر را گفتندی؛ راعنا، نگه کن به ما؛ چنانکه ما گوئیم گوش دار.
چون به مدینه آمدند همان می گفتند بر عادت خویش و آن لفظ در عرف

جهودان مدینه مسبتی بود. ایشان بدان شماتت می کردند و رسول را و
یاران را همان لفظ می گفتند به طنز و باپس خندستانی می کردند که

۲۰

مسلمانان خود یکدیگر را دشنام می دهند و ما ایشان را دشنام می دهیم و
خود نمی دانند. خدای تعالی این آیت بفرستاد، یاران رسول را گفت شما

- آن لفظ مگوئید، تا جهودان شما را بدان سب گویند، بجای آنکه راعنا گوئید انظرنا گوئید. وگر راعناً به تنوین خوانی، از رعونت بود، آی لَا تَقُولُوا حُمَقًا وَ جَهَالَةً، یعنی: سخن صواب گوئید پاک از عیب. و اگر راعنا بی تنوین خوانی، معنی آن بود که لفظ راعنا مگوئید که جهودان بدان سب کنند بدگفت شما را. وَ اَسْمَعُوا: و فرا شنوید و فرا پذیرید این ادب را. و گفته اند واسمعوا، معناه: کجای آنکه راعنا می گفتمی، گوئید واسمعوا. چون شما لفظ خویش را پیراستید اگر جهودان از آن پس نیز گویند وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مر کافران را بود عذابی دردناک در این جهان سیلی و جزیت و ۴ در آن جهان عذاب دوزخ. در این آیت ما را حجت است بر آنکه لفظ جسم نباید گفت در صفات خدا، زیرا که مخالفان ما بدان تسبب می کنند به مساوی ما، هرچند معنی آن درست است و آن هست بی نیاز است، لکن بجای آن لفظ قایم بنفس گوئیم مهذب تر. و پیغمبر علیه السلام گفت رَحِمَ ۱۲ اللَّهُ امرءً أَصْلَحَ مِن لِّسانِهِ. آنکه یاران رسول گروهی فرمان خدا نگه داشتند و گروهی بصلابت گفتند تا چه بود که ما را لفظ درست بمی باید گذاشت برای مشتی جهودان بی دینان را، لا بل که لفظ خویش می گوئیم و هر که از جهودان بر ما سخریت کند سیلی دهیم. خدای تعالی گفت: ۱۶ مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ: نخواهند و دوست ندارند آن کسان که کافران از اهل نامه یعنی جهودان و نه نیز همباز آرندگان به خدا چون مشرکان عرب؛ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ: که فرو آرند بر شما هیچ نیکی و هیچ ادب از خدای شما؛ لا بل که ۲۰ ایشان آن خواهند که شما لفظ راعنا می گوئید تا ایشان بر شما می خندند، همچنین مخالفان آن خواهند که تو لفظ جسم گویی تا ترا عیب کنند، مگو و این ادب که در این آیت خدا ترا فرموده است بیاموز. وَاللَّهُ يَخْتَصُّ

بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ: خدای تعالی خاص کند به بخشایش و فضل خود آن را که خواهد و خدای خداوند افزونی نیکویی بزرگ است با مؤمنان.

۴ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا: هر آنچه ما منسوخ کنیم و بگردانیم حکم آیتی یا فراموش گردانیم آن را؛ و اگر نُنسَاهَا خوانی: یا تأخیر کنیم آن را یعنی بگذاریم مر خواندن آن را؛ و اگر نُنسَاهَا به «تا» خوانی خطاب بود و اگر نُنسَاهَا به تابی الف خوانی یا فراموش کنی آن را و بگذاری که نخوانی آن را؛ نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا: بیاریم یعنی بگوییم به از آن، یا مانند آن در مصلحت. شأن نزول این آیت آن بود که چون رسول علیه السلام به هجرت از مکه به مدینه آمد، خدای تعالی او را به استقبال بیت المقدس فرمود. به هژده ماه مسلمانان نماز سوی بیت المقدس می کردند. عرب رسول و یاران را عیب می کردند که ایشان قبله ابراهیم علیه السلام بگردانیدند. چون خدای تعالی استقبال صخره را منسوخ کرد و به استقبال کعبه فرمود، جهودان ملامت کردند گفتند این دین مسلمانی را ثبات نیست، و هر یکچندی ایشان را رأی دیگر آید. مسلمانان از آن اندوهگن می بودند. خدای گفت: أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: ای آنکه انکار نمی کنی نسخ شریعت را تو ندانسته ای که خدای تعالی بر هر چه خواهد توانا است.

۲۰ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: ای تو ندانسته ای که خدای است که او را است پادشاهی آسمانها و زمین، امر او بر بندگان روان است، هیچ کس را بر حکم او چون و چرا نرسد و داوری نیاید. وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ: و نیست شما را از فرود خدای هیچ دوستی که منفعت کند و هیچ یاری کننده که عذاب خدای از شما بازدارد، ای: مِنْ قَرِيبٍ

يَنْفَعَكُمْ وَلَا مَانِعَ يَمْنَعُ عَذَابَ اللَّهِ عَنْكُمْ.

۴ اَمْ تُرِيدُونَ اَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلِ: يا مى خواهيد كه درخواستند از پيغامبر شما محمد كه خداى را به ما نماي، چنانكه درخواستند از موسى كه او را گفتند لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً. وَ مَنْ يَتَّبِدِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ: هر كه بَدَل گيرد ناگرويدن را به گرويدن، بدرستى كه گم شد از راه راست و صواب.

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا: خواستند و دوست داشتند بسيارى از اهل كتاب، يعنى جهودان، كه مگر بازگردانند شما را كه مسلمانانيد به كفر از پس ايمان شما، تا بازگرديد ناگرويدگان؛ حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ: بدخواهى از نزد تنهاى ايشان از پس آن كه پديد آمد ايشان را سزا و درست كه محمد آن نبى اُمى عربى است كه در كتابها نعت و صفت او و دين و شريعت او پديد کرده اند. فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: فراگذاريد و بگرديد از مكافات ايشان اكنون تا بيارد خداى تعالى فرمان او به حرب؛ و گفته اند بامر به هدايت او به راه نمودن آن را كه اهل باشد، بدرستى كه خداى بر هر چه خواهد كه كند توانا است.

۱۶ شَأْنُ نَزُولِ آيَةِ أَنْ بُوِدَ كَهْ يَارَانِ رَسُولِ رُوزِ أُحُدٍ دَرِ هَزِيمَتِ بِيْرَاكَندند. عَمَّارُ بِنِ يَاسِرٍ وَ حَذِيفَةُ بِنِ الْيَمَانِ بَهْ قَبِيلَهْ اَيِ افْتَادند از قبایل جهودان، و آن جهودان به گرد ايشان در آمدند و گفتند «نبينيد كه اين كار محمد را پيش نخواهد شد. گر وى رسول خداى بودى هرگز علم وى نگونसार نشدى چنين شكستى بر شما آمد، و اگر نيز چنين شكستى بود، در همه روى زمين يك مسلمان نماند. بياييد و در دين ما آييد به عزّ پيش از آنكه به ذلّ باز آييد و آنكه شما را فرا نپذيريم»؛ و بسيارى عزرايم بر

ایشان خواندند. عمار گفت «کیف نقض العهد فیکم؟» گفتند «قبیح». عمار گفت که «من با رسول خدا عهد دارم که هرگز از دین او برنگردم». ایشان چون از عمار نومید شدند، حذیفه را گفتند «تو نیز برگرد از مسلمانی که یار تو برگشت». حذیفه گفت «رَضِیتُ بِاللّهِ رَبّاً وَ بِالْإِسْلَامِ دیناً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیّاً وَ بِالْقُرْآنِ إِمَاماً وَ بِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَ بِالْمُؤْمِنِينَ إِخْوَاناً». و چون با رسول آمدند، قصّه او را بگفتند. خدای تعالی این آیت بفرستاد که گفتیم.

۸ وَ أَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ: به پای دارید نماز را و بدهید پاکی خواسته را. یعنی با جهودان خصومت مکنید به نماز و زکات و به عبادت خویش مشغول باشید. وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: و هر آنچه پیش فرستید تنهای خویش را از نیکی باز یابید آن را نزد خدای و برسید به ثواب آن، بدرستی که خدای به هر آنچه شما می کنید بینا است. ذکر بصیر در چنین موضع و عده ثواب فایده دهد.

۱۶ وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى: جهودان و ترسایان گفتند در بهشت نشود مگر آنکه جهود بود یا ترسا. معناه جهودان گفتند که در بهشت نشود مگر آنکه جهود بود و ترسایان گفتند که در بهشت نشود مگر آنکه ترسا بود. خدای تعالی هر دو گروه را جمع کرد در خبر از ایشان، و گفته اند که جهودان و ترسایان این سخن به ستیزه مسلمانان می گفتندی در مقابله ایشان. خدای تعالی گفت: تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: آن دروغهای ایشان است و آرزوهای ایشان است و به آرزو و به دعوی کار راست نیاید، بگو یا محمد که بیارید حجت شما بر آنکه اهل بهشت شماید، اگر هستید راست گویان.

بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُّحْسِنٌ: نه بیک هر که ویژه کرد دین خویش

خدای را و نیکوکار بود به طاعت، خدای را جسم نگوید و مکان نگوید و آمد و شد نگوید این کس محسن بود. و گفته‌اند من اسلم وجهه لله، آی اَخْلَصَ قَلْبَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ، آی موَحَّد. و گفته‌اند معناه من اسلم وجهه لله و هو محسن، آی مُخْلِصٌ؛ این احسان به معنی اخلاص است، چنانکه جبرئیل ۴ رسول را پرسید که مَا الْاِحْسَانُ؟ قَالَ اَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ. بر این قول این وجهه صله باشد. فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ؛ او را بود مزد او نزد خدای او. وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ نه بیم بود بر ایشان از تأبید عذاب و نه ایشان اندوهگن شوند به فوت ثواب.

۸ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ الْنَصَارَى عَلَى شَيْءٍ؛ و گفتند جهودان که نیستند ترسایان بر هیچیز از دین. وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ؛ و گفتند ترسایان که نیستند جهودان بر هیچیز از حق. امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه گفت: صَدَقُوا وَ بَرُّوا وَلَوْ حَلَفُوا مَا حَسَنُوا. وَ هُمْ يَثْلُونِ الْكِتَابَ؛ و ایشان می‌خوانند نامه را چون تورات و انجیل، آنکه چنین سخن گویند؛ و چنین سخن به تبطیل خصم سخن نادان بود. كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ؛ همچنین گفتند آن کسان که ندانستند مانند گفتار ایشان. ۱۲ سؤال: چون آن که جهودان و ترسایان گفتند از تبطیل یکدگر صدق بود، چنانکه علی گفت صَدَقُوا وَ بَرُّوا، چرا خدا ایشان را ملامت کرد؟ جواب گوییم ملامت ایشان بدان است که یکدگر را تبطیل کردند و بر آن حجت ننمودند؛ و این سخن نادان بود، نه سخن اهل کتاب و اهل علم. سؤال: چرا ۱۶ گفت جهودان بر هیچیز نیستند، بعدما که ایشان به موسی و تورات مُقَرَّانَد، و چرا گفت ترسایان را که بر هیچیز نیستند، بعدما که ایشان هم بر چیزی اند که به انجیل و عیسی و موسی مُقَرَّانَد؟ جواب گوییم این سخن جهودان و ترسایان گفتند، عهده در گردن ایشان است. و گفته‌اند ۲۰

خود چنان است که ایشان گفتند، زیرا که ایمان جهودان به موسی و تورات محیط است که بازان ایمان ندارند به محمد و قرآن و همچنین ایمان ترسایان به عیسی و انجیل محیط است، پس همه بر هیچیز نیستند. ۴

فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ: خدای تعالی داوری کند میان ایشان روز قیامت در آنچه بودند در آن خلاف می‌کردند. از آنجا که خدای تعالی گفت یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الایة، تا اینجا همه حدیث جهودان و معایب ایشان است. چون ترسایان این بشنیدند ۸

مُعْجَب شدند، گفتند: محمد همه معایب جهودان می‌گوید زیرا که در ما هیچ عیب نمی‌یابد. خدا گفت:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ: که بود ستمکارتر از آن کس که بازداشت مزگت‌های خدای را که یاد کنند در آنجا نام خدا را. و آن کس تطوس بن اسبسیانوس الرومی بود - مَلِكِ روم - که از روم پیامد ۱۲

و مسجد بیت المقدس را ویران کرد و صخره را بکند و سرگین را در آن جا کرد؛ و آن به ستیزه جهودان کرد، زیرا که ترسایان همیشه آن مسجد را بزرگ داشتند و آن را کعبه خویش دانستند و آنجا حج کنند.

سؤال: چرا آن را مساجد خواند بعدما که آن یک مسجد است؟ جواب ۱۶

گوییم آن را مساجد گفت تعظیم و تفخیم آن را، چنانکه خدا خود را گفت إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، به لفظ جمع. و گفته‌اند مساجد مواضع سجود است، و آن مسجد موضع سجودهای بسیار است، زیرا که ۲۰

آن را مساجد گفت. و گفته‌اند این مساجد به معنی مسجد حرام است؛ بر این قول این مذمت اهل مکه بود. و گفته‌اند مراد از این همه مساجد روی زمین است، چنانکه پیغمبر گفت: جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ كُلُّهَا مَسْجِدًا وَ طَهْرًا. وَ سَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ: و بکوشید در ویران

آن، ایشانند که نسزد ایشان را که در آنجا آیند مگر ترسان از مسلمانان. لَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ: ایشان را بود در این جهان خواری به ذلّ جزیت و ایشان را بود در آن جهان عذاب بزرگ، عذاب دوزخ.

۴

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ: خدا را است بر آمدن جای آفتاب و فروشدن جای آن از کنار تا کنار جهان. فَأَيِّنَّمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ: به هر سوی که روی گردانید آنجا است قبله خدای و آنجا یابید خشنودی خدا. إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ: بدرستی که خدا فراخ کار است، در حدیث قبله.

۸

گفته اند این آیت در حدیث نسخ قبله آمد که کافران بدان شماتت می کردند. و گفته اند در حدیث التباس قبله آمد. و آن آن بود که گروهی از یاران رسول به سفر بودند؛ شب در آمد، ایشان در بیابان قبله گم کردند. هرکس بدان سوی که او را دل بیارامید، خطی بکشید و نماز کردند. دیگر روز نگه کردند. گروهی نماز نه از سوی قبله کرده بودند؛ اندوهگن شدند. چون باز آمدند، این آیت فرو آمد.

۱۲

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا: جهودان و ترسایان گفتند که خدای فرزند گرفت. ترسایان گفتند که خدای تعالی عیسی را به فرزند گرفت، جهودان گفتند که خدای عزیر را به فرزند گرفت. ملک تعالی همه را تکذیب کرد و خود خود را تنزیه کرد و گفت: سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: پاک است و منزّه است از فرزند گرفتن، بی او را است آنچه در آسمانها و زمین است، بر سه معنی: همه مخلوق او و او خالق آن، و همه مملوک او و او مالک آن، و همه دلیل بر هستی و یگانگی او. سؤال: چه جواب باشد جهودان و ترسایان را در: بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ جواب گوئیم در این ایشان را جواب از آن وجه است که چون همه مملوک و بنده او

۱۶

۲۰

است، بندگی با فرزندی محال بود؛ و از آنجا است که اگر کسی فرزند خویش را بنده یابد، باز خرد. چون باز خرید، آزادگشت؛ زیرا که بندگی و فرزندی به هم محال بود. دیگر جواب از آن وجه است که گفت من پادشاه هفت آسمان و زمین ام، و گر او را فرزند بودی بایستی که سزاوار پادشاهی هفت آسمان و زمین بودی. چون دون او بدین صفت نیست، بدان که هیچ فرزندی او را نشاید. سؤال: چرا از خدای تعالی اتخاذ خلیل روا بود، چنانکه گفت **وَأَتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا**، و اتخاذ ولد روا نبود؟

۴ جواب گوئیم در اتخاذ ولد مُجانست شرط است، نبینی مرغی را یا ستوری را به فرزندی نگیرند، اما به دوستی گیرند؛ زیرا که در اتخاذ خلیل مجانست شرط نیست. پس چون خدا را جنس محال بود، اتخاذ ولد هم محال است. دیگر جواب گوئیم اتخاذ ولد آن بود که کسی کسی را گوید تو مرا بجای فرزندی، و این سخن از کسی روا بود که او را فرزند حقیقتی روا باشد؛ چون خدا را فرزند حقیقتی محال است، پس فرزند گرفتن هم محال بود و اگر کسی را گوید تو مرا بجای فرزندی، کذب بود و کذب از خدا روا نبود. **كُلُّ لَهُ قَائِنُونَ**: همه او را بندگانند و گردن‌نهادگانند و فرمان‌بردارانند بطّوع و کره.

۸

۱۲

۱۶

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ نوآفریننده آسمانها و زمین است؛ چون خواهد که برگزارد کاری را همی او را گوید بباش، آن بی‌ود. این جواب ترسایان است که تعجب می‌کردند از بودن عیسی بی پدر.

۲۰

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ؟ و گفتند آن کسان که نمی‌دانستند جلال و عظمت خدا را و کمال و هیبت او را - و گفته‌اند معناه **لَا يَعْلَمُونَ تَوْحِيدَ اللَّهِ** - چرا سخن نگوید با ما خدا بی واسطه. **أَوْ تَأْتِينَا آيَةً؟**

یا آید به ما نشانی، چنانکه ما درخواستیم، چون آوردن قرآن بیکبار. و این از ایشان بهانه بود، زیرا که از آیت و دلیل و حجت باقی نبود، و لکن به امانی ایشان نبود کَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ: چنین گفتند آن کسان که از پیش ایشان بودند - چون قوم موسی - مانند گفتار ایشان، ۴ که گفتند لَنْ نُؤْمِنُ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً. تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ: مانده است دلهای ایشان تا همی مانده بود گفتار ایشان. قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ: بدرستی که پدیدار کردیم ما آیتها مرگروهی را که بی گمان باشند به دلیل و حجت. هر سورت از قرآن جداگانه حجت است بر نبوت مصطفی، بعدما ۸ که خلق اولین و آخرین از آن و مثل آن عاجز اند.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا: بدرستی که ما بفرستادیم ترا یا محمد بسزا و درست - گفته اند بِالْحَقِّ، ای بالدعوة إلى الحق، و گفته اند بِالْحَقِّ ای بالقرآن، و گفته اند بِالْحَقِّ آي وَ أَنْتَ الْحَقُّ، تا رسول حق باشی - ۱۲ مزدگان دهنده مؤمنان را به بهشت و بیم کننده کافران را به دوزخ جاویدان. وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ: نخواهند پرسید ترا از اهل دوزخ، یعنی اگر بنگرند چندین اندوه مدار که ترا از ایشان نخواهند پرسید. و گر تَسْأَلُ بفتح تا و جزم لام خوانی، معناه: می پرس از حال دوزخیان که ایشان به چه زاری خواهند بود. و گر لَا تُسْأَلُ به ضم تا و جزم لام خوانی نهی مغایبه باشد، معناه: می پرسند ترا از حال دوزخیان. و آن آن بود که روزی پیغمبر علیه السلام نشسته بود و یاران در پیش او، مردی برخاست و گفت «یا رسول الله آئِنَ أَبِي؟» قَالَ «فِي النَّارِ». آن مرد تشویر خورد و اندوهگن فرو نشست. پیغمبر علیه السلام گفت «وَأَبِي وَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ أَيْضاً فِي النَّارِ». ۲۰ وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ: و خشنود نگردند از تو یا محمد جهودان و ترسایان تا آنکه که پس روی کنی کیش

ایشان را. و آن آن بود که چون خدای تعالی قبلهٔ بیت المقدس را منسوخ کرد، جهودان خواستند که حسرتی در دلهای مسلمانان آرند، گفتند «دریغاً بد کردید که قبله بگردانیدید که ما همه در دل داشتیم که مسلمان شویم، چون شما قبله بگردانیدی ما نیز دل بگردانیدیم. قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى: بگو یا محمد بدرستی که دین خدا است که آن راه راست است. و گفته‌اند معناه: إِنَّ قِبْلَةَ اللَّهِ هِيَ الْحَقُّ، یعنی الکعبه. وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ: و اگر پس روی کنی کام و هوای ایشان را از پس آنکه آمد به تو دانش به قبله حق و کتاب حق و قرآن؛ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ: نبود ترا از فرود خدا هیچ دوستی نزدیک که منفعت کند و نه هیچ یاری عذاب از تو وادارد.

الَّذِينَ آمَنُوا هُمْ الْكِتَابَ يَشْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ: آن کسان که بدادیم ایشان را نامه — چون عبدالله بن سلام و یاران او و بحیراء راهب و یاران او و یامین بن یامین و یاران او — می‌خوانند آن را بسزا خواندن آن و پس روی می‌کنند آن را بسزا پس روی کردن آن. حسن بصری گوید بسزا خواندن کتاب خدا آن بود که يَعْمَلُونَ بِمُحْكَمِهِ وَيُؤْمِنُونَ بِمُتَشَابِهِهِ وَ يَكُلُونَ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِمُ إِلَى عَالَمِهِ. أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ: ایشانند که گرویده می‌باشند بدان و حق گرویدن بجای می‌آرند. وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ: و هر که نگرود بدان ایشانند که ایشان زیان‌کارانند.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتَى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ: ای فرزندان یعقوب یاد کنید نیکوداشت من آن که نیکوداشت کردم شما را و من افزونی نهادم شما را بر جهانیان روزگار شما. و گفته‌اند این خطاب همان گروه را است از بنی اسرائیل که از پیش یاد کردیم و لکن اینجا تکرار کرد، چون سخن دراز گشت از بهر تأکید را. و گفته‌اند این

خطاب ترسایان را است و آن اول جهودان را بود.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا: و بترسید از خدا و از عذاب خدا در روزی که بی نیازی نکند و بنگزارد هیچ کافری از تن کافری چیزی. وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ: و فرا ۴
نپذیرند از آن تن فدای و نه سود دارد آن تن را خواهشگری و نه ایشان را - یعنی کافران را - یاری کنند به صرف عذاب دوزخ از ایشان.

وَإِذْ أَبْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ: و یاد کن چون آزمون کرد ابراهیم را خدای او به سخنانی. چون خدای تعالی مسلمانان را به استقبال کعبه فرمود و فضل کعبه بنمود، بدانکه آن قبله ابراهیم بود، و شرف ابراهیم بنمود و گفت چون فرمانها کرد ابراهیم را خدای او و او همه بجای آورد. و گفته اند آن کلمات آن ده چیز بود که بر ابراهیم فریضه بود و بر ما سنت است، پنج در سر و پنج در تن. اما آنچه در سر است: فرق راست داشتن و موی ۱۲ لب بگرفتن و مسواک کردن و آب در دهن و در بینی کردن. و آن پنج که در تن است: زیر دست پاک داشتن و ناخن بچیدن و موی زیر ناف باز کردن و ختنه کردن و استنجا کردن به آب. فَأَتَمَّهُنَّ: تمام بجای آورد آن را. و خوانده اند وَإِذْ أَبْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ، به رفع ابراهیم و نصب ربه، معناه: ۱۶ دعا ابراهیم ربه بدعوات، و آن آن دعا است که درین سورت و در سورت ابراهیم یاد کرده است فَأَتَمَّهُنَّ، اجابت کرد همه را. قَالَتْ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا: خدا گفت من کننده ام ترا پیشوای مردمان به نبوت و رسالت و علم و حکمت. قَالَتْ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي: ابراهیم گفت و از فرزندان من نیز امام کن. ۲۰ قَالَتْ لَا يَنْتَهِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ: خدا گفت نرسد عهد من به ستمکاران، یعنی نبوت و رسالت نیابند کافران. سؤال: پس چرا امام را به ظلم کردن معزول نگویند، بعدما که خدا گفت در این آیت که ظالم را امامت نرسد؟ جواب

گوییم این امامت در این آیت نبوت است و رسالت، و این ظالم درین آیت کافرانند، لاجرم کافران را استحقاق نبوت و رسالت نبود.

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ: و یاد کن چون ما کردیم آن خانه را — یعنی مسجد حرام را — بازگشتن جای مردمان را یعنی قبله و حج گاه. ۴
وَإِنَّمَا: و امنی؛ یعنی سبب امن، که هر که در آنجا شد آمن گشت که او را نباید آزد. و گر بر قصد تعظیم و حرمت در آنجا شود ایمن شد از عذاب خدا. وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى: و فراگیرید از ایستادن جای ابراهیم نمازگاهی. و گر وَاتَّخِذُوا به فتح خا خوانی خبر بود، یعنی فراگرفتند عرب مقام ابراهیم را نمازگاهی. و گفته اند مقام ابراهیم همه مکه است که آن مستقر ابراهیم بود. و گفته اند مقام ابراهیم آنجا است که نشان قدم او بر آنجا است.

و آن آن بود که ابراهیم اسماعیل و هاجر را به زمین مکه برد و با شام ۱۲
آمد نزد ساره، از پس آن هر سالی یک راه به زیارت اسماعیل و هاجر به مکه شدی بر براق. وقتی آنجا شد اسماعیل غایب بود به صید. ابراهیم به درسرای او شد، او را طلب کرد. زنش فرا در آمد و گفت اسماعیل غایب است. ابراهیم پرسید که «شما را اینجا چگونه است؟». آن زن شکایت کرد و گفت «سخت بی نوا و دشوار روزگار می گذاریم درین وادی غیر ذی زرع». ابراهیم را آن خوش نیامد که آن زن از خدای شکایت کرد. گفت «چون اسماعیل باز آید، او را گوی که پیری اینجا بود ترا طلب می کرد، نشان من او را بده و بگوی که آن پیر گفت: این آستانه را بَدَل کن ۲۰
که ترا نشاید». چون اسماعیل باز آمد آن زن او را بگفت. اسماعیل گفت «آن پدر من بود، ابراهیم خلیل الرحمان، چه پیغام داد ترا؟» گفت «اسماعیل را گوی که این آستانه خانه را بَدَل کن که این ترا نشاید». گفت

- «آستانه خانه تویی، رو که مرا نشایی». او را طلاق داد و زنی دیگر شایسته
 بخواست. دیگر سال ابراهیم از شام به زیارت او آمد، قضا را اسماعیل هم
 غایب بود به صید. چون ابراهیم به در سرای او آمد زنش فرا در سرای
 ۴ دوید و ابراهیم را نیکو فراپرسید و تَلَطَّف کرد و گفت «فرو آی تا
 اسماعیل باز آید». ابراهیم گفت «من دستوری ندارم از ستور فرو آمدن».
 از بهر آنکه ساره او را سوگند داده بود که چون نزد هاجر شوی از ستور
 فرو نیایی. ابراهیم عهد او را رعایت کرد، از ستور فرو نیامد. آن زن
 ۸ ابراهیم را گفت «پس اگر از ستور فرو نیایی تا من حیلت کنم و سر ترا
 بشویم که خاک بر سر تو نشسته است». و خود ندانست که او ابراهیم
 است. سنگی بیاورد و فرای پای ابراهیم نهاد، تا او یک پای از رکاب بیرون
 گرفت و بر آن سنگ نهاد و یک نیمه سر فرو داشت تا او آن را بشست.
 ۱۲ آنکه آن سنگ را بگردانید و به دیگر سوی مرکب برد. ابراهیم دیگر پای
 از رکاب بیرون کرد و دیگر نیمه سر فرا داشت تا بشست. نشان دو قدم او
 در آن سنگ گرفت، چنانکه در خمیر. ابراهیم آن زن را گفت «چون
 اسماعیل باز آید، او را از من سلام کن و بگو که پیری به زیارت تو آمده
 ۱۶ بود نشان او چنین و گفت این آستانه را نگه دار که شایسته است». و
 بازگشت. پس از آن چون خانه کعبه را بنا می کرد، خدای تعالی او را فرمود
 تا آن سنگ را در خانه گرفت. مقام ابراهیم آن است. و گفته اند مقام
 ابراهیم آن است که چون ابراهیم خانه را بنا می کرد به سدیگر والاذ رسید،
 ۲۰ دست ابراهیم بر آن نمی رسید. سنگی بیاوردند و او پای بر آن نهاد، نشان
 دو قدم او در آن سنگ گرفت. وَاللّٰهُ اَعْلَمُ. وَعَهْدُنَا اِلٰی اِبْرٰهٖمَ وَ اِسْمٰعِیْلَ اَنْ طَهَّرَا
 بَیْتَنَا لِلطَّائِفِیْنَ وَالْعَاكِفِیْنَ وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ: و بفرمودیم ما ابراهیم و اسماعیل
 را که پاک دارید خانه مرا از کفر و شرک و نجاسات مرگردندگان را که

آنجا طواف کنند و مقیمان را که در مکه مقیم باشند - و گفته‌اند عاکفین مجاوران مکه‌اند - و رکوع‌کنان و سجودکنان را که آنجا به اطراف نماز کنند و روی فزان کنند.

۴ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا: و یاد کن چون گفت ابراهیم که ای بارخدای من کن این شهر مکه را شهری وی‌بیم، یعنی رسته از دست جباران. و گفته‌اند آمیناً، ای: مأمناً، آمن‌گاهی. و گفته‌اند آمیناً، ای: حرماً. وَ أَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ: و روزی کن اهل آن را از میوه‌ها، زانکه دانست که زمین مکه نه زمین زرع و ضرع است، اهل آن را از خدا میوه خواست. ۸ خدای تعالی دعای او را اجابت کرد و فرشته‌ای را بفرمود تا بستان سبا را برگرفت و به طایف برد، و فرشته‌ای را فرمود تا خارستان طایف را برگرفت و به سبا برد، تا هر میوه‌ای از طایف به مکه می‌آرند. مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: آن را که گرویده بود از ایشان به خدا و به روز واپسین. و ۱۲ ابراهیم علیه‌السلام از خدای تعالی از پیش امامت فرزندان خواست. خدا گفت کافر عهد امامت نیابد. چون ابراهیم در دعا فراخواستن میوه رسید، پنداشت که کافران را این نباید خواست، از آن بود که گفت مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ. قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا: خدا گفت آن که بنگرویده ۱۶ بود از فرزندان تو، او را هم برخوردار می‌دهم به نعمت دنیا اندکی؛ زیرا که دنیا از کافر دریغ نیست. ثُمَّ أَصْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ يَتَسَاءَلُ الْمَصِيرُ: پس بیچاره گردانم او را با عذاب دوزخ و بد بازگشتن جای است دوزخ.

۲۰ وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ: و یاد کن چون برمی‌آورد ابراهیم آن بنیادهای خانه را و اسماعیل پسر او با او. و آن آن بود که ابراهیم علیه‌السلام به حلب شام بود که جبرئیل امر آورد او را از خدای تعالی به بناء کعبه، که مرا که خداوندم خانه‌ای بنا کن. ابراهیم ندانست که

کجا بنا می باید کرد. خدا میغی را بفرستاد که تا بر زور ابراهیم می رفت در هوا، و ابراهیم در سایه آن می رفت تا آنجا که جای کعبه بود، میغ بیستاد. مرغکی - نام او صرد - بیامد و بر اندازه خانه در هوا پرواز می کرد و عنکبوت بیامد و گرد خانه بتنید. ابراهیم بنیاد فرو برد. فرشتگان بیامدند و ۴ از پنج کوه سنگ بیاوردند: طور سینا و طور زیتا و لبنان و حرّا و جودی. و جبرئیل مهندسی می کرد و اسماعیل شاگردی می کرد. بزرگوار خانه ای که امر از خدای جلیل بود و بانی آن ابراهیم بود و شاگردش اسماعیل بود و مهندس جبرئیل. چون فارغ شدند، ابراهیم دعا کرد و اسماعیل آمین کرد: ۸ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: ای بارخدای ما بپذیر از ما این بنای ما، بدرستی که تویی شنونده دعای ما، دانا به حاجتهای ما.

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ: ای بارخدای ما، کن ما را دو فرمانبردار ترا. گفته اند مُسْلِمَيْنِ لَكَ، ای: مفوضین لک، و گفته اند مخلصین لک، و ۱۲ گفته اند ثابتین علی الاسلام، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ آرِنَا مَنَاسِكَنا وَ ثُب عَلَيْنَا: و از فرزندان ما گروهی کن گرویده به تو و فرمانبردار ترا و مفوض و مخلص و بیستاده ترا بر مسلمانی و بنمای ما را کارهای حجّ ما و توبه ده ما را و بپذیر توبه ما را. سؤال: چرا ابراهیم در آن وقت از خدا توبه ۱۶ خواست بعدما که توبه از گناه بود و بنای کعبه از ابراهیم به فرمان خدا بود و طاعت بود، پس چه جای توبه بود؟ جواب گفته اند وَ ثُب عَلَيْنَا، آی: عد الینا بالفضل والکرامة. و گفته اند معناه: توبه ده ما را اگر از ما تقصیری بود در طاعت تو. إِنَّكَ أَنْتَ الْتَّوَّابُ الرَّحِيمُ: بدرستی که تویی توبه دهنده و ۲۰ توبه پذیرنده و بخشاینده. چون ابراهیم این دعا بکرد جبرئیل آمد و ابراهیم را مناسک حجّ در آموخت چنانکه اکنون سنن حجّ است.

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ: ای بارخدای ما بفرست در فرزندان من

پیغمبری هم از ایشان. و آن مصطفی بود، زیرا که از فرزندان ابراهیم و اسماعیل جز او رسول نبود؛ چنانکه پیغمبر علیه السلام گفت: انا دعوة ابرهیم و کرامة موسی و بشارة عیسی. یَسْأَلُوا عَنْهُمْ آيَاتِكَ: تا برخواند بر ایشان آیتهای قرآن و عرضه کند بر ایشان آیتهای ترا یعنی دلایل و حجج ترا. وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ: و درآموزد در ایشان نامه را، یعنی قرآن و تفسیر و احکام آن. و گفته اند این حکمت سنتها است. وَ يُزَكِّيهِمْ: و پاکیزه کند ایشان را از کفر و شرک و معاصی. و گفته اند تزکیه کند ایشان را. و گفته اند يُزَكِّيهِمْ به زکات فرماید ایشان را. إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: بدرستی که تویی تو بارخدای نیست همتا درست کار و درست گفتار.

وَمَنْ يَزُغْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ: و که بود که آهنگ نکند به دین ابراهیم مگر آن کس که نادان بود به تن خویش. سؤال: سفه لازم است، پس چرا گفت نَفْسَهُ به نصب بعدما که از لازم مفعول نیاید؟ جواب گفته اند معناه سفه بنفسیه و سفه فی نفسیه، نصب علی نزع الصفه؛ و گفته اند این سَفِهَ به معنی جهل است، آی: جَهْلٌ قَدْرُ نَفْسِهِ؛ و جهل متعدی است و گفته اند معناه سَفِهَ نَفْسَهُ: نادان کرد تن خود را. وَلَقَدْ أَضَلَّتْ قَبَائِلُهُ فِي الْأَنْثَى وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ: و بدرستی که برگزیدیم ما او را در این جهان به خَلَّت و انواع کرامت. و بدرستی که او در آن جهان از شایستگان بود. سؤال: چرا شرف بود ابراهیم را بدانکه او از صالحان بود، بعدما که درجه رسالت و خَلَّت بهتر و برتر از درجه صلاح است؟ جواب گفته اند صلاح شایستگی بود، مِنْ الصَّالِحِينَ از شایستگان بود هر کرامت را؛ و گفته اند مِنْ الصَّالِحِينَ آی مِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ و گفته اند مِنَ الصَّالِحِينَ ای مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّد؛ چنانکه جایی دیگر گفت أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ یعنی امت محمد.

و آن آن بود که ابراهیم علیه السلام وقتی سر بر زانو در خواب شد. چون بیدار گشت، گفت «به خواب دیدم بهشتی پهنای آن چند هفت آسمان و هفت زمین. دیوارهای آن لا اله الا الله، کنگرهای آن محمد رسول الله، درختان آن سبحان الله والحمد لله، ساخته محمد را و امت او ۴ را». قومش گفتند «محمد کیست؟». گفت «ندانم، تا جبرئیل بیاید». جبرئیل بیامد، از وی پرسید. گفت «یا خلیل الرحمن، خدا می گوید محمد آن دوست گزیده من است که ترا و آدم را و نوح را و همه پیغمبران را که آفریدم و بهشت را که آفریدم از بهر او را آفریدم، تا او و امت او ۸ در بهشت نشوند هیچ کس در بهشت نشود». ابراهیم گفت «یا جبرئیل از خدا درخواهم تا ایشان را از امت من کند؟» جبرئیل گفت «نه، تو ایشان را در نیابی». ابراهیم دعا کرد و گفت: یا رب، اگر ایشان را از امت من نکنی مرا از امت محمد کن. خدای تعالی او را اجابت کرد. چنانکه درین ۱۲ آیت گفت وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ، یعنی مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّد. إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ: چون گفت او را خدای او که مسلمان باش. سؤال: چون پیغامبر نبود مگر مسلمان، چرا ابراهیم را به اسلام فرمود؟ جواب گفته اند معناه ویژه کن دل خویش در تعظیم محمد و دوستی او و بر آن ۱۶ ثبات کن. و گفته اند اسلم آی: سلّم، بسپار دل و به خدای تسلیم کن. و گفته اند اسلم، تن فرا نیران ده و دل فارحمان ده و مال فامهمان ده و فرزند فاربران ده. و گفته اند اسلم، آی: وَحَدِّ؛ و آن آن وقت بود که از آن غار بیرون آمد، رآی کوکبا قال هذا ربی الآیه. و گفته اند اسلم ای اثبت علی ۲۰ الاسلام، قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ: گفت ویژه کردم دل خویش خدای جهانیان را.

و وَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ: و اندرز کرد بدین شهادت و بدین

- ملت ابراهیم پسران خویش را و یعقوب هم این وصیت کرد فرزندان خویش را. و گر یعقوب به نصب خوانی عطف باشد بر بنیه، و یعقوب را هم بدین وصیت کرد. **يٰۤاِبْنٰى اِنَّ اِلٰهَاصْنٰطَفٰى لَكُمْ اَلَدِّىْنَ: اى پسران و** ۴ **اى فرزندان من، بدرستی که خدا برگزید شما را این دین مسلمانی. فَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ: ممیریدا مگر شما مسلمان باشید. سؤال: مرگ نه فعل و نه مقدور است، پس نهی از آن چگونه درست آید، تا گفت فَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ؟ جواب گفته‌اند معناه مباحثید مگر بر حالی که مرگ شما را دریاود و شما مسلمان باشید، اى ثبات کنید بر اسلام.** ۸
- اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوْبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِيَّتِيْهِ مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْۢ بَعْدِىَ: یا** شما حاضر بودی چون نزدیک آمد یعقوب را مرگ، چون گفت پسران خویش را که چه خواهید پرستید از پس مرگ من. و آن آن بود که یعقوب علیه السلام چون در مصر شد، اهل مصر را دید که گروهی آفتاب ۱۲ را می پرستیدند و گروهی ماه را و گروهی ستاره را و گروهی بت را و گروهی گاو را. او بر فرزندان خویش بترسید. **قَالُوْا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ وَاِلٰهَ اَبَائِكَ اِزْهِيْمْ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ: گفتند ما خدای ترا پرستیم و خدای پدران** ۱۶ **ترا ابراهیم و عم تو اسماعیل و پدر تو اسحاق. سؤال: چرا اسماعیل را در اعداد پدران یعقوب یاد کرد بعدما که او عم یعقوب بود نه پدر او؟ جواب** گوئیم زیرا که عرب عم را به جای پدر نهند و گویند عم الرجل صنو ابیه؛ و خاله را به جای مادر نهند، چنانکه خدا گفت: و رفع ابویه على العرش: یعنی آباه و خالته. **اِلٰهًا وَّاحِدًا وَّتَخُنْ لَهُ مُسْلِمُوْنَ: یک خدا پرستیم و ما** ۲۰ **به وی گرویدگان و او را فرمانبرداران و گردن نهادگانیم. این آیت در جواب جهودان آمد که می گفتند: ما بر دین ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوبیم، و این دین جهودی است.**

- تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ: بدرستی که آن گروهی اند که گذشتند، ایشان را بود آنچه کردند و شما را بود آنچه کردید. وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ: و نپرسند شما را از آنچه بودند سلف می کردند از خیر و شر، هرگوسپندی را به پای خویش آویزند. ۴
- وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا: و گفتند باشید جهودان یا ترسایان تا راه یابید به حق. سؤال: این سخن کدام گروه گفتند جهودان یا ترسایان؟ اگر گویی جهودان، جهودان هرگز نگویند جهود باشید یا ترسا، تا راه یابید به حق، و ترسایان نگویند جهود باشید تا راه یابید به حق. پس این ۸
- حکایت از کدام گروه است؟ جواب گوئیم معناه جهودان گفتند جهود باشید و ترسایان گفتند ترسا باشید تا راه یابید به حق. خدای تعالی هر دو گروه را جمع کرد در حکایت از ایشان. و گفته اند جهودان و ترسایان این سخن در مقابله مسلمانان گفتند بر مغایظه مسلمانان که: دین حق جهودی ۱۲
- و ترسایی است، این دین مسلمانی باری چیست؟ چنانکه مخالفان ما بر مغایظه ما گویند: مذهب حق مذهب فریقین است، یعنی مذهب ابوحنیفه و شافعی رضی الله عنهما، کرامی باری کیست؟ در جمله آن است که فردا که قیامت خواهد بود سرهای بندگان آشکارا خواهد بود. قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ ۱۶
- حَنِيفًا: بگو یا محمد نه بی دین ابراهیم گیرید و آن اسلام است، حنیفاً بگشته از همه دینهای بد راست بیستاده بر مسلمانی. و گفته اند حنیفاً ای: مسلماً، و گفته اند حاجاً، و گفته اند مختوناً، و گفته اند صدیقاً و مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: و نبود از همبازآرندگان با خدا. آنکه چون جهودان به لقب ۲۰
- جهودی می نازیدند خدای تعالی مسلمانان را درآموخت که به مسلمانی نازید.

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ

وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ: بگویند ما گرویده ایم به خدا و بدانچه فرو فرستادند به ما چون قرآن، و بدانچه فرو فرستادند بر ابراهیم چون صُحُف ابراهیم و بر اسماعیل ابوالعرب و برادر او اسحاق بن ابراهیم و بر نواده او یعقوب بن اسحاق و بر فرزندان یعقوب؛ و ایشان دوازده پسر بودند. ایشان را اسباط گویند، زیرا که ایشان شاخها بودند از یک بذر، و سبط گیاهی بود که بیخش یکی بود و شاخها بسیار. و گویند ایشان را اسباط گویند زیرا که هر یکی از ایشان بیخ بودند با فرع بسیار که بنی اسرائیل همه از ایشانند. و مَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ: و بدانچه فرا دادند موسی را - چون تورات - و عیسی را - چون انجیل - و بدانچه دادند پیغمبران را از خدای ایشان؛ یعنی به همه کتابهای پیغمبران. لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ: جدا نکنیم میان کس از ایشان؛ آی، هیچکس را از ایشان انکار نکنیم و ما مر خدا را گرویدگان و گردن نهادگانیم.

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا: اگر بگروند اهل نامه همچنان که شما بگرویدی بدرستی که راه یافتی. سؤال: ای خدای را مثل بود که اهل کتاب را بدان بایست گروید، تا می گوید فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ؟ جواب گفته اند که این «با» صله است آی فان آمنوا مثل ما آمنتم به و گفته اند این مثل صله است، ای فان آمنوا بما آمنتم به و هو الله. محمد هیصم گفتی معناه: فان آمنوا به مثل ما آمنتم به فقد اهتدوا. وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ: و گر برگردند از اسلام بدرستی که ایشان در خلافی اند از دین حق. فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: زود بود که کفایت کند از تو ایشان را خدا به راه نمودن ایشان را و یا به دست دادن ترا بر ایشان و او است شنونده دعای تو، دانا به مراد دل تو.

- صِبْغَةَ اللَّهِ: دین خدا را نگه دارید. سؤال: چرا دین خدا را صِبْغَةَ خواند؟
- جواب گوئیم دین اسلام را صبغه خواند در مقابله نصاری، که ایشان فرزندان را به رنگی نشان کنند. و آن آن است که ایشان را آبی باشد آن را آب معبودیه گویند، کودک را بدان بشویند و گویند صَبَغْنَاهُ عَلَى دِينِنَا، ۴
- خدای تعالی در برابر آن گفت صِبْغَةَ اللَّهِ، ای: احفظوا و الزموا دین الله، خویشتن را به دین خدای نشان کنید. سؤال: چرا صِبْغَةَ اللَّهِ به نصب کرد؟
- جواب گفته اند نصب علی الاغرا است، آی: الزموا دین الله؛ و گفته اند نصب علی المدح است؛ و گفته اند نصب علی التعجب است، ای ما احسن صبغة ۸
- اللَّهُ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً؛ و کیست از خدا نکودین تر وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ، آی موحدون: و ما او را به یگانگی پرستندگانیم و ویژه کنندگان دین.
- قُلْ أَتُخَافُونَنَا فِي اللَّهِ: بگو یا محمد مر جهودان و ترسایان را که ای پیکار ما در خدایی خدا می کنید؟ جای آن نیست، چرا؟ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ ۱۲
- رَبُّكُمْ؛ زیرا که اوست خدای ما و خدای شما، درین ما را خلاف نیست، و گر پیکار برای آن می کنید که شریعت ما خلاف شریعت شما است؛ وَ لَنَّا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ؛ ما را است کارهای ما و شما را است کارهای شما.
- وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ؛ و ماییم او را ویژه کنندگان دین و شریعت. ۱۶
- أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ: یا می گوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان یعقوب؛
- كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى: بودند جهودان یا ترسایان. اگر گویند بلی، قُلْ ءَأَنْتُمْ ۲۰
- أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ: بگو یا محمد شما داناترید یا خدا؟ اگر گویند خدا، بگو که خدا گفت: مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا، الْآيَةُ. و اگر این فرا نستانند؛ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ: کی بود ستمکارتر از آن کس که
- پیوشید گواهی که نزد او بود از خدا؟ و آن جهودان و ترسایانند که گواهی

خدا را در تورات و انجیل می‌پوشند. و گفته‌اند معناه: و مَنْ اَظْلَمُ مِنَ اللَّهِ إِنْ كُتِمَ شَهَادَةُ عِنْدَهُ. وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ: و نیست خدا بی آگاهی از آنچه شما می‌کنید.

۴ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ: معنی این آیت گفته آمد. سؤال: همین آیت را از پیش یاد کرد چه فایده بود در تکرار این؟ جواب گوئیم اوّل تِلْكَ أُمَّةٌ جواب جهودان است که می‌به سلف خویش نازیدند و این دیگر جواب ترسایان است، آن که می‌گفتند: دین بهین شما دارید، شاید که سلف بهین ما داریم. و گفته‌اند ۸ تکرار کرد برای تأکید را، چنانکه گفته‌اند الکلام اذا تکرّر تقرّر.

سَيَقُولُ أَسْفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ: زود بود که گویند آن بیخردان و نادانان از مردمان. مَا وَلِيَهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا: چه بگردانید ایشان را — یعنی مسلمانان را — از آن قبله ایشان که بر آن بودند. و آن سفها ۱۲ جهودان بودند که سرزنش می‌کردند مسلمانان را چون قبله بیت المقدس را منسوخ کردند. و گفته‌اند آن سفها کافران مکه بودند که مسلمانان را ملامت می‌کردند چون روی فرا بیت المقدس کردند. خدا گفت: قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: بگو یا محمد خدا را است ۱۶ آمدن جای آفتاب و فرو شدن جای آن، راه نماید آن را که خواهد سوی راه راست و بایسته، یعنی به قبله و دین بهین.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ: همچنین کردیم شما را امت بهین تا باشید گواهان بر مردمان. سؤال: وَ كَذَلِكَ تشبیه به چیست؟ ۲۰ جواب گوئیم معناه چنانکه دین بهین دادیم و قبله بهین دادیم شما را، امت بهین کردیم شما را. وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا: و باشد پیغمبر بر شما گواه. و گفته‌اند گواهی این امت درین جهان است که هر چه این امت بر

- آن اجماع و اتفاق کنند، حق بود؛ زیرا که رسول گفت: لَا يَجْمَعُ اللَّهُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ. و گفته‌اند گواهی این امت در قیامت بود که خدای تعالی لوح محفوظ را گوید «چه کردی آن امانتها را که فا تو دادم؟». گوید «یا رب به امین تو اسرافیل گزاردم». اسرافیل را گوید «چه کردی آن امانتها را که لوح به تو گزاردم؟». گوید «بار خدایا به امین وحی تو جبرئیل گزاردم». جبرئیل را گوید «چه کردی آن امانتها که اسرافیل به تو گزاردم؟» گوید «به رسولان تو گزاردم». رسولان را گوید «چه کردی آن امانتها را که جبرئیل به شما گزاردم؟» رسولان گویند «خداوندا به امتان گزارديم». امتان گذشته را گوید «چه کردی در آن امانتها که رسولان به شما گزاردند؟». ایشان گویند «رسولان تو هیچ امانت به ما نگزاردند». رسولان گویند «امت محمد گواهان مانند که ما وحی و رسالت به امر و نهی و وعد و وعید بدیشان گزارديم». این امت گواهی بدهند. امتان گذشته گویند «امت محمد در روزگار ما نبودند، چگونه گواهی دهند بر ما؟»، گواهی این امت را رد کنند. پیغمبر ما علیه السلام این امت را تزکیه کند. گواهی ایشان بر دیگر امتان قبول کنند. این است که گفت: لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا. آنکه گفت وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا: و نکردیم — یعنی منسوخ نکردیم — آن قبله را که تو بر آن بودی. گفته‌اند قبله کعبه و گفته‌اند قبله بیت المقدس إِلَّا لَتَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقَبَيْهِ: مگر تا معلوم ما خلق را پدید آید که کیست آن کس که پس روی کند پیغمبر را از آن کس که برگردد بر دو پاشنه او، یعنی بازایستد از متابعت رسول. و گفته‌اند و ما جعلنا آي: و ما نسخنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم. سؤال: ای روا بود که خدای تعالی کاری کند برای آن تا چیزی بدانند، بعد ما که او علام الغیوب است؟ جواب گفته‌اند الا لنعلم،

- معناه: لَئِرى. و گفته‌اند معناه: تا هست دانیم و هست دانستن چیزی آنگه بود که در وجود آید. و گفته‌اند معناه: تا معلوم ما خلق را پدید آید، چنانکه بگفتیم. وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْغَافِلِينَ هَذَى اللَّهِ: بدرستی که آن نماز کردن سوی صخره گران می‌آمد - و گفته‌اند نسخ قبله گران می‌آمد و دشوار می‌آمد - مگر بر آن کسان که راه نموده بود خدا ایشان را به رضا و تسلیم وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّعَ إِيمَانَكُمْ: نبودی که خدا ضایع کردی ایمان شما را. و آن آن بود که در آن وقت که خدای تعالی قبله بیت المقدس را منسوخ کرد، گروهی از یاران رسول غایب بودند به سفرها و ندانستند که قبله را منسوخ کرده‌اند؛ نماز می‌کردند سوی قبله منسوخ. چون باز آمدند بدانستند و اندوهگن شدند که نمازهای ما ضایع شد. خدای تعالی این آیت را بفرستاد. سؤال: چرا نگویند که نماز ایمان است، بعدما که خدای آن را ایمان خواند، چنانکه در این آیت؟ جواب گفته‌اند ایمانکم، ای: اقرارکم بحقیقة الصلوة نحو بیت المقدس؛ و آن اقرار خود ایمان بود. و گفته‌اند این ایمان خود اسلام است، و آن آن بود که یاران رسول اندوه می‌خوردند بر ایمان چون از سفر باز آمدند، که نبادا که شومی استقبال قبله منسوخ فا ما رسد و ایمان ما ضایع شود، خدا گفت و ماکان الله لیضیع ایمانکم. إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرْؤُوفٌ رَحِيمٌ: بدرستی که خدای به مردمان مهربان است و بخشاینده.
- قَدْ تَرَى ثَقَلُوبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ: بدرستی که ما می‌دیدیم گشتن روی تو یا محمد سوی آسمان. و آن در آن مدت بود که رسول و یاران نماز سوی صخره می‌کردند، رسول - از آن که جبرئیل او را خبر کرده بود که خدا ترا با قبله ابراهیم خواهد گردانید - گاه‌گاه روی سوی آسمان می‌گردانید، منتظر جبرئیل تا مگر فرمان آرد به استقبال کعبه. و گفته‌اند ثَقَلُوبَ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ: در آن وقت بود که خدای تعالی قبله بیت المقدس را

- منسوخ کرد، وقت نماز درآمد و هنوز امر نیامده بود به استقبال کعبه و رسول نماز را ساخته بود و منتظر می بود فرمان خدا را و سوی آسمان می نگرست، این آیت فرو آمد. در این آیت حجت است ما را بر آن که خدای تعالی فوق است. فَلَنُؤَلِّیَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا: هرآینه فراگردانیم ۴ ترا فرا قبله ای که بپسندی آن را چون کعبه. سؤال: ای رسول خدا به استقبال صخره به حکم و فرمان خدا راضی نبود تا گفت ترا فا کعبه گردانیم تا راضی باشی؟ جواب گوییم این رضای دوستی است به طبیعت نه رضای تسلیم. زیرا که رسول به همه فرمانهای خدا راضی بود، رضای ۸ تسلیم؛ لکن به دل و طبع قبله جد خویش ابراهیم دوستر داشتی. قَوْلِي وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ: فراگردان روی ترا سوی مزگت شکوه مند، یعنی کعبه. سؤال: نخست خدای تعالی تولیت از خود یاد کرد گفت فَلَنُؤَلِّیَنَّكَ قِبْلَةً، آنکه رسول را گفت قول، تولیت از رسول یاد کرد، نه این تناقض ۱۲ بود؟ جواب گوییم تولیت خدا رسول را امر بود به استقبال و تولیت رسول استقبال بود؛ این جدا بود و آن جدا، پس تناقض لازم نیاید. وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ: و هر جا که باشید شما که مؤمنانید فراگردانید روی های شما را سوی آن مزگت و إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ ۱۶ مِنْ رَبِّهِمْ: و آن کسان که بدادند ایشان را نامه، هرآینه دانند که آن درست و راست است از خدای ایشان وَ مَا إِلَهُ إِلَّا اللَّهُ يُقَافِلُ عَمَّا يُفْعَلُونَ: و خدا بی آگاهی نیست از آنچه شما می کنید. و اگر به «یا» خوانی: از آنچه خلق می کنند.
- وَلِئِنْ آتَيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ: و گر بیاری یا ۲۰ محمد بدان کسان که داده اند ایشان را تورات و انجیل هر نشانی و حجتی، ایشان پس روی نکنند قبله ترا وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ: و نیستی تو پس روی کننده قبله ایشان را، و خود نیستند بعضی

از ایشان پس روی کننده قبله برخی را؛ زیرا که گروهی از ایشان روی
سوی قبله بیت المقدس کنند و گروهی روی فرا جبل الخلیل کنند و گروهی
فرا مشرق. چون ایشان خود با یکدیگر موافقت نکنند در قبله، می دان که
۴ تراهم متابعت نکنند. وَلَئِنْ أَتَيْتُمْ أَهْوََاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ: وگر
پس روی کنی کام و هواهای ایشان را از پس آنکه آمد به تو از دانش
قرآن و وحی إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ: بدرستی که تو آنکه از ستمکاران باشی
بر تن خویش.

۸ اَلَّذِينَ اتَّخَذْتَهُمُ الْكِتَابَ يَغْرِفُونَ كَمَا يَغْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ: آن کسان که
دادیم ایشان را نامه و علم - چون عبدالله بن سلام و یاران او - می شناسند
او را - یعنی رسول را به رسولی - چنانکه می شناسند پسران خویش را
به فرزندی. این آیت در شأن عبدالله بن سلام آمد که عمر خطاب او را
۱۲ گفت «یابن سلام، تو رسول را به رسولی چنان دانی که فرزند خویش را
به فرزندی؟». عبدالله گفت «والله که من رسول را به رسولی به از آن
دانم که فرزند خویش را به فرزندی، زیرا که به یقین می دانم که او رسول
خدا است ولا ادری ما احدثت النساء بعدی». عمر گفت «احسنت یابن
۱۶ سلام، وفقک الله، اعتقاد چنین باید داشت». وَإِنْ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَتَكْفُرُنَّ بِالْحَقِّ:
بدرستی که گروهی از ایشان می پوشتند حق را. و آن دیگر علماء جهودان
بودند که نعت و صفت محمد در کتاب بمی پوشیدند؛ وَهُمْ يَغْلِبُونَ: و
ایشان می دانند که حق می پوشند و می دانند که چه عقوبت بود کاتیم حق
۲۰ را.

اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ: این قرآن حق است از خدای تو و این دین و این قبله
سزا و درست است از خدای تو فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ: مباش از
گمان مندان. خطاب رسول را است و مراد اهل شک را.

وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا: و همه را قبله‌ای بود که او روی فراگرداننده بود فازان. گفته‌اند هو نعت کلّ است، و گفته‌اند صفت خدا است: او فرماینده است به استقبال آن. و اگر مولاها خوانی مفعول باشد. سؤال: چون توان گفت که هر کسی را قبله‌ای است که خدا روی فراگرداننده او است فازان، ۴ بعدما که مجوس روی فا آفتاب می‌کنند و ترسایان روی فا صخره می‌کنند و مشرکان روی فا بُت می‌کنند و خدا فراگرداننده روی ایشان نیست فازان. جواب گوئیم اگر مولیها نعت کلّ نهی خود اشکال نیاید، و گر صفت خدای تعالی نهی معناه: الکعبة قبله للکلّ الله هو مولیها، ای: امر باستقبالها. ۸ فَاسْتَبِقُوا الْغَيْرَاتِ: پیشی گیرید به نیکیه‌ها یعنی به نمازها، چون قبله بهین بیافتی ای شما که مؤمنانید. آيَنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا: هر جا که باشید به قیامت آرد شما را همه خدا و پاداش دهد شما را بر فعل شما. إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: بدرستی که خدا بر هر چیز از انگیختن ۱۲ خلق و مکافات ایشان توانا است.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ: و از هر جا که بیرون آیی یا محمد فراگردان روی ترا سوی مزگت شکوه‌مند یعنی کعبه و مسجد مکه. وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ: بدرستی ۱۶ که این استقبال و این قبله سزا و درست است از خدای تو، خدا بی آگاهی نیست از آنچه شما می‌کنید. و گر به «یا» خوانی: از آنچه خلق می‌کنند.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ: و از هر سویی که بیرون شوی فراگردان روی ترا در نماز سوی مزگت شکوه‌مند، مزگت ۲۰ مکه. وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ: و هر جا که باشید شما که مؤمنانید فراگردانید رویهای شما را سوی آن مزگت. سؤال: فرمودن اهل اطراف را به استقبال مسجد حرام چون درست آید بعدما که ایشان آن را

- نمی بینند و نمی دانند یقین؟ جواب گوییم این شطر را بر نصف رانده اند و بر قصد رانده اند. و اگر این را بر نصف رانی، معناه: روی از این نیمه کنید که مسجد حرام از آن سوی است؛ و آن نیمه خود معلوم است. و اگر این شطر را بر قصد رانی مراد آن بود که در نماز قصد سوی مسجد حرام کنید، و گر چه روی برابر آن نیفتد؛ این نیز معلوم است. و گفته اند استقبال قبله بر غالب ظنّ بود، نه بر قطع و یقین؛ لاجرم ما آن را بر غالب ظنّ می رانیم. اما استقبال قبله بر شش وجه است: آن که در کعبه نماز کند، از هر سوی که روی گرداند روا است؛ و آن که در مسجد حرام نماز کند، روی فرا کعبه باید کرد فرا مقام ابراهیم؛ و آن که در مکه بیرون از مسجد نماز کند، روی فزان مسجد باید کرد؛ و آن که بیرون از مکه نماز کند، روی فرا مکه باید کرد؛ و آن که به اطراف جهان نماز کند، روی سوی آن نیمه باید گردانید که مکه بدان نیمه است؛ و آن که قبله گم کند، او را تحرّی باید کرد به هر سوی که دلش پیار آمد نماز باید کرد، اگر چه رویش فرا مسجد حرام نبود، نماز او روا بود به تحرّی. سؤال: چون یکبار بگفت و من حیث خرجت فول وجهک، چه فایده بود در تکرار و من حیث خرجت، بعدما که این همان است؟ جواب گوییم اول و من حیث خرجت آن است که از هر جا که بیرون آیی نماز را، یعنی از هر خانه و از هر حجره که بیرون آیی در حضر؛ و این دیگر آن است که به هر سوی که بیرون شوی به سفر؛ این جدا باشد و آن جدا. **لَقَلَّأَ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ**: تا نباشد مردمان را بر شما بهانه، که اهل مکه می گفتند اگر محمد برحق بودی قبله ابراهیم را بنگذاشتی. **إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ**: مگر آن کسان که ستم کردند از ایشان به عنود. سؤال: ای ظالم را بر مؤمن حجّت بود تا گفت **إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا** منم؟ جواب گفته اند معناه: **وَلَا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ**. و گفته اند مراد از این

- حجت بهانه است که کافران بهانه می‌کردند که محمد دین ابراهیم بگذاشت چون از قبله او بگشت. فَلَا تَعْشَوْهُمْ وَآخِشُونِي: باک مدارید از ایشان و ملامت ایشان و از من ترسید که خدایم وَلَا تَمْنُمْ يَفْتِي عَلَيْكُمْ: و تا تمام کنم نکوداشت مرا بر شما، یعنی شما را دین بهین دادم و کتاب بهین و قبله بهین تا تمام کنم نعمت خود بر شما. وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ: و تا مگر بود که شما راه یابید به بهشت و بمانید بر راه راست.
- ۴ گَمَّا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ: چنانکه بفرستادیم در میان شما پیغمبری از شما کز عربید. و گفته‌اند این خطاب همه آدمیان را است که همه آدمیان را فضل است بدانکه رسول از ایشان است و همه عرب را فضل بود بر دیگر مردمان بدانکه رسول از ایشان بود، همچنین همه قریش را فضل بود بر عرب، و بنی‌هاشم را فضل بود بر همه قریش بدانکه رسول از ایشان بود. سؤال: کما تشبیه را بود این کاف تشبیه چیست؟ جواب گفته‌اند ۸
- معناه: اَکْرَمْتُكُمْ بِأَفْضَلِ الْقَبْلِ کما اَکْرَمْتُكُمْ بِأَفْضَلِ الرُّسُلِ؛ و گفته‌اند این مقدمه مابعد است، ای: کما ارسَلْنَا فیکم رسولاً منکم، یَثْلُوا عَلَيْكُمْ إِنَّا نَتَا وَ يُزْکِيْكُمْ؛ همی برخواند بر شما آیت‌های ما را چون قرآن و عرضه می‌کند بر شما دلائل و حجج ما را و پاک می‌کند شما را از کفر و معاصی به پند و ارشاد. و گفته‌اند و یزکیکم: و پاکیزه گرداند شما را تا سزاوار دو جهان باشید و به بهشت رسید و گفته‌اند و یزکیکم، ای: وَ یَأْمُرْکُمْ بِالزَّكَاةِ. و گفته‌اند و یزکیکم: تزکیه و تعدیل کند شما را تا قول شما بر همه خلق حجت بود. وَ يُعَلِّمُكُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ و درآموزد شما را نامه یعنی قرآن ۱۲
- و شریعت، و الحکمة: سخن درست، یعنی تفسیر قرآن، و گفته‌اند حجت‌های عقل، و گفته‌اند سنن و احادیث. وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ: و درآموزد شما را دین و شریعت و آداب بندگی، آنچه نبود که بدانستید ۱۶ ۲۰

آن را اگر نه رسول بودی.

- فَإِذْ كُنْتُمْ أَذْكُرُونَ: اکنون شکر این را یاد کنید مرا تا من یاد کنم شما را. ۴
- فَإِذْ كُنْتُمْ بِالْإِيمَانِ أَذْكَرُكُمْ بِالْجَنَانِ، تا تمامی ده قول چنانکه در معنی وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي نَبَشْتَه آمد. وَ أَشْكُرُوا لِي: و سپاس داری کنید مرا. شکر تعظیم مُحْسِن بُوَد در مقابله احسان. و گفته اند شکر سپاس داری بود که سپاس داری پاسی بر دل و پاسی بر تن و پاسی بر زبان، تا به عِدَّتِ آن نعمت منعم خویش را نیازاری. وَ لَا تَكْفُرُونَ و ناسپاسی مکنید مرا. ۸
- سؤال: چون گفت وَ أَشْكُرُوا لِي چه فایده بود در تکرار وَ لَا تَكْفُرُونَ؟ جواب گفته اند وَ أَشْكُرُوا لِي امر است بدانکه نعمت را عِدَّتِ طاعت گیرند، وَ لَا تَكْفُرُونَ نهی است از آنکه نعمت را عِدَّتِ معصیت گیرند. و گفته اند مراد از وَ أَشْكُرُوا لِي امر است به شکر و مراد از وَ لَا تَكْفُرُونَ ثبات است بر شکر. ۱۲

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ: ای آن کسان که بگرویده اید و ای شما که بگرویدگانید یاری خواهید به شکیبایی و به نماز. معنی این گفته آمد. إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ: بدرستی که خدا با شکیبایان است به توفیق و عصمت و عون و نصرت. ۱۶

- وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُفْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءُ: مگویید آن کسان را که بکشتند ایشان را در راه خدا - یعنی در نصرت دین خدا - که ایشان مردگانند، بی ایشان زندگانند. سؤال: ای نه مقتول میت بُوَد پس چرا گفت ایشان را مردگان مگویید؟ جواب، محمد صابر گوید معناه: مگویید که ایشان مردگانند در انقطاع خیرات و انصرام لذات. بَلْ أَحْيَاءُ: بی زندگانند، یعنی چون زندگانند در وجود خیرات و وصول لذات بدیشان وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ: بی شما نمی دانید و آگاهی ندارید. ابن عباس گوید: ارواح الشهداء
- ۲۰

فِي اجْوَافٍ طَيْرٍ خَضِرٍ تَرعى فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ تَشَاءُ وَ تَأْوِي بِاللَّيْلِ إِلَى قَنَادِيلٍ
مُعَلَّقةٍ بِالْعَرْشِ. شَأْنُ نَزُولِ اَيْنِ آيَتِ اَنْ بُوْد كِه يَارَانِ رَسُوْل شَهْدَاءِ بَدْر وَ
اَحَد رَا مِي گُفْتَنْدِي مَاتِ فُلَانِ كَذَا وَ مَاتِ فُلَانِ كَذَا؛ ايشان رَا مَرْدِه
مِي خَوَانْدَنْد. خُدَايِ تَعَالِي فرمود كِه ايشان رَا مَرْدِه مَخَوَانِيد، بَرَايِ تَعْظِيم
۴ ايشان رَا.

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْغَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ
وَ الشَّمَرَاتِ؛ هَرِ آيْنِه اَزْمُوْدِه گَرْدَانِيم شَمَا رَا بِه چيزِي اَز بِيْمِ دَشْمَنَانِ وَ
۸ گَرَسَنگِي وَ كَم كَاسْتِي اَز خَوَاسْتَهَا وَ تَنَهَا بِه كَشْتَنِ وَ غَارَتِ كَرْدَنِ وَ اَسِيرِ
بَرْدَنِ وَ بِيْمَارِي رَسَانِيدَنِ وَ نَقْصَانِ مِيوَهَا بِه تَنگِ سَالَهَا. وَ گُفْتَه اَنْدِ اَيْنِ
ثَمَرَاتِ مِيوَهٗ دَلَهَا اَسْت، يَعْنِي بِه مَرگِ فَرَزَنْدَانِ؛ چَنَانَكِه پِيغَمْبَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
گُفْت: اَوْلَادِنَا ثَمَارُ قُلُوبِنَا وَ بَشَرِ الصَّابِرِينَ؛ مَرْدُگَانِ دِه شَكِيْبَايَانِ رَا. شَأْنُ
نَزُولِ اَيْنِ آيَتِ اَنْ بُوْد كِه چُونِ رَسُوْلِ وَ يَارَانِ بِه هَجَرَتِ بِه مَدِيْنِه اَمْدَنْد،
۱۲ خُدَايِ تَعَالِي ايشان رَا اَگَاهِي دَاد كِه مَن شَمَا رَا مَحْنَتَهَا خَوَاهِمِ رَسَانِيد، تَا
ايشان دَل بَرِ مَحْنَتِ بَنَهَادَنْد. وَ كَسِي كِه دَل بَرِ مَحْنَتِ بَنَهْد، چُونِ بِه وِي
رَسَد بَرِ دَلشِ اَسَانْتَرِ آيِد.

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ؛ اَنْ كَسَانِ كِه
۱۶ چُونِ فَرَا ايشان رَسَد رَسَنْدِه مَحْنَتِ، گُوِيَنْدِ مَا خُدَا رَا اِيْمِ وَ بَا او گَرْدَنْدِگَانِيمِ.
مُحَمَّدِ هِيَصَمِ رَحْمَه اللّٰهُ گُفْتِي؛ خُدَايِ تَعَالِي دَرِ وَقْتِ مَصِيْبَتِ بَدِيْنِ دُو
سَخَنِ فَرْمُوْد؛ زِيْرَا كِه بَنْدِه بَدِيْنِ دُو سَخَنِ مَصِيْبَتِ رَا بَرِ دَلِ خَوْشِ كَنْد كِه
يَا دَكَنْد كِه مَن اَيْنِ خُدَامِ وَ حَكَمِ وَ فَرْمَانِ او رَا اَسْت بَرِ مَنِ وَ يَادَكَنْد كِه مَن
۲۰ بَا او گَرْدَنْدِه اَم بِه قِيَامَتِ وَ مَرَا بَرِ اَيْنِ ثَوَابِ دِهْد.

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ؛ ايشانَنْد كِه بَرِ ايشانِ بُوْد
اَفَرِيْنَهَا اَز خُدَايِ ايشانِ وَ بَخْشَايشِ. وَ صَلَوَاتِ اَز خُدَايِ تَعَالِي مَغْفَرَتِ بُوْد

و از فریشتگان استغفار و از مؤمنان ثنا. وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ؛ و ایشانند که ایشان راه یافتگانند به رحمت و مغفرت. عمرِ خطاب چون فازین آیت رسیدی گفتی: نِعَمَ الْعَدْلَانِ وَ نِعَمَ الْعَلَاوَةِ؛ اینت نیک دو تنگ بار، لطف و رحمت و اینت نیک سربار، هدایت.

۴

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ؛ بدرستی که سعی کردن میان صفا و مروه از نشانهای کار خدا است، یعنی از سنتهای حج است. شأن نزول این آیت آن بود که یاران رسول در عمرة القضا رسول را پرسیدند که «چه گویی روا بود ما را سعی کردن میان صفا و مروه؟» از آنکه قریش در سعی کردن میان صفا و مروه بت می پرستیدند. و سبب آن بود که وقتی مردی در مکه نامش إساف با زنی نامش نایله در خانه کعبه به هم زنا کردند. خدای تعالی ایشان را هم بر جای سنگ گردانید. اهل مکه ایشان را برداشتند؛ إساف را بر کوه صفا بنهادند و نایله را بر مروه بنهادند، تا جهانیان از ایشان عبرت گیرند و بدانند که با خانه خدا بی حرمتی نباید کرد. و آن دو صورت بودند؛ چون روزگار برآمد مشرکان عرب پنداشتند که آن دو بُت اند، آن را ببايد پرستید. سعی می کردند و آن را می پرستیدند. چون اسلام آمد مسلمانان پنداشتند که سعی کردن میان صفا و مروه بت پرستیدن است، سعی نباید کرد. رسول را پرسیدند؛ این آیت فرو آمد. اما صفا را صفا گویند لآنکه جلس علیہ آدم صفی الله، و مروه را مروه گویند لآنکه جلس علیها امرأته حوّا. و آن آن بود که آدم از بهشت به دنیا افتاد و از حوّا جدا افتاد. چون روزگار برآمد، آخر حوّا را به عرفات باز یافت و او را آنجا باز شناخت. آن را عرفات از بهر آن گویند. آنکه آدم بر صفا بنشست و حوّا بر مروه و با یکدیگر دیدار کردند. آن دو کوه را صفا و مروه برای آن گفتند. فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا؛

۸

۱۲

۱۶

۲۰

- هر که زیارت کند خانه خدا را یا زیارت فضائل کند، بزه‌ای نیست بر او که بگردد میان صفا و مروه. سؤال: چون طواف کردن میان صفا و مروه از شعایر کار خدا است، چرا گفت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا، بعدما که لَا جُنَاحَ در چیزی گویند که در آن خطر بزه بود؟ جواب گوییم یاران ۴ رسول می‌ترسیدند که نبادا که سعی میان صفا و مروه روا نبود، از بهر آنکه به بت پرستیدن مانند؛ چنانکه یاد کردیم. و گفته‌اند فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ، ای: فلا اثم علیه، بر تن او گناه نماند، یعنی آمرزیده گردد وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا: هر که به خوش منشی نیکی کند فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ؛ بدرستی که خدا ۸ هوسپاس است - يقبل القليل و يعطى الجزيل ولا يمن على العبد الذليل - دانا به احوال بندگان.

- إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى: بدرستی که آن کسان که می‌پوشند آنچه فرو فرستادیم ما از هویداییها - چون نعت و ۱۲ صفت محمد در تورات - و راه نمودن ایشان را، یعنی حدیث رجم در تورات. و گفته‌اند این هدی دین اسلام است، و گفته‌اند بیان حلال و حرام است و اوامر و نواهی مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ الْأَعْيُنُونَ؛ از پس آنکه پدید کردیم آن مردمان را در ۱۶ تورات، ایشانند که بنفریند ایشان را خدا و بنفرینند ایشان را نفرینندگان. و آن آن بود که کاتیم حق را در گور عذاب می‌کنند، چنانکه بانگ و ناله او همه چیزها بشنوند مگر پری و آدمی همه بر ایشان لعنت کنند. و گفته‌اند لعن لاعنان ایشان را آن بود که چون کسی بر دیگری لعنت کند، اگر او ۲۰ سزاوار لعنت بود لعنت بر او فرو آید، و گر نبود بر لاعن فرو آید، و گر هیچ از ایشان سزاوار لعنت نبود بر آن جهودان و ترسایان فرو آید که نعت و صفت مصطفی پوشیدند. و گفته‌اند لعن لاعنان در قیامت بود که

مسلمانان بر کافران لعنت کنند و ایشان نیز بر یکدیگر لعنت کنند، چنانکه خدا گفت وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا.

۴ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا: مگر آن کسان را که توبه کردند از پوشیدن حق و به اصلاح آوردند آن را که تباه کرده بودند و بیراه کرده بودند - یعنی سفله را از راه ببرده بودند و از دین اسلام بازداشته - و پدیدار کنند نعت و صفت رسول را. فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ: ایشانند که توبه دهم من ایشان را و بپذیرم توبه ایشان و منم توبه دهنده و توبه پذیرنده و بخشاینده. ۸

۱۲ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ: بدرستی آن کسان که نگریدند و بمردند و ایشان ناگرویدگان بودند، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَ النَّٰسِ أَجْمَعِينَ: ایشانند که بر ایشان بود نفرین خدا و فرشتگان و مردمان همه در دو جهان، چنانکه بگفتیم در لعن کاتمان حق.

۱۶ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ: جاویدان باشند در آن لعنت و در آن دوزخ، سبک نکنند از ایشان عذاب دوزخ را - لا، بل که هر روز سخت تر، چنانکه گفتند زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ - و نه ایشان را مهلت دهند به تأخیر عذاب.

۲۰ وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ: خدای شما یک خدا است، نیست خدایی مگر او، مهربان به روزی دادن همه جانوران را و بخشاینده به آمرزش خاص مؤمنان را. اما لا اله، نفی الاهیة عمن لا يستحقها؛ الا الله ثبات الاهیة لمن يستحقها. سؤال: چرا نگفت وَ إِلَهُكُمْ

واحد، تکرار اله چرا است؟ جواب گوئیم اگر گفتی وَ إِلَهُكُمْ واحد، خبر بودی از وحدانیت خدا، خبر نکرده بودی از آنکه او احدی الذات است؛ چون گفت اله واحد، خبر کرد که او یکی است، نه چنانکه مشرکان گفتند؛

- احدَى الذَّاتِ است و نه چنانکه نصاری گفتند که اقانیمُ ثلث و ربّ واحدٌ. سؤال: چون گفت و الهکم اله واحد، چه فایده بود در تکرار لا اله الا هو؟ جواب گوییم اگر بر اله واحد اقتصار کردی، کسی را فرا دل آمدی که خدای ما یکی است و جز ما را خدایی دیگر است. خدای گفت لا اله الا ۴ هو، رفع این تهمت را. شأن نزول این آیت آن بود که مصطفی علیه السلام دین توحید آورد، کافران تعجب کردند که یک خدا تواند بود که خدای هفت آسمان و هفت زمین بود. رسول خدا گفت: خدای من آن است که جز او خدایی نیست. ایشان گفتند: به چه حجت گفتی؟ خدای تعالی این ۸ آیت بفرستاد؛ و در این آیت ده حجت بنمود بر هستی و یگانگی خود:
- إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمین. ده دلیل یاد کرد در این آیت و به آخر گفت لایات لقوم یعقلون. اما در آفریدن آسمان دلیل است بر هستی خدا، از آن وجه که هفت آسمان ۱۲ بدین بلندی بداشته در هوا بی موجدی و ممسکی محال بود. دلیل بر وحدانیت او از آن وجه است که اگر صانع دو بودی دوران آسمان و افلاک مستقیم النظام نبود. والارض، و در زمین دلیل بر هستی خدا از آن وجه است که هفت زمین بدین گرانی بر سر آب ایستاده که نه بگردد و نه ۱۶ فرو شود و نه بر آید؛ و این بی صانع محال بود. و دلیل بر وحدانیت او از آن بود که اگر دو صانع بودند یکی گفتی من تابستان آرم و یکی گفتی من زمستان آرم؛ و یکی گفتی من بهاران آرم و دیگری گفتی من تیره ماه آرم. آنگه تدبیر زمین مستقیم نبود. وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ: و در ۲۰ فوایی شب و روز، دلیل است بر هستی خدا از آن وجه که اگر بودن آن طبعی بودی همه یکسان بودی، همه شب بودی یا همه روز بودی؛ زیرا که آثار طبع یک جنس بود، چون می بینیم گاه شب با نقصان و گاه روز با

زیادت و اختلاف الوان آن، واجب آمد که آن را صانعی است. و دلیل بر وحدانیت او از آن وجه است که شدن و آمدن آن مستقیم است بر یک نسق، و گر دو صانع بودی ممکن بودی که یکی گفتی همه روز باید و یکی گفتی همه شب باید؛ آنکه آن مستقیم نبود، مگر به قهر یکی از ایشان؛ و مقهور خدایی را نشاید. اما اختلاف شب و روز گفته اند دو جسم است بسیط، یکی بر دیگر متعاقب می گردد، یکی نورانی و یکی ظلمانی، و گفته اند دو گوهر است متکَوِّر، یکی روشنای جهان فایده دهد و یکی تاریکی، و گفته اند اصل خلقت جهان ظلمانی است، لکن آفتاب می گردد، حضور آن روز است و غیبت آن شب. و گفته اند روز و شب نور و ظلمت است که خدا نو به نو می آفریند. وَالْفُلُكِ اَلَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنْفَعُ الْاِنْسَ؛ و در آن کشتی ها که می رود در دریا بدانچه منفعت کند مردمان را. اما دلیل در آن بر هستی خدا آن است که کشتی بدان گرانی بر سر آب می رود و می ایستد، و گر ما دانگ سنگی بر سر آب افکنیم تا به قعر دریا می شود و آن کشتی بدان گرانی فرو نشود، واجب آید که آن را مجری و مرسی باشد. و دلیل در آن بر وحدانیت خدا از آن وجه است که کشتی محتاج ملاح است و ملاح محتاج کشتی و آن حاجت هر دو نقص است؛ اگر صانع دو بودی یکی محتاج بودی به دیگری و محتاج خدایی را نشاید. وَمَا اَنْزَلَ اِلٰهُ مِنْ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ؛ و در آنچه خدا فرو آورد از آسمان از میغ آب باران. اما دلیل در آن باران بر هستی خدا از آن وجه است که آن قطره قطره بارد، اگر به طبع بودی بیکبار آمدی و در آن خرابی جهان بودی؛ چون بدان تقدیر می آید واجب آمد که آن را مقدری است. و دلیل در آن بر وحدانیت خدا از آن وجه است که اگر دو صانع بودی، هر یکی را نصیبی بودی از جهان و او بر ولایت خویش بارانیدی. چون می بینیم که

- همه جهان را از باران نصیب است، واجب آمد که آن را یک خدا است که همه جهان را از آن نصیب می‌دهد بر وفق حکمت. اما باران، گروهی گفته‌اند از دریا است؛ و گفته‌اند از آسمان است؛ و گفته‌اند خدای تعالی در حال آن را در میغ آفریند به کُن فیکون. فَأَخْتِیَا بِهَ الْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا: پس زنده کرد بدان آب زمین را از پس مردگی و خشکی آن. در زندگی زمین دلیل است بر هستی خدا، از آن وجه که اگر کسی در سرایی شود آراسته به نقشهای مختلف و فرشهای مختلف و در آنجا انواع مطاعم و مشارب و مرافق ببندد، و گروهی ببندد که در آنجا تعیش می‌کنند، داند که این را کدخدایی بوده است که این را بساخته است. عاقل نیز چون در این جهان نگیرد، در بهاران زمین را ببندد آراسته به انواع نبات و اصناف حیوانات و اجناس زهرات، داند که این بی‌خدا نتواند بود. اما دلیل در آن بر وحدانیت خدا از آن وجه است که آن دلیل کمال قدرت است و کمال قدرت جز یکی خدا را نشاید. وَبَثَّ فِیْهَا مِنْ كُلِّ ذَّائِبَةٍ: و پراکنده کرد در زمین از هر جنبنده‌ای. در این جمندگان زمین دلیل است بر هستی خدا؛ از آن وجه که از قطره‌ای آب ضعیف چنین حیوانی پدید آید منقش به هزاران عجایب و صنع؛ و محال بود که به نفس خویش بدان صورت گردد یا مادر و پدر وی را بدان صورت گردانند یا بطبع بدان صورت گردد. واجب آمد که آن را مصوری است قادر و مختار. و در آن دلیل بر وحدانیت خدا از آن وجه است که در آن کثرت است، و کثرت نقص است و ناقص خدایی را نشاید؛ واجب آمد که صانع آن یکی بود. وَتَضْرِیْفُ الرِّیَاحِ: و در گردانیدن بادها، و گر الرِّیح خوانی جنس باد بود. اما دلیل در بادها بر هستی خدا از آن وجه است که همه حادث است و حادث را چاره نبود از قادری. و دلیل در آن بر وحدانیت خدا از آن وجه است که آن مجتمع و متفرق است و اجتماع

و افتراق دلیل حدوث است؛ اگر صانع دو بودی مجتمع بودی یا متفرق. و آن دلیل حدوث است و حادث صانعی را نشاید. اما باد، گفته‌اند اجسام است متحرک محصور در خزانه و فرشتگان بر آن موکل، به تقدیر آن را بیرون می‌آرند مصالح خلق را و با جایگه می‌برند. و گفته‌اند آن اجزاء هوا است که خدا آن را کثیف می‌گرداند. و گفته‌اند خدالی تعالی آن را نو می‌آفریند. و معظم بادها چهار است: جنوب و شمال و دبور و صبا. ۴

وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ و در آن میغ رام‌کرده میان آسمان و زمین، دلیل بر هستی خدا از آن وجه است که میغی بدان گرانی با چندان باران و برف در هوا می‌رود، و طبع ثقیل بر فروشدن است. واجب آمد که آن را حاملی است و ناقلی؛ و هو الله رب العالمین. اما دلیل در آن بر وحدانیت صانع از آن وجه است که متبدل‌الجهات است، و تبدل جهات آن دلیل است بر حدوث آن و تسخیر آن؛ که اگر صانع عالم بیش از یکی بودی متبدل‌الجهات بودی و آن تبدل دلیل حدوث ایشان بودی، و حادث خدایی را نشاید. اما میغ گفته‌اند اجزاء هوا بود که کثیف گردد. و گفته‌اند اجسام است محصور در خزاین و فرشتگان بر آن موکل. و گفته‌اند خدای تعالی آن را نو می‌آفریند میان آسمان و زمین لَا يَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ؛ در اینکه یاد کردیم نشانها است گروهی را که خرد را کاربندند تا حق و حجت را دریابند. ۸ ۱۲ ۱۶

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْشَادًا؛ و از مردمان کس بود که فراگیرد از فرود خدای همتایانی. نِدَّ همتا بود و ضِدَّ ناهمتا بود. يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ؛ دوست می‌دارند ایشان را یعنی آن معبودان را چنانکه خدا را دوست باید داشت. و گفته‌اند يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ الْمُؤْمِنِينَ لِلَّهِ، از آن جنس که مؤمنان خدا را دوست دارند دوستی دیانتی. وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ؛ و آن ۲۰

- کسان که گرویده‌اند دوستر دارند خدا را. سؤال: از پیش گفت یحِبُّونَهُمْ کَحِبِ اللَّهِ، پس گفت والذین آمنوا شد حِباً لِلَّهِ، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم یحِبُّونَهُمْ کَحِبِ اللَّهِ آى: کَمَا یَنْبَغِیْ أَنْ یَحِبُّوا اللَّهَ. و گفته‌اند معنا: مِنْ جَنْسِ حِبِّ الْمُؤْمِنِیْنَ لِلَّهِ، اِیْ به دیانت می دوست دارند ایشان را. و لکن دوستی دیانتی مؤمنان خدا را تمامتر؛ زیرا که مشرکان در آن دوستی همباز آرند و مؤمنان هرگز با خدا همباز نیارند. و مؤمنان دوستی خدا بدَل نکنند و مشرکان دوستی بُت بدَل کنند، که چون بُتِ سیمین یابند چوبین را بیفکنند؛ و گر زرین یابند سیمین را نپرستند. و نیز دوستی مشرک بت را شبهتی بود و دوستی مؤمن خدا را حجتی و معرفتی بود. وَلَوْ یَرَى الْتَّائِدِیْنَ ظَلَمُوا إِذْ یَرْوُنَ الْعَذَابَ: و گر بینندی آن کسان که ستم کردند بر خویشان به ظلم شرک چون بینند عذاب را؛ اِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِیْعًا وَاِنَّ اللَّهَ شَدِیْدُ الْعَذَابِ: و بینندی که قُوَّت خدا را است همه و خدا است سخت عقوبت، هرگز کفر نیارندی. و گفته‌اند معنا: اگر کافران بیچارگی بت بینندی آنگه که عذاب خدا بدو رسدی، هرگز بت نپرستندی. و گفته‌اند معنا: اگر بینندی عذاب خدا، بدانندی ذَلّ و حقارت خویش را. و گر ولو تری به «تا» خوانی، خطاب بود رسول را که اگر تو بینی یا محمد زاری ایشان آنوقت که عذاب را بینند، عجب بمانی.

- إِذْ تَبَرَّأَ التَّائِدِیْنَ أَتَّبِعُوا مِنَ التَّائِدِیْنَ أَتَّبِعُوا: چون بیزاری کنند آن کسان که ایشان را پرستیدندی چون معبودان، از آن کسان که پس روی کردند ایشان را چون مشرکان. و گفته‌اند قاده از سفله. وَرَأَوْا الْعَذَابَ: و بینند عذاب را، و آن روز قیامت بود. وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ: و بریده گشته بود میان ایشان پیوستگیها و دوستیها، یعنی دوستیهای ایشان همه و دشمنی گردد. وَقَالَ التَّائِدِیْنَ أَتَّبِعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا: و گویند

آن کسان که پس روی کردند اگر ما را بازگردانیدنی بود با دنیا ما بیزاری کنیم از ایشان، چنانکه بیزاری کردند از ما. سؤال: چرا حواله با دنیا کنند نه هم آن روز تبرّا کنند از متبوعان، چنانکه متبوعان از ایشان تبرّا کنند؟
 ۴ جواب گوئیم زیرا که آن سفله در قیامت دانند که متبوعان باک ندارند امروز از تبرّا ما، اما در دنیا باک داشتندی؛ زیرا که مهتری ایشان در کهتری اینها بسته بود. كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ: همچنان که خبر می‌کنم ترا یا محمد، فرا ایشان نماید خدا کارهای ایشان را ارمانها بر ایشان روز قیامت. وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ: و نباشند ایشان بیرون آیندگان از آتش دوزخ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا: ای مردمان می‌خورید از آنچه در زمین است گشاده و پاکیزه. گفته‌اند این آیت در شأن گروهی از عرب آمد که ایشان در ایام موسم گوشت و روغن و چرب و شیرین نخوردندی. و گفته‌اند که این آیت در آن آمد که مشرکان عرب بحیره و سایبه و وصیله و حام را حرام داشتند وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ: و پس روی مکنید گامها یعنی وسوسهای دیو را. خطوات جمع خطوة بود و آن مسافتی بود که میان دو قدم بود در رفتن. و خطوة به فتح خا، خود گام نهادن باشد؛ و وسوسهای دیو را خطوات او خوانند؛ زیرا که هر که وسواس او را متابعت کند به وی رسد به دوزخ، چنانکه کسی آثار کسی را متابعت کند بدان کس رسد. سؤال: ای حلال خوردن فریضه است که درین آیت می‌گوید کُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا؟ جواب گوئیم لفظ کُلُوا لفظ امر است، ولکن مراد از آن اباحت است؛ و گفته‌اند مراد از آن نهی است از متابعت شیطان، چنانکه گفت وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ. إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ: بدرستی که او - یعنی دیو - شما را دشمنی است هویدا.

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ: بدرستی که دیو شما را می‌فرماید به بدی و زشت‌کاری. گفته‌اند سوء صغیر است و فحشا کبیر است. و گفته‌اند سوء گناهان شرعی است و فحشا گناهان عقلی که قبح آن به عقل است. و گفته‌اند سوء گناه بود، لاته یسوء صاحبه، و فحشا بخل. وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ: و آنکه گوئید بر خدا آنچه ندانید.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ: و چون گویند ایشان را پس روی کنید این را که فرو فرستاد خدا چون قرآن. قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آتَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا: گویند نه بی پس روی کنیم آن را که یافتیم بدان پدران ما را ۸ به تقلید. خدا گفت أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَفْقَهُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ، ای یثبعونهم: و گر بودند پدران ایشان در نیافتندی چیزی را از حق و نه راه یافتندی به حق، اینها ایشان را پس روی کنند محال بود. درین آیت حجت است ما را بر آنکه دین به تقلید نباید گرفت، به حجت باید گرفت. ۱۲

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الْيَزِيدِ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً: داستان آنها که نگر ویدند بازان معبودان ایشان چون داستان شبان است که آواز می‌دهد آن چیز را که نشنوند و در نیایند مگر خواندنی و آواز دادنی. سؤال: چگونه راست آید مثل کافر با شبان بعدما که کافران بازان گوسپندان نادان مانند، نه با شبان دانا؟ جواب گفته‌اند در این ضمیر است، معناه: مَثَل کافران در خواندن بت چون مَثَل آن شبان است که آن گوسپندان را می‌خوانند، ایشان هیچ چیز در نیایند؛ همچنین آن بتان هیچیز در نیایند از خواندن بت پرست. سؤال: چرا منعوق به را خاص کرد بدانکه لا یسمع الادعاء و نداء، بعدما که عاقل هم لا یسمع الا دعاء و نداء؟ جواب گوئیم که این سَمْع به معنی فهم است، چنانکه گویند آساء سَمْعاً فإساء اجابة، ای إساء بهما. صُمُّ بَكْمٌ عَنْی فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ: کران‌اند به دل از شنیدن حق، ۲۰

گنگان‌اند به دل از گفتن حق، کوران‌اند به دل از دیدن حق، ایشانند در نیاوند حق را و خردمندی نکنند. دیگر معناهای این گفته آمد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ: ای آن کسان که ۴
گرویده‌اند و ای شما که گرویدگانید، می‌خورید از آن پاکیزه‌ها یعنی حلالها که روزی کرده‌ایم شما را. مراد از این امر اباحت است؛ و آن آن بود که خدای تعالی کافران را از پیش نهی کرد از تحریم حلال و گفت يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا، ایشان فرمان نبردند؛ خدای تعالی مؤمنان را گفت شما چنان مکنید که ایشان کردند. وَ أَشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ: سپاسداری کنید خدا را اگر هستید که او را می‌پرستید، یعنی إِذْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ، چون او را بندگی می‌کنید.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ: بدرستی که بر شما حرام کرده ۱۲
است مردار را مگر ماهی و ملخ که آن حلال است و آنچه حرام است چون خون روان و گوشت خوک و هرچه از خوک است مگر موی سبال او که فقها استباحث کرده‌اند اساکفه را وَ مَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ: و آنچه آواز برداشته باشند به کشتن آن چیزی جز خدای را، یعنی آنچه به نام جز خدا کُشند؛ مگر که جهود یا ترسا کُشد به نام خدا، آن حلال بود از قول خدا که گفت: ۱۶
وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ. و اگر کُشند نام خدا فراموش کند بر کشتن، آن هم حلال بود؛ چون نه بعمدا دست بدارد. و هر نام از نامهای خدا که بر ذبح یاد کنند روا است. فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ: هر که درماند، نه افزونی جوینده بود و نه از حد گذرنده بود، فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ: بزه نبود بر او در خوردن آن. سخن گفته‌اند تا حدّ ضرورت چیست. گروهی گفتند حدّ ضرورت آن است که در بازار می‌روی و طعامهای مختلف می‌بینی جز نانت آرزو نکنی. و گروهی گفتند مضطر آن بود که یک شب‌روز بر او

- بگذرد که هیچیز نیابد که بخورد. و گروهی گفته‌اند مضطر آن بود که او را بیم هلاکت بود. و گفته‌اند مضطر آن بود که سه شباروز بر او برآید که هیچ خوردنی نیابد. و گروهی گفته‌اند مضطر آن بود که از ناخوردن از فریضة خدا بازماند؛ و ما بدین قول گیریم. غَيْرَ باغ، گفته‌اند نه خارجی بود ۴ و لَا عَادٍ، نه راه‌دار بود. و گفته‌اند باغی حرام‌دارنده مردار بود بر مضطر، و عادی حلال‌دارنده مردار نامضطر را. و گفته‌اند باغی سیرخورنده بود و عادی سیرخورنده بود از آن. و گفته‌اند باغی سیرخورنده بود و عادی توشه‌برگیرنده از آن؛ هر که نه چنین بود فلا اثم علیه: نبود بر او در خوردن مردار بزه. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که خدای آمرزگار است و بخشاینده. سؤال: اگر مردار مضطر را حلال است پس ذکر غفور رحیم در این موضع از بهر چیست؟ جواب، گفته‌اند که خود مردار همیشه بر همه کسی حرام بود، و لکن خدای تعالی مضطر را بدان نگیرد زیرا که خدای ۱۲ غفور و رحیم است. و ما گوییم ذکر غفور رحیم در این موضع از بهر آن است که مضطر را مردار چندانی روا بود کز حدّ ضرورت بیرون آید و افزون از آن مقدار خوردن نشاید و آن حد ننگه‌داشتن دشوار است، باشد که لقمه‌ای افزون خورده آید، و خدا غفور و رحیم است، مضطر را بدان ۱۶ نگیرد چون او قصد افزونی نکند.

- إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ بدرستی که آن کسان که می‌پوشند آنچه فرو فرستاد خدا از نامه، یعنی نعت و صفت محمد و قرآن در تورات. و گفته‌اند مراد از این کتمان حق است؛ و سخن گفته‌اند تا ۲۰ کتمان حق کدام بود. گروهی گفته‌اند کتمان حق آن بود که کسی حقی داند و نگوید، لکن این درست نیست: زیرا که هر که چیزی داند بر او واجب است که آن را بگوید. گروهی گفته‌اند کتمان حق آن بود که حقی

- می‌داند و او را بپرسند و کسی دیگر نبود که به از او بگوید یا همچنو بگوید، اگر وی نگوید، کتمان حق بود وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا؛ و می‌خرند بدان کتمان بهای اندک از هدیه و رشوت، چنانکه علماء جهودان که حق را می‌پوشیدند از بهر منافع دنیا را. أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ: ۴ ایشان نمی‌خورند در شکمهای ایشان مگر آتش. سؤال: حرام خواره طعام و شراب خورد، چرا گفت إِلَّا النَّار؟ جواب گفته‌اند معناه: سبب النار، و سبب را به اسم مسبب خوانند، چنانکه زرع را گندم و جو گویند. و گفته‌اند این خبر از عقوبت ایشان است که عقوبت حرام خواره آتش خوردن است ۸ روز قیامت. وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ و سخن نگوید خدای با ایشان روز رستخیز. سؤال: چرا گفت سخن نگوید با ایشان بعدما که جای دیگر گفت فَوَرَّبَكَ لَسَّالَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؟ جواب گوییم مراد از این سخن تطف و رحمت است، نه سؤال و اهانت. وَلَا يُزَكِّيهِمْ؛ و پاک نکند ایشان را از گنه، ۱۲ آی: نیامرزد ایشان را. و گفته‌اند ولا یزکیهم پالای نگرداند ایشان را، یعنی به بهشت نرساند ایشان را. وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ و ایشان را بود عذابی دردناک که یَخْلَصُ وَجَعَهُ إِلَى قُلُوبِهِمْ، که درد آن به دل‌های ایشان رسد.
- أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى؛ ایشانند آن کسان که بخریدند و ۱۶ برگزیدند گمراهی را بر راه راست. سؤال: ایشان را هدی کی بود تا ضلالت را بدان بخریدند؟ جواب گفته‌اند معناه: استبدلوا الضلالة بالهدی؛ و گفته‌اند اختاروا الضلالة على الهدی. و گفته‌اند ایشان را خود هدی بود روز میثاق، ۲۰ در دنیا آن را بدادند و ضلالت و کفر گرفتند؛ وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ؛ و عذاب را به آمرزش؛ یعنی آنچه سبب عذاب است چون کفر و معصیت، بدانچه سبب مغفرت است چون ایمان و توبه. فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ آی: فما أدومهم على عمل اهل النار: چون شکیبایند ایشان بر کار دوزخیان، چون

معصیت. و گفته‌اند معناه فَمَا أَجْرَاهُمْ عَلَى النَّارِ: چون دلیرند ایشان بر دوزخ. و گفته‌اند این ما استفهام است، معناه: چه چیز ایشان را دلیر گردانیده است بر آتش. و گفته‌اند معناه: چون جاوید خواهند بود ایشان در آتش دوزخ.

۴

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ: آن عذاب جاوید ایشان را بدان باشد که خدا فرو فرستاد نامه - یعنی قرآن - بسزا و درست وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ: و آن کسان که خلاف کردند در قرآن، در مخالفتی‌اند دور از حق.

۸

لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ: نیکی نه آن است - یعنی دین نه آن است - که فرا گردانید رویهای شما را سوی مشرق و مغرب. این آیت جواب کافران است که چون خدا قبله بیت المقدس را

منسوخ کرد، ایشان گفتند دین مسلمانی را زوال آمد. خدا گفت دین نه روی گردانیدن است سوی مشرق و مغرب. وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: بی، دین آن است که بگردند به خدا و قیامت. سؤال: چرا گفت البرّ من آمن بالله، بعدما که برّ نه آن کس بود؟ جواب گفته‌اند معناه:

وَلَكِنَّ الْبَارَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ. و گفته‌اند معناه ذوالبرّ من آمن بالله، و گفته‌اند معناه وَلَكِنَّ الْبِرَّ بَرٌّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ. دین دین آن کس است و دین دار آن کس بود و خداوند دین آن کس بود که بگردد به خدا، والیوم الآخر و به روز واپسین. وَالْمَلِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ: و به فرشتگان و به کتابها و

به پیغمبران وی. تا اینجا شرایط ایمان است و این دیگر که از پس یاد کرد درخور ایمان است. وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ: و بداد خواسته را بر دوستی او. گفته‌اند معناه: على حبّ الله؛ و گفته‌اند على حبّ الاعطاء؛ و گفته‌اند على حبّ الفقراء؛ و گفته‌اند على حبّ المال، یعنی در آن وقت که مال را دوستر

۲۰

- دارد، و آن وقت جوانی و تن درستی بود؛ در آن وقت صدقه فاضلتر؛ ذَوِی
 الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ: خداوندان خویشی را و بی پدران را - یتیم از
 آدمیان آن بود که بی پدر بود و نابالغ بود، و از دیگر حیوانات آن بود که
 بی مادر بود - والمساکین: و درویشان را. درویش را مسکین گویند زیرا که ۴
 در وی سکونت بود که در توانگران نبود، و فقیرش گویند از فقار که
 چون پشت شکسته بود؛ وَأَبْنَى السَّبِيلِ: و راه گزری را. او را ابن سبیل گویند
 از بهر مناسبت او را با راه، چنانکه ابناء دنیا و ابناء آخرت گویند برای
 مناسبت ایشان بازان؛ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ: و خواهندگان را و در ۸
 گردنها را؛ یعنی بازخریدن بندگان و در عون مکاتبان و رهانیدن بندگان؛ وَ
 أَقَامَ الصَّلَاةَ: و به پای داشت نماز را، و اقامت نماز بگفتیم که چه بود؛ وَآتَى
 الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا: و بداد پاکی خواسته و آن بجای آرندگان
 پیمان ایشان چون پیمان کنند. عهد بنده بر دو وجه است: با خدای و با ۱۲
 بندگان؛ و هر دو واجب است بجای آوردن، مگر در شرّ بود؛ وَالصَّابِرِينَ فِي
 الْبُؤْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ: و آن شکیبایان در اندوه و گزند. گفته اند بَأْساً اندوهی بود
 که فرا تن رسد و ضراً محنتی بود که فرا مال رسد. و گفته اند بَأْساً اندوهی
 بود که از خدا به بنده رسد و ضراً آنکه از مخلوق رسد. و گفته اند بَأْساً درد ۱۶
 بود و ضراً اندوه بود، وَحِينَ الْبَأْسِ: و هنگام حرب. سؤال: والصابرین چرا
 به نصب است، چرا نگفت وَالصَّابِرُونَ، چنان که گفت وَالْمُؤْفُونَ، به رفع؟
 جواب گفته اند والصابرین نصب علی المدح است، چنانکه شاعر گوید:
- ۲۰ لَا تَبْعِدُنْ قَوْمَ الَّذِينَ هُمْ سَمِ الْعُدَاةِ وَ آفَةُ الْجَزْرِ
 النَّازِلِينَ بِكُلِّ مَعْتَرَكٍ وَالطَّيِّبُونَ مَعَاقِدَ الْأَزْرِ
 النَّازِلِينَ نَصَبَ عَلَى الْمَدْحِ اسْت. أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا: ایشانند آن کسان
 که بجای آوردند حق ایمان، و گفته اند صدقوا فی ایمانهم؛ وَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُتَّقُونَ: و ایشانند که ایشان پرهیزگارانند.

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى: ای شما که
گرویدگانید و ای آنها که گرویدگانند نبشتند و فریضه کردند بر شما
برابری در کشتگان. شأن نزول این آیت آن بود که میان دو قبیله از عرب
۴ حرب بودی و یک قبیله بر دیگر تطاول داشتندی و به وقت صلح گفتندی
ما به هر مردی از ما دو را باز کشتن خواهیم و به هر بنده‌ای که کشته‌اید
آزادی را کشتن خواهیم و به هر زنی مردی باز کشتن خواهیم. خدای تعالی
این آیت بفرستاد؛ **الْحُرُّ بِالْحُرِّ**: آزادی به آزادی بسنده است. سؤال: چرا
۸ گویندگرده تن یک تن را بکشند همه را به وی قصاص باید کرد، بعدما که
خدا گفت **الْحُرُّ بِالْحُرِّ**؟ جواب گوئیم **الْحُرُّ بِالْحُرِّ** آن است که آزاد را
به آزاد قصاص باید کرد، نه به بنده. و گفته‌اند معنی آن است که چون
قاتل یک آزاد بیش نبود به قصاص او یکی بسنده باید کرد و بیش از او
۱۲ نباید کشت. **وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ**: و بنده به بنده بسنده است. سؤال: چرا گفت **وَالْعَبْدُ
بِالْعَبْدِ**، بعدما که بنده را به آزاد هم قصاص کنند، چنانکه به بنده؟ جواب
گوئیم معناه: **العبد بالعبد** کفایه. **وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى**: و ماده به ماده بسنده است.
۱۶ اما قتل بر سه گونه است: عمد است و شبه عمد است و خطا است. عمد آن
بود که بقصد کشتن بود به سلاح، او ماینوب منابه؛ در چنین قتل اولیاء
مقتول مخیر باشند میان سه چیز: قصاص و دیت و عفو. اما شبه عمد آن
بود که به زخم و چوب بود، او ماینوب منابه؛ و گر کسی کسی را بکشد و
قصد کشتن او نکرده بود، آن را دیت **مُغْلَظَه** واجب آید. اما قتل خطا چنان
۲۰ بود که کسی تیری به صید اندازد و آن تیر بر مردی آید و هلاک شود؛ یا
در شهر کافران افتد و همی کشد و در آن میان مسلمانی کشته شود، پندارد
که او کافر است و مانند این، هر چه بخطا کشد حکم آن در **سورة النساء**

گفته آید، در وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً، الْآيَةِ. فَمَنْ عَفَى لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ؛ هر که آسان کردند او را از جهت برادر او چیزی. گفته‌اند معناه: هر آن قاتل که عفو کردند قصاص از او. و آن آن بود که مقتول را اولیا بود، یکی از ایشان گوید «من قصاص ببخشیدم»، با دیت افتد و دیگر اولیا را جز دیت نیاید به حصص ایشان. فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ: از ایشان پس روی باید؛ یعنی مطالبتی برفق؛ وَ أَذَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ: و ادای نیکو بی تعویق. و گفته‌اند فَمَنْ عَفَى لَهُ، هر آن قاتل که آسان کردند بر او از جهت مقتول چیزی که از قصاص با دیت گردانند. و گفته‌اند فَمَنْ عَفَى لَهُ، هر آن ولی مقتول که آسان بکردند او را از جهت برادر او، یعنی از جهت مقتول چیزی. و گفته‌اند من اخیه، مِنْ جِهَةِ الْقَاتِلِ شَيْءٌ، چنانکه بگفتیم. خدای تعالی در این آیت قاتل را برادر مقتول خواند، و نیز گفت إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، و معصیت در مسلمانی مه از کشتن مؤمن بعدما نیست. پس درست شد که بنده به گناه کافر نشود. ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ: آن قصاص با دیت گردانیدن آسان کردنی و سبک کردنی است از خدای شما و بخشایشی، که اگر خواستی خود دیت بنهادی، و گفته‌اند ذلک آن تخیر میان قصاص و دیت و عفو تخفیف من ربکم و رحمة؛ فَمَنْ أَعْتَدَى بِغَدَاةٍ: هر که از حد درگذرد از پس آنکه دیت بستد یا عفو کرد، قصاص کند یا یکی جز قاتل را قصاص کند؛ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ: او را بود عذابی دردناک که او را بکشند و از او دیت نستانند.

۲۰. وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ: و شما را در برابری کشتن زندگانی است. سؤال: چه حیات باشد در قصاص، بعدما که قصاص کشتن بود و در کشتن مرگ بود نه زندگانی؟ جواب گفته‌اند مراد از این حَيَوة صلاح است، ای: و لکم فی القصاص صلاح. و حیات به معنی صلاح بود، چنانکه شاعر گوید:

- فاحییت لی ذکری و ما کننت حامداً ولكن بعض الذکر انبه من بعض
 فاحییت آی: فاصلحت. و قوله تعالى إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُخْيِيكُمْ، ای: یصلحکم و
 گفته‌اند در قصاص حیات از آن وجه است که چون یکی را قصاص کنند
 دیگران بدان عبرت گیرند و نیز نیارند کشت؛ در آن حیات باشد. سؤال: ۴
 چرا همه مؤمنان را گفت کتب علیکم القصاص، بعدما که قصاص کردن بر
 والی است نه بر همه مؤمنان؟ جواب گفته‌اند مراد از این تسلیم نفس است
 و آن بر همه قاتلان واجب است، و گفته‌اند هر چند که لفظ این امر عام
 است همه مؤمنان را، لکن مراد از آن خصوص است و ایشان ولایه‌اند، و ۸
 این همچنان است که گفت فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ، لفظ عام است و
 مراد از آن امامان باشند در نماز. يٰۤأُولِی الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ: ای
 خداوندان خردها این امر بکردند شما را تا مگر بود که شما پرهیزید از
 کشتن تا برهید از عقوبت. ۱۲

- كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ: بنبشتند و فریضه کردند بر شما
 چون نزدیک آید یکی را از شما مرگ، إِنْ تَرَكَ خَيْرًا: اگر بازگذارد مالی،
 الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ: اندرزکردنی مر مادر و پدر را و خویشان را.
 و آن در اول اسلام بود، اکنون منسوخ است به قول رسول که لَا وَصِيَّةَ
 لِوَارِثٍ، بِالْمَعْرُوفِ: به نکویی به داد؛ و گفته‌اند به اخلاص. گروهی گفته‌اند
 مراد از این وصیت است مر مادر و پدر و اقارب را در حدیث دیگر
 مستحقان. و آن آن باشد که چیزی وصیت کند کسی را بر دست والدین و
 اقربین. بدین قول این آیت ثابت‌الحکم باشد چون در مال کثرت بود و در ۱۶
 ورثه قلت. سؤال: چرا والدین را از اقربین جدا کرد، بعدما که ایشان خود
 اقرب اقربین‌اند؟ جواب گفته‌اند این واو تخصیص است چنانکه بگفتیم در
 و ملائکة و جبریل و میکال. و گفته‌اند مادر و پدر خود نه از جمله

اقریبین اند، زیرا که اقریبین آنها را گویند که قربت ایشان بدین کس بواسطه بود، چون اخوة و اخوات و اعمام و خالات حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ: سزا است بر پرهیزکاران.

۴ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ: هر که بدل کند آن را - یعنی وصیت را - از پس آن که بشنید آن را، بدرستی که بزه آن بر آن کسان بود که بدل کنند آن را. سؤال: چرا گفت بدله بعدما سمعه، به لفظ تذکیر، نگفت بَدَلَهَا بَعْدَمَا سَمِعَهَا، بعدما که کنایت از وصیت است و لفظ وصیت مؤنث است؟ جواب گوییم این «ها» کنایت از ایضا است و لفظ ایضا مذکر است. إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ: بدرستی که خدا شنوا است قول موصی را، دانا به فعل وصی.

۱۲ فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا: هر که بترسد و می داند از اندرزکننده ای بچسبیدنی از حق و صواب یا بزه ای. گفته اند جنف میل بود در وصیت و اثم قطع میراث بود؛ و گفته اند جنف میل بود از صواب و اثم در باطل وصیت کردن بود، چنانکه گویند نوحه گران آرید یا گویند برگور من نقش و تصاویر کنید، یا گویند مال تلف کنید، یا خرابات کنید یا مجلس فسق نهید و مانند این. و گفته اند جنف بقصد بود و اثم بخطا بود ۱۶ فَاصْلَحْ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ: وصی ببساماند میان ایشان یعنی آنچه موصی ناصواب گفته بود، وصی با صواب گرداند بزه نبود بر او. سؤال: چرا گفت فاصلح بینهم فلا اثم علیه، بعدما که هر کس داند که در صلاح و اصلاح بزه نبود؟ جواب گوییم چون خدا گفت فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ، وصی را فرا دل آید که مرا لفظ موصی نگه باید داشت و جز آن نباید کرد که او وصیت کرده است، خدا گفت فلا اثم علیه، اگر وصی بخلاف لفظ موصی جانف و آثم کند بزه نباشد بر او، بعدما که صلاح نگه

دارد. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: بدرستی که خدا آمرزگار است و بخشاینده، که وصی را بدان نگیرد که لفظ موصی را خلاف کند صلاح را. و گفته‌اند غفور رحیم است موصی را که او را به جنف و اثم نگیرد، چون وصی اصلاح کند.

۴

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ: ای مؤمنان نبشتند و فریضه کردند بر شما روزه. و کتابت در قرآن بر سه وجه است: کتابت است به معنی قضا، چنانکه خدا گفت كَتَبَ اللَّهُ لِأَعْلَيْنَّ، ای: قضی الله؛ و کتابت است به معنی نوشتن، چنانکه گفت: وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ؛ و کتابت است به معنی فرض و ایجاب، چنانکه اینجا گفت: کتب علیکم الصیام، ای: فرض و واجب. اما صوم امتناع بود از طعام و شراب و تمتع من الصبح إلى المساء، مقرون بالنیة. و امر به صوم به سه حکم بگشته است: در اول امر بود مسلمانان را به روزه عاشورا؛ آنکه امر آمد به روزه سه روز از هر ماهی؛ آنکه امر آمد به روزه ماه رمضان. کَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ: چنانکه فریضه کردند بر آن کسان که پیش از شما بودند، یعنی امتان گذشته. سؤال: چرا گفت کما کتب علی الذین من قبلکم، بعدما که کما تشبیه را بود و روزه این امت بخلاف روزه دیگر امتان است؟ جواب ۱۶ گوئیم آن کاف بیان حکم است در فرض و ایجاب، نه کاف تشبیه. و گفته‌اند این کاف تشبیه است که روزه این امت در اول اسلام روزه روز عاشورا بوده است، چنانکه روزه امت موسی. و گفته‌اند این تشبیه در افطار است که در ابتدا افطار این امت از وقت غروب شمس بوده است تا آن وقت که در خواب شدند تا نماز خفتن بکردندی، آنکه طعام و شراب و تمتع حرام شدی تا دیگر شب. آنکه خدا آن را منسوخ کرد بدان آیت که أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَّتُ، الْآيَةُ. لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ: تا مگر شما پرهیزید

۲۰

از طعام و شراب و صحبت کردن. و گفته‌اند معناه: لعلکم تتقون العذاب. محمد هیصم گفتی معناه لعلکم تتقون، تا مگر بود که نام شما در نام متقیان افتد و هر که متقی بود پیروز دو جهان گردد.

- ۴ آیاتاً مَعْدُودَاتٍ: روزی چند است شمرده، سی روز یا بیست و نه روز. سؤال: چرا یک جا گفت آیاتاً مَعْدُودَةً و اینجا گفت آیاتاً مَعْدُودَاتٍ به لفظ جمع؟ جواب این گفته آمد در آیاتاً مَعْدُودَةً. فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ: هر که بود از شما بیماری یا به سفری بر او است شمردنی از روزهای دیگر؛ یعنی شمار آن که روزه بگشاید در ماه رمضان روزه ندارد روزهای دیگر. سؤال: چرا گفت هر که بیمار بود یا به سفر بود، به شمار آن ندارد روزهای دیگر، بعدما که اگر بیمار هم در بیماری روزه ندارد، و گر سفری بود هم در سفر روزه ندارد روا است؛ پس چرا گفت مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ؟ جواب گوییم معناه فافطرَ فعليه عدة مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ، چون روزه بگشاید آنکه بر وی است عدة مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ، خواهد پیوسته و خواهد پراکنده. اما حدّ بیماری آن است که طاقت روزه ندارد، که اگر ندارد او را زیان دارد. و اما حدّ سفر سه روزه راه است به رفتن کاروان، جمله دوازده فرسنگ. و گروهی گفتند در هر سفر که باشد نماز با دو رکعت کند و روزه بگشاید. و گروهی گفتند قصر و افطار نشاید مگر در سفر طاعت یا مباح. نزدیک ما در هر سفر که سفر تمام باشد، طاعت یا مباح یا معصیت، شاید که نماز فریضه دو رکعت کند؛ اما روزه گشادن در آن سفر روا بود که سفر طاعت بود یا مباح، زیرا که روزه گشادن قوت گرفتن است و خدای تعالی اذن ندهد به عدّت بر معصیت. سخن گفته‌اند تا در سفر افطار فاضلتر یا صوم. گروهی گفته‌اند صوم فاضلتر، زیرا که باشد که عمر وفا نکند به قضا. و گروهی گفته‌اند افطار فاضلتر زیرا که خدا گفت يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

- الْيُسْرَ، یعنی الافطار فی السفر. ما گوئیم اگر مسافر مقتدی باشد او را افطار
فاضلتر تا بدو اقتدا کنند، و او خود قضا کند از پس ماه رمضان؛ و اگر عامی
ناپیراسته باشد او را صوم فاضلتر، زیرا که اگر بگشاید مخاطره بود که پس
از آن باز ندارد. وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ: و بر آن کسان
که توانند آن را برابری است خورش درویشی، و گر فدیة طعام به اضافت
خوانی: برابر طعام درویشی. سؤال: پس اگر چنین است هر که خواهد روزه
دارد و هر که خواهد دو من گندم فدا به درویش دهد؟ جواب گفته‌اند این
در اول اسلام بوده است که روزه به اختیار بود، هر که خواستی روزه
بداشتی و هر که خواستی نداشتی روزی را دو من گندم بدادی اگر داشتی. و
گفته‌اند معناه و علی الذین لا یطیقونه، ای: لا یطیقون الصوم و یطیقون
الفداء، و آن پیر ضعیف باشد که او را قوت و اومید قوت نباشد، روا بود که
فدا کند. فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ: هر که به خوش منشی افزونی نیکوی
کند، آن به او را، یعنی نکویی کند و بیش دهد او را به. وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: و گر روزه دارید به بود شما را اگر هستید که می‌دانید ثواب
روزه و فضل آن.
- ۱۶ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ: ماه رمضان است که فرو
فرستادند در آن ماه قرآن را؛ معناه افضل الشهور شهر رمضان. و گر شهر
رمضان به نصب خوانی، نصب علی الظرف بود و نصب علی الاغرا بود و
نصب علی المدح بود. اما رمضان گفته‌اند نامی است از نامهای خدا جلّ
جلاله. گفته‌اند رمضان گنه‌سوز بود. بوبکر مجاهد می‌گوید: لا تقولوا جاء
۲۰ رمضان و ذهب رمضان، فلعلّ رمضان اسم من اسماء الله. گفته‌اند اشتقاق
رمضان از رمضا است و رمضا ریگ سوزان بود و گفته‌اند اشتقاق رمضان
از رمض است و رمض بارانی بود که روی زمین بشوید. بر این قول

- رمضان گنه‌شوینده بود. انزل فيه القرآن، معناه انزل فی فضله القرآن. و گفته‌اند قرآن خود در ماه رمضان آمده است، در شب قدر خدای تعالی همه قرآن را بگفت و جبرئیل یاد گرفت و بر سَفَرَه و بَرَزَه خواند؛ آنکه بر مصطفی وحی می‌آورد، بر مقدار حاجت. هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدًى ۴ وَ الْفُرْقَانِ: با حق خواندنی است قرآن مردمان را و هویداییها است حلال و حرام و حدود و احکام را، از راه نمودن یعنی شریعت و جدایی میان حق و باطل به دلایل و حجج. و گفته‌اند این هدی شرعیات است و این فرقان عقلیات. ۸ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ؛ هر که بیافت از شما ماه رمضان را، روزه دارد آن را. و گفته‌اند فَمَنْ شَهِدَ، ای: فَمَنْ حَضَرَ. وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ: و هر که بود بیماری یا در سفری فَعِدَّةٌ، آی: فافطر فعليه عدة من ایام آخر روزه بگشاید، بر وی است به شمار آن روزهای دیگر شمرده، یعنی به شمار آن باز دارد. يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ: می‌خواهد خدا به شما آسانی و نمی‌خواهد به شما دشواری. سؤال: چرا در سفر روزه روا دارید، بعدما که خدا گفت یريد الله بكم اليسر، یعنی الافطار فی السفر، ولا یريد بكم العسر، یعنی الصوم فی السفر؟ جواب گفته‌اند این ارادت تیسیر شریعت است، چنانکه جای دیگر گفت يُرِيدُ اللَّهُ ۱۶ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ. و گفته‌اند این ارادت اختیار است، آی: اختار الله لكم الافطار فی السفر؛ لاجرم افطار در سفر به خدا دوستر. محمد صابر گفتی معناه: اراد الله أن يكون امره بالصوم عليكم ميسراً و لم يرد أن يكون امره بالصوم عليكم معسراً و لا یريد بكم العسر. وَ لِيُكْمِلُوا الْعِدَّةَ: و تا تمام کنید ۲۰ شمار آن، یعنی به روزه ماه رمضان فرمود شما را تا تمام کنید شمار آن به روزه. و گفته‌اند معناه افطار روا کرد شما را در سفر و بیماری، تا به شمار آن روزه بدارید دیگر روزها. وَ لِيُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ: و تا

به بزرگی یاد کنید خدا را بر آنچه راه نمود شما را به آسانترین شریعتی. وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: و تا مگر بود که شما سپاس داری کنید خدا را، زیرا که شما را شریعت بهین داد و توفیق اداء آن داد. هر جا که در قرآن لعل است محمد هیصم چنین عبارت کردی تا مگر بود، آی: لکی تقتضی ذلک. ۴

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ: چون پرسند ترا یا محمد بندگان من از من، من نزدیکم به پاسخ کردن. شأن نزول این آیت آن بود که روزه داران ماه رمضان به آخر ماه رمضان نزد رسول آمدند و گفتند: «یا رسول الله، چه گویی ما را او امید اجابت دعا بود به خدا، بعدما که این روزه ما به تقصیر آمد؟» خدای تعالی این آیت بفرستاد. و گفته اند اعرابی نزد رسول آمد و گفت «یا محمد، اقریب ربی فاناجیه، ام بعید فانادیه؟» این آیت فرو آمد. آنکه گفت اُحِبُّ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ: پاسخ کنم خواندن خواننده را چون بخواند مرا، پاسخ کنند مرا به طاعت و گرویده باشند به من به شهادت و تصدیق تا مگر بود که راه یابند به اجابت. ۸ ۱۲

أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ: گشاده کردند شما را شب روزه نزدیکی کردن با زنان شما. شأن نزول این آیت آن بود که در اول اسلام وقت افطار از آن وقت بودی که آفتاب فرو شدی تا آن وقت که نماز خفتن بکردندی و در خواب شدند. شبی عمر خطاب رضی الله عنه نزدیک عیال خویش آمد و قصد او کرد. او گفت من نماز خفتن نکردم. عمر او را باور نداشت و مراد خویش برگرفت. آنکه او را معلوم گشت پشیمان شد و همه شب تضرع می کرد تا بامداد نزد رسول آمد گریان و گفت: یا رسول الله اشکو الیک نفسی الخاطئه، از این تن گنه کار به تو می نالم. رسول گفت: چه بوده است. عمر قصه بگفت. رسول گفت: ما ۱۶ ۲۰

- کنتَ جدیرا بذلک یا عمر، تو اهل این نبودی که از تو این آمدی. عمر اندوهگن بازگشت از نزد رسول و نوحه می کرد بر خود و می گفت کاشکی مادر عمر، عمر را نزادی تا عمر خدا را نیازردی. خدای تعالی این آیت بفرستاد. هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَاَنْتُمْ لِهِنَّ اِيشَان پوششی اند یعنی پرده اند شما را از حرام. و گفته اند معناه نهفتی اند شما را و شما که مردانید پوششی اید و نهفتی ایشان را. عَلِمَ اللَّهُ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ اَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ: دانست خدا که شما بودی که خیانت کنید و ستم کنید بر تنهای شما، توبه داد شما را و بپذیرفت توبه شما و فرا گذاشت از شما. فَلَاَنْ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ: اکنون دستوری است شما را که نزدیکی کنید با ایشان شب تا روز و بجوید آنچه نبشته است خدا شما را و واجب کرده است بر شما از نیت نیکو، یعنی خویشان را از حرام نگه داشتن نه همه شهوت راندن. و گفته اند ما کتب الله لكم فرزند نیک، و گفته اند حق زن نگه داشتن که آن فریضه است. و گفته اند ما کتب الله من ثواب الاخره؛ چنانکه در خبر است که پیغمبر علیه السلام بوذر را گفت «مباضعتک اهلک صدقة». بوذر گفت «یا رسول الله شهوت خویش بیایم و ما را نیز ثواب بود؟» رسول گفت «چه گویی اگر به حرام گرد آمدی بزه بودی؟». ۴
- گفت «بودی». رسول گفت «چرا شمار بزه برگیری و شمار نیکی برنگیری؟» وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ: می خورید و می آشامید تا پدید آید شما را رشته سپید از رشته سیاه از بام، یعنی روشنایی روز از تاریکی شب. این آیت در شأن صرمة بن انس آمد که او همه روز در باغ آب کشیده بود از چاه به گردون. شب در آمد، با خانه آمد، مانده بود. عیال او از بهر او طعام می ساخت، او را خواب گرفت. چون بیدار شد طعام و شراب حرام شده بود. او آن شب ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

- هیچیز نتوانست خورد. دیگر روز نزد رسول آمد متغیر گشته. رسول گفت: یا صرمه ترا چه بوده است؟ او قصه خویش بگفت. رسول اندوهگن گشت و بگریست و گفت بیچاره امت من چون کنند در این امر مضیق.
- ۴ این آیت فرو آمد. **ثُمَّ آتُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ**: پس تمام کنید روزه را تا به شبانگه، اگر کسی سحر می خورد و نداند که روز است، روزه آن روز تمام کند و بر او قضا نیست. و گر به آخر روز روزه بگشاید و پندارد که آفتاب فرو شده است و فرو نشده باشد، آن روز را قضا باید کرد. سؤال:
- ۸ چرا گویند اگر به اول روز می خورد و نداند که روز است آن روز را قضا نباید کرد، و گر به آخر روز خورد و نداند که روز است آن روز را قضا باید کرد، چه فرق است میان این و آن؟ جواب گوییم فرق آن است که خدای تعالی اول روز را گفت **حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ** و این کس را پدید نیامده بود، و آخر روز را گفت **إِلَى اللَّيْلِ**، تبیین شرط نکرد؛ پس فرق میان این دو وقت پدید آمد. **وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ**: و نزدیکی نکنید به زنان چون معتکف باشید در مسجدها. این آیت در شأن گروهی آمد که اعتکاف گرفته بودند، در آن میان با اهل خویش آمدندی و نزدیکی کردند و ۱۶ چون از غسل فارغ شدند با مسجد رفتندی. اما اعتکاف آن بود که کسی مقیم بنشیند در مسجدی که در آنجا نماز بجماعت بود و روزه دار باشد؛ و اعتکاف کم از یک روز نبود، و از آن مسجد غایب نشود مگر به عذری. و چنان باید که بیشتر روز در آنجا مقیم باشد و به عبادت مشغول باشد تا ۲۰ فضل اعتکاف بیابد. **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا**: آنچه یاد کرد از اوامر و نواهی اندازهای خدا است پیرامن آن مگردید بمخالفت. **كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ**: همچنین پدیدار می کند خدا نشانهای او به اوامر و

نواهی مردمان را تا مگر بود که ایشان بپرهیزند از مخالفت آن تا متقی باشند.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتَذُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ: — خورید خواستهای شما میان شما بناشایست و به خصومت میفکنید آن را به داوران. لِيَتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: تا می خورید پاره‌ای از خواستهای مردمان به بزه و شما می دانید که حرام می خورید و می دانید که چه عقوبت بود حرام خواره را. این آیت در شأن عیدان بن الاشوع الحضرمی آمد و امرؤ القیس بن عابس الکندی، که عیدان بر او دعوی می کرد به پاره‌ای زمین، و به خصومت نزد رسول آمدند. امرؤ القیس انکار کرد. این آیت فرو آمد. رسول این آیت بر او خواند و او را پند داد. او اقرار داد و زمین به عیدان تسلیم کرد.

يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِيَّةِ: می پرسند ترا یا محمد از ماههای نو. و آن معاذ جبل بود که رسول را پرسید که «یا رسول الله، آن زیادت و نقصان ماه چرا است که به اول باریک بود، آنکه می افزاید تا تمام گردد، آنکه ناقص می شود تا ناپدید گردد؟» خدای تعالی این آیت بفرستاد. سؤال: چه جواب بود در این معاذ را، بعدما که او از زیادت و نقصان جرم ماه می پرسید، ۱۶ خدای تعالی گفت قل هی مواقیث للناس؟ جواب گوئیم اگر چه معاذ سؤال از زیادت و نقصان ماه کرد، لکن آن سؤال لغو بود؛ خدای تعالی جواب حکمی باز داد چنانکه در آن فایده‌ای بود خلق را؛ قُلْ هِيَ مَوَاقِثُ لِلنَّاسِ: بگو یا محمد آن ماهها و گردش آن به زیادت و نقصان هنگامهایی است ۲۰ مردمان را تا وعده‌ها و اجلها را بدان نگه دارند وَالْحَجَّ: و هنگامها است حج را که اوقات حج را به هلال نگه دارند. وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا: و نیکی نه بدان بود که در خانها آیند به زور آن. و آن آن بود که

- گروهی از یاران رسول در اول اسلام چون حرم گرفتندی گفتندی تا ما مُحَرَّم باشیم به در خانهای خویش آمد و شد نکنیم بعدما که باگنه در آن درها شد و آمد کرده ایم، بلکه به پشت خانه شد و آمد کنیم حرمت حرم را.
- ۴ و گفته اند سبب نزول این آیت آن بود که گروهی از عرب عادت داشتندی که چون از خانه بیرون رفتندی به قصد کارهای بزرگ و آن برنیامدی، آن خرجت را فال بد گرفتندی و تا سال دیگر نیز به در آن خانه گذر نکردندی و پشت خانه باز کردند و براه گذر کردند. خدای تعالی گفت نیکی نه در آن است. وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ مِنْ أَبْوَابِهَا:
- ۸ بی نیکوکاری آن است که پرهیزند از آنچه باید پرهیزد از آن در حرم و به خانها آیند از درهای آن. وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: و بترسید از خدا و پرهیزید از آزار خدا تا مگر بود که شما برهید از عذاب و باقی مانید در ثواب.
- ۱۲

- وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ: و کارزار کنید در راه خدا - یعنی در نصرت دین خدا برای خدا - بازان کسان که کارزار کنند با شما. و گفته اند مراد از این حرم است؛ و گفته اند این امر عام است و اول امر به قتال این است. و گفته اند مراد از این امر، نهی است از کشتن زنان و ۱۶ کودکان و رهیان. وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ: و از حدّ درمگذرید به ابتدا کردن به حرب در حرم و مثله کردن و کشتن زن و کودک، بدرستی که خدا دوست ندارد از حدّ درگذرندگان را.
- ۲۰ وَاَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ: و می کشید ایشان را - یعنی کافران حربی را - هر جا که به دست آرید ایشان را در حلّ و حرم. وَاَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اخْرَجُوَكُمْ: بیرون کنید ایشان را از آنجا که بیرون کردند شما را، یعنی مکه. وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ: و آزمون کفر و شرک بتر و سخت تر از کشتن؛ یعنی اگر

شما را گویند کشتن مردمان زشت است شما گویند کفر و شرک از آن زشتتر. وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ: و کارزار نکنید با ایشان نزدیک مزگت شکوه مند - یعنی در مکه - تا آنکه که ایشان کارزار کنند با شما در حرم. فَإِنْ قَاتِلُوكُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ: اگر کارزار کنند با شما، بکشید ایشان را. كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ: چنین بود پاداش ناگرویدگان.

۴

فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: و اگر باز ایستند از کفر و از قتال با شما، خدا آمرزگار است و بخشاینده که بیامرزد ایشان را و بپذیرد توبه ایشان.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ: و کارزار کنید با ایشان تا نبود آزمون شرک؛

۸

یعنی تا آن وقت که در زمین عرب شرک نماند. وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ: و باشد

دین ویژه خدا را؛ و آن دین توحید است، یعنی تا اسلام غالب گردد. فَإِنْ

أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ: و اگر باز ایستند از کفر و قتال، از حد

درگذشتن نیست مگر بر ستمکاران؛ یعنی مکشید مگر ظالمان و

۱۲

متعذیان را.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ: این ماه حرام به بدل آن ماه

حرام است و این حرما برابر آن. و آن آن بود که سال حُدُیِّه رسول را و

یاران رسول را از مکه بازداشتند و با او صلح کردند بر آنکه دیگر سال

۱۶

بیایی تا مکه خالی کنیم از بهر تو تا عمره کنی. رسول به تبوک آن سال

قربانها بکرد و بازگشت. دیگر سال برفت از مدینه عمره را و در مکه شد

و شهر از بهر او خالی کردند سه شباروز. این آیت فرو آمد. آنکه گفت:

فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ: هر که از حد درگذرد بر شما

۲۰

به قتال، شما نیز از حد درگذرید بر او به قتل مانند آنکه او از حد درگذشت

بر شما. سؤال: چرا مکافات معتد را اعتدا خواند، بعدما که مکافات عدل

است نه اعتدا؟ جواب گوییم مکافات اعتدا را اعتدا خوانند بر مقابله؛

چنانکه گفت وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا. وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ: و بترسید از خدا - در ابتدا کردن به قتال در حرم - و بدانید که خدا با پرهیزکاران است به عون و نصرت.

- ۴ وَ انْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ: و هزینه کنید در راه خدا و درمیفکنید خود را به دستهای شما در هلاکت. این آیت در سال عمره القضا آمد که رسول می خواست که از مدینه به مکه شود عمره القضا را، و یاران به ستور و سلاح و زاد ضعیف بودند. خدای تعالی در این آیت امر کرد به انفاق مال، ساز آن سفر را؛ که اگر نکنید کافران بر شما دلیر گردند و مخاطره بود که قصد کشتن شما کنند، آنگه شما خود را به دست خویش در هلاک افکنده باشید. و گفته اند معنی آن است که بخیلی مکنید که هلاک گردید. و گفته اند این امر توانگران مدینه را است که مال نفقه کنید بر درویشان تا ایشان نیز با شما بیایند به عمره القضا، تا لشکر شما انبوه باشد تا کافران ترسنده باشند. وَ احْسِنُوا إِنَّا إِلَهُ الْمُحْسِنِينَ: و نکویی کنید به انفاق مال با درویشان و با تن خویش، که خدا دوست دارد نکوکاران را. گفته اند احسان صدقه است. و گفته اند احسان اخلاص است.
- ۱۲ وَ اتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ: و تمام کنید حج و عمره خدا را. و حج را سه رکن است: حرم و طواف و وقوف به عرفات، و آن فریضه است. و عمره را چهار رکن است: حُزْم و طواف و سعی میان صفا و مروء و حلق یا تقصیر، و آن فضایل است. سؤال: چرا گفتند عمره فضایل است بعدما که خدای تعالی بدان فرمود چنانکه به حج، و گفت وَ اتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ؟ جواب گوئیم امام ابوحنیفه رضی الله عنه گوید این امر به اتمام عمره است و نافله چون فراگرفتی اتمام آن واجب است. ما گوئیم این امر به اخلاص است در عمره، زیرا که گفت لِلَّهِ، وَ لِلَّهِ عبارت از اخلاص است، و در نوافل
- ۲۰

- اخلاص واجب است. سؤال: چون در این آیت جمله امر است به حج و عمره، چرا امر به عمره را امر به اتمام و اخلاص آن گویند، نه به نفس عمره و در امر به حج چنین نگویند؟ جواب گوییم این امر در این آیت به حج و عمره در حقیقت به اتمام و اخلاص آن است، اما فرض حج بدان گفتیم که خدا گفت وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ. فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ: اگر پناوند شما را آنچه آسان آید از قربان بفرستید و مسترید سرهای شما را تا برسد
- ۴
- قربان به قربانگاه آن. و آن آن بود که کسی می شود سوی مکه برای حج یا عمره و در راه پنافته آید از بیماری یا از عدو، قربانی که دارد بفرستد و بازان کس وعده کند کشتن قربان فلان وقت، تا آن روز محرم می باشد آنگه حرم بگشاید. فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ: هر که باشد از شما بیمار — هر بیماری که بود — یا او را رنج بود از سر او — بدانکه مخنده در
- ۸
- او افتد — موی بسترده. فَقِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسْكَ: برابری باید از روزه یا دادنی باید یا قربانی؛ از روزه سه روز و از صدقه سه صاع شش درویش را و از قربان گوسپندی. فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ: چون ایمن گردید، هر که برخوردارگی گیرد به عمره تا به حج؛ یعنی میان عمره و حج تمتع کند به حرم گشادنی. و آن آن بود که در ماههای حج به مکه رسد عمره کند و هنوز ایام حج درنیامده بود، او حرم بگشاید، تمتع کند تا ایام حج درآید، دیگر بار حرم گیرد حج را و حج کند. فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ: آنچه آسان آید از قربان بکند، شکر آن را. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ: هر که قربان نیابد ده روز روزه دارد: سه روز در ایام حج و هفت روز چون بازگردید. تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ: آن ده روز تمام باشد.
- ۱۲
- سؤال: چه فایده بود در آن که گفت سه و هفت ده تمام باشد، بعدما که هر
- ۱۶
- ۲۰

- کس خود این داند؟ جواب گفته‌اند معناه: کامله فی الاجر و الثواب لا فی العدد. ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ: آن حج تمتع آن کس را بود که خانه‌دان او نه شایسته مسجد شکمهند بود، یعنی نه از اهل مکه بود. و بدان که حج سه است: حج تمتع است، و حج قارن، و حج مفرد. حج تمتع آن است که یاد کردیم، و حج قارن آن بود که حج و عمره هر دو به یک احرام کند و در تلبیه گویند لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ بِحَجَّةٍ وَ عَمْرَةٍ تَمَامِهَا عَلَيْكَ، و حج مفرد آن بود که حرم گیرد حج را بی عمره و در تلبیه گوید لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ بِحَجَّةٍ تَمَامِهَا عَلَيْكَ. و حج قارن فاضلتر بود. وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ: و بترسید از خدای بدانید که خدا سخت عقوبت است آن را که مخالفت کند امر خدا را.
- الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ: حج را ماهها است دانسته: سؤال و ذوالقعدة و ده روز ذوالحجة. سؤال: ماههای حج دو ماه و ده روز بیش نیست چرا آن را اشهر گفت؟ جواب گوییم در لغت بعضی را از چیزی به نام جمله بخوانند، چنانکه عقلا را خاص الناس گویند، قوله يَا أَيُّهَا النَّاسُ. سؤال: حج فعل حاجی است نه ماهها، پس چرا گفت الحج اشهر؟ جواب گفته‌اند معناه لِلْحَجِّ اشْهُرُ؛ و گفته‌اند معناه أَشْهُرُ الْحَجِّ اشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ. فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ: هر که حرم گرفت در آن ماهها و نیت حج کرد؛ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ: نافرجام نباید گفت و نافرمانی نباید کرد و پیکار نباید کرد در مناسک حج. این هر سه به نصب روا بود و به رفع نیز روا بود. و به رفع رَفَثٌ وَ فُسُوقٌ وَ نصب جدال خوانند، به معنی نهی و به معنی نفی. سؤال: چرا فلا رفث به رفع و نصب روا بود و لَا رَيْبَ فِيهِ جز به نصب نخوانند؟ جواب گوییم لا تبرئه چون مفرد بود به نصب کنند، چنانکه لا رجل فی الدار؛ و چون مکرر بود، رفع و نصب در آن روا بود؛ و آنجا لا ريب فيه

- مفرده است و اینجا مکرر است، از آن است که اینجا به رفع و نصب خوانند و آنجا جز به نصب نخوانند. گروهی گفته‌اند آنجا خود هم روا بود لا ریبُ فیهِ خوانی به رفع و تنوین. وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ؛ و هر آنچه می‌کنید از نیکی می‌داند آن را خدای. یعنی بدان منگرید، که شما حکمت ۴ در کارهای حج بدانید، خدا می‌داند. شما آن را بجای آرید به تمامی شرایط آن و اخلاص در آن نگه دارید، زیرا که خدا داند که شما چه می‌کنید. وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛ و توشه بگیرید بدرستی که بهین توشه پرهیزگاری است. وَ اتَّقُوا يَٰ أُولَى الْأَلْتِبَابِ؛ و بترسید از من و ۸ پرهیزید از آزار من خدای، ای خداوندان خردها. الباب جمع لُب بود و لُب مغز بود، لکن خرد را لب گویند زیرا که حاصل مردم عقل است، چنانکه حاصل گوز مغز است. مردی که او را عقل نبود چون گوزی بود که در او مغز نبود. این آیت در شأن گروهی آمد از اهل یمن که ایشان به حج رفتندی بی توشه بر نام توکل و در راه کالا می‌ستدندی. خدا گفت توشه بگیرید و گر پرهیزگاری کنید و توکل بر خدا کنید آن از همه به.
- لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ؛ نیست بر شما تنگی و بزه‌ای بدانکه بجوید افزونی نعمت از خدای شما در سفر حج. این آیت در شأن ۱۶ گروهی آمد که در اول اسلام پنداشتند که در سفر حج تجارت نشاید که آن سفر خالص خدا را است. و گفته‌اند در شأن مزدوران و جمّالان آمده است که مردمان گفتندی ایشان را در حج مزد نباشد که منافع خویش این جهانی بیافتند. فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ؛ چون بازگردید از عرفات سوی ۲۰ مزدلفه؛ و آن شبانگاه باشد که از عرفات به مزدلفه آیند. فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمُشْعَرِ الْحَرَامِ؛ یاد کنید یعنی نماز کنید خدا را نزد نشانه‌گاه شکهمند. و این امر است به جمع کردن میان نماز شام و نماز خفتن آنجا. وَ اذْكُرُوا كَمَا

هَدَيْنَاكُمْ: و یاد کنید خدا را چنانکه راه نمود شما را، یعنی شکر آن را که شما را به اسلام و شرایع اسلام راه نمود. و گفته‌اند معناه: اذکروه بالتوحید کما هدیکم بالتوحید. وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ: و گر چه بودی و بدرستی که بودی پیش از اسلام از گمراهان.

۴

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ: پس بازگردید از آنجا که بازگشتند مردمان یمن، یعنی از عرفات. و آن آن بود که حُمس گفتندی ما خود اهل حرم خداییم، ما را از مکه بیرون نباید شد به عرفات چون اهل اطراف. سؤال: چرا به بازگشتن فرمود ایشان را از عرفات نه به شدن به عرفات فرمود، بعدما که ایشان خود نمی‌شدند؟ جواب گوییم چون به بازگشتن فرمود، خروج معلوم گشت، زیرا که رجوع بعد خروج باشد. و افاضه به انبوهی بازگشتن می‌خواهد. وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: و آمرزش خواهید از خدا که خدا آمرزگار است و بخشاینده آن کس را که از عرفات بازگردد و به مزدلفه به دعا و استغفار مشغول گردد.

۱۲

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا: و چون بگزارید و پردازید کارهای حج شما، یاد کنید خدا را چون یاد کردن شما پدران شما را در جاهلیت، و آن آن بود که عرب در جاهلیت چون از حج فارغ شدند، به خیف بیستادندی و مفاخرت کردند به آبا و اجداد خویش؛ خدا گفت اکنون که اسلام یافتید خدا را یاد کنید به جای آن که در جاهلیت اسلاف را یاد می‌کردی؛ یا سخت‌تر یعنی بجَدَّتَر و صلب‌تر، بل که بجَدَّتَر باشید در یاد کردن خدا از آن که در جاهلیت بودی در یاد کردن پدران شما. و گفته‌اند معناه: به یگانگی یاد کنید خدای را، چنانکه به یگانگی یاد کنید پدران را به پدری؛ که هیچ کس پدر خویش را بیش از یکی نگوید. عطا خراسانی گوید: کَذِكْرِكُمْ آبَائِكُمْ هُوَ قَوْلُ الصَّبِيِّ «أَبَهْ أَبَهْ»،

۱۶

۲۰

چنانکه کودک خُرد فا سخن آید و زبانش روان باشد به گفتار «بابا»، شما نیز زبان خویش به یادکردِ خدا روان کنید. فَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا: از مردمان کس بود که گوید ای بارخدای ما بده ما را در این جهان؛ یعنی منفعت این جهانی خواهد. و آن آن بود که در جاهلیت کسی که حج بکردی دعا کردی که یارب مرا پسر ده و مال ده و اسب ده و بر اعدا ظفر ده. همه این جهانی خواستی. وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ: نبود او را در آن جهان هیچ نصیب. سؤال: چرا کسی که از خدا دنیا خواهد او را در آن جهان هیچ نصیب نبود؟ جواب گوییم این کافران را می گوید که ایشان بدان جهان خود مقرر نبودندی، همه این جهانی خواستندی.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً: و از ایشان کس بود که گوید در دعا ای بار خدای ما بده ما را در این جهان نیکویی و در آن جهان نیکویی؛ در این جهان توفیق طاعت و در آن جهان جنت و کرامت. و گفته اند معناه: در این جهان عافیت و در آن جهان رحمت و مغفرت. وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ: و برهان ما را از آتش دوزخ و این صفت مؤمنان است.

أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا: ایشانند که ایشان را بود برخی - یعنی ثواب - از آنچه کردند از کارهای حج. و گفته اند معناه: ایشان را بود برخورداری از آنچه کردند از کسب و تجارت که مال فراهم آوردند و به عَدَتِ آن حج کردند. ابن عباس گوید: چون بنده مال حلال بسازد و به عَدَتِ آن حج کند، در آن وقت که گوید لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، خدا گوید: لَبَّيْكَ وَ سَعَدَيْكَ بنده من، کسبت پاک بود و مالت حلال بود، آن را از تو بپذیرفتم و خلفت باز دهم تا بازگردی، حج پذیرفته و گناه آمرزیده. و اگر مالش حرام بود، چون لَبَّيْكَ گوید، خدا گوید: لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعَدَيْكَ،

حَجَّتْ نَظِيرِمْ وَ نِهْ نِيْزْ خَلْفْ بَازْ دِهَمْ كِهْ كَسْبَتْ پَلِيْدْ بُوْدْ وَ مَالْتْ حَرَامْ بُوْدْ،
بَازْگَرْدِيْ حَجْ نَآپَذِيْرْفَتْهْ وَ گَنَآهْ نَآمَرْزِيْدَهْ. وَ اللّٰهُ سَرِيْعُ الْحِسَابِ: وَ خُدا
زُوْدشْمَارْ اسْتْ وَ زُوْدْ نَگَهْدَارْ وَ زُوْدْ پَادَاشْ.

۴. وَ اَذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ: وَ يَادْ كُنِيْدْ خُدا رَا دَرْ رُوْزْهَآيْ شْمُرْدَهْ.
گَفْتَهْ اَنْدْ اَيَّامْ مَعْدُوْدَاتْ، اَيَّامْ تَشْرِيْقْ اسْتْ وَ اَيَّامْ مَعْلُوْمَاتْ، دِهْ رُوْزْ ذُوْالْحِجَّةْ.
وَ بَرْ بَدَلْ اَيْنْ گَفْتَهْ اَنْدْ كِهْ اَيَّامْ مَعْلُوْمَاتْ اَيَّامْ تَشْرِيْقْ اسْتْ وَ اَيَّامْ مَعْدُوْدَاتْ
عَشْرْ ذِيْ الْحِجَّةْ. اَمَّا كَلْبِيْ گُوِيْدْ دَرْ خُوابْ دِيْدَمْ كِهْ قِيَامَتْ بَرْخَاسْتَهْ بُوْدِيْ وَ
۸. زَبَانِيَهْ مَرَا مِيْ بَرْدَنْدِيْ كِهْ بَهْ دُوْزَخْ بَرَنْدْ. رَسُوْلْ خُدا رَا دِيْدَمِيْ بَرْ بَالَايِي
نَشَسْتَهْ. مَنْ بَهْ وِيْ زَنْهَارْ خُوَاسْتَمِيْ كِهْ «يَا رَسُوْلْ اللّٰهْ مَرْدِيْ اَمْ اَزْ اَمْتْ تُوْ،
مَفْسِّرْ قُرْآنْ، مَرَا بَهْ دُوْزَخْ مِيْ بَرَنْدْ، زَنْهَارْ». رَسُوْلْ آوَاْزْ دَادِيْ كِهْ «وِيْ رَا
نَزْدْ مَنْ آريْدْ». مَرَا پِيْشْ وِيْ بَرْدَنْدْ. رَسُوْلْ مَرَا گَفْتِيْ «تُوْ تَفْسِيْرْ دَانِيْ؟»
۱۲. گَفْتَمْ «بَلِيْ». مَرَا پَرْسِيْدِيْ كِهْ «اَيَّامْ مَعْدُوْدَاتْ كِدامْ اسْتْ وَ اَيَّامْ مَعْلُوْمَاتْ
كِدامْ اسْتْ». مَنْ گَفْتَمِيْ «اَيَّامْ مَعْدُوْدَاتْ اَيَّامْ تَشْرِيْقْ اسْتْ وَ اَيَّامْ مَعْلُوْمَاتْ
عَشْرْ ذِيْ الْحِجَّةْ». رَسُوْلْ گَفْتِيْ «اَحْسَنْتْ، نَكُوْ گَفْتِيْ، دَسْتْ اَزْ اَوْ بَدَارِيْدْ كِهْ
اَوْ بَهَسْتِيْ اسْتْ نِهْ دُوْزَخِيْ». وَ گَفْتَهْ اَنْدْ اَيْنْ اَيَّامْ مَعْدُوْدَاتْ پَنْجْ رُوْزْ اسْتْ:
۱۶. رُوْزْ عَرْفَهْ وَ رُوْزْ نَحْرْ وَ سَهْ رُوْزْ اَزْ پَسْ اَنْ. وَ ذَكْرْ خُدايْ دَرْ اَيْنْ اَيَّامْ
مَعْدُوْدَاتْ تَكْبِيْرْ اسْتْ دَرْ اَنْ اَيَّامْ اِبْتِدَآءِ اَنْ بَامَدَادْ عَرْفَهْ وَ اَنْتِهَآءِ اَنْ رُوْزْ
پَنْجَمْ اَزْ پَسْ نِمَازْ دِيْگَرْ. فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَاَخَّرَ فَلَا اِثْمَ
عَلَيْهِ: هَرْ كِهْ بَشْتَابْدْ دَرْ اَنْ رُوْزْ بَهْ بَازْگَشْتَنْ اَزْ مَنَّا حَرْجِيْ نِيْسْتْ بَرَاوْ، وَ هَرْ
۲۰. كِهْ بَازَايْسْتْدْ تَاْ آخِرْ تَشْرِيْقْ آنْگَآهْ بَازْگَرْدَرْدْ بَزَهْآيْ نَبَاشْدْ بَرْ وِيْ. سَوَالْ: چَهْ
فَايْدَهْ بُوْدْ دَرْ اَيْنْ كِهْ وَ مَنْ تَاَخَّرَ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ؟، بَعْدَمَّا كِهْ هَرْ كَسْ خُودْ دَانْدْ
كِهْ چُوْنْ حَجَّ بَكْرَدَنْدْ وَ اَيَّامْ تَشْرِيْقْ بَگَزَشْتْ، رَوَا بَاشْدْ بَازْگَشْتَنْ. جَوَابْ
گُوِيْمْ گَرْوَهِيْ پَنْدَاشْتَنْدْ چُوْنْ قَرْبَانَ كَرْدَهْ اَمْدْ، نِيْزْ نَشَايْدْ حَاجِيْ رَا دَرَنْگْ

۴ کردن به مکه، همی باز باید گشت. خدا گفت من تأخر فلا اثم علیه، دفع آن تهمت را. و گفته‌اند فلا اثم علیه، آی: فلا ذنب علیه، یعنی آمرزیده بازگردد. لِمَنِ اتَّقَى: این فضل آن کس را بود که پرهیزد در حرم از آنچه بایست پرهیزد از آن. وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ: و بترسید از خدا و پرهیزد از آزار خدا در حرم و بیرون از حرم و بدانید که شما را سوی او انگیزند روز قیامت، از داد قیامت بترسید.

۸ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: و از مردمان کس بود که خوش آید ترا یا محمد گفتار او در زندگانی نخستین، چون منافقان. این آیت در شأن اخنس بن شریق الثقفی آمد و نام او عمرو بود، لکن او را اخنس گفتندی؛ زیرا که به حرب بدر با اهل مکه از مکه بیرون آمده بود، نگه کرد و صواب ندید به حرب محمد آمدن؛ خود با سیصد تن از قوم خویش بازگشت. قریش گفتند خنس بقومه، او را از آنجا اخنس نام کردند. و او مردی بود منظرانی فصیح، نزد رسول آمدی و نمودی که ترا دوست دارم، و با رسول سخن گفتی. وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ: و گواه می‌کند خدا را بدانچه در دل او است؛ یعنی از دوستی رسول بدروغ. و گر يُشْهَدُ اللَّهُ خوانی، به فتح یا و رفع الله: گواهی می‌دهد خدا بدانچه در دل او است از نفاق، وَ هُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ: و او پیکارکش‌ترین همه پیکارکشان است. وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرثَ وَ النَّسْلَ: چون برگردد از نزد رسول، برود در زمین تا تباهی کند در زمین به فساد و معصیت و تباه کند کشت را و نژاد را؛ یعنی معصیت کند تا شومی آن فرا زرع و ضرع رسد. و گفته‌اند او در پیش رسول روزی بسیار سخن گفت؛ چون بازگشت به قبیله رسید، او را گفتند تو در دین محمد شدی. او خشم گرفت و قصد آنکس کرد، او بگریخت؛ در راه اتانی دید، او را پی کرد و خرمنی دید،

۱۲

۱۶

۲۰

بسوخت. وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ: و خدا دوست ندارد تباهی را.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ: و چون گویند او را که بترس از خدای، بگیرد او را منگی به بزه یعنی تکبر به باطل که خود چرا گفتید مرا کز خدا بترس. فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْيِهَادُ: بسنده است او را دوزخ و هراینه و بدرستی که بد جایگاهی است دوزخ.

وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ: و از مردمان کس بود که بازخرد تن خویش را از بهر جستن خشنودی خدا. وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ: و خدا مهربان است به بندگان. این آیت در شأن صهیب بن سنان الرومی آمد. و ۸ او غلام عبدالله بن جذعان بود به مکه؛ چون رسول به هجرت به مدینه آمد اهل مکه او را حبس کردند از هجرت. او گفت «یا معشر قریش، من مردی ام پیر، اگر با شما باشم شما را قوتی نباشد، و گر نباشم از آن خللی نباشد، این مال فراگیرید و دست از من بازدارید». مال بسیار داشت، همه ۱۲ بدیشان داد، مگر شتری که بر آن نشست و به مدینه آمد. بوبکر صدیق او را دید، گفت «ربح البیع یا صهیب». صهیب گفت «و بیعک لم یخسر». آنکه این آیت را که و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله، تا آخر بر او خواند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً: ای آن کسان که گرویده‌اید و ای شما که گرویدگانید در آیدید در شریعت مسلمانی همگنان. گفته‌اند این خطاب منافقان را است که به دل در اسلام آید چنانکه به زبان در آمدید. و گفته‌اند این آیت مخلصان را است که ثبات کنند بر اسلام. و ۲۰ گفته‌اند که این آیت در شأن عبدالله بن سلام آمد که او در اول اسلام تحاشی می‌کرد از خوردن گوشت و شیر شتر و از دلش بر نمی‌آمد که شنبه را بگذاشتی، از آنکه او را در جهودی خوی فازان شده بود و با رسول در

آن معاودت می‌کرد تا مگر رخصتی یابد؛ این آیت فرو آمد. وَلَا تَتَّبِعُوا
خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ: و پس روی مکنید گامهای دیو را
— یعنی وسوسه‌های او را — بدرستی که او شما را دشمنی است هویدا؛ او را
متابعت مکنید در تحریم و تحلیل، لا بل که فرمان خدا نگه دارید. ۴

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ: اگر بلغزید از پس آنکه به شما
آمد هویداییها در قرآن. فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: بدانید که خدا
نیست همتا است به کین کشیدن از دشمنان، حکم‌کننده به عذاب اهل عذاب.
هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ: هیچ
چشم می‌دارند از پس آنکه آمد بدیشان حجتها مگر آنکه بدیشان آید خدا
چنانکه شنیده بودند از اتیان خدا روز قیامت و فریشتگان در سایه‌ایی از
میغ. محمد هیصم گفتی بدین آیت توهم نباید کرد در خدا به حرکت و نقلت
و ذهاب و مجی، زیرا که این اتیان چیزی است که عقل را فازان راه ۱۲
نیست. و گفته‌اند این اتیان قضا است. وَقُضِيَ الْأُمُورُ: و برگزارند کار را؛
یعنی شمار خلق و رسانیدن اهل ثواب به ثواب و اهل عقاب به عقاب و
کشتن مرگ. وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ: و با خدا گردد کارها. و اگر تَرْجِعُ به فتح
تا و کسر جیم خوانی: به خدای گردد کارها که همه به قضای او است و ۱۶
همه را سر و کار با وی است.

سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمُ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ: بپرس فرزندان یعقوب را
چندانکه ما بدادیم ایشان را از نشان هویدا؛ چون انزال من و سلوی و تظلیل
غمام و اهلاک عدو، و ایشان ناسپاسی کردند خدا را. و گفته‌اند این آیه بیینه
نعت و صفت محمد است در تورات و انجیل، و ایشان همی دیدند و انکار
می‌کردند از نبوت و رسالت او. وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ
اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ: و هر که بدّل کند نکوداشت خدا را به ناسپاسی از پس ۲۰

آنکه به وی آمد، بدرستی که خدا او را سخت عقوبت است. سؤال: چه فایده بود در سؤال بنی اسرائیل از اینکه یاد کرد از نعت و صفت محمد، بعدما که ایشان آن را منکر بودند؟ جواب گفته‌اند این آیه بینة و این نعمة آن خاصیتها است که بنی اسرائیل را بوده است چون من و سلوی و ایشان ۴ آن را منکر نبودند. و گفته‌اند این بنی اسرائیل مراد از این عبدالله بن سلام است و بحیراء راهب و یاران ایشان که ایشان مقرر بودند به حق.

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا: آراسته کرده‌اند آن کسان را که نگرویدند زندگانی نخستین و خندستانی می‌کنند از ۸ آن کسان که گرویده‌اند، چون سلمان و صهیب و بلال، و درویشی ایشان. وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: و آن کسان که پرهیزند از کفر و شرک و معاصی، زور ایشان باشند روز رستخیز در درجت. وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ: و خدا روزی دهد آن را که خواهد بی شمار، یعنی روزی ۱۲ دهد در این جهان بی آنکه با او شمار کند در آن جهان. و گفته‌اند معناه: روزی کند نعمت دنیا آن را که خواهد بی شمار، یعنی چندان که او شمار آن نداند و از بس که دارد نداند که چه دارد. و گفته‌اند معناه: یرزق من یشاء رزق الحسنه، بغیر قوت ولا هنداز. و گفته‌اند معناه: یرزق الجنة من ۱۶ یشاء بغیر حساب فی القیمة، و ایشان سبکباران قیامت باشند.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً: بودند مردمان یک گروه و یک دین روز میثاق. و گفته‌اند از پس طوفان، در آن وقت که نوح ماند و فرزندان او، و همه مؤمن بودند. و گفته‌اند امة واحدة علی الکفر قبل خروج محمد. و ۲۰ گفته‌اند امة واحدة علی الاقرار بمحمد و بنعته و صفته قبل مجیئه. فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ: بفرستاد خدای تعالی پیغمبران را مژدگان‌دهنده مؤمنان را به بهشت و بیم‌کننده مجرمان را به دوزخ. وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ

بِالْحَقِّ: و فرو فرستاد با ایشان نامه را برای اظهار حق را. و گفته‌اند بالحق بدورستی و راستی بسزا، یعنی بالدلائل و الحجج. و گفته‌اند این حق نعت قرآن است. و گفته‌اند بالحق آی بالتوحید. لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ: تا داوری کند میان مردمان آن کتاب - و گفته‌اند آن رسول و گفته‌اند خدا حکم کند میان ایشان - در آنچه خلاف کردند در آن چون حق و توحید و بیان حجت رسول. سؤال: چون مردمان همه یک گروه و یک دین بودند چرا گفت رسول و کتاب فرستادم تا حکم کند میان مردمان در آنچه خلاف کردند، این نه تناقض بود؟ جواب گفته‌اند در این ضمیری است، معناه: کان الناس امة واحدة فافترقوا؛ در قرائت عبدالله مسعود و در مصحف او هم چنین است. چون این ضمیر بجا آمد هیچ اشکال نماند. وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ اَوْتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ: خلاف نکردند در آن یعنی در حق - و گفته‌اند در توحید خدا، و گفته‌اند در رسول - مگر آنکسان که داده بودند ایشان را آن - یعنی حق و توحید و کتاب و رسول - از پس آنکه آمد بدیشان هویداییها، یعنی از نبوت و رسالت مصطفی و دین و کتاب او، انکار نکردند مگر از پس آنکه بدیشان آمد حجت‌های آن در کتابهای ایشان و دیگر معجزهای رسول. بَغْيًا بَيْنَهُمْ: بدخواهی میان ایشان؛ که چرا این رسول نه از بنی اسرائیل است. فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ: راه نمود خدا آن کسان را که بگرویدند - یعنی توفیق داد ایشان را - سوی آنچه در آن خلاف می‌کردند چون حق به هدایت او. و گفته‌اند فَعَصَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَيْنِ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ، بإذنه: بفضله. وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: و خدا راه نماید آن را که خواهد به راه راست و درست، راه حق و راه بهشت.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ: ای

- پنداشتید که همی بگزاف در روید در بهشت و نیامد به شما داستان و نشان آن کسان که گذشتند از پیش شما، چون دیگر امتان که چه رسید بدیشان در نصرت دین خدا. **مَسَّتْهُمْ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ**: رسید بدیشان اندوه و گزند. گفته‌اند بآسا اندوه است و ضرا گزند و درد. و گفته‌اند بآسا درویشی ۴ است و ضرا مصیبت. و گفته‌اند بآسا حرب است و ضرا دیگر محنتها؛ وَ زُلْزِلُوا: و بلرزانیدند و بترسانیدند ایشان را؛ **حَتَّى يَقُولَ آلَ رَسُولٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ؟** تا می‌گفت آن پیغمبر و آن کسان که گرویده بودند با او چون در ماندند که آیا کی خواهد بود نصرت خدا و یاری خدا. **أَلَا إِنَّ نَصْرَ ۸** **اللَّهِ قَرِيبٌ**: بدان که نصرت خدا نزدیک است به متوکلان. روا بود که این الا ان نصر الله خبر از قول آن رسول بود که یاران خویش را دل می‌دادی بدین که الا ان نصر الله قریب. و روا بود که ابتداء سخن خدا بود که مؤمنان را وعده داد. این آیت در شأن گروهی از یاران رسول آمد که چون امر آمد ایشان را به حرب، ایشان را دشوار آمد، اندیشیدند که چه بودی که خدا ما را در این عافیت بگذاشتی. و گفته‌اند این آیت در هزیمتیان اُحُد آمد که منافقان مدینه می‌خواستند که ایشان را بددل گردانند، گفتند اگر این دین حق بودی علم محمد نگوسار نگشتی. ۱۶
- يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ**: می‌پرسند ترا یا محمد که چه هزینه کنند، یعنی بر که نفقه کنند. و این سؤال از پیغمبر عمرو بن الجموح کرد، چون این آیت آمد که **وَ انْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**، او رسول را پرسید که بر که نفقه کنیم؛ این آیت فرو آمد: **قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ وَالَّذِينَ الْأَقْرَبِينَ**: بگو ۲۰ یا محمد آنچه شما نفقه کنید از مال به مادر و پدر و خویشاوندان دهید، وَ الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ: و بی‌پدران نابالغ و درویشان، وَ ابْنِ السَّبِيلِ: و راه‌گذری؛ یعنی این گروه به انفاق اولی‌ترند. وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ: و هر آنچه

شما کنید از نیکی خدا بدان دانا است، یعنی او می‌داند و پاداش آن بر او است. و گفته‌اند معناه: خدا داند و بس که بدان چه ثواب دهد.

۴ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ: نَبَشْتَنْد و فریضه کردند بر شما کارزار، وَ هُوَ كُزَّةُ لَكُمْ: و آن کارزار کردن دشوار می‌آید شما را. این کراهت طبع است نه کراهت دیانت. وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ: و شاید بود که شما دشوار دارید چیزی را چون حرب و آن به شما را، که غنیمت و شهادت یابید. وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ: و شاید بود که شما دوست دارید چیزی را چون تن‌آسانی و آن بتر شما را، که بازمانید از غنیمت و شهادت. وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: و خدای می‌داند که صلاح شما در چیست و شما نمی‌دانید.

۱۲ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ: می‌پرسند ترا یا محمد از ماه حرام و کارزار کردن در آن. این سؤال از رسول کافران کردند در حدیث عبدالله بن جحش. و آن آن بود که چون پیغمبر علیه‌السلام به هجرت به مدینه آمد، هم در آن سال جبرئیل خبر آورد که کاروان قریش از شام می‌آید با مال بسیار، کس فرست تا آن کاروان را بزنند. پیغمبر علیه‌السلام عبدالله بن جحش را - پسر عمه خویش را - با نه تن بفرستاد و نامه‌ای در سربو داد و گفت چون یک منزل از مدینه بروی این نامه را بر یاران عرضه کن، هر که با تو بیاید او را ببر تا به کاروان مکه رسی، کاروان را بزن. او برفت به فرمان رسول. چون به کاروان رسید یکی از کاروانیان اینها را بدید؛ بترسیدند اینها یکی را زود سر بستردند و گفته‌اند که سرسترده‌ای را بر بالایی کردند. کاروانیان او را بدیدند، پنداشتند که او مُحَلَّ است، گفتند: قومُ عَمَّارٍ، مترسید. چون فرا رسیدند، یاران رسول حمله بردند از کمین، یکی تیری بر کاروان سالار زد - عمروِ حضرمی - و او کشته شد. دیگران

- به هزیمت شدند. یاران رسول در کاروان افتادند و می زدند و می گرفتند،
آخر شبانگاه جمادی الآخره بود، هلال رجب پدید آمد و یاران رسول
ندانستند. چون فارغ شدند هلال رجب بدیدند، اندوهگن شدند که در ماه
حرام آن قتال کرده آمد. اهل کاروان یکسر می شدند تا به مکه. با قریش ۴
بگفتند که یاران محمد در ماه حرام قتال کردند و مردم کشتند و مال
بستند. ایشان گفتند چون چنین است مال را خطری نیست اندی که بر
محمد این حجت گرفتیم. کس فرستادند به مدینه به نزدیک رسول، و از
رسول پرسیدند که یا رسول الله، چه گویی در ماه حرام قتال کردن؟ این ۸
آیت بیامد، قُلْ قِتَالٌ فِیْهِ کَبِیْرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَ کُفْرٌ بِهٖ: بگو یا محمد قتال
کردن در ماه حرام معصیتی بزرگ است و بگردانیدن باشد خلق را از دین
خدا و ناگرویدن به خدا، وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاِخْرَاجُ اَهْلِهٖ مِنْهُ: و بازداشتن مردم را
از مزگت شکمند و بیرون کردن اهل آن را از آنجا، چنانکه اهل مکه ۱۲
مؤمنان را بیرون کردند، اَکْثَرُ عِنْدَ اللّٰهِ: بزرگتر و زشتتر نزد خدا از قتال در ماه
حرام، وَالْفِتْنَةُ اَکْثَرُ مِنَ الْقَتْلِ: و آزمون شرک بزرگتر از کشتن. چون است
که ستونی در چشم خویش بنمی بینند و خاشاکی در چشم مسلمانان
بمی بینند. این جواب آن کافران است که مؤمنان را تغییر می کردند به قتال ۱۶
در ماه حرام. وَلَا یَزَالُوْنَ یُقَاتِلُوْکُمْ: و همیشه کارزار می کنند کافران با شما
که مؤمنانید، به دست و زبان؛ حَتّٰی یَرُدُّوْکُمْ عَنْ دِیْنِکُمْ اِنْ اَسْتَطَاعُوْا: تا مگر
بازگردانند شما را از دین شما - یعنی از اسلام - اگر توانند. وَ مَنْ یُّزَيِّدْ
مِنْکُمْ عَنْ دِیْنِهٖ فَمِیْثُتٌ وَ هُوَ کَافِرٌ: و هر که برگردد از شما از دین او - یعنی ۲۰
از اسلام - گو تا بمیرد و او ناگرویده بود. فَأُولٰٓئِکَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِی
الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ: ایشانند که تبه شده است همه کارهای ایشان در این جهان و
در آن جهان. وَأُولٰٓئِکَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا خَالِدُوْنَ: ایشان اهل آتشند که

در آنجا جاودان باشند. آنگه خدای تعالی آن مؤمنان را که آن قتال کرده بودند بستود، زیرا که ایشان اندوهگن بودند که نبادا که خدا ما را عقوبت کند بر آن قتال در ماه حرام.

۴ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: بدرستی که آن کسان که گرویده‌اند و آن کسان که هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدا یعنی در نصرت دین خدا، أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ: ایشانند که او امید باید داشت ایشان را به بخشایش خدا و بهشت او، چون عبدالله بن جحش و عکاشه و یاران ایشان. وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: و خدا آمرزگار است و بخشاینده بر مؤمنان.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ: می‌پرسند ترا یا محمد از می و قمار. اما خمر آن شراب بود که عقل مردم بیوشد به مستی آن همه حرام است، چنانکه رسول علیه السلام گفت كُلُّ مَسْكَرٍ خَمْرٌ وَ كُلُّ مَسْكَرٍ حَرَامٌ. و نیز اشتقاق خمر از خمر یخمر گرفته‌اند. و آن پوشیدن بود؛ پس هر شرابی که پوشنده عقل بود و پوشنده نفس خویش بود که برجوشد تا زیر آن زَبَر آن را بیوشد، همه حرام است. اما میسر قمار باشد، آن را میسر خوانند بر آن معنی که آسان کند بهای جزور را. و قمار ایشان مختلف بودی و معروفتر آن است که ده تن شتری بخريدندى و گوشت آن را به نه قسمت بکردندى و هر ده هر یکى نشانى از آن خویش فرا غریبی دادند تا آن نشانها بر آن گوشتها نهادندى و گوشت نه قسمت بودى و تیر ده بودى، یک تیر افزون آمدى. آن کس که تیر او افزون آمدى بهای شتر او را بایستی داد و او را از گوشت هیچ نصیب نبودى. او کین آن در دل گرفتى، از آنجا عداوتها خاستى میان ایشان. قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ: بگو یا محمد که در آن می خوردن و در آن قمار بازیدن بزه‌ای

بزرگ است و منافعها است مردمان را. سؤال: چه منفعت است در خمر و قمار تا گفت و منافع للناس؟ جواب گفته‌اند در آن منفعتها بود مردمان را پیش از حرامی آن. *وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا*: و بزرگ آن پس از حرامی آن بزرگتر از منفعت آن پیش از حرامی آن. و گفته‌اند این منافع این ۴ جهانی است که در تجارت آن سودها کردند و در میسر گوشت رایگان بردندی، و آن فرامودنی است از خدا که ترک آن اولیتر.

و آن آن بود که خدای تعالی خمر را بتدریج حرام کرد. نخست چنین گفت که *وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا*. و آن آن بود که روزی حمزه ۸ سیدالشهدا در سرای خویش نشسته بود، خمر می‌خورد و زنی مطربه در پیش او از بهر او خنیاگری می‌کرد، چون دید که شراب در سر حمزه افتاد، چنانکه عادت مطربان باشد، از حمزه گوشت خواست. حمزه گفت «شتران من غایب‌اند، چون در رسند شتری به تو بخشم؛ اکنون دستانی ۱۲ بز». بزد و گفت:

أَلَا يَا حَمْزَةُ ذَا الشَّرَفِ الْنَوَا فَهِيَ مَعْقَلَاتُ بَالْفَنَّا
و آن دو شترک بود علی را بر در حجره بسته، و علی می‌خواست که بدان ۱۶ اذخر آرد و در حجره شده بود تا رسن بیرون آرد. حمزه تیغ برکشید و آن شتر بهین را بکشت و مطربه را گفت «هین، گوشت برگیر چندان که خواهی». چون علی بیرون آمد و چنان دید، حمزه را هیچ نگفت. گریان نزد رسول رفت و از حمزه گله کرد. رسول علیه‌السلام از آن اندوهگن گشت، به سرای حمزه آمد و عمر با او. چون در رفت، حمزه را دید در ۲۰ صدر نشسته. رسول از بهر علی با او عتاب کرد و گفت «چرا چنین کردی، علی را اندوهگن کردی و مرا برنجانیدی». چون عتاب تمام کرد حمزه گفت «أَلَسْتُمْ عبيد ابی، نه شما همه بندگان پدر منید؟» رسول از آن تشویر

- خورد و بدانست که حمزه نه بر جای خویش است. از بهر آنکه حمزه هرگز حشمت رسول فرو ننهاده بود. چون آن روز آن سخن بگفت، رسول اندوهگن بازگشت. در راه که می آمد عمر او را گفت «یا رسول الله این همه فساد درین خمر خوردن و قمار باختن است، چه بودی اگر خدای تعالی از این نهی کردی؟» این آیت بر وفاق رأی عمر خطاب رضی الله عنه فرو آمد؛ آنکه گفت: وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ: و می پرسند ترا یا محمد که چه نفقه کنند. و این سؤال از رسول عمرو بن الجموح کرد، چون امر آمد به انفاق مال. خدا گفت قُلِ الْعَفْوَ: بگو یا محمد آنچه افزون آید از اکل و عیال. و در اول اسلام زکات چنین بود، آنچه افزون آمدی از یک ساله نفقه عیال. و گفته اند اَلْعَفْوُ، آنچه آسان آید بر شما. از پس آن در آیت زکات پدید کرد حدّ زکات چنانکه اکنون است. كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ: همچنین پدید می کند شما را خدا نشانها به امر و نهی و حلال و حرام تا مگر بود که شما دراندیشید، فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: در این جهان و در آن جهان تا بدانید که این جهان فانی را بر آن جهان باقی اختیار نباید کرد. وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى: و می پرسند ترا یا محمد از بی پدران و آمیختن مال ایشان. و این سؤال عبدالله بن رواحه کرد، آن وقت که آیت آمد در حدیث یتیمان که إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا، الْآيَةُ. مسلمانان تشدد و تخرّج کردند در حدیث یتیمان که مبادا که به سبب ایشان در دوزخ افتم؛ که ایشان یتیمان بسیار در پذیرفته بودند، از بهر آن که پدران ایشان در غذاها کشته شده بودند؛ تا کس بود که چهل یتیم را کافل بود و مالهای ایشان را با مالهای خویش می آمیختندی و در آن تصرف می کردند. چون این آیت فرو آمد ایشان بترسیدند. عبدالله بن رواحه رسول را پرسید از آمیختن مال یتیم و مال خویش. این آیت

- فرو آمد، قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ: بگو یا محمد که صلاح یتیمان نگه داشتن به و با صلاح آوردن مال ایشان ایشان را به. و گفته‌اند معناه بصلاح داشتن و ریاضت ایشان به از آن که می‌نگرید. وَ إِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ: و اگر در آمیزید با ایشان یعنی اگر مال ایشان با مال خویش بیامیزید برادران شما اند در دین، روا باشد چون صلاح ایشان نگه دارید. وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ: و خدا می‌داند بدکار را از نکوکار. وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَاعْنَتْنَاكُمْ: و اگر خواستی خدا در بزه افکندی شما را در حدیث یتیمان که حرام کردی اختلاط مال ایشان تا کار بر شما دشوار گشتی. و گفته‌اند لاعتنتکم: ۴
لاهلکم إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: بدرستی که خدا نیست همتا است به کین کشیدن از خورندگان مال یتیمان بظلم، حکم‌کننده است به عقوبت ایشان. وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ: بزنی مکنید زنان هنبازآرنده را با خدا تا بگروند به خدا و به توحید. وَلَا مَئْمَنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ: ۱۲
هرآینه پرستار گرویده به از آزاد هنبازآرنده با خدای تعالی. وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ: و اگر چه خوش آید شما را و او را دوست‌تر دارید از بهر جمال و مال و آل. این آیت در شأن مرثد بن ابی مرثد الغنوی آمد که او از نزدیک رسول به مکه شد به کاری. و او را آنجا زنی بود مشرکه، نامش ۱۶
عناق. آن زن در او آویخت و گفت «اگر مرا با خویشتن نبری من اهل مکه را بگویم که مرثد به جاسوسی آمده است از بهر محمد را، تا ترا بکشند». او از دست او بجست، چون با مدینه آمد، رسول را پرسید که «چه گویی روا باشد که او را بزنی کنم؟» این آیت فرو آمد. وَلَا تُنْكِحُوا ۲۰
الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا: و زن مدهید هنبازآرندگان را با خدا تا بگروند به وحدانیت خدا. سؤال: چرا روا باشد زن ترسا و جهود را بزنی کردن، بعدما که خدا گفت در این آیت که ولا تنکحوا المشركات حتی يؤمن؟ جواب

- گوییم هرچند به حکم این آیت واجب آمدی که مناکحت زن جهود و ترسا روا نبودی ولکن به حکم این آیت روا داشتیم که خدا گفت وَالْمُحْصَنَاتِ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ. و گفته اند حتی یؤمن، آی: یوحَدَنَّ. و جهودان و ترسایان خدا را یکی گویند. وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ: و هراینه بنده گرویده بهتر از آزاد انباز آرنده به خدای. وَلَوْ أَغَبَبَكُمُ: و گرچه آن آزاد می خوش آید شما را از بهر جمال و مال و آل او. سؤال: ای خود روا باشد زن مسلمان را به کافر و مشرک دادن تا گفت بنده مؤمن به از آزاد مشرک. این آنکه بودی که خود روا بودی زن مسلمان را به آزاد مشرک دادن تا گفت لعبد مؤمن خیر من مشرک. جواب گوییم مسلمانان را غلطی افتاده بود که مگر روا باشد زن مسلمان را به کافر و مشرک دادن، از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام دختر خویش را - زینب را - به ابوالعاص بن الربیع داد و او کافر و مشرک بود؛ لکن آن پیش از وحی بود. خدای تعالی این آیت بفرستاد رفع آن تهمت را. و گفته اند این بر سبیل مثل است که اگر بمثل زنی مسلمان را به بنده مؤمن درویش دهند به از آنکه به محتشم ترین کافری. و گفته اند این خبر، یعنی نیک خود این است نه آن؛ چرا؟ زیرا که أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ: آن شوهران کافر بسوی آتش دوزخ خوانند؛ یعنی باز آنچه سبب آتش بود، چون کفر و شرک. وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ: و خدا باز می خواند با بهشت و آمرزش به فرمان او و راه نمودن او. سؤال: اگر زن مؤمنه را به کافر و مشرک برای این علت نمی باید داد که ایشان را با دوزخ خوانند، پس زن جهود و ترسا هم با دوزخ خوانند؛ چرا روا بود ایشان را بزنی کردن؟ جواب گوییم خدا گفت الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ، دست مردان زور دست زنان باشد و زن را آن قوت نباشد که مرد را با دین خویش برد، اما مرد را آن دست بود؛ از

- بهر آن شوهران را خاص کرد بدانکه گفت اولئک يدعون الى النار. وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: و پدیدار می‌کند نشانه‌های او مردمان را به حدود و احکام تا مگر بود که ایشان دراندیشند و پند گیرند.
- ۴ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ: و می‌پرسند ترا یا محمد از حال بی‌نمازی زنان. این سؤال از رسول ابوالدحداح کرد و سبب آن بود که در جاهلیت چون زنی را عذر زنان پدید آمدی، جای او و جامه او و طعام و شراب او جدا کردند. چون مهاجران روی به مدینه نهادند ایشان را اسباب مهیا نبود، تا بودی که اهل بیت بسیار در یک خانه بودندی و دشوار آمدی بر ایشان جدا کردند زنان را در حال حیض. ابوالدحداح رسول را پرسید.
- ۸ این آیت فرو آمد، قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا النَّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ: بگو یا محمد که آن حال آلاشی است، جدا شوید از زنان در حال حیض. و گفته‌اند فی المحيض، آی: موضع الحيض و هو الفرج؛ و این اولیتر زیرا که رسول علیه السلام گفت إِذَا اتَقَىٰ مَوْضِعَ الدَّمِ فَلَا بَأْسَ، مجامعت فرج نشاید اما معانقت و ملامست روا بود. وَلَا تَقْرَبُوا هُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ: و نزدیکی مکنید با زنان در حال آلاش تا پاک گردند. و گر حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ، به تشدید طا و ها خوانی، معنی آن باشد که: حَتَّىٰ يَغْتَسِلْنَ، تا سر و تن بشویند. و گر کسی در
- ۱۲ حال آلاش زن به وی رسد و التقاء ختنان افتد، توبه باید کرد و دیناری زر یا ده درم به درویش باید داد کفارت آن را. و اگر از حیض پاک شود و پیش از آنکه غسل کند به وی رسد، به التقاء ختنان، از آن توبه باید کرد و کفارت آن را نیم دینار یا پنج درم سیم به درویش باید داد؛ مگر که
- ۲۰ ندانسته بود. و کمترین حیض سه شباروز باشد و بیشترین آن ده شباروز. و کمترین طهر پانزده شباروز بود و بیشترین آن را حدی نیست. و بیشترین نفاس چهل شباروز بود، کمترین آن را حدی نیست. و در حال نفاس نیز با

- زن مجامعت نشاید کرد، چنانکه در حال حیض نشاید. و هر لون که در حال حیض بیند از حمرت و صفرت و حضرت و کدورت همه از حیض باشد، تا آنکه که بیاض خالص بیند؛ و در حال نفاس همچنین. سؤال: چون خدا گفت فاعتزلوا النساء فی المحیض، در حال حیض از زنان جدا باشید چرا معانقت و ملامست و تقبیل و مضاجعت با زنان حایض روا می‌دارید؟
- جواب گوئیم محیض موضع حیض است لاجرم بر ظاهر بداریم. جواب دیگر گوئیم صاحب شریعت تخصیص کرد گفت إذا اتقی موضع الدّم فلا بأس. و نیز عایشه را گفت «ناولینی الحمرة» قالت «انی حایض» فقال علیه السلام «لیست حیضک فی یدک». فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ: چون پاک شوند و تن بشویند، آنکه دستوری است که بدیشان رسید آنجا که فرموده است شما را خدا؛ یعنی فی الفرج، لا فی الدّبر. سؤال: چرا گفت فاتوهن من حیث امرکم الله، امر کرد به مجامعت و معلوم است که مجامعت فریضه نیست؟ جواب گفته‌اند این امر امر اباحت است، چنانکه گفت وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا. و گفته‌اند مراد از این امر، نهی است از مجامعت در حال حیض و از مجامعت ادبار. سؤال: چون گفت فاعتزلوا النساء فی المحیض، معلوم گشت اعتزال زنان در حال حیض؛ پس چه فایده بود در تکرار ولا تقرّبوهن حتی یطهرن؟ جواب گوئیم تکرار کرد برای تأکید را؛ چنانکه کسی گوید این کار بکن و نگر نکنی که نکنی، تأکید را. جواب دیگر: چون گفت فاعتزلوا النساء فی المحیض، بودی که کسی را فرا دل آمدی که در ابتداء حال حیض اعتزال باید کرد، اما چون دیر بکشد و فوریت دم را تخفیف افتد، مگر قربت و مجامعت روا بود؛ خدا گفت حتی یطهرن، رفع این تهمت را. و گر حتی یطهرن، خوانی به تشدید، آی: یغتسلن، آن را حکمی دیگر باشد، این اشکال نیاید. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ

و يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ: بدرستی که خدا دوست دارد بازگردندگان را از حرام و دوست دارد پاکی‌کنان را از محیض و از ادبار نسا. و گفته‌اند این عام است تایبان را از گناه، و یحب المتطهرین، و پاکی‌کنان را از گناه. سؤال: چرا تایبان را در ذکر تقدیم کرد بر متطهران بعدما که متطهر متقی فاضلتر از ۴ تایب؟ جواب گوئیم تقدیم ذکر، تقدیم فضل واجب نکند. و گفته‌اند تایب را تقدیم کرد بر متطهر برای ترفیه دل تایب را، از بهر آنکه تایب دلشکسته بود و خدا شکسته‌دلان را دوست دارد. و گفته‌اند تایب خود از متطهر فاضلتر. ۸

يَسْأَلُكُمْ خَزَنَةُ لَكُمْ فَأْتُوا حَزَنَكُمْ أَتَنِي شَيْئُكُمْ: زنان شما کشتزارند شما را - یعنی از جهت فرزند - دستوری است که بیايید به کشتزار خویش هرگاه که خواهید در حال پاکی، چنانکه خواهید؛ چون صمام یکی باشد و آن فرج است. سبب نزول این آیت آن بود که جهودان گفتند در تورات نبشته است که مجامعت بیرون با مستلقیه حرام است. مسلمانان در غلط افتادند و گفتند «یا رسول الله چه گویی در این، که ما این نگه نمی‌داریم در صحبت». این آیت فرو آمد. وَقَدْ مَوَّالَ أَنْفُسِكُمْ: پیش کنید تنهای خویش را به نیت نیکو و بدانکه فرزندی باشد خلف صدق. و گفته‌اند مراد ۱۶ از این تعفف است از حرام نه نفاد شهوت. و گفته‌اند معناه: خویشان را نگرید و از ادبار نسا برحذر باشید. سؤال: چرا چون خدا گفت فأتوا حرثکم انی شئتم، شما می‌ادبار نسا را حرام گوئید؟ جواب گفته‌اند انی شئتم، معناه: متی شئتم فی حال الطهر. و گفته‌اند انی شئتم: اذا کان الصمام واحدا. محمد ۲۰ هیصم گفتی در جواب این که خدای تعالی گفت نساءکم حرث لکم، حرث کشتزار بود و کشتزار آن بود که زرع از آن متوقع بود و زرع زن فرزند است و فرزند از فرج متوقع بود؛ پس از ظاهر این آیت واجب آمد

که این اذن به اتیان فرج است که موضع حرث است. وَ اتَّقُوا اللَّهَ: و بترسید از خدا و پرهیزید از آزار خدا، تا حرام نکنید. وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ: و بدانید که شما بازرسیدنی اید با خدا روز قیامت؛ امروز آن کنید که فردا آن را باری حجت دارید. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ: و مژدگان ده گرویدگان را تا قبول کنند و کاربندند اوامر و نواهی خدا را، تا به بهشت و کرامات خدا رسند.

۸ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ: آی: و لا تجعلوا الحلف بالله نصباً و علة مانعة لكم من الخير: مکنید خدا را بهانه سوگندان شما، بدانکه سوگند خورید به وی که چنین خیر نکنم. مثلاً کسی سوگند خورد که وام ندهم، یا بنسبه نفروشم، یا گرو نستانم، یا صلح نکنم، این و مانند این؛ آنکه آن سوگند را بهانه ای سازد تا از خیرهای بسیار بازماند؛ أَنْ تَبَرُّوا، کیلا تبروا: تا نیز نیکی نکنید به بهانه آن سوگند، وَ تَتَّقُوا، آی، و لا تتقوا: و پرهیزگاری نکنید، وَ تُضْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ: یا نیز صلح نکنید میان مردمان. وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ: و خدا شنوا است سوگند شما را، دانا به قصد شما در آن و بدانکه کفارت کند سوگند را و آنکه نکند. این آیت در شأن عبدالله بن رواحه آمد که وی میان دختر و داماد چند بار صلح کرد و به آخر طاقتش رسید، سوگند خورد که نیز میان ایشان سخن نگوید. این آیت فرو آمد. پیغمبر علیه السلام گفت هر که سوگند خورد بر چیزی و داند که بجز از آن صوابتر باشد، صوابترین را بکند و سوگند را کفارت کند. و گفته اند این آیت در شأن بوبکر صدیق آمد که او سوگند خورد که نیز با مسطح بن اثاثه نکویی نکند، بدانکه او در افک عایشه با منافقان یار بود؛ و قصه او در تفسیر وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ گفته آید، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۲۰ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ: نگیرد خدا شما را به بیهوده در

- سوگندان شما. ابن عباس گوید سوگند لغو آن بود که مکفر بود. عایشه صدیقه گوید یمین لغو سوگند بخطا بود. و گفته‌اند یمین لغو قول عرب است که گوید: لا و الله و ای و الله و بلی و الله. وَلَکِنْ يُؤَاخِذُکُمْ بِمَا کَسَبْتُمْ قُلُوبُکُمْ: بی بگیرد شما را بدانکه کرد دل‌های شما، یعنی قصد بد شما. ۴
- سؤال: چرا گفت شما را به کسب دل بگیرم بعدما که معلوم است که به کسب همه اعضا مؤاخذه بود؟ جواب گوئیم این در آیت سوگند است که به سوگند آنکه مؤاخذه بود که به قصد دل بود، نه در همه افعال. و گفته‌اند به کسب اعضا خود هیچ مؤاخذه نبود تا به قصد دل نبود؛ چنانکه ۸
- رسول گفت لَکُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى. وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ: و خدا آمرزگار است آن را که سوگند را کفارت کند و توبه کند از سوگند بدروغ و بردبار است که تعجیل نکند به عقوبت آن را که سوگند بدروغ خورد.
- لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ: آنها را که ایلا کنند زنان ۱۲
- ایشان را - یعنی سوگند خورند که با ایشان نزدیکی نکنند - چشم داشتن چهار ماه بود. و ایلا آن سوگند را گویند که کسی بخورد بدانکه با زن خویش نزدیکی نکند تا چهار ماه، یا افزون از چهار ماه، یا مطلق سوگند خورد که نیز با او نزدیکی نکند. اگر پیش از چهار ماه با او نزدیکی کند ۱۶
- سوگند را کفارت کند، طلاق برنیفتد. و گر تا چهار ماه نزدیکی نکند طلاق باین برافتد. اگر پس از آن آن زن را بزنی کند و به وی رسد، هم کفارت لازم آید. و حکم ایلا زن آزاد را بود نه پرستار را. فَإِنْ فَاتُوا، ای رجعوا: اگر بازگردند، یعنی بمجامعت؛ و گفته‌اند معناه: اگر بازگردند از ایلا ۲۰
- و خواهند که به زن رسند، روا بود؛ چون سوگند را کفارت کنند. فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ: بدرستی که خدا آمرزگار است و بخشاینده. وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ: و گر قصد طلاق داشته باشند و دل بر آن نهاده باشند به وقت ایلا، فَإِنَّ اللَّهَ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ: بدرستی که خدا شنوا است گفتار ایشان را و دانا به ضمائر ایشان.

- وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ: و زنان پای‌گشاده چشم دارند به تنهای ایشان سه شمرده، یعنی سه حیض. و زنان طلاق داده در ۴ عدت شش گروه باشند: یکی آنکه وی را حیض بود، اگر مدخوله بود عدت او سه حیض بود. دیگر آن بود که او را حیض نیفتد، عدت او سه ماه باشد. سدیگر آن بود که از کودکی باز او را حیض نبود، عدت او هم سه ماه باشد. چهارم آن بود که از حیض نومید باشد، عدت او هم سه ماه بود. پنجم ۸ حامله باشد، عدت او تا ولادت باشد. ششم پرستار بود و عدت او نیمه عدت آزاد باشد به حیض، و حیض وعاه ماهی و نیم و حامل تا ولادت؛ و گفته‌اند ثلثة قُرُوءٍ ثَلَاثَةُ أَطْهَارٍ. وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ: و نه روا بود ایشان را - یعنی زنان را - که بپوشند آنچه آفریده بود خدا در زهدانهای ایشان؛ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: اگر هستند گرویده به خدا و به روز واپسین. و پوشیدن آنچه در رحم بود بر دو وجه بود: یکی آنکه بار دارد از شوهر، چون شوهر او را دست بازدارد، او بار بپوشد و گوید عدت من بمه است تا زود شوهری دیگر کند. دیگر آن بود که بار ندارد و ۱۶ گوید بار دارم، از بهر آن را تا دو سال نفقه عدت بستانند. و گفته‌اند کتمان ما فی الرحم آن بود که بار از حرام برگیرد و آن را بر شوهر بندد. سؤال: کتمان چیزی را درست آید که ظاهر باشد و ما فی الرحم باطن است، پس ۲۰ کتمان آن چگونه باشد؟ جواب گوییم کتمان آن چیز را درست آید که ظاهر بود یا از ظاهر بر آن دلیل بود، و ما فی الرحم اگرچه باطن است، از ظاهر بر آن دلیل است، پس کتمان آن درست آید، چنانکه گوید فلان يَكْتُمُ الْحَبَّ وَ يَكْتُمُ الْبَغْضَ وَ يَكْتُمُ الْهُوَى. وَ يَغْمِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَتْ مَنْ

- کَتَمَ علماً عنده اَلْجَمَ بلجامٍ مِنَ النَّارِ؛ و این همه اگر چه باطن است از ظاهر بر آن دلیل است، پس کتمان آن درست آید. و گفته اند ما فی الرحم خود ظاهر است، زیرا که ظاهر نه همه آن بود که مرئی و محسوس بود؛ ظاهر آن بود که معلوم بود؛ و ما فی الرحم معلوم است، اگر ولد است و گر دَم ۴ حیض. سؤال: چرا گفت اِنْ کُنَّ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ، بعدما که اگر مؤمنه نبود هم روا نبود که بیوشند؟ جواب گوییم ان کُنَّ یُؤْمِنُ، معناه: اذ کُنَّ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ. و سزاوار مؤمن و ایمان آن بود که ما فی الرحم را بنپوشد، چنانکه گویند «گر مردی صبر کن»؛ یعنی سزاوار مردی آن است که صبر کنی. وَ بَعُولَتُهُنَّ ۸ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذَٰلِكَ؛ و شوهران ایشان سزاوار ترند به بازگردانیدن ایشان در آن میان، یعنی تا در عدت باشند، از طلاق رجعی؛ اِنْ اَزَادُوا اِصْلَاحًا؛ اگر خواسته باشند بسامانیدنی. تا مادام که زن در عدت طلاق رجعی باشد شوهر به وی اولیتر، فاما اگر طلاق باین بود شوهر همچون بیگانه ای دیگر ۱۲ بود و بی رضای زن او را با زنی نتواند گرفت. سؤال: چرا گفت و بَعُولَتُهُنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ اِنْ اَرَادُوا اِصْلَاحًا، بعدما که اگر اصلاح نخواهد هم، شوهر به مطلقه رجعی اولیتر بود؟ جواب گوییم این اَحَقُّ اَصَوَّبَ است یعنی که اگر قصد صلاح و اصلاح دارد، مراجعت صوابتر، و گر قصد اضرار دارد، ۱۶ ترک مراجعت اولیتر. وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ؛ و زنان را است بر مردان مانند آن که مردان را است بر زنان از حق به نیکوی. وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ؛ و مردان را بر زنان پایگاهی است. اما حق زنان بر مردان چهار چیز است: نفقه و مدارا و تعلیم خیر و امساک بمعروف او تسریح باحسان. و ۲۰ حق مردان بر زنان پنج چیز است: فرمان برداری و خویشتن داری و فروتنی و خرسندی و راست کاری. سؤال: چرا از اول گفت وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ، زنان را بر مردان همچنان حق نهاد که مردان را بر زنان؛ آنکه

گفت وَ لِلرَّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ، حق شوهران افزون نهاد، این نه تناقض بود؟
 جواب گوییم این و لِلرَّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ نه در باب حقوق است، گفته اند
 این فضل عقل است و گفته اند این حق کاوین است و گفته اند حق تسلط
 ۴ است که اَلرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ. وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: و خدا است
 بی‌همتای درست‌کار و درست‌گفتار و راست‌داور در حکم کردن بر بندگان
 چنان که خواهد.

اَلطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ: پای گشاده کردنِ رجعی دو بار است. و طلاق رجعی
 ۸ آن بود که در آن رفقی بود و چون بعنف دهد باین باشد، و مرد بدان زن
 اولیتر نبود از دیگر بیگانگان. و چون رجعی بود، بدون اولیتر بود. تا مادام
 که زن در عدت بود. فَاِمْسَاكِ بِمَعْرِوْفٍ اَوْ تَسْرِیْحٍ بِاِحْسَانٍ: نگاه داشتن باید
 بنیکوی یا بگذاشتن بنیکوی با قضاء حق وی. وَلَا یَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّا
 ۱۲ اَتَيْتُمُوْهُنَّ شَيْئًا: نه روا باشد شما را که مردانید که فراگیرید از آنچه
 داده باشید ایشان را - یعنی زنان را - چیزی؛ و نشاید که از کاوین زن
 چیزی بازگیرد یا آنچه داده باشد بازستاند. اِلَّا اَنْ یَّخَافَا اَلَّا یُقِیْمَا حُدُودَ اللّٰهِ:
 مگر که می‌دانند یا می‌ترسند که ایشان بجای نیارند فرمانهای خدا را. و اگر
 ۱۶ یُخَافَا بِهِ ضَمٍّ «یا» خوانی مجهول باشد یعنی: اگر دانند مردمان که میان آن
 مرد و زن مساعدت نخواهد بود و جرم زن را بود. فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا یُقِیْمَا حُدُودَ
 اللّٰهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا فِیْمَا اَفْتَدَتْ بِهٍ: اگر دانید و ترسید که آن مرد و زن
 بجای نخواهند آورد اوامر و نواهی خدا را و جرم زن را بود، باکی و بزه‌ای
 ۲۰ نبود بر ایشان در آنچه آن زن خود را بازخرد بدان، یعنی به مهر که کاوین
 به شوهر نهد، و اگر سته باشد باز دهد و خلع کند. این آیت در شأن ثابت
 قیس آمد و زن او جمیلة بنت عبدالله بن ابی. و آن آن بود که ثابت او را
 بغایت دوست داشتی و او ثابت را بغایت دشمن داشتی. جمیله باری چند

نزد پدر آمد به شکایت. پدرش بانگ بر او زد که «برو که من دشمن تراز آن هیچ ندارم که زن می آید و دامن در پای افکنده و از شوهر گله می کند، اگر نیز بینم که تو به گله به من آیی آن خلخال بگیرم و می کشم تا به سرای شوهرت.» او نیز به نزدیک پدر نیارست آمد به گله، نزد رسول ۴ آمد و گفت «یا رسول الله، من با ثابت روزگار نمی توانم گذرانید، هر چند که او مرا دوستر می دارد، من او را دشمن تر می دارم.» رسول گفت «کاوین تو چیست؟» گفت «حدیقه ای.» رسول گفت «آن را با او دهی تا از او برهی؟» گفت «یا رسول الله، آن را با وی دهم و حدیقه ای دیگر همچنان ۸ به وی دهم، اگر از او برهم.» رسول گفت «آنچه از او بسته ای با وی ده، افزونی نباید.» و بر آن اختلاع کرد. **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**: آن اندازه های خدا است - یعنی پدید کرده او است از اوامر و نواهی و احکام - از آن اندازه درمگذرید، و هر که از حد ۱۲ درگذرد، از پدید کرده های خدا یعنی از اوامر و نواهی او، ایشانند که ایشان ستمکارانند بر تن خویش.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ: اگر دست باز دارد او را به سه طلاق نیز حلال نباشد او را تا شوهر کند شوهر دیگر به نکاح ۱۶ صحیح، و آن شوهر به وی رسد به مجامعت تمام. **فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا**: و اگر دست باز دارد او را و عدت او تمام بدارد آنکه بزه ای و باکی نبود بر ایشان - یعنی بر آن زن و بر آن شوهر اول - که با یکدیگر گردند به نکاحی درست. این آیت در شأن امیة بنت وهب آمد ۲۰ که شوهر او عبدالرحمن بن شمردل او را به سه طلاق دست باز داشت. وی شوهر دیگر کرد رفاعة بن سمول؛ چون وی را دست باز داشت، نزد رسول آمد و گفت «یا رسول الله، شوهر دیگر مرا دست باز داشت و من از شوهر

- اول کودکان دارم، اکنون شاید که او مرا بزنی کند؟» رسول گفت «آن شوهر دوم که کردی به تو رسید؟». وی گفت «یا رسول الله، والله ما معه الا كهديه ثوبی». پیغمبر علیه السلام گفت «لا، حتی تذوقی مِنْ عُسَيْلَتِهِ وَ يَذُوق مِنْ عُسَيْلَتِكَ». آن زن گفت «یا رسول الله، کان یطوف بی». و خواست که خود را عذری نهد. رسول علیه السلام گفت «لا اصدقک اذا». ۴
- إِنْ ظَنَّا أَنْ يَحْكُمَ حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ: اگر اندیشند که بجای آرند فرمانهای خدا را و آن پدیدکردهای خدا است از اوامر و نواهی او، پدیدار می کند آن را مرگروهی را که بدانند؛ یعنی نفع آن ایشان را بود. ۸
- وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ: چون دست بازدارید زنان را به یک طلاق یا به دو طلاق و برسند، یعنی نزدیک رسند، به زمان زده ایشان از عدت؛ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ: نگه دارید ایشان را بخوبی؛ یعنی مراجعت کنید و قضاء حق ایشان نگه دارید. مراد از این امر، اباحت است. أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ: یا یله کنید ایشان را بنکویی، به اداء مهر و نفقه عدت و سکنی. وَلَا تُنْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِنَعْتِدُوا: و نگه مدارید ایشان را به گزند در آوردن تا از حد درگذرید. گزند آوردن بر زن آن بود که او را طلاق دهد و بگذارد تا عدت او به آخر کشد، پیش از آنکه عدتش تمام گردد، او را مراجعت کند؛ آنگاه او را طلاق دیگری بدهد و فراگذارد تا عدت دومش به آخر رسد، پیش از آنکه تمام شود، او را مراجعت کند. آنگاه او را طلاق سیم بدهد تا سیم بار عدت بدارد. تا نه ماه آن زن را در عدت خویش می پیچاند به ضرار. و نیز ضرار آن بود که آن زن را نخواهد و با وی بدخویی می کند، تا آن زن از وی بستوه آید و خویشتن را از او باز خرد. وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ: و هر که آن کند بدرستی که ستم کرد بر تن خویش. وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا: و مگیرید نشانهای خدا را - یعنی اوامر و نواهی او را - به بازی. وَ آذْكُرُوا
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

- نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ: و یاد کنید نکوداشتِ خدا را بر شما به مسلمانی و تعلیم شریعت و آنچه فرو فرستاد بر شما از نامه یعنی قرآن و سخن درست و بیان احکام. و گفته‌اند این حِکْمَة سنّت‌های رسول است، چنانکه رسول گفت اوتیت القرآن و مثله معه. يَعِظُكُمْ بِهِ: پند ۴ می‌دهد شما را بدان کتاب. وَ اتَّقُوا اللَّهَ: و بترسید از خدای و پرهیزید از آزار خدا، تا فرمان او را مخالفت نکنید. وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: و بدانید که خدا بر هر چیزی از نهان و آشکارای شما دانا است.
- وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنِ أَجَلَهُنَّ: و چون طلاق دهید زنان را، و ۸ برسند به زمان زده ایشان، فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ: بازمدارید ایشان را که شوهر کنند شوهران ایشان را. سؤال: از پیش گفت فبلغن اجلهن فامسکوهن، و اینجا گفت فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن، این نه تناقض بود؟ جواب گوییم این اول فبلغن بلوغ قرب است و این دوم بلوغ ۱۲ تمامی عدّت. تا عدت بسر نیاید از طلاق رجعی، شوهر اولیتر. چون عدت بسر آمد، روا بود که کسی دیگر آن زن را بخواهد. سؤال: چرا گفت فلا جناح علیهن ان ینکحن ازواجهن، بعدما که از پس انقضاء عدت چون زن خود را بدهد به شوهری نو دهد و به نکاحی نو، پس چرا گفت ازواجهن؟ ۱۶ جواب گوییم مراد از این ازواجهن آن شوهرانند که پسندیده ایشان باشند و کفو ایشان باشند. إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ: چون همداستان باشند میان ایشان به نکویی و سازگاری. ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ. این آن است که پند می‌دهند و می‌فرمایند بدین آنکس را که گرویده بود ۲۰ به خدا و به روز واپسین، زیرا که این شریعت است و امر شریعت مؤمنان را است. ذَلِكَمُ أَزْكَى لَكُمْ: آن تان به و صوابتر شما را؛ وَ أَطْهَرُ: و پاکتر ایشان را از حرام و دل‌های شما را از ریت و تهمت. وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: و

خدا داند صلاح مردان و زنان و درون دل ایشان و شما نمی دانید. این خطاب اولیاء زن را است. و این آیت در شأن معقل بن یسار المزنی آمد که خواهر وی - جمیله زن بودحداح - شوهرش او را طلاق داد. معقل بن یسار او را گفت «اگر نیز تو خویشتن را به وی دهی من نیز با تو سخن نگویم». و آن زن و شوهر را دل با یکدیگر بود. این آیت فرو آمد، آنکه گفت: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ: مادران شیر دهند فرزندان ایشان را دو سال تمام، بیست و چهار ماه. سؤال: چرا دو سال حدّ نهاد، بعدما که اگر از دو سال بکاهند یا بیفزایند روا است. جواب گوییم این امر استحباب است نه امر حتم. لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ: این آن را است که خواهد که تمام کند مدت شیر دادن را. در این آیت حجت است بر آنکه تمامی رضاع دو سال بیش نیست و نیز پیغمبر علیه السلام گفت لا رضاع بعدالحولین. وَ عَلَى الْمُؤَلَّدِ لَهُ رِزْقُهُنَّ: و بر آنکه زاده او را است نفقه ایشان بر او است، یعنی بر پدر است نفقه زنان که در زنی وی باشند یا در عدت وی؛ و اگر نه در زنی باشند و نه در عدت، بر مردان بود مزد رضاع. سؤال: چرا گفت بر پدر است روزی ایشان، بعدما که روزی ایشان و روزی بندگان بر خدا است؟ جواب گوییم مراد از این رزق، نفقه است و نفقه را رزق گویند چنانکه گویند رِزْقُ الْجُنْدِ و رِزْقُ الْجُنْدِ بیستگانی را. وَ كَسَوْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ: و پوشیدن ایشان بنکویی بر توانگر درخور توانگری او و بر درویش درخور درویشی او. لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا: درنخواهند از هیچ تن مگر فراخ توان او. لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بِوَلَدِهَا: گزند نباید کرد هیچ مادر را به فرزند او. و ضرار مادر بر فرزند آن بود که فرزند جز شیر وی نستاند و مادر شیر ندهد، گوید که: دایه گیر. و نیز پدر بستیزه گوید: نخواهم که او را شیر دهی که من خود دایه ای بیارم. و نیز آن بود که در حق مادر تقصیر

- کند تا فرزند ضایع ماند. وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ يُولَدُهِ: و نه آنکه زاده او را بود به فرزند او؛ یعنی پدر را گزند نباید آورد به فرزند او. و آن آن بود که مادر فرزند را بستیز بر پدر بیفکند و گوید: من فرزند ترا شیر نمی‌دهم. و آن فرزند جز شیر او فرا نستاند. و گر مادر ابا کند بجبر او را بر آن باید داشت تا ۴ فرزند را شیر دهد. وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ: و بر میراث‌برنده است مانند آن داشت که بر پدر است اگر پدر را نبود، و گر پدر را بود نفقه بر پدر است، و گر پدر را نبود مادر را از آن خویش بکار باید برد، و گر ندارد بر وارث پدر است، و گر نبود بر وارث فرزند است، و گر او را نیز نبود بر والی و بر ۸ بیت‌المال، و گر نبود بر توانگران است نفقه آن کودک. فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ: و گر خواهند - یعنی مادر و پدر - از شیر باز کردن بهمداستانی ایشان و مشاورت کردن با یکدیگر؛ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا: باکی و بزه‌ای نیست بر ایشان. سؤال: چرا گفت فلا جناح علیهما، بعدما که ۱۲ همه کس داند که از شیر باز کردن کودک بزه نیست؟ جواب گوییم مراد از آن، پیش از دو سالگی است؛ و روا بود که کودک را پیش از دو سالگی از شیر باز کنند؛ و گویند که کودک زیرکتر باشد چون در رضاع از دو سال چیزی کم کنند. وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ: و گر خواهید که ۱۶ دایه گیرید از بهر فرزندان حرجی نیست بر شما؛ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ: چون بسپارید آنچه بداده باشید یعنی آنچه پذیرفته باشید از اجر رضاع بنکویی. وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: و بترسید از خدا و پرهیزید از آزار خدا و فرمانهای خدا را مخالفت مکنید و بدانید که خدا ۲۰ بر هرچه شما می‌کنید بینا است و مکافات کند شما را بدان.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا: و آن کسان که جان بردارند ایشان را از شما و بازگذارند زنانی را. يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ

- عَشْرًا: چشم دارندا تنهای ایشان را به عدت چهار ماه و ده روز. سؤال: اینجا می‌گوید عدت متوفی عنها الزوج چهار ماه و ده روز است و فروتر می‌گوید متاعا الی الحول، عدت وی سالی بود، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم این آیت منسوخ است بدین آیت و تلاوتش باقی است؛ و نزول این آیت بر نزول این دیگر مقدم است، لکن تلاوت و کتابتش متأخر است. و هر آن زن آزاد که شوهرش بمیرد عدت او چهار ماه و ده روز است؛ و اگر زن کنیزک بود عدتش دو ماه و پنج روز بود؛ و اگر مادر فرزندی باشد عدتش عدت آزاد باشد؛ و اگر باردار باشد، تا بار بنهد. فَإِذَا بَلَغَنَّ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ: چون برسند به تمامی زمان زده ایشان باکی و بزه‌ای نیست بر شما که اولیاء مرده‌اید در آنچه کنند زنان عدت بداشته به تنهای ایشان از زینت و نیکوی؛ اما تا در عدت باشند تزیین نباید کرد، و در عدت طلاق از خانه بیرون نباید آمد؛ اما در عدت وفات اگر کسی ندارد که به شغل او قیام نماید، اگر بنفس خود بیرون آید از بهر کفایت شغل خویش را معذور باشد. وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ: و خدا بدانچه شما می‌کنید آگاه است.
- وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ: و باکی و بزه‌ای نیست بر شما در آنچه نمایش کنید بدان از خواستداری زنان در عدت ایشان از طلاق یکسره یا از وفات. و نمایش آن بود که مرد زن را گوید مرا در تو رغبت است چون عدت بسر آید تو خود را به من ارزانی داری تا مرا به تو نیک افتد و ترا به من بد نیفتد؛ این و مانند این از تعریض. أَوْ أَكْتَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ: یا پوشیده دارید در تنها و دلهای شما، یعنی که دل بر نکاح می‌دارید چون عدت بسر آید روا باشد. عَلِمَ اللَّهُ أَتْكَمُمْ سَتَدْكُرُونَهُنَّ: خدا دانا است که شما ایشان را یاد کنید. وَلَكِنْ لَا تُؤَاغِدُوهُنَّ سِرًّا:

بلک وعده مکنید با ایشان به پیوستگی در عدت. گفته اند این سر نکاح است و گفته اند مجامعت است. إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا: مگر گویند ایشان را گفتار خوب چنانکه شاید گفتن با نامحرم، که: اگر خدا میان ما پیوستگی قضا کند من بدان شاد باشم و هر چه از من آید بکنم. وَلَا تَغْزُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ: و دل منهد بر بند نکاح در عدت تا آنکه که برسد نبشته عدت بتمامی آن؛ زیرا که در عدت نکاح روا نبود. وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاخْذَرُوا: و بدانید که خدا می داند آنچه در تنهای شما است از حُب و شهوت و قصد خیر و شر، برحذر باشید و پرهیزید از آزار وی. وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ: و بدانید که خدا آمرزگار است و بردبار و تعجیل نکند عاصی را به عقوبت.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ: باکی نیست و بزه ای نیست بر شما که دست بازدارید زنان را و هنوز نرسیده باشید بدیشان. ۱۲ سؤال: چه فایده بود در رخصت دادن طلاق قبل مسیس، بعدما که کسی در این بشک نشود؟ جواب گوئیم یاران رسول پنداشته بودند که چون زنی را بخواستندی، به وی نارسیده وی را طلاق دادن ستم بود، خدای تعالی در این آیت اذن داد رفع آن تهمت را. أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً: یا پدید نکرده باشید ایشان را پدیدکرده ای، کاوین. زنان در حدیث کاوین چهار گروه باشند: یکی آن که بخواهند و کاوین پدیدکنند و به وی رسند، این را مهر تمام واجب آید. دیگر آن که بخواهند و کاوین پدیدنکنند و به وی رسند، این را مهر المثل واجب آید چنانی که زنی را از سوی پدر آن زن کاوین بود. سدیگر آن که بخواهند و کاوین پدیدکنند و به وی نارسیده دست بازدارند، این را نیمه کاوین واجب آید، و گر شوهرش بمیرد کاوینش تمام واجب آید و میراث. چهارم آن که بخواهند و کاوین پدیدنکنند و به وی نارسیده دست

بازدارند، این را متعه واجب آید بر مقدار یسار، مهین آن بنده‌ای و کھین آن جامه‌ای. این است که می‌گوید وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمُسْوَعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُفْتِيرِ قَدْرُهُ: برخورداری دهید ایشان را بر توانگر به اندازه توانگری او و بر درویش به اندازه درویشی او. مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ: برخورداری به نیکویی سزا است بر نیکوکاران، یعنی نکوکاری است نه واجب.

وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ: وگر طلاق دهید ایشان را پیش از آن که بدیشان رسید به مجامعت یا خلوت بی‌عذر، وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ: و باز بریده باشید ایشان را بریده کاوین، نیمی از آنچه باز بریده باشید بدهید، مگر که زنان فراگذارند بسهولة؛ که چون می‌میرد می‌گوید هیچیز نخواهم از کاوین زیرا که او از من شادی ندیده است. أَوْ يَغْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ: یا فراگیرد بسهولة آن کس که به دست او است بند پیوستگی و آن ولی زن باشد؛ و گفته‌اند آن شوهر بود که بمرد می‌گوید چون نام من بر او افتاد من خود کاوین او تمام بدهم. وَ أَنْ تَغْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى: و آنکه بسهولة گیرید آن نزدیکتر به پرهیزگاری. وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ: و فراموش مکنید نکوکاری میان شما. إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: بدرستی که خدا بدانچه شما می‌کنید بینا است و شما را بر آن مکافات کند.

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ: نگه‌بانی کنید بر نمازها. و نگه‌بانی بر نماز به سه چیز بود: یکی گزاردن آن، دیگر بجای آوردن شرایط آن، سدیگر نگه‌داشتن آن تا به وقت مرگ از هرچه در آن خلل آرد. وَالصَّلَاةُ الْوُسْطَى: و خاص بر نماز میانین. و گفته‌اند نماز وسطی نماز بام است که آن میان دو نماز است؛ نماز روز و نماز شب. و گفته‌اند نماز شام است که سه رکعت است، میان دو و میان چهار. و گفته‌اند هر نماز خود وسطی است،

- زیرا که نماز فریضه به شمار پنج است، پس هر یکی از آن وسطی باشد. اما بیشتر مفسران بر آنند که صلوة وسطی نماز دیگر است، زیرا که پیغمبر علیه السلام روز قریظه گفت: شغولنا عن صلوة الوسطی، یعنی صلوة العصر. و از عایشة صدیقه همین روایت است که صلوة الوسطی نماز ۴ دیگر است. سؤال: چون به محافظت همه نمازها فرمود، نماز دیگر خود در آن درآمد پس چرا بدان جداگانه امر کرد؟ جواب گفته‌اند حافظوا علی الصلوات، مراد از آن همه نمازها است والصلوة الوسطی پنج نماز فریضه است؛ آن را خاص کرد به فرض. و گفته‌اند وسطی خاص نماز دیگر است، ۸ امر بدان تکرار کرد زیرا که در آن بیش تقصیر افتد که طالبان دنیا کار می‌کنند، چون روز به آخر کشد گویند: این کار تمام کنیم آنکه نماز کنیم. چون نگه کنند آفتاب فرو شده باشد. وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ: و بایستید خدا را فرمان‌برداران. و گفته‌اند این امر است به قیام در نماز، آن را که قادر بود ۱۲ بر آن. و گفته‌اند این امر است به سکوت در نماز. محمد بن کعب القرظی گوید: مسلمانان در اول اسلام در نماز سخن می‌گفتندی؛ چون این آیت فرو آمد، نیز نگفتند. و گفته‌اند این قنوت به معنی خضوع و خشوع است.
- فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا: اگر بترسید نماز کنید پیادگان یا سواران. در ۱۶ حال خوف روا باشد که پیاده می‌رود و نماز می‌کند به ایما، و اگر سوار باشد همچنان نماز کند به ایما. و نماز خوف به جماعت کردن در آن آیت پدید کرده است که و اذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة، الآية. فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ: چون ایمن گردید نماز کنید خدا را ۲۰ چنانکه در آموخته است شما را، آنچه نبودید که بدانستید بی تعلیم خدا، چون ارکان نماز بتمامی، رکوع و سجود و قیام و قرائت آن. سؤال: چون خدای تعالی در حال خوف رخصت داد نماز کردن پیاده و سوار را به ایما،

شما در حال امن روا دارید؟ جواب گوییم زیرا که خبر است از مصطفی به روایت آنس که: اَنَّهُ كَانَ يَصَلِّي فِي السَّفَرِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ دَابَّتُهُ بِالْإِيمَاءِ. و گفته اند معناه: فَاِنْ خَفْتُمْ فَصَلُّوا رِجَالًا اَوْ رُكْبَانًا، یعنی: قرائت بالایماء؛ این رخصت در ترک قرائت است، نبینی که از پس می گوید فَاِذَا اٰمَنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ، ای: فاقرؤا القرآن كما علمكم.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ اَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّاَزْوَاجِهِمْ: و آن کسان که جان بردارند ایشان را از شما و بازگذارند زنان را، بر آن مردان است اندرزی مر آن زنان ایشان را. و گر وصیته به نصب خوانی مصدر بود، ای: یوصون وصیته، اندرز کنند اندرزی متاعاً اِلَى الْاَحْوَالِ: برخورداری تا سالی از ترکات مرده. اکنون این آیت منسوخ است به قول رسول که: لا وصیة لوارث؛ آن زن را نفقه عدت از نصیب خویش از کاوین باید کرد. و این که گفت الى الحول منسوخ است بدانکه گفت یتربصهن بانفسهن اربعة اشهر و عشرا. غَيْرَ اخْرَاجَ: بی بیرون کردنی. و این حکم بر جا است و زن را چهار ماه و ده روز عدت ببايد داشت در خانه. فَاِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ: اگر بیرون شوند - در آن چهار ماه و ده روز، و گفته اند از پس تمامی عدت - باکی و بزه ای نیست بر شما که اولیاء مرده اید فی مَا فَعَلْنَ فی اَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ: در آنچه کنند در تنهای ایشان از زینت، از پس عدت. وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: و خدا بی همتا است به کین کشیدن از دشمنان و از آن کس که بر ضعیفان ستم کند و راست داور است به حکم کردن بر بندگان.

وَاللِّمَطْلَقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ: و زنان طلاق داده را برخورداری باید بنیکویی. گفته اند این متاع مهر است؛ و گفته اند افزون از مهر است. اگر بر مهر رانی، واجب است مر مدخوله را؛ و گر بر مهر نرانی، فضل باشد. حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ: سزا است بر پرهیزگاران، یعنی درخور تقوی است.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: همچنین پدید می‌کند خدا شما را نشانهای او به اوامر و نواهی و احکام، تا مگر بود که شما خرد را کار بندید و حق را دریابید.

- ۴ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ: ای نگه نکردید بدان کسان که بیرون شدند از سرراهای ایشان و ایشان هزاران بودند که از خان و مان برفتند پرهیز مرگ را. فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا: خدا گفت ایشان را که بمیرید، و بمیرانید ایشان را؛ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ: پس زنده کرد ایشان را. کلبی گوید: ایشان هشت هزار تن بودند، در شهری از شهرهای بنی اسرائیل. خدا ایشان را امر کرد به حرب با کافران. ایشان سخط آوردند بر فرمان خدا و بر آن سخط از آن شهر برفتند. خدای تعالی ایشان را بیکبار هلاک کرد؛ آنگاه ایشان را به دعاء حزقیل نبی زنده کرد. و گفته‌اند ایشان را در آنجای وبا افتاد؛ بیرون آمدند که از قضاء خدا بگریزند، خدا همه را جان برداشت. و پیغمبر علیه السلام گفت: چون در شهری وبا باشد از آن شهر بنیاید گریخت و در آن شهر نباید شد. إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ: بدرستی که خدا خداوند افزونی نیکویی است بر مردمان. گفته‌اند مراد از این ناس آن مردمانند که ایشان را پس از مرگ زنده کرد و نسل ایشان بماند، ولکن رنگ و بوی مردگان با ایشان است. و گفته‌اند مراد از این ناس آن گروه‌اند از بنی اسرائیل که در وقت مصطفی بودند. و فضل خدا با ایشان آن بود که خدا بدیشان رسول فرستاد. ایشان شکر آن نگزاردند و به وی بنگریدند. و گفته‌اند این ناس امت محمداند که ایشان را به معصیت هلاک نکند، چنانکه بنی اسرائیل را کرد. وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ: بی بیشتر مردمان سپاس‌داری نمی‌کنند. سؤال: چون تکلیف مالا یتاق در حکمت روا نبود چرا خدا ایشان را گفت موتوا، بعدما که
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

موت نه مقدور است؟ جواب گوییم این فقال لهم الله موتوا، خبر از مسخ و تحویل ایشان است، نه تکلیف ایشان به موت.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: و کارزار کنید در راه خدای تعالی، یعنی در نصرت دین خدا از بهر خدا. و این امر است این امت را به حرب کافران، تا چنان نکنند که بنی اسرائیل کردند که بر فرمان خدا خشم گرفتند تا خدا ایشان را هلاک کرد. وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ: و بدانید که خدا شنوا است گفتار شما را، دانا است به کردار شما.

۸ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا: کیست آن که وام دهد خدا را وام نیکو. مراد از این قرض زکات و صدقه است، لکن آن را به لفظ قرض آورد از بهر دل مؤمنان را؛ تا بدانند که هر چه بدهند باز یابند. و از بهر این گویند که وام پر شود و برآید و منت در میان. اما وام نیکو آن بود که سه شرط در او بجا آرند: یکی آنکه از حلال دهند؛ دیگر آنکه بهین دهند؛ سدیگر منت بر درویش ننهد. فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً: تا افزون باز دهد او را خدا، افزونیهای بسیار؛ به یکی هفتصد و هفتصد هزار، تا چندانکه خدا داند و بس. چون این آیت فرو آمد، بودحداح گفت «یا رسول الله، خدای ما از ما وام می خواهد؟». رسول گفت «بلی». او گفت «مرا حایطی است و چهارصد بُن خرما در آنجا است پُربار، گواه باش که آن را در کار خدا کردم». آنکه به در حیاط آمد، زنش ام الدحداح در آنجا بود و چادری فرو کرده بود و خرما می چید و بر آنجا می کرد. بودحداح او را آواز داد که «بیرون آی که من این حایط را به وام به خدا دادم». زنش گفت «پیش از آن دادی که من این خرما بچیدم؟» گفت «بلی». زنش آنچه برچیده بود همه فرو ریخت و چادر برگرفت و هر دو بیامدند و کلید آن حایط نزد رسول آوردند. رسول علیه السلام گفت «ای بسا خرمابنان خوشه

فرو آویخته که به نام شما وا کردند در بهشت». سؤال: نه خدای نهی کرد از ربوا، پس چرا با بنده معاملات ربوا می‌کند که گفت فیضاعفه له؟ جواب گوییم معاملات ربوا میان بندگان حرام است، لکن از خدا روا است و میان بنده و خدا روا است؛ چنانکه استعباد و اهلاک میان بندگان حرام است، ۴ لکن از خدای روا است. وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ: خدا تنگ کند روزی بر آن که خواهد و بگستراند بر آن که خواهد. گفته‌اند یقبض و یبسط، ای: یاخذ و یخلف، فرایزد و افزونی باز دهد. وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: و با وی گردانند شما را روز قیامت و مکافات آن بازیابید. ۸

الَّتِي تَرَى إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى: ای نگه نکردی سوی آن گروه از فرزندان یعقوب از پس موسی. سؤال: چرا رسول را گفت اَلَمْ تَرِ إِلَى الْمَلَأِ، بعدما که رسول ایشان را ندید؟ جواب گفته‌اند این رؤیت به معنی علم است، ای: اَلَمْ تَعْلَمْ. و گفته‌اند معناه: الم تخبر. إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ۱۲ أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُنَاقِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: چون گفتند مر پیغمبری را که ایشان را بود - نام او اشموئیل بن هلقا - که پدید کن ما را پادشاهی تا ما بیاری او کارزار کنیم در راه خدا. قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا: آن پیغمبر گفت هیچ شاید بود که فریضه کنند بر شما کارزار و شما کارزار ۱۶ نکنید؟ یعنی نباید که من از خدا درخواهم تا شما را ملکی پدید کند و به حرب فرماید و شما نافرمانی کنید. قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا: ایشان گفتند چه بوده است ما را که کارزار نکنیم در راه خدا، بدرستی که بیرون کردند ما را از سرهای ما و جدا کردند ۲۰ ما را از فرزندان ما و غارت کردند و به اسیری بردند. فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ: چون فریضه کردند بر ایشان کارزار، برگشتند از فرمان خدا مگر اندکی از ایشان. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ: و خدا دانا

است بدان ستمکاران.

و آن آن بود که از پس موسی علیه السلام بنی اسرائیل را با گورکان
 حربها بسیار بودی و خدای تعالی بنی اسرائیل را بر دشمنان ظفر می داد،
 به سبب تابوتی که ایشان را بود، یادگار از موسی و هارون. و آن تابوتی ۴
 بود از چوب شمشاد، در آنجا عصای موسی بود و پاره ای از الواح موسی و
 عمامه هارون، و طشتی زرین در آنجا بود و کویزی از من و سکینه ای آن
 را سری چون سرگره و روئی چون روی مردم و دو پر بر او. چون حرب
 کردند آن تابوت را فرایش بردندی؛ آواز می آمدی از آن سکینه و ۸
 رعبی از آن در دلهای دشمنان افتادی و از او بهزیمت شدندی. روزگاری
 برآمد. بنی اسرائیل در فسق و فساد از حدّ درگذشتند. خدای تعالی آن
 تابوت را از ایشان به دست دشمنان افکند. دشمنان خواستند که بدان
 استخفاف کنند، آن را در سرگین دانی افکندند؛ اهل آن نواحی را همه ۱۲
 بواسیر گرفت. و هر جا که آن را بنهادندی و با پدید آمدی. آن را ببرند و
 بر گاوی بستند و به دشت گذاشتند. گاو آن را می برد تا به درِ سرای
 طالوت. و طالوت پوستگری بود؛ آن را بدید برد و در خانه پنهان کرد. و
 گویند طالوت خربنده بود، خری گم کرده بود؛ به طلب آن خر در دشت ۱۶
 می رفت؛ جفتی گاو دید آن تابوت بر ایشان بسته. آن را با خانه آورد.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا: و گفت ایشان را
 اشموئیل — چون از او ملکی خواستند — که خدا بفرستاد و برانگیخت و
 پدید کرد از بهر شما طالوت را تا پادشاه شما باشد. و سبب آن بود که ۲۰
 اشموئیل دعا کرد تا خدای تعالی بنی اسرائیل را ملکی پدید کند. جبرئیل
 پیامد او را نپی آورد، گفت هر که این نی بر بالای او راست آید ملک
 بنی اسرائیل او باشد. اشموئیل آن نی را بر بالای هر کس می داشت، راست

- نمی آمد؛ تا وقتی به سرای طالوت افتاد. او را بلندبالا دید؛ گفت «اگر هیچ کس هست از بنی اسرائیل که بالای او با این نی برابر آید آن تویی.» آن نی را بیاوردند. به بالای او راست آمد. گفت «هین، که ملک بنی اسرائیل تویی.» طالوت گفت «این را نشانی هست، که تابوت بنی اسرائیل من دارم.» اشموئیل پیامد و بنی اسرائیل را گفت که «طالوت ملک شما است.» قَالُوا أَتَنْتَنِي يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا: ایشان گفتند از کجا رسد او را بر ما پادشاهی. وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ: و ما سزاوارتریم از او به پادشاهی؛ زیرا که ملک در سبط یهودا بوده است. وَلَمْ يُوْتِ سَعَةً مِنَ ۸ الْمَالِ: و نیز نداده اند او را فراخی از مال؛ از بهر آنکه او درویش بود. قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَيْهِ عَلَيْكُمْ: اشموئیل گفت بدرستی که خدا او را برگزید بر شما به ملک. وَ زَادَهُ تَنْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ: و بیفزود او را افزونی در دانش - یعنی علم حرب و رسوم ملک و سیاست - و تن و کالبد. و او کالبدی ۱۲ بزرگ داشت شایسته مر حرب را. وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ: و خدا بدهد پادشاهی خود آن را که خواهد. سؤال: روا بود که خدا ملک خود به کسی دهد، تا گفت یوتی ملکه من یشاء؟ جواب گوییم این ملک نه آن است که حق تعالی ملک خویش فرا کسی دهد. معنی آن است که بدهد ۱۶ پادشاهی آن را که خواهد؛ لکن آن ملک را به خود اضافت کرد زیرا که عطاء او بود، چنان که عیسی را گفت فنفعنا فیه من روحنا. روح عیسی را به خود اضافت کرد از بهر آنکه عطاء او بود بی سببی. وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ: و خدا فراخ عطا است به دادن ملک اهل آن را، دانا است که کیست اهل ۲۰ ملک.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ: و گفت ایشان را پیغمبر ایشان اشموئیل بدرستی که نشان پادشاهی

طالوت آن است که با شما آرد تابوت را، در او است آرامی از خدای شما
 مر دلهای شما را. و گفته‌اند سکینه آن سکون دل بود که ایشان را در آن
 تابوت بود. و گفته‌اند سکینه بادی بود هفّافه چنانکه بگفتیم. وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا
 ۴ تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَ آلُ هَارُونَ: و مانده‌ای از آنچه وا گذاشت خاندان موسی و
 اهل هارون؛ چنانکه یاد کردیم. تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ: همی برگیرد آن را یعنی
 می‌فرماید به برداشتن آن فریشتگان آن را. ایشان برداشتندی لکن
 فریشتگان را بر آن موکل کرده بودند. و گفته‌اند تحمله الملائکه آن بود
 ۸ که فریشتگان آن را به آسمان بردند و آخر فرو آوردند. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً
 لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: بدرستی که در آن باز آوردن نشانی است شما را
 بر ملک طالوت، اگر هستید گرویدگان به قول رسول خدا.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ: چون بیرون برد طالوت سپاهها را. و آن
 ۱۲ آن بود که خبر آوردند که بلشثانیان قصد بنی اسرائیل کردند، جالوت
 ملک عمالقه با صد هزار سوار قصد کرد که بنی اسرائیل را مستأصل گرداند.
 طالوت لشکری عظیم بیرون آورد و عرض داد و آهنگ سوی جالوت
 داد. و اشموئیل او را خبر داده بود که در این راه شما را بیابانی پیش آید و
 ۱۶ در او آب نیابید؛ آنکه جویی آب پیش آید، هر که از آن جوی آب بسیار
 بازخورد، به مقصود نرسد و هر که اندک خورد به مقصود رسد. چون
 طالوت لشکر را بیرون برد، خطبه کرد و لشکر را آگاه کرد. قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
 مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي: گفت بدرستی که خدا
 ۲۰ آزمون‌کننده است شما را به جویی در این راه، هر که از آن آب بسیار
 بازخورد و بیاشامد، نه از من است. یعنی از من بازماند. وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ
 مِنِّي: و هر که بسیار نخورد او از من است و با من بماند. إِلَّا مَنْ أَغْتَرَفَ
 غُرْفَةً بِيَدِهِ: مگر آن که برگیرد به دست یک برگرفتن. و گر غُرْفَةً به ضَمِّ

- غین خوانی: یک دست آب بگیرد. چون فازان جوی رسیدند، فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ: بیاشامیدند از آن بسیار، مگر اندکی از ایشان. و ایشان سیصد و سیزده تن بودند که با طالوت بماندند و بس. سؤال: چرا گفت و من له یطعمه، نگفت و مَنْ لَمْ یشرِبْ، بعدما که مشروبات را گویند شرب یشرِب، ۴ و مأكولات را گویند طعم یطعم؟ جواب گوئیم هر چه آن را طعم بود، اگر طعم بود و گر شراب، درست آید که گویند طعم یطعم؛ اما اکل خاص مأكولات را گویند، دون مشروبات. و خدا نگفت و مَنْ لَمْ یأكله تا اشکال آمدی. فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ: چون بگذشت از آب وی - یعنی ۸ طالوت و آن کسان که گرویده بودند با او - جالوت پدید آمد، سوار منکر مبارزی هول، با صدهزار سوار. چون او را بدیدند، قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ: گفتند توانایی نیست ما را امروز بر جالوت و لشکرهای او. قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ: گفتند آن کسان که بی گمان بودند ۱۲ که ایشان بازرسند اند با خدا به قیامت، و ایشان متوکلان بودند. کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ: چندان گروه اندک که به آیند از گروه بسیار به نصرت خدای عزوجل و خدا با شکیبایان است، به عون و نصرت و توفیق و عصمت. ۱۶
- وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ: و چون بیرون شدند سوی جالوت و لشکرهای او به حرب، قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَيَّتْ أَقْدَامُنَا وَ أَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ: گفتند خداوندا فروریز بر ما شکیبایی و پیستان پایهای ما را بر گروه ناگرویدگان. در آن وقت که جالوت پدید آمد، طالوت زرهی بیرون افکند و گفت بنگرید تا بر که راست آید. و آن آن بود که اشموئیل زرهی به طالوت داده بود و گفته که آن کس که این زره بر او راست آید، جالوت را او شکند. آن زره بر هیچکس از لشکر

طالوت راست نمی آمد، تا داود در رسید. و سبب آمدن داود آن بود که پدرش را - ایشاذ را - هفت پسر بودند؛ کهن ایشان داود بود. و ایشاذ شش را با طالوت بفرستاده بود. چون بشنید که لشکر طالوت از آن آب بخوردند و پیرا کردند و بیشتر هلاک شدند، دلش مشغول گشت، داود را از پس بفرستاد تا خبری از برادران باز آرد. و داود در بیابان می رفت، سنگی با او به سخن آمد و گفت «مرا برگیر که من ترا به کار آیم.» داود علیه السلام آن سنگ را برگرفت و با خود می داشت. چون به طالوت رسید لشکر دشمن را دید مصاف برکشیده و لشکر اسلام اندوهگن فرومانده. ۴

داود گفت: «چرا حرب نمی کنید؟» طالوت گفت «زیرا که مبارز در برابر جالوت کسی بود که این زره بر او راست آید، و این زره از این لشکر بر هیچکس راست نمی آید.» داود گفت «بیارید تا من درپوشم.» بیاوردند. ۸

درپوشید؛ بر قد او راست آمد. طالوت شاد گشت و گفت «هین مردی کن که جالوت را تو بکشی و من نذر کرده ام که هر که جالوت را بکشد من نیمی از مملکت خویش بدو دهم و دختر خویش را بزنی بدو دهم و ولی عهد خویش گردانم.» داود گفت «من با زره حرب ندانم کرد که خوی نکرده ام.» زره بیفکند و فلخم از میان باز کرد و قصد جالوت کرد. جالوت ۱۶

گفت «تو کیستی؟» گفت «منم داود، مبارز دین خدا، به حرب تو آمده ام.» جالوت گفت «به چه سلاح با من حرب خواهی کرد؟» داود گفت «به سنگ.» او گفت «به سنگ با سگان حرب کنند.» داود گفت «تو از سگ کمتری.» پس داود گفت «پای دار حمله مرا»، و حمله برد و آن سنگ را که با او به سخن آمده بود در فلخم نهاد و بینداخت. آن سنگ در هوا به سه شاخ شد، به قدرت حق تعالی؛ و یک پاره بر جالوت آمد و او را بر جا هلاک کرد. و پاره دیگر بر اسب او آمد و هلاک گشت. و پاره ۲۰

سیم ریزه ریزه شد و بر لشکر او آمد و بر هر جا که می آمد، گذاره می کرد و مردم را می کشت. و در بعضی اخبار است که آن سنگ را خدای تعالی ریگ گردانید در هوا و در چشمهای ایشان افتاد بر مثال آتش. ایشان بدان مشغول شدند و لشکر اسلام بر ایشان ظفر یافت.

۴

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ: بشکستند ایشان را به نصرت خدا و بکشت داود جالوت را. در اخبار آمده است که جالوت مبارزی بود که او را با صدهزار سوار برابر داشتندی و پهنای پیشانی او دوازده بدست بود، و زره او ششصد رطل بود، و خود او سیصد رطل بود، و عمود او

۸

چهارصد رطل بود؛ و آن روز سه زره بر هم پوشیده داشت. داود پیغمبر به یک فلخم سنگ او را و لشکر او را جمله هزیمت کرد به مدد حق تعالی. سؤال: چرا خدای تعالی کشتن جالوت را به داود اضافت کرد و گفت

۱۲

و قتل داود جالوت، و کشتن مصطفی و مؤمنان، دشمنان را روز بدر به خود اضافت کرد و گفت فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ، الآیه؟ جواب گوییم زیرا که قتل جالوت از داود بود به نصرت خدا، اما قتل کفار به بدر مِنْ الْمَلَائِكَةِ بود، از فریشتگان بود؛ از بهر آن آن قتل را به خود اضافت

۱۶

کرد. و گفته اند سبب آن بود که مسلمانان عجب در خود آوردند به قهر کردن کافران روز بدر، خدا گفت جای عجب نیست که آن من کردم وَمَا رَمَيْتَ - آی: و ما بلغت - إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ بَلَغَ. وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ: و بداد خدا داود را پادشاهی بنی اسرائیل، و بداد او را دانش و

۲۰

درست کاری و درست گفتاری. و گفته اند این حکمة نبوت است؛ و گفته اند که این حکمة زبور است؛ و گفته اند این حکمة تحکم او است که حاکم روی زمین بود. وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ: و در آموخت او را از آنچه خود خواست؛ چون لغات چیزها و زره بافتن و علم حروب. در اخبار آمده

است که چون داود از آن حرب جالوت بازگشت، طالوت آن عهد که با داود کرده بود وفا نکرد؛ از آنکه داود علیه السلام جمالی نداشت و شبانی کردی و طالوت را دختری بود بغایت باجمال، و او را از دل برنمی آمد که دختر را بدو دهد. داود نیز از آن نه اندیشید، با سر شبانی خویش شد. و در ۴ اخبار است که طالوت داود را گفت «دختر به تو ندهم تا آنکه که تو به نفس خویش دویست کافر را که از مبارزان کفار مانده اند بکشی.» و مراد او آن بود که مگر داود در حرب هلاک شود. داود به حرب رفت و دویست مرد مبارز دید از جمله کفار که کمین خواستند آورد بر مسلمانان؛ ۸ چون داود را بدیدند و آواز او بشنیدند - و ایشان خود آوازه او شنیده بودند که او با جالوت و با صدهزار سوار چه کرد - همه از او بترسیدند و تن به اسیری بدو دادند. داود همه را ختنه بکرد و قلف ایشان را با طالوت آورد. طالوت درماند، و به هیچ حال از دلش برنمی آمد که مصاهرت کند ۱۲ با داود و قصد هلاک داود کرد. داود بدانست، برفت و با سرکار خویش رفت. طالوت به خواب دید که او را گفتندی «ای این تویی که عهد با داود بشکستی، ببینی که چه به تو رسد». او بهراسید، از خواب بجست، و نزد عابدی آمد مستجاب الدعاء. چون به در صومعه او آمد، آواز او شنید که بر داود نوحه می کرد. طالوت در بزد. عابد گفت «کیست». طالوت گفت «منم، طالوت». عابد گفت «دور شو ای دوزخی بدبخت، تو آنی که عهد با داود بشکستی و نیز قصد کشتن او کردی». و طالوت خود بدین حدیث آمده بود، گفت «بگو تا چه کنم تا خدای تعالی توبه من قبول کند». عابد ۲۰ گفت «توبه تو آن است که عهد با داود بوفاکنی تا او خشنود گردد. آنکه تو به فلان شهر شوی و حرب کنی، اگر کشته گردی آن علامت قبول توبه تو بود، آنکه آمرزیده گردی.» طالوت آن همه بجای آورد و کشته شد. و

ملکت بنی اسرائیل بجملگی با داود افتاد. وَ لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ: وگرنه بازداشت خدا استی مردمان را برخی از برخی؛ چنانکه لشکر جالوت را از مسلمانان بازداشت به سبب داود؛ و همچنین به برکت پیغمبران بلا از مؤمنان بازدارد و به برکت نمازکنان از بی نمازان و ۴ به برکت غازیان از قاعدان و به برکت حاجیان از متخلفان و به برکت عالمان از جاهلان. اگر نه چنین استی، لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ: تبه شدی زمین و اهل زمین، بی خدا خداوند افزونی و نیکویی است بر جهانیان. ۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. آن آیت‌های خدا است که بر تو می خوانیم؛ یعنی جبرئیل را فرو می فرستیم تا بر تو می خواند. — گفته اند این آیت قصه‌های گذشتگان است. و گفته اند این اوامر و نواهی این سورت است — بسزا و درست؛ تا حَقِّ رسالت تو پدید آید. وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ: بدرستی که تو از پیغمبرانی و بهین ایشانی. ۱۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. آن پیغمبران که یاد کردیم افزونی نهادیم برخی را از ایشان بر برخی، در دلایل و معجزات. و بیشترین معجزات مصطفی را بود، زیرا که قرآن او صدوچهارده سورت است؛ هر سورتی جداگانه معجزه‌ای بودی که همه خلق از مثل آن عاجز اند. و گفته اند فضلنا بعضهم علی بعض بالامّة، و امت مصطفی بیشترین همه امتان اند، زیرا که روز قیامت همه اهل بهشت صد و بیست صف باشند، هشتاد صف از ایشان این امت باشند. و گفته اند این فضل شرف نفس است. مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ، آی، کَلَّمَ اللَّهُ: از ایشان کس بود که سخن گفت با وی خدا بی ترجمان و بی واسطه، چون موسی و مصطفی؛ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ: و برداشت و برکشید برخی را از ایشان پایگاهها؛ چون ادريس که

- او را به آسمان برد، و مصطفی را به قاب قوسین برد. وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ: و بدادیم ما عیسی پسر مریم را هویداییها، چون احیاء موتی و شفاء مرضی و ابراء اکمه و ابرص و خلق طیر و اخبار غیب. سؤال: چرا از همه پیغمبران عیسی را به مادر بازخواند؟ جواب گوییم رداً ۴
- علی النصارى، که ایشان می گفتند عیسی ابن الله. و نیز در حکمت روا نباشد زن خویش را بر سر جمع نام بردن؛ چون احکم الحاکمین چند جای او را در قرآن به نام بخواند، ببايد دانست که مریم نه زن خدا بود. وَآيُذْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ: و نیرومند کردیم او را به جان پاکیزه. از آن است که ۸
- او را روح الله گویند، که او را به کُن فیکون آفرید. و گفته اند بروح القدس یعنی به جبرئیل پاکیزه که او را از دشمنان برهانید و به آسمان برد. و گفته اند تأیید عیسی به جبرئیل آن بود که وحی بر وی می آورد. وَلَوْ شَاءَ ۱۲
- اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ: وگر خدا خواستی کارزار نکردندی آن کسان کز پس ایشان - یعنی از پس پیغمبران - بودند، چون امتان ایشان. مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ: از پس آن که بدیشان آمد هویداییها؛ یعنی حجت های هویدا بر حق توحید. وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا: بی خلاف کردند ۱۶
- نخست در دین. فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ: از ایشان کس بود که بگروید و کس بود که بنگروید، تا آن خلاف میان ایشان به قتال رسید. وَلَوْ شَاءَ ۲۰
- اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُوا: وگر خواستی خدا کارزار نکردندی با یکدیگر. وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ: بی خدا کند آنچه خواهد. در این آیت ما را حجت است بدان که بدی نیز به خواست خدا است چنانکه نیکی به خواست خدا است. سؤال: چه فایده بود در تکرار ولو شاء الله ما اقتتلوا، بعدما که یکی خود این فایده بداد؟ جواب گفته اند آن اول که یاد کرد قتال دین است و این دیگر قتال نفس. و گفته اند آن اول قتال ایشان است با یکدیگر، و این دیگر قتال

ایشان است با دشمنان.

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ: ای آنها که گرویده‌اند و ای شما که گرویدگانید هزینه کنید به زکات و صدقه از آنچه روزی کرده‌ایم شما را. مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ: پیش از آن که بیاید روزی که در آن روز خرید و فروخت نبود و نه دوستی سود دارد و نه خواهشگری سود دارد. سؤال: چرا گویند در قیامت شفاعت بود، بعدما که خدا گفت وَلَا شَفَاعَةٌ؟ جواب گوییم این نفی شفاعت کافران است، نبینی که گفت وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ. اگر گوید لَا بَلْ نفی شفاعت مؤمنان است، نبینی که در اول آیت گفت یا ایها الذین آمنوا، گوییم معنی آن است که: ای مؤمنان نفقه کنید به زکات و صدقه که اگر نکنید مخاطره بود که شومی منع زکات فرا رسد و در کفر افتید، چنانکه فرا ثعلبه رسید که زکات بازگرفت، فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمُ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ: ۱۲. ناگرویدگانند که ایشان ستمکارانند به ظلم بترین. سؤال: چرا ظلم بر کافران مقصور کرد و گفت وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ، بعدما که جز کافر هم ظالم بود؟ جواب گوییم این الف و لام در وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ، الف و لام تعریف معهود است؛ یعنی این ظالمان که ایشان را در قیامت نه دوستی سود دارد و نه شفاعت، ایشان کافران باشند. ۱۶

- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: خدا آن است که نبود خدا مگر او. این آیت را آیه‌الکرسی خوانند، و فاضل‌ترین آیتی در قرآن این است و پیغمبر گفته است من مهتر همه عربیم و سلمان فارسی مهتر فرس و بلال مهتر حبش و صهیب مهتر روم و قرآن مهتر همه کتبه‌ها و روز آدینه مهتر همه روزها و شب قدر مهتر همه شبها و سورة البقرة مهتر همه سورتها و آیه‌الکرسی مهتر همه آیتها. سؤال: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، چرا ابتدا به نفی کرد، آنکه به اثبات؟ ۲۰

جواب گوییم زیرا که تا از هرچه دون خدا است تبرّانکنی، اقرار به خدایی خدا درست نیاید. سؤال: لا اله کفر است یا ایمان؛ اگر کفر است پس خدا نخست به کفر فرمود، آنکه به ایمان؛ و اگر ایمان است پس همه ملحدان و دهریان و معطلان می‌گویند لا اله، پس مؤمن باشند؟ جواب گوییم لا اله، نفی الالهیه عمّن لا يستحقّها، الاّ الله، اثبات الالهیه لمن يستحقّها. اَلنَّحْيُ اَلنَّقِيُومُ: زنده همیشه پاینده. قیوم و قیام مبالغه قیام بود، و قایم در صفات خدا بر دو معنی بود: دایم و نگهبان. و قیوم این هر دو معنی را محتمل است. ۴
 ۸ لَا تَأْخُذْهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ: نگیرد او را غنودن و نه خواب. سنه خواب سبک باشد که از سر درآید و نوم خواب گران باشد که در دل گیرد؛ و معنی آن است که هرگز از احوال خلق غایب نباشد. لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ: او را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است؛ همه مخلوق او و او خالق آن، همه مملوک او و او مالک آن، همه دلیل بر هستی و یگانگی او. مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهٖ: کیست آنکه شفاعت کند نزد او — یعنی در قیامت — مگر به فرمان و دستوری او. و این جواب آن مشرکان است که می‌گفتند ما بت‌های پرستیم از بهر آنکه بر صورت فرشتگانند، تا فرشتگان روز قیامت ما را شفاعت کنند. خدا گفت ۱۲
 آن ظنّ ایشان در حق بتان خطا است؛ زیرا که در قیامت کس شفاعت نیارد کرد، بی اذن خدا. و خدا دستوری ندهد به شفاعت مگر مؤمنان را. در این آیت ما را حجت است بر اثبات شفاعت؛ از آن وجه که خدای تعالی شفاعت را روز قیامت در اذن خود بست و اذن او جایز است، پس واجب ۲۰
 آمد که شفاعت جایز بود. و حجت است بر آنکه خدای تعالی جدا است از عالم زیرا که گفت عنده، و عند در آن چیز اعتبار کنند که نه به جنب آن چیز بود. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ: می‌داند آنچه فرا پیش ایشان است

- و آنچه با پس ایشان است، یعنی فرشتگان در قیامت در پیش ایشان باشند و هیچ کافر را روز قیامت شفاعت نکنند؛ و ما خلفهم، در دار دنیا که هیچکس را به پرستیدن خویش نفرمایند. و نیز گفته‌اند معنی آن است که
- ۴ ظاهر و باطن ایشان می‌داند، که ایشان هرگز به ظاهر و باطن دعوی خدایی و انبازی خدا نکنند. و گفته‌اند معنی آن است که ابتدا و انتهای فرشتگان می‌داند. و گفته‌اند مراد از این پیش و پس همه خلق است که ظاهر و باطن ایشان همه به علم خدا است. وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ: و فرا
- ۸ نرسند به هیچ چیز از دانسته او، مگر بدانچه او خواسته بود که ایشان را مطلع گرداند بر آن، چنانکه جای دیگر گفت فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ. سؤال: چرا گویند علم خدا یکی است، بعدما که خدای تعالی مِنْ تَبْعِيضٍ در آورد و گفت بشیء من علمه؟ جواب گوییم
- ۱۲ مراد از این علم معلوم است. معلوم را علم گفت چنانکه مقدور را قدرت گویند و گویند رَأَيْتَ مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ كَذَا. وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ: فراخ فرا رسیده است کرسی او آسمانها و زمین را. گفته‌اند کرسی او عرش است؛ و گفته‌اند کرسی جز عرش است و هفت آسمان و هفت زمین در
- ۱۶ جنب کرسی چون حلقه‌ای است در بیابان و این همه با کرسی بهم در جنب عرش چون حلقه‌ای است در بیابان. سؤال: اگر کرسی او هفت آسمان و هفت زمین را فرا رسیده است، پس واجب آید تا ما در کرسی باشیم که بجنب ما باشد؟ جواب گفته‌اند این کرسی علم او است؛ و گفته‌اند معناه:
- ۲۰ كُرْسِيَهُ أَوْسَعُ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، چنانکه بگفتیم. وَلَا يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا: و گران نیاید و دشوار نیاید بر وی نگه داشتن آن. سؤال: این ها کنایت از چیست؟ اگر از کرسی است چرا نگفت حفظه، و گر کنایت از سماوات و ارض است چرا نگفت حِفْظُهُنَّ؟ جواب گوییم حفظهما کنایت از عرش و

کرسی است؛ و گفته‌اند کنایت از سماوات و ارض است و هماگفت، مراد از آن جنس آسمان و جنس زمین است؛ چنانکه جای دیگر گفت خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا. وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ: و او است برتر از همه چیزها و بزرگتر از همه. از هر معنی که چیزی را علی گویند خدای تعالی از آن معنی علی است. چیز بود که آن را علی گویند به معنی قدر و جلال، چنانکه گویند فلان من علیة العلماء، خدای تعالی از این معنی علی است و چیز بود که آن را علی گویند به معنی قهر و غلبه، چنانکه گفت وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ، إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى، خدای تعالی از این معنی علی است و عالی و اعلی است. اما عظیم، چیزی بود که آن را عظیم گویند به معنی قدر و جلال، چنانکه گویند عظیم‌الهند و عظیم‌الروم، و خدای تعالی از این معنی عظیم است. و چیزی بود که آن را عظیم گویند از معنی طول و عرض، چنانکه طود عظیم، عرش عظیم؛ شاید که خدای تعالی از این معنی عظیم بود، زیرا که این طول و عرض تألیف و اجزا واجب کند و تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ: بدشواری برداشتن در دین نیست. این آیت در شأن منذر بن ساوی التمیمی آمد که پیغمبر او را به هجر فرستاد تا اهل هجر را به اسلام خواند. ایشان اجابت نکردند، اما جزیت در پذیرفتند. او کس با نزد رسول فرستاد که این قوم بعضی می‌گویند جزیت بدهیم و ایمان نیاریم. این آیت فرو آمد. رسول علیه السلام جواب باز فرستاد که هر که از ایشان عرب‌اند اما الاسلام و اما السیف، و هر که نه از عرب‌اند اما الاسلام و اما الجزية و اما السیف. اکنون حکم بر این است. سؤال: پس چرا با کافران حرب می‌باید کرد و ایشان را بکُره بر دین می‌باید داشت، بعدما که خداگفت لا اکره فی الدین؟ جواب گفته‌اند معناه: لا اکره فی الدین بعد اسلام العرب، از پس اسلام عرب نیز اکره نیست، اما الاسلام و اما الجزية.

- و گفته اند این آیت پیش از آیت قتال آمده است آنکه منسوخ گشت به آیت قتال. و گفته اند معناه دشواری نهادن نیست در دین و شریعت مسلمانی، چنانکه گفت وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ. قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ: بدرستی که پدید آمد صواب از بیراهی. گفته اند معناه: ۴
- تَبَيَّنَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَالْإِسْلَامُ مِنَ الْكُفْرِ وَالْهُدَى مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْحِجَّةُ مِنَ الشُّبْهَةِ. فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ: هر که نگرود به هرچه دون از خدا پرستند - و آن سبب طغیان است چون بت و جز آن - و بگرود به خدا، فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى: بدرستی که دست درزد ۸
- در گوشه استوارترین، و آن کلمه توحید است، لَا أَنْفِصَامَ لَهَا، آی: لا زوال لها و لا هلاک و لا انقطاع: شکستی نبود آن را یعنی کلمه توحید را، و بازماندن نبود گوینده آن را از بهشت، و هلاکت نبود در دوزخ جاودان، و بُرِنِش نبود او را از رحمت خدای. سؤال: نه هر که ایمان آورد ایمن ۱۲
- گشت و نیز او را بیم عقوبت نباشد، اگر چنین است که لا انفصام لها، لا زوال لها و لا هلاک و لا انقطاع؟ جواب این آن است که در معنی لا انفصام لها گفته آمد. وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ: و خدا شنوا است کلمه توحید را، دانا است که کیست که این کلمه از دل گوید و کیست که نه از دل گوید. و گفته اند ۱۶
- این عام است که خدا شنوا است به همه گفتارها دانا به همه چیزها.
- اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا: خدا دوست و یار و نگه دار آن کسان است که بگرویدند به حق. يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: بیرون آرد ایشان را از تاریکیها به روشنایی. گفته اند معناه: من ظلمات النکرة الى نور المعرفة، و ۲۰
- من ظلمات الکفر الى نور الایمان، و من ظلمات الشبهة الى نور الحجة، و من ظلمات الدنيا الى نور القبر، و من ظلمات القبر الى نور الجنة. سؤال: چرا ظلمات را به لفظ جمع یاد کرد و نور را به لفظ وحدان؟ جواب گفته اند نور

اسمی است بر وزن مصدر، تشنیه و جمع و وحدان در آن یکسان بود، چنانکه گویند رَجُلٌ عدل و رجُلان عدل و رجال عدل. و گفته‌اند مراد از این ظلمات ملت کفر است و نور ملت اسلام؛ و کفر ملت‌های مختلف است، اما اسلام یک ملت بیش نیست. سؤال: چرا گفت یُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، به لفظ استقبال، نگفت اخْرِجُهُم، بعدما که خدا مؤمنان را از ظلمات کفر و نکرت به نور ایمان و معرفت آورده است، نه بعد از این خواهد آورد. جواب محمد هیصم گفته است لفظ الاستقبال یدلّ علی استمرار الاحوال، این اخراج را به لفظ استقبال آورد تا دلیل باشد بر آنکه همیشه ایشان را چنین دارد، در ماضی و در مستقبل. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْطَّاغُوتُ: و آن کسان که نگریدند، دوستان ایشان طاغوتند؛ یعنی سبب طغیان است، چون کعب اشرف و حیی بن اخطب و بُت و جز ایشان. ۴

طاغوت فاعول بود از طغیان؛ و هر چه دون خدا است و بنده از بندگی خدا بدان بیفتد، آن طاغوت است، زیرا که سبب طغیان است. يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ: بیرون می‌آرند ایشان را از روشنایی به تاریکیها، از روشنایی معرفت به تاریکی نکرت و از روشنایی ایمان به تاریکی کفر و از روشنایی حجت به تاریکی شبهت و از روشنایی دنیا به تاریکی دوزخ. أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: ایشان اند اهل آتش که ایشان در آن دوزخ جاوید باشند. ۸

۱۲

۱۶

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ: ای نگه نکردی بدان کس که حجت و مناظره کرد با ابراهیم در خدایی خدای او أَنْ أَنِئَهُ اللَّهُ أَلَمْ تَرَ إِلَى: بآن آتیه

۲۰

اللَّهُ الْمَلِكُ: بدانکه داده بود خدا او را پادشاهی. و آن نمرود بن کنعان بن سنجاریب بود که با ابراهیم مناظره کرد در خدایی خدا. چون ابراهیم پدید آمد و دین اسلام دعوی کرد، نمرود او را گفت «یا ابراهیم، من جز

- خویشتن را خدا ندانم، تو کدام خدا را دعوی می‌کنی؟» اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّىَ الَّذِى يُخْبِى وَيُمَيِّتُ: چون گفت ابراهیم که خدای من آن است که زنده کند و بمیراند، قَالَ اَنَا اُخْبِى وَأُمَيِّتُ: نمرود گفت من نیز زنده کنم و بمیرانم. ابراهیم گفت: «بنمای.» بفرمود تا دو خونی را از زندان بدر آوردند، یکی را رها کرد و یکی را بکشت، گفت «اینک احیا و اماتت باز نمودم.» قَالَ اِبْرٰهِيْمُ فَاِنَّ اللّٰهَ يَأْتِى بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ: ابراهیم گفت خدای من آن است که هر روز آفتاب را از مشرق برآرد، تو آن را از مغرب برآر. سؤال: چرا ابراهیم از حجتی به حجتی ۴ انتقال کرد؟ جواب گوییم ابراهیم توانستی که بر نمرود بدر آمدی و گفتی این نه حجت است که تو نمودی که اگر احیا و اماتت از این جنس بود پس همه قاتلی این تواند کرد؛ لکن ابراهیم عادت نمرود دانست و اندیشید که اگر من گویم این نه احیا و اماتت است، او گوید هست؛ آنکه به لجاج کشد. ۱۲ همی حجتی دیگر بنمود گلوگیر؛ چنانکه نمرود آن را هیچ نتوانست گفت به برآوردن آفتاب از مغرب. سؤال: ای نمرود در این حجت همان نتوانست گفت که در اول گفت؟ اگر گفتی این آفتاب را از مشرق من برمی‌آرم، تو بگو خدای ترا تا آن را از مغرب برآرد؟ جواب گوییم نمرود ۱۶ این نتوانستی گفت، زیرا که آنجا خردمندان بودند؛ دانستند که آفتاب پیش از نمرود خود از مشرق برمی‌آمد. اگر نمرود آن دعوی کردی کذب او همه را ظاهر گشتی. فَبُهِتَ الَّذِى كَفَرَ: درماند آنکه نگروید به حق، و آن نمرود بود. وَاللّٰهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: خدا راه ننماید سوی حجت گروه ۲۰ ستمکاران را به ظلم شرک.

اَوْ كَالَّذِى مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ: یا چنانکه بگذشت بر دهی. سؤال: چه چیز را تشبیه می‌کند به الذی مر علی قریة، تا گفت او کالذی مر علی قریة؟ جواب

- گفته‌اند معناه: هل رأيت يا محمد كالأذى حاج إبراهيم و كالأذى مرّ على قرية. و گفته‌اند معناه: ألم ترّ الى الأذى حاج إبراهيم و الى الذى مرّ على قرية. و گفته‌اند معناه: احياء الله كاحياء الطيور لإبراهيم او كالأذى مرّ على قرية أى:
- ۴ كاحياء الذى مرّ على قرية. و آن ديه دير هرقل بود، و آن مرد گفته‌اند ارمياء پیغمبر بود. و حسن بصری گوید آن مرد مغی بود منکر بعث. اما بیشتر مفسران بر آنند که آن مرد عزیز پیغمبر بود که بدان ديه رسید. وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا، أى ساقطة على سقوفها؛ و آن افتاده بود بر کازهای آن، و آن به روزگار بُخت نصر بود که او بر بنی اسرائیل مستولی گشت و بیشتر ایشان را بکشت و مستأصل کرد و شهرها و دیه‌های ایشان را بیران کرد. در آن میان عزیز نبی وقتی بیرون رفت بدان ديه دير هرقل رسید، با خری و دو مشک و دو سلّه. چون فازان ديه رسید، در آنجا می‌گشت و
- ۱۲ بعبرت در آن می‌نگریست؛ خر را ببست و بر دکانی بنشست. قَالَ أَتَنِي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا: گفت از کجا زنده کند خدا اهل این را از پس مردن ایشان. فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ: بمیرانید او را خدای تعالی صدسال. سؤال: چگونه پیغمبر منکر بعث بود تا می‌گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها؟ جواب گوییم عزیز بدان زنده کردن در دار دنیا خواست، نه بعث قیامت. و گفته‌اند او آن سخن در حال سهو و غفلت گفت، از آن بود که فاماته الله مائة عام. ثُمَّ بَعَثَهُ: پس زنده کرد او را و برانگیخت او را و خر او را از پس صد سال. قَالَ كَمْ لَبِثْتُ: گفت چند درنگ کردی اینجا؟ او نگه کرد، آفتاب فرو شده بود؛ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا: گفت درنگ کردم اینجا روزی، ۲۰ آنکه دراندیشید چاشتگاه بود که او در آن ديه فرو آمده بود اندیشه کرد که روزی تمام نبود، گفت أَوْ بَعْضُ يَوْمٍ: یا برخی از روز. سؤال: نه آن سخن از او دروغ بود بعدما که صد سال آنجا بوده بود؟ جواب گوییم

- اگرچه آن کذب بود، لکن او آن را بر تخمین گفت بر سبیل ظنّ. پس او را بدان گرفتاری نبود. و گفته‌اند او گفت لبثت یوما او بعض یوم؛ و لبثت فعل بود و فعل از او خود آن قدر بیش نبود، آن دگر مرده بود از او فعل لبثت نبود. پس آن سخن از او کذب نبود. قَالَ بَلْ لِبِثْتٍ مِائَةً عَامٍ: خدای ۴ گفت بی درنگ کردی اینجا صدسال. و گفته‌اند این سخن او را جبرئیل گفت: فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ: نگه کن به خورش تو چون انجیر و آشامیدنی تو چون عصیر که هنوز از حال بنگشته است و سال زده نشده است. و گر لَمْ يَتَسَنَّهْ بی «ها» خوانی در اصل لَمْ يَتَسَنَّهْ بوده باشد ۸ به سه نون، یک نون را حذف کردند تخفیف را. و تَسَنَّهْ تغییر بود. وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ: و نگه کن به خر تو که زنده کنیم آن را تا کنیم ترا نشانی و حجتی مردمان را بر کمال قدرت خدا بر بعث خلق. و گفته‌اند این آیت کرامت او و معجزت او بود که او را از پس صدسال زنده ۱۲ کرد. و گفته‌اند آیت او آن بود که تورات را از بر برخواند. وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا: و نگه کن به استخوانها که چگونه بر هم می‌نهم آن را پس برپوشانیم بر آن گوشت. و گر نُنْشِزُهَا به ضمّ نون و کسر شین و زاء معجمه خوانی: چگونه زنده کنیم آن را. و گر نُنْشِزُهَا به فتح ۱۶ نون و ضمّ شین و زاء معجمه خوانی: چگونه فراهم آریم آن را و هر یکی را جداگانه در جای آن بنهم. گفته‌اند مراد از آن، استخوانهای او بود که چون خدا جان در وی می‌آورد، سوی سر درآورد؛ چون چشمش زنده گشت نگه می‌کرد بدان استخوانها که فراهم می‌آمد و در هم می‌نشست و ۲۰ زنده می‌گشت. و گفته‌اند مراد از آن، استخوانهای خر او بود که در پیش او زنده می‌شد فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ: چون پدید آمد او را زنده شدن او و زنده شدن خر او و آن عجایب، قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: گفت اکنون

به عین‌الیقین می‌دانم - وگر قالِ اعْلَمْ به جزم خوانی، امر بود؛ یعنی خدا گفت: بدان - که خدا بر هرچه خواهد و بر هرچه صحت مقدوری دارد توانا است. آنکه چون او زنده گشت و خرش زنده گشت، آن سلّها را دید ۴

پُر انجیر بر حال خویش، و آن مشکها را دید پُر عصیر بر حال خود. برخاست و بار بر خر نهاد و با خانه آمد. و آن روز که از خانه برفت چهل ساله بود و وی را پسری بود بیست‌ساله. چون عزیر زنده گشت و با خانه آمد، وی چهل ساله بود و پسرش صدویست ساله. چون به در سرای آمد، در بزد. گفتند: «کیست؟» گفت «منم، عزیر.» گفتند «چه جای عزیر ۸

است که عزیر از صدسال باز بمرده است.» گفت «البته من عزیرم.» پسرش فرا در آمد، مردی پیر و کُنْج برآورده بر عصا خفته و خشک شده؛ و عزیر جوان و تازه. آوازه در شهر افتاد مردمان بتعجب روی به سرای عزیر نهادند و ایشان را هنوز باور نمی‌کرد که او عزیر است. و عزیر جمله ۱۲

تورات از بر داشت. او را گفتند «اگر تو عزیری تورات از بر برخوان.» گفت «نسخت بیارید و گوش دارید.» هیچ اصل نیافتند از نسخه تورات، از بهر آن که در آن وقایع بُخت‌نصر نسخه‌های تورات مدروس گشته بود. ۱۶

مردی گفت من اصلی دارم از تورات، میراث از پدر خویش، در خُمی نهاده و در زمین مدفون کرده، آن را بیاوردند و باز کردند. عزیر تورات را بر خواند. آنکه به یقین بدانستند که او عزیر است؛ در حدیث او به تهمت افتادند و گفتند او به آسمان بوده است از صدسال باز. به سبب آن او را ۲۰

گفتند پسر خدا است که خدا او را به آسمان برد، چون دید که در زمین فتنها بود او را نزد خود برد. و بدان سبب در کفر افتادند.

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُخَيِّ الْمَوْتَى: و یاد کن چون گفت ابراهیم خلیل ای خدای من بنمای مرا که چگونه زنده کنی مرده را. سخن

- گفته‌اند تا سبب آن‌که ابراهیم این حاجت از خدا بخواست چه بود، بعدما که او دانست که خدا قادر است بر احیاء موتی. گفته‌اند سبب این آن بود که او چون با نمرود مناظره کرد، نمرود شوخیی بکرد و باز نمود که من نیز مرده را زنده می‌کنم؛ چنانکه بگفتیم. مردمان در غلط افتادند. ابراهیم از ۴ خدا درخواست تا مرده را زنده کند بحقیقت، تا خلق بدانند که احیاء موتی چنان باشد نه چنان که نمرود کرد. و گفته‌اند سبب آن بود که ابراهیم روزی به راهی می‌رفت، به کنار دریا رسید. دابه‌ای را دید عظیم که دریا او را به کنار افکنده بود مرده، مرغان می‌آمدند و از وی در هوا می‌بردند و ۸ دام به دشت و به کوه و بیابان می‌بردند. ابلیس وی را در آن وقت وسوسه کرد و گفت «تو می‌گویی خدای مردگان را زنده کند، کی شاید بود چنین مرداری را زنده کردن که بعضی از وی به هوا بردند و بعضی از آن به زمین فرو بردند و بعضی از آن در کوه و دشت و بیابان بردند، در جهان ۱۲ و در شکم جهانیان پراکنده شد. جمله کردن او و زنده شدن او محال بود». ابراهیم علی‌رغم شیطان را از خدای درخواست احیاء او. و گفته‌اند سبب آن دعا آن بود که چون خدا او را به خلّت برگزید، ملک الموت او را ۱۶ مژدگان داد که خدای تعالی تو را به خلّت برگزید. او خواست که آنچه شنید او را عین‌الیقین گردد. اندیشید که نشان آن اجابت دعا باشد؛ این دعا بکرد. قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُوا : خدا گفت ای بی‌گمان نیستی به کمال قدرت من بر احیاء موتی. قَالَ بَلَىٰ وَلَئِنْ لَيُطْمِئِنَّ قُلُوبِي : گفت هستم، بی تا آرام گیرد دل من. سؤال: ای پیغامبری بود که او را آرام دل نبود به قدرت خدا ۲۰ بر احیاء موتی؟ جواب گوییم معناه: لَيُطْمِئِنَّ قُلُوبِي عَيَانًا کمال اطمأن قلبی برهاناً. و گفته‌اند معناه: لَيُطْمِئِنَّ قُلُوبِي بَانْكَ اتَّخَذْتَنِي خَلِيلًا. و گفته‌اند معناه: لَيُطْمِئِنَّ قُلُوبِي بِاجَابَةِ الدَّعَاء. قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ : خدا گفت فراگیر

- چهار مرغ از مرغان: خروهی و بطی و طاوسی و کلاغی فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ: با خویشتن آر آن را، یعنی پرهای آن را جداکن و سرهای آن با خویشتن می‌دار. و اگر فَصِرْهُنَّ به کسر صاد خوانی، معناه: فقطعهن، پاره پاره کن آن را به خود. ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا: پس کن یعنی بنه بر هر کوهی برخی از آن مرغان. ثُمَّ أَدْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا: پس بخوان آن را تا به تو آیند شتابان و دوان. ابراهیم علیه السلام چهار مرغ را فراگرفت و سرهای آن را جداکرد و تنهای آن را پاره پاره کرد و آن را مختلف کرد، پای این با پَر آن و پای آن با پَر این، بر سر چهار کوه بنهاد و خود در میان بایستاد و سرهای این مرغان با دست گرفت، آنگه مرغان را بخواند؛ پاره پاره از آن کوه برمی‌خاست و در هوا به هم می‌پیوست و نزدیک او می‌آمد و گردن سوی او می‌داشت، تا ابراهیم سر آن فازو می‌داشت و به هم می‌پیوست و می‌پرید. در خبر است که کلاغ پیش آمد، ابراهیم سرِ بطِ فراوی داشت، کلاغ گردن بگردانید که این نه سر من است، تا ابراهیم سر او فراوی داشت؛ فرا پذیرفت. وَ أَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: بدان ای ابراهیم که خدایی هم‌تا است در صنع خدایی درست‌کار درست‌گفتار.
- مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: داستان آن کسان که هُزِینَه کنند خواستهای ایشان را در راه خدای، یعنی در نصرت دین خدای، كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ: چون داستان دانه‌ای است که برویاند هفت خوشه، در هر خوشه‌ای صد دانه. سؤال: از شرط مَثَلِ آن است که با مَثَلٍ به برابر بود، و مُنْفِقٌ چو حَبّه نبود، چرا گفت مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة؟ جواب گوییم معناه: مثل نفقة الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة. محمد صابر گوید: طاعت هر مؤمنی یکی به ده بود و طاعت هر سُنَّی یکی به هفتصد بود و

- طاعت مستقیم هر یکی به اضعاف بسیار بود، چندانکه خدا داند. عبدان سرخسی گفتی: طاعت سنی یکی به ده بود و ناستی را اضعاف نبود، و طاعت مستقیم طاعت یکی به هفتصد بود و طاعت مستقیم اباحت به اضعاف بود چندان که خدای داند و مستقیم اباحت آن بود که در ۴ مباحات ادب نگه دارد جز به حال عذر و حجت نگیرد. بو عمرو مازلی در انواع طاعت گوید چنان است که عبدان سرخسی گفت، مگر در صدقه سنی که یکی به هفتصد بود؛ چنانکه در این آیت است. **وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَّشَاءُ**؛ و خدا افزون از هفتصد باز دهد آن را که خواهد **وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**؛ ۸ خدا فراخ عطا است و دانا که هر کس چه ثواب و اضعاف را سزا است.
- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى**؛ آن کسان که هزینه کنند خواستهای ایشان در راه خدای، پس از پی فرا ندارند از پس آنکه نفقه کنند منتی و آزاری. گفته اند منت آن بود که بزبان ۱۲ یاد کند نزدیک او که مرا نزد تو نیکوی است و مرا بر تو حق افتاد؛ و آذی آن باشد که او را رنجی نماید بدانکه او را صدقه داد. و گروهی گفتند منت و آذی هر دو از مساعی باطن است. منت آن بود که به دل یاد می کند که مرا بر او حقی افتاد و بر او تطاول کند که او را صدقه داد، و آذی آن بود که ۱۶ به دل یاد کند که آن درویش را از من رنجی باید کشید، برای آن احسان که من بجای او کردم. **لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**؛ آن کسان که در صدقه منت و آذی نیارند ایشان را بود مزد ایشان نزد خدای ایشان، نه بیمی بود بر ایشان از عذاب جاودانه و نه ایشان اندوهگن شوند ۲۰ به قوت ثواب.

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى؛ گفتار نکو و آمرزش به از صدقه ای که از پس آن درآید آزاری، معناه: آن دعاء نکو که آن

- درویش مر آن دهنده را کند تا خدای او را بیامرزد، بهتر از صدقه با منت. و گفته‌اند معناه: گفتار نیکو که مرا آن درویش را بگویی و آمرزش خدا بدان بیابی به از آن صدقه که آزاری بود از پی آن. یعنی پندی که کسی را بدهی که آن آمرزش خدا بار آرد به از صدقه با منت. و گفته‌اند معناه: ۴ سخن برفق کسی را که بگویی و زلتی که از کسی درگذاری بهتر از صدقه با منت. وَ اَللّٰهُ غَنِیُّ حَلِیْمٌ: و خدا بی نیاز است از صدقه شما و بردبار است که تعجیل نکند به عقوبت مانع صدقه را و مانّ و مودبی را.
- ۸ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا لَا تُبْطِلُوْا صَدَقٰتِکُمْ بِالَّذِیْ: ای آنها که گرویده‌اند و ای شما که گرویدگانید، تباه مکنید صدقه‌های شما را به منت و آزار که درویش را نماید. کَالَّذِیْ یُنْفِقُ مَالَهُ رِثَآءَ النَّاسِ: چنانکه کسی هزینه کند خواسته خویش را از بهر دیدار مردمان، وَلَا یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ: و نگرود به خدا و به روز واپسین، و آن کافر و منافق بود که کار خویش را به روی و ریا حبطه کند. فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَیْهِ تُرَابٌ: داستان او چون داستان سنگ سخت بود، بر آن خاک نرم؛ فَاصَابَهُ وَاِیْلٌ: که بدان رسد باران سخت؛ فَتَرَکَهُ صَلْدًا: بگذارد آن سنگ را روده. مثل منت نهنده به صدقه بر درویش و آزارنده او، چون مثل آن سنگ است و مثل صدقه او چون مثل آن خاک نرم است بر آن سنگ و مثل منت و اذی چون مثل آن باران است؛ همچنانکه آن باران سخت آن خاک را از سنگ ببرد چنان که چیزی نماند، همچنین منت و اذی ثواب صدقه را ببرد. و گفته‌اند مثل صدقه چون مثل آن سنگ است و مثل اضعاف صدقه چون ۲۰ مثل خاک و مثل منت و اذی چون مثل باران؛ و چنان که باران سخت آن خاک را از سنگ ببرد، منت و اذی در صدقه اضعاف آن را ببرد، تا آن کس یکی به یکی بیش نیاید. لَا یَقْدِرُوْنَ عَلٰی شَیْءٍ مِّمَّا کَسَبُوْا: توانایی ندارند

- بر چیزی از آنچه کرده باشند. سؤال: چرا گفت لا یقدرون علی شیء مما کسبوا، بعدما که تا قادر نباشند خود کسب بحاصل نیاید؟ جواب گوییم در این ضمیر است، معناه: لا یقدرون علی شیء من اضعاف ما کسبوا. و گفته اند من ثواب ما کسبوا، چون منت و اذی آرند. ۴ وَ اَللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِیْنَ: و خدا راه ننماید گروهی را که ناگرویدگان باشند سوی ثواب و اضعاف خیرات. و گفته اند معناه: لا یهدی القوم الکافرین ماداموا علی کفرهم. سؤال: چرا گفت راه ننماید کافران را، بعدما که بسیاری از کافران ایمان آرند، و ایمان ایشان به هدایت خدا بود؟ جواب گفته اند لا یهدی القوم الکافرین الی الحسنه. و گفته اند معناه: لا یهدی القوم الکافرین، یعنی درخور کفر ایشان راه نمودن نباشد تا با نظر نگردند و گفته اند لا یهدی القوم الکافرین، ماداموا علی کفرهم، چنانکه بگفتیم.
- ۱۲ وَ مَثَلُ الَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ اَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ: و داستان آن کسان که نفقه کنند خواستهای ایشان را، جستن خشنودی خدا را، وَ تَثْبِیْتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ: ای: تصدیقاً مِنْ قُلُوبِهِمْ: و باورداشتی از دلهای ایشان. و گفته اند پا نگه داشتی آن خیر را تا به مرگ از هر چه آن را حبطه کند. و آن ده چیز است که در کار خیر خلل آرد، کار خیر را از آن نگه باید داشت: نفاق و ریا و تخلیط و ۱۶ منت و اذی و عجب و ندامت و حسرت و تهاون و خوف و ملامت. و گفته اند وَ تَثْبِیْتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ، ای: وَ تصدیقاً مِنْ قُلُوبِهِمْ؛ و آن اخلاص عمل است. كَمْثَلٍ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ اَصَابَهَا وَاَبِلٌ: داستان مخلص - و گفته اند داستان نفقه مخلص - چون داستان بستانی است بر بالایی، بدان رسیده بود باران تمام؛ ۲۰ فَاتَتْ اُكْلَهَا ضِعْفَيْنِ: بدهد میوه و غله آن دو چندان که دیگر بستانها دهد و دو بار چندانکه آن بستان بدادی اگر آن باران تمام بیافتی. فَإِنْ لَمْ يُصْنِفْهَا وَاَبِلٌ فَطَلٌ: اگر نرسیده بود آن بستان را باران تمام، نرم بارانی رسد هم غله بدهد،

اگر چه اندک بود. کردار مخلص را بدان بستان مانند کرد که بر بالایی بود، زیرا که زمین عرب گرمسیر است؛ بستانی که بر سر بالایی بود غله به دهد از آنکه در گاو بود. مثل دو اخلاص درکار - اخلاص عمل و اخلاص طلب ۴
اجر - چون مثل آن باران تمام است، و مثل اخلاص عمل بی اخلاص طلب اجر، چون مثل باران نرم است. همچنانکه بستان چون باران تمام یابد غله افزون دهد، و اگر باران نرم یابد غله کم دهد؛ خیر مؤمن نیز چون در آن دو اخلاص بجای آرد ثواب و اضعاف افزونی یابد، و اگر یک اخلاص بیش بجای نیارد ثواب و اضعاف کم یابد. **وَاللّٰهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ**؛ و خدا بدانچه شما می کنید - از اقامت اخلاص در کار و ریا - بینا است. ذکر بصر در چنین موضع ضمان مکافات فایده دهد.

اَيُّوْدُ اخَذُكُمْ اَنْ تَكُوْنَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيْلٍ وَّاَعْنَابٍ؛ ای دوست دارد یکی از شما که باشد او را بستانی از خرمابنان و انگورها؛ **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ**؛ می رود در میان آن بستان جویها؛ **لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ**؛ او را بود در آن بستان از هر میوه ای؛ **وَاَصَابَهُ الْكِبَرُ**؛ و رسیده بود او را پیری؛ **وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضَعْفَاءٌ**؛ و او را باشند فرزندان سست و بیچارگان. **فَاَصَابَهَا اِغْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ**؛ بدان بستان رسد تَف بادی که در آن بود آتشی، سوخته گردد ۱۶
آن بستان. مثل مردم چون مثل خداوند آن بستان است و مثل کردار او چون مثل آن بستان است، و مثل نیاز مردم به ثواب و اضعاف کار چون مثل پیری آن مرد است و ضعیفی و نیاز او و نیاز فرزندان او، و مثل مَنّت و آذی و روی و ریا در کار خیر چون مثل آن تف باد است که بدان بستان رسد، و مثل حبطه شدن کردار چون مثل سوختن آن بستان است. و همچنان که تف باد سوزان بدان بستان رسد و هلاک از او برآرد، آن پیر بیچاره با فرزندان ضعیف فروماند و اومید جوانی و قوت ندارد که نیز

آن را تدارک کند، همچنین کسی که در صدقه منت و آذی آرد و در کار خیر روی و ریا آرد کار وی حبطه گردد، وی بیچاره فرو ماند، و نیز نتواند که آن کار تاسیده خویش را تدارک کند. كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ: همچنین پیدا می کند خدای شما را نشانها و مثلها تا ۴ مگر شما دراندیشید و بدین مثلها عبرت گیرید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ: ای مؤمنان نفقه کنید به زکات و صدقه از آن پاکیزها و حلالها که ساخته باشید. این امر است به زکات. سؤال: اگر صدقه و زکات از حلال و پاک باید داد، پس خود ۸ بر هیچکس زکات و صدقه نبود؛ زیرا که حلال و پاک نیاورد. جواب گفته اند این امر است به ترک حرام و امر است به حلال خوردن. و گفته اند این طبیات مراد از آن بهین است، زیرا که در برابر این گفت ولا تیمموا الخبیث. در این آیت ما را حجت است بر آن که اصل امکاسب بر حلال ۱۲ است، زیرا که خدا مال مکتسب را طیب خواند، و طیب نبود مگر حلال. طیب پاک بود و بهین بود؛ و این طبیات محتمل است این هر دو معنی را، یعنی صدقه که دهید از حلال دهید و از بهین دهید. وَمِمَّا اخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ: و از آنچه بیرون آورده باشیم از بهر شما از زمین، عشر بدهید. وَلَا تَتِمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ: و قصد مکنید تا از بترین دهید. و حد عشر آن است که هرچه از آن از بهر قوت بنهند تا با سال از دانه و میوها، چون هشتصد من برآید، پنج شتروار از یک جنس و بر این کس وامی نبود که از آن مال بباید گزارد، ده یک واجب آید که به درویشان دهند، و از بهین ۲۰ دهند. این آیت در آن آمد که مصطفی علیه السلام روزی فرمود که صدقهها بیارید تا به درویشان دهیم. مسلمانان صدقهها می آوردند؛ مردی پیامد و خوشه ای خرمای فشرده بیاورد و در میان صدقهها بنهاد. رسول آن

را بدید و گفت «آن را که آورد؟» ندانستند. رسول بفرمود تا آن را از در مسجد درآویختند تا هر که آن را می‌دید نفرین می‌کرد بر آرنده آن. پس خدای تعالی این آیت بفرستاد. وَلَسْتُمْ بِأَخِيذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ: و نیستی شما فراگیرنده آن، مگر که چشم فرا کنید در آن. یعنی چیزی مدهید برای خدا که اگر شما را از کس فرا باید ستدن نستانید مگر به مساهلت و مسامحت و چشم فرا کردنی. وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ: و بدانید که خدا بی‌نیاز است از صدقه شما، نپذیرد مگر آنچه پاک و پاکیزه بود. و پیغمبر علیه‌السلام گفت: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ، فَيَقْبَلُهَا وَيُرِييَهَا كَمَا يُرَبِّي أَحَدَكُمْ مَهْرَةً أَوْ فَصِيلَةً حَتَّىٰ إِنَّ اللَّقْمَةَ لِتَصِيرَ مِثْلَ جَبَلٍ أُحُدٍ. حَمِيدٌ: ستوده است و سزاوار ستایش.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ: دیو وعده می‌دهد شما را درویشی و نیاز؛ به وقت صدقه، گوید مده که درویش گردی و درمانی. وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ: و می‌فرماید شما را به زشتکاری، یعنی به بخل؛ و گفته‌اند بقطیعة الرحم؛ و گفته‌اند بالفحشاء به معصیتها. وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا: و خدای تعالی وعده می‌دهد شما را بر آن صدقه آمرزش از او، خلف درین جهان و اضعاف در آن جهان. وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ: و خدای فراخ عطا است به خلف باز دادن صدقه را و دانا است به احوال خلق.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ: بدهد حکمت آن را که خواهد. و گفته‌اند این حکمة الهام صدقه است خالص و به اخلاص؛ و گفته‌اند این حکمة مثلها است؛ چنانکه از پیش یاد کرد؛ و گفته‌اند قرآن است؛ و گفته‌اند تفسیر قرآن است؛ و گفته‌اند فقه قرآن است؛ و گفته‌اند فهم است؛ و گفته‌اند حفظ است؛ و گفته‌اند نبوت است؛ و گفته‌اند علم است؛ و گفته‌اند گفتار صواب است و کردار صواب؛ و گفته‌اند خط است. وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ

- فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا: و هر که بدادند او را حکمت بدرستی که بدادند او را نیکی بسیار، یعنی فضل بسیار. محمد هیصم گفتی: خدای تعالی همه دنیا را اندک خواند، گفت قل متاع الدنيا قليل، و یک مسأله را از علم در این آیت کثیر خواند؛ و کمترین سه قلیل بیايد تا کثیر باشد. پس کمترین سه بار چند ۴ همه مملکت دنیا بیايد تا با مسئله‌ای از علم برابر باشد. وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ: در نه اندیشند و پند نگیرند مگر خداوندان خردها، و بگفتیم که چرا عقل را لُب گویند. سؤال: چرا الباب شرط کرد در پند گرفتن، بعدما که یک عقل کفایت است؟ جواب گوییم الباب گفت زیرا که تذکر و اتعاظ را ۸ خردها باید: عقل انسانیت و عقل معرفت و عقل عقل.

- وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ: هر آنچه شما هزینه کنید یعنی بدهید از صدقه فریضه یا تطوع یا پیمانی کنید پیمانی. نذر آن بود که کسی فعلی از خدا یاد کند و فعلی از خویشتن یاد کند و گوید اگر خدا چنین ۱۲ کند، من چنین کنم. چون خدای تعالی با او آن بکرد، بر او واجب است بجای آوردن آنچه پذیرفته است، مگر که ناشایست بود؛ اگر ناشایست بود آن را کفارت سوگند بیايد کرد. و پیغمبر علیه السلام گفته است: لا نذر فی معصية الله. و این پذیرفتن اگر بندگی خواهد سوگند به محدث بود، و گر فرمان شرع خواهد سوگند درست بود. و گر فعلی از خدا یاد نکند و گوید: خدا را در گردن من که چنین کنم؛ یا گوید: از خدا در پذیرفتم که چنین کنم، حکم این حکم قسم است و کفارت این کفارت سوگند است. فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ: بدرستی که خدا می داند آن را و نبود ۲۰ ستم کاران را به نقض عهد و مخالفت نذر و منع زکات و صدقه، هیچ یاری کنندگانی که عذاب از ایشان بازدارند.

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ: اگر آشکارا بدهید دادنیها را نیک بود

آن. وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ: وگر بپوشید آن را و پنهان به درویش دهید آن به شما را. اما زکات فریضه، آشکار دادن فاضلتر؛ زیرا که در آن اظهار شریعت است. اما صدقه فضایل، پنهان دادن فاضلتر؛ زیرا که آن از ریا دورتر بود و درویش در پرده بمانده تر بود. وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ: و کفارت کنیم از شما - یعنی درگذاریم به برکت صدقه - بدیهای شما را. و گفته اند این مِنْ تبعیض است، و گفته اند مِنْ تفسیر است، و گفته اند مِنْ صلت است؛ یعنی درگذاریم بدیهای شما را. وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ: و خدا بدانچه شما می کنید دانا است. ذکر علم در چنین موضع وعد ضمان مکافات فایده دهد. و گفته اند معناه: خدا داند و بس که چه ثواب و اضعاف بود شما را بر صدقه.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدْيُهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ: نیست بر تو یا محمد راه نمودن ایشان، بی خدا راه نماید آن را که خواهد که او سزاوار آن بود. ۱۲ سؤال: اینجا گفت لیس علیک هدیه، و جای دیگر گفت وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، این نه تناقض بود؟ جواب گوئیم این هدی در این موضع مراد از این تعریف است، معرفت دادن؛ و این نبود مگر از خدا. و آن هدی که جای دیگر گفت و انک لتهدی، مراد از آن دعوت است با حق و آن از دون خدا روا باشد. پس تناقض لازم نیاید. شأن نزول این آیت آن بود که مسلمانان خویشان کافر داشتند، چون غنایم کافران به دست مسلمانان افتاد، توانگر گشتند و صدقه ها می دادند خویشاوندانی را که کافر بودند؛ و ایشان طمع می داشتند بدیشان. ایشان رسول را پرسیدند که: «یا رسول الله روا باشد با ایشان نیکوی کردن به مال؟» این آیت فرو آمد. و گفته اند این آیت در شأن اسماء بنت ابی بکر خواهر عایشه آمد که سال عمرة القضاء با شوهرش زبیر بن العوام به مکه شد از جهت عمره؛ و او

توانگر بود و اقارب او به مکه کافر بودند و درویش، و حال خویش بر او عرض کردند تا بجای ایشان نکویی کند. اسماء گفت «شما کافرید، مرا نشاید که بجای شما نیکویی کنم تا رسول را پیرسم.» رسول را پرسید. این آیت فرو آمد. وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ: و آنچه شما بر کافر نفقه کنید از مال - یعنی بدهید - تنهای شما را بود. یعنی ثواب آن به شما رسد، و گرچه به کافر دهید. اما صدقه به کافر دادن نشاید، مگر آنکه که درویش مؤمن نیابند. و صدقه تطوع به ذمی شاید دادن؛ اما زکات به کافر نشاید دادن. وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ: و نفقه نمی‌کنید و نمی‌دهید مگر ۸ جستن خشنودی خدا را. وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ: و آنچه شما نفقه کنید و بدهید برای خدا، تمام بازدهند مکافات آن شما را؛ و گرچه به کافر دهید چون درمانده بود. وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ: و بر شما ستم نکنند؛ ۱۲ یعنی از ثواب شما بنگاهند.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: مر آن درویشان را که پنافته باشند ایشان را در راه خدا. این لام للفقراء، گفته‌اند راجع است با ماتقدم، ای: وَتَوْتُوها الفقراء الذين احصروا فی سبیل الله. و گفته‌اند این لام تفضیل است، یعنی: فاضلترین صدقه آن بود که بدان درویشان دهی که ۱۶ احصروا فی سبیل الله. و گفته‌اند این لام تعجیب است، ای: عجب دارید از حال آن درویشان که پنافته باشند ایشان را در راه خدا. ابن عباس گوید: أَحْصَرَهُمُ الْعِلْمُ وَالْعِبَادَةُ، حرص علم و عبادت ایشان را پنافته دارد. لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ: نتوانند فاوارفتن در زمین به تکسب و تطلب ۲۰ دنیا. سؤال: چرا گفت لا يستطيعون ضربا فی الارض، بعدما که نه افکاران باشند؟ جواب گوییم این استطاعت مطاوعت است نه استطاعت قدرت، از بهر آنکه از دلشان بر نیاید که روزگار خویش ضایع کنند. يَخْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ

- أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ: پندارد ایشان را نادان که ایشان توانگرانند از نهفتگی که باشند حال خویش بر کس عرضه نکنند. تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ: شناسای ایشان را به نشانهای روی ایشان، که اگر ولّی را در میان هزار تن ببینی بدانی که ولّی است. امیرالمؤمنین علی گوید: سیماء الصالحین صفة الالوان من السهر و عمش العيون من البكاء و ذبال الشفاعة من الصيام، عليهم عبرة الخاشعين. لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِخْفًا: نخواهند از مردمان چیزی به الحاح. ابن عباس گوید: الحاحاً ولا غير الحاح، به هیچ نوع از مخلوق چیزی نخواهند. و این علامت و نشان نیابند مگر با اولیاء خدا، کثرهم الله و حرسهم و اشركنا فی اجورهم. وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ: و آنچه نفقه کنید بر این درویشان خدا داند و بس که آن را چه ثواب دهد.
- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَفْوَاهَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً: آن کسان که نفقه کنند خواستهای ایشان به شب و روز و نهان و آشکارا. این آیت در شأن علی بوطالب آمد. و آن آن بود که او چهار درم داشت و آن را بر چهار نیت به درویش داد: درمی به نیت صدقه روز، و درمی به نیت صدقه شب، و درمی به نیت صدقه نهان، و درمی به نیت صدقه آشکارا. چون این آیت فرو آمد، رسول او را گفت «یا اباالحسن، ما حملک علی ما فعلت؟». علی گفت «از بهر آن کردم تا مزد یابم و از دوزخ برهم و به بهشت رسم». رسول علیه السلام گفت «بیافتی آنچه می جستی». فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ: ایشان را بود مزد ایشان نزد خدای ایشان؛ یعنی علی را و کسانی را که به وی اقتدا کنند، نزد خدای ایشان. و گفته اند این عند ضمان است، چنانکه کسی گوید: لک عندی کذا. و گفته اند مراد از این عند در بهشت است. وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: نه بیم بود بر ایشان از عذاب جاوید و نه ایشان اندوهگن شوند به فوت بهشت.

- اَلَّذِيْنَ يَأْكُلُوْنَ اَلرِّبَا: آن کسان که می‌خورند افزونی حرام. اما ربا از طریق لغت زیادت بود؛ لکن نه همه زیادتی حرام بود، مراد از این زیادت مخصوص است. و اصل در باب ربا آن خبر است که بوسعید خدری روایت کند از پیغمبر که او گفت: الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ، مثل بمثل وزن بوزن، والفضل الربوا؛ و الفضة بالفضة، مثل بمثل وزن بوزن، والفضل الربوا؛ و الحنطة بالحنطة، مثل بمثل کیل بکیل، والفضل الربوا؛ و الشعير بالشعير، مثل بمثل کیل بکیل، و الفضل الربوا؛ و التمر بالتمر، مثل بمثل کیل بکیل، و الفضل الربوا؛ و الملح بالملح، مثل بمثل کیل بکیل، والفضل الربوا. پیغمبر علیه السلام این شش چیز را یاد کرد، برترین همه را یاد کرد. چون زر و سیم و فروترین همه را یاد کرد، چون نمک؛ تا عاقل بداند که در برون از این هم ربا افتد. و این چنان بود که کسی گوید فلان کس امیر را مهمان کرد تا به ستوربان و دربان. عاقل بداند که در این میان وزیران و حاجبان و چاکران و حاشیت او را نیز مهمان کرده است. اینجا نیز خردمند در این چیزها نگرد، آن را که رسول یاد نکرد از مکیلات و موزونات — چون برنج و عدس و آهن و روی و هرچه مکیل و موزون بود — بر این قیاس کند، به علّت جامعۀ؛ و علت جامعۀ کیل و وزن است. و هر آن دو چیز که در جنس و معیار برابر بود — چون زر به زر و سیم به سیم و گندم به گندم — زیادت و نقصان در آن، نقد و نسیه، حرام بود. و هر آن دو چیز که در جنس مختلف باشند و در معیار متفق — چون زر به سیم و گندم به جو — زیادت و نقصان در آن، نقد حلال است و نسیه حرام. و هر آن دو چیز که در جنس و معیار مختلف باشند — چون زر به گندم و سیم به جو — زیادت و نقصان در آن، به نقد و نسیه حلال است. و آنچه از باب عددیات و ذرایعات است — چون گوز و کرباس — زیادت و نقصان در

- آن، نقد حلال است و به نسیه نیز هم حلال است. لَا يَقُولُونَ إِلَّا كَمَا يَقُولُ
 الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ: برنخیزند از گور مگر چنانکه برخیزد
 آن کس که بکلوچیده بود او را دیو به دیوانگی؛ یعنی نکالی باشد روز
 قیامت. سؤال: چرا وعید بر اکل ربا یاد کرد و گفت الذین یا کلون الربوا،
 بعدما که اگر مال ربا را بیوشد یا بنهد یا بدهد، هم در وعید داخل باشد؟
 جواب گوییم خدای تعالی وعید بر خوردن ربا یاد کرد، زیرا که بیشتر
 انتفاع مردمان از مال به خوردن بود. از اینجا است که همه انتفاع را به مال
 اکل گویند؛ چنانکه گویند فلان کس همه مال بخورد، یعنی بکار برد. ذَلِكَ
 بَأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا: آن نکالت و عقوبت در قیامت ایشان را
 بدان بود که گفتند خرید و فروخت مانند ربا است؛ چون در بیع سلم
 زیادت و نقصان روا باشد، آنکه که وقت فرا رسد هم روا باشد که اجل
 زیادت کنند و مال زیادت کنند. و خطا گفتند؛ زیرا که اول عقد، عقد بیع
 بود و آن دیگر عقد ربا. وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا: و حلال کرد خدا
 خرید و فروخت را و حرام کرد و بسته کرد ربا را. و آنجا که نص آمد
 قیاس باطل باشد. چنانکه کسی خوک را برگاو قیاس کند در حلالی، قیاس
 او باطل بود؛ زیرا که نص آمده است به حلالی این و حرامی آن. سؤال:
 چرا در اول آیت وعید بر اکل ربا یاد کرد و گفت الذین یا کلون الربوا لا
 یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس، و آنکه وعید را بر
 استحلال ربا تحقیق کرد و گفت ذلك بانهم قالوا انما البيع مثل الربوا؟
 جواب گوییم یا کلون لفظ استقبال است و لفظ استقبال استمرار حال را
 است، و استمرار اکل ربا صفت مستحلان است. و گفته اند لا یقومون الا
 کما یقوم، صفت آکلان ربا است و ذلک اشارت است به تأیید عذاب؛ و
 آن آن است که به آخر آیت یاد کرد اولئك اصحاب النار هم فیها

- خالدون. فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ : هر که بدو آمد پندی و فرمانی از خدای او و او بازایستاد، او را بود آنچه گذشت. یعنی بدانچه پیش از نهی کرد او را نگیرند. وَآمَرُهُ إِلَى اللَّهِ : و کار او با خدا است. سؤال: چون گفت فله ما سلف، آمرزش نقد کرد، چرا از پس گفت و ۴ امره الى الله، آمرزش را موقوف کرد؟ جواب گوییم و امره الى الله، معناه: کار او در استقبال با خدا است در عصمت و خذلان، نه در آمرزش. وَمَنْ غَادَ فَأَوْلُنِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ : و هر که بازگردد با تحلیل ربا ایشان اهل آتش اند در دوزخ جاودان. سؤال: چرا اصحاب کبیره را جاوید ۸ در دوزخ نگوئید، بعدما که خدا رباخواره را گفت هم فیها خالدون؟ جواب گوییم فاولئک راجع است بازان گروه که گفتند انما البیع مثل الربوا؛ و ایشان خود کافران باشند. و گفته اند خالدون به معنی ماکثون است که در دوزخ بمانند، تا آن وقت که خدا خواهد؛ و به هیچ حال مسلمان ۱۲ مخلّد ابداً در دوزخ بنماند.

- يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا : بمحاید و نیست کند خدا ربا را؛ بر دو معنی: یکی آنکه ببرد خدا برکت آن مالی کز ربا فراهم آورده باشند، و دیگر معنی حبطة کند خدای تعالی آن صدقه را که از مال ربا داده باشند. وَ يُزَيِّی ۱۶ اَلصَّدَقَاتِ : و افزون کند صدقها را که از مال حلال داده باشند. وَ اَللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ اَتَمٍ : و خدا دوست ندارد هر ناسپاسی بزه مند را؛ که خدا او را مال حلال داده بود و او آن را به ربا بیالاید و بر خویشتن حرام کند تا بزه مند گردد. و پیغمبر علیه السلام گفت ربا هفتاد و دو بزه است، کمترین ۲۰ بزه از آن چنان بود که مرد با مادر خویش نزدیکی کند و می داند که او مادر او است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ : بدرستی که آن کسان که بگرویدند و

کردند نیکبها به اخلاص؛ میان ایشان و میان خدای ایشان؛ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: و به پای داشتند نماز را و بدادند پاکی خواسته، ایشان را بود مزد ایشان نزد خدای ایشان، نه بیم بود بر ایشان از عذاب جاودانه و نه ایشان اندوهگن شوند از فوت ثواب.

۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: ای مؤمنان! بترسید از خدا و بپرهیزید از آزار خدا و بگذارید آنچه مانده است از ربا اگر هستی از گرویدگان. سؤال: ای رباخواره مؤمن نباشد تا می گوید از ربا دست بدارید اگر مؤمن اید؟ جواب گوئیم این آن به معنی اوست، آی: إِذْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، که درخور ایمان این است. این آیت در شأن ثقیف آمد از طایف؛ که ایشان مردمانی بودند مال دار و رباخوار و ربا داده بودند به بنی مغیره. چون آیت حرامی ربا آمد، ایشان گفتند: اگر ما آنچه داده ایم بازستانیم، نیز ندهیم. این آیت فرو آمد.

۱۲

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ: اگر نکنید - یعنی اگر باز نه ایستید از حلال داشتن ربا - آگه باشید به جنگی از خدا و رسول او، یعنی به حربی از رسول به فرمان خدا. و اگر فآذنوا به مد خوانی: آگه کنید یکدیگر را به حربی از رسول به فرمان خدا. و گفته اند معناه: اگر باز نیستی از گرفتن ربا، هنوز رباخوار باشید، یکدیگر را آگاه کنید که هنوز با خدا و رسول به حرب اید که عاصی اید به گرفتن ربا. وَ إِنْ تُبْشِرُوا فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ: و اگر باز گردید شما را بود سرمایه های شما، نه شما ستم کنید که افزونی ستانید، و نه بر شما ستم کنند به بردن سرمایه.

۱۶

۲۰

وَإِنْ كَانَ دُوْ عُسْرَةٌ فَنُظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ: و اگر تنگدستی بود زمان دادنی باید او را تا به آسانی: یعنی تا آن وقت که فرا دست آرد. وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ: و اگر خود بجای وام صدقه دهید به بود شما را از مهلت دادن آن معسر را. و

گفته‌اند معناه: اگر آن وام را که داده باشید به صدقه بدان معسر دهید به از
 انظار او. سؤال: پس مهلت دادن معسر را فریضه است به حکم این آیت و
 صدقه دادن فضیلت، و چون بود که فضایل از فریضه فاضلتر بود، تا گفت
 ۴ و ان تصدقوا خیر لکم؟ جواب گوییم هر آن فضایل که مقصود از فریضه
 در او بجای آید، آن فضیلت از آن فریضه فاضلتر بود. و مقصود از امهال
 تخفیف معسر است و در تصدق آن مقصود بجای می‌آید و زیادت. پس
 این فضیلت فاضلتر از آن فریضه. و این همچنان است که زهد در حلال
 فضایل است و در حرام فریضة، لکن زهد در حلال فاضلتر از زهد در
 ۸ حرام؛ زیرا که آن فایده و مقصود که در زهد است در حرام، در زهد در
 حلال بجای آید و زیادت. **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**: اگر هستید که می‌دانید این آیت
 در شأن ثقیف آمد که چون آیت حرامی ربا آمد، ثقیف بنی مغیره را
 ۱۲ تعجیل کردند به تقاضا و گفتند «چون زیادت ندهید، سرمایه باری باز
 دهید.» و بنو مغیره در آن وقت تنگ‌دست بودند که غله ایشان فرا نرسیده
 بود. ایشان به تظلم نزد رسول آمدند. خدا این آیت بفرستاد.

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ: بترسید از روزی و از عذاب خدای در
 ۱۶ روزی که بازگردانند شما را در آن روز به سوی خدای؛ و آن روز قیامت
 است. و اگر **تُرْجَعُونَ** به فتح تا خوانی و کسر جیم: بازگردید. **ثُمَّ تُوفَّى كُلُّ نَفْسٍ**
مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ: پس تمام بدهند هر تنی را آنچه کرده بود
 - یعنی پاداش آن - و بر ایشان ستم نکنند؛ یعنی از ثواب ایشان بنکاهند و
 ۲۰ بر عقوبت بنیفزایند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ: ای شما که گرویدگانید چون
 خرید و فروخت کنید بنسیه. بیع را دین خواند زیرا که بیع نسیه وام بود،
إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى: تا زمان زده نامبرده، **فَاكْتُبُوهُ**: بنویسید آن را. این امر

- ارشاد است نه امر حتم. یعنی صواب آن بود که آن را قباله کنید و اگر نکنید پشیمان گردید. وَلَيَكْتُبَنَّ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْقَدْلِ : بنویسد میان شما نویسندہ‌ای به داد، که غلط و کم و بیش ننویسند. این امر است به درست نبستن، زیرا که نبستن فریضه نیست که اگر فریضه بودی نشایستی که ۴ شروطی بر نبستن آن مزد ستدی از بهر آنکه فریضه گزاردی. و گروهی گفته‌اند فریضه است نبستن آن، هرگه که شروطی داند که اگر ننویسد آن حق ضایع شود. وَلَا يَأْبُ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ: باز نباید ایستاد نویسندہ را از آنکه بنویسد چنانکه در آموخته بود او را خدای شروط آن. ۸ فَلَيَكْتُبَنَّ وَلِيْمِلَّ الْأَذَى عَلَيْهِ الْحَقُّ : بنویسد و املا کند آن که بر وی بود حق تا قباله به اقرار او نویسد. وَلَيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ: و بترسد از آن خدای که خداوند او است، تا کم و بیش ننویسد و هم املا کننده تا کم و بیش املا نکند. ۱۲ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا: و بنکاهد از آن حق چیزی، و کاتب بنکاهد از حق قباله چیزی. فَإِنْ كَانَ الْأَذَى عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهَا أَوْ ضَعِيفًا: اگر باشد آن که بر او است حق وام نادانی که املا نداند کرد یا سستی چون کودک و بیمار، أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ: یا نتواند که املا کند او، که اخرس بود یا زنی بود که شرم دارد، فَلَيُمِلَّ وَلِيَّهُ بِالْقَدْلِ: املا کند خداوند حق یعنی داین؛ و گفته‌اند ولیه ولی مدیون، چون وصی یا عصبه. وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ: و گواه کنید دو گواه از مردان شما که عدل باشند، آزاد یا بنده مسلمان؛ اما کودک نشاید. فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ: اگر نباشند دو مرد، مردی و دو زن روا بود. مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ: از آنچه پسندید از گواهان. أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى: تا اگر فراموش کند یکی از آن دو زن گواهی دیگر با یاد او دهد؛ زیرا که زن فراموش کارتر بود از مرد. و گفته‌اند فتذکر، معناه: تا مذكر گرداند یکی مر دیگر را در

- گواهی، که آن دو زن بجای مردی باشند. وَلَا يَأْتِ الشَّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا: و ابا مکنندا گواهان چون بخوانند ایشان را؛ گفته‌اند به گواه بودن؛ و گفته‌اند به گواهی دادن. اما گواه بودن واجب نیست، لکن گواهی دادن واجب است، زیرا که کتمان شهادت معصیت است. وَلَا تَسْعَمُوا أَنْ تَكْتُوبُوهُ ۴ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ آجَلِهِ: و ستوه مگردید که بنویسید آن را، اگر خرد بود و اگر بزرگ تا زمان زده آن، مگر که چیزی حقیر بود که کرای نبستن نکند. ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ: آن تان بدادتر بود نزد خدا؛ یعنی در علم خدا به فرمان خدا؛ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ: و پاینده‌تر مر گواهی را؛ زیرا که باشد که گواه را ۸ گواهی فراموش گردد و چون خط خویش ببیند با یادش آید. وَ أَذْنَىٰ آلَا تَزْنُوبُوا: و نزدیک‌تر بدانکه به گمان نه‌افتید در گواهی. إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ: مگر که باشد بازرگانی دست‌دست که می‌گردانید آن را میان شما. فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُوبُوهَا وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ: ۱۲ پس نیست بر شما تنگی و باکی و بزه‌ای که ننویسید آن را و گواه کنید چون خرید و فروخت کنید. و گفته‌اند این اشهاد ستدوداد دست‌دست است. و گفته‌اند این راجع است با اول آیت، یعنی اگر قباله نکنید باری گواه کنید. وَلَا يُضَارَّ كِتَابُ وَلَا شَهِيدٌ: و گزند نیارند بر نویسنده و بر گواه، ۱۶ یعنی بکره ایشان را بر کتابت و شهادت مدارید. و گفته‌اند این نهی کاتب و شهید را است از خیانت در کتابت و شهادت. و خیانت در کتابت آن بود که حق آن ادا نکند، تا قاضی بر آن حکم نکند؛ و خیانت شهادت آن بود که گواهی بپوشد یا بگرداند یا لفظی مبهم و موهم گوید، تا بدان حکم ۲۰ نکنند. وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ: و گر چنین کنید - یعنی خیانت کنید در کتابت و شهادت یا ستم کنید بر کاتب و شهید - آن نافرمانی بود از شما. وَ اتَّقُوا اللَّهَ: و ترسید از خدا و پرهیزید از آزار خدا. وَ يُعَلِّمُكُمُ

اللَّهُ: و درمی آموزد خدا شما را آداب معاملت در دین و قرض و تجارت و معاملت. وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: و خدا به همه چیزی دانا است.

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ: و اگر باشید در سفری و نیابید نویسنده‌ای گروه‌ها باید فراستده. و اگر قَرُهْن به ضم را و ها ۴ خوانی، جمع رِهان بود. و آن گرو در دست مرتهن به امانت باشد و گَر ضایع شود، و ام بدان فرو شود؛ و گَر رهن به وام نه‌ارزد، آنچه بهای آن بود از وام بشود و باقی وام بود؛ و گَر رهن زیادت شود، همه در جمله رهن بود؛ و گَر مرتهن خود خیانت کند، بر او تاوان بود. فَإِنْ آمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا: اگر ایمن بود برخی از شما بر برخی بی‌قباله و گواه و بی‌رهن؛ فَلْيُؤَدِّ الْأَيْدِيَّ أَوْثَمِينَ ۸ أَمَانَتُهُ: امانت بگزارد آن که از وی ایمن بودند و او را ایمن داشتند زینهار او را؛ وَلَيَسَّيْ اللَّهُ رَبَّةً: و بترسد از آن خدا که خداوند او است تا خیانت نکند. ۱۲ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ إِنَّمِ قَلْبُهُ: و مپوشید گواهی را و هر که بپوشد گواهی را بدرستی که بزه‌مند بود دل او. سؤال: چرا دل را خاص کرد به بزه، بعدما که کاتم شهادت همگی او بزه‌مند بود؟ جواب گوئیم زیرا که گواهی علم است به دل، چون بدهد دل او بزه‌مند شود. گفته‌اند مراد از این قلب جمله است؛ و گفته‌اند قلب را یاد کرد تمامی قبح ۱۶ کتمان شهادت را. وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ: و خدا بدانچه شما می‌کنید از کتمان و اقامت شهادت دانا است.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: خدا را است آنچه در آسمانها و آنچه اندر زمین است؛ بر آن سه معنی که در پیش بگفتیم. وَإِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي ۲۰ أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَخَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ: و اگر آشکارا کنید آنچه در دلهای شما بود یا پنهان کنید، شمار کند - یعنی پاداش دهد شما را بدان - خدا. گفته‌اند مراد از این اقوال و افعال ظاهر و باطن است. و گفته‌اند مراد از این

مقدمات فعل است، و آن شش چیز است: خاطر و حدیث نفس و رضا و ارادت و اختیار و نیت؛ آنگه فعل ظاهر. از این شش چیز خاطر مقدور نیست بدان مؤاخذت نباشد. گروهی گفته‌اند ایداً آن بود که از حدیث النفس فراتر شود و إخفا آن بود که بر حدیث النفس فروایستد. و ۴ گروهی گفته‌اند ایداً آن بود که از مقدمات به فعل ظاهر آید و إخفا آن بود که از مقدمات فراتر نیاید؛ بر قول اول این منسوخ است به قول خدا که لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، مجهود طاقت به وسع طاقت منسوخ است، و بر قول ثانی منسوخ نیست. فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ: بیمارزد آن را که ۸ خواهد و عذاب کند آن را که خواهد. وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و خدا بر هر چه خواهد که کند توانا است.

أَمِنَ الرَّسُولُ بِنَا أَنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ: بگروید پیغمبر بدانچه فرو فرستادند بر او از خدای او. سبب نزول این آیت آن بود که خدای تعالی در این ۱۲ سورت هزار امر و نهی بکرد، رسول آن همه به مؤمنان بگزارد و مؤمنان همه قبول کردند و خدا در آخر سورت بر رسول و مؤمنان ثنا کرد. و گفته‌اند این ثنا شب معراج بوده که رسول به قاب قوسین او ادنی رسید. خدا زبان او را در آن مقام گشاده کرد تا بر خدا ثنا کرد بسزا، و گفت: ۱۶ التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَ الصَّلَوَاتُ وَ الطَّيِّبَاتُ. خدای تعالی بر مکافات آن بر رسول سه ثنا کرد و گفت السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. رسول گفت «خداوندا بزرگ ثنایی کردی بر این بنده، لکن مرا هیچ کرامت بی‌امت گوارنده نبود؛ امت مرا نیز با من در این کرامت همباز کن». جواب ۲۰ آمد که «آن بود که تو خواهی، السَّلامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ». آنگه خدا بر رسول ثنا کرد و از او آزادی کرد و گفت آمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ. رسول گفت «خداوندا امت را با من در این نیز شریک

گردان». جواب آمد «آن بود که تو خواهی.» وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ
 مَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ: وگرویدگان همه گرویده‌اند به خدا و فرشتگان
 او و به کتابها و به پیغمبران او. سؤال: چه کرامت بود رسول را بدانکه او را
 به ایمان بستود، بعدما که او رسول خدا بود و درجه رسالت مه از درجه
 ایمان است؛ پس رسول را به ایمان ستودن چنان بود که کسی صدیقی را
 به حلال‌کوشی بستاید، در آن حطّ منزلت او بود. جواب گوییم اگر این را
 بر حدیث معراج رانی معناه: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا رَأَى قَبْلَ مَا رَأَى؛ چنانکه
 گفت مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى. کس بود که به چیزی نگردد تا نبیند، رسول
 به هرچه آن شب بدید از پیش گرویده بود. وگر بر قول دیگر رانی
 آمَنَ الرَّسُولُ، معناه: آذَىٰ حَقَّ الْإِيمَانِ، و اداء حق ایمان اعلی درجت است
 در بندگی. و گفته‌اند این ثنا بر رسول برای تشریف مؤمنان را است
 چنانکه در سورة وَالصَّافَاتِ هر یکی را از پیغمبران به ایمان بستود که إِنَّهُ
 مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ، تا شرف مؤمنان پدید آید و قدر ایمان بدانند که
 خدای تعالی رسولان را به ایمان بستود. لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ: خبر از
 مؤمنان است که ایشان گویند جدا نکنیم میان کسی از پیغمبران، یعنی
 به همه اقرار دهیم. وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا: و گفتند فرا شنیدیم و فرا پذیرفتیم
 فرمانهای خدا را و فرمان برداریم ترا ای خدای ما؛ لکن اگر از ما تقصیری
 یا خطایی آید در فرمانهای تو، غُفْرَانُكَ رَبَّنَا: آمرزش خواهیم از تو
 خداوندا. وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ: و با تو است بازگشتن؛ یعنی توفیق از تو خواهیم
 و قبول از تو و همه را سروکار با تو و همه اومیدهای ما به تو.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: درنخواهد خدا از هیچ تن مگر آنچه
 تواند. و تکلیف بر سه وجه است: فوق طاقت و جهد طاقت و وسع طاقت.
 فوق طاقت چنان بود که در هر ماهی چهل روز روزه و در سالی دو حج و

- از ده درم یازده درم زکات؛ این و مانند این از خدا روا نبود؛ زیرا که این تکلیف ما لا یطاق است و این از حکیم روا نبود. و جهد طاقت آن بود که بنده آن تواند و بیش از آن نتواند چنانکه در ماهی سی روز روزه و در سالی یک حج؛ این در عدل خدا روا بود، لکن نکند خاصه در حق این ۴ امت. و وسع طاقت آن بود که بنده آن تواند و بیش از آن تواند، چنانکه در روزی پنج نماز و در سال یک ماه روزه و از دویست درم پنج درم زکات. تکلیف این امت همچنین است، همه وسع طاقت است. لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ: آن تن را بود آنچه کرد از خیر و بر آن تن ۸ بود آنچه کرد از بدی. سؤال: چرا نیکی را گفت کسبت و بدی را گفت اکتسبت؟ جواب گفته‌اند کسبت و اکتسبت هر دو یکی بود، لکن به دو لفظ یاد کرد چنانکه علیم و خبیر. و گفته‌اند اکتساب افتعال است و افتعال را زیادت اختصاص بود با فاعل چنانکه کتب و اکتتب، خدای تعالی شر را ۱۲ اکتساب خواند زیرا که آن را اختصاصی بود با فاعل، که موافق هوای او بود و خیر مخالف هوای او بود؛ و نیز بنده خود را در شر اندازد بی‌اذنی و تکلیفی از خداوند، زیرا شر را گفت اکتسبت. رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا: ای خدای ما مگیر ما را گر بفراموشی کاری کنیم یا کژکاری ۱۶ کنیم؛ یعنی اگر طاعتی دست نداشته آید بنسیان یا گناهی کرده آید بخطا، ما را بدان مگیر. چون مؤمنان این دعا بکردند خدای تعالی ایشان را اجابت کرد، نسیان و خطا از این امت برگرفت؛ چنانکه پیغمبر علیه‌السلام گفت إِنَّ اللَّهَ رَفَعَ عَنِ امْتِي الْخَطَا وَالنَّسِيَانَ. سؤال: چه فرق است میان خطا و ۲۰ نسیان تا آن را به دو لفظ یاد کرد؟ جواب گوییم خطا در گناه اعتبار کنند و نسیان در طاعت. رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا: خداوندا بر منه بر ما عهد گران از شریعت، چنانکه بر نهادی آن را

- بر آن کسان که پیش از ما بودند؛ چون قوم موسی که نماز ایشان پنجاه بود به غسل نه به وضو و لا جز در مسجد روا نبود و روزه چهل روز در گرم‌ترین و درازترین روزهای سال و زکات ربع مال و ازاله نجاست به قطع و توبه تسلیم نفس به هلاکت. رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ: ۴
- ای خداوند ما بر منه بر ما آنچه ما را طاقت آن نبود. سؤال: چون از حکیم تکلیف ما لایطاق روا نبود چه فایده بود در این سؤال که ولا تحمّلنا ما لا طاقة لنا به بجواب گفته‌اند این طاقت وسع است، یعنی مفرمای ما را بدانچه بر ما دشوار آید. و گفته‌اند که در باب توبه است که بنی اسرائیل چون به عضوی معصیت کردند، آن عضو را ببایستی برید تا توبه بودی؛ و اگر به همه تن گناه کردند، همه تن را فراکشتن بایستی داد. و گفته‌اند ما لا طاقة لنا به مراد از این عذاب و عقوبت است. و گفته‌اند مراد از آن فرقت و قطیعت است. و گفته‌اند مراد از آن بار معصیت است در قیامت، یعنی ما را سبک‌بار گردان در قیامت. وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا: و فراگذار از ما و بیمارز ما را. سؤال: چه فرق است میان عفو و مغفرت، تا آن را جدا یاد کرد؟ جواب گوئیم عفو سهولت بود و مغفرت آمرزش؛ و گفته‌اند عفو ناپدید کردن گناه است، چنانکه گویند عَفَتِ الدَّيَارُ، ای: دَرَسْتُ. و مغفرت پوشیدن بود، مشتق از مغفر و آن خود روی پوش بود. و گفته‌اند و اعف عنا من الخسف و اغفر لنا من القذف و ارحمنا من المسخ. وَارْحَمْنَا: ببخشی بر ما؛ ای ما را نگه‌دار از آنچه امتان گذشته را عقوبتها بار آورد، و گر از ما گناهی در وجود آید تو از ما درگذار. و گفته‌اند معناه: و اعف عنا الصغائر و اغفر لنا الكبائر و ارحمنا عند الغرغر. أَنْتَ مَوْلَانَا: تویی بارخدای ما و یار و نگه‌دار ما. فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ: یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان از جنّ و انس و شیاطین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که گفت هر که سورة آل عمران
برخواند خدای تعالی او را ثواب هزار شهید بدهد.

- آلَم: انا الله اعلم، منم خدای دانا به احوال عیسی و اقوال نصاری. و
۴ اقاولیل مفسران در حروف تهجی در اول سورة البقرة گفته آمد. در خبر
است که گروهی از علماء جهودان بنزدیک رسول آمدند و بتعنت
پرسیدند که «دین و کتاب ترا چند بقا خواهد بود؟» رسول گفت
«ابدالابد». ایشان گفتند «چیزی از کتاب خویش بر ما خوان.» رسول
۸ علیه السلام این سورة را ابتدا کرد. ایشان گفتند «باش، الف یکی و لام سی
و میم چهل، پدید آمد مدت دین و کتاب تو، یکی و سی و چهل،
هفتادویکی بود، و بیش از هفتاد و یک بقا نخواهد بود دین ترا». رسول
برخواند که «المص». ایشان گفتند «شصت دیگر بیفزود». رسول
۱۲ برخواند «المر». ایشان گفتند «دویست دیگر بیفزود، یا محمد،
شوشت علینا هذا الامر». پس نومید و خایب بازگشتند.

الم به فتح میم خوانند و به سکون میم خوانند. چون به فتح میم خوانی،
میم در اصل ساکن بود و الف الله ساکن، التقاء ساکنین افتاد، اول را

حرکت بایست داد؛ میم را حرکت دادند به فتح، زیرا که فتح اخف الحركات است. و گفته‌اند فتحه الف را با میم آوردند؛ و گر به سکون میم خوانی الله ابتدا بود.

- ۴ **اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ**: خدا آن خدا است که نیست خدایی دیگر مگر او. ابتدای این سوره تا به هشتاد آیت در شأن وفدِ نجران آمد. و ایشان شصت سوار بودند آراسته، نزد رسول آمدند به مدینه و یکسر در مسجد رفتند و وقت نماز ایشان بود. رسول از حجره بیرون آمد؛ ایشان گفتند «یا محمد، دستوری دهی تا در مسجد تو نماز خویش بکنیم؟». رسول دستوری داد ایشان را؛ نماز بکردند، سوی مشرق. رسول ایشان را گفت «اسلام آرید». ایشان گفتند «ما خود پیش از تو اسلام آورده‌ایم». رسول گفت «نه، که سه چیز شما را از اسلام بازداشته است: صلیب پرستیدن و خوک خوردن و خدا را زن و فرزند گفتن». گفتند «یا محمد، ما به مناظره آمده‌ایم که شنیدیم که تو عیسی را بد می‌گویی، تا به چه حجت او را جفا و ناسزا می‌گویی؟ بگو تا تو از او چه جفا دیده‌ای». رسول گفت «معاذالله که من عیسی را جفا گویم، من او را آن گویم که خدا گفت و او خود را گفت». ایشان گفتند «تو می‌گویی عیسی بنده خدا است و معلوم است که عیسی را افعال ربوبیت بود، چون احیاء موتی و شفاء مرضی و ابراء اکمه و ابرص و خلق طیر و اخبار غیب؛ و این فعلها نتواند بود مگر از خدا. و نیز معلوم است که او از مریم پدید آمد و در مریم تهمت زنا نتوان بست و فرزند بی‌پدر محال بود؛ پس عیسی پسر خدا بود. و نیز در انجیل آورده است که خدا گفت اَنَا الَّذِي وَلَدْتُ عِيسَى مِنْ عَذْرَا الْبَتُولِ، و بتول دوشیزه و نارسیده بود. و گفت عیسی پسر من است، و خدا دروغ نگوید». پس خدا این سوره را بفرستاد تا به هشتاد آیت در جواب ایشان. و میان ایشان و میان
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

- رسول مناظره بسیار رفت و ایشان در ماندند. و ایشان دو مهتر بودند، نام یکی سید و دیگر عاقب. سید عاقب را گفت «چه گویی در حدیث این مرد؟». او گفت «چون روز روشن می توان دانست که این آن نبی عربی امی هاشمی است از ولد اسماعیل علیهما السلام که نعت و صفت وی در ۴ کتب پیغامبران است بیایی تا به وی ایمان آوریم تا ما سابق باشیم به حق». سید گفت «عز و ریاست مرا فرا نمی گذارد که تبع او باشم، از بهر آنکه متبوعم و از پس امیری چاکری کردن دشوار بود». آخر آیت آمد که فَمَنْ ۸ خَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ، الآية. رسول از حجره بیرون آمد دست حسن و حسین گرفته، و گفت «هان، هنوز به شکاید در حق من، بیایید تا به مباحلت بیرون رویم تا بر که فرو آید لعنت». سید در عاقب می نگریست و عاقب در سید؛ ۱۲ آنکه قوم را گفتند «زنهار نباید که به مباحلت با او بیرون شوید که باز نیایید و همه هلاک شوید و نسل شما منقطع شود؛ صواب آن است که جزیت در پذیریم و به رضای محمد بازگردیم». جزیت در پذیرفتند و رسول را گفتند «امیری با ما به نجران فرست تا سیرت و روشن تو آنجا اظهار کند و جزیت جبایت کند». رسول گفت «ان شاء الله، تا یاران حاضر ۱۶ آیند، من امیری قوی و امین با شما بفرستم». عمر خطاب گفت: هرگز مرا امیری آرزو نکرد مگر آن روز که بر زبان رسول آن سخن برفت، من نماز دیگر پیش از همه یاران بیامدم و طمع می داشتم که رسول مرا فرماید. چون نماز بگزاردیم رسول علیه السلام در یاران می نگریست و من ۲۰ کردن می افراشتم تا مگر مرا بخواند و بفرماید. رسول بوعبیده جراح را بخواند و با ایشان بفرستاد و ایشان را صلت داد و باز گردانید. اَلنَّحْيُ الْقَيُّومُ: زنده همیشه پاینده، که همیشه بود و همیشه باشد و نگهبان بر

همه چیز. ابن عباس گوید: مهین نام خدا حی و قیوم است و عرب چون در دریاها در ماندندی خدا را بدین نام بخواندندی که آهتیا شراهتیا، یعنی: یا حی یا قیوم؛ و دعای ایشان را اجابت آمدی.

- ۴ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ: فرو فرستاد این نامه را بر تو یا محمد بسزا و درست. و گفته اند بالحق ای: و هو الحق. و گفته اند لاظهار الحق. و گفته اند لتحقيق الوعد و الوعيد. و گفته اند للدعوة الى الحق. و گفته اند لبيان الحلال و الحرام و الحدود و الاحكام، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ: باوردارنده آن را که پیش از این بود چون تورات و انجیل و دیگر کتابها. و گفته اند مُصَدِّقًا، ۸ آی: موافقاً معه فی الاصول. و گفته اند مُصَدِّقًا، ای: آمراً بتصدیق ما بین یدیه. و گفته اند مُصَدِّقًا راست کننده آن که در بودن قرآن راستی همه کتب اول بود؛ زیرا که نعت و صفت قرآن در همه کتب اولی بود، اگر قرآن نبودی آن همه دروغ بودی، وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ: و فرو فرستاد آن کتاب نورانی را بر موسی و آن کتاب اصلی را بر عیسی، مِنْ قَبْلُ: از پیش. اشتقاق تورات از وری است و وری روشنایی دادن بود، و اشتقاق انجیل از نجل است و نجل اصل بود. و گفته اند نجل استخراج بود، آن را انجیل گویند زیرا که علوم از آنجا استخراج کردند. هُدًى لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ: ۱۶ هویدایی و راه نمودنی مردمان را و فرو فرستاد قرآن را بر تو یا محمد. سؤال: چون در پیش بگفت نزل علیک الكتاب بالحق، چه فایده بود در تکرار وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ، بعدما که فرقان و قرآن یکی است. جواب گفته اند آن کتاب شرعیات قرآن است و این فرقان عقلیات است، پس این تکرار نباشد. و گفته اند این فرقان نصرت است چنانکه گفت وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ، آی: يوم النصرة. و گفته اند این فرقان حجت است که بدان جدا کنند میان حق و باطل. و گفته اند این فرقان نجات است. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

- بَيِّنَاتٍ لِّلَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ: بدرستی آن کسان که نگر ویدند به نشانه‌های خدا چون نصارای نجران و دیگر کافران، ایشان را بود عذاب سخت؛ وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ: و خدا بی‌همتا است، در عقوبت. عزیز را در صفات خدا پنج تفسیر است. گفته‌اند عزیز غالب است، چنانکه گویند مَنْ عَزَّ بَزَّ، آی: مَنْ غَلَبَ ۴ سَلَبَ؛ و گفته‌اند عزیز منیع است از قهر و نقص، چنانکه گویند ارض عزاز، اذا لم ينجع فيها المطر؛ و گفته‌اند عزیز بی‌همتا است، چنانکه گویند وَلَدٌ عَزِيزٌ، آی: فرد؛ و گویند عَزَّ الطَّعَامُ، آی: قَلَّ وجوده؛ و گفته‌اند العزیز المنتقم ممن عصاه؛ و گفته‌اند العزیز ذوالعزة، یعنی شکوهمند؛ ذُو اَنْتِقَامٍ: ۸ خداوند کین کشیدن از دشمنان. سؤال: کین کشیدن کسی را بود که او را کین بود، و خدا را کین محال بود، پس چرا او را ذوانتقام گویند؟ جواب گوییم خدا منتقم و کین‌کش بر آن معنی است که کین اولیا از اعدا باز کشد.
- ۱۲ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ: بدرستی که بر خدا پوشیده نگردد در زمین و نه در آسمان چیزی از حدیث عیسی و آنچه او را می‌گویند. و گفته‌اند این عام است که هیچیز در هفت آسمان و هفت زمین بر خدا پوشیده نیست. سؤال: چرا آسمان و زمین را خاص کرد، بعدما ۱۶ که هیچیز بر خدا پوشیده نیست در وجود و عدم و پدید است که آسمان و زمین در موجودات چند است. جواب گفته‌اند مقصود از ذکر آسمان و زمین حدیث عیسی است که ترسایان گفتند عیسی در زمین خدا بود و در آسمان خدا است. خدا گفت من به دانم حال عیسی در آسمان و زمین، بر ۲۰ من پوشیده نیست که او نه در زمین دعوی خدایی کرد و نه در آسمان. و گفته‌اند آسمان و زمین را یاد کرد از بهر آنکه وهم خلق از آسمان و زمین فراتر نشود، بر مقدار وهم خلق خبر کرد. و گفته‌اند مراد از این زمین اجرام سفلی است و سما اجرام علوی؛ و همه موجودات از این دو قسم بیش

نیست، علوی و سفلی.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ: او آن خدا است که می‌نگارد شما را در زهدانها چنانکه خواهد، نر و ماده، نیکو و زشت، کامل و ناقص، سعید و شقی، از پدر و بی‌پدر. و این جواب نصاری است که می‌گفتند ۴
چون تواند بود فرزند بی‌پدر. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نه خدا مگر او؛ الْقَزِيضُ: ارجمند و بی‌همتا؛ الْحَكِيمُ: درست‌کار و درست‌گفتار و راست‌داور. و خدایی آن کس را سزاوار بود که بدین صفت بود بی‌همتا و عالم بر کمال و قادر بر کمال. چون در عیسی این صفت نبود، محال بود که او را خدا گویند. ۸

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ: او آن خدا است که فرو فرستاد بر تو یا محمد نامه و آن قرآن است از آن آیت‌هایی است محکم گفته و درست‌گفته و محکم فرستاده. هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ: آن اصل نامه است. وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ: و آیت‌های دیگر مانسته. سؤال: اینجا گفت مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ، مِنْ تَبْعِيضٍ درآورد و گفت بعضی از قرآن محکم است و جای دیگر گفت أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ همه آیت‌های قرآن محکم است، این نه تناقض بود؟ جواب گوئیم آنجا که گفت أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ آن است که این قرآن را ۱۲
بجملگی درست گفت، و اینجا که گفت محکمات مراد از این محکمات ناسخات است و متشابهات منسوخات. و گفته‌اند محکمات عقلیات است و متشابهات شرعیات. و گفته‌اند این محکمات آن است که معنی آن ظاهر و معلوم است و این متشابهات آن است که معنی آن غامض است. و گفته‌اند محکمات آن است که خلق تأویل آن دانند، چون آیت استوا و ۲۰
آیت اتیان که دلیل عقل بر تأویل آن قایم است؛ و متشابهات آنچه خلق تأویل آن ندانند، چون آیت ید و حروف تهجی. و گفته‌اند این محکمات آن است که آن را نباید دانست و کار باید بست و متشابهات آنچه بدان

- اقرار باید داد و بیايد خواند و تأویل آن نباید جست. سؤال: چرا گفت هن ام‌الکتاب، نگفت امّهات الکتاب، بعدما که خبر از جمع است؟ جواب گفته‌اند امّ بر وزن مصدر است چون یُسِر و عُسِر، تشنیه و جمع و وحدان در آن متساوی بود. و گفته‌اند لوح محفوظ است و آن یکی است. و گفته‌اند ۴ هن ام‌الکتاب خبر از همه آیات محکم است. و گفته‌اند امّ یکی است، چنانکه کتاب یکی است. سؤال: اینجا گفت و آخر متشابهات، بعضی از قرآن را متشابهات خواند و جای دیگر گفت کِتَاباً مُتَشَابِهاً معنی آن است که همه قرآن را متشابه خواند، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم آنچه ۸ گفت کِتَاباً مُتَشَابِهاً معنی آن است که همه قرآن بهم مانده است در درستی و راستی و اینکه اینجا گفت وَ اُخْرُ مُتَشَابِهاً، معانی آن این است که بگفتیم؛ پس تناقض لازم نیاید. فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِي قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ: اما آن کسان که در دلهای ایشان بگشتن است از حق - چون مبتدعان - پس روی می‌کنند آن را که مانسته است و پوشیده است از قرآن، که تأویل استوا و اتیان و ید جویند؛ اَبْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ اَبْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ: از بهر جستن و آشکار کردن بدعت را و جستن معنی و عاقبت آن را. سؤال: چون متابعت همه قرآن بر همه خلق واجب است از قول خدا که ۱۶ فَاتَّبِعُوْهُ، پس چرا اینجا متابعت متشابهات آن را از زیغ دل نهاد و بدان مذمت کرد و گفت فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِي قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ، الایة؟ جواب گوییم بدین اتباع مراد تتبع و تنجّث و تقفّر متشابهات قرآن می‌خواهد، که در آن آویزند و تأویل آن جویند بناخوبی؛ و آن اتباع که گفت فَاتَّبِعُوْهُ مراد از آن اقرار است به حقّی قرآن و امثال اوامر آن و اجتناب از مناهی آن. وَ مَا يَغْلَمُ تَأْوِيلَهُ اِلَّا اللّٰهُ وَ نَدَانْدَ معنی و عاقبت متشابهات را مگر خدا ۲۰ وَ الرَّاسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ يَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا بِهِ: و آن بیخ‌آوران در علم گویند گرویده‌ایم

- ما بدان. سخن گفته‌اند تا راسخان علم کیستند. ابن عباس گوید هم العلماء المعلمون؛ و گفته‌اند ایشان عالمان عاملان باشند؛ و گفته‌اند راسخان علم علمانند. و گفته‌اند راسخان علم اهل تفسیر باشند که معنی متشابهات از طریق لغت بدانند و تأویل آن با خدا گذارند. **كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا: همه از نزد خدای ما است.** گروهی از مفسران گفته‌اند والراسخون فی العلم عطف است بر ماتقدم، آی: تأویل متشابهات قرآن خدا داند و راسخان علم. و بیشتر مفسران بر آنند که والراسخون ابتدا است، زیرا که تأویل متشابهات قرآن خدا داند و بس. سؤال: می‌پرسد که در حکمت روا بود که مهتری به کهتران خویش نامه‌ای فرستد و ایشان بعضی از آن بندانند؟ جواب گوییم نه روا می‌باشد که نامه‌ای رسد از پادشاه به اهل نشابور و ایشان معنی طغرای آن بندانند و معنی نام ملک در آن طغرا بندانند، چون طغرل و چغری و الب ارسلان، چرا روا نبود که نامه رب العالمین به بندگان رسد و ایشان معنی متشابهات چون اتیان و استوا و ید ندانند. جواب دیگر گوییم اگر می‌روا بود که خدا را افعالی بود که ما مقصود او را در آن بندانیم، چون آفریدن پشه و ذباب و براغیث و نمل و قمل، چرا روا نبود که در اقوال بعضی بود که ما مقصود و مراد حق تعالی در آن بندانیم؟ سؤال: چرا گفت **فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ،** نگفت منها، بعدما که خبر از متشابهات است و متشابهات مؤنث است؟ جواب گوییم ما تَشَابَهَ مِنْهُ، این هاء مِنْهُ راجع است با لفظ ما تَشَابَهَ، و لفظ ما مذکر است و گفته‌اند این ها کنایت از قرآن است. **وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ: و پند نگیرند و درنیابند مگر خداوندان خردها.** محمد هیصم گفتی: خدای تعالی الباب، خردها، شرط کرد در این موضع از بهر نگه داشتن دل از زیغ در متشابهات قرآن، چون عقل انسانیت و عقل معرفت و عقل سنت و جماعت و عقل عقد، اینهمه

عقلها ببايد تا بر راه حق بماند و بازان دعا و تضرع كه:

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً: اى خداوند ما بـمگردان دلهاى ما را از حق پس از آن كه راه نمودى ما را به حق و ببخش ما را از نزد تو بخشايشى به توفيق و عصمت. إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ: ۴
بدرستى كه توى تو بخشنده رحمت و توفيق و عصمت. سؤال: مى پرسد كه راسخان علم مى بايد و الباب و عقلها مى بايد تا بگويند كه متشابهات ندانيم، خدا داند؛ خود همه نادانان و بى خردان اين توانند گفت. جواب
گوئيم متشابهات قرآن اسرار خدا است و اسرار ملوك را كاويدن و ۸
پژوهيدن از بى علمى باشد؛ ناقصان علم تأويل اسرار ملك جويند و راسخان علم سر ملك را تفحص نکنند و تأويل آن نجويند؛ اسرار خدا با خدا گذارند و گويند آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا. آنكه گفت:

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ: خداوندا توى فراهم آورنده مردمان ۱۲
مر روزى را كه در آن روز هيچ شك نيست و آن روز قيامت است. إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ: بدرستى كه خدا خلاف نكند آنچه ميعاد نهاده است.
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً: ۱۶
بدرستى كه آن كسان كه بنگرويده اند - چون نصارى نجران و جز از ايشان و همه كافران - بى نيازى نكند از ايشان خواسته هاى ايشان و نه فرزندان ايشان از خدا و عذاب خدا چيزى، وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ: و ايشانند كه ايشان هيمه دوزخ اند. وَقُودُ به فتح واو هيمه بود و وَقُودُ به ضم واو افروختن آتش بود. و مخرج اين آيت مخرج تنبيه است رسول را و ۲۰
مؤمنان را كه نبايد كه به اموال و اولاد و تنعم كافران غره شويد در دنيا كه ايشان همه هيمه دوزخ اند.

كَذَّابٍ آلِ فِرْعَوْنَ: عادت قوم تو يا محمد در تكذيب و انكار و جفا و

آزار و جدّ ایشان در مخالفت و معادات با تو چون عادت و جدّ فرعون و قوم او است با موسی و آلَ الذّینَ مِنْ قَبْلِهِمْ؛ و آنها که پیش از ایشان بودند با پیغمبران چه کردند کَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛ بدروغ داشتند نشانها و سخنان ما را و کتاب ما را، بگرفت ایشان را خدا به گناهان ایشان و خدا سخت عقوبت است بر کفار قوم تو؛ چون بگیرد سخت گیرد.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْيُهُمْ وَ يُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ؛ بگو یا محمد آن کسان را که بنگرویدند زود بود که غلبه کنند بر شما و برانگیزند شما را سوی دوزخ. و گر به یا خوانی، خبر بود وَ بِئْسَ الْمِهَادُ؛ و بد بستری و جایگاهی است. این آیت در جواب جهودان مدینه آمد که چون شنیدند که ظفر محمد را بود به بدر بر کافران مکه، گفتند «اهل مکه نه مردان حرب اند، اگر محمد را با ما حرب افتادی بدیدی دست کار مردان». این آیت فرو آمد.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي مَثَلِيْنِ الْقَتَنِ: بدرستی که بود و هست شما را نشانی و عبرتی در آن دو گروه که به بدر فراهم رسیدند، یکی لشکر اسلام و یکی لشکر عدو فِئْتَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ یک گروه کارزار می کردند در راه خدا، یعنی در نصرت دین خدا، چون رسول و یاران او، وَ أُخْرَىٰ كِنَافِرَةٍ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأَى الْعَيْنِ؛ و دیگر گروه ناگرویده می دیدند ایشان را دوچند ایشان دیدار چشم را؛ و آن مسلمانان بودند که لشکر کافران را دوچند ایشان بیش نمی دیدند، تا دل ایشان ساکن بود و خود سه چندان بیش بودند. و گفته اند لشکر عدو لشکر اسلام را دوچند خویشان می دیدند تا می ترسیدند و لشکر اسلام خود سیک ایشان بیش نبودند. سؤال: رؤیت علی ما هو به تعلق گیرد، چرا گفت يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ؟ جواب گوئیم لشکر

اسلام لشکر عدو را همه ندیدند؛ خدای تعالی بعضی را از لشکر عدو فرا
ایشان نمود تا دل ایشان بنشکند و لشکر عدو مسلمانان را دوچند خویشتن
می دیدند؛ زیرا که با مسلمانان مدد فریشتگان بود بر هیئت آدمیان، تا
کافران پنداشتند که مسلمانان دوبار چند کافراند. **وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ**
۴ **يَشَاءُ**؛ خدا نیرومند کند به یاری او آن را که خواهد، چنانکه روز بدر
مسلمانان را نصرت کرد. **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ**؛ بدرستی که در
آن اندازه گرفتنی بود خداوندان بیناییهای دل را، تا بدانند که کس با خدا
بر نیاید و با حق بر نیاید. گفته اند این آیت خطاب است با یاران رسول
۸ تقویت دل ایشان را؛ و گفته اند خطاب عرب را است. بر این قول به تا باید
خواند، **تَرَوْنَهُمْ**؛ که قبایل عرب روز بدر بر سربالاهای بودند، نظاره می کردند
و موکب فریشتگان می دیدند در هوا بر هیئت مبارزان عرب و آواز ایشان
می شنیدند. و گفته اند این خطاب با کعب اشرف است که او از پس وقعت
۱۲ بدر به مکه شد با پنجاه سوار به تعزیت قریش و ایشان را تحضیض کرد بر
قتال محمد و با ایشان بیعت کرد به مظاهرت.

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ؛ آراسته کرده اند مردمان را
دوستی کام و آرزوها از زنان و پسران **وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ**؛ و بدریهای
۱۶ پرکرده. و گفته اند **الْقَنَاطِيرِ**، الاموال الکثیرة، قناطر جمع قنطار بود و
قنطار پوست گاوی پُر زر بود و قناطر جمع آن و مقنطرة جمع جمع
است. محمد هیصم گفتی قنطار و قناطر مالها بود دست در هم زده، مشتق
از قنطرة و قنطرة پلی بود بسف کرده؛ آن را قنطرة گویند زیرا که ابعاض آن
۲۰ بهم متمسک باشد. همچنین مالهای بسیار چون زر و سیم و خیل و انعام و
حرث را قناطر گویند؛ زیرا که ابعاض آن بهم متمسک بود که بعضی مر
بعضی را نگه می دارد که اگر در بعضی از آن خلل در آید، دیگر بعض آن

خلل راسد و تدارک کند. مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْبِ: از زر و سیم و اسپان نیکو بیاراسته - و گفته اند الْمُسَوَّمَةُ داغ کرده؛ و گفته اند الْمُسَوَّمَةُ، برمه کرده - و چهارپایان و کشت و کشتزار. سؤال: شهوت خود نوعی از حُب باشد، پس حب الشهوات چگونه باشد؟ جواب ۴
گوئیم معناه: حبّ المشتهیات، نبینی که آن را بیان کرد به زنان و پسران و دیگر چیزها. سؤال: چرا گفت زین للناس حبّ الشهوات بعدما که حُب را تزئین نبود به دل، بل که تزئین محبوبات را بود به دل؟ جواب گوئیم در این ضمیر است، معناه: زین للناس و حُبب اليهم الشهوات، ای: المشتهیات. ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: آن همه خنور و برخوردارِ زندگانی نخستین است. سؤال: چرا گفت ذلک متاع و نگفت تلک، بعدما که اشارت فرا آن مذکورات است که از پیش بگفت؟ جواب گوئیم ذلک اشارت است به مِنَ النساءِ والبنین و لفظ مِنَ وحدان است. و گفته اند ذلک اشارت به حُب است، حب الشهوات. وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ: و خدا است که نزد او است نیکو بازگشتن به بهشت. و گفته اند مآب خود بهشت است؛ و آن آن بود که جهودان مدینه تطاول می کردند بر مسلمانان به مال و زینت دنیا، خدا گفت: ۱۶

قُلْ أَوْتِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: بگو یا محمد ای بیاگاهانم شما را به به از آنچه می نازید بدان، آن کسان را که بترسیدند از خدا و بپرهیزیدند از آزار خدا، ایشان را بود بهشتها نزدیک خدای ایشان که می رود در میان آن - و گفته اند زیر اشجار آن - جویهای شیر و می و انگبین و آب صافی خَالِدِينَ فِيهَا: جاویدان باشند در آنجا. وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ: آی: و لهم ازواج مطهرة: و ایشان را بود جفتانی - یعنی زنانی چون حورالعین - پاک کرده از همه عیبه که ۲۰

زنان دنیا را بود و رِضْوَانُ مِنَ اللَّهِ: و خشنودی خدا. وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ: و خدا بینا است و دانا بدان بندگان که اهل بهشت‌اند.

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اِنَّا اٰمَنَّا: ایشان آن بندگانند که گویند خداوندا بدرستی که گرویده‌ایم به تو و جمله حق فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ: ۴
بیامرز ما را گناهان ما و برهان ما را از عذاب آتش دوزخ.

الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ: آن شکیبایان در محنت و بر طاعت و از معصیت و آن راست‌گویان و راست‌آهنگان و آن فرمان‌برداران؛ و گفته‌اند آن گردن‌نهندگان حکم خدا را وَالْمُتَّقِينَ وَ الْمُتَّعِفِينَ بِالْآسَخَارِ: و آن هُزِینَه کنندگان به زکات و صدقه و آن آمرزش‌خواهندگان به سحرگاهان. ۸
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: گواهی داد خدا که نی‌خدایی مگر او. گفته‌اند شهد الله، ای: علم الله و گفته‌اند شهد الله، ای: قال الله. و گفته‌اند شهد الله بما کتب فی اللوح، چنانکه ابن عباس گوید: اَوَّلُ شَيْءٍ كَتَبَهُ اللَّهُ فِي اللُّوحِ اِنِّي اَنَا ۱۲
اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، مُحَمَّدٌ رَسُولِي، مَنْ اسْتَسْلَمَ لِقَضَائِي وَ صَبَرَ عَلَى بَلَائِي وَ شَكَرَ بِنِعْمَائِي كَتَبْتُهُ صَدِيقًا وَ بَعَثْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الصَّادِقِينَ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَسْلَمْ لِقَضَائِي وَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى بَلَائِي وَ لَمْ يَشْكُرْ لِنِعْمَائِي فَلْيَخْتَرْ الْهَاءَ سَوَاءً. گفته‌اند شهد الله، ای: شَهِدَ بِنَفْسِهِ لِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِالْفِي عَامٍ. و ۱۶
گفته‌اند شهد الله بما ركب فی العقول و وضع من الاذلة. و از اینجا گفته‌اند کُلُّ صَامِتٍ نَاطِقٍ، چنانکه عتیق گوید:

بر صنع اله بی عدد برهان است در برگ گلی هزار دُر پنهان است
روز ارچه دراز و روشن و تابان است آن را که نه‌دیده روز و شب یکسان است ۲۰
سبب نزول این آیت آن بود که دو جبر از اقصای شام نزد رسول آمدند، نام یکی قریظه و دیگر نضیر. چون مدینه را بدیدند گفتند ما شبهها بمَدِینَةِ نَبِیِّ آخِرِ الزَّمَانِ؛ چون صفت رسول را بشنیدند گفتند ما

اشبهها بصفة نبی آخر الزمان؛ و چون مصطفی را بدیدند گفتند ما اشبه وجهه بوجه نبی آخر الزمان. آنکه گفتند «ای مرد تو کیستی؟». گفت «من رسول خدایم به توحید او». گفتند «گواهی کیستی؟». این آیت فرو آمد که شهد الله. گفتند «راست گفتی که ما نیز همچنین خوانده ایم در کتب»؛ و ایمان آوردند. سؤال: چگونه روا بود که گواهی دهد خدا بر خود، بعدما که گواهی از کسی بر غیری درست آید و بر خود درست نیاید؟ جواب گوییم شهادت ما بر خود درست نیاید، زیرا که در آن تهمت کذب باشد؛ اما در شهادت خدا کذب نباشد پس از او روا بود که بر خود گواهی دهد. دیگر جواب گفته اند این گواهی از خدا از بهر مؤمنان است و آن آن است که مؤمنان با کافران مناظره و خصومت کردند در حق خدا، چنانکه گفت هَذَا خِصْمُنَا اَخْتَصِمُوا فِي رَبِّهِمْ؛ آنکه خدای تعالی گواهی داد بر صدق قول موحدان. پس این شهادت از خدا مؤمنان را است نه خود را وَالْمَلٰٓئِكَةُ وَاُولُو الْعِلْمِ: و فریشتگان نیز گواهی دادند و خداوندان دانش یعنی اهل آشنایی خدای همین گواهی دادند قَائِمًا بِالْقِسْطِ، آی: دائماً بالعدل: همیشه بداد است. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: نی خدا مگر او. سؤال: چون در اول آیت گفت شهد الله انه لا اله الا هو، چه فایده بود در تکرار لا اله الا هو؟ جواب گوییم نخستین لا اله الا هو ابتدای قول خدا است و این دیگر لا اله الا هو حکایت از قول ملائکه و اولو العلم است. اَلْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: ارجمند و بی همتا است درست کار و درست گفتار و راست داور.

۲۰. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ: بدرستی که دین پسندیده نزد خدا دین مسلمانی است. و أَنَّ الدِّينَ به فتح خوانده اند، معناه: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّ الدِّينَ؛ شهادت بر آن واقع بود و إِنَّه لا اله الا هو، به کسر الف، ابتدا بود. وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ: فاویایی نکردند آن کسان

- که دادند ایشان را نامه - یعنی جهودان و ترسایان در حدیث محمد و حقّی
 دین اسلام و حقّی قرآن - مگر از پس آنکه آمد بدیشان دانش. سؤال:
 چرا گفت خلاف نکردند مگر از پس آنکه بدانستند؛ لا، بل خلاف آنکه
 ۴ کردند که ندانستند، چه اگر می دانستندی خلاف نکردندی. جواب گفته اند
 معناه: خلاف نکردند یهود و نصاریّ در حدیث محمد، مگر پس از آنکه
 بدانسته بودند نعت و صفت او در کتب. و گفته اند معناه: الاّ مِنْ بَعْدِ مَا
 جَاءَهُمُ الْقُرْآنُ وَ الرَّسُولُ. و آن آن بود که اهل کتاب پیش از آمدن
 ۸ مصطفی مقرّ بودند و منتظر بودند نبیّ امّی را و بدان شادی می کردند که
 مگر او را دریابیم، لکن می پنداشتند که او از بنی اسرائیل بود؛ چون او پدید
 آمد و از ولد اسماعیل بود، اهل کتاب مخالفت کردند او را؛ بَغْيًا بَيْنَهُمْ:
 بیدخواهی میان ایشان که چرا او نه از بنی اسرائیل بود. وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ
 ۱۲ اَللّٰهِ: و هر که ناگرویده شود به نشانه های خدا فَإِنَّ اَللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ: بدرستی
 که خدا زودشمار است و زودپاداش او را.
 فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ: اگر خصومت کنند با تو یا محمد در
 لقب دین، بگو که من گرویده ام به خدا مر خدا را. بر این قول این وجه
 ۱۶ صلت است. و گفته اند معناه: اَخْلَصْتُ دِیْنِی لِلّٰهِ. و گفته اند معناه: اَخْلَصْتُ
 قَلْبِی لِلّٰهِ وَ مَنْ اتَّبَعَنِ: و آن که پس روی کرد مرا در دین، همچنین. وَقُلْ
 لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ: بگو آن کسان را که دادند ایشان را نامه چون
 جهودان و ترسایان و نانویسندگان، چون عرب. ایشان را امّی گویند
 ۲۰ منسوب به امّ یعنی مادرزاد که هم بر آن صفت باشند که از مادر زادند در
 بی علمی. و گفته اند امّی عامی بود و عرب را عامه گفتندی از بهر آنکه نه
 اهل کتاب بودند اَسْلَمْنَاهُمْ: ای بگرویدید، یعنی اَسْلَمُوا. لفظ استفهام است
 و مراد از آن امر فَإِنْ اَسْلَمُوا فَقَدْ اَهْتَدَوْا: اگر بگرویدندی بدرستی که راه

یافتندی در این جهان به حق و در آن جهان به بهشت. وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ: وگر برگردند بدرستی که بر تو یا محمد رسانیدن پیغام است، و راه نمودن بر من است که خدایم. سؤال: تولّی اعراض بود و ایشان را کی ایمان بود تا از آن اعراض کردند؟ جواب گفته اند اعراض ایشان از ایمان روز میثاق بود که همه آن روز میثاق ایمان آورده بودند، تولّی ایشان ابا بود از قبول حق. وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ: و خدا بینا است به بندگان که کیست از اهل هدایت و کیست از اهل ضلالت.

۸ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ: بدرستی که آن کسها که نگر ویدند به آیتهای خدا، یعنی به قرآن و دلایل و حجج وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ: و می کشند پیغمبران را بناحق بی جرمی. وگر یقاتلون خوانی: کارزار می کنند با رسولان وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ: و کارزار می کنند و می کشند آنها را که می فرمودند به داد و توحید از مردمان، چون مؤمنان؛ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ: بیاگاهان ایشان را به عذاب دردناک، و آن عذاب دوزخ است. سؤال: چرا گفت و یقتلون النبیین، بعدما که آن کافران که در وقت مصطفی بودند پیغمبران را نکشتند؟ جواب گوییم اگر و یقاتلون خوانی خود اشکال نیاید، اما اگر و یقتلون خوانی، آن بود که قصد کشتن رسول می کردند؛ و نية الفاجر شر من عمله. و گفته اند مراد از این آن گروه بودند که پیغمبران را کشتند از پیش.

۲۰ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: ایشانند ایشان که تبه شد کارهای ایشان در این جهان و در آن جهان، که در این جهان کردار ایشان را اسماء حسنی نبود و در آن جهان آن را ثواب نبود وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ: و نبود ایشان را هیچ یاری کنندگان که ایشان را از عذاب خدا نگه دارند. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ: ای نگه نکردی و خبر نکردند

- ترا یا محمد از آن کسان که دادند ایشان را برخی از نامه، یعنی علم تورات،
يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ: باز می خوانند ایشان را با کتاب خدا، چون قرآن؛
لِيُخْصِمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ: تا حکم کند میان ایشان،
۴ پس برمی گردند گروهی از ایشان و ایشان روی بگردانیده اند از حق. این
آیت در شأن قریظه و نضیر آمد که میان ایشان حرب افتاد، رسول
علیه السلام میان ایشان صلح کرد، چنانکه در قرآن و تورات بود که النفس
بالنفس. بنو نضیر رضا نمی دادند و گفتند به یکی دو باز کشیم و به زنی
مردی را باز کشیم و به بنده ای آزادی را قصاص خواهیم. و گفته اند این
۸ آیت در شأن اهل خیبر آمد که میان دو امیرزاده ایشان زنا رفت و از کتاب
خدا رجم واجب آمد، ایشان بدان رضا نمی دادند. سؤال: تولى و اعراض
یکی بود، پس چرا خدا فرق کرد میان آن و گفت يتولى و هم معرضون؟
۱۲ جواب گفته اند معناه: يتولى فريق منهم عن الحق و هم معرضون عن
الدلائل و الحجج. و گفته اند و هم معرضون آى: مصرّون على التولى
والاعراض.

- ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمْسَنَا النَّارُ إِلَّا آيَاتًا مَعْدُودَاتٍ: و آن دلیری ایشان بر
خدا و بر عذاب خدا بدان بود که می گفتند نرسد به ما آتش دوزخ مگر
۱۶ روزی چند شمرده، و آن چهل روز بود که پدران ما گوساله پرستیدند.
وَعَزَّاهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ: و فریفته کرده است ایشان را در دین
ایشان آنچه بودند فرامی بافتند بر خدا؛ که ما خود دوستان و خاصگان
خداایم و خدا ما را به گنه نگیرد و هر چه به روز کنیم شب از ما محو
۲۰ گرداند و هر چه به شب کنیم روز از ما محو گرداند.

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْتَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ: چون کنند چون فراهم آریم ایشان
را از بهر روزی که هیچ شک نیست در آن روز؛ و آن روز قیامت است.

وُفِّيتَ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ: و تمام بدهند هر تنی را پاداش آنچه کرده بود و بر ایشان ستم نکنند؛ آی: لا یزاد علی جزاء سیأتهم ولا ینقص من ثواب اعمالهم.

- ۴ قُلِ اَللّٰهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ: بگو یا محمد ای خداوند من - گفته اند اللّٰهُمَّ در اصل یا الله بوده است، یا را از اول بیفکندند و میم را ببدل در آخر آوردند. و گفته اند معناه: یا الله اُم بنا، آی: اقصد بنا الی الخیر - مَالِکُ الْمُلْکِ: ای پادشاه پادشاهان. و این نام جز خدا را نشاید و نسزد و پیغمبر علیه السلام گفت اخنع الاسماء ان یتسمی العبد باسم ملک الاملاک، چنانکه شاهان شاه نام کنند و نشاید تُؤْتِیَ الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ: تو دهی پادشاهی آن را که خواهی در دین و دنیا و تو بازستانی پادشاهی از آن که خواهی، چنانکه از عبدالله بن ابی رئیس المنافقین وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ: و عزیز گردانی آن را که خواهی، چون مصطفی وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ: و خوار و نژند کنی آن را که خواهی، چون عبدالله بن ابی بَیْدَکَ الْخَیْرُ: به تو است نیکی، یعنی خیر و شر همه به قضای تست. سؤال: چرا گوید خیر و شر همه به قضای خدا است، بعدما که خدا گفت بَیْدَکَ الْخَیْرُ، نگفت بیدک الخیر و الشر؟
- ۱۶ جواب گوئیم قرآن جوامع الکلم است، از متقابلین یکی را یاد کرد و مراد از آن هر دو؛ آی: بیدک الخیر و الشر. این همچنان است که گفت سَرَّابِلَ تَقِیْکُمُ الْحَرَّ، یعنی الْحَرَّ و الْبَرْدَ إِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ: بدرستی که تو بر هرچه خواهی که کنی و بر هرچه صحت مقدوری دارد توانایی. این آیت روز خندق آمد که پیغمبر علیه السلام معول بر آن کُذِیه زد و آن نورها پدید آمد، سوی شام و یمن و فارس. سلمان فارسی آن را بدید؛ پیغمبر علیه السلام گفت «زود بود که خدا آن همه به ملکیت به امت من دهد».
- ۲۰ عبدالله ابی آن سخن باز شنید، گفت «اینست فریفتنی که محمد خود را و

یاران خود را می‌دهد، چنین لشکری گرد او درآمده و مدینه را بر او قفص و زندان کرده و او خود خندق می‌کند از بیم جان خویش و جان اهل خویش و یاران را عشوه می‌دهد که شما همه جهان بخواهید گرفت».

۴ خدای تعالی این آیت را فرو فرستاد ردّ بر وی.

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ: می در آری شب را در روز و می در آری روز را در شب؛ یعنی از شب در روز می‌افزایی تا روز به پانزده ساعت رسد و شب با نه ساعت آید، و از روز در شب می‌افزایی تا شب به پانزده ساعت رسد و روز با نه ساعت آید. و گفته‌اند تُولِجُ اللَّيْلَ ۸ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ آن است که شب و روز را از پس یکدیگر می‌در آری وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ: و بیرون می‌آری زنده را از مرده و بیرون می‌آری مرده را از زنده؛ و گفته‌اند مردم را از نطفه و نطفه را از مردم؛ و گفته‌اند مرغ را از خایه و خایه را از مرغ؛ و گفته‌اند دانه را از خوشه و خوشه را از دانه؛ و گفته‌اند مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن، یعنی پسِ بلاغت؛ و گفته‌اند دل مرده را از زنده به نکرت و دل زنده را از مرده به حیات معرفت. سؤال: لیل و نهار ضدّ اند، ایلاج ضدّ در ضدّ محال بود؛ پس چرا گفت تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ؟ جواب ۱۶ گفته‌اند این ایلاج زیادت و نقصان است؛ و گفته‌اند اعقاب است بر یکدیگر، چنانکه بگفتیم وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ: و روزی کنی آن را که خواهی بی‌شمار، بر آن پنج معنی که از پیش یاد کردیم در وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. سؤال: روزی دادن شرط خدایی است و آن در حکمت ۲۰ واجب است؛ پس چرا آن را در مشیت بست، گفت وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ؟ جواب آن پنج قول است که آنجا گفته آمد و آن همه از خدای تعالی فضل است، آن را دهد که خواهد، آنکه که خواهد، چنانکه خواهد،

آنجا که خواهد.

- لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ: فرا مگیرند
گرویدگان ناگرویدگان را دوستانی از فرودگرویدگان. این آیت در شأن
گروهی از مؤمنان آمد به مدینه که با گروهی از جهودان که اقارب ایشان ۴
بودند دوستی می داشتند. سؤال: کدام مؤمن بود که کافر را دوست دارد و
مؤمن را ندارد، تا گفت أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ؟ جواب گفته اند این در
شأن منافقان آمد و ایشان را مؤمن خواند زیرا که بظاهر مؤمن بودند. و
گفته اند در این تقدیم و تأخیر است، معناه: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ غَيْرِ ۸
الْمُؤْمِنِينَ أَوْلِيَاءَ. و ایشان سلیم دلان و مخلصان بودند؛ چون این آیت فرو
آمد، مخلصان توبه کردند و منافقان نکردند. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ
فِي شَيْءٍ: هر که آن کند - یعنی دوستی دارد با کافران - او از کرامت و
رحمت خدا در هیچیز نیست. إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَّةً: مگر آنکه بترسید از ۱۲
ایشان و بدان دوستی نمودن پرهیزید از شر ایشان پرهیزیدنی. تقاة و تقیة
هر دو در معنی بنگردد؛ و آن آن بود که کافری خواهد که مؤمنی را بکشد
یا به کالا ستدن او را بیم کند که اگر مرا دوست نداری ترا بکشم یا عضوی
از تو جدا کنم، یا او را به زبانی بیم کند که او آن را احتمال نتواند کرد؛ ۱۶
آنکه آن مؤمن به زبان دوستی نماید نه به دل در تقیة روا باشد. وَيُحَذِّرُكُمُ
اللَّهُ نَفْسَهُ: پرهیز می فرماید خدا شما را از خود که از آزار من پرهیزید تا
از من درنماید. سؤال: اینجا گفت وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ، از من برحذر باشید و
جای دیگر گفت فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ و گفت وَ آيِبُوا إِلَى رَبِّكُمْ؛ نه این تناقض ۲۰
بود؟ جواب: این امر است به التجا با خدا، و اینجا گفت وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ
نَفْسَهُ، یعنی برحذر باشید تا از من درنماید. و گفته اند معناه: برحذر باشید
از آزار من. و گفته اند معناه: وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ عُقُوبَتَهُ. وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ: و

با خدا است بازگشتن همه.

قُلْ إِنْ تُخْشَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوْنَ يَغْلِبْكُمْ اللَّهُ: بگو یا محمد اگر پنهان دارید آنچه در دل‌های شما است از دوستی کافران یا آشکارا کنید آن را می‌داند خدا آن را. وَ يَغْلِبُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و می‌داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا بر هر چیزی که صحت مقدوری دارد توانا است.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّراً: آن روز که روز قیامت باشد بیابد هر تنی آنچه کرده بود از نیکی حاضر کرده در دیوان و در ترازو. وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا: و آنچه کرده بود از بدی خواهد و دوست دارد که میان او و میان آن بدی دوری دور بودی، چندانکه از مشرق تا مغرب. و گفته‌اند اَمَدًا بَعِيدًا، آي: مدة بعيدة؛ کاشکی هرگز نبود. وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ: و می‌پرهیزاند خدا شما را از خود، تا از وی در نمايند و از عذاب خود می‌ترساند، تا بدان گرفتار نیایید و خدای مهربان است بر بندگان و از مهربانی او است بر بندگان که ایشان را از آزار خود و از دوزخ می‌پرهیزاند.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ: بگو یا محمد اگر هستید و دوست می‌دارید خدا را پس روی کنید مرا که رسولم تا دوست دارد شما را خدا وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: و بیامرزد شما را گناهان شما و خدا آمرزگار است و بخشاینده بر متابعان رسول. این آیت در جواب جهودان آمد که می‌گفتند: نحن ابناء الله و اجبائه؛ و خدا گفت: اگر دوست می‌دارید خدا را، فرمان‌بردار باشید او را و رسول او را. جهودان گفتند: و الله که محمد نمی‌خواهد مگر آنچه ما او را آن گوییم که ترسایان عیسی را گفتند، یعنی به معبودی گیریم. خدا گفت:

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ: بگو یا محمد فرمان برید خدا را و رسول را؛ از شما همی این درخواست نه آنکه رسول او را به معبودی گیرید. گفته‌اند معناه: أَطِيعُوا اللَّهَ فِي الْإِيمَانِ به و الرسول بالاقرار برسالته. و گفته‌اند اطيعوا الله في الفرائض و الرسول في السنن. و گفته‌اند اطيعوا الله في الاحكام و الرسول في البيان. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ: اگر برگردند یعنی باز استند از طاعت خدا و رسول او کافرند و خدا دوست ندارد ناگرویدگان را.

۸ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ: بدرستی که خدا برگزید آدم را و نوح را و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان. این آیت در جواب ترسایان آمد که می‌گفتند: آن خاصیتها که عیسی را بود نشان و دلیل خدایی او کند. خدای گفت: پیغمبران دیگر را هم خاصیتها بود و آن نشان خدایی ایشان نکرد عیسی همچنان است. اما اصطفاء آدم به پنج چیز بود: آفریدن او به ید، و تعلیم اسما او را، و اسجاد ملائکه او را، و اباحت هشت بهشت او را، و ابوت او همه آدمیان را. اما اصطفاء نوح به پنج چیز بود: اول ناسخ شریعت بود، و عمر دراز در طاعت، و اجابت دعاء او بر همه اعدا، و بقاء نسل او از همه آدمیان، و مقارنت او با مصطفی در میثاق. اما اصطفاء ابراهیم به پنج چیز بود: به ابوت ملت، و به خلّت، و به لسان صدق، و تبرید نار، و بناء کعبه. اما اصطفاء موسی به پنج چیز بود: به شرکت هارون، و به قربت، و به انبساط، و به تکلیم، و به الواح. آل ابراهیم فرزندان او بودند، چون اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط؛ و ۲۰ مهین و بهین فرزندان او مصطفی بود. و آل عمران موسی و هارون و داود و سلیمان و یحیی و زکریّا و مریم بود.

ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ: فرزندانی بودند برخی از ایشان از برخی؛ و

هیچکس از ایشان فرزند خدای نبود، ردّ یهود و نصاری. و گفته‌اند بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، آی: بعضها علی دین بعض. وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ و خدا شنوا و دانا بود به احوال ایشان، که ایشان امتان را چه گفتند و امتان ایشان را چه جواب دادند. و گفته‌اند معناه: وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بمقالة حنة.

۴

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا: چون گفت زن عمران - نامش حنة - خداوندا بدرستی که پیمان کردم و در پذیرفتم از بهر تو آنچه در شکم من است آزادکرده‌ای در کار تو. و آن آن بود که حنة زن عمران وقتی به در مسجد بیت المقدس می‌گذشت و چهارصد مرد ۸ رهبان در آن مسجد معتکف بودند، پلاسها پوشیده و شب و روز به عبادت مشغول. او را حال ایشان در آن جهد و عبادت بزرگ آمد؛ و وی باردار بود. هم آنجا با خدا نذر کرد که چون آن فرزند بزاید در کار خدا کند تا در میان آن رهبانان می‌باشد. گفت فَتَقَبَّلْنِي مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ ۱۲ الْعَلِيمُ؛ فرایز از من این نذر و این فرزند را، بدرستی که تویی تو شنوای دعای من، دانا به مراد دل من. این بگفت و بگذشت.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ: چون بنهاد آن بار را، دختر آمد، اندوهگن گشت گفت خداوندا من این بار بنهادم ماده وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ ۱۶ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ: و خدا خود دانایتر بود بدانچه او بنهاد - و گر وَضَعْتُ به رفع تا خوانی: بدانچه من بنهادم و بزادم - و نبود پسر چون دختر؛ یعنی از دختر آن نیاید که از پسر، در بودن میان رهبان مردان. وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ: و من نام کردم او را مریم. و مریم به زبان عبرانی صدیقه بود. و ۲۰ گفته‌اند مریم در نام زنان چون یحیی بود در نام مردان که اول نامش چون آخر بود. وی را مریم نام کردند و فال برفت که اول عمرش چون آخر بود در پاکیزگی از گناه، همچون یحیی. و گفته‌اند «مر» گذشتن بود و «یم»

دریا بود، او را از بهر آن مریم نام کردند که از زنان او بود که بر دریای دنیا بسلامت بگذشت که هرگز از او گناهی در وجود نیامد. وَ اِنْتِیْ اُعِیْذُهَا بِكَ وَ ذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ: و من پناه گیرم و بازداشت خواهم او را به تو و فرزندان او را از آن دیو نفریده رانده. و این اعاذه از بهر آن کرد که هیچ فرزند از مادر نزاید که نه دیو را در او غمزتی بود؛ و پیغمبر علیه السلام گفت: ما مِنْ مَوْلُوْدٍ یُّوْلَدُ اِلَّا وَ لِلشَّیْطَانِ فِیْهِ نَخْسَةٌ. چون حنه به خدا استعاذت کرد مریم را، خدای تعالی او را از دیو نگه داشت و عیسی را همچنان. ۴ ۸

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ: فراپذیرفت او را خدای او پذیرفتنی نیکو؛ که او دختر بود و او را بجای پسری قبول کرد. در خبر است که چون حنه او را بدید اندوهگن شد از آن نذر که کرده بود. هاتفی او را آواز داد که: ای ضعیفه، اندوه مدار که ما او را بجای پسری بپذیرفتیم و مقصود تو برآمد وَ اَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا: و برویانید او را و برآورد برآوردنی نیکو؛ یعنی در علم و عبادت به توفیق و عصمت و غذای وی از بهشت روزی کرد. سؤال: چرا نگفت وَ اَنْبَتَهَا اِنْبَاتًا حَسَنًا، بعدما که از اَنْبَتَ یَنْبَتُ اِنْبَاتًا آید؟ جواب گوئیم در این ضمیر است معناه: و انبتها حتی نبتت نباتاً حسناً، فعل از منشعبه یاد کرد و مصدر از ثلاثی، تزیین لفظ را؛ همچنین فتقبلها ربها بقبول حسن، نگفت بتقبل حسن. وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا: و درپذیرفت او را زکریّا. و گر كَفَّلَهَا به تشدید فا خوانی: پذیرفتار او کرد خدا زکریّا را. و آن آن بود که چون حنه آواز آن هاتف بشنید، مریم را برگرفت و نزد آن رهبانان آورد، حال خویش ایشان را بگفت که من چنین نذری کرده بودم، اکنون او را اینجا آوردم، شما دانید. آن رهبانان بدانستند که آن کودک را نزد خدا قدری بزرگ است؛ هر کسی گفتند من درپذیرم او را، و خواست ۱۲ ۱۶ ۲۰

- که شرف آن او را بود. زکریّا امام ایشان بود؛ او گفت من اولی ترم به وی، زیرا که خاله او ایشاع به حکم من است. ایشان گفتند این کار نه به قرابت است که اگر چنین بودی، او را به مادر بگذاشتندی. و گفته اند ایشان در قبول کردن او مدافعت می کردند؛ گفتند حدیث دختر امانت مخاطره بود، ۴ نباید که به حق او قیام کرده نیاید. هر کس گفت من در عهده او نتوانم شد. اما بیشتر مفسران بر آنند که هر یکی از ایشان گفت من قبول کنم. آخر قرعه زدند، قرعه بر زکریّا آمد؛ چنانکه فروتر بگوید. چون زکریّا او را در پذیرفت، از بهر او صومعه ای بکرد در پس مسجد مقدس، پیوسته ۸ مسجد. و آن را دری محکم برنهاد، چنانکه به نردبان بر آنجا بایستی شد. و خدمت او به نفس خویش تولا می کرد. کُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا: هر گاه که در شدی بر او زکریّا در آن صومعه، یافتی نزد او روزی بخلاف عادت، میوه های لطیف، به تابستان میوه زمستان و ۱۲ به زمستان میوه تابستان قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّنِي لَكَ هَذَا: زکریّا گفت ای مریم از کجا می بود ترا این روزی؛ که در این صومعه جز من کسی دیگر می نیاید، که می آورد این را و از کجا می آرند. قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: مریم گفت این از نزد خدا است؛ از آنجا که نه کارند و نه دروند و نه برزند، میوه بهشت ساخته به من می آرند. و آن میوه ترانجیر بود و رطب و انگور و دیگر فواکه إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ: بدرستی که خدا روزی دهد میوه بهشت آن را که خواهد بی شمار؛ یعنی بی آنکه با وی شمار کنند بدان. و گفته اند بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی بغیر قوه و لا هنداز. ۲۰ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ: آنکه بخواند زکریّا خدای خویش را، به دعا فرزندی درخواست. و آن آن بود که زکریّا صلوات الله علیه همه عمر در آرزوی فرزندی بود، و نمی بود؛ از بهر آنکه زنش عقیم بود و چون

- به پیری رسید نومید گشت. چون آن کرامات از حق مریم بدید، گفت آن خدایی که ضعیفه‌ای را بخلاف عادت در دنیا نعیم بهشت می‌دهد، از کرم او عجب نباشد که به پیران سر مرا فرزند دهد. بشد و غسلی بکرد و نگه می‌کرد تا شب. چون شب درآمد و رهبانان از وظایف خود فارغ شدند، ۴ به در مذبج شد - و آن مناجاتگاه او بود و مهبط وحی او بود - و رکعتی چند نماز بگزارد، آنکه دعا کرد. **قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً:** گفت ای خدای من ببخش مرا از نزد خود - یعنی به فضل خود - فرزندی پاکیزه، یعنی پسری شایسته. **إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ:** بدرستی که تویی شنونده خواندن و پاسخ‌کننده دعا. سؤال: چرا گفت ذُرِّيَّةً، بعدما که ذریت فرزندان باشند، نه یک فرزند و زکریّا از خدا یک فرزند بیش نخواست و خدا او را یک فرزند بیش نداد، چنانکه جای دیگر گفت **فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا؛** و آن یحیی بود. جواب گوییم ذُرِّيَّةً فرزند بود، اسمی است محتمل یکی را و ۱۲ بیش از یکی را، چنانکه ولد یکی و بیش از یکی بود.
- فَتَادَّئُهُ الْمَلَائِكَةُ:** به تا و یا هر دو در معنی یکی بود: آواز دادند او را فریشتگان؛ و آن جبرئیل بود با گروهی از فریشتگان که او را بشارت و ۱۶ مژدگان آوردند **وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ:** و او ایستاده بود و نماز می‌کرد در آن صومعه. سؤال: ای روا بود که کسی نماز می‌کند با وی سخن گویی؟ جواب گفته‌اند **يُصَلِّي** معنی آن است که یدعوا؛ این صلات به معنی دعا است، چنانکه گفت **وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَوَتِكَ، آي:** بدعائک. و گفته‌اند در ۲۰ نماز با کسی سخن دنیا نشاید گفت، اما از خدا گفتن روا بود؛ و آن وحی خدا بود که جبرئیل به وی می‌گزارد. **أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى:** خدا مژده می‌دهد ترا یا زکریّا به پسری نام او یحیی. گفته‌اند او را یحیی نام کردند زیرا که یحیی آن بود که زنده شود و به یحیی رحم مادرش زنده شد. و

- گفته‌اند او را یحییٰ نام نهاد یعنی یموت، که آخر بمیرد؛ تا زکریّا یکسر دل در او نبندد. و گفته‌اند یحییٰ معناه: یحییٰ به امر الدّین. و گفته‌اند یحییٰ نامی است که اولش و آخرش یکی است، یعنی هر دو حرف یا؛ و یحییٰ اول عمرش چون آخر بود، چنان که از مادر پاک و پاکیزه زاد، از این ۴ جهان بیرون شد پاک و پاکیزه. و روز قیامت ندا آید: آلا هر که خدا را نیازرده است برخیزید. یحییٰ باشد که برخیزد مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ: باوردارنده به سخنی از خدا. سؤال: چه مدح و ستایش بود در اینکه او را گفت باوردارنده سخنی از خدا، بعدما که هر یکی از ما خود به همه سخنان خدا مصدق است؟ جواب گفته‌اند معناه: مصدق بود عیسی را سخنی از خدا به کُن فیکون. و آن خاصیت یحییٰ را بود که هنوز در شکم مادر بود که عیسی را تصدیق کرد و او را سجود کرد. مادر او ایشاع چون مریم را دیدی و هر دو باردار بودند، گفتی: یا مریم، این که در شکم من است آن را که ۱۲ در شکم تست سجود می‌کند و من می‌دانم و بجای می‌آرم. و گفته‌اند مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ، یعنی کلمه التوحید که مخلص بود در ایمان. و در این ذکر او را و مؤمنان و مخلصان را تشریف بود. و گفته‌اند این کلمه کتاب خدا است. و گفته‌اند معناه: یا زکریّا کُن مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ، ۱۶ مصدق باش این کلمه بشارت را؛ وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِيّاً مِنَ الصّٰلِحِیْنَ: مهتری و خویشن‌داری و پیغمبری از شایستگان. و گفته‌اند السید الذی یملک نفسه عند الغضب و الحضور الذی یملک نفسه عند الشهوة. سؤال: ۲۰ در حکمت حکما روا نباشد که خواجه بنده خویش را سید خواند، چرا خدای تعالی یحییٰ را سید خواند؟ جواب گوییم اینجا در دنیا روا نبود که بنده خویش را سید خوانند، زیرا که در آن تهمت مشابهت بود؛ اما اگر خدای تعالی بنده خویش را سید خواند روا بود، زیرا که اینجا تهمت

مماثلت و مشابهت نیست. و این همچنان است که بنزدیک ملوک و در حکمت ایشان نشاید که بنده خود را ملک خوانند، اما خدا بنده خود را ملک خواند و گفت وَقَالَ الْمَلِكُ اِئْتُونِي بِهِ. سؤال: چرا یحیی را به حصوری بستود، فزانکه حضور آن بود که از بی قوتی از زن بهره‌ای نیافته بود و این نقص است در مردان؟ جواب گفته‌اند حضور خویشتندار بود از گناه؛ و گفته‌اند این حضور آن است که با ابناء دنیا در ملاهی نیامیزد از غایت صیانت.

۸ قَالَ رَبِّ اَنْتَیْ یَكُونُ لِیْ غُلَامٌ: گفت زکریّا ای خدای من - گفته‌اند این خطاب جبرئیل را است رَبِّ معناه: ای مهتر من - کی و از کجا بود مرا پسری وَقَدْ بَلَغَنِی الْکِبَرُ: و بدرستی که رسیده است مرا پیری. وَ اَمْرًا نِّیّ عَاقِرًا: و زن من نازاینده است. سؤال: چون زکریّا بحاجت فرزند از خدا در خواست و خدا او را مژدگان داد، چه جای انکار بود که می‌گفت اَنْتَیْ یَكُونُ لِیْ غُلَامٌ، و چگونه روا بود که پیغمبری بود که او را قول خدا و قول جبرئیل باور نبود؟ جواب گوئیم آنچه زکریّا گفت انی یكون لی غلام، نه بر سبیل انکار گفت، بل که بر سبیل استفهام گفت؛ یعنی این فرزند ما را در چه حالت بود، در حال پیری یا مرا با حالت جوانی برند. قَالَ کَذٰلِکَ اَللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ: جبرئیل گفت همچنین کند که ترا خبر کردم، خدا کند آنچه خواهد؛ یعنی در حال پیری ترا فرزند دهد.

۲۰ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِیْ اَیَّةً: زکریّا گفت ای خدای من - و گر خطاب جبرئیل را بود، ای مهتر من - مرا نشانی کن. سؤال: چون قول خدا باور می‌داشت چرا نشان می‌خواست؟ جواب گوئیم زکریّا نشان نه از بهر صدق بشارت می‌خواست، از بهر حمل می‌خواست تا بداند که آن فرزند کی پدید خواهد آمدن. قَالَ اَیُّشَکَ اِلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَیَّامٍ اِلَّا رَمَزًا: گفت نشان

تو آن بود که سخن نگویی با مردمان سه روز مگر نمودنی. گفته‌اند این رمز نمودن است به ابرو؛ و گفته‌اند اشارت است به انگشت؛ و گفته‌اند نبشتن است. و گفته‌اند آن عقوبتی بود از خدا او را که سه روز سخن نتوانست گفت، عقوبت آن را که نشان خواست. و گفته‌اند لا، بل آن ۴ امری بود از خدای تعالی او را به روزه داشتن از سخن، شکر آن بشارت را. و گفته‌اند مراد از آن سخن دنیاوی بود، یعنی همه به ذکر خدای مشغول باش. وَ أَذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْكَارِ: و یاد کن خدای ترا بسیار و نماز می‌گزار و به پاکی یاد می‌کن خدا را شبانگاهان و بامدادان؛ یعنی باید ۸ که شب‌روز در یادکرد خدا باشی، زیرا که از وقت زوال تا صبح همه را عَشَى گویند و از صبح تا به زوال همه را بکره گویند.

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ: و یاد کن چون گفتند فریشتگان مریم را که ای مریم إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ: بدرستی که خدا برگزید ترا و پاک ۱۲ گردانید ترا از حیض و از عیبه‌ها که در زنان باشد. و گفته‌اند وَ طَهَّرَكِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ ذَمَائِمِ الْإِحْلَاقِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ: و برگزید ترا بر زنان جهانیان. سؤال: چه فایده بود در تکرار و اصطفیک؟ جواب گوییم اول اصطفاء مریم آن بود که خدای تعالی او را بجای مردی پذیرفت و غذای ۱۶ او نعیم بهشت کرد، و دیگر اصطفاء آنکه او را فضل و شرف نهاد بر زنان جهانیان. سؤال: می‌پرسد که مریم از فاطمه و عایشه فاضلتر بود تا گفت علی نساء العالمین؟ جواب گوییم علی نساء العالمین، مراد از آن جهانیان روزگار او بودند و این همچنان است که بنی‌اسرائیل را گفت وَ إِنِّي ۲۰ فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، آی: علی عالمی زمانکم. جواب دیگر گوییم این اصطفا به افزونی چیزها بود که مریم را بود، چون قبول حسن و روزی بهشت و خدمت زکریا و حوایج‌کشی چون جبرئیل و تولید بی‌مرد و دیگر

کرامات که او را بود. و پیغمبر علیه السلام گفت: از مردان کامل بسیار بوده‌اند، اما از زنان آسیه بوده است و مریم و خدیجه و عایشه و فاطمه، و فضل عایشه بر دیگر زنان، چون فضل ثرید است بر دیگر طعامها.

۴ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ: ای مریم

فرمان بردار باش خدای ترا. و گفته‌اند این امر است به قیام در نماز، یعنی در نماز پیست و رکوع کن و پشت را خم ده و سجود کن با نمازکنان. و این امر است به نماز بجماعت گزاردن. سؤال: چرا گفت وَاسْجُدِي وَارْكَعِي و نگفت وَارْكَعِي وَاسْجُدِي، بازان که در نماز رکوع پیش از سجود است؟

جواب گفته‌اند در شریعت ایشان سجود پیش از رکوع بود در نماز. جواب دیگر گوییم ترتیب ذکر ترتیب حکم واجب نکند؛ چنانکه کسی گوید رَأَيْتُ زَيْدًا وَعُمَرَوًّا، واجب نبود که زید را از پیش دیده بود، روا بود که عمرو را از پیش دیده بود. سؤال: چرا نگفت وَصَلَّى مَعَ الْمَصْلِيِّنَ، تا رکوع و سجود و قیام و جماعت همه در آمدی؟ جواب گفته‌اند مراد از این رکوع خضوع است، آی: فروتن باش و نگر تا بدین کرامات که خدا با تو می‌کند بغلط نیفتی و در خود معجب نشوی. و گفته‌اند وَارْكَعِي امر است او را به جماعت کردن نماز با رهبان، و این رکوع تمامی نماز است.

۱۶ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ: آنچه وحی می‌کنیم به تو یا محمد

قصه زکریا و یحیی و مریم و دیگر قصه‌ها همه از خبرهای غیب است به ناپیدایی پیغام می‌دهیم آن را به تو و مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ: و نبودی تو نزد ایشان یا محمد چون بر آب می‌افکندند آن رهبانان قلمهای ایشان را، أَيُّهُمْ بِكُفْلٍ مَزِيْمٍ: تا از ایشان کی در پذیرد مریم را. و گفته‌اند قلمهای ایشان زرین بود؛ گفتند بر آب افکنیم هر که را قلم او بر سر آب بیستد، مریم را او قبول کند. چون برافکندند جمله قلمها فرو رفت مگر قلم

زکریّا که بر سر آب بیستاد. و گفته‌اند ایشان گفتند قلمها بر آب روان افکنیم، هر که را قلم او بر روی آب بشود کافل مریم او بود؛ قلم زکریّا بر روی آب برفت و قلمهای دیگر به نشیب فرو شد. و گفته‌اند قرعه چنان زدند که هر که را قلم او بر آب روان بیستد کافل مریم او بود؛ قلم زکریّا ۴ بیستاد، او قبول کرد مریم را. وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذِ يَخْتَصِمُونَ: و نبودی تو یا محمد نزد ایشان - یعنی نزد آن رهبانان - چون ایشان پیکار می‌کردند در پذیرفتن مریم. چون آنجا نبودی و خبر می‌دهی از آن مخبرهای صدق، آن دلیل رسالت تست و صدق دعوی تو. ۸

إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ: یاد کن چون گفتند فریشتگان ای مریم. سؤال: چرا خدای تعالی مریم را در قرآن چندین جایگه به نام بخواند و هیچ زن دیگر را به نام بنخواند؟ جواب گوییم ردّ بر ترسایان که ایشان مریم را زن خدا گفتند. اگر او زن خدا بودی احکم الحاکمین او را بر سر خلق نام نبردی؛ زیرا که در حکمت نسزد زن خود را بر سر جمع نام بردن. إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ: بدرستی که خدا می‌مژدگان دهد ترا به سخنی، یعنی به پیغمبری که هست گردد از او به سخنی. و او عیسی بود که به کُن فیکون پدید آمد بی‌پدر. و آن بشارت به مریم جبرئیل آورد بازان ۱۲ فریشتگان که با وی بودند اَسْمُهُ الْمَسِيحُ: نام او مسیح. گفته‌اند مسیح پساینده بود، او را مسیح گفتند لانه کان یمسح المرضی، بیمار را بپسودی درست شدی و نابینا را بپسودی بینا شدی و مرده را بپسودی زنده شدی. و گفته‌اند مسیح ممسوح بود، وی را مسیح گفتند از بس که خلق وی را ۲۰ پسودندی. و گفته‌اند وی را مسیح گفتند از بس که برفتی گرد جهان، و مسیح و سیاح و سایح رونده بود. و گفته‌اند او را مسیح گفتند از بهر آنکه همه پلاس پوشیدی، و مسیح پلاس پوش بود. و گفته‌اند او را مسیح

گفتندی زیرا که امسح القدمین بود. و گفته‌اند مسیح مهتر بود. و گفته‌اند مسیح خاصه بود. عِسیَّ ابْنُ مَرْیَمَ: اشیوع پسر مریم صدیقه وَجِهاً فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ: روی شناس بود در این جهان و در آن جهان وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ: و از نزدیکان و نواختگان بود، یعنی در میان فرشتگان در آسمان چهارم. و گفته‌اند وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فِی الْجَنَّةِ.

و یُكَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَكَهْلًا: و سخن گوید در گهواره با مردمان و آن وقت که مرد تمام گردد. در گهواره آن بود که گفت اِنِّی عَبْدُ اللَّهِ اِنْسَانِی الْكِتَابِ، الْآیَةِ. و در کهولت سخن گفتمی به وحی. سؤال: گیر که سخن گفتن عیسی در گهواره عجیب بود، در کهولت باری چه عجایب بود که خدا می‌گوید وَكَهْلًا؟ جواب گوئیم معناه: و یُكَلِّمُ النَّاسَ کَهْلًا بِالْوَحی و الرسالة. و گفته‌اند معناه: مِنَ الْمَهْدِ اِلَى الْکَهْلِ وَ مِنَ الصَّالِحِينَ: و از پیغمبران و شایستگان بود.

قَالَتْ رَبِّ اَتَنِیْ یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ: مریم گفت یا رب یا سیدی کی و از کجا بود مرا فرزند و ناپسوده مرا و نارسیده به من هیچ آدمی، نه به نکاح و نه به سفاح. قَالَ کَذٰلِکَ اَللّٰهُ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ: جبرئیل گفت همچنین گفت خدای که خدای تعالی بیافریند آنچه خود خواهد اِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ: چون خواهد که برگزارد کاری همی آن را گوید بباش آن بیود. سؤال: خطاب با معدوم چون درست آید تا می‌گوید یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ؟ جواب گوئیم معناه فَاِنَّمَا یَقُولُ لَهُ لِاجْلِهٖ کُنْ فَیَکُونُ. سؤال: این ها کنایت این امر است که گفت اِنَّ یَقُولُ لَهُ کُنْ، پس واجب آید که امر خدا مَکُونُ بود و مَکُونُ نبود مگر مخلوق؛ پس چرا قول خدا را مخلوق نگویند؟ جواب گوئیم این امر مراد از این حادثه است چنانکه جای دیگر گفت لَعَلَّ اَللّٰهُ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ اَمْرًا، اَتِیْهَا اَمْرُنَا؛ و اِلٰی اَللّٰهِ

تَرْجِعُ الْأُمُورُ. سؤال: کَوْنِ مَكُونٌ به کُن باشد یا نه؟ اگر نباشد چرا گفت اَنْ يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، و گر به کُن باشد به کاف باشد یا به نون یا به هر دو؟ اگر به کاف باشد، کاف از نون اولیتر نیست به تکوین؛ و گر به هر دو باشد وجود یک چیز به دو سبب روا نباشد؟ جواب گوییم وجود مَكُونِ علی ۴ الحقیقة به ایجاد خدا و تکوین او باشد و آن ایجاد فعلی بود از خدا عند تکوین و کُن قولی بود از خدا نه عند آن، بل که قدیم بود؛ که اگر کُن عند محدث بود، او را به کُن دیگر حاجت بود و این محال است. سؤال: اگر وجود مَكُونِ نه به کُن بود، پس کُن چرا باید؟ جواب گوییم غرض و ۸ حکمت در اقوال و افعال خدا بتفصیل خدا داند؛ لَسْنَا نَهَايَةَ الْعُلَمَاءِ؛ روا بود که فایده در گفتن کُن بنزد هر فعلی آن بود که فرشتگان بدانند که خدای تعالی فعلی بکرد، او را برحسب آن حمدی کند.

و يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ: و درآموزد او را - یعنی عیسی را - نامه. و ۱۲ گفته‌اند این کتاب کتابت است که هیچ پیغمبر را آن خط نبوده است که عیسی را بود، و درآموزد او را سخن درست؛ یعنی تفسیر انجیل. و گفته‌اند این حکمت آن امثال است که عیسی زدی و التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ: و آن کتاب نورانی و کتاب اصلی. ۱۶

و رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، ای: و یجعله رسولا الی بنی اسرائیل: و او را پیغمبری کند به فرزندان یعقوب، تا گوید اَنْتَی قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ: بدرستی که من آوردم به شما نشانی از خدای شما بر نبوت و رسالت من؛ و آن آن است که اَنْتَی اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ: من اندازه کنم شما را از گِل مانند مرغ، فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَائِرًا بِإِذْنِ اللَّهِ: پس در دم در آن گردد پرندۀ ای - و گر طَائِرًا خوانی: مرغی - به فرمان خدا و به آفریدن او. و آن مرغ خفاش بود که عیسی مِثْلَی گِل فراگرفتی و پُفی

در او دمیدی، آن خویوزی گشتی و می پریدی. وَ ابْشِرُوا بِالْآئِمَّةِ وَالْأَبْرَصَ وَ أُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ: و درست کنم نابینای مادرزاد را و پیس را و زنده کنم مردگان را به فرمان خدا و به احیاء او، وَ أَنْتَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ: و بیاگاهانم شما را بدانچه می خورید و آنچه باز می نهید در خانهای شما. چنین گویند که هنوز عیسی کودک بود که مادر او را به دبیرستان برد و او کودکان را خبر می کردی از هر چه در خانهای ایشان خوردندی و باز نهادندی. چون کودکان با خانها شدند، مادران و پدران را رنجه داشتندی که شما چنین و چنین خوردید و ما را باز ننهادی. ایشان را از آن عجب آمدی که آن کیست که از احوال ما کودکان را خبر می کند، آخر بدانستند که عیسی است. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: بدرستی که در آن خبر کردن من شما را از غیب نشانی و حجتی است شما را بر صدق دعوی من، اگر هستی گرویدگان. ۴ ۸ ۱۲

وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْحِيدِ: و من باوردارنده ام آن را که پیش از من بوده است از کتاب موسی وَ لِأَحِيلَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ: و نیز آمده ام تا حلال کنم یعنی تا پدید کنم حلالی برخی از آنچه حرام کرده اند بر شما، چون گوشت شتر و شیر آن و پیه گاو و گوسپند. وَ آن آن حرامها بود که خدای تعالی در قرآن از آن خبر داده است که فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمُ، الْآيَةَ. وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ: و آوردم به شما نشانی از خدای شما؛ چنانکه از پیش بگفت فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا: بترسید از خدا و فرمان برید مرا. ۱۶ ۲۰

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ: بدرستی که خدا است خدای من و خدای شما، به یگانگی پرستید او را، این است راه راست و بایسته و درست.

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ: آى، علم و وجد عيسى: چون بدانست و بیافت عيسى از ایشان ناگرویدن، قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ: گفت کیست یاران من بسوی خدا. و گفته اند معناه: که اند یاران من در بازگشتن به دل به خدای.
 ۴ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ: گفتند آن خاصگان که ما ایم یاران تو در نصرت دین خدا. و قصه حواریان عيسى جایی دیگر بگویم ان شاء الله، اَمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ: بگرویدیم به خدا و گواه باش یا عيسى که ما گرویدگانیم. در این آیت ما را حجت است بر آنکه ایمان و اسلام یکی است.

۸

رَبَّنَا اٰمَنَّا بِمَا اَنْزَلْتَ وَ اَتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِيْنَ: اى بارخدای ما، ما بگرویدیم بدانچه فرو فرستادی از کتاب و دین و شریعت و پس روی کردیم پیغمبر را. بنویس ما را با گواهی دهندگان ترا. و گفته اند معناه: فراهم آر جانهای ما را با جان شهیدان در بهشت.

۱۲

وَ مَكْرُوهًا وَ مَكْرًا لِلَّهِ: و بسگالیدند - هلاکت عيسى را هرادوس و قوم او - و تدبیر کرد خدا در نجات او و هلاکت آن گروه. وَ اللَّهُ خَيْرُ الْوَاكِدِيْنَ: و خدا بهین تدبیرکنان است، در هلاکت دشمنان و نصرت دوستان.

۱۶

اِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَرْيَمَ: یاد کن چون گفت خدا ای عيسى من تمام کننده ام بودن ترا در میان دشمنان وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ: و بردارنده ام ترا سوی خود، یعنی به آسمان چهارم. و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است، معناه: اَنِّي رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مَرْفُوعُكَ عِنْدَ الْقِيَامَةِ؛ زیرا که عيسى پیغمبر هنوز مرده نیست، در قیامت به زمین آید و مهدی با او یار گردد و دجال را مقهور کنند، آنکه عيسى بمیرد؛ آنکه خدا او را بردارد و به بهشت برد وَ مُطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا: و پاک کننده ام ترا از گفتار آن کسانی که نگرویدند و در تو تهمت خدایی کردند؛ یعنی برائت و بیزاری تو از آن بنمایم. و گفته اند

۲۰

و مطهرک، آی: و منجیک رهاندهام ترا از جفاهای ایشان وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ: وکننده آن کسانم که پس روی کردند ترا در دین زور آن کسان که نگرویدند تا روز قیامت به حجت، و گفته‌اند فی يوم القيامة. و ایشان مسلمانانند که عیسی را رسول خدا گویند، ۴
 نه خدا و نه فرزند خدا و نه همباز خدا؛ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فَمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ: پس با من است بازگشتن شما روز قیامت، داوری کنم میان شما در آنچه بودید و در آن خلاف می‌کردید از دین و کتاب رسول. ۸

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا: اما آن کسان که نگرویدند به حق عذاب کنم ایشان را عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: در این جهان به کشتن و جزیت و در آن جهان به دوزخ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ: و نبود ایشان را هیچ یاری‌کنندگان که عذاب خدا از ایشان باز دارند. ۱۲

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: اما آن کسان که بگرویدند و کردند نیکیها؛ فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ: تمام بدهد خدا مرزدهای ایشان. و گر نَيُؤْتِيهِمْ به نون خوانی: خدا گفت ما تمام بدهیم ایشان را مرزدهای ایشان. سؤال: ای خدای تعالی مزد کافران ببرد تا مؤمنان را خاص کرد که فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ؟ ۱۶
 جواب گوییم خدای تعالی مزد کافران ببرد، لکن ایشان خود ثواب کردار خویش از خویشان ببردند به کفر که همه خیرات خویش را حبطه کنند تا بدان هیچ مزد نیابند وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ: و خدا دوست ندارد - لا، بل که دشمن دارد - ستمکاران را. ۲۰

ذَلِكَ نَسْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ: آنچه می‌برخوانیم - یعنی می‌فرماییم جبرئیل را به خواندن آن - بر تو یا محمد از آن نشانها است بر نبوت و رسالت تو. و گفته‌اند معناه: از آن نشانها است که در کتب پیغمبران پدید

کرده است، وَالَّذِي كَرَّمَ الْحَكِيمُ: و پند و یادگار درست. گفته اند این ذکر حکیم قرآن است. و گفته اند لوح محفوظ است.

- ۴ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ: بدرستی که داستان عیسی نزد خدا در آفریدن او چون داستان آدم است که اندازه کرد او را از خاک. ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: پس گفت او را: بباش مردمی، ببود. آفریدن عیسی همچنان بود. شأن نزول این آیت آن بود که نصارای نجران گفتند: چون توانست بود که عیسی هست گشت از مادر، بی پدر؛ این را مثلی بنمای و ترا سه روز مهلت دادیم. این آیت فرو آمد. سؤال: چون تواند بود ۸ مثل عیسی چون مثل آدم، بعدما که آدم را از خاک آفرید و عیسی را از باد، و آدم را بی مادر و پدر آفرید و عیسی را از مادر، و آدم را به چهل سال تمام بیافرید و عیسی را به کُن فیکون، پس چرا گفت کمثل آدم؟ جواب گوییم مثل عیسی چون مثل آدم از آن وجه است که خدای تعالی ۱۲ جان در او آورد به کن فیکون بی پدر، چنانکه در آدم آورد.

- أَلْحَقْ مِنْ رَبِّكَ: این قرآن و این مثل حق است سزا و درست از خدای تو. فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ: مباش از شک کنندگان. خطاب با رسول است و مراد آن را که بشک بود. ۱۶

- فَمَنْ خَافَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ: هر که پیکار کند با تو یا محمد در حدیث عیسی از پس آنکه آمد به تو حجت تمام از دانش چنین که در قرآن است، فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ: بگو یا محمد بیاید تا ما بخوانیم پسران ما را و شما بخوانید پسران شما را و ما ۲۰ بخوانیم زنان ما را و شما بخوانید زنان شما را، وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ: و ما حاضر آئیم بتنهای ما و شما حاضر آئید بتنهای شما پس دعا و زاری کنیم. فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ: کنیم نفرین خدا بر

دروغ زنان تا که هلاک شود. چون رسول این سخن بگفت و بنفس خود بیرون آمد، دست حسن و حسین بگرفته، وفد نجران - سید و عاقب - در یکدگر می نگرستند و بیرون نیارستند رفت به مباحلت، از بهر آنکه دانستند که محمد بر حق است.

۴

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ: بدرستی که این قرآن است که سخن درست است. گفته اند این سخن درست مثل عیسی است. وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ: و نیست هیچ خدایی مگر یک خدا. وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: بدرستی که خدا است که او بی همتا است و راست داور.

۸

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ: اگر برگردند و بازایستند از توحید بدرستی که خدا دانا است بدان تبه کاران که با ایشان چه باید کرد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ: بگو یا محمد یا اهل کتاب - و ایشان جهودان و ترسایانند - بیایید یعنی پاسخ کنید ما را و موافقت کنید با ما در سخنی که یکسان کننده و برابرکننده است میان ما و میان شما، در نام مؤمنی و در دین و شریعت. و گفته اند سواء، آی: عدل، زیرا که عدل باشد از کهر اقرار دادن به مهتر و از بنده بندگی کردن خداوند را لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ: تا نپرستیم مگر یک خدا را وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ: و همباز نیاریم با خدا چیزی و نگیرد برخی از ما برخی را خدایانی از فرود خدا، چون عیسی و عزیر و اصنام. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ: اگر برگردند و بازاستند کافران از کلمه توحید، شما که مسلمانانید بگویید ایشان را که گواهی دهید که ما گرویدگانیم به توحید و اخلاص.

۱۲

۱۶

۲۰

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُخَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ: ای اهل نامه چرا پیکار می کنید در حدیث ابراهیم خلیل که او جهود بود یا ترسا بود. وَمَا أَنْزَلَتْ الشُّرُيْهُ وَ

الْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ: و خود نفرستادند تورات و انجیل را مگر از پس او. سؤال: این که خدای تعالی گفت و ما انزلت التوریه و الانجیل الا من بعده چه جواب باشد جهودان و ترسایان را از محاجت ایشان در حدیث ابراهیم؟ جواب گوئیم این جواب از آن وجه است که جهودان دعوی ۴ می‌کردند که ابراهیم دین جهودی و لقب جهودی داشت، و ترسایان می‌گفتند که ابراهیم دین ترسایی و لقب ترسایی داشت. خدا گفت چگونه توانند گفت که ابراهیم نام جهودی یا ترسایی داشت، بعدما که تاریخ لقب جهودی از تورات است و تاریخ لقب ترسایی از انجیل است و تورات و ۸ انجیل هر دو از پس ابراهیم فرستادند؛ پس چگونه توانند گفت که ابراهیم جهود بود یا ترسا. أَفَتَلَا تَعْقِلُونَ: ای خرد ندارید که بدانید که چنین سخن نباید گفت.

هَآ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِبْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ: ۱۲ ای شما که اینهااید، چرا پیکار می‌کنید در آنچه شما را بدان دانش است، چون نعت و صفت محمد در کتابهای شما، چرا پیکار می‌کنید در آنچه نیست شما را بدان دانش، چون لقب جهودی و ترسایی ابراهیم را. وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: و خدا می‌داند که ابراهیم مسلمان بود و شما نمی‌دانید. ۱۶ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا: نبود ابراهیم جهود و نه ترسا، وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: بی بود بگشته از همه دینهای بد، راست استاده بر مسلمانی و نبود از همباز آرندگان با خدا.

إِنَّ أَوَّلَى الْآلِئِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ: بدرستی که سزاوارترین مردمان ۲۰ به ابراهیم و دین او و دعوی کردن در او آن کسان باشند که پس روی کردند او را در روزگار او؛ وَ هَٰذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا: و این پیغمبر - یعنی محمد صلوات الله علیه - و آن کسان که گرویده‌اند، یعنی امت

- محمد. وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ: و خدا دوست و یار گرویدگان است.
- وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ: خواستند و دوست داشتند گروهی از اهل نامه که گم کنند شما را از راه حق. وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ: و گمراه نمی کنند مگر تنهای ایشان را و آگاهی ندارند. سبب نزول این آیت در وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ گفته آید.
- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ: ای اهل نامه چرا کافر می شوید به نشانهای خدا - گفته اند این نشانها آیات قرآن است، و گفته اند نعت و صفت محمد است - و شما گواهی می دهید که آن در تورات است و در انجیل. و گفته اند و انتم تشهدون؛ و شما گواهی می دادی بر نبوت و رسالت او پیش از آنکه او پدید آمد.
- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ: ای اهل نامه چرا در می شورانید سزا را به ناسزا؛ یعنی جهودی و ترسایی به مسلمانی، که محمد از یک سوی به اسلام می خواند و شما دیگر سویی با جهودی می خوانید. و گفته اند نعت و صفت محمد با نعت و صفت دجال و حجت با شبهت. وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ: و می پوشانید سزا را، یعنی دین اسلام را و حجت های آن را. وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: و شما می دانید که حق را بمی پوشید.
- وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ جَاءَ النَّهَارِ وَ اكْفُرُوا أَخْرَهُ: و گفتند گروهی از اهل نامه - و ایشان قاده اهل کتاب بودند که عامه و سفله را گفتند - بگروید بدانچه فرو آورده باشند بر آن کسان که گرویده اند به اول روز و ناگرویده باشید آخر روز بدانچه به آخر روز فرو آوردند. و آن آن بود که علماء اهل کتاب از پیش آمدن محمد علیه السلام نعت و صفت محمد با عامه می گفتندی و به وی مؤذگان می دادندی؛ چون او پدید آمد، بحسد او را مخالفت کردند و نخواستند که

- خود را در عامه خاین کنند، گفتندی به بعضی از آنچه می آرد بگروید که آن چنان است که ما شما را می گفتیم و به بعضی مگروید که بخلاف آن است که ما شما را می گفتیم، و می نمودندی که ما انصاف نگه می داریم،
- ۴ عذر خویش را. و گفته اند انزل علی الذین امنوا وجه النهار استقبال بیت المقدس بود و اکفروا آخره یعنی استقبال کعبه. و گفته اند ایشان گروهی بودند از علماء اهل کتاب که قوم خویش را گفتند که به اول روز بگروید به محمد که او رسول حق است و به آخر روز پشیمان شدند،
- ۸ گفتند مگروید که او نه آن است که ما پنداشتیم. و گفته اند مراد ایشان از این سخن تغلیط مسلمانان بودی که می نمودندی که ما داد بدهیم. لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: تا مگر ایشان یعنی مسلمانان بازگردند با دین اهل کتاب. سؤال: چون می گفتند آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا، و از پس گفتند و لا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم این حکایت از قول قاده جهودان است، و از اهل ضلالت تناقض عجب نبود، فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ وَ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. دیگر جواب گوئیم مراد از این آمنوا تغلیط مؤمنان است و مراد از و لا تؤمنوا تثبیط جهودان است.
- ۱۲ وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ: و باور مدارید مگر آن کس را که پس روی کرد دین شما را. و این سخن هم علماء اهل کتاب گفتند قوم خویش را. قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ: بگو یا محمد که راه راست دین خدا است، و آن دین توحید است. اَنْ يُؤْتِيَ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ، آي بَانَ يُؤْتِيَ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ: این همه حسد شما را از آن است که بدهند کسی را چون محمد مانند آن که شما را دادند از دین و کتاب. اَوْ يُخَاجُوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ: یا حجت آرند با شما نزد خدای شما. و گفته اند ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم خطاب از خدای تعالی با مؤمنان است، آي: لَنْ يُؤْتِيَ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مِنْ

الدِّينَ وَالْكِتَابَ وَالشَّرِيعَةَ وَلَنْ يُخَاجُوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ. و گفته‌اند در این تقدیم و تأخیر است معناه: و لا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم ان يوتى احد مثل ما اعطيتم. و گفته‌اند همان قاده با سفله گفتندی لَنْ يوتى احد مثل ما او تيتم ۴ ولن يحاجوكم، يعنى باور مداريد كه هيچ امت چون شما تواند بود در اين جهان و در آن جهان. و خوانده‌اند آن يوتى به مَد، اى: اين همه حسد از مؤمنان بدان است كه ندادند كسى را مانند آن كه شما را دادند از دين و شريعت. آنكه خداى تعالى جواب ايشان باز داد و گفت: قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ: بگو يا محمد كه اين كرامت به خداى است، يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ۸ وَاسِعٌ عَلِيمٌ: آن را دهد كه خواهد چنانكه محمد را داد، و خدا فراخ عطا است به كرامت دادن آن را كه خواهد، دانا به اهل آن.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ: خاص برگزيند به بخشايش خود - يعنى به نبوت و رسالت - آن را كه خواهد چون محمد. وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ: و خدا خداوند فضل بزرگ است بازان كه اهل آن بود. آنكه خداى تعالى پديد كرد كه اهل كتاب همه يكسان نيستند، گفت:

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ: و از اهل نامه كس هست كه اگر بر او ايمن باشى و او را زنهاردار كنى به پوست گاوى پر زر، ۱۶ باز دهد آن را با تو، چون عبدالله بن سلام و ياران او. وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا: و از ايشان كس هست كه اگر ايمن باشى بر او به يك دينار، باز ندهد آن را با تو مگر كه دايم بر او بيستى به تقاضا؛ و آن ديگر اهل كتاب‌اند. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ: آن حلال داشتن ايشان مال مسلمانان را بدان است كه ايشان گفتند نيست بر ما عرب را راهى كه ايشان بندگان مانند اموال ايشان املاك ما باشد كه ما اهل كتابيم و مقصود از خلق خدا ما ايم. وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ

الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ: و می‌گویند بر خدا دروغ و ایشان می‌دانند که بر خدا دروغ می‌گویند و می‌دانند که چه عقوبت بود آن را که بر خدا دروغ گوید. بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ: بسی هر که تمام بجای آورد پیمان او را - و آن عهد روز میثاق است و عهد کتب و عهد ۴ عقل - و بپرهیزد از نقض آن، او پرهیزگار است و خدا دوست دارد پرهیزگاران را.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا: بدرستی آن کسان که بخریدند به پیمان خدا و سوگندان ایشان بهایی اندک، یعنی مال دنیا، و ۸ ایشان قاده و علماء اهل کتاب بودند که عهدها را با ایشان در کتاب و در حدیث محمد می‌شکستند از بهر هدیه‌ها و رشوتها. و گفته‌اند این آیت در شأن امروء القیس و عیدان بن الاشوع آمد، چنانکه در سورة البقره قصه ایشان گفته آمد. اُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ: ایشانند که نبود ایشان را در ۱۲ آن جهان بهره از رحمت و کرامت خدا یعنی هر که عهد بشکند و سوگند دروغ کند وی را این همه عقوبت بود. وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: و سخن نگوید خدای با ایشان و ننگرد بدیشان روز رستخیز. سؤال: ای پس خدا با ایشان شمار نکند و ایشان را نبیند، تا می‌گوید و لا ۱۶ يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و لا ينظر اليهم؟ جواب گوییم معنی آن است که با ایشان بلطف سخن نگوید و به نظر رحمت بدیشان ننگرد، چنانکه گویند ملک در فلان ننگریست، و بدان نظر رحمت خواهند. وَلَا يُزَكِّيهِمْ: و پاک نگرداند ایشان را از گنه و بالای نگرداند ایشان را به بهشت و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: ۲۰ و ایشان را بود عذابی دردناک، و آن عذاب دوزخ است.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُمُ بِالْكِتَابِ: بدرستی که از ایشان گروهی اند که می‌پیچانند زبانهای خود را به نامه، یعنی به تغییر نعت و صفت محمد در

تورات؛ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ: تا پندارید که آن از نامه است و نیست آن تحریف و تغییر نعت محمد از نامه. وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: و می‌گویند که آن از نزد خدا است یعنی می‌نمایند که آن وحی است، و نیست آن از نزد خدا، نه وحی است بل که فرابافته ایشان است. وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ: و می‌گویند بر خدا دروغ و ایشان می‌دانند که بر خدا دروغ می‌گویند، و می‌دانند که چه عقوبت بود آن را که بر خدای دروغ گوید.

۴
۸ مَا كَانَ لِیَسِّرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ: و نسزد هیچ آدمی را که بدهد - یعنی داده بود - خدا او را نامه و سخن درست یعنی تفسیر آن کتاب و پیغمبری؛ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ: پس گوید مردمان را که باشید بندگان من بیرون از خدا. این جواب آن است که جهودان مدینه می‌گفتند که محمد آن می‌خواهد که ما او را بخدایی گیریم چنانکه ترسایان عیسی را خدا گرفتند. وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ: بی باشید خدایان و خداپرستان و علم‌برزندگان بدانکه هستید و درمی‌آموزید نامه را. و گر تَعْلَمُونَ به فتح تا و لام خوانی: بدانکه می‌دانید؛ و گر به ضم تا و نصب لام خوانی به تشدید: درمی‌آموزند شما را نامه. وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ: و بدانکه بودی و می‌خواندی آن را.

۱۶
۲۰ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا: و نفرماید شما را که فراگیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان؛ چنانکه جهودان عزیر را و ترسایان عیسی را و مشرکان فرشتگان را. آيَاْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: ای بفرماید شما را به ناگرویدن پس از آنکه شما گرویدگان باشید.

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ: و یاد کن چون برگرفت خدا عهد استوار بر

- پیغمبران روز میثاق؛ و گفته‌اند در کتابها بر امتان. لَمَّا اتَيْنٰكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ: که هراینه بدهم شما را نامه و پیغمبری و علم. ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ: پس به شما آید پیغمبری باوردارنده‌ای آن را که با شما است و موافق با شما در اصول و فرماینده به تصدیق آن کتاب که با شما است. لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ: هراینه باید که بگروید به وی و نصرت کنید او را؛ و آن رسول محمد بود. سؤال: چرا پیغمبران را به نصرت محمد فرمود، بعدما که ایشان خود در وقت او نبودند؟ جواب گوئیم نصرت ایشان مصطفی را آن بود که نعت و صفت او با امتان خویش بگفتند و به وی بشارت دادند، چنانکه عیسی گفت وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ. قَالَ أَقْرَرْتُمْ: چون عهد بر ایشان گرفت گفت ای اقرار دادی به وی و به نعت وی؛ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي: و فراگرفتید بر آن عهد من تمام. قَالُوا أَقْرَرْنَا: گفتند اقرار دادیم به قبول این و به نبوت و رسالت محمد. قَالَ فَاشْهَدُوا: خدا گفت گواه باشید. سؤال: چون با ایشان عهد کرد چگونه هم ایشان را گواه می‌کرد، و گواهی کسی بر اقرار او چگونه درست آید؟ جواب گوئیم فاشهدوا خطاب با فرشتگان که خدای تعالی چون عهد بر پیغمبران گرفت فرشتگان را بر آن گواه کرد. و گفته‌اند معناه: فاشهدوا بعضکم علی بعض. وَ أَنْتَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ: و من با شما از جمله گواهانم و بر شما گواهیم.

- فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ: و هر که برگردد از پس آن عهد و اقرار دادن به نبوت محمد، فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ: ایشانند که ایشان بیرون شوندگانند از فرمان و دین خدا.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ نَبِغُونَ: ای بجز دین خدا دینی دیگر می‌جوئید. و اگر بیغون به یا خوانی خبر بود. وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا:

و او را گردن نهاده‌اند و به وی گرویده هر که در آسمانها و زمین‌اند بخوش منشی و دژمنشی، یعنی اهل آسمان بطوع و اهل زمین بکراه و کراهیت طبع. و گفته‌اند مخلصان بطوع و منافقان بکراه. *وَالَيْهِ يُرْجَعُونَ* و با وی گردانند شما را. سؤال: چرا گفت *و له اسلم من فى السموات و الارض*، بعدما که همه دیوان کافرند و بیشتر پریان و آدمیان کافرند؟ جواب گفته‌اند این اسلام استسلام است و آن خضوع و انقیاد بود که همه منقادند خدا را طوعاً. و گفته‌اند این اسلم لفظ خبر است و مراد از آن امر است، یعنی اسلام باید آورد از بهر او همه را. ۴ ۸

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَنْبِيَاءِ: بگو بگرویده‌ایم با خدا و بدانچه فرو فرستادند بر ما چون قرآن و بدانچه فرو فرستادند بر ابراهیم و فرزندان او چون صحف ابراهیم. *وَ مَا أَوْثَقَىٰ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ*: و بدانچه بدادند موسی را چون تورات و بدانچه دادند عیسی را چون انجیل و بدانچه دادند دیگر پیغمبران را از خدای ایشان. *لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ*: جدا نکنیم میان یکی از ایشان - یعنی هیچ‌کس را از ایشان انکار نکنیم - و ما او را گردن نهاده‌ایم و به وی بگرویده‌ایم. ۱۲ ۱۶

وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ: و هر که بجوید جز دین مسلمانی دینی نپذیرند آن را از او. این جواب آن است که جهودان مدینه مسلمانان را می‌گفتند شما می‌پندارید که دین جز دین مسلمانی نیست گر جز از شما کسی دیگر در بهشت نخواهد شد، بس خالیا جایگاهها که بهشت باشد. خدا گفت دین پسندیده اسلام است، هر چه جز این باشد نپذیرند آن را از او. *وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ*: و او در آن جهان از زیان‌کاران بود، بهشت از دست بداده و به دوزخ جاوید افتاده. ۲۰

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ: چون راه نماید خدا گروهی را که ناگرویده شدند از پس ایمان ایشان. گفته‌اند این صفت همه کافران است که از پس ایمان میثاق همه در دنیا کافر شدند. و گفته‌اند این صفت جهودان است که به محمد کافر شدند از پس آنکه به وی ایمان داشتند. و ۴ گفته‌اند این صفت مرتدان است چون طعمه و یاران او که از مدینه برفتند مرتد به دار کفر شدند پس از آنکه ایمان داشتند، وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: و پس از آنکه گواهی دادند که محمد رسول حق است و آمد بدیشان هویداییها و خدا راه ننماید گروه ۸ ستمکاران را، مادام که بر آن ظلم کفر باشند، مگر که با نظر و استدلال گردند. و گفته‌اند معناه: لا يهدي القوم الظالمين الى الجنة. و گفته‌اند معناه: لا يهدي القوم الظالمين الى الحجة.

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ: ایشانند که ۱۲ پاداش ایشان آن است که بر ایشان بود نفرین خدای و فرشتگان و مردمان جمله؛ لعنت مردمان بر ایشان روز قیامت بود که مؤمنان بر کافران لعنت کنند و کافران بر یکدیگر لعنت کنند، چنانکه جای دیگر گفت وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا. ۱۶ خَالِدِينَ فِيهَا: جاویدان باشند در آن لعنت؛ و گفته‌اند در دوزخ. لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ: ای، لَا يُرَفَّفُ: سبک نکنند از ایشان عذاب را؛ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ: و نه ایشان را مهلت دهند از عذاب.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ: مگر آن کسان که توبه کردند از پس آنکه ۲۰ کافر شدند، وَ أَصْلَحُوا: و بیسامانیدند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: بدرستی که خدا آمرزگار است و بخشاینده.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ: بدرستی که آن کسان که ناگرویده شدند از

پس گروهش ایشان، ثُمَّ أَزْذَادُوا كُفْرًا: پس بیفزودند ناگرویدن. سؤال: چون زیادت در کفر روا می بود چرا در ایمان روانمی داری؟ جواب گوئیم ازدادوا کفرأً به لفظ نکرت یاد کرد، از اینجا بیش از آن واجب نیاید که کفری بیفزودند؛ واجب نیاید که آن کفر که داشتند بیفزودند. چنانکه کسی گوید: لفلان زَادَ وَلَدٌ، آن بود که او را فرزندی جداگانه بیفزود، نه آنکه او را آن فرزند که بود بزرگ شد. لاجرم کافران چون حَقّی را انکار کنند ایشان را کفر مشار افزاید، نه آن است که آن کفر که بود زیادت شد. و گفته اند ازدادوا کفرأً، آی: ثَبِتُوا عَلَى كُفْرِهِمْ، بر آن کفر که داشتند اصرار آوردند. و گفته اند مراد از این کفر کفران است. و گفته اند ازدادوا کفرأً، آی: مَا تَوَاعَى عَلَى كُفْرِهِمْ. لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ: نپذیرند توبه ایشان؛ زیرا که هر که بر کفر بمیرد، او را توبه نبود؛ وَأُولَئِكَ هُمُ الْضَالُّونَ: ایشان گمراهانند از راه بهشت.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا: بدرستی که آن کسان که نگریدند و بمردند و ایشان ناگرویدگان بودند، فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ أَقْتَدَى بِهِ: فرانپذیرند از یکی از ایشان پُری زمین زر اگر چه خواهد که خود را باز خرد بدان از دوزخ. أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: ایشانند که ایشان را بود عذاب دوزخ دردناک که یخلص وجعه الی قلوبهم. وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ: و نبود ایشان را یاری کنندگان که عذاب از ایشان بازدارند.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ: نرسید به نیکی و نیاوید بهشت و ثواب بهین تا نفقه کنید بزرکات و صدقه از آنچه دوست می دارید؛ یعنی که تا بهین بندهید بهین باز نیاوید. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما شکر دادی بصدقه. او را گفتند اگر بجای شکر طعام دهی درویش را به افتد. گفت خدا می گوید لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ و خدا می داند که من شکر

دوستر دارم، از آن می‌دهم تا ثواب بهین بازیابم. وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ؛ و آنچه شما نفقه کنید از چیزی بزرکات و صدقه بدرستی که خدا بدان دانا است، ثواب آن او داند و بس.

- ۴ كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَآئِيلَ: همه خورش حلال و گشاده بود فرزندان یعقوب را، تا آنکه که ظلم کردند، خدای تعالی به شومی ظلم ایشان چیزهای حلال را بر ایشان حرام کرد. و این جواب جهودان است که می‌گفتند هر چه اکنون بر ما حرام است از وقت ابراهیم باز بر ما حرام است. خدا گفت که دروغ می‌گویند، آنچه اکنون بر ایشان حرام است از ۸ لحوم و شحوم و البان همه از پیش بر ایشان حلال بود. إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَآئِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ؛ مگر آنچه حرام کرد یعقوب بر تن خویش از پیش آنکه فرو فرستادند تورات را؛ و آن گوشت شتر بود و شیر شتر بود. و آن آن بود که یعقوب علیه‌السلام مردی قوی بود و به قوت ۱۲ خویش فخر می‌آورد و می‌نازید، وقتی در راه فرشته‌ای بر هیأت آدمی بنزدیک او آمد و گفت «تویی که دعوی زور می‌کنی، بیا تا کشتی گیریم». کشتی گرفتند. آن فرشته عرق‌النساء یعقوب بمالید، پای یعقوب سست شد و او بیفتاد و فرشته برفت. یعقوب حيله کرد تا با خانه آمد؛ نذر ۱۶ کرد که اگر خدا او را شفا دهد، دوسترین چیزی بر خویشتن حرام کند؛ و او از طعامها گوشت شتر و شیر شتر دوستر داشتی، آن را بر خود حرام کرد. قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بگو یا محمد بیارید تورات را و برخوانید آن را تا پدید آید اگر هستید راست‌گویان. ۲۰

فَمَنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: هر که فرا بافت بر خدا دروغ از پس آن، ایشانند ایشان ستمکاران بر تن خویش. و دروغ بافتن ایشان بر خدا آن بود که می‌گفتند هر چه ما حرام می‌داریم،

خدا آن را حرام کرده است بر زبان ابراهیم؛ و دروغ می‌گفتند.

فُلْ صَدَقَ اللَّهُ: بگو یا محمد که راست گفت خدا که ابراهیم مسلمان بود و دین بهین دین اسلام است. فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا: پس روی کنید دین ابراهیم را که راست دین بود. و گفته‌اند حنیفاً صفت دین است، نصبُ علی الاغرا و علی القطع و علی المدح و علی الحال. وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: و نبود از همبازآرندگان، چنان که شما باشید.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلذِّی یَبْکُکَّة: بدرستی که نخست خانه که بنهاندن مردمان را آن است که به جایگاه کعبه است. سؤال: چرا گفت اول خانه که بکردند خانه کعبه است، بعدما که پیش از آن بسیار خانه کردند از وقت آدم باز، تا ابراهیم آن را بنا کرد. جواب گفته‌اند معناه: ان اول بیت وضع قبله للناس. و گفته‌اند معناه: اول بیت وضع مبارکاً للناس. و گفته‌اند مراد از این وضع نهادن آن خیمه است که خدای تعالی آدم را از بهشت فرستاد، آن وقت که آدم به زمین مکه رسید و حوا را بازیافت؛ خدای تعالی او را خیمه‌ای فرستاد از بهشت از یک دانه مروارید اسفید؛ گفته‌اند کقشر البیض. آدم گرد آن طواف می‌کرد تا زنده بود؛ چون بمرد آن را به آسمان بردند. و شیث علیه السلام بر اندازه آن خیمه خانه‌ای بنا کرد آنجا که کعبه است، می‌بود تا به طوفان نوح فرشتگان آن را به آسمان بردند. اکنون در آسمان چهارم قبله فرشتگان بیت المعمور است. آنکه ابراهیم آنجا خانه‌ای بنا کرد، چنانکه بگفتیم، در قول خدا آنجا که می‌گوید وَ اِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ. پس از آن ویران شد؛ عبدالمطلب آن را آبادان کرد. پس از آن عبدالله بن الزبیر در آن زیادت کرد، پس از آن حجاج بن یوسف آن بیران کرد و بر این اندازه که هست بکرد. و گفته‌اند اول بیت وضع للناس، اول خانه‌ای که کردند آن بود که آدم آن را بنا کرد، چون

- فارغ شد گفت «یا رب، هر مزدوری را مزدی بود، مزد من چیست که این خانه را بنا کردم؟». خدا گفت «اکنون که بنا بکردی گرد آن طواف کن تا ترا بیامرزم». آدم گفت «یا رب، بیش از این خواهم». خدا گفت «هر که از فرزندان تو آن را زیارت کند و به من ایمان آورده بود، او را نیز بیامرزم». آدم گفت «یا رب، بیش از این خواهم». خدا گفت «هر که زیارت کننده این خانه را دعا کند، او را بیامرزم». آدم گفت «یا رب، نیز خواهم». خدای تعالی گفت «یا آدم، هر که به قصد زیارت این خانه از جای خویش برخیزد و برود و بدان نرسد و در راه هلاک شود، او را نیز بیامرزم». آدم گفت «تمام نبود». اما بگه گفته‌اند مکه است، با را بجای میم بنهادند. و گفته‌اند مکه همه شهر است و بگه موضع کعبه، لتباک الناس بها، ازدحام مردم را بر آن. مُبَارَكًا: با برکت است و همیشه با برکت بود، در جاهلیت هر که آن را زیارت کردی برکت بر مال و فرزندان او و بر همه احوال او پدید آمدی، و در اسلام برکت آن و برکت زیارت آن هم فرا تن رسد و هم فرا دنیا. وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ، ای: قِبْلَةً لِّلْعَالَمِينَ، و قبله‌ای است جهانیان را. و گفته‌اند راه بهشت است و آمرزش خدا.
- ۱۶ فِیهٖ اٰیٰتٌ بَیِّنٰتٌ: در آن نشانهای هویدا است. و گفته‌اند معناه: در فضل آن آیت‌های هویدا است در قرآن. و گفته‌اند این آیات کرامات آن خانه است و یکی از آن جمله آن است که هیچ مرغی بر زور آن نپزد، حرمت آن خانه را. دیگر آن است که هر مرغ که او را علتی پدید آید خویشتن را در آن خانه مالد، در ساعت شفا یابد. دیگر آن است که همه وحوش یکدگر را ایمن دارند در حرم، تا گرگ و گوسپند بهم بروند حرمت آن را. دیگر آن است که کمترین هر سالی ششصد هزار حاجی به موقف حاضر آیند و هر یکی از ایشان سه روز هر روزی هفتاد سنگ بیندازند، چون حاجیان
- ۲۰

- بازگردند آن سنگها نبینند مگر اندکی، که فرشتگان آن را بگیرند و هر که حج او پذیرفته بود آن سنگها را به ترازوی او برند به قیامت. دیگر آن است که آن همه خونهای قربان که آنجا بریزند، سیلی بیاید و آن را پاک ببرد؛ که اگر آن نبودی از گند و آلایش در مکه نتوان بود. دیگر آن است ۴ که کس از دیدار آن خانه سیر نگردد، هر که ندیده باشد آرزومند دیدار آن باشد و آن که بدید آرزومندتر. دیگر آن است که چندان خلق که در آنجا شوند همه را جای بود. دیگر آن است که هرگز هیچ جبار بر آن جایگاه مسلط نبوده است و نباشد. دیگر آن است که هر دشمن که قصد ۸ به ویرانی آن دارد، خدای تعالی او را هلاک کند. چنانکه ابرهه می آمد با بیست هزار سوار و پیلی تا کعبه را ویران کند؛ چون به کنار حرم رسید، پیل پای از کنار حرم فراتر ننهاد. چون او قصد کرد که بی پیل درآید، خدای تعالی مرغان فرستاد از آسمان؛ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّا كُولٍ. دیگر آن ۱۲ است که وقتی مردی نام او اساف با زنی نامش نایله در کعبه زنا کردند؛ خدای تعالی هر دو را بر جای خود سنگ گردانید. دیگر آن است که وقتی زنی در مکه دختر را می زد، آن دختر از او بگریخت و در کعبه شد و مادرش از پی او در رفت و او را می زد؛ در ساعت دو دست او خشک شد. ۱۶ دیگر آن است که وقتی دزدی خواست که خانه کعبه را نقب کند تا قندیلهای سیمین آن را بدزدد، سنگی از دیوار آن بیرون گرفت و سر در آنجا کرد تا در خانه شود؛ سنگی از زیر برآمد و سنگی از زور فرو آمد و او در میان گرفتار آمد و جان بداد، تا مردمان وی را بر آن حال بدیدند و او ۲۰ را بیرون آوردند. دیگر آن است که وقتی خانه کعبه را باز می کردند، ماری عظیم در پی آن پدید آمد، سر آن چون شتر بُختی، همه اهل مکه بگریختند. در ساعت مرغی در هوا پدید آمد، چنانکه سایه او بر همه مکه

- افتاد؛ آن مار را به منقار برگرفت و در هوا ناپدید گردید. دیگر آن است که از آن خانه تا به هفتم آسمان حرم است، همه آن را حرمت دارند، چنانکه اهل روی زمین آن خانه را حرمت دارند. دیگر آن است که در اخبار آمده است که روز قیامت کعبه می آید، بر چهارپای می خرامد، ۴ هفتاد هزار حله پوشیده که یکی به دیگری نماند؛ چون به عرصات قیامت رسد، پیغمبران به استقبال او باز آیند؛ چون مصطفی را بیند، او را خضوع کند، گوید: یا سید المرسلین، تو امروز شفاعت آن مؤمن را کن که مرا زیارت نکرده است، هر که مرا زیارت کرده است شفیع او منم. مَقَامُ ۸ اِبرَهِیمَ: استادن جای ابراهیم است. گفته اند مقام ابراهیم همه مکه است و تمامی قصه آن گفته آمد در وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ اِبرَهِیمَ مُصَلًّی. وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ اَمِنًا: و هر که در آنجا شد ایمن بود. سؤال: چرا گفت و من دخله کان آمنا، بعدما که بسیار کس در آنجا شد و ایمن نبود، چنانکه سال فتح مکه خالد ۱۲ ولید چندان مردم را در آنجا بکشت که در کویهای مکه خون برفت و حجاج بن یوسف چون عبدالله زبیر را در آنجا پنافت، خلق بسیار را بکشت و عبدالله زبیر را بکشت و بر دار کرد و مانند آن؟ جواب گفته اند این امر است بدانکه هر که در آنجا شد او را ایمن باید داشت و نباید آزد ۱۶ و اگر بیرون حرم جرم کرده باشد یا حدی بر او واجب آید که التجا با حرم کرد، او را نباید آزد. اما اگر در آنجا جرمی کند، حد خدا بر او بیاید راند، زیرا که در حرم خدا بی حرمتی کرد. و گفته اند معناه: وَ مَنْ دَخَلَهُ زَايِرًا بِالْحَرَمَةِ وَالتَّعْظِيمِ کان آمنا من العذاب. و گفته اند این خبر است از امن ۲۰ سایر حیوانات در آنجا، چنانکه بگفتیم. وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا: خدا را است بر مردمان زیارت آن خانه، آن که تواند و بیاود سوی آن راهی. و پیغمبر علیه السلام گفت این استطاعت زاد و راحله

است. اما شرایط وجوب حج مردان را به هفت چیز است و زنان را به هشت چیز: اسلام و بلوغ و حریت و عقل و مال و راه و قدرت، و زنان را زیادتِ محرم شرط است. وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ: و هر که ناگرویده شد بدرستی که خدا بی نیاز است از جهانیان. سؤال: ای هر که حج نکند کافر شود به حکم این آیت؟ جواب گفته اند معناه: هر که ناگرویده شد به فرض حج. و گفته اند این کفر کفران است، هر که ناسپاسی کرد فرمان خدا را، چون او را بار داد به خانه خود، او نافرمانی کند. فان الله غنی عن العالمین. درین آیت ما را حجت است بر اثبات استطاعت به مال و سعت پیش از فعل.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ: بگو یا محمد که ای اهل نامه چرا نمی گروید به سخنان خدا چون قرآن و به نشانهای نبوت محمد، و نبوت محمد در کتاب شما است. وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ: خدا گواه است بر آنچه شما می کنید. در این آیت ما را حجت است بر آنکه همه جهودان و ترسایان کافرنند، بخلاف آنکه ابن حمدان هر یوه گفت که ایشان مبتدع اند و کافر نیستند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ: بگو اهل نامه را چرا بمی گردانید و باز می دارید خلق را از راه خدا، یعنی از دین اسلام. مَنْ أَقْنَّ تَبْغُوثَهَا عَوْجًا: آن را که بگرویده است یا می خواهد که بگردد می جوید آن را کژی؛ وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ: و شما دانایید به عقوبت تعویق مردمان را از حق. و گفته اند معناه: شما گواهید بر صحت این دین در تورات و انجیل؛ و گفته اند شما دانایید که چه می کنید، توبیخ است. وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ: و خدا بی آگاهی نیست از آنچه شما می کنید از کتمان حق و تعویق مردمان از اسلام.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ: اِی شما که
 گرویدگانید اگر فرمان برید گروهی را از آنها که داده‌اند ایشان را نامه،
 چون علما و رؤساء اهل کتاب؛ یَرُدُّوْكُمْ بَعْدَ اِیْمَانِكُمْ کَافِرِیْنَ: بازگردانند شما
 را از پس گرویدن شما تا بازگردید ناگرویدگان. این آیت در شأن عَمَّارِ ۴
 یاسر و حذیفه آمد، چنانکه در وَدَّ کَثِیْرٌ بَکْفِتِیْم.

وَکَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُثَلِّیْ عَلَیْكُمْ أَنْتَ اللَّهُ: و چگونه تان از دل
 برآید که ناگرویده شوید و شمااید که می‌برخوانند بر شما سخنان خدا و
 عرضه می‌کنند بر شما نشانها و دلایل و حجج او. وَفِیْكُمْ رَسُوْلُهُ: و در میان ۸
 شما است رسول او. این خطاب با یاران رسول است و ما نیز. اگر چه رسول
 در میان ما نیست لکن سنن او در میان ما است و ثبات ما بر ایمان فاضلتر
 از ثبات یاران رسول بر ایمان، زیرا که اکنون شبهت بیش است و عدت
 کم. در خبر است که پیغمبر علیه‌السلام یاران را پرسید که «کدام ایمان ۱۲
 فاضلتر؟». گفتند «ایمان فرشتگان». رسول گفت «چه فضل بود ایمان
 ایشان را بر ایمان شما، بعدما که ایشان در حضرت و مشاهدت ملکوت‌اند،
 از شبهة وسوسة شیطان رسته». یاران گفتند «ایمان رسولان فاضلتر». ۱۶
 رسول گفت «چه فضل بود ایمان ایشان را بر ایمان شما بعدما که ایشان را
 تأیید می‌کنند به وحی». یاران گفتند «یا رسول الله، ایمان که فاضلتر؟». ۲۰
 رسول گفت «ایمان قومی که در آخرالزمان باشند و رسول را نبینند و
 معجزات نبینند و وحی نبینند، یؤمنون بسوادی علی بیاض، ایمان ایشان
 به غیب فاضل‌ترین همه ایمانها باشد». وَ مَنْ یَغْتَصِمِ بِاللَّهِ: و هر که
 دست‌آویز کند به خدا، یعنی توکل بر خدا کند و در دین صلابت کند؛ فَقَدْ
 هُدِیَ اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ: بدرستی که راه نمودند او را به راه راست و درست،
 راه بهشت.

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ: ای شما که گرویدگانید
 بترسید از خدا سزای ترسیدن او و پرهیزید از آزار خدا سزای پرهیزیدن
 او. عبدالله مسعود رضی الله عنه گوید: حق تقاته، آن یطاع فلا يعصى و ان
 ۴ یذکر فلا ينسى و ان یشکر فلا یکفر. و گفته اند تقوی بسزا آن بود که همه
 طاعات را ادا کند و از همه معاصی اجتناب کند. در خبر است که چون این
 آیت فرو آمد مسلمانان همه اندوهگن شدند، زیرا که صعب کاری است
 تقوی بسزا بجای آوردن. خدای تعالی این آیت بفرستاد که فَأَتَقُوا اللَّهَ مَا
 ۸ اسْتَطَعْتُمْ، مسلمانان شاد شدند از آنکه اول مجهود طاقت بود و دوم امر
 به وسع طاقت. وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: ممیرید، یعنی م باشید مگر بر
 حالی که مرگ شما را دریابد و شما مسلمانان باشید؛ یعنی ثبات کنید بر
 اسلام. و ثبات بر اسلام به شش چیز بود: لزوم سنت و جماعت و اداء
 ۱۲ طاعت و اجتناب معصیت و دفع شبهت و متابعت حجت و دعا و تضرع
 که: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا.
 وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا: دست آویز کنید به رسن خدا همگنان.
 گفته اند این حبل قرآن است چنانکه پیغمبر علیه السلام گفت: القرآن حبل
 ۱۶ الله المتين لا تنقضی عجایبه و لا تخلق من كثرة الرد، من قال به صدق و
 من حکم به عدل و من عمل به رشد و من اعتصم به فقد هدی الى صراط
 مستقیم. و گفته اند این حبل اسلام است چنانکه جای دیگر گفت فَمَنْ
 يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى. و گفته اند این
 ۲۰ حبل سنت و جماعت است. و گفته اند این حبل عهد میثاق است وَلَا
 تَفَرَّقُوا: و پراگندگی مکنید. گفته اند این حبل اجماع امت است، زیرا که از
 پس گفت و لا تفرقوا، و افتراق و تفرق در برابر اجتماع بود. و ما را در
 این حجت است که اجماع امت بر ضلالت روا نبود. وَادْكُرُوا اللَّهَ

- عَلَيْكُمْ: و یاد کنید نکوداشت خدا بر شما. إِذْ كُنْتُمْ أَغْدَاءَ فَآلَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ: چون بودید دشمنان یکدیگر را در جاهلیت، پیوست میان دلهای شما به اسلام. فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا: گشتید به نکوداشت او شما را برادران در دین. وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ: و بودی بر کنار کنده‌ای از آتش در حال کفر. فَانْقَذَكُم مِّنْهَا: برهانید شما را از آن. گفته‌اند این بر کنار کنده دوزخ روز میثاق بودند که خدا گفت اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَى. خلق آن وقت بر خطر کفر و ایمان بودند، خدای تعالی ایشان را بلی تلقین کرد و بدان از دوزخ برهانید. محمد هیصم گفتی: علی شفاعرة من النار آن بود که اول خاطر که بنده را درآید به ایمان و کفر، بنده در آن حال بر کنار کنده دوزخ بود؛ چون خدا او را مدد کند به ترجیح خاطر خیر، انقاذ او آن بود. كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ: همچنین پدید می‌کند خدا شما را نشانه‌های او - و گفته‌اند احکام او به اوامر و نواهی و حلال و حرام - تا مگر بود که شما راه یابید به صواب و راه برید به بهشت.
- وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ: بادا همیشه از شما گروهی که باز می‌خوانند خلق را با نیکی، یعنی با دین اسلام و شریعت اسلام. این خطاب این امت را است که این امت همیشه آمران معروف و ناهیان ۱۶ منکر باشند تا قیامت؛ کافران را با توحید می‌خوانند و یکدیگر را امر معروف و نهی منکر می‌کنند، این است که گفت وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ: می‌فرمایند به خوبی و باززد می‌کنند از ناشایست و ناشناخته. منکر آن بود که لا يعرف فی شرع و لا فی عقل. وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: آنها که امر معروف و نهی منکر کنند ایشانند که ایشان رستگارانند، النَّاجُونَ مِنَ السَّخَطِ وَ الْعَذَابِ الْبَاقُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ الثَّوَابِ. در این آیت حجت است ما را بر آنکه اجماع امت بر ضلالت روان بود، از آن

وجه که خدا این امت را بهین امتان خواند و بهی ایشان بدان کرد که امر معروف و نهی منکر کنند. پس چنانکه این امت همیشه بهین امتان باشند، واجب آید که همیشه میان این امت آمران معروف و ناهیان منکر باشند، تا هیچ معروفی نبود که نه در میان این امت بدان آمری بود و هیچ منکر نبود که نه این امت از آن ناهی بود.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ : و مباحثید چنانکه آنها که پراکندگی و فادوایی کردند در دین و اعتقاد، چنانکه قوم موسی و عیسی کردند از پس آنکه آمد بدیشان هویداییها، یعنی رسول و کتاب و دلایل و حجج. وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: و ایشانند که ایشان را بود عذابی بزرگ که بود آن عذاب،

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ: آن روز که سپید شود رویها و سیاه شود رویها. گفته اند سپیدی و سیاهی رویها در حشر بود که مؤمنان را سپیدروی انگیزانند و کافران را سیاهروی انگیزانند. و گفته اند آن به وقت نامه خواندن بود که مطیعان نامه کردار خویش را ببینند روشن به نور طاعت از نور آن روی ایشان سپید و روشن گردد، و مجرمان نامه خویش را ببینند سیاه و تاریک از معاصی، پس از تاریکی آن روی ایشان سیاه و تاریک گردد. و گفته اند سپیدی و سیاهی روی آن وقت بود که ندا آید در قیامت به سجود، مؤمنان و نیکو نمازان بیایند و بیکبار خدا را سجود کنند و کافران و بدنمازان بر پای بمانند و پشتهای ایشان چون بابزن گردد. چون سجودکنان سر بر آرند آن بر پای ماندگان از شرم و تشویر سیه روی گردند و نمازکنان سپیدروی گردند. و گفته اند آن روز ترازو و وزن اعمال بود. و گفته اند مراد از این سپیدروی و سیاهروی عزّ و ذلّ قیامت است؛ و عزیز را در لقب سپیدروی خوانند و ذلیل را سیه روی. فَأَمَّا الَّذِينَ أَسْوَدَّتْ

- وَجُوهُهُمْ: اما آن کسان که سیه گشته بود رویهای ایشان، أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ: آی، يقال لهم: ایشان را گویند ای ناگرویده شدی از پس ایمان شما روز میثاق. در این ما را حجت است بر اثبات میثاق، از آن وجه که خدای تعالی همه اهل قیامت را دو گروه نهاد: سپیدروی و سیاهروی. آنکه خبر ۴ کرد که همه سیاهروی را گویند اکفرتم بعد ایمانکم، کفر ایشان بعد ایمان نتوان نهاد مگر این کفر ایشان بعد ایمان روز میثاق. فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ: بچشید عذاب بدانچه بودی و کافر شدی در دار دنیا.
- وَأَمَّا الَّذِينَ ابْتَيْضَّتْ وَجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: و اما آن ۸ کسان که سپید گشته بود رویهای ایشان چون نیک بختان در بهشت خدا باشند به بخشایش او و ایشان در آن بهشت جاویدان باشند.
- تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ: آن سخنان خدا است که بر تو ۱۲ می خوانیم؛ یعنی جبرئیل بر تو می خواند و نشانهای خدا که بر تو عرضه می کند بسزا و درست. سؤال: تلک اشارت به غایب باشد و آیات قرآن از خدا غایب نیست که سخن او است بدو قائم، پس چرا اشارت فاذان به لفظ تلک کرد و نگفت هذه آیات الله؟ جواب گوییم تلک از خدای تعالی اشارت فرا خواندن جبرئیل است بر رسول و قرائت جبرئیل به خدا قائم ۱۶ نبود. و گفته اند این تلک اشارت است فرا دلایل و حجج، نتلوها ای نعرضها علیک. وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ: نبود که خدا ستم خواهد بر جهانیان؛ یعنی تا سزاوار عذاب نباشند ایشان را عذاب نکنند.
- وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: و خدا را است آنچه در آسمانها و ۲۰ آنچه در زمین است، بر آن سه معنی که گفته آمد. وَاللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورُ: و با خدا گردد کارها، که همه با او درست باید کرد روز قیامت و همه به قضا و تقدیر او است. و گفته اند این امور همه حوادث است که همه به تقدیر

- او است. و این آیت حجت است ما را بر قدریان، از آن وجه که رجوع کارهای بندگان با خدای نتوان گفت، مگر آنکه به قضا و قدر او باشد. از آنجا که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته تا اینجا در شأن اوس و خزرج آمد که ایشان در جاهلیت با یکدیگر به حرب بودند، به اسلام میان ایشان الفت افتاد. پس از آن روزی بهم نشسته بودند و قرآن می خواندند؛ ابلیس را از آن گرم آمد، بنزدیک برنایی آمد از اوس و او را وسوسه کرد تا او قصیده‌ای از آنچه در آن وقایع میان اوس و خزرج گفته بودند برخواند بمفاخرت؛ آنکه دیگری را از خزرج در مقابله او بر آن داشت که قصیده‌ای در جواب آن برخواند. گروهی یار این شدند و گروهی یار آن، میان اوس و خزرج حربی پدید آمد. رسول را خبر آوردند. رسول بر خری نشسته بود، بتاخت. چون مسلمانان او را بدیدند، به دست اشارت کرد که اگر به خدا و رسول گرویده‌اید بایستید تا من به شما رسم. چون فرا رسید، ایشان سلاح بیفکندند و پیش رسول بازآمدند. رسول این آیتها بر ایشان خواند و ایشان را پند داد، چنانکه زار بگریستند و آشتی کردند و همه خوش بودند. آنکه خدای تعالی ایشان را بستود و گفت:
- ۴
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰
- کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ: بودی شما بهین گروهی که بیرون آوردند مردمان را از پشت پدران و رحم مادران. سؤال: چرا گفت کنتم، نگفت انتم خیر امة، و از آنکه پیش از آنکه بودند چگونه بهین بودند تا گفت کنتم؟ جواب گوئیم معنا: کنتم فی سابق علم الله خیر امة. و گفته‌اند کنتم یوم الميثاق و فی اللوح المحفوظ خیر امة. سؤال: چرا گفت اخرجت للناس، بعدما که این امت را نه از بهر آن مردمان آفریده است؟ جواب گوئیم للناس گفت زیرا که امتان دیگر بر مردمان بودند نه مردمان را بودند، زیرا که سبب هلاکت مردمان بودند که چون مردمان دیگر به دعوت ایشان

- بنگرویدند هلاک شدند و این امت مردمان را اند نه بر ایشان که تا به قیامت، تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ: می فرمایند به نیکوی و شایست و باززد می کنند از زشتی و ناشایست. امر معروف و نهی منکر واجب است بر سه گروه: بر عامه به دل و بر علما به زبان و بر سلطان ۴ به دست. وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ: و گرویده می باشند به خدا، یعنی ثبات کنند بر ایمان. در این آیت ما را حجت است بر آنکه اجماع امت بر ضلالت روا نبود. اجماع دو است: اجماع نقل و اجماع رأی. اجماع نقل از هیچ امت بر ضلالت روا نبود، چون خلق بسیار چیزی نقل کردند بتواتر، از آن علم ۸ حاصل آید. اما اجماع رأی آن بود که امت اتفاق کنند بر چیزی؛ چنانکه از پس مرگ رسول بر امامت بوبکر اتفاق کردند، چنین اجماع از این امت نبود مگر حق. وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ: و گر بگرویدندی اهل نامه یعنی جهودان و ترسیان به بودی ایشان را. سؤال: دو چیز باید نیک تا یکی از دیگری به بود، و کفر خود نیک نیست تا ایمان از آن به بود؛ پس چرا گفت لکان خیرا لهم؟ جواب گوئیم معناه: ایمان ایشان به محمد به از ایمان ایشان به موسی و عیسی، زیرا که آن ایمان بود به بعض و این ایمان است به کل، و ایمان به کل به از ایمان به بعض. دیگر جواب گوئیم این ۱۶ خیر خیرورت است نه خیر افضلیت، معناه: اگر بگرویدندی به محمد، ایشان را نیک افتادی. مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ: از ایشان هستند که گرویدگانند، چون عبدالله بن سلام و یاران او، وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ: و بیشتر ایشان بیرون شوندگانند از دین و فرمان. ۲۰

لَنْ يَضُرَّوْكُمْ إِلَّا أَذًى: گزند نتوانند کرد شما را مگر آزاری. سؤال: چرا ایشان را خاص کرد بدانکه گزند نتوانند کرد مگر آزاری، بعدما که هیچکس را هم گزند نتوانند کرد مگر آزرده؟ جواب گوئیم معناه: الا اذی

باللسان، بیش از آن نتوانند کرد که جفاگویند شما را، اما دست نبود ایشان را بر شما. وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤْلُوكُمْ الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ: وگر کارزار کنند با شما بر شما گردانند پشتها بهزیمت، پس یاری نکنند ایشان را و از عذاب نرهانند. ۴

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ: برزده‌اند و لازم کرده‌اند بر ایشان نژندی که ایشان را خوار دارند هر جا که بدست آرند ایشان را مگر به زنهاری از خدای؛ و زنهار خدا در اسلام است. وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ: و زنهاری از مردمان، و زنهار مردمان عهد است با ایشان به جزیت که بخواری از ایشان ستانند؛ از درویش کاسب دوازده درم و از میانه بیست و چهار درم و از توانگر چهل و هشت درم، و خون ایشان بدیشان بازفروشد و خود نه‌ارزند. وَبَاؤُ بِقَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ: و سزاوار بازگشتند به خشمی از خدا و برزده و برنهادند بر ایشان فروم درویشی؛ تا اگر جهودی بمثل صد هزار درم و صد هزار دینار دستگاه دارد، فروم درویشی بر او بیود. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ: آن خواری ایشان را بدان بود که ایشان بودند و نگرویدند به نشانه‌های خدا به قرآن و به معجزات مصطفی. وَ يَفْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ: و می‌کشتند پیغمبران را بی جرمی بناحق. ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ: آن خذلان و خشم خدا ایشان را بدان است که نافرمانی کردند خدا را و رسول او را و بودند که از حدّ درمی‌گذشتند از حلال به حرام. گفته‌اند و كانوا يعتدون فی السبّ. آنکه از آنکه عبدالله بن سلام و یاران او هم از اهل کتاب بودند، چون خدای تعالی بسیار مذمت کرد اهل کتاب را، نخواست که او و یاران او تشویر خورند، گفت:

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ: نیستند اهل نامه یکسان و برابر، از

اهل نامه گروهی اند راست کار و راست گفتار راه یافته ایستاده بر راه راست. يَتْلُوْنَ اٰيَاتِ اللّٰهِ اَنْتَاَ اللّٰئِيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُوْنَ: می خوانند سخنان خدا را چون قرآن در نمازگاههای شب و ایشان سجود می کنند، یعنی نماز می کنند خدا را. و گفته اند یسجدون، ای: یخضعون للحق.

۴

يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ: گرویده می باشند به خدا و به روز واپسین. وَيَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ: و می فرمایند به خوبی و باززد می کنند از ناشایست. وَيُسَارِعُوْنَ فِي الْخَيْرَاتِ وَاولئك مِنَ الصّٰلِحِيْنَ: و پیشی می گیرند در نیکیها و ایشان از نیکان و شایستگانند.

۸

وَمَا يَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ: و آنچه می کنند از نیکی، و اگر به تا خوانی خطاب بود؛ فَلَنْ يُكْفَرُوْهُ: ای: فلن تجحدوه: انکار و ناسپاسی نکنند آن را و ضایع نگذارند آن را. وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالْمُتَّقِيْنَ: و خدا دانا است به پرهیزکاران.

۱۲

اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا: بدرستی که آن کسان که نگریدند بی نیازی نکند از ایشان خواستهای ایشان و نه فرزندان ایشان از خدا و عذاب خدا چیزی. وَاولئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ: و ایشان اهل آتش اند که ایشان در آنجا جاودان باشند.

۱۶

مَثَلُ مَا يُنْفِقُوْنَ فِيْ هٰذِهِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا: داستان آنچه ایشان نفقه می کنند در این زندگانی نخستین، در عداوت رسول و رشوتها و هدیهها که قاده را می دهند، كَمَثَلِ رِيْحٍ فِيْهَا صِرٌّ: چون داستان بادی است که در آن سرمای سرد بود. و گفته اند صِرٌّ: سموم. اَصَابَتْ حَزْرَتٌ قَوْمٍ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ فَاَهْلَكَتْهُمْ: فرارسد فراگشت قومی که ستم کردند بر تنهای ایشان به منع زکات و اعشار، پس هلاک کرد آن را؛ همچنین هلاک و حبطه و نیست کرد کفر و عداوت ایشان رسول را آن انفاق ایشان را. وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ اَنْفُسُهُمْ

۲۰

يَظْلِمُونَ: و ستم نکرد خدا بر ایشان که کشت و کار ایشان را به باد داد، بی ایشان بودند که ستم می کردند بر تنهای ایشان تا رنج ایشان ضایع شد.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةٍ مِنْ دُونِكُمْ: ای مؤمنان فرا مگیرید

دوستانی نهانی و خاصگانی از فرود شما؛ یعنی نه از اهل دین شما. لا
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: فرونگذارند هرچه بتوانند در تباهی شما از شبهت آوردن
بر شما و بد گفتن شما را و باز داشتن خلق از دین شما. وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ:
خواستند و دوست داشتند آنکه شما در بزه افتید و هلاک شوید. قَدْ بَدَتِ
الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ: بدرستی که پدید است دشمنی و زشت آسایی از
دهنهای ایشان در سخن ایشان. وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ: و آنچه پوشیده
می دارد دلهای ایشان از غل و غش و عداوت و حسد شما بیش از آن است
که پدید می کنند. قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ: بدرستی که پدید کردیم
شما را نشانهای عداوت ایشان اگر هستید و خرد را کار بندید. این آیت در
شان گروهی آمد از مؤمنان که دوستی می داشتند با جهودان مدینه، و
ایشان منافقان بودند و گروهی از سلیم دلان مؤمنان.

هَآ أَنتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ: ای شما که اینهاید و دوست
می دارید ایشان را و ایشان دوست ندارند شما را، بل که دشمن دارند شما
را و چه درمی باید شما را از ایشان. وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ: و شما گرویده
می باشید به همه کتابهای خدای و به همه رسولان و به همه شرایط حق.
وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا: و چون فرارسند و ببینند شما را گویند گرویده ایم ما،
یعنی بدانچه ببايد گروید بدان. و گفته اند این خبر است از زرق و نفاق
ایشان که چون مؤمنان را دیدندی نمودندی که ما با شما ایم و همدینیم. وَ
إِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ: و چون تنها باشند می خایند بر شما
انگشتان از گرم قل مژوئا بَغِيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: بگو یا محمد که

بمیرید به گرم شما، بدرستی که خدا دانا است بدانچه در دلها است.

- ۴ **إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ: اگر فرا شما رسد نیکوی و دولتی و فتحی و غنیمتی - چنانکه روز بدر رسید - اندوهگن کند آن ایشان را. وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا: و اگر فرا شما رسد بدی - یعنی اندوهی و نکبتی و هزیمتی، چنانکه روز احد رسید - شادی و شادکامی کنند بدان. وَإِنْ تُصِيبُوا وَتَتَّقُوا: و اگر شکیبایی کنید بر جفای ایشان و بپرهیزید از مکافات ایشان، لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا: گزند نکند شما را سگالش ایشان هیچ چیز.**
- ۸ **سؤال: چرا گفت لَا يَضُرُّكُمْ به رفع نه به جزم، بعدما که جواب شرط است بی «فا»؛ و جواب شرط بی فا به جزم باشد؟ جواب گوییم لَا يَضُرُّكُمْ به کسر ضاد خوانده‌اند از ضار، و آن خود به جزم باشد؛ و گر يَضُرُّكُمْ به ضمّ ضاد و تشدید خوانی، گفته‌اند خود به جزم است لکن مضاعف است و فعل مضاعف در موضع جزم به رفع و نصب و خفض لام، به هر ۱۲ سه حرکت روا باشد. و گفته‌اند حق آن جزم بودی، لکن لا درآمد و آن را بگردانید از حکم جواب و مستأنف گشت. إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ: بدرستی که خدا بدانچه ایشان می‌کنند از جفا با شما دانا است. و اگر تعملون به تا خوانی خطاب باشد. و نشان دشمن پنج چیز است، چنین که اینجا یاد کرده ۱۶ است: در روی تو ترا نکو گوید و باز پس ترا بد گوید و بر تو حسد برد و به شادی تو اندوهگن شود و به اندوه تو شاد گردد.**

وَإِذْ عَدُوَّتٌ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ: و یاد کن یا محمد

- ۲۰ **چون بامداد برفتی از خانه‌دان تو، جای می‌ساختی و فرو می‌آوردی گرویدگان را نشستنگاهها مرکارزار را. و این قصه حرب احد است؛ و آن چنان بود که چون مصطفی علیه‌السلام به بدر ظفر یافت بر کافران مکه و گردن‌آوران و رؤساء ایشان را بکشت، بوسفیان حرب امیر مکه بود،**

کاروان مکه را بسلامت با مکه برد. چون خبر کشتن صناید قریش با مکه رسید و ماتمها بداشتند، یوسفیان گفت «یا معشر قریش، هرگز کسی با قریش و اهل حرم خدا این نکرد که محمد کرد؛ ما را این در باید یافت، بر ما واجب است که تن و جان و مال بذل این کنیم، جمله مال این کاروان در این کار کنیم و لشکری قوی بسازیم و به حرب محمد شویم و کین خویش از او بازخواهیم». همه بر آن عزم بیعت کردند و بساختند، سه هزار سوار و هزار پیاده عرض کردند و روی به مدینه نهادند به حرب محمد. پیغمبر علیه السلام به خواب دید که زرهی پوشیده داشتی. آن را بر حصن تأویل کرد و گفت صواب آن است که مدینه را حصار گیریم. دگر روز با یاران مشاورت کرد. عبدالله بن ابی گفت «یا رسول الله، هرگز نبوده است که لشکری عظیم قصد مدینه کردند و اهل مدینه شهر را حصار گرفتندی که نه به آمدندی». یاران رسول بر مغایظه آن منافق گفتند «لا بل که ما به روی ایشان بیرون رویم که اگر در مدینه بباشیم، عدو پندارند که آن از عجز است». رسول را آن رای ایشان صواب نمی آمد، ولیکن چون یاران در آن جد کردند رسول در حجره شد تا زره درپوشد بر کراهیت دل. یاران گفتند «رسول این رأی ما را کاره است مبادا که بر کراهت دل او کار کنیم، ما را بد افتد». چون رسول بیرون آمد، گفتند «یا رسول الله، الرأی رایک، ما آن کنیم که تو گویی و تو صواب بینی». رسول گفت «پیغمبر خدا چون زره در پوشید نسزد که آن را برکشد تا حرب نکند، و من دو زره بر هم درپوشیده ام نگه نتوانم داشت نشسته، تا آنکه کی با عدو حرب افتد؛ اکنون که چنین است برویم». اول خلاف که افتاد آن بود، و خلاف شوم بود. عبدالله بن ابی چون دید که یاران رسول او را مخالفت کردند، به ظاهر موافقت مسلمانان می نمود. چون رسول از مدینه بیرون رفت، او با سیصد

- تن از قوم خویش بازگشت، تا مسلمانان اندوهگن گشتند. هرچند او را می‌گفتند «تعالوا قاتلوا فی سبیل الله»، او می‌گفت «لو نعلم قتالاً لا تبّعناکم، آنکه که حرب باشد ما بیاییم». خود بازگشت از لشکر اسلام. با رسول
- ۴ قریب هفتصد تن بماند، فراتر شدند؛ بنو حارثه و بنو سلمه قصد کردند که بازگردند، یاران رسول در ایشان خواهشها کردند؛ خدای تعالی ایشان را نگه داشت تا بازنگشتند؛ چنانکه گفت اِذْ هَمَّتْ طَایِفَتَانِ مِنْکُمْ اَنْ تَفْشَلَا وَاللّٰهُ وَلِیُّهُمَا. همی رفتند تا بر خرماستان مردی نابینای منافق گذر افتاد. آن
- ۸ کور زبان دراز کرد رسول و یاران را جفا می‌گفت که «چنین عدل بود و چنین رسول خدا بود که در زمین من می‌رود» و خاک در روی مسلمانان می‌پاشید و سخن زشت می‌گفت. یاران قصد کردند تا او را بزنند. رسول منع کرد و گفت «دعوه، فقد اعمی الله قلبه کما اعمی بصره». فراتر شدند،
- ۱۲ اسبی دنبال به قبضه شمشیر مردی باز زد و تیغ از نیام برآمد. رسول گفت «تیغ در نیام کن که از بهر حرب هم اکنون برکشی، تا خدا خود چه نهاده است». و رسول خود اندوهگن بود از آنکه در شب به خواب دیده بود که تیغ وی از قبضه بشکستی، و آن را تعبیر کرده بود که ما را شکستی افتد؛ و
- ۱۶ به خواب دیده بود که کبشی را از آن وی در پیش وی بکشتندی و آن را تعبیر کرده بود که مبارزی را از اهل بیت وی بکشند؛ اندوهگن بود. می‌رفت تا به دامن احد رسید. لشکر عدو آنجا فرو آمده بودند. جبرئیل آمد و از خدا سلام آورد و رسول را گفت «یا رسول الله، مرکز را نگه دارید که اگر شما را خللی افتد از آنجا بود». و آن مرکز راه‌گذری بود که از
- ۲۰ پس کوه احد، از آنجا کمین توانست آورد. پیغمبر علیه السلام عبدالله جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز نامزد کرد و گفت «شما آن مرکز را نگه دارید، اگر دست ما را بود، و گر بر ما بود، تا من شما را بازخوانم هم

باز مگردید». آنکه مسلمانان حمله بردند بر لشکر عدو؛ و ایشان زنان را بیاورده بودند با خویشان، و هند زن بوسفیان حرب از حمزه کین داشت در دل که روز بدر پدر او را - عتبه بن ربیعہ را - او کشته بود و برادر او را - ولید بن عتبه را - بکشته بودند و پسر او را - حنظلہ بن ابی سفیان را - بکشته بودند؛ و با وحشی - غلام جبیر بن مطعم - گفته بود که «اگر تو حمزه را بکشی من ترا بخرم و آزاد کنم و این زیور که بر تن من است به تو دهم و دختر خویش را به تو دهم». و وحشی زوین انداز بود، چون به احد مصاف برکشیدند، زنان کافران از پس مردان بایستادند از بهر غایت حمیت، تا مردان را حمیت بیش بود در حرب. هند در پیش آن زنان استاده می گفتند:

نَحْنُ بَنَاتُ طَارِقٍ نَمَشِي عَلَى النَّمَارِقِ
وَالدَّرُ فِي الْمَخَانِقِ وَالْمَسْكُ فِي الْمَفَارِقِ
أَنْ تَقْبَلُوا نَعَانِقَ أَوْ تَدْبُرُوا بِفَارِقِ
فراق غیر وامق

رجز می گفتند و دف می زدند تحضیض مردمان را. لشکر اسلام به نصرت خدا به اول حمله لشکر عدو را بشکستند و در غنائیم افتادند. عبدالله بن مسعود گفت: از من تا به هند بس چیزی نمانده بود تا خلخال زرین او بگرفتمی. خالد بن ولید در آن وقت از لشکر عدو بیرون زد با پنجاه سوار مبارز، و از پس کوه احد پیامد تا بر لشکر اسلام کمین آرد؛ و گذرگاهش بر مرکز بود. و یاران عبدالله جبیر چون دیدند که لشکر اسلام ظفر یافتند، گفتند «فایده ای نیست ما را اینجا استادن، تا ما نیز فرو رویم و غنائیم گیریم». امیر ایشان گفت «لا، بل فرمان خدا و رسول نگه داشتن اولی تر». ایشان فرمان نبردند و پراکنده بازگشتند تا با دوازده تن آمدند. خالد ولید با

- پنجاه سوار در رسید؛ ایشان با او حرب کردند تا کشته شدند. خالد کمین برگشاد و از پس لشکر اسلام درآمد و بانگ برزد. مسلمانان همه پیاده شده بودند و سلاحها بنهاد و در غنایم افتاده؛ ناگاه بانگ خالد بشنیدند. و
- ۴ لشکر عدو از پیش بازگشتند و بر مسلمانان حمله آوردند و خالد از پس درآمد و مسلمانان را در میان آوردند و کار سخت بایستاد. حمزه چون شیر غرّان در پیش رسول مبارزت می‌کرد، تا شش مبارز را بکشت. هر که قصد رسول کردی حمزه گفتی «الّی، الّی، مرا باش». آنگه به یک ضربت
- ۸ او را به دو نیم کردی. مردی از کافران او را بودوئیس گفتندی، حمله بر رسول آورد؛ حمزه بانگ بر او زد. او بترسید و فرو ایستید. حمزه یک ضربت زد، فطیر رأسه، سر او را در هوا بپرانید. چون از او بازگشت، وحشی در پس سنگی در کمین نشسته بود از بهر حمزه را، حربه‌ای به زهر
- ۱۲ آب‌داده بگزارد؛ و زیر دست زره حمزه گشاده بود؛ حمزه تیغ برآورد تا یکی را زند، مقتل او گشاده گشت؛ وحشی حربه‌ای بزد بر مقتل حمزه. کارگر آمد. حمزه دست بزد و حربه را به دونیم کرد و سنان در او بماند؛ حمزه بیفتاد و کافران دست یافتند بر مسلمانان. عتبه بن ابی وقاص برادر
- ۱۶ سعد وقاص زفر شتری در آهن گرفته بینداخت و بر روی مصطفی زد و رباعیه او بشکست و خون بسیار برفت. و هفتاد تن را از یاران رسول بکشتند و رسول نیز در میان کشتگان افتاد. ابلیس بر سر بالایی شد بر صورت ابن القیمه و آواز داد که «لا اِنَّ محمداً قد قُتِلَ». چون یاران رسول آواز کشتن رسول شنیدند، دل‌های ایشان شکسته شد؛ روی
- ۲۰ به هزیمت نهادند. علی و عمر و ابوبکر رضی الله عنهم هر سه در میان کشتگان افتاده بودند مجروح. عمر مر علی را گفت «چون رسول خدا را بکشتند ما را نیز روی نیست اینجا بودن که دشمن بر ما گردد و کار ما

- تمام کند». امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه گفت «بدان خدای که جز وی خدایی نیست که اگر بازگردم تا هم از آن چاشت که رسول خدای خورد بنخورم». عمر و علی هر دو سپر در روی کشیدند و برجستند و تکبیر کردند. ۴ رسول علیه السلام آواز ایشان بشنید، بر خویشتن بجنبید. بوبکر بدانست که رسول خدا زنده است، بدان دو چشم که از زیر خود چون دو نرگس می تافت. قصد کرد تا او را برگیرد؛ و بوبکر خود مجروح بود تا بر خویشتن بجنبید، یار دیگر به مصطفی رسید. بوبکر گفت «کاشک طلحه بودی». ۸ آن مرد خود طلحه بود؛ رسول را از میان کشتگان بازگرفت. در خبر است که آن وقت که رسول را مجروح کردند و آن خون از او می رفت، او آن را نگاه می داشت به دامن و نگذاشت که بر زمین افتادی. او را گفتند «یا رسول الله، چرا نگذاشتی که خون برفتی؟». گفت «زیرا که خون یحیی زکریا بریختند و می جوشید تا سی هزار پیغمبرزاده را از بنی اسرائیل بر خون او بکشتند، و من بر خدا گرامی تر از یحیی ام؛ ترسیدم که خون من به زمین رسد، بنیار آمد تا خدای تعالی این قوم را هلاک کند؛ و من نبی رحمتم، نه رسول عذاب». در آن وقت چهار فرشته نزد او آمدند: ۱۶ فرشته آتش و فرشته آب و فرشته باد و فرشته خاک؛ و گفتند «یا رسول الله، خدا ما را به انتقام تو فرستاده است». فرشته آتش گفت «اگر فرمایی هم اکنون ایشان را به آتش عذاب کنم، چنانکه قوم شعیب را هلاک کردم». فرشته آب گفت «اگر فرمایی همه را به آب هلاک کنم، چنانکه قوم نوح را». ۲۰ فرشته باد گفت «اگر فرمایی همه را به باد هلاک کنم، چنانکه قوم هود را». فرشته خاک گفت «اگر فرمایی هم اکنون همه را به خاک هلاک کنم و به زمین فرو برم، چنانکه قوم لوط را». رسول خدا گفت «من از این هیچیز نخواهم، اگر بدان آمده اید تا آن کنید که من فرمایم، من شما را این

- می‌فرمایم که آمین کنید تا من دعا کنم». ایشان پنداشتند که بر ایشان دعای بد خواهد کرد. مصطفیٰ گفت: اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون. چون لشکر عدو دیدند که قومی از مسلمانان با محمد فراهم آمدند، بازگشتند تا ایشان را یکباره نیست کنند، بیکبار تیرباران کردند. سعد بن وقاص خود را ۴ سپر رسول کرد، چندان تیر در او زدند که او را چون قنفذی کردند. رسول تیر از او بیرون می‌کشید و فرا دست او می‌داد و می‌گفت «ارم، فداک ابی و امی». سعد گفت: تیر بود که آن روز بیست بار آن را در ایشان انداختم و ایشان در من انداختند. چنین گویند که در مسلمانی تیراندازی نبوده است ۸ چون سعد وقاص و رسول خدا هیچ‌کس را نگفت فداک ابی و امی، مگر آن روز سعد را که جان فدای رسول کرده بود. و رسول می‌خواست که خود را با دامن کوه احد افکند، بالایی بود فازانجا رسید. طلحه سرفرو داشت تا رسول پای بر پشت او نهاد، و دست طلحه از زیر سپر برهنه شد و ۱۲ تیری بر خنصر او آمد و انگشت از او بیفتاد. گفت «حسن بسم الله». و حسن چنان بود که ما گوئیم «أخ». پیغمبر علیه السلام گفت «یا طلحه، اگر نخست بسم الله گفتی فرشتگان تو را از من در ربودندی تا به بهشت». پس گفت «یا طلحه بالجنه». آنکه رسول بر بالایی شد. چون خالد ولید بدید که ۱۶ گروهی از مسلمانان بر کوه رفتند، قصد کرد تا دیگر بار از پس ایشان درآید و بر ایشان کمین آرد. رسول دعا کرد و گفت: اللهم لا ینبغی لهم ان یعلونا، گفت: خداوندا، دانی که اگر این گروه را بیکبار هلاک کنی بر روی زمین کس نماند که ترا به یگانگی یاد کند. و آن گروه از مسلمانان که با ۲۰ رسول بودند از حدیث خالد سخت غمگین شدند که هم‌اکنون از پس درآید و ما را بکشد. از غم خواب بر ایشان درآمد چنانکه سپر و سلاح از دست ایشان می‌افتاد و به روی درمی‌افتادند از خواب. خدای تعالی خالد را

- با آن پنجاه تن که به قصد رسول رفته بودند، همه را کور کرد تا بر رسول و یاران او بگذشتند و ایشان را ندیدند. ابی بن خلف الجمحی با خالد بود، رسول را می‌جست تا او را بکشد که نذر داشت کشتن او را؛ در آن وقت رسول او را بدید، مزراقی به دست داشت بینداخت و بر قفای او زد، چنانکه درد آن به هفت اندام او برسد؛ همی تاخت و بانگ و فریاد می‌داشت بر مثال گاو و می‌گفت «قتلنی محمد، قتلنی محمد» بوسفیان حرب او را دید گفت «هی، این همه بانگ و خروش چیست؟ و اللات که این زخم که ترا رسیده است بیش از آن نیست که کودکان را رسد در بازی، ننگت نیاید چون تو مبارزی از چنین زخم بنالی». سوگند یاد کرد به لات و عزّی که من از این زخم چندان درد می‌یابم که اگر بر همه اهل حجاز نهند بمیرند، و من دانم که محمد مرا بکشت، که او روزی در مکه مرا دید و من این اسب را می‌پروردم. گفت «چرا می‌پروری او را؟». گفتم «تا ترا بر وی بکشم». وی گفت «لا، بل من ترا بر او بکشم». او دروغ نگوید، او مرا بکشت. همچنان فریادکنان و جان‌کنان می‌شد تا به مکه رسید، جان بداد، الی نارالله و سقره. در آن وقت خبر در مدینه افتاد که لشکر اسلام را بشکستند. حنظله بن ابی عامر برنایی بود مبارز نوداماد، عروس او را نگذاشته بود که با رسول به غزو شدی؛ با عروس در بستر بود، جنابت رسیده. همی برجست به یک ایزار، تیغ و درقه برداشت و بیک حمله می‌دوید تا به دامن احد رسید؛ لشکر عدو از حرب پیرداخته بودند، غنایم جمع می‌کردند، بوسفیان حرب را دید بر سربالایی مربع نشسته و هبل را در پیش گرفته. حنظله یکسر قصد او کرد. بوسفیان بدانست که قصد او دارد، تیغ کشیده آنجا نهاده داشت؛ حنظله تیغ به وی راند. از آنکه بوسفیان بر بالا بود و حنظله در نشیب، تیغ حنظله به وی

- نرسید و تیغ بوسفیان به وی رسید؛ حنظله کشته شد. بوسفیان گفت: اعل هبل، عالی باش ای هبل که این همه به دولت تو است، یوم بیوم و حرب بحرب و حنظله بحنظله؛ یعنی این حرب به قصاص حرب بدر است، بدانچه مسلمانان با ما کردند به بدر؛ و این حنظله بجای حنظله من؛ که پسر او را ۴ نامش حنظله بود به بدر کشته بودند. پیغمبر علیه السلام گفت: من در آن وقت نگه کردم که حنظله کشته شد، فرشتگان از هوا فرو آمدند و او را در ربودند و با کناره‌ای بردند و بشستند و باز آوردند و میان کشتگان احد بنهادند؛ مرا از آن عجب آمد. از پس آن اهل او را پرسیدند، بگفتند که او ۸ را جنابت رسیده بود؛ رسول آنگه بدانست که آن غسل فرشتگان او را از بهر آن بود. انصار بدان فخر کردند و گفتندی: متا غسیل الملائكة. در خبر است که آن روز مردی بود در لشکر اسلام نام او قزمان؛ منافق بود، مبارزیه‌ها کرد. رسول را بگفتند که او چه مبارزیه‌ها کرد. رسول گفت: هو ۱۲ رجل من اهل النار. یاران را از آن عجب آمد تا آخر او را تیری رسید در آن حرب، پیکان در وی بماند. او جزع می‌کرد و می‌گفت هل لنا من الامر شیء. آنگاه تیری فراگرفت و خویشتن را می‌کند تا مگر آن پیکان را از خویشتن بیرون کند، تا خویشتن را به دست خود هلاک کرد. یاران ۱۶ بدانستند تحقیق قول رسول را. عمر خطاب گفت: چون لشکر عدو را آن کار برآمد، بوسفیان بر سر بالایی شد و هبل را در پیش نهاد و آن را سجود همی کرد و می‌گفت: «اعل هبل». رسول علیه السلام عمر را گفت «فراز رو و جوابش باز ده». عمر در برابر او بایستاد. بوسفیان می‌گفت «اعل ۲۰ هبل»، عمر می‌گفت «الله اعلى و اجل». بوسفیان گفت «لنا عزی ولا عزی لکم». عمر گفت «الله مولینا ولا مولی لکم». بوسفیان گفت «هان، ای عمر، چون دیدی کشتن محمد را؟». عمر گفت «رسول خدا بحمدالله

- در میان یاران است بسعادت و سلامت». بوسفیان گفت «پس ابن القمیمه دروغ می‌گفت». عمر گفت «دروغ». بوسفیان گفت «الحرب سجال، پار به بدر دست شما را بود و امسال به احد دست ما را، روزی به روزی». عمر گفت «ولا سواء قتلانا فی الجنه و قتلکم فی النار». بوسفیان گفت «وعدۀ حرب دیگر کجا است؟». رسول عمر را گفت «گو به بدر». عمر با او وعده کرد دیگر سال به بدر الصغری. آنکه لشکر عدو قصد رجوع کردند. هند زن بوسفیان برفت و حمزه را مثله کرد و بیست انگشت او ببریدند و ریسمان در او کرد و در گردن افکند و ذکر او را ببرید و جگر او را بخایید. چون رسول بشنید که قصد بازگشتن کردند گفت مبادا که از اینجا بازگردند و بر آن تطاول در مدینه افتند، غارت و بی‌راهی رود. سعد بن ابی وقاص را فرمود که «برو و بنگر که بر اسبان می‌نشینند، و شتران را با بار گسیل می‌کنند و قصد مدینه دارند، تا خود را زود در مدینه افکنیم و ایشان را دفع کنیم؛ وگر بر شتران نشینند و اسبان را جنیبت کنند سوی مکه می‌روند». سعد باز آمد و گفت «بر شتران نشستند چون برفتند». رسول خدا از بالا فرو آمد و گفت «عمّم را، حمزۀ مرا با من نمائید». به وی نمودند، بر آن حال، انگشتان وی بریده و اندام او جدا کرده و جگر او بخاییده و پاره‌ای پوست بر عورت او افکنده. رسول زار زار بگریست و فرمود تا کشتگان را فراهم آرند و حمزه را در پیش همه بنهاد و بر هر یکی از کشتگان نماز می‌کرد یک‌بار، و هفتادبار بر حمزه نماز کرد. آنکه فرمود تا ایشان را دفن کردند. کسی که او را اهل بیتی بود در مدینه، می‌آمدند و کشتگان خویش را با مدینه می‌بردند. در خبر است که زنی پیامد و شتری را فرو خوابانید و بسی کشتگان را بر آن نهاد. رسول گفت «ایشان ترا کیستند؟». گفت «یکی شوهر من است و یکی پسر من است»

- و یکی برادر من است، یا رسول الله، اگر صبر کنم، مرا چه بود؟». گفت «بهشت». گفت «اذلاً ابالی». زنی دیگر می آمد و بر رسول نوحه می کرد و زار می گریست. یکی از یاران او را گفت «خدایت مزد دهاد بر کشتن شوهر». او گفت «از رسول خدا چه خبر داری؟». دیگری او را گفت «پدرت را بکشتند». او گفت «از رسول خدا چه خبر داری؟». دیگری او را گفت «پسرت را بکشتند». او گفت «از رسول خدا چه خبر داری؟». چهارمی او را گفت «برادرت را بکشتند». او گفت «از رسول خدا چه خبر داری؟». رسول پدید آمد. گفتند «اینک آمد رسول». آن ضعیفه را چشم بر روی رسول افتاد، از شادی بیهوش گشت. رسول بر سر او بایستاد، چون به هش باز آمد، گفت «الحمد لله که روی ترا بدیدم و از دیگران پاک نیست». معاذ جبل گوید: روز احد در میان کشتگان و خستگان می گشتم، آواز مجروحی شنیدم که وا عطشاه. حیلست کردم پاره ای آب بدست آوردم و فرا نزدیک او بردم. پسر او، برنایی چون نگاری، فراتر آواز داد که وا عطشاه. پدرش آواز او بشنید، گفت «نخست او را ده». نزد او بردم. آن بُرنا گفت «از رسول خدا چه خبر داری؟». گفتم «رسول خدا زنده است». گفت «جان من فدای جان او باد، او را از من سلام برسان و گوی زنهار که روز قیامت مرا شفاعت کنی». گفتم «این آب بستان و بازخور». گفت «از پدرم چه خبر داری؟». گفتم «زنده است، آب بدو بردم تا بازخورد که تشنه بود، گفت تا پسر من باز خورد». پسر گفت «معاذ الله که باز خورم و پدر من تشنه؛ نخست به وی بر». به وی آوردم، او از تشنگی جان بداده بود، با پسر بردم، او نیز از تشنگی جان بداده بود. از دیگر جانب آوازی شنیدم که واعطشاه. نزد او بردم، از جانبی دیگر آوازی می آمد که واعطشاه. این کس گفت «نزد او بر تا او بازخورد». چون بدو بردم، او

گفت «نه، تا او باز خورد». چون باز این آوردم، جان بداده بود. چون با وی
 بردم، هم جان بداده بود در تشنگی. آنکه چون رسول با بقیّت یاران در
 مدینه شدند، از هر سرایی آواز نوحه شنید که بر کشتگان خود نوحه
 می‌کردند و بر حمزه که سیدالشّهدا بود کس نوحه نمی‌کرد، از بهر آنکه او
 غریب بود در مدینه. رسول بر در سرای او بایستاد و زار زار بگریست و
 گفت «لَکَلِّ احِدٍ بَوَاکِی و حمزتی لا بَوَاکِی له». سعد بن معاذ مهتر مدینه آن
 سخن بشنید، زنان مدینه را گفت تا همه نوحه با حمزه گردانیدند و
 کشتگان خویش را فرو گذاشتند و حمزه را می‌سراییدند. از آن روز باز
 عادت اهل مدینه بر آن برفته است که هر جا که نوحه کنند، ابتدا به نوحه
 حمزه کنند، رضی الله عنه. وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ: و خدا شنوا و دانا بود به گفتار
 شما.

۱۲ اِذْ هَمَّتْ طَآئِفَتَانِ مِنْکُمْ اَنْ تَفْسَلَا وَاللّٰهُ وَلِیُّهُمَا: چون قصد کردند دو
 گروه از شما - بنو حارثه و بنو سلمه - که بددلی کنند و بازگردند از راه و
 خدا یار و نگه‌دار و دوست‌دار ایشان بود؛ ایشان را به عصمت خویش نگه
 داشت تا باز نگشتند. وَ عَلٰی اللّٰهِ فَلِیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ: و بر خدا توکل کنندا
 ۱۶ گرویدگان. گفته‌اند در این تقدیم و تأخیر است، ای: و علی المؤمنین ان
 یتوکلوا علی اللّٰهِ.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرِ وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ: و بدرستی که یاری کرد خدا شما را
 به بدر و شما ذلیلان بودی؛ یعنی ضعیفان بودی به ستور و سلاح و شوکت،
 ۲۰ که یاران رسول روز بدر همه سیصد و سیزده تن بیش نبودند همه پیاده و
 گرسنه و برهنه. فَاتَّقُوا اللّٰهَ: بترسید از خدا و بپرهیزید از آزار خدا، تا امر او
 را مخالفت نکنید که هرچه به شما رسید روز اُحد، آن از مخالفت امر خدا
 رسید؛ که مرکز را نگه نداشتید از بهر غنایم و مال دنیا؛ و روز بدر کم بودی

و بیچاره تر بودی از روز اُحد لکن چون فرمان خدا نگه داشتید و از فرمان رسول نگذشتی، خدا شما را نصرت داد. لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: تا مگر بود که شما سپاس داری کنید خدا را بر امر و نهی او و بر نصرت دادن او شما را.

- ۴ اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ اَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ: چون تو گویی گرویدگان را روز بدر ای بسنده نبود شما را که مدد کند شما را خدای شما به سه هزار فرشته از فریشتگان فرو آورده. و گر مُنْزِلین به کسر زا خوانی: فرو آرندگان نصرت. و آن چنان بود که لشکر عدو به بدر پدید آمدند. نهصد و پنجاه سوار آراسته در سلاح، ۸ چنانکه هیچ جای از ایشان پدید نبود مگر چشمهای ایشان. یاران رسول اندوهگن شدند و گفتند «یا رسول الله، چرا چون حرب می بایست کرد، ما را نگفتی تا ما از مدینه ساخته و مسلح آمدیمی؟». رسول گفت «دل قوی دارید که نصرت خدا ما را به از ساز».
- ۱۲

- بَلَىٰ اِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا: بی اگر شما صبر کنید در حرب و پرهیزید از مخالفت امر خدا و رسول، وَ يَأْتِيَكُمُ مِنْ قَوْمِهِمْ هَذَا يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ اَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ: و به شما آیند کافران از این سوی ایشان — یعنی از سوی مکه، و گفته اند من فورهم هذا، ای: من غضبهم و حقدهم — مدد کند شما را خدای شما به پنج هزار فرشتگان نشان کردگان به علامت مبارزان. و گر مسوّمین به خفض واو خوانی: نشان کنندگان خویش را بر نشان زبیر بن العوام. و گفته اند مسوّمین، معتمّین عمامها بسته و تحت الحنک در آورده. و گفته اند مسوّمین، آراستگان. و گفته اند از پس یکدیگر ۲۰ فرا کردگان. سؤال: ای خدا نتوانستی که مسلمانان را بر اعدا ظفر دادی و اعدا را مقهور کردی بی لشکر فرشتگان، چنانکه داود را بر جالوت ظفر داد بی مدد ملائکه؟ جواب گوییم این انزال ملائکه از بهر تسکین دل مؤمنان

بود تا ثبات کردند بر جهاد، تا ایشان را فضل جهاد حاصل شد؛ چنانکه از پس گفت:

۴ وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ: نکرد خدا شما را مدد فرشتگان مگر مزدگانی شما را به نصرت و تا آرامیده گردد دلهای شما بدان مدد فرشتگان. وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ: و نبود یاری مگر از خدای بی همتا کین کش از دشمنان درست کار و درست گفتار حکم کننده به نصرت مؤمنان و هلاکت دشمنان.

۸ لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا: تا بریده کند کناره ای از آن کسان که نگرویدند تا رؤسای ایشان کشته شوند. أَوْ يَكْبِتَهُمْ: یا خسته جگر کند ایشان را. و گفته اند او یکبتهم: تا نگون و نگوسار کند ایشان را. و گفته اند: او یکبتهم یغیظهم یا به گرم آرد ایشان را. و گفته اند او یکبتهم، آی: یهلکهم. فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ: تا بازگردند تهی دستان. از آنجا که می گوید و لقد نصرکم الله ببدر تا به اینجا در حدیث بدر است و قصه آن تمام در سورة الانفال گفته آید، ان شاء الله؛ که آن سورة همه در حدیث بدر است.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ: نیست ترا یا محمد از کار چیزی، یعنی از هلاکت آن کافران. سؤال: چرا بر جبریان انکار می کنید که می گویند کار همه به خدا است، به ما هیچ چیز نیست؛ بعدما که خدا گفت لیس لك من الامر شیء؟ جواب گوئیم این امر عذاب است، چنانکه گفت آیتها امرنا لیلاً و نهاراً، ای: عذابنا. و آن چنان بود که رسول خواست که بر منهزمان أحد سنه خواند خدای او را در این آیت از آن نهی کرد. و گفته اند این در حق آن آمد که پیغمبر علیه السلام هفتاد تن را از یاران خویش به سه قبیله فرستاد، عصینه و رعل و ذکوان، تا ایشان را به اسلام خوانند. ایشان بر یاران رسول خروج کردند و ایشان را بکشتند. رسول چهل روز در نماز بام

بر ایشان قنوت کرد. خدای تعالی او را از آن نهی کرد؛ به سبب آنکه در پشت ایشان مسلمانان بودند، نخواست که ایشان را هلاک کند. و گفته‌اند این آیت در حدیث بیر معونه آمد، و قصه آن در سورة الحجرات گفته آید. **أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ**: صبر کن یا محمد تا خدا توبه دهد ۴ ایشان را یا عذاب کند ایشان را چون وقت آید، زیرا که ایشان ستمکارانند به ظلم شرک و فساد. سؤال: او یتوب چرا به نصب است، بعدما که فعل مستقبل است و فعل مستقبل به رفع بود؟ جواب گوییم او یتوب علیهم، معناه: حتی یتوب علیهم. و گفته‌اند: اصبر یا محمد کی یتوب علیهم. ۸ **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ**: و خدا را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. **يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ**: بیامرزد آن را که خواهد - چون منهزمان احد - و عذاب کند آن را که خواهد، چون متخلفان. **وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**: و خدا آمرزگار است و توبه‌دهنده و بخشاینده آن را که ۱۲ خواهد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا لَا تَاْكُلُوْا اَمْۡوَالَكُمُ الَّذِيْنَ كَسَبْتُمْ مِّنْۢ بَيْنِ يَدَيۡكُمْ حَرَامًا وَرَآءَ حَرَامٍۭ بنا آیه‌ها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم التي كسبتم من بين يديكم حراماً و راء حرامٍ که گرویده‌اید و ای شما که گرویدگانید مخورید ربا را افزونیها بر افزوده. کلبی گوید **اضعافاً فی الدرهم مضاعفة فی الاجل**، چنانکه کسی چیزی بخرد ۱۶ از کسی به اجل خود افزون خرد از بهر نسیه، آن بیع حلال است؛ چون اجل فرا رسد بایع اخریان را نقد نتواند کرد مشتری را گوید تو اجل زیادت کن تا من بر اخریان بیفزایم؛ این بود افزونی بر افزوده و حرام بود، زیرا که اجل می‌فروشد. همچنین اگر اخریان به کسی فروشد به اجل، چون اجل ۲۰ فرا رسد و آن کس بها ندارد، این کس اجل او را زیادت کند تا او آن را بها زیادت کند، اضعافاً مضاعفة بود و حرام بود. و در جمله همه رباها افزونی بر افزوده بود زیرا که این کس بمی‌افزاید بی‌اذنی از خدای تعالی. **وَ اتَّقُوا**

- اللّٰهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: بترسید از خدا در گرفتن و در حلال داشتن آن ربا تا مگر بود که برهید از عذاب خدا و برسید به ثواب او. و این آیت در شأن ثقیف آمد و آن چنان بود که وفد ثقیف پس از فتح طایف نزد رسول آمدند. رسول به آمدن ایشان شاد شد، بفرمود تا ایشان را قبه بزدند در ۴ مسجد رسول و ماه رمضان بود؛ گفتند ما آمده‌ایم تا مسلمان شویم به سه شرط: یکی آن که متعنا بالطاغیة سنّة، یک سال ما را مهلت ده در حدیث طاغیه. و طاغیه بتخانه مهین ایشان بود. دیگر آنکه نماز از ما درمخواه و گر ۸ درخواهی، سجود درمخواه که ما ننگ داریم بن به هوا برآوردن. سدیگر آنکه ما ربا دادن و ستدن عادت داریم و مالهای بسیار بر مردم داریم، ما را مهلت ده در حدیث ربا تا آن مالها را از مردمان بازستانیم، آنکه نیز ندهیم. عمر بر سر رسول استاده بود، گفت «احرقتم کبد رسول الله، احرق الله اکبادکم». رسول گفت «اما آنچه گفتمی ما را دستوری ده تا سالی طاغیه را ۱۲ پرستیم که زنان و کودکان خوی فازان کرده‌اند بیکبار خوی باز نتوانیم کرد، لا تجتمع عبادة الرحمن مع عبادة الشيطان. و آنچه گفتمی نماز نکنیم، لا خیر فی دین لا صلوة فیہ ولا خیر فی صلوة لا سجود فیها. و آنچه گفتمی که رباها بازستانیم، در عهدنامه نویسم چنانکه ببايد نبشت». آنکه در ۱۶ عهدنامه ایشان نبشت که: لکم ما للمسلمین و علیکم ما علیهم. و ایشان اسلام آوردند و نماز درپذیرفتند. رسول گفت «اگر شما را از دل برنمی‌آید که طاغیه را بیران کنید، من بوسفیان حرب را بفرستم تا آن را از شما کفایت کند». چون ایشان را بازگردانید بوسفیان حرب را و مغیره بن شعبه را با ایشان بفرستاد؛ چون به طایف شدند، مغیره بوسفیان را گفت «در رو و آن بت را بشکن». بوسفیان اجابت نکرد. مغیره تبر برگرفت و آن بت و بتخانه را خرد و مُرد کرد و بسیار جواهر و زر و زیور بود، همه

- را برگرفت و به بیت‌المال آورد. ثقیف در آن مالها که ربا داده بودند تعجیل کردند به تقاضا. بنومغیره به تظلم به عتاب اسید آمدند به مکه که از همه مردمان بدبخت‌ترین ماییم که ربا از همه برخاست و از ما می‌خواهند. عتاب نایب رسول بود به مکه؛ نامه نبشت به رسول در حدیث ثقیف. ۴
- رسول جواب باز نبشت که در عهدنامه ایشان بنگر تا چه نبشته‌ایم. در آنجا نبشته بود که لکم ما للمسلمین و علیکم ما علیهم. ثقیف بدانستند که از ایشان هیچ نیاید. و نیز بدین سبب این آیت بیامد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا**، الآیه. ایشان چون از ربا نومید شدند ۸
- بنی مغیره را گفتند «اگر افزونی بازندهید، سرمایه بنقد بازدهید». بنومغیره دست‌تنگ بودند، این آیت آمد **وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ**. آنگه ثقیف از پس آن که این همه بشنیدند، هم از ربا یکباره باز نه‌ایستادند؛ خدا گفت **اتَّقُوا النَّارَ**. سؤال: چرا گفت **لا تأکلوا الربوا**، نگفت **لا** ۱۲
- تأخذوا الربوا**، بعدما که مؤمنان منهی از اخذ ربا اند نه از اکل ربا؟ جواب گوییم لعمری این نهی از اخذ ربا است، لکن آن را به لفظ اکل آورد زیرا که معظم انتفاع مال به اکل است، چنانکه گفت **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ**، مراد از آن اخذ است نه اکل، و در عرف گویند فلان همه مال بخورد یعنی بکار برد، لکن به لفظ اکل آرند. سؤال: چرا گفت **لا تأکلوا** ۱۶
- الربوا** بعدما که ربا فعل مربی بود و اکل فعل خویش محال بود؟ جواب گوییم مراد از این ربا آن مال است که از ربا فراهم آرند و این همچنان است که در خبر است **کل من عرق جبینک و کسب یمینک و لا تأکل** ۲۰
- بدینک، و مراد از این کسب مکسوب است و مراد از این عرق معروق فیهِ. و گفته‌اند ربا مصدر است به معنی فاعل از ربوا یربوا، چنانکه **أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًی**، ای هادیاً. و شاعر می‌گوید

یرفع ما یرفعت حتی اذا اذان فان ماهی اقبال و ادبار
 آی: مقبل و مدبر، مصدر به معنی فاعل.

وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ: بترسید از آن آتش که ساخته‌اند
 ۴ ناگرویدگان را. سؤال: چون بنده به گناه کافر نشود دون جحود، پس چرا
 خدای تعالی رباخواره را آتش کافران وعید کرد درین آیت؟ جواب
 گفته‌اند این وعید ناگرویدگان را است به حرامی ربا. و گفته‌اند آتش دوزخ
 همه عامیان را هست، لکن آن را به کافران اضافت کرد، زیرا که در آتش
 ۸ ایشان باشند و عاصیان مؤمنان را اگرچه به آتش عذاب بود، در آتش
 نباشند؛ چنانکه گوشت را در دیگ به آتش پزند و در آتش نبود.

وَ اطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: فرمان برید خدا را و پیغمبر را تا
 مگر بود که بر شما ببخشایند. و گفته‌اند معناه: فرمان برید خدای را در
 ۱۲ نهی از ربا و رسول را در بیان آن.

وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ: و بشتابید به آمرزشی از خدای شما. و
 گفته‌اند معناه: الی التوبة، زیرا که توبه سبب آمرزش است؛ و گفته‌اند الی
 الطاعة؛ و گفته‌اند الی الجهاد، و گفته‌اند الی التکبیرة الاولى؛ و گفته‌اند الی
 ۱۶ الاستغفار. سؤال: مسارعت مفاعلت باشد میان دو تن، پس ما را با که
 مسارعت می‌باید کرد تا گفت و سارعوا؟ جواب گفته‌اند با ملک الموت که
 آهنگ به جان مردم دارد؛ خدا گفت بشتابید پیش از آنکه او جان شما
 بردارد. و گفته‌اند و سارعوا بهم بشتابید، زیرا که چنین گفته‌اند هر کاری را
 ۲۰ یاری باید و کار خدا را یاران بایند. و گفته‌اند در لغت مفاعلت میان دو تن
 اعتبار کنند و در یکی هم اعتبار کنند، چنانکه گویند سافر الرجل و شارف
 المكان و طارق النعل. سؤال: چرا گفت بشتابید، بعدما که شتاب از دیو بود
 و پیغمبر علیه السلام گفت العجلة من الشیطان و التأنی من الرحمن؟ جواب

- گوئیم رسول گفت شتاب از دیو بود مگر در پنج جایگه: به وقت توبه کردن از گنه چون کرده آمد، و وقت وام گزاردن چون حال گشت، و به وقت تزویج بکر چون فرا رسد، و دفن مرده چون بمیرد، و اکرام الضیف اذا نزل؛ و این مسارعیت به توبه از آن است. ۴ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ: و بشتابید به بهشتی که فراخنای آن چند آسمانها و زمین است. سؤال: اگر بهشت چند آسمانها و زمین بیش نیست، پس بهشت تنگ باشد بر مؤمنانی که بوده‌اند و هستند و خواهند بود تا به قیامت؛ و در خبر است که کمترین بهشتی را در بهشت دوهزارساله راه ۸ ولایت بود، پس این چگونه بود؟ جواب، کلبی گوید معناه: اگر هفت آسمان و هفت زمین را بازکشند، چند برگ سیر کنند به تنکی، خدای را بهشتی است چند آن همه. سدی گوید: اگر هفت آسمان و هفت زمین را چون سپندان دانه کنند خدا را به عدد هر سپندان دانه‌ای بهشتی است چند ۱۲ هفت آسمان و هفت زمین. و گفته‌اند اول که خدای تعالی بهشت را بیافرید پهنای آن چند هفت آسمان و هفت زمین بود، پس آن را گفت توسعی؛ فهی تتوسع الی یوم القيامة، آن چون تیر از کمان می‌رود و فراخ می‌گردد تا روز قیامت. محمد هیصم رحمه الله گفتی: خدای تعالی گفت ۱۶ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا، جَنَّتْ را به لفظ نکرت یاد کرد، چنانکه مغفرت را به لفظ نکرت یاد کرد؛ پس همچنانکه هر مؤمنی را جداگانه مغفرتی دهد، هر مؤمن را جداگانه بهشتی دهد به فراخنای هفت آسمان و هفت زمین. أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ: ساخته‌اند پرهیزکاران را از کفر و شرک و معاصی. در این آیت ۲۰ ما را حجت است که بهشت آفریده است، زیرا که گفت اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ. الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ: آن کسان که هزینه می‌کنند مال به زکات و صدقه در شادی و گزند. و گفته‌اند سَرًا توانگری بود و ضَرًا

درویشی. و گفته‌اند سرّا تن درستی بود و ضرّا بیماری. و گفته‌اند سرّا بر عیال بود و ضرّا بر بیگانگان. و گفته‌اند سرّا از فضول و ضرّا از قوت. و گفته‌اند فی السراء: توانگران را به هدیه والضراء: درویشان را به صدقه و مبرّت. و گفته‌اند فی السراء: در زندگانی والضراء: از پس مرگ به وصیت. ۴
وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ: و فروخورندگان خشم و این فراگذارندگان از مردمان که با ایشان جفاها و فضله گویند درگذارند تا نکوکار باشند. و اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: و خدا دوست دارد نکوکاران را.

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ: و آن کسان که چون زشتکاری کنند و یا ستم کنند بر تنهای ایشان، ذَكِّرُوا اللَّهَ: یاد کنند خدا را. گفته‌اند این فاحشه کبیره است و این ظلم صغیره. و گفته‌اند فاحشه آن معصیت بود که قبح آن در عقل بود، و ظلم آن که قبح آن هم در عقل بود و هم در شرع. و گفته‌اند فاحشه معصیتی بود میان بنده و خدای، و ظلم آن معصیت بود که در آن خصم بود. سؤال: چون کردن فاحشه نبود مگر ستم بر تن خویش، پس چرا او درآورد و گفت او ظلموا انفسهم؟ جواب گوئیم این او به معنی او عطف است، ای: و ظلموا انفسهم، گنه کنند و بدان گنه بر خود ستم کنند، آنکه خدا را یاد کنند؛ یعنی جلال و عظمت خدا را یاد کنند که او نه اهل آن باشد که او را آزارند. و گفته‌اند ذكروا الله، سؤال و حساب او یاد کنند. و گفته‌اند معناه: خدا را یاد کنند به دعا. فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ: آمرزش خواهند گناهان ایشان را، وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ: و که آمرزد گناهان را مگر خدای تعالی. سؤال: اینجا گفت و من يغفر الذنوب الا الله و جای دیگر گفت و إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ، این نه تناقض بود؟ جواب گوئیم اینجا گفت و من يغفر الذنوب الا الله، مراد در این همه گناهان است و آنجا که گفت هُمْ يَغْفِرُونَ، مراد از آن ظلم مخصوص است. دیگر

جواب: و من یغفر الذنوب، ای: یستر الذنوب من جمیع الوجوه؛ و چنین مغفرت نبود مگر از خدای تعالی. وَلَمْ یُصِرُّوا عَلٰی مَا فَعَلُوا: و نیستند بر آنچه کردند. اصرار استوار نهادن دل بود بر کار، وَهُمْ یَعْلَمُونَ: و ایشان می دانند که آن گناه است و می دانند که خدا سزاوار آن نبود که او را آزارند و می دانند ۴ که عقوبت و شدت حق تعالی بر چه صفت بود. گفته اند این آیت در شأن انصاری و ثقفی آمد؛

و آن چنان بود که پیغمبر علیه السلام میان انصاری و ثقفی برادری داده بود؛ و هر آن دو تن از یاران رسول که میان ایشان برادری بود و، ۸ چون غزوی پیش آمدی، ایشان قرعه زدندی؛ هر که قرعه بر او افتادی به غزو رفتی، آن دیگر نایب بودی در اهل او. وقتی رسول به غزوی رفت؛ انصاری و ثقفی قرعه زدند، قرعه بر ثقفی افتاد و برفت. انصاری از بهر او نیابت می داشت و هر روز به در سرای او آمدی و شغلی که در ۱۲ سرای بودی راست کردی، آنگاه با سر شغل خویش رفتی. روزی به در سرای ثقفی آمد، زن او غسل کرده بود و مویش برهنه بود. انصاری را چشم بر او افتاد، صبرش نماند. خویشتن را از در سرای درافکند و قصد آن زن کرد و دست خود را بر روی او نهاد و دست خود را بوسه داد. زن گفت ۱۶ «خُنْتَ صَاحِبَکَ الْغَازِیَ لَمْ تَنْلِ مَرَادَکَ». انصاری را ندامت و حسرت دریافت و با خود می گفت چرا کردم؛ و بر سر و روی می زد و موی می کند و دست خویش را می خائید؛ همچنان خروشان روی به صحرا نهاد و بر خویشتن نوحها می کرد، تا آن وقت که رسول از آن سفر باز آمد. چون ۲۰ به مدینه نزدیک رسید، خلق پیش باز می شدند؛ ثقفی نگه می کرد هیچ جای برادر خویش انصاری را ندید؛ اندوهگن شد تا او را چه افتاد. یکسر رفت تا به خانه او و از حال وی پرسید. گفتند که برادر ترا چنین حالی

پیش آمد، خان و مان بدرود کرد و روز و شب در کوه و دشت و بیابان می‌گردد زاری‌کنان و نوحه‌کنان. ثقفی به طلب او رفت در بیابان می‌گشت تا به سر او رسید. او را دید در ریگ سوزان و آن روی و محاسن خود در خاک می‌گردانید و اشک می‌بارید و می‌گفت: ربّ ذنبی، خداوندا چه کنم ۴
 چه حيله سازم که برادر خویش خیانت کردم و ترا بیازردم، اکنون چه کنم بجز دعا و زاری. ثقفی او را آواز داد که «یا اخی برخیز و با مدینه آی که آن خدا که ترا اینجا می‌بیند و می‌داند، در شهر هم می‌بیند و می‌داند؛ باز آی و قصهٔ خویش با رسول خدا بگوی، باشد که او ترا فرجی آرد». ۸
 انصاری با او برفت، در مدینه آمد؛ نخست به در سرای بوبکر صدیق رفت و او را بگفت که چه کردم. بوبکر گفت «أُحْنَتَ صَاحِبَکَ الْغَازِیَ، اما علمت ان الله یغاز للغازی ما لا یغار للسوقی، اذهب فلا عذر لک». انصاری را درد بر درد بیفزود و از نزد بوبکر بیرون آمد، به نزدیک عمر آمد، او را همان گفت. نزد علی آمد، همان گفت. نزد رسول آمد، در بزد. رسول گفت «کیست». گفت «گناه‌کاری بی‌حرمتی را بار هست تا درآیم و اندوهان خویش با رسول بازگویم؟». رسول سلمان را گفت «بگو تا درآید». سلمان در باز کرد، انصاری در آمد و قصهٔ خویش با رسول بگفت. رسول خشم گرفت و او را نومید بازگردانید. انصاری با دلی پر درد از نزد رسول بیرون آمد و می‌گفت «اوخ از یاران نومید شدم و از رسول نومید شدم، وایلاه و احسرتاه و اندامتاه و اشقاوتاه»؛ و همچنان روی به صحرا نهاد. هرجا ریگ سوزان دید در آن میان می‌غلطید و می‌خروشید، تا روزی جبرئیل این آیت در شأن او بیاورد که والذین اذا فعلوا فاحشة، الآية. رسول کس فرستاد تا او را بیاوردند و این آیت را بر او خواند و او را بشارت مغفرت داد. و گفته‌اند این آیه در شأن بومقبل تمّار

- آمد؛ و آن چنان بود که زن غازی نزد او آمد به خرما خریدن و او را در خانه برد؛ و او زنی فربه بود و با جمال؛ هوای تن بر بومقبل غالب گشت، تن آن زن را خواستاری کرد؛ زن اجابت نکرد. بومقبل او را در بر گرفت.
- ۴ زن گفت «این چیست که تو کردی نه حق خدا نگه داشتی، نه حرمت برادر غازی نگه داشتی، نه به مراد رسیدی». بومقبل پشیمان گشت و گریان نزد یاران رسول آمد، و از ایشان رخصت نیافت. نزد رسول آمد و هم نیافت. رسول گفت ندانم که در حق تو چه گویم. این آیت در شأن او آمد. و گفته اند این آیت در شأن بهلول نباش آمد و آن چنان بود که
- ۸ دختری را از مهترزادگان انصار نوعروس در دوشیزگی بمرد. همچنان او را بازان همه زیور و حلی و حلل در گور نهادند. بهلول برفت و گور او را نبش کرد و جامها از او برکشید و او را برهنه کرد، چشمش بر آن تن و روی تازه وی افتاد، با خویشتن برنیامد تا به وی رسید. چون برخاست آن
- ۱۲ دختر او را آواز داد که «الویل لک یا خائن، کنتُ مستورة ففضحتنی و کنتُ طاهرة فنجستنی فضحک الله فی الملاء الا علی کما فضحتنی فی الملاء الاسفل و خصمک الدیان یوم القیمة حین اخذ بتلبیتک و اقیمک بین یدیه». بهلول آن سخن بشنید بیهوش شد، چون با هش آمد کفن در او پوشانید و او را دفن کرد و خاک فراکرد، و حسرت و ندامت او را دریافت؛ با خانه آمد و جامه بدرد و پلاس درپوشید و روی خویش را سیاه کرد و غلی برگردن نهاد و دو دست خویش را به زنجیر ببست؛ و
- ۲۰ دختری داشت شش ساله، سر آن زنجیر به دست او داد و گفت همچنین می بر. تا به نزدیک رسول آمد و نوحه می کرد بر خویشتن و می گفت ای تن بدکار ترا در بند کردم پیش از بند قیامت و ترا سیه روی کردم پیش از سیاه رویی قیامت و پلاس پوشیدم پیش از پلاس قطران و ترا فضیحت

- کردم پیش از نکال قیامت. به در عایشه رفت خروشان و فریادکنان که
الامان الامان، ای مادر مؤمنان فریاد رس این اسیر گناهکار را. علی او را
پیش آمد و او را بر آن حال بدید، زار بگریست و در نزد رسول رفت و
گفت «یا رسول الله، جوانی بر این در است هیئت او چنین و چنین، بار ۴
هست تا درآید؟». گفت «گوی درآی». بهلول در آمد. چون رسول را
چشم بر وی افتاد او بانگ می کرد که الامان الامان رسول گفت «ای برنا
نشان دوزخیان در دوزخ با یاد من دادی»، و بگریست و گفت «بگو تا چه
کردی، به خدا شرک آوردی؟» گفت «نه». گفت «خون بناحق ۸
ریخته ای؟» گفت «نه». گفت «پس دل با جای آر که هرچه جز این
است خدای رحیم است بیامرزد، بگو تا گناه تو چیست؟» گفت «یا رسول
الله، گناه من بس بزرگ است زبانم بنمی گردد که بگویم». رسول گفت
«گناه تو بزرگتر است یا زمین». گفت «گناه من». گفت «گناه تو بزرگتر یا ۱۲
هفت آسمان». گفت «گناه من». گفت «گناه تو بزرگتر یا هفت آسمان و
هفت زمین». گفت «گناه من». گفت «گناه تو بزرگتر یا خدا». گفت «نه،
خدا بزرگتر از همه چیزها است». رسول گفت «گناه بزرگ را خدای
بزرگ آمرزد، بگو تا گناه تو چیست». گفت «فداک ابی و امی، انا استحیی ۱۶
منک». رسول گفت «ای عجب، از رسول خدا شرم می داری و از خدا شرم
نداشتی». آخر بگفت که چه کرده ام. چون بگفت رسول خشم گرفت و
خواست که او را بزند، گفت «الیک عتی یا فاسق لا تحرقنی بنارک». آن
مسکین بازگشت با هزار داغ و حسرت؛ و با دخترک گفت که «ای دختر، ۲۰
رسول خدا مرا براند، لکن از خدا نومید نیستم، رو تو در خانه بنشین و دل
از پدر بگیر که پدر تو رفت و دیدار ما با قیامت افتاد، هم آن انگار که
پدرت بمرد». آنگه روی به بیابان نهاد و در خاک مراغه می کرد و زار زار

- می‌گریست و می‌گفت «الهی جنتک تائباً فهل من توبة، بعدر آدمم هیچ جای قبول هست؛ الهی طردنی رسولک فان طردتنی فالی باب من احصن، الهی اگر تو بنیامرزی که آمرزد». چندان زاری بکرد که اهل بیابان را عیش تلخ گشت؛ گفتند «ای برنا اگر تو جرمی کرده‌ای ما چه جرم کرده‌ایم ۴ که عیش بر ما منقص کردی». او را از بیابان به کوه تاختند و از کوه به دشت. و او میان کوه و دشت و بیابان می‌گشت مدت هشت ماه. خدای تعالی وحی فرستاد به توبه او؛ جبرئیل آمد و گفت «یا محمد، خدای گفت خلق مرا تو آفریده‌ای یا من؟» رسول گفت «نه، خداست آفریدگار تو و ۸ من و آن همه خلق». گفت «خلق را توبه تو دهی یا من؟» گفت «لا، بل هو التَّوَابُ الرَّحِيمُ». گفت «آن برنا را که براندی مژدگان ده به آمرزش من که من او را بیامرزیدم»، و این آیت را بر او خواند که وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً، الْآيَةُ. پیغمبر علیه السلام علی را و سلمان فارسی را به طلب او ۱۲ بفرستاد. علی سوی کوه شد و سلمان سوی بیابان. سلمان او را یافت، مژدگان داد که «خدا توبه تو بپذیرفت و ترا بیامرزید و آیت فرستاد در شأن تو، لکن من برنخوانم تا رسول بر تو خواند». آنگه امیرالمؤمنین علی در رسید و او را خبر داد و باز آورد. او گفت «من از شرم رسول نزد او ۱۶ نتوانم آمد به روز؛ صبر کنم تا شب درآید». وقت نماز شام نزد رسول آمد و رسول در نماز شام بود و سورة القارعه می‌خواند، بهلول آن بشنید و آه می‌کرد، زهره وی بچکید از هول قیامت و از بیم خدا، هم آنجا جان بداد. رسول نماز را سلام داد و گفت «دانستم که بهلول است، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا ۲۰ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، شما آن دخترک او مرا خبر مکنید تا من او را بگویم». فرستاد و آن دخترک او را بیاوردند. رسول گفت «ای دخترک شاید که من ترا پدر باشم». گفت «یا رسول الله، آنگه از من نیک بخت تر کی بود». گفت

«شاید که عایشه من ترا مادر بود». گفت «بخ بخ این دولت کرا باشد». رسول گفت «دل شاد دار، از این پس من ترا پدرم و عایشه من ترا مادر است؛ دل از پدر برگیر و بدرود کن که وی از این جهان برفت، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ». آن کودک نزدیک مصطفی و عایشه می‌بود، تا آن روز که رسول خدا را فرمان آمد؛ او بر مرگ رسول نوحها کرد، هر کدام زارتر؛ و می‌گفت «وا مصیبتاه، بابای من امروز بمرد و من بحقیقت امروز یتیم گشتم، وا یتیماه، وا ویلاه».

۴ اُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ: ایشانند که پاداش ایشان آمرزش بود از خدای ایشان، وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: و بهشتها که می‌رود زیر اشجار و مساکن آن جویهای می و شیر و انگبین و آب صافی؛ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ: جاودان باشند در آنجا و نیک مزدی است کارکنان را. سؤال: چرا گویند به اقرار مجرّد بهشت بود، بعدما که خدا گفت نعم اجر ۱۲ الْعَامِلِينَ، جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، بهشت به عمل وعده کرد؟ جواب گوئیم تا به قول و اقرار بهشت بود اخلاص بیاید و اخلاص عمل است، پس این آیت قول ما را بر ندارد.

۱۶ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ: بدرستی که گذشت از پیش شما رفتها و آیینها که خدا با تایبان چه کرد و با عاصیان چه کرد، فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ: بروید در زمین. سدی گوید برخوانید قرآن را؛ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ: نگه کنید که چگونه بود سرنجام آن بدروغ‌دارندگان حق.

۲۰ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ: این بیانی است و خواننده‌ای با حق و راه‌نمودنی و پندی مر پرهیزگاران را از کفر و معاصی. پند همه را است، لکن به متقیان اضافه کرد زیرا که پند ایشان برگیرند.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: و سستی مکنید و

اندوهگن مباشید و شما بهتر و برترینانید و به آیندگان چون هستی
گرویدگان. این آیت در تقویت دل‌های مؤمنان آمد که بس اندوهگن
بودند از وقعت اُحد.

- ۴ **إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ**: اگر فرا شما رسد خستگی
بدرستی که رسید آن گروه کافران را خستگی مانند آنکه شما را رسید.
سؤال: چرا نگفت فقد مَسَّ القوم قرح مثلاه، بعدما که روز بدر هفتاد تن را
بکشتند و هفتاد تن را مجروح کردند، و به اُحد هفتاد تن را کشتند و بس؟
۸ جواب گوئیم مراد از این مَسَّ القوم هم در اُحد است، نه در بدر. و گفته‌اند
این قرح کشتن است؛ قرح به فتح قاف جراحت بود، و به ضمّ قاف الم
جراحت بود؛ یعنی اگر شما را که مسلمانانید جراحت رسید به اُحد،
همچنان جراحت رسید کافران را که مؤمنان را رسید. **وَتِلْكَ الْآيَاتُ تُدَاوِلُهَا**
۱۲ **بَيْنَ النَّاسِ**؛ و این روزگار را می‌گردانیم میان مردمان؛ و **الْحَرْبُ سَجَالٌ** و
الایام ذات التّوایب علی الشّاهد و الغایب. **وَلْيَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا**؛ تا بداند
خدا آن کسان را که گرویده‌اند. سؤال: چگونه روا بود که خدا کاری کند از
بهر آن را تا چیزی بداند که از پیش ندانسته بود، تا می‌گوید **وَلْيَعْلَمِ اللَّهُ**؟
۱۶ جواب گفته‌اند مراد از این علم، رؤیت است؛ و گفته‌اند معناه تا موجود داند
و گفته‌اند معناه: تا معلوم خدا خلق را پدید آید که گرویده کیست، که از
آن وقعت احد نفاق منافقان و اخلاص مخلصان پدید آمد. **وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ**
شُهَدَاءَ؛ و تا فراگیرد از شما گواهی‌دادگان بر ایشان به آمرزش: **وَاللَّهُ**
۲۰ **يُحِبُّ الظَّالِمِينَ**؛ و خدا دوست ندارد ستمکاران را؛ یعنی کافران را که ایشان
را بر شما دست داد، نه از آن داد که دوست دارد ایشان را؛ لا، بل که
دشمن دارد کافران را، لکن برای آن دست داد بر شما تا شهادت یابید و تا
مخلص از منافق پدید آید.

وَلِيَمَّخَصَّ اللَّهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا: و تا بپالاید خدای آن کسها را که گرویده‌اند؛ یعنی پاکی گناهان ایشان؛ وَ يَمَحَقَّ الْكٰفِرِيْنَ: و تا نیست کند کافران را. سؤال: چرا گفت دست داد کافران را بر شما تا نیست کند کافران را، بعدما که در دست دادن کافران نیست کردن مؤمنان بود، نه نیست کردن کافران؟ جواب گوییم معناه تا کیل ایشان پر گردد، خدا ایشان را نیست کند. و گفته‌اند معناه: تا دگر بار که به حرب شما آیند دلیر آیند تا خدا ایشان را هلاک کند.

۸ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوْا الْجَنَّةَ: یا چه پنداشتید که بگزارف درشتوید در بهشت. وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ جَاهَدُوْا مِنْكُمْ: و دانسته خدا خلق را پدید نیامده که کدام‌اند آن کسان که کوشش کردند از شما؛ لا، بل که امتحان کند شما را به بلا تا معلوم خدا پدید آید که کیستند آنها که کوشش کردند از شما. وَ يَعْلَمُ الصّٰبِرِيْنَ: و معلوم خدا پدید آید که شکیبایان در بلا کدام‌اند. سؤال: چرا و یعلم الصابرین به نصب کرد نه به جزم، بعدما که این و یعلم عطف است بر و لما یعلم الله؟ جواب گوییم معناه: و لکی یعلم الصابرین. و گفته‌اند آن در او مضمر است، ای: و آن یعلم الصابرین.

۱۶ وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَاَيْتُمُوْهُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ: و بدرستی که بودی شما و آرزو می‌خواستید مرگ را - یعنی حرب را - از پیش آنکه بدان رسیدید، بدرستی که بدیدی آن را، و شما می‌نگرستی آن را. سؤال: مؤمنان مرگ را کی آرزو خواستند و کی دیدند تا خدا می‌گوید تمنون الموت و می‌گوید فقد رأیتموه؟ جواب گوییم این موت مراد از این حرب است، آن را مرگ خواند زیرا که سبب مرگ است، لاجرم بدیدند حرب را؛ و آنچه گفت و انتم تنظرون معناه: شما می‌نگرستی بدان شمشیرهای کافران کشیده بر سر شما. و این عتاب است با یاران رسول

به سبب آنکه روز احد سستی نمودند و به هزیمت بررفتند. سؤال: چرا گفت فقد رأیتموه، نگفت فقد رأیتموها؛ بعدما که حرب مؤنث است؟ جواب گوئیم این «ها» کنایت از موت است و موت مذکر است، و گرچه این موت به معنی حرب است لفظ موت مذکر است زیرا آن را به لفظ تذکیر آورد. آنکه چون یاران رسول در هزیمت احد این آوازه دادند که ما شنیدیم که محمد را بکشتند، خدا گفت:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ: و نیست محمد مگر پیغمبری، بدرستی که گذشتند از پیش او رسولان که هم بمردند و هم بکشتند ایشان را. أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ: اگر محمد بمرد یا بکشتند او را شما را بر بایست گشت بر پاشنه‌های شما به هزیمت. وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا: و هر که برگردد بر دو پاشنه او به هزیمت گزند نکند خدا را چیزی؛ لا، بل که زیان او را دارد که مستوجب عقوبت گردد. ۱۲ وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ: و زود بود که پاداش دهد خدا سپاس‌داران را بر نعمت مسلمانی. سؤال: چرا نگفت و سیجزی الله الصابرين، بعدما که این موضع صبر است؟ جواب گفته‌اند مراد از این شاکرین شاکران اسلام‌اند و شاکر بر اسلام بتمامی کسی بود که جان فدای نصرت اسلام کند. و گفته‌اند ۱۶ مراد از این شاکرین صابرين‌اند، لکن صابر را شاکر خواند زیرا که چنین گفته‌اند: الصابر هو الشاکر و الشاکر هو الصابر.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُوَجَّلًا: و نسزد هیچ تنی را که بمیرد مگر به فرمان و قضای خدا که نبشته است زمان زده کرده؛ پس چون ۲۰ بمی باید مرد شهید کشته به، چنانکه حسین بن علی گوید:

إذا كانت الابدان للموت انشئت فقتل الفتى بالسيف في الله اجمل
وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا: و هر که به کار خیر پاداش این جهانی

خواهد بدهیم او را از آن. سؤال: پس ما بسیار کس می بینیم که او به کار خیر دنیا خواهد و نیابد و در نحس و بخش می پیچد. جواب گوئیم خدا گفت نُؤْتِه مِنْهَا، بدهیم او را از آن؛ نگفت همه دنیا به بر او باز نهم؛ لاجرم آنچه مقسوم او باشد به وی رسد و از ثواب آن جهانی باز ماند. وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِه مِنْهَا: و هر که به کار خیر ثواب و پاداش آن جهانی خواهد بدهیم او را از آن. وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ: و زود پاداش دهیم ما سپاس داران را؛ یعنی مخلصان را؛ و گفته اند مؤمنان را. و گفته اند مراد از این شاکرین شاکران توفیق خداوند که قدر توفیق خدا بدانند و طاعت را به ریا حبطه نکنند.

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ: چندان پیغمبر که کارزار کرد با او — یعنی به یاری او — خدایان بسیار؛ و گفته اند جماعت های بسیار. و گر قُتِلَ مَعَهُ خَوَانِي: بکشتند با او خلق بسیار. فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: سستی نکردند از آنچه بدیشان رسید در راه خدا، یعنی در نصرت دین خدا در حرب. وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ: و بیچارگی نکردند و تن بندادند و خدا دوست دارد شکیبایان را، خاصه در حرب کافران.

وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا: نبود گفتار ایشان در وقایع مگر آنکه گفتندی خداوندا بیامرزش ما را گناهان ما از صغایر. وَ إِسْرَافُنَا فِي أَمْرِنَا: و گزاف کردن ما در کار ما، یعنی کبایر. و گفته اند ذنوب گناهانند و اسراف تقصیر طاعت. و گفته اند ذنوب آن است که بقصد بود و اسراف بخطا. سؤال: چرا گفت و ما کان قولهم، نبود گفتار ایشان جز این دعا، بعد ما که ایشان نیز سخنان گفتند جز این؟ جواب گفته اند معناه: و ما کان قولهم لم کتبت علینا القتال، الآیه و هل لنا من الامر من شیء؛ بل کان قولهم الاستغفار و الاستنصار. و گفته اند این قول دعا

است، آی دعای ایشان نبودی مگر این سه چیز: آمرزش خواستن و صبر خواستن و نصرت بر اعدا خواستن. وَ ثَبَّتْ أَفْذَامَنَا: و بایستادن پایهای ما را در حرب بنصرت و عصمت. و گفته‌اند معناه ثبوت اقدامنا علی الاسلام و المعرفة، وَ أَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ: و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان. ۴

فَأَتَيْنَهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ: بداد خدای ایشان را پاداش این جهان چون نصرت و دولت و غنیمت و فتح و شهادت و نکوپاداش آن جهان چون رحمت و مغفرت و جنت و رؤیت. وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: و خدا دوست دارد نکوکاران را. ۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ: ای آنها که گرویده‌اند و ای شما که گرویدگانید اگر فرمان برید گروهی را از آن کسان که نگرویدند بازگردانند شما را بر پاشنه‌های شما. فَتَنَقَّلُوا خَاسِرِينَ: تا بازگردید زیان‌کاران. این آیت در شأن آن آمد که منافقان و ۱۲

جهودان منهزمان احد را گفتند بدیدی که این کار محمد را پیش نخواهد رفت، خویشتن را نگرید و در زنه‌ار جهودان شوید تا بسلامت بزیید. و گفته‌اند این آیت در شأن حذیفه و عمار آمد؛ چنانکه در وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ كِتَابٍ گفته آمد. ۱۶

بَلَىٰ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ: بی خدا است دوست و یار و نگه‌دار شما، و او بهین یاری‌کنندگان است.

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ: زودا که درافکنیم در دل‌های آن کسان که نگرویده‌اند بیم. و گفته‌اند این وعده پیش از حرب احد بود، ۲۰

و خود درافکند رعب در دل‌های ایشان که به اول حمله که مسلمانان بر ایشان بردند همه بهزیمت شدند تا باز که اهل مرکز جرم کردند، از آن بود که خدا کافران را بر مسلمانان دست داد. و گفته‌اند که این وعده مؤمنان را

- از پس حرب احد کرد و دیگر سال آن وعده را انجامز کرد که کافران مکه با رسول وعده داشتند به بدر، بترسیدند و زهره نداشتند که بیایند. و گفته اند همان سال وعده را انجامز کرد و به روحا رعب در دل بوسفیان حرب افکند چنانکه فروتر بگوییم در الذین استَجَابُوا. بِمَا أَسْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا: آن رعب در دلهای ایشان بدان افکند که همباز آوردند با خدای آنچه نفرستاد خدای آن را هیچ حجتی، چون بت که هیچ حجت نیست خدایی آن را. وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوًى لِّلظَالِمِينَ: و بازگشتن جای ایشان آتش است و بد جایگاهی است دوزخ ستم کاران را.
- ۴
- ۸ وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ: بدرستی که راست کرد شما را خدای وعده او به نصرت، به اول حمله که بر ایشان بردید همه را هزیمت کردید. إِذْ تَحْسَوْنَهُمْ يَازَيِّه: چون می کشتید ایشان را بنصرت او. حَتَّى إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ: تا چون شما بددلی کردی و پیکار کردید در کار ایستادن بر مرکز و خلاف کردی در فرمان رسول که اهل مرکز را فرموده بود که از آنجا باز مگردید تا من نگویم، شما از بهر مال بازگشتی. وَ عَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرْسَلَكُمْ مَّا تُحِبُّونَ: و نافرمانی کردی خدا را و رسول را از پس آنکه فرا شما نموده بود آنچه شما دوست می داشتی چون شکست عدو. مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا: از شما کس بود که می خواست و دوست می داشت این جهان را، یعنی غنیمت کافران را تا برای آن مرکز بگذاشتی؛ و ایشان یاران عبدالله بن جبیر بودند. وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ: و از شما کس بود که می خواست و دوست می داشت آن جهان را و ثواب آن جهان را، چون عبدالله بن جبیر امیر مرکز با دوازده تن که با او آنجا بی بودند تا کشته شدند. گفته اند من یرید الدنیا منهزمان احد بودند که زندگانی را بر شهادت اختیار کردند، چون آوازه کشتن رسول بشنیدند روی به هزیمت نهادند، و منکم
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

- من یرید الاخره اینها بودند که ثبات کردند چون بوبکر و عمر و علی و جز ایشان. ثُمَّ صَرَفْکُمْ عَنْهُمْ: پس بگردانید شما را از ایشان یعنی از کافران به هزیمت، لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ: تا بیازماید شما را بدان شکست، بدرستی که فرا گذاشت از شما که همه را هلاک نکرد به شومی آن ۴ مخالفی که کردید. وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ: خدای خداوند افزونی نیکوی است بر گروهیگان که با ایشان به فضل کار کند نه به عدل. إِذْ تُضْعِدُونَ: یاد دارید چون رویها بنهادی در آن دشت احد بهزیمت. و اگر تصعدون به فتح تا و عین خوانی چون بر شدی بر کوه احد، وَلَا تَلُونْ ۸ عَلَى أَحَدٍ: و باز ننگریستی با کسی یعنی با رسول، وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَيْكُمْ: و پیغمبر میخواند شما را از پس شما که یا اصحاب محمد این تفرون عن نبیکم. فَأَتَابْکُمْ غَمًّا بَعَمَّ: پاداش داد، یعنی از پس در آورد شما را اندوه از پس اندوه یعنی اندوه خالد ولید که دیگر بار قصد کرد تا ۱۲ باقی مسلمانان را هلاک کند از پس آن اندوه که مسلمانان را رسیده بود به کشتن و خستن. لِكَيْلَا تَغْزُوا عَلَى مَا فَاتْکُمْ وَلَا مَا أَصَابْکُمْ: تا اندوه نخورید بدانچه درگذشت از شما از فتح و غنیمت و نه آنچه رسید به شما از قتل و جراحت. و آن چنان بود که رسول و یاران به دامن احد بودند و خالد قصد کرد بدیشان، چندان اندوه به دلهای ایشان رسید که اندوهان گذشته در جنب آن فراموش کردند. وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: و خدا آگاه بود بدانچه شما می کردی از صبر و جزع.
- ۲۰ ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ: پس فرو آورد بر شما از پس آن غم امنی سبک خوابی می پوشانید یعنی درمی آمد آن خواب بر گروهی از شما، چون مخلصان. وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ: و گروهی آن بودند که غمگن کرده بود ایشان را تنهای ایشان یعنی دلهای

- ایشان، چون منافقان. و آن چنان بود که چون رسول و گروهی از یاران بر دامن کوه احد شدند، خالد ولید با فوج سوار قصد کرد که از پس ایشان درآید و بر ایشان کوبد، ایشان سخت غمناک شدند و از غم هر که مخلص بود خواب بر ایشان افتاد تا سپر از دست ایشان می افتاد و بر روی سپر می افتادند، و هر که نه مخلص بود خوابش نیامد و اندیشه‌ها می کرد. *يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ*: اندیشه می کردند به خدای اندیشه ناسزا اندیشه نادان وار، و آن آن بود که *يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ*: می گفتند هیچ هست ما را از کار یعنی از حق چیزی؛ آی، اگر ما برحق بودمانی ما را این نرسیدی. *قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ*: بگو یا محمد که کار همه خدا را است یعنی به حکم و قضای خدا است که نافذ است. *يُخَفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ*: پنهان می دارند در تنهای ایشان آنچه می پدید نکنند ترا، و آن آن است که *يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا ههنا*: می گویند اگر بودی ما را از حق چیزی بنکشتندی ما را اینجا بدین خواری چون سگان. *قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ*: بگو یا محمد اگر بودی شما در خانهای شما هر آینه بیرون آمدی آن کسان که نبشته و قضا کرده بودی بر ایشان کشتن سوی کشتن گاههای ایشان و خفتن جایهای ایشان؛ چنانکه حنظلة بن ابی عامر از بستر برجست و می تاخت تا به حربگاه، در ساعت کشته شد. *وَلِيَسْتَلِيَّ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ*: و از بهر آن کرد آن قضا تا آزموده کند خدا آنچه در دلهای شما است، از اخلاص و نفاق و صبر و جزع، تا بیالاید آنچه در دلهای شما است. سؤال: چه فرق است میان ابتلاء صدور و تمحیص قلوب تا آن را جدا کرد؟ جواب گوئیم ابتلا اختیار بود و تمحیص تطهیر و گفته اند این ابتلا در اخلاص و نفاق است و این تمحیص در صبر و جزع بود. *وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ*

الصُّدُورِ: و خدای دانا است بدانچه در دلها است از شک و یقین و ثبات و اضطراب.

- إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ: بدرستی که آنها که برگشتند از شما یعنی بهزیمت شدند آن روز که فراهم رسید آن دو لشکر، یکی ۴ لشکر مصطفی و دیگر لشکر بوسفیان حرب. إِنَّمَا أَسْتَرْزَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا: بدرستی که بلغزانید ایشان را دیو به برخی از آنچه کردند؛ یعنی دیو در گوش ایشان افکند خبر کشتن رسول به شومی برخی از تقصیرهای ایشان. گفته‌اند این آیت در شأن عثمان عقیان آمد رضی الله ۸ عنه که او از حرب احد بهزیمت برفت و گویند شش فرسنگ برفت و بعد از آن به سه روز با مدینه آمد و پنهان در سرای خود رفت. چون بشنید که رسول را نکشته‌اند سخت شاد شد، لکن غمگن بود که چرا رسول را فرو گذاشتم؛ و از شرم و تشویر نزد او نیامد. خدا گفت وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ ۱۲ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ: بدرستی که فرا گذاشت خدا از ایشان، بدرستی که خدا آمرزگار است و بردبار، که عثمان را بدان تقصیر نگیرد. در خبر است که مردی نزد عبدالله بن عمر آمد و گفت «رحمک الله، عثمان عقیان به بدر حاضر بود؟» گفت «نه». گفت «به احد حاضر بود؟» گفت «نه». گفت ۱۶ «به بیعة الرضوان حاضر بود؟» گفت «نه». گفت «الله اکبر»، و بگذشت. عبدالله عمر ندانست که مقصود او چه بود. مردی او را گفت «این مرد که از تو این سخن پرسید طعنی خواست در عثمان». عبدالله گفت «علی بالرجل». او را باز آوردند. عبدالله گفت «ای ملعون، اگر عثمان به بدر ۲۰ حاضر نبود از آن بود که رسول او را فرموده بود که تو بر سر دختر من می‌باش که بیمار بود، نبینی که رسول او را از غنایم بدر بداد و گفت آن بیماروانی او بر سر فرزند من کم از حاضر آمدن او به بدر نیست، و اما

بیعه‌الرضوان اگر عثمان آنجا حاضر نبود شاید که رسول چپ خویش به نام او کرد و به دست راست خود دست چپ خویش را بگرفت به عهد عثمان، و آن دست مصطفیٰ عثمان را به از آن بود که او به دست خویش با رسول عهد کردی، و گر از حرب احدا بشد شاید که خدا از او درگذاشت و عذر او بنمود». آنگه گفت

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا: اى شما که مؤمنانید
مباشید چنان کسان که کافر شدند در سر و نگر ویدند از دل. وَقَالُوا لَاخَوَانِهِمْ
۸ اِذَا ضَرَبُوْا فِى الْاَرْضِ: و نیز گفتند مر برادران ایشان را چون برفتند در زمین
به سفر، اَوْ كَانُوْا غُرًّیً: یا بودند قصدکنندگان به حرب عدو، لَوْ كَانُوْا عِنْدَنَا
مَا قَاتَلُوْا وَمَا قُتِلُوْا: اگر ببودندی نزد ما یعنی اگر در خانه بنشستندی نه
بمردندی و نه بکشتندی ایشان را. این آیه در شأن منافقان مدینه آمد که
خود به حرب نشدند و نیز چون خبر هزیمت با مدینه آمد شماتت کردند.
۱۲ لِيَجْعَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ خَسْرَةً فِى قُلُوْبِهِمْ: تا کند خدا آن ظن را ارمانی در دلهای
ایشان. وَاللّٰهُ يُخِیْ وَيُمِیْتُ: و خدا زنده کند و زنده دارد تا اجل فرا رسد و
بمیراند به اجل. وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ: و خدا بدانچه شما می‌کنید بینا است.
۱۶ در این آیت حجت است بر آنکه منافق چنانکه بنهان کافر است،
به آشکارا مؤمن است تا خدای او را برادر مؤمنان خواند چنانکه گفت و
قالوا لاخوانهم.

وَلَیْنِ قُتِلْتُمْ فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ اَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَحْمَةٌ خَیْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ: و گر
۲۰ بکشند شما را در راه خدا یا بمیرید هر اینه آمرزشی از خدای و بخشایشی
به از آنچه گرد می‌کنند از دنیا؛ و گر تجمعون به تا خوانی خطاب بود.

وَلَیْنِ مُتُّمْ اَوْ قُتِلْتُمْ لَاِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ تُخْسَرُوْنَ: و اگر بمیرید یا بکشند شما را هر اینه
سوی خدای انگیزند شما را روز قیامت. سؤال: اگر مقتول میت بود پس

چرا فرق کرد و گفت قتلتم فی سبیل الله او متم و لئن متم او قتلتم؟ جواب
گوییم هرچند مقتول میت بود بحقیقت، لکن در عرف مردمان مقتول آن
میت بود که موت او به فساد بُنیت بود به فعلی بیرون از خدا؛ چون در
عرف فرق کنند، خدای تعالی بر مقتضای عرف گفت.

۴

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ: ای، فبرحمة من الله، لَئِنْ لَّهُمْ: بخشایشی بود از خدا که
تو یا محمد نرم خوی بُدی ایشان را، یعنی مؤمنان را، وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا
الْقَلْبِ لَآتَيْنَاكَ مِنْ حَوْلِكَ: وگر بودی زفتی درشت دلی پیراکنندگی از
گرداگرد تو. فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ: فراگذار از ایشان چون
بدی کنند و آمرزش خواه ایشان را و مشاورت کن با ایشان در کار. سؤال:

۸

چه فایده بود رسول را در مشاورت، بعدما که او مؤید بود به وحی سما؟
جواب گوییم فایده در مشاورت رسول تسلیت و تألیف دلهای یاران بود و

۱۲

دلالت امت بر مشاورت که چون رسول را با کمال عقل او و مدد وحی
وی را چاره نبود از مشاورت بدانند که هیچ عاقل را از مشاورت چاره
نبرد، تا امت نیز به رسول اقتدا کنند. فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: چون دل
نهادی بر کار بر خدا توکل کن. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ: بدرستی که خدا

۱۶

دوست دارد توکل کنندگان را. شأن نزول این آیت آن بود که رسول
علیه السلام بر یاران خویش خشم گرفت از آنکه در حرب احد بهزیمت
شدند و رسول را فرو گذاشتند؛ او را از آن رنج کرد و نومید آمد، گفت «من
خود نیز با شما مشاورت نکنم که اینچه به من رسید بدان رسید که به قول

۲۰

شما کار کردم، وگر من بر آنچه صواب دیدم برفتمی و در مدینه نبودمی
بِه بودی، بس مرا از شما و یاری شما». یاران چون آن بشنیدند سخت
اندوهگن شدند و گفتند مخاطره است که شومی آزار رسول در ما رسد.
خدای تعالی این آیت بفرستاد. سؤال: چرا توکل را در این آیت مشروط

کرد به شرط عزم و گفت فاذا عزمتم فتوكل على الله، بعدما که توكل مطلق
 فريضة است چنانکه جای دیگر گفت وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا؟ جواب گوئیم
 توكل بر دو وجه است: توكل در باب روزی و توكل در باب مصالح؛ آنچه
 ۴ در باب روزی است مطلق است زیرا که خدای تعالی روزی را مطلق
 ضمان کرده است؛ اما در دیگر مصالح، باشد که مشروط بود. چنانکه
 اعرابی نزد رسول آمد و شتر را بر در مسجد بخوابانید و درآمد. رسول
 علیه السلام او را گفت «شتر را چه کردی؟» گفت «بر در مسجد
 ۸ بگذاشتم». رسول گفت «بیستی؟». گفت «نه، توكلتُ على الله». رسول
 گفت «برو و زانوی شتر ببند، آنکه توكل بر خدا کن و بگو توكلت
 على الله».

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ: اگر نصرت کند شما را خدا کس شما را
 ۱۲ غلبه نکند؛ چنانکه روز بدر که شما را نصرت کرد از همه به آمدی. وَإِنْ
 يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ: و اگر فروگذارد شما را چنانکه روز
 احد که بود که یاری کند شما را از پس فرو گذاشتن او. وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
 الْمُؤْمِنُونَ: و بر خدای توكل کنندا گرویدگان. و گفته اند معناه: و علی
 ۱۶ المؤمنین آن یتوکلوا علی الله.

وَمَا كَانَ لِئَبَى أَنْ يَغْلَ: و نبرد پیغمبری را که خیانت کند. و گر یغل به ضم
 یا و فتح غین خوانی: که او را خیانت کنند و او را خائن خوانند. وَمَنْ يَغْلُلْ
 يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: و هر که خیانت کند بیارد آنچه خیانت کرده بود
 ۲۰ روز رستخیز. و پیغمبر علیه السلام گفت: مبینما روز قیامت یکی از شما
 می آید و شتری بر گردن گرفته و آن شتر بانگ می دارد یا گاوی بر گردن
 گرفته و بانگ می دارد و می گوید یا رسول الله فریادم رس؛ و آن چنان بود
 که شتری یا گاوی یا گوسپندی از غنایم غلول کرده بود، روز قیامت در

- آن ماند. سؤال: در این آیت می‌گوید هر که خیانتی کند آن چیز را به قیامت آرد، و در جای دیگر گفت وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادًی یعنی همه تهی و خالی به قیامت آیند، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم آنچه گفت و لقد جئتمونا فرادی، آی: خالیة عن الاموال، و اینکه گفت یأت بما غل ۴ یوم القيامة، آن مثال آن مغلول به باشد نه عین آن. و گفته‌اند یأت بما غل آن است که آن را در دیوان خویش نبشته یاود. ثُمَّ تُوفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ: پس پاداش تمام بدهند هر تنی را بدانچه کرده بود و بر ایشان ستم نکنند. شأن نزول این آیت آن بود که پیغمبر علیه السلام ۸ روزی غنایم قسمت می‌کرد، پلاسی گم شد؛ منافقی گفت آن پلاس محمد از بهر خویشان باز گرفته است. این آیت فرو آمد. و گفته‌اند این آیت در شأن حرقوس آمد که وی گفت «إِنَّ مُحَمَّدًا لَنْ يَعدِلَ فِي الْقِسْمِ». رسول خدا آن بشنید و روی او سرخ برآمد، پس گفت «إِنَّ لَمْ اعدِلْ فَمَنْ يَعدِلُ ۱۲ مِنْ بَعْدِي فِي الْقِسْمِ؟». عمر گفت «یا رسول الله، افلا اضرب عنق هذا المنافق؟» رسول گفت «یا عمر، دست بدار از او که از پشت او گروهی بیرون آیند در آخر زمان که از دین بگذرند، چنانکه هیچ از دین با ایشان بنماند و ایشان را به لقب خوارج گویند». ۱۶

- أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ: ای آن کس که پس روی کرد خشنودی خدا را - چون بوبکر و عمر - چون کسی بود که سزاوار خشم خدا بود و خدا از او ناخشنود، چون بوجهل و قوم او. وَ مَاؤِيَّةُ جَهَنَّمَ وَ بَيْتُ الْمَصِيرِ: و جایگاه او دوزخ بود و بد و اگشتن جای که آن دوزخ است. ۲۰ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ: ایشان یعنی بندگان فرو ورنند نزد خدای. سؤال: بندگان دَرَجَاتٌ چگونه توانند بود؟ جواب گفته‌اند معناه: هم طبقات عند الله، بندگان گروه گروه باشند متفاوت نزد خدای. و گفته‌اند معناه: هُم اهل

- الدرجات عند الله. و گفته‌اند معناه: لهم درجات عند الله. سؤال: چرا همه بندگان را درجات گفت، بعدما که همه را درجات نبود؟ جواب گفته‌اند این راجع است با اول آیت افمن اتبع رضوان الله و لهم درجات، کمن باء بسخط من الله و لهم درکات. این از جوامع الکلم است. و گفته‌اند این درجات به معنی طبقات است و این بر همه بندگان در آید. وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ: خدا بینا است بدانچه خلق می‌کنند. وگر به تا خوانی خطاب باشد.
- لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ: بدرستی که منت نهاد خدای بر مؤمنان به نکوداشت چون بفرستاد میان ایشان پیغمبری از تنهای ایشان، یعنی از نسب ایشان و به لغت ایشان تا در آن شرف بود ایشان را. سؤال: چرا منت نهاد بر ایشان بدانکه رسول هم از ایشان بود، بعدما که اگر از فرشتگان بودی شرف بیش بودی؟ جواب گوییم در فرستادن رسول از آدمیان شرفی بود آدمیان را و نیز آسان‌تر بود بر ایشان اقتدا کردن به وی و نیز چون از جنس ایشان بود مشفق‌تر بود و نتواند دید که ایشان را در دوزخ کنند؛ نبینی که یکی از ما چون گوسپندی را ببند که می‌کشند، وی را آن دلسوزش نبود که آدمی همجنس خود را ببند که می‌کشند. يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ: برمی‌خواند بر ایشان سخنان خدا و عرضه می‌کند بدیشان نشانهای او را. سؤال: در این آیت گفت يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، تلاوت آیات را به رسول اضافه کرد و جای دیگر گفت تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا بِالْحَقِّ، تلاوت آیات را به خود اضافه کرد، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم تلاوت بحقیقت از غیر خدا بود، لکن خداوند جلّ جلاله آن را به خود اضافه کرد، زیرا که به امر او بود؛ چنانکه گویند اعطی الامیر فلاناً کذا درهما، اگرچه آن عطا خازن داده بود، به امیر اضافه کنند، زیرا که به امر او بود. همچنین گویند ضرب الامیر فلاناً کذا سوطاً، اگرچه آن

ضرب جلاد زده بود، لکن به امیر اضافه کنند، زیرا که به امر او بود. وَ يُزَكِّهِمْ: و پاک می‌کند ایشان را از کفر و معاصی. و گفته‌اند بالاگرداند یعنی سزاوار بهشت به تعلیمهای نیکو که ایشان را کند. و گفته‌اند و یزکیهم تزکیت و تعدیل کند ایشان را چنانکه گفت لا تجمع الله امتی علی الضلالة. و گفته‌اند و یزکیهم به زکات نفس فرماید ایشان را. وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ: و درآموزد ایشان را نامه و سخن درست یعنی قرآن و تفسیر آن و دیگر سنتها. وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ: و گرچه بودند و بدرستی که بودند از پیش در گمراهی هویدا.

- ۸
 أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ: ای چون فرا شما رسد رسیده‌ای از اندوه، چنانکه به احد رسید، قَدْ أَصَبْتُمْ مِنْهَا قُلُوبًا فُلْتُمْ أَتَىٰ هَذَا: بدرستی که رسانیده بودی دوچندان به بدر عدو را، گفתי از کجا و چرا بود این ما را. و آن آن بود که یاران رسول به بدر هفتاد تن را از کافران بکشته بودند و هفتاد تن را اسیر گرفته، و روز احد هفتاد تن را از مسلمانان بکشتند و هیچ اسیر نگرفتند. چون مسلمانان تعجب کردند که کافران را بر ما این دست چرا بود، خدا گفت: قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ: بگو یا محمد که آن از نزدیک تنهای شما است، یعنی عقوبت مخالفت شما بود. إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: بدرستی که خدا بر هر چیز از تعجیل و تأخیر عقوبت توانا است.

- ۱۲
 وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ: و آنچه فرا شما رسید آن روز که فاهم رسید آن دو گروه لشکر اسلام و لشکر عدو به احد، فَيَاذَنَّا اللَّهُ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ: آن به قضای خدا بود و آن قضا از بهر آن بود تا موجود داند گرویدگان را و تا معلوم او پدید آید خلق را که مصدق کیست و منافق کیست.

و لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا: و تا هست داند و بیند آن کسان را که دورویی

کردند در دین و نمودند مؤمنان را که ما از شما ایم و خود مخالفت کردند، چون عبدالله بن ابی و یاران او. وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا: و می گفتند ایشان را که بیایید و کارزار کنید در راه خدا و در نصرت دین خدا یا بازداشت کنید به انبوهی؛ یعنی کثرت نمایید و تکبیر کنید. و این سخن که قاتلوا او ادفعوا، عبدالله جبیر با عبدالله ابی گفت، آن وقت که از راه بازگشت با سیصد تن. قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَتَّبِعُنَاكُمْ: گفتند - یعنی عبدالله بن ابی و یاران او - که اگر دانیمی کارزاری هراینه از پس شما بیایمی. هُمْ لِلْكَافِرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ: ایشان به ناگرویدن آن روز نزدیکتر از آن بودند که به گرویدن؛ یعنی نصرت کافران را خواهان تر از آن بودند که نصرت مؤمنان را. يَقُولُونَ يَا فُؤَادِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ: می گویند به دهنهای ایشان آنچه نیست در دلهای ایشان. و آن آن بود که گفتند لو نعلم قتالا لا تبعناکم. گفته اند آن آن بود که می گفتند ما گرویده ایم، بظاهر کلمه توحید می گفتند و به دل آن را مکذب بودند. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ: و خدا دانایتر است بدانچه پوشیده می دارند از نفاق و عداوت مسلمانان.

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا: آن کسان که بنشستند از غزو و نیز گفتند برادران ایشان را یعنی غازیان را که اگر فرمان ما کردند بکشند ایشان را. قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بگو یا محمد پس بازدارید از تنهای شما مرگ، اگر هستی راست گویان در این سخن. در خبر است که آن روز که منافقان این سخن بگفتند هفتاد تن از ایشان بمردند.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا: مپندار که آن کسها که بکشند ایشان را در راه خدا یعنی در غزو که ایشان مردگانند، در انقطاع خیرات و انصرام لذات از ایشان. بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ: بی زندگانند نزد خدای ایشان،

یعنی همچون زندگانند در دوام خیرات و وصول لذات بدیشان. و گفته‌اند
 مپندار که ایشان بمرده‌اند بل که ایشان بحقیقت زنده‌اند، چنانکه
 ابن عباس گفت: ارواح الشهداء فی اجواف طیر ترعى فی الجنة حیث یشاء
 و تأوی باللیل الی قنادیل معلقه بالعرش. یُزَقُّونَ ۝

۴

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ: روزی می‌دهند ایشان را نوباواهای بهشت،
 شادان باشند بدانچه داده بود خدای ایشان را از افزونی نیکویی او، یعنی
 کرامات بهشت. وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ: و شادی می‌کنند
 و مژدگان می‌پذیرند بدان کسان که هنوز نرسیده باشند بدیشان از پس
 ایشان. و آن دیگر مؤمنان باشند که هنوز شهید نشده باشند؛ شهدا از حال
 ایشان خبر می‌یابند، منتظر رسیدن ایشان می‌باشند، هرگه که روان شهیدی
 بدیشان رسد گرد او در آیند و خبر می‌پرسند از قرابتان خویش و می‌گویند
 کاشکی ایشان بدانندی که ما بر چه شادی و عزیم، تا زود خویشان را در
 مصاف افکنندی تا زود به ما رسندی. أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: که بیم
 نبود بر ایشان از حلول عذاب و نه ایشان اندوهگن شوند از فوت ثواب. و
 گفته‌اند معناه: آن شادی ایشان را از آن بود که الا خوف علیهم ولا هم
 یحزنون.

۱۶

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ: شادی می‌کنند و مژدگان می‌پذیرند
 به نکوداشت از خدا و افزونی نیکویی. گفته‌اند این نعمت مسلمانی است و
 این فضل شهادت که شهید کشته شده باشند. و گفته‌اند این نعمت شهادت
 است و این فضل اضعاف. وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ: و خدا ضایع
 نکند مزد گرویدگان. اگر آن الله به فتح آن خوانی عطف باشد بر نعمت، ای:
 یستبشرون بنعمة من الله و بآن الله لا یضیع اجر المؤمنین. و گر آن الله
 به کسر خوانی ابتدا باشد.

۲۰

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ: آن کسان که بخوش منشی اجابت کردند
 خدا را و پیغمبر را، مِنْ بَعْدِ مَا آصَابَهُمُ الْقَرْحُ: از پس آن که رسیده بود ایشان را
 آنهمه خستگی. و اگر قُرْح خوانی به ضم قاف درد جراحات بود. لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
 مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرَ عَظِيمٍ: آن کسان را که آن نکویی کردند از ایشان و ۴
 بهره‌زیدند از مخالفت امر خدا و رسول مزدی بود بزرگ. این آیت در
 شأن مجروحان اُحد آمد که با رسول بیستادند و به هزیمت نشدند، چون با
 مدینه آمدند؛ دیگر روز امر آمد از خدا که بیرون روید به حرب اهل مکه
 و راه ایشان بگیرید. رسول منادی فرمود که آن گروه که با من به اُحد ۸
 بوده‌اند ببايد دیگر باره به حرب بوسفیان. و آن آن بود که او در راه مکه
 تدبیر کرد و گفت: چنین دولتی بر آمد ما را، بیاید تا کار یکبارہ کنیم و در
 مدینه افتیم و غارت کنیم و باقی مسلمانان را مستأصل کنیم. چون جبرئیل
 رسول را خبر کرد، رسول قصد کرد که بیرون شود با مجروحان خاص. ۱۲
 جابر بن عبد الله الانصاری نزد رسول آمد و خواهش کرد و گفت: «یا
 رسول الله، من با رسول به حرب اُحد از آن نیامدم که پدر مرا نگذاشت؛
 گفت مرا هفت دختر است و ایشان را فرو نتوانم گذاشت و از دلم بر نیاید
 که با رسول به حرب نشوم، تو بر سر ایشان می باش تا من بشوم؛ من از بهر ۱۶
 فرمان پدر را باز استادم، اکنون مرا دستوری ده تا بیایم». رسول او را
 دستوری داد. در خبر است که دو برادر بودند یکی را پای بیفکنده بودند
 در حرب اُحد و یکی را دست؛ چون منادی رسول آواز داد به حرب، یکی
 از ایشان دیگری را گفت «هین تا به حرب شویم». برادر او را گفت ۲۰
 «حرب چون کنیم بی دست و بی پای». این کس که دست نداشت با این
 کس که پای نداشت گفت «مرا پای هست و ترا دست هست، بیا تا ترا من
 برگردان گیرم، چون فرا حرب شویم، من حمله می برم و تو زخم می زن تا
 هر دو کشته شویم و هر دو بهم شهید از این جهان برویم». برفتند رسول و

- یاران بنشاط و دل‌های قوی؛ چون به حمراء الاسد رسیدند، به هشت فرسنگ از مدینه، معبد الخُزاعی پیش آمد و او معاهد رسول بود. رسول را تعزیت کرد بر آن محنتها که به او رسیده بود و به یاران او به احد؛ آنکه گفت «کجا می‌روی؟» رسول گفت «به حرب اعدا می‌روم». گفت «یا ۴ محمد، این خروجت نه صواب است، زیرا که یاران تو همه خسته‌اند و ضعیف‌حال و عدو ساخته و بر شما دلیر گشته، با سلاح و شوکت تمام، نبادا که شما را یکباره مستأصل کنند». رسول گفت «لا، بل فرمان خدا است».
- معبد گفت «اگر لا محاله همی باز نگردي هم این جای باش، تا من شغل ۸ ایشان از تو کفایت کنم». بازگشت سوی بوسفیان حرب و او را با لشکری دریافت به رَوحا. آنجا فرو آمده بودند و تدبیر می‌کردند آمدن را به مدینه. معبد فرا رسید. بوسفیان گفت «ما وراک یا معبد». معبد گفت «ایها الامیر خویشتن را نگر و این جمع را نگر و جهان گیر که محمد آمد ۱۲ با لشکر غُرّان دندان‌خایان خشمناک بر شما. آن‌که به احد بوده است و آن که نبوده است همه جمع شده‌اند و به دندان در خویشتن می‌افتند بدان تقصیر که به احد کردند؛ زود باش که اگر ایشان در شما رسند کاری و حربی باشد اینجا که همه جهان آوازه آن بگیرد». بوسفیان گفت «ویلیک ۱۶ یا معبد، چه می‌گویی؟» گفت «چنین که می‌شنوی، والله که اگر هم اکنون سر خویشتن گیری، و اگر نه، از آن زودتر که پیشانی خیل محمد بینی». خدای تعالی رعب در دل ایشان افکند، گفتند «به احد دولت ما را برآمد مبادا که دیگر بار بر ما گردد. فَانّ الحرب سجال». همی نَفْسی نَفْسی پدید آمد و ۲۰ در ساعت بگریختند و مال بسیار که از احد آورده بودند آنجا بگذاشتند. رسول و یاران در رسیدند، آن همه را برگرفتند و بسلامت با مدینه آمدند.
- اَلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ: آن کسان که گفت ایشان را مردمان — یعنی نعیم بن مسعود الثقفی — بدرستی که مردمان مکه لشکر

فراهم کردند شما را و ستور و سلاح بسیار، فَأَخْشَوْهُمْ: بترسید از ایشان. فَزَادَهُمْ إِيْمَانًا: بیفزود ایشان را امنی به وعده خدا. و گفته اند فزادهم ایماناً، ای: تصدیقاً؛ و گفته اند تثبیتاً؛ و گفته اند علماً؛ و گفته اند تکرار الایمان. و آن آن بود که چون آن بشنیدند گفتند لا اله الا الله، آی: لا ناصر الا الله، وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ: گفتند بسنده است ما را خدا و نیک کاررانی و پشتیبانی است. این آیت در شأن نعیم بن مسعود الثقفی آمد که سال بدرالصغری بوسفیان حرب با رسول وعده حرب داشت، چون وقت فرا رسید او بترسید و خواست که دفعی کند، نعیم بن مسعود را بخواند؛ او ۸ مردی داهی بود. او را گفت مگر حیلتي توانی کرد تا محمد و یاران او را منع کنی از آمدن به بدر تا ما صد شتر به تو دهیم. نعیم ضمان کرد و به مدینه آمد نزد رسول و نمود که من خود عهدي توام و جز نصیحت تو نخواهم. گفت «یا محمد، بوسفیان لشکری و موکبی ساخته است نه از قیاس پارینه به احد، به هیچ حال صواب نبینم شما را رفتن که اگر بشوید یکی باز نیاید». مردمان مدینه آنچه منافق بودند بترسیدند و فرمان او کردند، مسلمانان گفتند «ما ازین کُخ کردن تو می نترسیم». حسبن الله بگفتند و به دلهای قوی و نشاط تمام برفتند و در خبر آمده است که مسلمانان به اول به رفتن به بدر محتسب نبودند. رسول از آن اندوهگن بود، عمر او را گفت «یا رسول الله، چرا دل مشغول و اندوهگنی». گفت زیرا که یاران را بحسبت نمی بینم در شدن بدین حرب». عمر گفت «یا رسول الله، دل مشغول مدار، اگر ترا یار می باید خدا ترا یار بس، وگر تبع می باید من ترا تبع بسم، رو تا ۲۰ رویم». پیغمبر علیه السلام سرای پرده بیرون زد؛ یاران آن بدیدند، همه به دلهای قوی و حسبت تمام برفتند سوی بدر، بوسفیان و لشکر او آوازه ایشان بشنیدند بترسیدند، نیارستند آمد و گفتند بدر به فال بر ما بد آمده است. و قبایل عرب چون دانستند که به بدر وعده حرب است، از اطراف

- عرب مالها و مواشی بسیار به بدر آوردند بر عادت عرب که چون دانستند که جایی حربی خواهد بود، بضاعتها آنجا بردندی تا هر لشکر که به آمدی تجارتها کردند و آن را موسم بهین داشتندی؛ و بدر خود موسم عرب بود. چون مسلمانان آنجا شدند و عدو نیارستند آمد، فتح بزرگ مسلمانان ۴ را برآمد که به بدر تجارتها کردند و بضایع و مواشی و سلاح بسیار بخریدند و با مدینه آوردند بسلامت و بر آن سودها کردند. سؤال: چون مراد ازین ناس نعیم بن مسعود بود و او یک تن بیش نبود چرا او را ناس گفت؟ جواب گفته اند زیرا که منافقان مدینه با او یار بودند. و گفته اند او را ۸ ناس گفت زیرا که او نایب مردمان مکه بود، و النائب عن القوم بمنزلتهم. فَاَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ: بازگشتند رسول و یاران از بدر به نکوداشتی از خدا و افزونی نیکوی، و گفته اند این نعمت سلامت است و این فضل سود تجارت است. و گفته اند این نعمت سودهای ایشان است ۱۲ و این فضل ثواب است. لَمْ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ: نرسید ایشان را بدی و پس روی کردند خشنودی خدا را به امثال امر او و خدا خداوند فضل بزرگ است با مؤمنان.
- ۱۶ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ: بدرستی که آنتان دیو نمود؛ یعنی نعیم بن مسعود. سؤال: چرا او را دیو خواند بعدما که او انسان بود نه شیطان؟ جواب گفته اند او را دیو گفت لشیطنته و خبثه. و گفته اند او را شیطان خواند زیرا که رسول شیطان بود؛ يَخْوَفُ أَوْلِيَاءَهُ، ای: باولیائه: همی مؤمنان را ترساند به دوستان خویش، یعنی به لشکر مکه. و گفته اند معناه: يَخْوَفُ أَوْلِيَاءَهُ ۲۰ الْمُنَافِقِينَ، اما دوستان خدا ازو نترسیدند. فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: و مترسید از ایشان و از من که خدایم بترسید اگر هستید گرویدگان. سؤال: براستای خوف امر و نهی چگونه درست آید، بعدما که نه فعل و نه مقدور است و امر و نهی به فعل درست آید؟ جواب گوییم

این امر و نهی بحقیقت به مقدمات خوف است و آن از کاری بود که سبب خوف گردد؛ چنانکه گویند سَوَدَ هَذَا الثَّوْبُ أَوْ بَيَّضَهُ، این امر بحقیقت به مقدمات تسوید و تبییض بود نه به تسوید و تبییض. سؤال: ای هر که از دون خدا بترسد مؤمن نبود تا می‌گوید فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین؟ جواب گوییم این ان به معنی اذا است، معناه: اذ کنتم مؤمنین، چون به خدای گرویده‌اید از خدای ترسید، یعنی درخور ایمان این بود. و گفته‌اند این مؤمنین از امن است یعنی گر ایمنید به وعده نصرت خدا از دون خدا چرا ترسید.

وَلَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ: اندوهگن مکندا ترا یا محمد آن کسان که می‌بشتابند در ناگرویدن؛ یعنی آن منافقان که دوستی می‌دارند با کافران و نوبت ایشان می‌دارند. و گفته‌اند يسارعون في الكفر خبر از صلابت کافران است در کفر ایشان. و گفته‌اند مراد از آن جهودان مدینه‌اند که بدان مال بسیار می‌نازیدند. إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا: بدرستی که ایشان گزند نکنند و نتوانند کرد خدای را چیزی، یعنی از آن توانگری که ایشان را داده است در مملکت خدا نقصان نیاید. يُرِيدُ اللَّهُ آلَا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ: آن می‌خواهد خدا بدین بارانیدن دنیا بر ایشان که نکند ایشان را برخی در آن جهان. سؤال: چرا گفت يريد الله الا يجعل لهم ارادة بر نفی واقع کرد و ارادت بر استای ثبوت و حصول باشد؟ جواب گوییم معناه: يريد الله ان يحرمهم نعيم الآخرة؛ و آن حرمان فعلی بود از خدا، ارادت او بر آن واقع بود نه بر نفی. وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: و ایشان را بود عذابی بزرگ؛ یعنی عذاب دوزخ.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ: بدرستی که آن کسان که بخريدند یعنی برگزيدند ناگرويدن را بر گرويدن و بدل گرفتند کفر را به ایمان؛ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا: گزند نکنند خدا را به چیزی، یعنی زیان ایشان را دارد؛ وَلَهُمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ: و ایشان را بود عذاب دردناک، و آن عذاب دوزخ است.
 وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ: و مپندار که آن
 کسان که نگر ویدند که ما آنچه فرا می‌گذاریم ایشان را آن به است مر
 ۴ تنهای ایشان را. إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ: بدرستی که ما
 آنچه می‌فراگذاریم ایشان را از بهر آن است تا بیفزایند بدی تا کیل
 ایشان پر گردد و ایشان را بود عذاب خوارکننده؛ یعنی عذاب دوزخ که
 خوار باشند در آن. و این جواب آن است که سلیم‌دلان یاران رسول را
 گفتند: خود چرا خدای این کافران را فرومی‌گذارد و نعمت می‌دهد تا با او و
 ۸ رسول او جفا می‌کنند، نه همه را هلاک کند؟

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ: نبودی که خدا فرو گذاشتی
 مؤمنان را بدانچه شما برآنید، از آمیختن مخلص و منافق بهم؛ حَتَّىٰ يَمِيزَ
 ۱۲ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ: تا جدا کند - یعنی به حرب فرمود تا جدا کند - پلید را از
 پاک، یعنی منافق را از مخلص و کافر را از مؤمن و صلب را از مدهن. وَمَا
 كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ: و نبودی که خدا دیده‌ور گردانید شما را بر
 ناپیدایی، تا شما جدا کردی نیک را از بد. وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُّسُلِهِ مَنْ
 ۱۶ يَشَاءُ: بی خدا برگزیند از پیغمبران خود آن را که خواهد، به نشان بردن
 به منافقان، چنانکه مصطفیٰ را گفت فَلَتَعْرِفَنَّهُمْ بِسِيمَاهُمْ. فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ:
 بگروید به خدا و پیغمبران او، و شما که گرویدگانید ثبات کنید بر ایمان.
 وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ: و گر بگروید به خدا و به رسولان او
 و بپرهیزید از آزار خدا و رسول او و ثبات کنید بر ایمان و تقوی شما را
 ۲۰ بود مزد بزرگ.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ
 شَرٌّ لَهُمْ: مپندار که آن کسان که بخیلی می‌کنند بدانچه داده است ایشان را
 خدا از افزونی نیکوی او که آن به ایشان را، بی آن بتر است ایشان را که

به سبب منع زکات از اسلام بازمانده‌اند. و اگر یَحْسَبَنَّ به یا خوانی خبر باشد. و آن چنان بود که جهودان یقین می‌دانستند که محمد آن نبی اُمّی عربی است که نعت و صفت او در کتابها خوانده بودند لکن بدو ایمان نیاورده بودند از بیم آنکه ایشان را زکات بپاید داد؛ به شومی آن بخل از اسلام بازماندند و هم به شومی منع زکات کس بود که از اسلام بیفتاد، چون ثعلبة. سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: زود بود که طوقی گردانند در گردن ایشان آن زکات را که بدان بخیلی کردند روز قیامت، چنانکه پیغمبر علیه السلام گفت: يَتَحَوَّلُ كُنْزُ أَحَدِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَيَّةً شَجَاعاً ذَكَراً أَقْرَعَ ذَا زِيْبَتَيْنِ فَيَطَوَّقُ فِي عُنُقِهِ فَيَنْهَسُهُ حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ الْخَلَائِقِ، گفت آن زکات مال که بازگیرند ماری گردد روز قیامت سهمگن موی از سر او بشده از بسیاری زهر که در سر او بود، دوزیبیتین خداوند دو کف که بر دو کناره دهن او بود از بسیاری زهر – و دوزیبیتین روایت است و آن دو نشان بود چون دو میویز بر زور دو چشم او، چنانکه سگ چهارچشم را بود؛ و دوزنمّتین روایت است و آن چون دو انگله بود زیر دهن او فرو آویخته، چنانکه بز را بود؛ و دوزوابتین نیز روایت است و آن دو گیسو بود بر سر آن مار و آن منکرترین ماری بود – طوقی گردد در گردن او و او را می‌گزد و می‌خورد تا آن وقت که شمار خلق بکنند، آنگه او را همچنان به دوزخ برند. و گفته‌اند که آن مار در گور پدید آید و او را ملازم گیرد، چنانکه به وقت ابن عباس مردی را از طایف مرگ آمد، چون گورش بکنند، ماری سیه در لحد پدید آمد، سرتاسر لحد بگرفت؛ پس خاک بدان گور فرا کردند و گوری دیگر بکنند، چون به لحد رسیدند و لحدی می‌کنند، همان مار در آن لحد پدید آمد. آن گور را نیز سر فراهم گرفتند، گور سیم بکنند، همچنان آن مار پدید آمد. در ماندند، ابن عباس را خبر کردند؛ او گفت «بنگرید تا آن مرد زکات بداده است؟» گفتند «ندادی». ابن عباس

گفت «آن مار آن است که خدای تعالی در قرآن گفت سیطوقون ما بخلوا به يوم القيمة، اگر از مشرق تا به مغرب گور بکنید همچنین خواهد بود، بروید و او را بازان مار در گور نهید.» وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ: خدا را است مُردمان در آسمانها و زمین؛ یعنی اهل آن را بمیراند تا هیچکس را ۴ نیز دعوی نماند در آن مگر یک خدا را و بس، پس هرچه دارید از شما بازخواهد ماند، اکنون که در دست شما است عاریت است، بدهید تا شما را ملک گردد، پیش از آنکه همه را از شما فراستانند. وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ: و خدا بدانچه شما می‌کنید آگاه است. ۸

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ: بدرستی که خدا بشنید گفتار آنها که گفتند خدا درویش است و ما توانگرانیم. و این سخن فنجا ص بن عازور گفت امام جهودان مدینه که إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ. و آن چنان بود که آیت آمد که مَنْ ذَا الَّذِي يَقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا. بوبکر صدیق ۱۲ به درکنشت جهودان می‌گذشت، فنجا ص را دید با قومی از جهودان در آن کنشت، ایشان را گفت «ای قوم، چون می‌دانید در تورات و می‌خوانید نعت و صفت محمد، چرا ایمان نیارید؟» فنجا ص گفت «ما را به خدای شما حاجت نیست و او را به ما حاجت است کز ما وام همی خواهد، پس او ۱۶ درویش است و ما توانگر، ما خدای درویش را چه کنیم و کجا بریم، و نیز نهی می‌کند از ربا و او خود ربا می‌ستاند که می‌گوید فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً». بوبکر از آن خشم گرفت چنانکه خویشتن را بنتوانست داشت، دست برآورد و طپانچه بر روی او زد، چنانکه خون در دهن او آمد. جهود ۲۰ یکسر می‌دوید تا نزد رسول آمد به تظلم گفت «یا محمد، دعوی می‌کنی به عدل و داد، بنگر که یار تو، ثانی‌اثنین تو با من چه کرد، این عدل بود؟» بوبکر در آمد. رسول او را گفت «یا ابابکر، این از حلم تو عجب است». بوبکر گفت «یا رسول الله، تو نشیدی که او چه گفت؟»؛ قصه با او بگفت.

۴ جهود انکار کرد. بوبکر گواه نداشت. خدای تعالی این آیت فرستاد صدق سخن بوبکر را. سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا: زود بود که بنویسیم آنچه گفتند و بر ایشان گیریم؛ وَقَتْلُهُمُ الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ: و کشتن ایشان پیغمبران را بناحق بی جرم؛ چون کشتن ایشان زکریا و یحیی را و قصد ایشان به کشتن محمد؛ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ: و گوییم ایشان را وقت عذاب که بچشید عذاب سوزان.

۸ ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتَ اَيْدِيَكُمْ: آن عذاب شما را بدان است که پیش فرستاد دستهای شما. سؤال: چرا جرم ایشان را به دست ایشان اضافه کرد، بعدما که جرم نه همه به دست بود؟ جواب گوییم قرآن به لغت عرب است و عرب جرم را به دست اضافه کنند، چنانکه در مثل گویند: یداک اوکتا و فوک نفخ؛ و بیشتر کار مردم را به ید اضافه کنند. وَ اَنَّ اِلَهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ: و خدا ستمکار نیست بر بندگان، بی جرم ایشان را عذاب نکند. سؤال: چرا نگفت و ان الله ليس بظالم للعبید، بعدما که ظلام مبالغت بود در اصل، و باشد که اصل بود و مبالغت نبود؛ بدین سبب که گفت لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ باشد که کسی را در خاطر آید مگر خدا ظلام نیست اما ظالم است. جواب گوییم لیس بظلام گفت کسر و رد سخن جبریان را که ایشان گویند ۱۶ کسبهای بندگان در حقیقت فعل خدا است و عاصی را بر فعل خود عذاب کند و بر قول ایشان چون خدای تعالی دوزخیان را در دوزخ عذاب کند، ظلام بود.

۲۰ اَلَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اِلَهَ عَلَيْنَا اِلَّا نُوْمِنُ لِرَسُوْلٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ، آی: بنار تأکل قربان: آن کسان که گفتند خدای ما با ما عهد کرده است که ما به هیچ رسول بنگرویم تا آنکه که به ما آرد آتشی که بخورد قربان را. و ایشان گروهی از جهودان بودند که نزد رسول آمدند، رسول ایشان را گفت «تا کی بخواهی پوشانیدن، چرا بنگروید؟» ایشان گفتند «ما با خدا

- عهد داریم که به هیچ رسول ایمان نیاریم تا حجت بنماید، و حجت آن است که قربان کند و آتشی از آسمان فرو آید و آن قربان او را بردارد. تو این حجت بنمای تا به تو ایمان آریم». و آن حدیث قربان و آتش به وقت آدم بوده است، خدای تعالی آن را منسوخ کرد. جهودان آن را از رسول درخواستند. خدای تعالی این آیت در جواب ایشان بفرستاد. قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالْذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ؟ بگو یا محمد بدرستی که آمد و آورد به شما پیغمبرانی از پیش من حجت‌های هویدا و آنچه گفتمی - یعنی آنچه شما می‌خواهید چون قربان و آتش - پس چرا کشتی ایشان را، اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: اگر هستی راست‌گویان، در این دعوی که می‌کنید. سؤال: چرا اینجا گفت جَاءَكُمْ رسل به لفظ تذکیر و جایی دیگر گفت جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ به لفظ تأنیث؟ جواب گوئیم جَاءَكُمْ خبر از تذکیر رسل است و جَاءَتْهُمْ خبر از جماعت رسل، و کَلَّ جمع یوئث.
- فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ: اگر بدروغ دارند ترا یا محمد بدرستی که بدروغ داشتند پیغمبران را که از پیش تو بودند. این آیت در جواب جهودان است که گفتند مَا قُتِلْنَا إِلَّا أَنْبِيَاءَ زُورٍ؛ چون خدا گفت فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ، ایشان گفتند ما نکشتیم مگر دروغ‌زنان را. خدا گفت عجب مدار یا محمد که ترا تکذیب می‌کنند که پیغمبران گذشته را هم تکذیب کردند. جَاءُوا الْبَيِّنَاتِ: آوردند هویداییها، یعنی دلایل و حجج و معجزات، وَالْزُبُرِ: و نبشته‌ها، چون کتاب داود، وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ: و نامه روشن، چون قرآن و گفته‌اند تورات، باش تا وقت عذاب ایشان آید.
- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ: هر تنی چشنده مرگ است. سؤال: چرا گفت كَلَّ نَفْس ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، بعدما که خدا نفس است و ذائقة الموت نیست؟ جواب گفته‌اند معناه: كَلَّ نفس منفوسة ذائقة الموت. و گفته‌اند معناه: هر تنی چشنده مرگ است و خدا را شاید تن گفتن، او نفس است به مقرّ ثبوت

ذات. و گفته اند این کَلّ مراد از این بعض است و آن جانورانند. وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ
 أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: بدرستی که شما را تمام بدهند مردهای شما روز قیامت
 فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ: هر که دور کردند او را از آتش
 دوزخ و در آوردند او را در بهشت بدرستی که پیروز گشت. سؤال: چرا
 گفت توفون اجورکم بعدما که ثواب و عقاب نامتناهی است و نامتناهی را
 توفیت ممکن نبود؟ جواب گوئیم مراد از این اجور اعیان مکافات ایشان
 است و آن متناهی باشد؛ زیرا که نامتناهی در وجود روا نبود، و لکن نفع
 آن ابدی باشد، همچنانکه یکی را از ما مستغلی باشد نفع آن ممدود، و
 گرچه عین آن متناهی باشد و قلیل باشد. وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ: و
 نیست زندگانی نخستین مگر برخورداری اندک و خنور و فریفتن. این
 آیت در شأن جهودان آمد که تناول می کردند بر مهاجریان به مال و
 توسع دنیا. ۱۲

لَتُبْلَوْنَ فِي أَفْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ: هراینه آزمون کنند شما را در
 خواستهای شما به زیان و در تنهای شما به بیماری و مرگ و کشتن و
 خسته کردن. وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
 آذَى كَثِيرًا: هراینه و بدرستی که بشنوید از آن کسان که دادند ایشان را
 کتاب - چون جهودان و ترسایان که ایشان را کتاب دادند - پیش از شما
 و از آن کسان که همباز آوردند با خدا - چون مشرکان عرب - آزار
 بسیار؛ چنانکه بوبکر شنید از فنجاص یهودی و دیگر سقّطها که رسول و
 یاران از کافران می شنیدند. وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ: وگر
 شکیبائی کنید بر جفا و آزار ایشان و پرهیزید از مکافات ایشان بدرستی
 که آن از درستترین و استوارترین کارها است. سؤال: چرا گفت و ان
 تصبروا و تتقوا، دو چیز یاد کرد صبر و تقوی، آنکه گفت فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ
 عَزْمِ الْأُمُورِ، و نگفت فَإِنَّ ذَانِكَ، بعدما که اشاره فا دو به ذانک بود نه

- به ذلک؟ جواب این گفته آمده است در وَاسْتَغِيثُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ.
وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ: و
یادکن چون فراگرفت خدا عهد استوار از آن کسانی که دادند ایشان را نامه
چون تورات و انجیل که هراینه پدید کنید حدیث او مردمان را - یعنی ۴
محمد علیه السلام - و مپوشید آن را. سؤال: چون گفت لتبیننه چه فایده
بود در تکرار ولا تکتُمونه، بعدما که نفی کتمان در بیان باز آمد؟ جواب
گفته اند لتبیننه شرط بیان کرد نعت و صفت محمد است خلق را، و لا
تکتُمونه شرط آن است که بنیفکنند آن را از تورات. و گفته اند لتبیننه، ها ۸
کنایت از محمد است و لا تکتُمونه، ها کنایت از نعت و صفت او است.
وگر لیبتنه به یا خوانی خبر بود که پدیدار کنند و بنپوشند. فَتَبَدُّوهُ وَزَاءَ
ظُهُورِهِمْ: بازافکنند آن را با پس پشتهای ایشان؛ یعنی اعراض کردند از
آن چنانکه کسی چیزی را با پس افکند، وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا: و بخریدند ۱۲
بدان بهای اندک؛ یعنی بپوشانیدند حق را برای هدیه و رشوه و منافع دنیا
را. فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ: بد است آنچه ایشان بخریدند و برگزیدند، یعنی منافع
دنیا را بر حق.
- لَا تَخْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا: مپندار آن کسان که شادی کنند بدانچه ۱۶
کردند. وگر آتوا به مد خوانی: بدانچه دادند سفله را. و ایشان گروهی بودند
از علماء یهود خیبر که نعت و صفت محمد را نسخت کردند و فرا سفله
نمودند، آنکه نزد رسول آمدند و منت بر وی نهادند و خواستند که رسول
ایشان را بستاید بدانچه کردند. وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُخْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا: و دوست ۲۰
دارند که ایشان را بستایند بدانچه نکردند؛ یعنی ایمان نیاوردند و
می خواستند که رسول بر ایشان ثناء مؤمنان کند. فَلَا تَخْسَبَنَّاهُمْ بِمَقَازِهِ مِنَ
الْعَذَابِ: مپندار - وگر به یا خوانی: مپندارند - که ایشان را رستن بود از
عذاب. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: و ایشان را بود عذابی دردناک، و آن عذاب دوزخ

است.

۴ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ: و خدا را است پادشاهی آسمانها و زمین، رسالت آن را دهد که خواهد، کس را بر وی تحکّم و داوری نرسد، وَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و خدا بر همه چیز توانا است. سؤال: پس خدا شیء است که او بر خود قادر است؟ جواب گفته اند این کَلّ مراد از این بعض است؛ و گفته اند بر هر چه صحت مقدوری دارد قادر است؛ و گفته اند معناه: بر هر چه خواهد که کند قادر است.

۸ اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ: بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمین و آمدش شب و روز، در لون و طبع و در زیادت و نقصان و تعاقب آن بر یکدیگر، لآیَاتٍ لِاُولٰی الْأَلْبَابِ: نشانها و عبرتها است خداوندان خردها را که به خرد خویش دراندیشند و نظر و استدلال کنند. سؤال: چرا گفت اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ تنبیه کرد بر دلایل و حجج در خلق آسمان و زمین، بعدما که خلق آسمان مخفی است و از ما غایب است، آن را به دلایل غامض بیاید دانست که ما آن را مشاهد نیستیم، پس در آن چه آیات باشد؟ جواب گوییم این خلق سموات مراد از این مخلوقات است و مخلوق را خلق گویند، چنانکه گفت هَذَا خَلْقُ اللّٰهِ، آی: مخلوق اللّٰه، و در مخلوقات آسمانها و زمین نشانها و حجتها است خردمندان را که ایشان نظر و استدلال کنند و ایشان آنها اند که خدای تعالی صفت کرد ایشان را و گفت:

۲۰ اَلَّذِیْنَ یَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِیَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلٰی جُنُوبِهِمْ: آن کسان که یاد می کنند خدا را استادگان و نشستگان و بر پهلوهای ایشان؛ گفته اند در حال استادان و نشستن و خفتن و مراد از این دوام ذکر خدا است، زیرا که حال مردم از این سه بیرون نیست: یا بر پای بود، یا خفته، یا نشسته. و گفته اند مراد از این استقامت است بر توحید و ثبات بر ایمان. و گفته اند مراد از

این نماز است، آن که تواند بر پای و آن که نتواند نشسته و آنکه نشسته نتواند خفته نماز بگزارد. وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: و اندیشه می‌کنند در آفرینش آسمانها و زمین و عجایب صنع آنها تا کمال قدرت و حکمت خدا بدانند بر حسب آن از وی بازشکوهند و دعا و ۴ تضرع کنند و گویند: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا: خداوندا نیافریده‌ای آن را به بیهده، بل که برای غرض صحیح آفریده‌ای، تا این مقدمه قیامت بود و استدعا بود حمد و ثنا را. و در این آیت حجت است بر آنکه غرض خداوند تعالی در آفریدن عالم اظهار صفات حمیده است و استدعای حمد ۸ و ثنا. سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ: پاکا خداوندا از آنکه فعلی کنی بی غرض صحیح، برهان ما را و نگه‌دار ما را از عذاب دوزخ.

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ: ای خداوند ما بدرستی که تو هر که را در آتش آوردی هلاک از او ۱۲ برآوردی و خوارش کردی و نبود ستمکاران را یعنی کافران را هیچ یاری‌کنندگان که ایشان را از عذاب دوزخ نگه دارند. سؤال: در این آیت گفت من تدخل النار فقد اخزيت، هر که در دوزخ شد رسوا شد، و در دیگر آیت گفت يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ خدای تعالی رسول ۱۶ را و مؤمنان را رسوا نکند، پس از اینجا واجب آید که هیچ مؤمن را در دوزخ نکند چنانکه مرجئان و معتزلیان و خارجیان گفتند؟ جواب گفته‌اند معناه اخزيت، ای: اهلکته؛ این از خزی است و خزی هلاکت بود و آنجا که گفت يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ، آن خزی خزایت است و خزایت نکال و ۲۰ تشویر بود. و گفته‌اند يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ تَمَّ الْكَلَامُ، وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ ابتدای سخن دیگر است.

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ: ای خداوند ما بدرستی که ما شنیدیم آواز دهنده‌ای و بازخواننده‌ای که بازخواند سوی گرویدن؛ و این

- منادی رسول است و این ندا قرآن؛ اَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّكُمْ که بگروید به خدای شما؛ فَاَمَّا: بگرویدیم. سؤال: چرا گفت سمعنا منادياً سمع بر منادی واقع کرد و سمع بر قول واقع بود نه بر منادی. جواب گوئیم این سمع بحقیقت بر ندا واقع است زیرا که نگفت سَمِعْنَا مُنَادِیاً فَحَسَبُ، بل که گفت منادياً ینادی ۴ آی: سمعنا نداء مناد؛ چنانکه گویند سمعتُ زیداً يقول، آی: سمعت قول زید. رَبَّنَا فَاعْفُ رَئِنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا: خداوندا بیامرزش گناهان ما و بیوش و فراگذار از ما بدیهای ما؛ یعنی صغایر؛ و گفته اند مباحات بحال شهوت؛ و گفته اند تقصیر طاعت؛ وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ: و جان بردار ما را با نیکان و نیک بختان. سؤال: چرا گفت توفنا مع الابرار، بعدما که اگر از پیش یا از پس بردارد زیان ندارد چون بر مسلمانی و بر سعادت بود. جواب گفته اند معناه: جان ما بسهولت بردار چون جان نیک بختان به بشارت. و گفته اند مع الابرار ای: فی جملة الابرار؛ کقول القائل اعطانی الامیر مع اصحاب الالوف، ای: جعلنی منهم و من جملتهم. ۱۲
- رَبَّنَا وَ اٰتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلٰی رُسُلِكَ: خداوندا بده ما را آنچه وعده کرده ای ما را بر زبان رسولان تو؛ و آن ده چیز است در این جهان: اجابت دعوت، چنانکه گفت اُدْعُونِیْ اَسْتَجِبْ لَکُمْ؛ و بر دشمنان نصرت، چنانکه گفت وَ کَانَ حَقًّا عَلٰیْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ؛ و بشارت به درِ مرگ، چنانکه گفت اَلَّا تَخَافُوْا وَ لَا تَحْزَنُوْا؛ و در گور تلقین صواب، چنانکه گفت یُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ؛ و روز قیامت رحمت، چنانکه گفت اُولٰٓئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ؛ و به شمارگاه مغفرت، چنانکه گفت اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیْعًا و از دوزخ رستگاری، چنانکه گفت ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِیْنَ اٰتَقَوْا؛ و بدادن بهشت، چنانکه گفت وَ عَدَّ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ؛ و رضائی خدا، چنانکه گفت رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ؛ و دیدار خدا، چنانکه گفت لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوا الْحُسْنٰی وَ زِیَادَةٌ. سؤال: چون خلف وعده از خدای روا نبود

- چه فایده بود در این دعا که آتینا ما وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ؟ جواب گوئیم خدای تعالی وعده مؤمنان را عام کرده است، محتمل بود آن را که مراد از آن خصوص بود؛ ما دعا کنیم تا خدای تعالی ما را در آن وعده درآرد. و دیگر جواب گوئیم خدای تعالی وعده مؤمنان را به شرط دعا و تضرع کرده است، پس ما دعا کنیم تا شرط بجای آید. و این همچنان است که مصطفیٰ را گفت لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ؛ بازان مصطفیٰ گفت: من هر روز هفتاد بار استغفار کنم زیرا که آن وعده به شرط استغفار بود. رسول استغفار می کرد تا شرط بجای آرد. و گفته اند ۴ این پنج ربتنا دعای پنج تن است: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ دَعَايَ رَسُولِ اسْتِ؛ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلُ النَّارَ دَعَايَ بَوْبِكَ اسْتِ؛ و رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا دَعَايَ عَمْرِ اسْتِ؛ رَبَّنَا فَاعْفُوْ لَنَا ذُنُوبَنَا دَعَايَ عُثْمَانَ اسْتِ؛ رَبَّنَا و آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ دَعَايَ عَلِي اسْتِ. و هر که بر دوستی ایشان این پنج دعا بکند او را اجابت آید، ۱۲ چنانکه خدای تعالی گفت فاستجاب لهم ربهم. وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْوَعْدَ؛ و خوار مکن ما را روز رستخیز که تو خلاف نکنی وعده را. فَاَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى؛ پاسخ کرد ایشان را خدای ایشان که من ضایع نکنم کار هیچ کننده ای را از ۱۶ شما از مرد و زن. اگر اِنِّی خوانی به کسر الف معناه: و قَالَ اِنِّی لَا اُضِيعُ، چرا؟ زیرا که: بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ، ای: علی دین بعض: برخی از شما بر دین برخی اند، که اگر یک تن را رد کردی همه را رد بایستی کرد؛ چون همه را رد نبود، امید است که همه را اجابت بود و رنج کس ضایع نبود. فَالَّذِينَ ۲۰ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ: آن کسان که هجرت کردند و از خان و مان برفتند برای خدای را و بیرون کردند ایشان را از سرهای ایشان، چون مهاجرین که ایشان را از مکه بیرون کردند. سؤال: مهاجرین را کی بیرون کردند از سرهای ایشان تا می گوید و اخراجوا من دیارهم؟ جواب گوئیم

اخراج ایشان آن بود که نگذاشتند که ایشان دین و شریعت مسلمانی در مکه ببرزیدندی تا ایشان را ناکام بیايست رفت به غربت. وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي: و بیازردند و برنجانیدند ایشان را در راه من، یعنی در دین و طاعت من، ۴ وَقَاتِلُوا: و کارزار کردند با دشمنان دین، وَقُتِلُوا: و بکشتند ایشان را؛ لَا كُفْرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ: هرینه پوشم و فراگذارم از ایشان بدیهای ایشان؛ وَلَا ذُخْلَنَّهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: و در آرم ایشان را در بهشتهایی که می رود میان آن و زیر اشجار و غرف آن جویهای می و انگبین و آب صافی. ۸ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ: پاداشی از نزد خدا و خدا است که نزد اوست نکو پاداش.

لَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ: فریفته مکناد ترا فاواگشتن آن کسان که بنگرویدند در شهرها. سؤال: چرا گفت تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا و نگفت تَنَعَّمُ الَّذِينَ كَفَرُوا، یا نگفت اموال الَّذِينَ كَفَرُوا، بعدما که طبع ۱۲ بشریت رسول و یاران به اموال و نعیم ایشان میل کردی نه به تَقَلُّبُ ایشان؟ جواب گوئیم زیرا که دل درویش آنکه اندوهگن بود که تنعم و کامرانی و تبختر و شادمانی توانگران بیند که بدان تمول و تجمل خویش بر درویشان اهتزاز و اعتزاز کنند، زیرا خدای تعالی تَقَلُّبُ و تعیش ایشان را یاد کرد. ۱۶

مَتَاعٌ قَلِيلٌ، ای: لهم متاع قليل: ایشان را بود برخورداری اندک از جهان. ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ: پس بازگشتن جای ایشان دوزخ بود و بد جایگاهی که آن دوزخ است و بد بستری. شأن نزول این آیت آن بود که ۲۰ رسول و یاران او چون به مدینه آمدند نگه بدان مالهای قریظه و نصیر می کردند و آن تجمل ایشان می دیدند که یکی از ایشان می آمدندی هزار و دو هزار شتر کاروان آراسته بر تنهای ایشان سیمین و زرین و مهارهای ایشان ابریشمین و جلّهای ایشان دیبا با بارهای قیمتی، و رسول و یاران او

در گرسنگی مانده و در وام غرق؛ از آنجا که بشریت است در دل رسول و یاران آمدی که خدای تعالی این بیگانگان را چنان در نعمت می‌دارد و ما را چنین در محنت. خدای تعالی این آیت بفرستاد تسلیت دل مؤمنان را. آنگه ثواب مؤمنان را یاد کرد و گفت:

۴

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ: بی آن کسان که بترسیدند از خدای ایشان چون مؤمنان، لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: ایشان را بود بهشتهایی که می‌رود در میان آن و زیر اشجار و غرف آن جویها. خَالِدِينَ فِيهَا: جاویدان باشند در آن بهشت. نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْآبِرَارِ: روزی و کرامتی بود ایشان را از نزد خدا، و آنچه نزد خدا است، چون بهشت او، به نیکان را. گفته‌اند این ابرار مطیعان‌اند، و گفته‌اند همه مؤمنان‌اند. علی را رضی الله عنه پرسیدند که «مَنِ الْآبِرَارُ؟». گفت «الَّذِينَ لَا يُؤْذُونَ الذَّرَّ».

۸

وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ: بدرستی که از اهل نامه کس است که گرویده می‌بود به خدا و بدانچه فرو فرستادند سوی شما چون قرآن و بدانچه فرو فرستادند سوی ایشان چون تورات و انجیل و دیگر کتابهای پیغمبران. خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا: ترسکاران و فروتنان باشند خدای را بنخرند به سخنان خدا

۱۶

و به نشانه‌های او بهایی اندک، یعنی نعت و صفت محمد در تورات و انجیل بنگردانند برای رشوتها و هدیها، یعنی دین را به دنیا بدهند. أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ: ایشان را بود مزد ایشان نزد خدای ایشان، بدرستی که خدا زودشمار است. سؤال: چون خدای تعالی

۲۰

ثواب و ثنای دوستان یاد می‌کند چرا نگفت إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الثَّوَابِ، گفت سریع الحساب، بعدما که حساب عذاب است، چنانکه پیغمبر علیه السلام گفت مَنْ حَسِبَ عَذْبَ؟ جواب گفته‌اند معناه: لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا خَوْفًا مِنَ الْحِسَابِ، فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ لِمَنْ يَشْتَرِي بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا

۴ قليلاً. و گفته‌اند این حساب جزا است. سؤال: چرا گفت سریع الحساب، بعدما که از آن وقت باز که خدای تعالی این سخن گفت نزدیک پانصد سال است و هنوز حساب نبوده است، اگر این سرعت بود پس مهلت کدام بود؟ جواب گفته‌اند معنا: فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِفْظِ لَأَفْعَالِ الْعِبَادِ كما قال: أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ. و گفته‌اند معنا: اذا حَاسَبَ فحسابه سريع. و این آیت در شأن عبدالله بن سلام آمد و بحیراء راهب و یامین بن یامین و مؤمنان اهل کتاب.

۸ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آقَرُوا وَ وَحَدُوا وَ صَدَقُوا وَ قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ: ای آن کسان که گرویدید و ای شما که گرویدگانید، أَصْبِرُوا وَ صَابِرُوا: شکیبایی کنید بر قهر هوا و بهم صبر کنید بر قهر اعدا. و گفته‌اند اصبروا صبر کنید بر طاعت و از معصیت بر محنت، و صابروا یکدگر را بر صبر دارید؛ وَ زَابِطُوا: و بایستید بر این. و گفته‌اند و رابطوا دل به ضمان روزی خدای استوار دارید زیرا که سرمایه بندگی این است که خدا را در ضمان روزی متهم نداری و بر خدا توکل کنی. و گفته‌اند و رابطوا الخیل فی مجاهدة العدو، یعنی حرب را ساخته باشید. وَ اتَّقُوا اللَّهَ: و برسید از خدا و پرهیزید از آزار خدا تا فرمانهای خدا را مخالفت نکنید. لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: تا مگر بود که شما برهید از دوزخ و برسید به بهشت و پیروز گردی به ثواب و باقی مانید در آن. و فلاح نجات بود و فوز بود و بقا بود، و این هر سه را محتمل است.

خبر است از مصطفی علیه الصلوة والسلام که هر که سورة النساء را در نماز بر پای برخواند او را به هر حرفی صد نیکی بود و هر که در نماز نشسته برخواند او را به هر حرفی پنجاه نیکی بود و هر که این را از ناظره برخواند او را به هر حرفی بیست نیکی بود.

۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یا ایُّهَا النَّاسُ: ای مردمان. یا حرف ندا است و آئی مناداء مفرد است و هّا تنبیه را است، النَّاس نعت منادی است. و حروف ندا پنج است: یا، چنانکه گویند یا زید؛ و ایا، چنانکه گویند ایا زید؛ و هیا، چنانکه گویند هیا زید؛ و آئی، چنانکه گویند آئی زید؛ و أُ، چنانکه گویند أُ زید. ابن عباس گوید هر جا که در قرآن یا ایُّهَا النَّاس است نزول آن مکی است و هر چه یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا است نزول آن مدنی است و هر چه در قرآن عبادت است آن توحید است و هر چه در قرآن تسبیح است آن صلوات است و هر چه در قرآن قنوت است آن طاعت است و هر چه در قرآن وعد است آن ثبات است و هر چه در قرآن وعید است آن ثنیا است. اما این ناس، گفته اند خطاب است عام همه مردمان را؛ و گفته اند مراد از این مؤمنان اند. اگر بر عموم رانی این تقوی ایمان بود، این امر بود کافران را به ایمان و مؤمنان را به ثبات بر ایمان؛ و گر مراد از این ناس مؤمنان اند این تقوی اداء طاعات و اجتناب معاصی بود آتَّقُوا رَبَّكُمْ: بترسید از خدای شما

۸

۱۲

۱۶

- و بپرهیزید از آزار خدای شما. اما تقوی گفته اند اداء طاعات و اجتناب معاصی بود؛ و گفته اند تقوی خشیت بود؛ و گفته اند تقوی ترک اختیار معصیتی بود که مانند آن در منزلت مقدم نشده بود، تعظیماً لله و حذاراً من سخطه؛ و توبه ترک و اجتناب معصیتی بود که مثل آن در منزلت مقدم شده بود **اَلَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ**: آن خدای که بیافرید شما را از یک تن. و آن تن آدم بود که خدا همه آدمیان را از او بیافرید روز میثاق و عهد بر ایشان گرفت، آنکه همه را با پشت او گردانید، پس از آن ایشان را از یکدیگر جدا می کند تا روز قیامت **وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا**: و بیافرید از آن تن جفت او را، حوا. گفته اند بیرون از بهشت حوا را از آدم بیافرید و گفته اند در بهشت آفرید. **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ**. سؤال: اگر حوا را از تن آدم بیافرید پس چگونه حلال بود آدم را، بعدما که روا نباشد با پاره ای از خویشان نزدیکی کردن؟ جواب گفته اند **وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا**: ای: لا جلهما؛ و گفته اند **وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا**، ای: من جنسها، چنانکه گفت **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ**، ای: من جنسکم. و گفته اند خدای تعالی حوا را از آدم بیافرید لکن چون بیافرید آفریدن نو، حکم او بگردید؛ چنانکه مردم را از نطفه و علقه آفرینند، لکن حکم او نه حکم نطفه و علقه بود **وَبَتَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً**: و بیافرید و پیرا کند از ایشان یعنی از آدم و حوا مردان بسیار و زنان بسیار **وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ**: و بترسید از خدا و بپرهیزید از آزار آن خدا که از او خواهید همه حاجتها — سؤال: چرا گفت **تَسَاءَلُونَ بِهِ** نگفت **تَسَاءَلُونَهُ**، بعد ما که در لغت گویند **سَأَلْتُ اللَّهَ**، نگویند **سَأَلْتُ بِاللَّهِ**؟ جواب گفته اند **تَسَاءَلُونَ بِهِ**، ای: عنه؛ و گفته اند این با زاید است؛ و گفته اند **تَسَاءَلُونَ بِهِ**، ای: بحقه، به حق او بر یکدیگر دهید. و گر **تَسَاءَلُونَ** به تشدید سین و به مد خوانی اصلش **تَسَاءَلُونَ** بوده باشد تا در سین مدغم کردند؛ و گر **تَسَالُونَ** به تخفیف سین و به مد خوانی

- از تسال بود - و خویشیها نگه دارید تا رحم نبرید. سؤال: وَ الْأَرْحَامَ به نصب و خفض خوانند، فرق چیست میان آن در اعراب؟ جواب گوئیم چون به نصب خوانی نصب علی الاغرا بود؛ و گز به خفض خوانی عطف بود بر به، آی: تساءلون به و بالارحام؛ لکن این قرائت نه مرضی است، ۴
لَا الْمَظْهَرُ لَا يَعْطِفُ عَلَى الْمَكْنَى إِلَّا بِادْخَالِ حَرْفِ الصِّفَةِ، چنانکه گویند مررتُ به و بزید و نگویند مررتُ به و زید إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْنَا رَقِيبًا: بدرستی که بود و هست خدا بر شما نگهبان. این تهدید و تخویف است.
- ۸ وَأَنْتُمْ الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ: بدهید بی پدران نابالغ را خواستهای ایشان. یتیم از آدمیان نابالغ را گویند که او را پدر نبود و از دیگر جانوران یتیم آن را گویند که مادر ندارد وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ: آی: الحرام بالحلال: و بدل مگیرید پلید را به پاک، یعنی حرام را به حلال: یعنی مال یتیم را به مال خویش بدل مگیرید وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا: و ۱۲
مخورید خواستهای ایشان را با خواستهای شما بدرستی که آن بود بزه‌ای بزرگ: یعنی خواسته یتیم ببردن. سبب نزول این آیت آن بود که یاران رسول در غزوها کشته می شدند و فرزندان ایشان یتیم می ماندند، دیگر یاران ایشان را بتبرع می پذیرفتند تا کس بود از یاران رسول که چهل یتیم ۱۶
قبول کرده بود و مال ایشان با مال خویش درمی آمیختند تخفیف را. چون این آیتها فروآمد و آن آیت که إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا، الآیة، یاران رسول بترسیدند، و کار تنگ فرا گرفتند در حدیث یتیمان و مال ایشان و عبدالله بن رواحه رسول را پرسید از حدیث یتامی، آیت آمد ۲۰
قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَارْحَمُوا. و این که می گوید و آتوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ، مراد از این نه فرادادن مال یتیمان است یتیم را در حال طفولیت، زیرا که فروتر می گوید وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ، الآیة؛ لکن مراد از این آیت آن است که مال یتیم آن یتیم دارند، چون به

بلاغت رسند و رشید باشند مال ایشان از ایشان باز مدارید. و آن آن بود که
مردی بود از بنی غطفان، برادرزاده خویش را یتیم در پذیرفته بود و مال
بسیار از آن او در دست داشت؛ چون آن یتیم به بلاغت رسید مال
بازخواست، آن عم او مال او فرو گرفت. خدای تعالی در این آیت بفرمود
۴ به تسلیم مال چنان یتیمی.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَى: و اگر ترسید و دانید که داد نگه
نمی دارید در حدیث یتیمان فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ الْيَتَامَى مَثْنً وَثُلَّةً وَ
۸ رُبَاعًا: بزنی کنید آنچه حلال است و خوش آید شما را از زنان دوگان و
سه گان و چهارگان. سؤال: چون یاران رسول در حدیث یتیمان درمانده
بودند تخفیف می بایست و مناکحت زنان بسیار زیادتی باری بود، نه
تخفیف؛ همچنان که کسی باری برنتابد او را گویی اگر می ترسی و
۱۲ می دانی که آن را برنتابی و بازان برنیایی چهل من دیگر بر آن نه، در
حکمت نباشد. جواب گفته اند معناه: اگر می ترسید که حق آن ضعیفان
یتیم بجای نتوانی آوردن، بی زنان روا بود که زنان بزنی کنید دو یا سه یا
چهار تا یار باشند شما را بر کودک بانی. و گفته اند این آیت در آن آمد که
۱۶ یاران رسول در حدیث یتامی تحرّج و احتیاط می کردند و در حدیث زنان
آسان فرامی گرفتند، تا کس بود که چهل زن بزنی داشت؛ خدا گفت اگر
در حدیث یتیمان می ترسید که به حق ایشان نرسید، در حدیث زنان هم
ترسان باشید که زنان نیز هم مکفولات ضعیف باشند، نبادا که به حق
ایشان نرسید؛ چندان زنان بزنی کنید که به حق ایشان قیام توانید کرد،
۲۰ مَثْنً وَثُلَّةً وَرُبَاعًا. سؤال: مَثْنً وَثُلَّةً وَرُبَاعً دو و سه و چهار نه
باشد؛ پس از اینجا واجب آید که نه زن حلال باشد، چنانکه گروهی از
رافضیان گویند؟ جواب گوئیم مثنی نه دو باشد، بل که دو گانه باشد و
ثلاث سه گانه باشد و رباع چهار گانه باشد؛ معنی آن است که زن دو

بزنی کنید یا سه یا چهار، بیش نه. سؤال: چرا گفت مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَاءِ نگفت مَن طَابَ لَكُمْ، بعد ما که من در ممیزان اعتبار کنند و نساء ممیزان اند؟ جواب گوئیم این ما به معنی مَن است، چنانکه گفت وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، آی: مَنْ أَعْبُدُ؛ مَا تَعْبُدُونَ مِّنْ بَعْدِي، آی: مَن تَعْبُدُونَ مِّنْ بَعْدِي فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ: و اگر ترسید و دانید که داد نگه نتوانید داشت میان چهار زن یا سه یا دو، به یک زن بسنده کنید یا آنچه زیردستان شما باشند چون پرستاران که بدیشان نیز استعانت کنید بر تیمارداشت یتیمان ذَلِكَ أَذْنٰی أَلَّا تَعُولُوا: آن نزدیکتر بدانکه جور نکنید و از صواب بنگردی در حدیث زنان و یتیمان؛ یعنی بر یک زن اقتصار کردن اولیتر که میان ایشان میل نکنید و عیال داری بسیار نباید کرد.

وَاتُّوا النِّسَاءَ صِدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً: و بدهید زنان را کاوینهای ایشان را دادنی. گفته اند نِحْلَةً، آی: عَطَاءٌ مِنَ اللَّهِ، آن کرامتی است از خدا ایشان را و روزی. گفته اند وَآتُوا النِّسَاءَ خُطَابَ أَوْلِيَاءِ زَنَانٍ را است. و آن آن بود که در جاهلیت کسی دختری را به شوهردادی گسیل نکردی تا کاوین تمام بستدی و همه نگاه داشتی و هیچیز فرا دختر ندادی. خدای تعالی در این آیت فرمود که کاوین زنان به زنان ارزانی دارید که آن حق ایشان است. و گفته اند این خطاب شوهران را است به دادن کاوین زنان را فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا: اگر حلال کنند شما را چیزی از آن به خوش منشی؛ یعنی اگر کاوین به شما ارزانی دارند بطوع فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا: بخورید آن را نوش و گوارنده، هَنِيئًا بِلَادَاءٍ، مَرِيئًا بِأَوْبَالٍ؛ و مراد از این فَكُلُوهُ انتفاع است بدان کاوین نه همی خوردن، زیرا که اگر هرگز آن بنخورد روا بود؛ لکن انتفاع را به لفظ أَكَلَ آورد زیرا که معظم انتفاع مردمان را از مال به أَكَلَ است. امیرالمؤمنین علی گوید کسی که شفا خواهد علّتی را درمی

- از شمار کاوین به زن باید داد تا زن آن را به وی بخشد، آنکه آن را به انگبین بدهد و به آب باران پیامیزد و بخورد تا او را هنی و مرئ و شفا و مبارک فراهم آید که خدای تعالی کاوین زنان را که به مردان بخشد هنی و مرئ خواند و انگبین را شفا خواند و گفت **فِيهِ شَفَاءٌ لِلنَّاسِ** و آب باران را مبارک خواند و گفت **مَاءٌ مُبَارَكٌ**؛ چون این هر چهار فراهم آید، راحت بود. سؤال: چرا گفت **فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا** نگفت انفساً، بعد ما که این **نَفْسًا** تفسیر **طَبِنَ** است و **طَبِنَ** جمع است و جای دیگر گفت **قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا**؛ اینجا نیز واجب آمدی از قیاس لغت که گفתי **فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا**. جواب گوئیم این **نَفْسًا** راجع است با هریکی از ضمیر **طَبِنَ**، اما **بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا** نشاید که اعمال راجع بود با هریکی از **أَخْسَرِينَ** زیرا که هریکی را از ضمیر **أَخْسَرِينَ** خود اعمال بود نه یک عمل.
- ۱۲ **وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا**: مدهید نادانان را خواستهای شما آنچه کرده است خدا شما را بایستگی، یعنی زیشی، این سفها مراد از آن زن و فرزند است که نادان بود و مال نگه نتواند داشت، مال را به باد کند تا مرد مفلس فروماند، یا بادرست باشد و در باطل بکاربرد، یا نامشفق باشد بر او و او را ضایع کند **وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا**: و روزی دهید ایشان را بتقدیر از آن؛ یعنی از آن نفقه کنید بر ایشان چون در نفقه شما باشند، نفقه میانجی. سؤال: چرا گفت **وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا**، نگفت **مِنْهَا**؟ جواب گوئیم **فِيهَا** بجای **مِنْهَا** است و ادوات خافضه به یکدگر بدل کنند؛ چنانکه گفت **فِي جُذُوعِ النَّخْلِ**، آی: **عَلَى جُذُوعِ النَّخْلِ**، **وَنَصْرَنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ**، آی: **عَلَى الْقَوْمِ**. و گفته اند رزق حظ بود، آی: **وَجْعَلُوا لَهُمْ حِطًّا فِيهَا وَكُتُوبُهُمْ**: و بپوشانید ایشان را از آنچه خود می پوشید **وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا**؛ و گوید ایشان را گفتار نیکو؛ چون افزونیی درخواهند سخن خوش

می گویند که بازادی دارم همه برای شما دارم و برای شما می کوشم. و گفته اند این قول معروف تعلیم نکواست، یعنی درآموزید ایشان را علم و ادب تا کار نادانان نکنند.

- ۴ وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ: و می آزمایید یتیمان را تا چون برسند به زناشوهری، یعنی به بلاغت. بلاغت را نکاح خوانند زیرا که از آن وقت فرا حاجت افتد به نکاح. اصل بلاغت پسر به دو چیز بود: به پانزده سالگی یا به احتلام. و بلاغت دختر به چهار چیز بود: به پانزده سالگی یا به احتلام یا حیض یا حمل فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ: اگر ۸ دیده باشید و بیافته و بدانسته از ایشان صوابی فرادهید فرا ایشان خواستهای ایشان چون به بلاغت رسند وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا: و مخورید یعنی بکار مبرید آن مال را گزاف کردنی و پیشی گرفتنی که مبادا که آن یتیمان بزرگ گردند و آن مال را از ما بازستانند. اما اسراف در مال یتیم ۱۲ افزون از حق بکار بردن بود یا در باطل بکار بردن یا بهین برگرفتن و بترین به جای آن بنهادن و بدان پیشی گرفتن بر استرشاد وی در بکار بردن مال وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ: هر که بی نیاز بود از ۱۶ مال یتیم نهفتگی کند از آن و هر که درویش و نیازمند بود بخورد آن را بخوبی یعنی به وام، و گفته اند حق عمل خویش؛ و گفته اند آن خویش بتقدیر خورد به سه انگشت تا او را به مال یتیم حاجت نبود فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ: چون فرادهید فرا ایشان خواستهای ایشان فَاشْهَدُوا عَلَيْهِمْ: گواه کنید بر ایشان گواهان عدل تا پس از آن با شما خصومت نتوانند کرد وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ ۲۰ حَسِيبًا: و بسنده است خدا شمارکننده و پاداش دهنده. این آیت در شأن ثابت بن رفاعه الانصاری آمد که پدر وی رفاعه بمرد و عم وی او را بر پذیرفت و مال و میراث وی نگاه داشت تا ثابت فرا رسید، آنکه رسول را پرسید از حدیث وی، این آیت فرود آمد در شأن وی؛ آنکه گفت:

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ: مردان را برخی است از آنچه بازگذاشته باشند مادر و پدر و خویشان وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ: و زنان را برخی است از آنچه بازگذاشته باشند مادر و پدر و خویشاوندان مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا: از آنچه اندک بود از آن میراث ۴ یا بسیار برخی پدید کرده. این آیت در شأن اُمِّ کُحَّة زن اوس آمد که اوس بمرد و از او سه دختر بازماندند خُرد سرخ موی و سبزچشم، و او را دو برادرزاده بودند قَتَادَة و عُرْفُطَة، بیامدند و مال همه برگرفتند و دختران اوس را و اُمِّ کُحَّة را ضایع بگذاشتند. آن زن نزد رسول آمد و بگفت که قَتَادَة و عُرْفُطَة چه کردند و این دختران در پیش من بماندند و کس بدیشان رغبت نمی کند از گستی ایشان مگر ایشان را جهازی بود؛ این آیت فرو آمد. رسول کس فرستاد بدیشان که مال قسمت مکنید تا آیت قسمت میراث آید. آن مال را موقوف کردند تا آیت يُوصِيكُمُ اللَّهُ فرو آمد. و ایشان آن بر عادت جاهلیت کردند که در جاهلیت دختران را میراث ندادندی و نیز زن را میراث گرفتندی، چون این آیت فرو آمد عُيَيْنَةُ بْنُ حِصْنِ الْفَزَارِي گفت «یا رسول الله، ما در روزگار میراث ندادمانی مگر آن کس را که براسب نشستندی و با دشمن قتال کردندی». رسول گفت «لا، بل در اسلام زنان را میراث است و خواهران را میراث است»؛ آنکه این آیت بر خواند. و این آیت که وَیَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ، هم در شأن او آمد. سؤال: چون گفت مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ، قلیل و کثیر در آن درآمد چرا از پس گفت مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ؟ جواب گوئیم زیرا که از ترکات بود که حقیر ۲۰ باشد، گویند این کرای قسمت نکند آسان تر فرا گیرند؛ خدا گفت لا، بل قلیل و کثیر آن همه مقسوم است.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ: چون حاضر آیند به بخشش میراث خداوندان خویشی که نه وارث باشند و

- یتیمان و درویشان، چیزی دهید ایشان را از آن اگر ورثه بالغ باشند و اگر ورثه اطفال باشند، وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا گوید ایشان را شما که اولیایید و اوصیایید گفتار نیکو که: نعم و کرامه چون این اطفال فرارسند بگوئیم تا بجای شما نیکوی کنند. و گفته اند فَارْزُقُوهُمْ اگر عین زروسیم ۴ و متاع باشد ایشان را از آن چیزی دهید تا نومید باز نگردند، اگر ضیاع و مستغل باشد ایشان را سخن نیکو گوید که چنین کنیم چون از این چیزی درآید نخست شما را دهیم — و گفته اند این امر موصی را است در آن وقت که وصیت می کنند تا اقارب ناوارث را و درویشان را که اومید دارند ۸ چیزی وصیت کند، تا دوست دارند شما را و اگر بمیرید بگریند بر شما وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا: و ایشان را سخن نیکو گوید که اگر بمیریم شما را چنین، و اگر به شویم هر چه بجای شما بتوانیم کرد بکنیم. و شأن نزول این آیت آن بود که چون خدای تعالی قسمت موارث پدید کرد مسلمانان ۱۲ را بر آن حصر کرد، پنداشتند که کسی را نیز جز اصحاب فرایض و عصبات نشاید از آن بتبرع دادن. خدای تعالی این آیت بفرستاد آنگه گفت:
- وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ: و بترسند آن ۱۶ کسان که اگر بازگذارند از پس ایشان فرزندان ضعیف بترسند و بترسند آن ایشان از ضایع ماندن فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا: بترسند از خدا و گویند گفتاری صواب و درست؛ یعنی آن کس که تلقین همی کند محتضر را که مال خویش چندین و چندین فلان را وصیت کن تا او مال خویش ۲۰ بیش از سیکی وصیت کند و فرزندان ضعیف را ضایع گذارد آن مُلَقَّنٌ بترسد از خدا و سخن به تلقین صواب گوید. و گفته اند این نهی محتضر را است که می داند که از او فرزندان ضعیف بازماند، واجب آن بود که ایشان را نگرد و از خدا بترسد و سیکی بیش وصیت نکند. و گفته اند این

خطاب با وصی است که می داند که موصی وصیت نه صواب می کند باید که از خدا بترسد و محتضر را گوید: نه صواب می کنی، فرزندان ضعیف خویش را نگر. و گفته اند که این قول سدید کلمه توحید است، یعنی در آن وقت محتضر را شهادت تلقین کنند. سؤال: چون گفت وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ چَرا از پس گفت فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ، در این تکرار چه فایده است بعد ما که خشیت و تقوی یکی است؟ جواب گفته اند وَلِيَخْشَ نهی است وصی را وَلِيَتَّقُوا اللَّهَ نهی موصی را. و گفته اند وَلِيَخْشَ نهی است از وصیت کردن افزون از ثلث چون ورثه را درخوردتر بود.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا: بدرستی که آن کسان که می خورند خواسته های یتیمان به ستم إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا: بدرستی که آتش است که می خورند در شکمهای ایشان؛ یعنی حرام است. حرام را آتش گفت زیرا که سبب آتش دوزخ است. پیغمبر علیه السلام گفت: شب معراج گروهی را دیدم که آتش به گلوهای ایشان فرو می افکندند و به زیر ایشان بیرون می آمد. گفتم یا جبرئیل ایشان کیستند. گفت ایشان آن کسانند که مال یتیمان به ستم بخوردند وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا: و زودا که درشوند در آتش سوزان و سوزان باشند بدان. و گفته اند این سعیر آتش دوزخ است و گفته اند سعیر نام درکته است خاص. این آیت در شأن حنظلة بن شمر دل آمد که او یتیمی را می داشت و مال او می خورد.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ: می فرماید خدا شما را قسمت میراث در فرزندان شما. و گفته اند يُوصِيكُمُ اللَّهُ، آی: يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ قِسْمَةَ الْمِيرَاثِ، می فرماید و پدیدار می کند که میراث چگونه باید بخشید. کسی که بمیرد و از او مال ماند، اول کفن و جهازگور او از آن بیاید ساخت؛ آنکه اگر وام باشد بر او، آن وام باز باید داد؛ و اگر وصیتی کرده باشد، آن وصیت را از سیک مال بیاید گزارد؛ و اگر سیک بیش وصیت کرده باشد و ورثه رضا

- ندهند آن را با سیک باید آورد و بیاید داد؛ و اگر آن وصیت در ناصواب کرده باشد انفاذ نباید کرد. آنکه آن مال که از پس آن بماند بر ورثه قسمت باید کرد، چنانکه در این آیتها پدید کرده است **لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ**: نری را مانند نصیب دو ماده؛ یعنی پسری را چندان که دو دختر را. مثلاً مردی بمرد و از او پسری بماند و دو دختر؛ آن مال به دو قسمت باید کرد، نیمی پسر را و نیمی دو دختر را. و اگر پسری ماند و دختری، مال به سه قسمت باید کرد، دو بهر پسر را و یکی دختر را. و اگر پسری ماند و سه دختر، ما به پنج سهم باید کرد، دو پسر را و سه دختر را؛ هم بر این قیاس چندانکه باشند و دختران و پسران به هم عصبه باشند. سؤال: چرا گفت **لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ**، نگفت **لِلأَبْنِ مِثْلُ حَظِّ الْأَبْنَتَيْنِ**، بعد ما که مراد از این ذکر و انثی ابن و ابنة است؟ جواب گوییم زیرا که اگر گفتی **لِلأَبْنِ مِثْلُ حَظِّ الْأَبْنَتَيْنِ** سامع را وهم افتادی که مگر مراد از این اولاد صلب است، زیرا که عرب حفده را ابنا و بنات نگویند، چنانکه شاعر گوید:

- بنونا بنوا بنائنا و بناتنا بنوهن اولاد الرجال الإباء
 ۱۶ خدا گفت **لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ** برای رفع این تهمت را، تا بدانند که اولاد صلب و اولاد اولاد چون در یک درجه باشند، هم بر این جمله باشند در میراث **فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ**: اگر باشند ورثه زنان یعنی دختران افزون از دو ایشان را بود دو برخ از آنچه باز گذاشت از مال؛ و اگر دو دختر مانند همچنین بود. مثلاً مردی بمیرد و از او دو دختر ماند، ایشان را دو برخ رسد، از درمی چهار دانگ چون با ایشان پسر نماند؛ و اگر سه باشند دختران یا افزون از سه، همان دو برخ بود همه را **وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ**: و اگر یک دختر بود، او را نیمی بود از مال چون با او پسری نماند. سؤال: چرا گفت **فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ** بعد ما که اگر دو

- باشند ایشان را خود هم ثلثان بود؟ جواب گوئیم ابن عباس بر ظاهر این برفت و گفت دو دختر را خود هم نصف مال بود تا سه نباشند یا زیادت و بدین آیت حجت کند، اما علی و زید و ابن مسعود و سایر صحابه و علما و فقهای اسلام برآنند که دو دختر را ثلثان بود چنان که اگر افزون از دو بود؛ و علت آن است که نسبت دو دختر کم از نسبت دو خواهر نیست و دو خواهر را در نصّ قرآن ثلثان است، قوله فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ. و گروهی گفتند علت در او آن است که خدا گفت لِلَّذِي كَرِهَ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ. واجماع است که اگر مردی بمیرد و از او پسری و دختری بازماند، پسر را ثلثان بود و دختر را ثلث، پس از اینجا واجب کرد که حظّ انثیین ثلثان است. گروهی گفتند ما به حکم این خبر گفتیم که روایت است از رسول علیه السلام که او با قتاده و عرفطه گفت لِلْمَرْأَةِ الثُّمْنُ وَ لِلْأُنثَيَيْنِ الثُّلُثَانُ وَ الْبَاقِي لَكُمْ بِحَقِّ التَّعْصِيبِ وَ لَا بَوَّيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْسُدُسٌ: و مادر و پدر هر یکی را از ایشان شش یکی بود مِمَّا تَرَكَ: از آنچه باز گذاشته بود از مال إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ: اگر باشد آن مرده را فرزندی پسریا پسر و دختر بهم، هر فرزند که باشد مادر را حجاب کند از سیک با شش یک افتد؛ اما پدر را حجاب نکند مگر پسر که چون پسر باشد پدر را حجاب کند و بیش از شش یک نیاود؛ و پدر هرگز از شش یک بنیفتد و عصبه باشد. سؤال: چرا گفت وَ لَا بَوَّيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْسُدُسٌ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ، بعد ما که اگر ولد ابنة بود پدر را سدسان بود؟ جواب گوئیم زیرا که اینجا فرض پدید می کند نه تعصیب و پدر را به حق فرض سدس بیش نرسد. و پدر را در میراث سه حال است یکی فرض و دیگر تعصیب سدیگر فرض و تعصیب بهم: فرض آنکه بود که از میت این ماند، فَلِلْأَبِ السُّدُسُ وَ الْبَاقِي لِلْإِبْنِ لِأَنَّهُ أَقْرَبُ الْعَصْبَةِ؛ و تعصیب آنکه بود که این نباشد؛ و فرض و تعصیب وی آنکه بود که ابنتان و ابوان بود، فَلِلْأَبْنَتَيْنِ

- الثلاثان و للام السدس و للأب السدس؛ آن سدس پدر را هم به فرض است و هم به تعصیب، و آن که خدای تعالی گفت إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ، معناه: ذکر او ذکر و انثی فی هذا الموضع فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثَّلَاثُ: و اگر نباشد مرده را فرزند و میراث که برد از او مادر و پدر می برد، مادر را ۴ سیکی بود و باقی پدر را بود، مادر به حق فرض و پدر به حق تعصیب فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ: و اگر باشد مرده را برادران یا برادران و خواهران بهم مادر را شش یک بود. و پنج گروه مادر را حجاب کنند از ثلث با سدس آرند: فرزند و فرزند پسر و دو برادر و دو خواهر و برادر و خواهر بهم یا ۸ افزون. و میراث مادر را ثلث بیش نبود و از سدس کم نبود به هیچ حال. سؤال: چرا گفت فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ، بعد ما که اگر دو بود از اخوة و اخوات هم اُم را حجاب کنند و با سدس آرند؟ جواب: ابن عباس بر ظاهر این برود گوید تا سه نباشند از اخوة و اخوات اُم را ۱۲ حجاب نکنند، دیگر صحابه گفتند دو از اخوة و اخوات هم اُم را حجاب کنند، و گرچه خدای تعالی اخوة گفت؛ دورا به لفظ جمع یاد کنند، چنانکه گفت فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا، و شاعر گوید:
- یا صَاحِبَيَّ فِدَتْ نَفْسِي نَفُوسَكُمَا و حَيْثُمَا كُنْتُمَا لَقِيتُمَا رِشْدًا ۱۶
- نفوسکما، ای: نفسیکما. و قال النبی علیه السلام: اثنان فما فوقهما جماعة، مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ ذَيْنِ: این قسمت میراث از پس گزاردن اندرزی بود که اندرز کنند آن را یا و امی که بگزارند آن را أَبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا: این ورثه که یاد کردیم پدران و مادران ۲۰ شما اند و پسران و فرزندان شما اند شما ندانید کی از ایشان نزدیکتر به منفعت. و گفته اند معناه: شما ندانستید که از ایشان کی اولیتر به میراث تا خدا شما را پدید کرد. و گفته اند معناه: شما ندانید که در زندگانی منفعت کی شما را بیشتر تا میراث بر حسب آن ببخشید، خدا دانست و بر حسب آن

میراث قسمت کرد. و گفته اند معناه: شما ندانید که منفعت که در آن جهان بیشتر، خدا داند. در خبر است که مادر و پدر در بهشت هر که درجت او بلندتر بود بفرماید تا دیگر را نزد او آرند به درجت تا شادی به قربت تمامتر بود **فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ**: پدید کرده ای است از خدای واجب و باز بریده چنین که پدید کرد **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا**: بدرستی که بود و هست خدا دانا به قسمت مواریث درست کار و درست گفتار در بیان میراث حکم کننده بر بندگان چنان که خواهد.

۸ **وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ**: و شما را بود نیمی از آنچه باز گذاشته باشند زنان شما. **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ**: اگر نبود ایشان را فرزندان، نیمی شوهر را بود و باقی عصبه را. **فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ**: اگر بود ایشان را فرزندان **فَلَكُمْ الْرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ**: شما را که شوهرانید چهار یکی بود از آنچه باز گذاشته باشند زنان و باقی عصبه را. میراث شوهر را از نیمی بیش نبود و از ربع کم نبود، و ۱۲ میراث زن از ربع بیش نبود و از ثمن کم نبود **مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ ذَيْنِ**: از پس اندرزی که اندرز کنند بدان یا وامی **وَلَهُنَّ الْرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ**: و ایشان را یعنی زنان را چهار یکی بود از آنچه باز گذاشته باشید شما که شوهرانید **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ**: اگر نبود شما را فرزندی. **فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ**: اگر باشد شما را فرزندان **فَلَهُنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكَنَّ**: ایشان را یعنی زنان را هشت یکی بود از آنچه شما باز گذاشته باشید **مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ ذَيْنِ**: از پس اندرزی که اندرز کنید بدان یا وامی که بود بگزارید آن را. و گریک زن باشد او را ربع مال باشد، اگر فرزندانمانند از شوهر؛ و گر چهار زن مانند همه را همان ربع بود؛ و گر فرزندانمانند همه را ثمن بود **وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً**: و گر بود مردی که از او میراث برند آنچه گردبرگرد او باشند. گفته اند کلاله آن مرده بود که وارث او برادر و خواهر بود و او را فرزندان و مادر و پدر نبود. و گفته اند کلاله اخوة و اخوات باشند. و گفته اند کلاله آن میراث بود که

- اخوة و اخوات برند **أَوْامْرَأَةً**: یا زنی بود که میراث او کلاله برند **وَلَهُ أَخْ أَوْ أُخْتُ**: و او را برادر بود یا خواهر **فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ**: هریکی را از آن خواهر و برادر را شش یکی بود از مال **فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرًا مِنْ ذَلِكَ**: اگر باشند برادران و خواهران بیش از دو **فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ**: ایشان همبازان باشند ۴ در سیک؛ مثلاً مردی بمیرد و از او برادری ماند مادری، او را سدس رسد؛ و اگر خواهری مادری ماند همچنان سدس رسد، برادر با خواهر برابر؛ و اگر دو برادر مادری ماند، هریکی را سدس رسد و اگر بیش باشند همه را بجمله دو سدس رسد، میان ایشان قسمت کنند هر چند که باشند؛ و اگر ۸ دو خواهر مادری ماند ایشان را هم دو سدس رسد؛ و اگر بیش باشند همه را بجمله همین دو سدس رسد، میان ایشان قسمت کنند؛ و اگر برادران و خواهران بسیار ماند مادری، همه را بجمله دو سدس رسد، برایشان قسمت کنند. و چهار گروه ایشان را حجاب کنند: فرزند مرده و فرزند پسر مرده و ۱۲ پدر و جد پدر پدر، اما خواهر و برادر پدری یا مادری و پدری در آخر سورة در آیت کلاله پدید کرده آید، ان شاء الله وحده **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ ذَيْنِ**: این قسمت میراث کلاله نیز از پس اندرزی بود که اندرز کنند بدان و بگزارند آن را یا وامی که بگزارند آن را **غَيْرُ مُضَارٍّ**: نه گزند درآورده ای؛ ۱۶ نباید که گزند درآورد در وصیت و نه در میراث، نه موصی و نه وصی و نه وارث و نه ولی **وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ**: فرمانی است و بیانی از خدا آنچه پدید کرد از قسمت مواریث؛ آی: اوصی وصیته، و گفته اند معناه: **إِحْفَظُوا وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ**، نگه دارید این فرمان را و بیان را از خدا **وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ**: و خدا دانا ۲۰ است به قسمت مواریث، بردبار است که تعجیل نکند در عقوبت آن را که در وصیت میل کند و در قسمت میراث حیف کند.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ: آنچه یاد کرد اندازها یعنی فرمانهای خدا است **وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ**: و هر که فرمان برد خدا را و رسول او را؛ فرمان برد خدا را در

احکام و رسول او را در بیان آن؛ و گفته اند معناه: هر که فرمان برد خدای را در فرایض و رسول او را در سُنَن یُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ؛ درآرد او را در بهشتهایی که می رود زیر اشجار و مساکن آن و در میان آن جویهای شیر و می و انگبین و آب صافی خَالِدِينَ فِيهَا؛ جاودان باشند در آن بهشت وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ و آن است پیروزی بزرگ. سؤال: چرا گفت تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ، امر خدا را یاد کرد و امر رسول را یاد نکرد، آنگاه گفت وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، این آنگاه درست آمدی که امری از رسول یاد کرده بودی؟ جواب گفته اند معناه: و مَنْ يَطِيعِ اللَّهَ فِي الْأُمُورِ وَالنَّوَاحِي وَ رَسُولَهُ فَيُبَيِّنُهَا؛ و گفته اند که این اوامر گرچه از خدا است، رسول آورد، قبول آن از رسول طاعت رسول است.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ؛ هر که نافرمانی کند خدا را و رسول او را وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ؛ و درگذرد از اندازهای او یُدْخِلُهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا؛ درآرد او را در آتش که جاوید بود در آن وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ او را بود عذابی خوار کننده. خوار کننده خدای بود، لکن چون به عذاب او را خوار کند اهانت را به عذاب اضافه کرد، چنانکه گویند ضَرْبٌ مُوجِعٌ و کَلَامٌ مُوحِشٌ. سؤال: چون از این آیت واجب آمد که هر که نافرمانی کند خدا را و رسول را جاوید در دوزخ بود، پس چرا انکار می کنید بر قدریان و خارجیان که ایشان صاحب کبیره را در دوزخ جاوید گویند؟ جواب گفته اند این تعدی در این آیت استحلال است، لاجرم هر که معصیت خدا و رسول را حلال دارد آن کس جاوید در دوزخ بود زیرا که کافر بود. و گفته اند این تعدی از حد درگذشتن است و کفر آوردن. و گفته اند خَالِداً، آی: مَا كَثُرَ فِيهَا؛ این خلود به معنی مکث است نه تأیید، چنانکه گویند خَلَدَتْ الصَّبِي فَيُكَلِّمُهَا، و شاعر گوید:

و غلبن ابرهة الذی الفینه قد کان خلد فوق غرفة موکل

خلد، ای: مکث.

- وَاللّٰتِ يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَائِكُمْ: و آن زنان که به زشت کاری آیند از زنان شما؛ یعنی زنا کنند فَأَسْشَهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ: گواه خواهید بر ایشان چهار گواه از شما بر زنای ایشان فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ: اگر گواهی بدهند نگه دارید ایشان را در خانه‌ها؛ یعنی در زندان حبس کنید ایشان را حَتَّى يَتَوَقَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا: تا تمام کند ایشان را مرگ - یعنی تا بمیرند - یا کند خدا ایشان را راهی دیگر جز حبس. و این حکم در اول اسلام بود. چون رسول به مدینه آمد در مدینه زنا فاش بود و آن را حلال داشتندی؛ خدای تعالی حکم حدّ آن می گردانید، اول این آیت آمد حکم ثیب را، هر زنی که زنا کند و او ثیب بود، چون درست گردد او را حبس کنند تا خدا چه فرماید. زنان بسیار را حبس کردند و در حدیث ابکار آیت آمد: وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا: و آن دو تن که زنا کنند از شما و بکر باشند برنجانید ایشان را به زبان به زار گفتن ایشان را. فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا: اگر توبه کنند و ببسامانند بگردید از ایشان، نیز ملامت نکنید ایشان را. إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا: بدرستی که بود و هست خدا توبه دهنده و توبه پذیرنده و بخشاینده.

- در اول اسلام حکم زانیه ثیب حبس بود و حکم زانی بکر ملامت؛ یکچندی بر آن برآمد، زنان بسیار از ثیبّات در حبس گرد آمدند. روزی پیغمبر علیه السلام بیرون آمد و گفت: جَاءَ اللَّهُ بِالسَّبِيلِ جَاءَ اللَّهُ بِالسَّبِيلِ جَاءَ اللَّهُ بِالسَّبِيلِ، البکر بالبکر جَلْدُ مِائَةٍ وَ تَغْرِيبُ سَنَةٍ وَ الثَّيْبُ بِالثَّيْبِ جَلْدُ مِائَةٍ وَ رَجْمٌ بِالْحَجَارَةِ، هر زانی که بکر باشد یک سال در زندان باید کرد و صد چوب بپاید زد، و هر زانی که ثیب بود صد چوب بپاید زد و سنگسار باید کرد. و حکم بر این می بود تا آن وقت که سورة النور فرو آمد و در آنجا حدّ بکر پدید کرد که الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَأَجْلِدُوا، الآية. سؤال: حدّ همه

- زانیان از مردان و زنان در قرآن در این آیت و در سورة النور است و بس و هیچ جای رجم نیست، پس شما از کجا می گوید وجوب رجم؟ جواب
- گوییم نه هر چه در نصّ قرآن نباشد در شریعت نباشد؛ زیرا که اعداد
- صلوات و رکعات و سجّات و مقادیر زکات و ارکان حج و جز آن در قرآن ۴ نیست، لکن چون صاحب شرع آن را بیان کرد و بتواتر به ما نقل کردند، حکم آن چون حکم منصوصات قرآن است از قول خدا که وَ مَا آتٰکُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ. وَ حَذَّ ثِیْبٍ از معروفی بدانجاست که عمر خطاب گفت لَوْ لَا اَنَّ النَّاسَ یَقُوْلُوْنَ زَادَ عُمَرُ فِی کِتَابِ اللّٰهِ لَکَتَبْتُ فِیْهِ اٰیَةَ الرَّجْمِ بَیْدٰی: ۸ الشیخ و الشیخة اذا زنیَا فارجموهما البتّة نکالاً من اللّٰه. و این که گفت به حضرت همه صحابه گفت و هیچ کس بر او انکار نکرد، همچنان بود که همه امت بر آن اجماع کردند و تا قیامت حکم زانی مُحْصَن رجم است و حکم زانی بِکَر جَلْد مائة، آنکه که گواهان گواهی بدهند چهار گواه عدل ۱۲ که ما دیدیم کالمیل فی المکحله و در چهار جای مختلف از ایشان پرسند از هریکی جداگانه؛ اگر گواهی راست بدهند، آنکه به قول ایشان حکم کنند به رجم و حدّ. و اگر سه تن گواهی بدهند و چهارم ندهد، به قول ایشان حکم نکنند، لا بل ایشان را حدّ قاذفان بزنند. و اگر از آن چهار گواه یکی ۱۶ شوهر آن زن باشد، لعان کنند. و اگر زانی و زانیة یکی از ایشان محصن بود و یکی بکر، محصن را رجم کنند و بکر را حدّ زنند. و اگر زانی بنده بود او را رجم نکنند، لا بل که او را پنجاه چوب بزنند. و اگر آزاد با بنده زنا کند، بر آزاد حدّ آزادان رانند از حدّ و رجم و بر بنده پنجاه چوب بزنند. ۲۰ و کودک را و معتوه را حدّ و رجم نیست. و اگر کسی در چهار مجلس مختلف بر خویشتن اقرار دهد به زنا بر او حدّ رانند. و اگر زناهای بسیار بر کسی درست گردد یک حدّ بیش نرانند بر او. و اگر دو بار زنا کند حکمش یک بار بود. و اگر دو بار زنا کرد، یکبار بکر بود و یک بار

محصن، او را رجم کنند جلد برخیزد، زیرا که جلد در رجم درآمد. و هر که که شبهت افتاد حد نرانند.

- إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ: بدرستی که توبه دادن و توبه پذیرفتن بر خدا مر آن کسان را بود که بدی کنند بنادانی، ۴ یعنی جاهل باشند به قبح آن معصیت؛ و خود از نادانی کند بنده معصیت ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ: پس توبه کنند زود پیش از سلطان مرگ. پیغمبر علیه السلام گفت هر که توبه کند پیش از مرگ به سالی، خدای تعالی توبه او بپذیرد؛ آنگاه گفت سالی بسیار است، هر که توبه کند پیش از ۸ مرگ به ماهی، خدای تعالی توبه او بپذیرد؛ آنگاه گفت ماهی خود هم بسیار است، هر که توبه کند پیش از مرگ به هفته ای، خدای توبه او بپذیرد؛ آنگاه گفت هفته ای هم بسیار است، هر که توبه کند پیش از ۱۲ مرگ به روزی، خدای توبه او بپذیرد؛ آنگاه گفت روزی هم بسیار است، هر که توبه کند پیش از مرگ به ساعتی، خدای عزوجل توبه او بپذیرد؛ آنگاه گفت که ساعتی خود هم بسیار است، هر که توبه کند پیش از آن که جانش به غرغره رسد، خدا توبه او بپذیرد. و توبه زود باید کردن زیرا که مرگ نزدیک است. سؤال: چرا گفت إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ، ۱۶ نگفت علی العبد، بعد ما که توبه بر بنده واجب است؟ جواب گوییم معناه: إِنَّمَا قَبُولُ التَّوْبَةِ عَلَى اللَّهِ، لکن مضاف را حذف کرد و مضافُ الیه را ذکر کرد، چنانکه گفت وَسَلِ الْقَرْيَةَ یعنی اهل القرية. و گفته اند هذه التوبة رجوع الله الى العبد بالمغفرة والرحمة، زیرا که توبه ۲۰ از طریق لغت رجوع بود، تَابَ وَآبَ وَانَابَ، آى: رَجَعَ. سؤال: چرا گفت ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ، بعد ما که اگر در حال توبه نکند از پس کند هم قبول بود؟ جواب گوییم این قریب به معنی قبل معاینه است چنانکه ابن عباس گوید مِنْ قَبْلِ سُلْطَانِ الْمَوْتِ. سؤال: چرا گفت يَعْمَلُونَ السُّوءَ

بجهالة، جهالت شرط کرد بعد ما که اگر بنده داند که آن گناه است هم اگر توبه کند توبه او مقبول بود و گناه او مغفور گردد؟ جواب گفته اند يعملون السوء بجهالة بقبح المعصية که اگر بنده تمامی قبح معصیت بدانندی هرگز خدا را نیازاردی. و گفته اند این از خدا تعلیم عذر است ۴

گنه کار را که گوید: بد کردم، ندانستم؛ نا خدا او را بیامرزد فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: ایشانند که توبه دهد و بپذیرد خدا توبه ایشان وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا: بود و هست خدا دانا که که را توبه باید داد حکم کننده به قبول توبه تایان. ۸

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ: و نیست توبه آن کسان را که می کنند بدیها به اصرار تا چون نزدیک آید به یکی از ایشان مرگ قَالَ إِنِّي تُبْتُ أَلَا: گوید من توبه کردم اکنون؛ و آن توبه او نزد معاینه باشد و توبه نزد معاینه مقبول نبود زیرا که وقت بآس بود و به وقت بآس ایمان و توبه سود ندارد زیرا که در آن وقت نه به دلالت معرفت بود، بل که از بیم سلطان مرگ بود، چنانکه ایمان منافق از بیم شمشیر بود؛ سودش ندارد نزد خدا وَلَا الَّذِينَ يُمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ: و نه نیز آن کسان که بمیرند و ایشان ناگرویده باشند أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا: ایشانند آن کسان که ساخته ایم ایشان را عذاب دردناک. ۱۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا: ای آن کسان که گرویده اند و ای شما که گرویدگانید نشاید شما را که میراث گیرید زنان را به دشواری. این آیت در شأن محسن بن قیس و کبیشه آمد که وی کبیشه زن پدر را به میراث گرفت بر عادت جاهلیت که در جاهلیت چون مردی بمردی و از او زن ماندی، ورثه او آن زن را به میراث گرفتندی؛ هر که از ورثه او پیشتر جامه ای بر سر آن زن یا برخیمه او افکندی، آن زن را به میراث گرفتی، اگر خواستی او را به سریتی می داشتی و گر نخواستی ۲۰

- آن زن خویشتن را از او باز خریدی. در این آیت نهی است از آن فعل که کبیشه نزد رسول آمد به شکایت، گفت «یا رسول الله، محصن مرا محبوس می دارد، نه با شوهرم نه بی شوهر؛ در کار من نظری کن». رسول او را گفت «رو در خانه می باش تا فرمان به تو آید». خبر آن در مدینه فاش ۴ گشت، بسیاری زنان نزد رسول آمدند هم بدین حدیث؛ این آیت فرو آمد.
- سؤال: چرا کره شرط کرد و گفت *أَنْ تَرْتَوْا النِّسَاءَ كَرِهًا*، بعدما که اگر نه بکره بود هم روا نبود زن را به میراث گرفتن؟ جواب گوئیم کره یاد کرد ۸ تمامی قبح آن فعل را، معناه: *لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتَوْا النِّسَاءَ طَوْعًا* فکیف آن ترثوهن کرها؛ و این همچنان است که گفت *إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا* - معناه: اموال غیر الیتامی ظلماً - *أُولَئِكَ يَأْكُلُونَ الثَّارَ* فکیف بالذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً، یتامی را خاص کرد تمامی قبح اکل مال ایشان بظلم *وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ*؛ و باز ۱۲ مدارید ایشان را یعنی زنان را تا ببرید برخی از آنچه داده باشید ایشان را؛ چنانکه بگفتیم در حدیث میراث گرفتن ایشان؛ و گفته اند این عضل آن بود که مردی زنی دارد و خواهد که دست باز دارد او را، ترسد که کاوینش بیاید داد، وی را می پیچاند و می رنجانند تا آن زن از او سیر برآید و کاوین بدو بگذارد. سؤال: چرا گفت *لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ*، بعدما که اگر همه مال او بستانند هم نشاید؟ جواب گوئیم بعض را یاد کرد کمال بیان را؛ زیرا که اگر گفتی بکل ما آتیموهن، بودی که کسی را فرادل آمدی که اگر بعضی مال از زن فرا ستاند روا بود، چون چنین بود بعضی را یاد ۲۰ کرد رفع این تهمت را *إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ*؛ مگر که بیارند زشت کاری هویدا. و اگر مُبَيَّنَةٌ به کسر یا خوانی: هویدا کننده عذر ملامت کننده را.
- سؤال: چرا گفت *إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ* بعد ما که اگر چه فاحشه کنند

هم روا نبود مال ایشان بستدن؟ جواب گوئیم این الا استثنا نه از اخذ مال است، بل که استثنا از عضل و حبس است، معناه: ولا تمسکوهن فی البیوت الا آن یأتین بفاحشة مبینة؛ چنانکه از پس گفت وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ: بزید با ایشان بخوبی و انصاف فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا: وگر دشوار می دارید - یعنی دوست ندارید - ایشان را شاید بود که شما دشوار دارید چیزی را وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا: و کند خدا شما را در آن نیکی بسیار که شما را از آن زن فرزند نجیب روزی کند.

۸ وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ: وگر خواهید بدل گرفتن زنی بجای زنی وَآتَيْتُمْ إِحْدِيَهُنَّ قِنْطَارًا: و بداده باشید یکی را از ایشان پوست گاوی پُر زر فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا: بازمگیرید و بازستانید از آن مال چیزی. سؤال: چرا گفت وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ، این موضع را خاص کرد به حرامی ستدن مال زن، بعدما که اگرچه نخواهد که زنی دیگر خواهد هم ۱۲

نشاید که مال این زن بستانند. جواب گوئیم اگر مرد را بر آن زن اختیار نبود، لابل که زن نشوز آرد، روا باشد بازستدن کاوین از آن زن؛ اما اگر مرد خواهان نبود این زن را آنکه روا نبود که هیچیز از آن زن بازستانند و در اغلب مرد آنکه خواهان نباشد زن را که بر او دیگری اختیار کند، زیرا ۱۶

گفت وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ. سؤال: چرا گفت وَآتَيْتُمْ إِحْدِيَهُنَّ قِنْطَارًا، بعد ما که اگر نیز نداده باشد هم نشاید که بازگیرد؟ جواب گوئیم ایتا بر دو وجه بود: ایتا اعطا بود و ایتا ضمان بود، کقوله إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ، آی: ماضمتنم؛ و این ایتا در این موضع ۲۰

محتمل است هر دو وجه را آتَاخُذُوهُنَّ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا: ای فراگیرید آن مال را بستم و بزه هویدا؟ سؤال: چرا گفت بُهْتَانًا، بعد ما که بهتان کذب بود و آن اخذ مال ظلم بود نه کذب، پس چرا آن را کذب خواند؟ جواب گفته اند این را بهتان خواند از آن وجه که مرد باشد وزنی را بفریبد و

گویند «کاوین تو در گردن من وام است و من طاقت آن نمی دارم، تو گردن من از آن سبکبار گردان تا من ترا نیکوتر بدارم و گر مرا مال باشد خود بیش از آن ترا کاوین بدهم». زن او را اجابت کند و قباله بکنند به قبض و برائت؛ آنکه مرد به وعده باز نیاید، آن خلف وعده بهتان است. ۴

و گفته اند این بهتان از آن وجه بود که آن زن را به بزه ای متهم کند و بدان تهمت آن خواهد که آن زن را از خود جدا کند و کاوین او ببرد. و گفته اند که بهتان آن بود که انکار کند از کاوین و گویند مرا هیچیز به تو نباید دادن؛ بهتان باشد. ۸

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ: و چگونه از دل یا وید که فراگیرید کاوین زن را و رسیده باشد برخی از شما به برخی؛ یعنی خالی ببوده باشید بهم. هر گاه که مردی با زن خالی بیود چنانکه به هم توانند رسیدن به مجامعت و مانعی نباشد آن کس را از بیماری یا حیض یا صوم یا حرم، کاوین تمام واجب آید؛ چنانکه عمر خطاب رضی الله عنه گفت: ما ذنبهن اذا كان العجز من قبلکم وَاخْذَنْ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا: و نیز فرا گرفته باشند از شما که مردانید عهد و پیمان استوار. و آن آن است که به وقت عقد تزویج عهد بر او گیرد که فِيمَا سَاكٍ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيجٍ بِإِحْسَانٍ. و پیغمبر علیه السلام گفت: اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا فَإِنَّهُنَّ عِنْدَكُمْ عَوَانٌ وَإِنَّمَا اتَّخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ وَاسْتَخْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ؛ ميثاق غلیظ این است. ۱۲

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ: و بزنی مکنید آنچه بزن کرده بود پدران شما از زنان إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ: پس از آن که گذشت در جاهلیت. و آن آن بود که در جاهلیت زن پدر را بزنی کردند چون پدر بمردی. سؤال: وَلَا تَنْكِحُوا نَهَى است در استقبال، إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ماضی است، استثناء ماضی از مستقبل چگونه درست آید؟ جواب گفته اند این استثنا مقطوع ۲۰

است، معناه: لکن ما قد سلف فلا تؤاخذون بها. و گفته اند این استثنا نه از منهی است چون نکاح، بل که از فاحشه و مقت است، معناه: آنه کان فاحشه الا ما قد سلف. سؤال: چرا گفت آنه کان فاحشه، بعد ما که در حال و در وقت و تا به قیامت نکاح ما نکح الأب فاحشه است؟ جواب گفته اند این کان صله است، چنانکه شاعر گوید:

فَكَيْفَ إِذَا حَلَلْتَ بِدَارِ قَوْمٍ وَ جِيرَانٍ لَهُمْ كَانُوا كَرَامَ
 آی: بجیران کرام، و کان صله بود آنه کان فاحشه و مقتاً: بدرستی که بود و هست آن زشت کاری و خشمی از خدا؛ و گفته اند از روان پدر. و در جاهلیت آن مناکحت را مقت خواندندی و فرزندی را که از آنچنان نکاح آمدی مقتی گفتندی و ساء سیلاً: و بد راهی است، زن پدر را بزنی کردن و هر زن که پدر بزنی کرد اگر بدو رسیده بود و گر نه، حرام باشد آن زن بر پسر آن مرد و هر کنیزک که پدر به وی رسیده بود همچنان حرام باشد بر پسر مجامعت او.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ: حرام و بسته کردند بر شما مادران شما و مادران مادران شما و همه جدات تا به حوا و بناتکم: و دختران شما و نوادگان شما تا به قیامت و آخوانکم: و خواهران شما، هر خواهر که بود مادری و پدری و عماتکم: و خواهران پدران شما مادری و پدری و خالاتکم: و خواهران مادران شما از هرگونه که بود و بنات الأخت: و دختران خواهر هر خواهر که برادر که بود مادری یا پدری و بنات الأخت: و دختران خواهر هر خواهر که بود مادری یا پدری و همچنین نوادگان برادر و خواهر همه حرام است و أُمَّهَاتُكُمْ أَلْأَنَسَى أَرْضَعْتُمْ: و آن مادران شما که شیر داده باشند شما را و آخوانکم من الرضاعة: و خواهران شما از شیر؛ هر کودک که او در دو سالگی از زنی شیر خورد هر که از مادر نسبی او بر او حرام باشد، همچنانکه از مادر شیری بر او حرام باشد؛ اما بر خواهران و برادران آن

- کودک حرام نباشد. همچنین هر که از سوی پدر نسبی او بروی حرام باشد از سوی پدر شیری او همچنان بر او حرام باشد. پیغمبر علیه السلام گفت يُحْرَمُ مِنَ الرِّضَاعَةِ مَا يُحْرَمُ مِنَ النِّسَبِ. و اندک و بسیار در شیرخوارگی چون بخورد حرامی آرد، اما از پس فطام نیز حرامی نیارد. ۴
- پیغمبر علیه السلام گفت لا رضاع بعد الحولين. این آیت در آن آمد که چون خدای تعالی مباح کرد تزویج زنان آنجا که گفت فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ، مسلمانان گفتند عَدَّ مَنْكُوحَاتِ بَدَانَسْتِم، حدّ آن چیست و کیست که شاید تزویج او؟. خدای تعالی این آیت بفرستاد. سؤال: چون ۸
- مسلمانان حدّ محلّلات می جستند چون بود که خدای تعالی حدّ محرمات پدید کرد نه آن محلّلات؟ جواب گوییم زیرا که محلّلات را حدّی نیست، اگر خدا بر شمردی که که را بزنی شاید کردن دراز گشتی؛ چون محرمات پدید کرد معلوم گردد که هر چه جز از آن است مباح است. ۱۲
- سؤال: چرا گفت حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ، نگفت تزویج امهاتکم، بعدما که تزویج مادر حرام است نه مادر، زیرا که اگر مادر حرام بودی فرزند حرام زاده بودی؟ جواب گفته اند در این ضمیر است، معنا: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ تزویج امهاتکم و نکاح امهاتکم، چنانکه گفت حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ، ۱۶
- آی: أَكْلُهَا وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ: و مادران زنان شما حرام اند بر شما؛ هر آن مرد که زنی بخواست، اگر به وی رسیده بود و گرنرسیده بود، مادر آن زن بر او حرام گشت و همه جدّات او تا به حوا همه بر او حرام باشند وَرَبَائِكُمْ
- آلّاتی فی حُجُورِكُمْ: و دختراندران شما که در داشت و خانهای شما باشند ۲۰
- مِنْ نِسَائِكُمْ آلّاتی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ: از آن زنان شما اگر باشید رسیده بدان زنان شما فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ: و اگر نباشید رسیده بدیشان، یعنی بدان زنان شما فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ: تنگی و بزه ای نیست بر شما که مادر را دست بازدارید یا بمیرد آنکه دختر را بزنی کنید. سؤال: چرا گفت وَرَبَائِكُمْ

- آلَاتِی فِی حُجُورِکُمْ، بعدما که اگر ربیبه در حجر او نباشد هم حرام است؟ جواب گروهی گفتند آن ربیبه که در حجر او نباشد خود بر او حرام نیست به مقتضی این آیت، جواب ما آن است که خدای تعالی بدین تحریم جنس ربایب خواست، لکن بدین لفظ یاد کرد زیرا که اغلب چنین باشد که کسی زنی را بزنی کند و آن زن را دختر باشد به شوهر ناداده، آن دختر در حضانت و حجر این مرد باشد، و الحکم لاغلب.
- سؤال: چون گفت مِنْ نِسَائِکُمْ آلَاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ، معلوم گشت که چون نه مدخوله بود روا بود، پس چرا گفت فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ، در این تکرار چه فایده است؟ جواب گوئیم زیرا که اگر بر این مِنْ نِسَائِکُمْ آلَاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ اقتصار کردی کسی را فرا دل آمدی که مگر این تحریم جنس ربایب است، اما بر اغلب یاد کرده است چنانکه بگفتیم چون از پس گفت فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ، معلوم گردد که مِنْ نِسَائِکُمْ آلَاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ تخصیص است نه اغلب و حَلَالُ اِبْنَاتِکُمْ الَّذِینَ مِنْ اَصْلَابِکُمْ: و حرام کرده اند بر شما زنان پسران شما آن که از پشت‌های شما باشد. سؤال: چرا گفت مِنْ اَصْلَابِکُمْ بعد ما که پسر کسی نبود مگر آنکه از پشت او بود؟ جواب گوئیم مِنْ اَصْلَابِکُمْ شرط کرد تا بدانند که پسراندر و پسرخوانده در این جمله نیست؛ اما زن پسر رضاعی هم حرام بود. و زن را حلیله گویند از حلالی فرا، و گفته اند از حلول فرا که بهم به یک جای فرو آیند، و گفته اند از حلّ است و حلّ گشادن بود که ازار یکدگر گشایند وَاَنْ تَجْمَعُوْا بَیْنَ الْاُخْتَيْنِ: و حرام کرده اند بر شما که بهم بزنی دارید میان دو خواهر اگر آزاد بود و اگر بنده؛ و همچنین هر آن دو محرم که اگر یکی از ایشان مرد بودی و یکی زن، نشایستی که یکی دیگری را بخواستی، اکنون که هر دوزن باشند شاید ایشان را بهم بزنی کردن و تا یکی از ایشان در عدّت تو باشد هم نباید

५

^

۱۲

١٤

٢٠

١٨- وَأُجِلَّ.

مِنْهُمْ: آنچه بر خورداری گرفتی بدان از زنان؛ یعنی بخواستید و عقد نکاح بر آن ببستید از کاوین فَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً: بدهید ایشان را کاوینهای ایشان را بریده واجب. و گفته اند مراد از این متعه است که در اول اسلام آن حلال بود، به چهار شرط: یکی آنکه آن زن در زنی و عدت کس نبود، دیگر آنکه مزد معلوم بودی، سدیگر آنکه وقت معلوم بودی، چهارم آنکه چون جدا شدی استبرا بکردی؛ چون این شرطها بجای آوردندی فرزند که آمدی ثابت النسب بودی. اکنون منسوخ است به سه آیت از قرآن: آیت طلاق و آیت میراث و آیت عدت وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ: تنگی نیست بر شما در آنچه همداستانی کنید بدان از پس و ابزیدن کاوین که زیادت و نقصان کنید إِنْ أَلَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا: بدرستی که بود و هست خدا دانا به صلاح شما درست کار و درست گفتار حکم کننده بر بندگان بدانچه خواهد.

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُخَضَّاتِ الْمُؤْمِنَاتِ: وَهَر كِه نَتَوَانَد اَز
شما به توانگری و فراخ دستی که بزنی کند از آزادان گرویدگان فَمِنْ مَا
مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ: از آنچه زیردستان شما باشند چون
پرستاران گرویدگان شاید که بزنی کنید؛ اما بر سرآزاد نشاید و آزاد را بر
سرپرستار بزنی شاید کردن، آزاد را دو نوبت و پرستار را یک نوبت، و در
یک عقد آزاد و پرستار بهم نیاید، و گر کرد عقد بر آزاد افتد. چون این اذن
از خدا بیافتند گفتند در نکاح پرستاران ایمان شرط است و ما ندانیم که
ایشان تصدیق دل دارند یا نه؛ خدا گفت وَاللَّهِ اَعْلَمُ بِاَیْمَانِكُمْ: خدا داناتر است
۲۰ به تصدیق دل شما؛ یعنی شما را با تصدیق دل ایشان چه کار است چون
شهادت بگفتند بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ: برخی از شما از برخی باشید بدین
شهادت همدین باشید یکدیگر را. و گفته اند بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فی النسب
که همه فرزندان آدمید چه بود که کنیزک را بزنی کنید فَإِنْ كُوهُنَّ يَإْذِنْ

- أَهْلِيهِنَّ: بزنی کنید ایشان را به دستوری خداوندان ایشان؛ و گری اذن نکاح کنند موقوف باشد بر اذن موالی ایشان، اگر رضا دهند نکاح درست باشد، و گرنه، نه. پیغمبر علیه السلام گفت: أَيُّمَا أَمَةٍ نَكَحْتَ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلِيهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ بَاطِلٌ بَاطِلٌ وَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ، ای: مهرهن ۴ بالمعروف: بدهید ایشان را کاوینهای ایشان بخوبی؛ نه فرا ایشان دهید، بی فرا خداوندان ایشان دهید زیرا که مملوک را ملک نبود مُخَصَّنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ: تا ایشان یعنی پرستاران بشوهردادگان و شوهرداران باشند و نهفتگان باشند نه پلید کاران وَلَا تُتَّخَذَاتِ أَخْدَانٍ: و نه گیرندگان دوستکان. ۸ فَإِذَا أَحْصَيْنَ: چون شوهر کنند؛ و اگر أَحْصَيْنَ به ضم الف و کسر صاد خوانی: چون به شوهر داده باشند ایشان را. فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُخَصَّنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ: اگر بیارند از آن پس زشتکاری- یعنی زنا کنند- بر ایشان بود نیمی از آنچه بر آزادان بود از عذاب، یعنی از حد. ۱۲ سؤال: چون عذاب محصنات رجم است و رجم را تنصیف نتوان کرد، چرا گفت فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُخَصَّنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ؟ جواب گوئیم این تنصیف در این موضع تنصیف حد ابکار حرایر است نه متزوجات؛ معناه: ۱۶ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْحَرَائِرِ الْإِبْكَارِ وَهُوَ خَمْسُونَ جَلْدَةً، آنکه چون عذاب زانیه شوی دار آزاد رجم بود و رجم را تنصیف نتوان کرد آن را بر پرستار با جلد گردانید به تنصیف ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ: آن بزنی کردن پرستاران مر آن کس را صواب باشد که بترسد از زنا از شما، چنان کس معذور باشد در تزوج إِمَّا. سؤال: چرا گفت ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ ۲۰ الْعَنَتَ مِنْكُمْ، بعد ما که اگر نمی ترسد از زنا هم روا باشد پرستار را بزنی کردن؟ جواب گوئیم در این ضمیر است، معناه: ذلک اصوب و اصلح لمن خشی العنت منکم وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ: و گر شکیبایی کنید از تزوج ۹- أَحْصَيْنَ

۴ اما به بود شما را، زیرا که هر که پرستار را بزنی کند او را از اخدمت نباشد که پرستار را خدمت خداوند باید کرد، و اگر فرزند آید بنده خداوند بود و هر که که خداوند خواهد پرستار را بفروشد و مشتری نکاح او را باطل کند؛ چون چنین بود مناکحت ناکرده به از کرده **وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ**؛ و خدا آمرزگار است آن را که گذشت و بخشاینده بر مؤمنان به تخفیف و تیسیر.

۸ **يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ**؛ می خواهد خدا که پدید کند شما را شرایع اسلام و حدود و احکام و حلال و حرام. سؤال: چرا گفت **يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ**، ارادت را به لام مقید کرد و ارادت را در لغت به آن مقید کنند نه به لام، چنانکه گویند اردت ان تفعل کذا و نگویند اردت لتفعل کذا؟ جواب گفته اند این لام به معنی آن است؛ و گفته اند معناه: **يُرِيْدُ اللّٰهُ** انزال هذه الاحکام لیبین لكم، این لام عاقبت است **وَيَهْدِيْكُمْ سُنَنَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ**؛ و بنماید شما را سنتهای آن کسان که از پیش شما بودند در تحلیل و تحریم.

۱۲ سؤال: چرا گفت **سُنَنَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ**، بعدما که نکاح اخوات از پیش حلال بود چنانکه در وقت آدم و بر ما حرام است؟ جواب گوئیم این هدی به معنی بیان است، لاجرم خدای تعالی بیان کرد ما را **سُنَنَ** امم ماضیه. و گفته اند این **سُنَنَ** عقوبات است، عقوبتهای ایشان که اوامر و نواهی

۱۶ خدا را مخالفت کردند **وَيَتُوْبُ عَلَيْنَكُمْ**؛ و می خواهد که توبه دهد شما را و بپذیرد توبه شما از افعال جاهلیت. و گفته اند **وَيَتُوْبُ عَلَيْنَكُمْ**، آی: و يرجع اليكم بالفضل و التيسير، می خواهد که با شما به فضل و تخفیف کار کند **وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ**؛ و خدا دانا است به صلاح شما درست کار و درست گفتار ۲۰ حکم کننده بر این امت به تخفیف شریعت.

وَاللّٰهُ يُرِيْدُ اَنْ يَّتُوْبَ عَلَيْنَكُمْ؛ خدا می خواهد که توبه دهد شما را و بپذیرد توبه شما و به شما گرداند فضل خود. **وَيُرِيْدُ الَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ الشَّهْوَاتِ اَنْ تَمْلِكُوْا مَلَاً عَظِيْمًا**؛ و میخواهند آن کسان که پس روی کنند کام و آرزوها را چون

جهودان که شما بچسبید از حق چسبیدنی بزرگ به نکاح اخوات؛ ای که جهودان آن را روا دارند و مؤمنان را ملامت می کردند در تحریم آن.

- ۴ **يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ:** می خواهد خدا که سبک کند از شما به تحلیل اما و دیگر احکام شریعت و **خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا:** و آفریده اند مردمان را سست و بیچاره از هوای تن. **سؤال:** چه تخفیف باشد در تحریم اخوات بعد ما که تخفیف تحلیل است و تشدید تحریم؟ جواب گفته اند این تخفیف عاید است با قول خدای تعالی **فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ.** و گفته اند معناه: یرید الله ان یخفف عنکم الذنوب باحتمالکم شمانة الیهود و جفواتهم ایاکم.
- ۸

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ:** ای آن کسان که گرویده اند و ای شما که گروید گانید مخورید خواسته های شما را میان شما بباطل و بناشایست **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ:** مگر که باشد بازرگانی به همداستانی از شما. **سؤال:** چرا تجارت را خاص کرد به استثنا، بعدما که صدقات و هبات و صلوات و ضیافات و میراث همه حلال است و نه تجارت است؟ جواب گوئیم این استثنا مقطوع است، **آی:** لکن تجاره عن تراض منکم؛ و تجارت را خاص کرد زیرا که معظم تصرف خلق در اموال به تجارت است **وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ:** و مکشید تنهای شما را. **سؤال:** چرا گفت **وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ**، بعدما که هیچکس خود را بنکشد؟ جواب گفته اند معناه: **وَلَا تَقْتُلْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا.** و گفته اند معناه: خویشان را در هلاکت میفکنید؛ چنانکه جای دیگر گفت **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا:** بدرستی که بود و هست خدا بر شما بخشاینده که شما را نهی می کند از مال حرام و خون حرام.
- ۱۶
- ۲۰

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ غَدُوًّا وَظُلْمًا: و هر که کند آن را - یعنی گرفتن مال حرام و ریختن خون حرام - از حد درگذشتنی و ستم کردنی. و گفته اند این

عدوان قصد است که آن معصیت را بقصد کند؛ و گفته اند این عدوان اصرار است؛ و گفته اند استحلال است، و این ظلم ستم است برتن خویش فَسَوْفَ نُضْلِيهِ نَارًا: زود بود که درآریم او را در آتش و بسوزانیم او را بدان وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا: و هست در آوردن او در آتش و عذاب کردن او به آتش بر خدا آسان.

۴
 ۸
 ۱۲
 ۱۶
 ۲۰
 إِنَّ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ: اگر بیکسوی شوید از آن گناهان بزرگ که باززد کرده اند شما را از آن نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ: ناپدید کنیم و در گذاریم از شما بدیهای شما. گفته اند کبایر آن گناهان است که بر آن حد واجب آید در این جهان و عذاب در آن جهان. و گفته اند کبایر آن بود که جز به توبه آمرزیده نگردد و سیئات آن بود که به محنتها آمرزیده گردد. و گفته اند کبایر آن بود که بقصد بود و سیئات آن بود که نه بقصد بود. و گفته اند کبایر آن بود که به اصرار بود و سیئات لَمْ يَمْ يَمْ بود. و گفته اند کبایر آن بود که از آن نهی حتم بود و بر آن وعید عذاب بود و سیئات مباحات به حال شهوت و ما بدین قول گیریم. سؤال: اگر کبایر آن بود که از آن نهی حتم بود پس چرا کبایر را جدا وا کرد و خاص کرد از مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ؟ جواب گوئیم زیرا که نهی بود که نه نهی حتم بود، کبایر آن بود که از آن نهی حتم بود. و گفته اند الکبایر التي تنهون عنها كما قال بهيمة الانعام ای البهائم التي هي الانعام وَنُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا: و درآریم شما را درآوردن جای بزرگوار چون بهشت. مُدْخَل درآوردن بود و درآوردن جای بود. و گر مُدْخَلًا به فتح میم خوانی در آمدن جای بود و آن بهشت است.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ: آرزو مخواهید آن را که افزونی نهاده است بدان و نکوداشت کرده خدا برخی را از شما بر برخی. و گفته اند این نهی از حسد است؛ و گفته اند این نهی تأدیب است، معناه: چیز مردمان بدیشان ارزانی دارید و خویشتن را آنچه خواهید از خدا

- خواهید. و گفته اند این آیت در جواب ام سلمه آمد که اورسول را گفت «یا رسول الله، ما زنان چه کرده ایم که مردان غزوها می کنند و ما از آن بی نصیب، و ایشان به جماعت می آیند و ما از آن بی نصیب». خدا گفت وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ، الْآیة. لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا ۴ اكْتَسَبْنَ: مردان را برخی بود از آنچه کردند از خیر و شر و زنان را برخی بود از آنچه کردند از خیر و شر؛ یعنی به هر چه کنند مکافات بود وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ: و بخواهید از خدا از افزونی نیکوی او، گویند اللَّهُم ارزقنا من فضلك الواسع إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا: بدرستی که خدا بود و هست به ۸ هر چیزی از صلاح و فساد بندگان دانا. و گفته اند علیم بفضل الرجال علی النساء. وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ: هری و همه را کرده ایم ما میراث برندگان از آنچه باز گذاشت مادر و پدر و خویشاوندان، یعنی پدید کردیم میراث ایشان. و آن آن بود که در جاهلیت میراث حلفا ۱۲ برگرفتندی؛ یک با دیگر عهد کردند و گفتندی: دمی دمک، هدمی هدمک، تَرْتُنِي وَآرْتُكَ؛ چون یکی از آن دو بمردی، آن دیگر حلیف وی همه میراث برگرفتی. خدای تعالی در شریعت اسلام قسمت میراث پدید کرد و حلفا را گفت وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ: و آن کسان که بسته کرده ۱۶ بود سوگندان شماعهد میان شما قَاتُوهُمْ نَصِيبُهُمْ: بدهید ایشان را برخ ایشان از سیک. گروهی گفته اند که این منسوخ است به قول خدا وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ. ما گوئیم اگر حلیف را چیزی وصیت کند ادا باید کرد از ثلث چون دیگر وصایا، و گر وصیت نکرده باشد حلیف را حقی ۲۰ واجب نیاید در مال. و این که می گوید قَاتُوهُمْ نَصِيبُهُمْ، معنی آن است که وصیت کرده باشند إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا: بدرستی که بود و هست خدا بر همه چیز گوا و دانا.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ: مردان استاد گانند بر زنان، آی: مَسْلُطُونَ عَلَى

اداب النساء بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ: بدانچه افزونی نهاده است خدا
 برخی را از ایشان بر برخی؛ یعنی مردان را بر زنان به فضل عقل و فضل
 قوت و ضمان مهر و بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ: و بدانچه نفقه می کنند از
 خواستهای ایشان فَالْصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ: زنان نیک ۴
 آن باشند که فرمان بردار باشند خدا را و نگه دارنده باشند حق شوهران را
 در حال غیبت در آنچه فرموده است خدا به توفیق خدا؛ و گفته اند بِمَا حَفِظَ
 اللَّهُ، آی: بحفظ الله و عصمته و اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ: و آن زنان
 که می دانید بدخویی ایشان و بدسازی ایشان پند دهید ایشان را اگر ۸
 باصلاح آیند و گرنه وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ: جدا شوید از ایشان در بسترها
 اگر به صلاح آیند، و گرنه وَ أَضْرِبُوهُنَّ: بزنید ایشان را زخم ادب نه زخم
 شین آورنده فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ: اگر فرمان برند شما را فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا: مجوید
 بر ایشان راهی به بهانه که ما را دوست نمی دارید إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا: ۱۲
 بدرستی که بود و هست خدا برتر از همه چیزهای بزرگ و بزرگوار؛ یعنی
 نگرید بر آن ضعیفه افزونی نجوید و قدرت ننمایید که خدا بر شما قادرتر
 است از آن که شما بر ایشان، مکافات شما باز کند. این آیت در شأن
 زینب بنت محمد بن مسleme آمد و در حق شوهر او اسعد بن الربیع. میان ۱۶
 ایشان منازعت رفت، اسعد او را طیانچه ای زد بر روی؛ زن به تظلم نزد
 رسول آمد و روی خویش فرا رسول نمود و نشان گرفته از زخم اسعد.
 رسول گفت: کتاب الله علی القصاص، بیارید شوهر او را تا قصاص
 کنیم. آن زن بشادی از نزد رسول بازگشت تا شوهر را حاضر کند؛ در ۲۰
 ساعت این آیت فرو آمد. پیغمبر علیه السلام او را بازخواند و گفت آرنا
 امرأ و اراد الله امرأ فکان ما اراد الله فوق ما اردنا؛ آن زن را پند داد و
 گفت مردان را بر ادب زنان گماشته اند، نگر نیز خویشتن را بدان نیاری
 که ترا ادب کند.

وَأِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا: و اگر ترسید و دانید مخالفت میان مرد و زن که بهم نمی سازند فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا: برانگیزید و بفرستید میانجی از اهل آن مرد و میانجی از اهل زن تا برسند از دل ایشان تا چرا می نسازند با یکدیگر و آنچه در دل دارند بگویند تا معلوم گردد که جرم ۴ که را است إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا: اگر خواهند آن دو میانجی ببسامانیدنی سازواری افکند خدای تعالی میان آن مرد و آن زن؛ و گر نیفتد خلل از میانجی بود. و در خبر است که عمر خطاب رضی الله عنه چون میانجی فرا کردی تا توسط کند، بکردندی اگر صلح و صلاح پدید ۸ نیامدی هر دو میانجی را به درّه بزدی و گفתי شما نیت نیکونداشتی و گرنه صلاح پدید آمدی که خدا گفت إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنْ أَلَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا: بدرستی که بود و هست خدا دانا به صلاح بندگان آگاه به همه چیزها. ۱۲

وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا: به یگانگی پرستید خدا را و همباز میارید به وی چیزی. گفته اند وَأَعْبُدُوا اللَّهَ امر است به توحید و وَلَا تُشْرِكُوا نهی است از نفاق. و گفته اند وَأَعْبُدُوا اللَّهَ امر است به اخلاص، وَلَا تُشْرِكُوا نهی است از ریا و تخیل و در ضمیر آن امر است به اخلاص طلب اجر و ۱۶ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا، ای: احسنوا بالوالدین احسانا: و بجای مادر و پدر نیکوی کنید نیکوی کردنی. و نیکوی با مادر و پدر قضای حق ایشان است و حق مادر و پدر نه چیز است، پنج در زندگانی ایشان و چهار از پس مرگ ایشان. اما آن پنج که در زندگانی ایشان است: به همه دل ایشان را ۲۰ دوست داشتن و به زفان نیکوگفتن و به تن خدمت کردن و به مال عون کردن و فرمان ایشان بردن در آنچه رضای خدا بود. و آن چهار که بعد وفات ایشان بود: خصمان ایشان را خشنود کردن و از خیرات خویش ایشان را نصیب دادن و ایشان را دعا کردن و از هر چه روان ایشان را از

آن آزار بود پرهیز کردن وَبِذَى الْقُرْبَى: و بجای خداوندان خویشی نیکوی
 کردن وَالْيَتَامَى: و بجای یتیمان نیکوی کردن وَالْمَسَاكِينَ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى:
 و بجای درویشان و بجای همسایه که خداوند خویشی بود وَالْجَارِ الْجُنُبِ:
 و بجای همسایه بیگانه. و همسایه بود که او را سه حق بود چون مسلمان ۴
 بود و خویش بود؛ و همسایه بود که او را دو حق بود چون مسلمان بود و
 بیگانه بود؛ و همسایه بود که او را یک حق بود چون مسلمان نبود وَ
 الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ: و یار هم پهلوی؛ گفته اند رفیقک فی السفر؛ و گفته اند
 امرأتک الذی تضاجعک؛ و گفته اند آنکه با تو سروکار دارد وَأَبْنِ السَّبِيلِ:
 ۸ راه گزری. و رهگذریان را ابناء السبیل گویند از بهر مناسبت ایشان را
 با راه، چنانکه گویند ابناء دنیا و ابناء آخرت وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ: و آنچه
 زیردستان شما اند چون بندگان و پرستاران و چاکران و کهتران و شاگردان
 إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا: بدرستی که خدا دوست ندارد آن کس ۱۲
 را که کشی کننده بود و نازنده که به زیردستان خود و اقارب خود
 استخفاف کند. این آیت در آن آمد که یاران رسول چون به هجرت به
 مدینه آمدند از اقارب خویش تبرّا کردند و از مادر و پدر هجران آوردند و
 کسی که بدیشان آمدی از اقارب ایشان بدو التفات نکردندی حمیت دین ۱۶
 را. خدا این آیت بفرستاد؛ آنکه گفت:

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ: دوست ندارد آن کسان را که بخیلی
 کنند و بفرمایند مردمان را به بخیلی. گفته اند مراد از این بخیلی بخل مال
 است؛ و گفته اند مراد از این بخل دین است که از دلشان برنیاید که ایمان ۲۰
 آرند و دیگران را نیز منع کنند. و گفته اند مراد از این بخل است به نعت و
 صفت رسول که جهودان آن را در تورات می پوشیدند و عامه را بر کتمان
 می داشتند وَيَكْتُمُونَ مَا أَنِیْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ: و بمی پوشند آن را که دادست
 ایشان را خدا از افزونی نکویی او، چون نعت و صفت مصطفی وَاَعْتَدْنَا

لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا: و ساخته ایم ما کافران را عذابی خوارکننده؛ و آن عذاب دوزخ است. سؤال: چرا گفت وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ، بُخْلًا را کافر خواند؟ جواب گوئیم این کفر کفران است و آن ناسپاسی نعمت بود نه کفر جحود. و گفته اند این کفر تغطیت است نبینی که گفت وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ؛ و کفر تغطیت بود چنانکه شاعر گوید: فی لیلۃ کفر النجوم غمامها، ای: ستر. و گفته اند مراد از این بخل بخیلی به ایمان است و بیان حق، و آن بخل خود کفر است.

- ۸ وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ: و آن کسان که هزینه می کنند خواستهای ایشان دیدار مردمان را وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ: نه گروند به خدا و نه به روز واپسین. سؤال: چرا خدای تعالی ریا از کافریاد کرد بعدما که ریا و اخلاص مرتب است بر ایمان، چنانکه علم و جهل مرتب است بر حیات؟ جواب گوئیم مراد از این ریا نفاق است و آن صفت کافران است. و گفته اند این ریا محمّد است و از کافر خود این ریا بود، چنانکه گفت خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِیَاءَ النَّاسِ. سؤال: چرا گفت وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ، بعدما که این آیت را بر بخیلان مؤمنان رانی ایشان به خدا و به قیامت گرویده بودند، و گریه بر جهودان رانی هم به خدا و به قیامت گرویده بودند؟ جواب گوئیم اگر بر مؤمنان رانی معنی وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ آن است که حق ایمان به خدا و به قیامت بجای نیارند، و گریه بر جهودان رانی ایشان خود به خدا نگرویده باشند که خدا را والد غزیر گویند و سفیه گویند او را، چو گویند خدا محمد کذاب را تأیید کرد به معجزه، و بدان قیامت که محمد از آن خبر کرد ایمان ندارند وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا: و هر که دیو او را یار بود بدا یارا که او را بود.

وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: چه بودی بر ایشان و چه زیان

داشتی ایشان را که بگرویدندی به خدا و به روز واپسین، **وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ**؛ و هزینه کردند آن را از آنچه خدا روزی کرده بود ایشان را، یعنی زکات بدادندی و صدقه بدادندی **وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا**؛ بود و هست خدا بدیشان و به اقوال و افعال ایشان دانا. محمد هیصم گفتی از دوستی که خدا سخاوت را دارد آن را با ایمان قرین کرد در این آیت و گفت **لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ**، و از دشمنی که بخل را داشت آن را با کفر قرین کرد چنانکه از پیش گفت **الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ**. **وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا**.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ؛ بدرستی که خدا ستم نکند همسنگ ذره ای. و گفته اند ذره صرخ مور بود؛ و گفته اند ذره خردله بود؛ و گفته اند ذره آفتاب گردش بود؛ و گفته اند که ذره آن بود که هفتاد از آن نباید تا چند یک آفتاب گردش بود؛ و گفته اند ذره جزء الذی لا یتجزی بود؛ آن مقدار ستم نکند، یعنی هیچ ستم نکند بر کس **وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا**؛ و اگر باشد یک نکویی افزون کند آن را، یکی را تا هفتصد هزار تا چندان که خدا داند و بس **وَيُؤْتِي مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا**؛ و بدهد از نزد خود، آی به فضل خود، مزد بزرگ چنانکه بزرگی آن نداند مگر خدای بزرگ.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ؛ چون بود - یعنی چون کنی یا محمد - چون بیاریم ما از هر گروهی گواهی **وَجِئْنَاكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا**؛ و بیاریم ترا بر این امت گواهی؛ و گفته اند بر امتان دیگر، و گفته اند بر شهدا گواهی. و آن چنان بود که روز قیامت خدای تعالی همه رسولان را و امتان را حاضر کند، آنکه لوح محفوظ را گوید چه کردی آن امانتها را که ترا دادم، تا به آخر؛ چنانکه در **وَكَيْدَ لِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا** گفته آمد. عبدالله مسعود گوید پیغمبر علیه السلام مرا گفت «قرآن برخوان تا من بشنوم». گفتم «یا رسول الله اعلیک اقرأ وعلیک أنزل؟». رسول گفت

«بلی، من دوست دارم که از کسی بشنوم». من سوره النساء ابتدا کردم، چون فرا این آیت رسیدم که فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا، الآية، نگه کردم اشک از چشم رسول می بارید.

- ۴ يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ: آن روز خواهند و دوست دارند آن کسان که نگر و یزند و نافرمانی کردند رسول را که هامون گردیدی بدیشان زمین، و گر تَسَوَّى به ضم تا خوانی: تا هامون کردند بدیشان زمین را؛ یعنی از شرم و تشویر خدا خواهند که به زمین فرو شوند و هیجا پدید نیایند. و گفته اند معناه: خواهند که در گور بمانند و با خاک زمین یکی شدند و هرگز ایشان را برننگیختند. و گفته اند آن آن بود که بهایم را برانگیزند و داد ایشان از یکدیگر بستانند و ایشان را خاکی گردانند، کافران گویند کاشکی ما را نیز با خاک زمین یکی گردانندی، چنانکه جای دیگر گفت وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا. وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا: و بنپوشند و بتوانند پوشید از خدا سخنی. سؤال: ای نه جای دیگر گفت که کافران گویند وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، و اینجا می گوید وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا، این نه تناقض بود؟ جواب گویم روز قیامت حالها بود و موقوفها بود، در آن وقت که کافران کرامت مؤمنان و رحمت و مغفرت ایشان می بینند و خواهند که خویشان را در پی ایشان افکنند گویند وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، دعوی توحید کنند. آنگه خدای تعالی دهن ایشان را مهر کند و اعضای ایشان را فاسخن آرد تا بر ایشان گواهی دهند؛ آنگه مهر از دهن ایشان برگیرد، به سخن آیند و گویند کاشک ما آن سخن نگفتمانی که مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ؛ این است معنی قول خدا وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا.
- ۱۲
- ۱۶ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى: ای آن کسان که
- ۲۰

- گرویده‌اند و ای شما که گرویدگانید پیرامن مسجد و نماز مگردی و شما مستان باشید. محمد هیصم گفتی: همه روی زمین از مشرق تا به مغرب مسجد است این امت را، چنانکه پیغمبر گفت جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ كُلُّهَا مَسْجِدًا وَطَهُورًا؛ و خدای تعالی در این آیت مست را دور می‌کند از مسجد، چنانستی که خدای تعالی از دشمنی که خمرخواره را دارد می‌گوید همه بدان را در زمین و ولایت من جای است و مست را جایی نیست حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ: تا آن وقت که بدانید آنچه می‌گویید که نبادا فحشی گوید در نماز، زیرا که مست باک ندارد از فحش گفتن در نماز.
- ۸ و گفته‌اند معناه: تا بدانید که چه می‌خوانید در نماز. این آیت پیش از حرامی خمر آمد، در شأن گروهی از یاران رسول که در خانه عبدالرحمن بن عوف الزهری بودند بمیهمان؛ و وقت نماز درآمد. یکی فرایش رفت به امامی. مست بود و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ می‌خواند و ۱۲ لَا هَا از آن می‌افکند و می‌خواند اعبد ما تعبدون و انتم عابدون ما اعبد. سؤال: چرا گویند که در نماز قرآن نباید خواند بعد امام، بعدما که یاران رسول می‌خواندندی تا خدای تعالی ایشان را گفت مست نماز مکنید تا بدانید که چه می‌خوانید؟ جواب گوئیم آن امام بود که قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بر آن نکال و عبرت می‌خواند، این نهی امام را است، لاجرم خواندن بر امام واجب است. سؤال: چرا نگفت حتی تعلموا ما تقرأون؟ جواب گوئیم معنی آن است تا امام بداند که چه می‌خواند و شما که قوم ۲۰ باشید بدانید که چه می‌گویید از پس؛ تکبیر و تسبیح و قرائت همه قول است، پس همه در این درآمد. و گفته‌اند که این آیت پیش از آن بود که امر آمد قوم را به استماع و انصات، همچنانکه این آیت پیش از آن بود که آیت حرامی خمر آمد، آنکه منسوخ شد وَلَا جُنْبًا إِلَّا غَابِرِي سَبِيلٍ: و نه نیز جنابت رسیده مگر گذران راه، که ره گذران بر مسجد باشد، آنکه معذور

- باشد که بر مسجد بگذرد تا به آب رسد؛ و ادب وی آن است که چون در مسجد خواهد شد، نخست تیمم کند آنکه در مسجد برود حَتَّى تَغْتَسِلُوا: تا سر و تن بشوید. سؤال: چرا مست را گفت پیرامن نماز مگرد لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى، آنکه گفت وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِ سَبِيلٍ، بعدما که ۴ مست را و جنب را هیچ یکی را از ایشان نشاید که نماز کنند. و گرچه عابر سبیل باشند؟ جواب گوئیم لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ مراد از این صَلَاة مسجد است آن را صَلَاة خواند زیرا که موضع صلوات است، همچنان که کنشت را صلوات خواند وَبِيعَ وَصَلَوَاتٌ، زیرا که موضع صلوات ایشان است؛ و ۸ گویند الظهر اربع رکعات، یعنی: صَلَاة الظهر وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ: وگر باشید بیماران یا در سفر باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ: یا آمده بود یکی از شما از فراغتگاه أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ: یا بپسوده باشید زنان را؛ یعنی رسیده باشید بدیشان به مجامعت فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا: نیافته ۱۲ باشید آب قصد کنید به تیمم به خاک پاکیزه فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ: بپسایید رویهای شما را و دستهای شما را. دو ضربت باید در تیمم، یک بار دو دست بر خاک زنی و به روی فرو آری و دیگر بار دست بر خاک زنی و به دو دست فرو آری تا وارن و گرتا گرسوع باشد هم روا بود. و ۱۶ تیمم بی نیت روا نبود و هر که آب نیابد و گریابد فرا خویشتن نتواند برد از علتی یا از سرماییی یا از آنکه خوردنش را نماند و ترسد که از تشنگی هلاک شود و یا آنجا که آب باشد دشمنی باشد و یا آب تیرواری دورتر باشد که اگر به آب شود نماز از وقت بشود؛ این همه را تیمم روا است. و ۲۰ تیمم به خاک و به هر جنس که آن از زمین باشد روا بود؛ و گراز همه درماند دست بر جامه زند تا گرد آن به دست او رسد هم روا است؛ و گراز جامه درماند دست به هوا زند روا است که هوا از گرد خالی نبود. چون تیمم بکرد بدان تیمم نماز می کند تا آب یابد؛ چون آب یافت غسل کند و

هر نماز که به تیمم کرده باشد تمام باشد. و اگر در نماز باشد که آب یابد طهارت کند و باقی نماز بنا کند إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا غَفُورًا: بدرستی که بود و هست خدا ناپیدا کننده گناه تایبان و سهولت کننده بازین امت در شریعت و آمرزگار ایشان را. ۴

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ: ای نگه نکردی سوی آن کسان که داده اند ایشان را برخی از نامه چون تورات يَشْتَرُونَ الصَّلَاةَ: همی برگزینند گمراهی را، چون جهودی و تغییر کتاب خدا. و ایشان علماء جهودان بودند که در جهودی غلومی کردند و بر ضلالت بستیهیدند وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ: و نیز می خواهند که شما که مسلمانانید گم شوید از راه حق و نکاح اخوات را حلال دارید. ۸

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ: و خدا داناتر است بدان دشمنانان شما. وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا: بسنده است خدا دوست و یار شما و بسنده است خدا یاری کننده و نگه دارنده شما؛ به وی بسنده کنید و به کفایت و نصرت او دلارام باشید و از جهودان یاری چشم مدارید. ۱۲

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُخَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ: و از آن کسان که جهود شدند هستند که بمی گردانند سخنان را از جایگاههای آن یعنی از معنیهای آن، که نعت و صفت مصطفی را در تورات می گردانند. سؤال: چرا گفت عَنْ مَوَاضِعِهِ، نگفت عَنْ مَوَاضِعِهَا، بعدما که کَلِم جمع است و مَوَاضِع جمع است، چرا کنایت از آن به لفظ وحدان کرد؟ جواب گوئیم زیرا که هر چند کَلِم جمع کلمه است لکن لفظش وحدان است، مَوَاضِع با معنی کَلِم گردد و ها با لفظ آن گردد وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا: و می گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم. سَمِعْنَا قولک و عَصَيْنَا امرک وَأَسْمَعُ غَيْرُ مُسْمِعٍ: و توفراشنو سخن ما که مشنویا، ای: غیر مسمع منک قولک، ترا سخن ما باید شنید، ما را سخن تو نباید شنید. و گفته اند معناه: فراشنویا ناصواب مشنواندا ترا ۲۰

- صواب. وگفته اند معناه: آن شنو که نشنوانند کس را وَرَاعَتًا: و نیز می گویند رَاعِنًا ای رعنا. و این لفظ رَاعِنًا مسَبَّتی بود به لغت ایشان، رسول را و یاران رسول را رعنا می گفتند لَيَّا بِالْأَيْتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ: پیچ درآوردنی به زبانهای ایشان و آهو کردنی در دین و مسلمانی وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا ۴ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا: و اگر ایشان گفتندی فراشنیدیم ما سخن ترا و فرمان برداریم ترا و فراشنو و نگه کن به ما لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ: هراینه به بودی ایشان را و درست تر و صواب تر بودی از آنکه می گفتی وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ. سؤال: دو چیز باید نیک تا یکی از دیگری به بود و قول ایشان که ۸ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ و رَاعِنًا خود نیک نبود تا سَمِعْنَا وَاسْمَعْنَا وَانْظُرْنَا از آن به بودی، پس چرا گفت لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ؟ جواب گوئیم این خیر خیرورت است نه خیر بهین، و این همچنان است که گفت فَاٰمِنُوْا خَيْرًا لَّكُمْ وَلٰكِنْ لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ: بی بنفردست ایشان را خدا به ناگرویدن ۱۲ ایشان و خذلان گذاشته است تا هر چه بتر می کنند و می گویند فَلَا يُؤْمِنُوْنَ اِلَّا قَلِيْلًا: بنگروند مگر اندکی. سؤال: چرا گفت بنگروند مگر اندکی بعد ما که از ایشان خود هیچ نگرویدند اندک و بسیار؟ جواب گفته اند معناه: فَلَا يُؤْمِنُوْنَ قَلِيْلًا وَلَا كَثِيْرًا. و گفته اند معناه: فَلَا يُؤْمِنُوْنَ اِلَّا قَلِيْلًا، ۱۶ نگروند مگر به موسی و بس. و گفته اند معناه نگروند از ایشان مگر اندک، چون عبدالله بن سلام و یاران او و بعضی از مؤمنان اهل کتاب.
- يَا اَيُّهَا الدِّينِ اُوْتُوا الْكِتَابَ اٰمِنُوْا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ: ای آن کسان که ۲۰ داده اند ایشان را نامه یعنی تورات و انجیل بگروید بدانچه فرو فرستادیم چون قرآن موافق و باوردارنده و راست کننده آن را که با شما است چون تورات و انجیل مِنْ قَبْلِ اَنْ نَّظْمِسَ وُجُوْهَاً: پیش از آنکه بمحاییم رو یها را فَتَرُدَّهَا عَلٰی اٰذْبَارِهَا: و بازگردانیم آن را بر پشتهای آن و کنیم آن را چو قفاهای آن؛ یعنی پیش از آنکه مسخ کنیم و قرده و خوک گردانیم او

نَلَعْنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ: یا بنفرینیم ایشان را چنانکه بنفریدیم به مسخ و هلاکت اهل شنبه را که در شنبه از حد درگذشتند. و ایشان اهل ایله بودند، قوم داود: خدای تعالی ایشان را قرده گردانید و همه را هلاک کرد و یکسر به دوزخ برد وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا: و بود و هست فرمان خدا ۴
بودنی یعنی کرده و بوده. این آیت در شأن عبدالله بن سلام آمد و قصه او در اول سورة البقرة گفته آمد. سؤال: چرا گفت وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا بعدما که مفعول مخلوق بود و امر خدا قول او است و قول او مخلوق نیست؟ ۸
جواب گوییم این امر نه آن امر است که مقابل نهی است، این امر حادثه است و حادثه را امر گویند چنانکه خدا گفت لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا، آیتها أَمْرُنَا، و در لغت گویند امور فلان مستقیمه، بدین احوال و حوادث خواهند، نه امر قولی.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ: بدرستی که خدا ۱۲
نیامرزد که همباز آرند به وی و بیامرزد آنچه فرود شرک است آن را که خواهد وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا: و هر که همباز آرد با خدا بدرستی که فرابافت بر خدا بزه ای بزرگ و گناهی بزرگ. این آیت و قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ در شأن وحشی غلام جبرین مطعم ۱۶
قاتل حمزه آمده است، و قصه او در قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا گفته آید، ان شاء الله. سؤال: چرا گفت لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، بعدما که شرک مکره آمرزیده بود و شرک ساهی آمرزیده بود و شرک تایب آمرزیده بود؟ جواب گوییم از عموم آیت آن واجب آید که هیچ شرک را نیامرزد. لکن ما ۲۰
شرک مکره را و شرک ساهی را و شرک ناسی را و شرک تایب را به دلیل تخصیص کردیم و تخصیص عموم به دلیل روا بود. سؤال: چرا گویند خدای تعالی بدعت را نیامرزد، بعدما که بدعت دون شرک است و خدا گفت وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ؟ جواب گفته اند بدعت خود

دون شرک نیست در علت استحالت غفران، زیرا که علت استحالت غفران شرک استحلال و تدین است و همین علت در بدعت برجا است که بدعت هم گناه است به استحلال و تدین. دیگر جواب گوئیم از عموم این آیت واجب آمدی که بدعت را بیامرزیدندی، لکن ما آن را گفتیم که نیامرزند به دلیلی گفتیم و تخصیص عموم به دلیل روا بود. و گفته اند وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَلَا يَشَاءُ غفران البدعة.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ: ای نگه نکردی بدان کسان که می ستایند تنهای ایشان را بَلَى اللَّهُ يُرَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا: بی خدا بستاید آن را که خواهد و ستم نکنند بر ایشان به تافته ای. گفته اند فتیل آن بود که پدید آید در میان دو انگشت چون بسه بمالی، و گفته اند فتیل آن رشته بود که در میان استه خرما بود. این آیت در شأن گروهی از علماء جهودان آمد که نزدیک رسول آمدند و اطفال خویش را بیاوردند و گفتند «یا محمد، چه گویی در این اطفال، ایشان را عذاب بود؟». رسول گفت «نه». ایشان گفتند «والله که ما از ایشان بی گنه تریم، زیرا که هر گنه که ما به روز کنیم به شب آن را بمحایند و هر گنه که به شب کنیم به روز آن را بمحایند». خدا گفت:

أَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ: نگه کن یا محمد که چگونه فرامی بافند بر خدا دروغ. وَ كَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا: و بسنده است بر ناباکی و دلیری ایشان بر خدا آن دروغ و بزه هویدا.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ: ای نگه نکردی سوی آن کسان که داده اند ایشان را برخی از نامه یعنی تورات يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ: می بگروند به جبت و طاغوت. و جبت و طاغوت آن بود که آن را از دون خدای پرستند. و گفته اند این جبت و طاغوت در این موضع کعب اشرف و حیی اخطب است. و گفته اند جبت سحر است و طاغوت بت و جز از آن وَ

- يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا: و می گویند مر آن کسان را که نگر ویده اند چون اهل مکّه که اینها راه یافته ترند از مؤمنان.
- و آن آن بود که کعب اشرف از پس وقعت بدر به مکّه شد با هفتاد سوار به تعزیت قریش و نوحها کرد کشتگان بدر را. اهل مکّه او را گفتند ۴
- «چه گویی در ما و در محمد، از ما دو گروه که بر حق تر و بر راه تر؟».
- کعب گفت «این مشرکان از محمد بر راه ترند»، و آن عهدها که با رسول داشت آنجا بشکست و با اهل مکّه عهد کرد که اگر شما به حرب محمد آید ما با شما باز گردیم، برخیزید و هر مال که در کاروان آورده اید همه ۸
- بذل این کار کنید تا کین خویش از محمد و یاران او باز کشیم. از آن بود که اهل مکّه دیگر سال لشکر بساختند و به حرب رسول آمدند. چون کعب از مکّه بازگشت پیش از آنکه به مدینه رسید جبرئیل مصطفی را خبر کرد ۱۲
- که کعب عهد تو بشکست و با اهل مکّه عهد کرد بر حرب تو و بازگشت، ساخته باش تا چون او باز آید او را بکشی. چون باز آمد آن شب عروس را باز خانه آورد. رسول با یاران گفت «کیست که برود به کشتن کعب و شر او کفایت کند؟». محمد بن سلمه گفت «یا رسول الله، کار من ۱۶
- است که او با من برادری دارد به شیر، من توانم که او را به دست آرم بدین بهانه». رسول او را دعا کرد و از خدا نصرت خواست، آنکه گفت «کیست که با او برود؟». سلکان بن سلامه برخاست و یار او گشت.
- محمد بن سلمه گفت «یا رسول الله، باشد که کعب از حصار فرو نیاید تا ۲۰
- من رسول خدا را جفا نگویم». رسول گفت «روا دارم تو هر چه خواهی بگویی، اندی که او را به دست آری». محمد بن سلمه زرهی در پوشید در زیر پیرهن و تیغ با دست گرفت، با سلکان برفتند به در حصار کعب شدند؛ او بر بام کوشک خفته بود با عروس، و عروسش کاهنه بود. محمد مر کعب را آواز داد. کعب جواب داد که «کیست؟». محمد گفت

- «برادر تو است، محمد بن سلمه». کعب گفت «هین مگر شغلی داری بدین وقت؟». محمد گفت «درماندیم بازین مرد - یعنی محمد علیه السلام - و هر روز ما را ورستادی دیگر برنهد و در دسری دیگر آرد، کسی کشته شده است اکنون بر ما قسمت دیگر بکرده است دیت را، من نزدیک تو آمده‌ام ۴ و زرهی آورده‌ام به رهن تا مرا درمی چند وام دهی تا فراوی دهم که درمانده‌ام». کعب گفت «نه ترا می‌گفتم که در دین وی مشو که با او درمانی، فرمان من نکردی لاجرم غبن می‌کش، اکنون نصیب ما چیست؟». محمد گفت «فرو آیی تا تدبیری بکنی». کعب قصد کرد تا ۸ فرو آید، عروشش دست در دامن او زد و گفت «مشو که از این فروشدن تو بوی خون می‌آید». کعب گفت «لَوْدُعَى الْحَرَّالِی طَعْنَةُ لَأَجَاب». فرو آمد و محمد سلکان را در پس دیواری بنشاند و وی را گفته بود که: من کعب را به بهانه‌ای می‌آرم تا اینجا، تو از اینجا برخیز، من او را ۱۲ محکم فرو گیرم تو او را ده. و تنی چند فراتر بنشاند داشت که اگر حاجت افتد یاری کنند. چون کعب فرو آمد محمد دست او بگرفت، بوی خوش یافت گفت «بخ بخ ای برادر با نوداماد مانی خلوق بر کرده معطر بیوده». گفت «بلی.» دست وی گرفت و فرو نشست و زمانی حدیث کردند ۱۶ در مساوی رسول. محمد گفت «ماهتاب نهمار روشن می‌تابد بیا تا در این مهتاب بخرامیم». دست یکدیگر گرفتند و می‌رفتند. کعب گفت «این زره چرا پوشیده‌ای؟». گفت «رهن است که آورده‌ام تا ترا دل ساکن باشد». کعب گفت «میان ما به رهن حاجت نباشد». چون به میعاد ۲۰ رسیدند او را فرو گرفت و سلکان از کمین بجست و زخمی بزد کعب را. کعب بانگی بکرد سخت بلند؛ زنش از بام کوشک آواز او بشنید و فریاد کرد. بنی نضیر آگه شدند و گفتند که رئیس ما را بکشتند. در آن میان زخمی رسید یکی را از یاران رسول. او با دیگران گفت «شما بروید و

مرا مپایید». محمد گفت «والله که نروم تا ترا با خود نبرم و گرچه صد جان فدا باید کرد». یاران رسول به مدد آمدند و رسول خدا بر کنار مدینه نشسته بود منتظر با گروهی از یاران؛ چون شنید که بنی نضیر زحام آوردند کس بفرستاد به مدد، در ساعت سر کعب را نزد او آوردند. رسول و مسلمانان شادیه‌ها کردند.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا: ایشانند آنکسان که بنفریده است خدا ایشان را و هر که بنفریند او را خدا نیابی او را ۸
رهاننده‌ای و یاری کننده‌ای. سؤال: أُولَٰئِكَ الَّذِينَ کلمه حصر و قصر است، از اینجا واجب کند که لعن خدا بر آن گروه محصور و مقصور باشد و نه چنین است پس این چگونه است؟ جواب گوئیم أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خبر از آن کسان است که ایشان گویند کافران را هُولَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا، و اعتقاد همه کافران این است که گویند کافران از مؤمنان راه یافته‌ترند. ۱۲

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ: ای هست ایشان را برخی از پادشاهی تا همی تحکّم کنند به نبوت و رسالت که آن اسرائیلی را باید نه اسماعیلی را که نه ایشان را نصیبی بود از پادشاهی فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا: آنکه ایشان ندادندی مردمان را مقدار گو خرماسته‌ای. گفته‌اند این ناس مراد از این ولد اسماعیل است؛ یعنی اگر به دست ایشان چیزی بودی از پادشاهی خود ایشان هیچکس را از فرزندان اسماعیل چیزی ندادندی از دشمنی که ایشان ولد اسماعیل را دارند. ۲۰

أَمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ: ای حسد می کنند و بدخواهی می کنند مردمان را - یعنی مصطفی را - بر آنچه داده است او را خدا از افزونی نیکوی او. رسول را ناس خواند تعظیم و تفضیم او را، چنانکه جای دیگر گفت يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ. و گفته‌اند مراد

- از این ناس رسول و مؤمنانند، لکن آن اولی تر که ناس بر مصطفی رانی که ایشان مصطفی را حسد می کردند بر کثرت نسا و می گفتند اگر او رسول خدا است بایستی که نبوت و رسالت او را مشغول کردی از تمتع به زنان بسیار و دنیا نگرستی یعنی جزیت نستی. خدای تعالی جواب ایشان ۴ باز داد فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ: بدرستی که بداده بودیم فرزندان ابراهیم را نامه و نبوت و علم و حکمت و آتَيْنَا هُمْ مُلْكًا عَظِيمًا: و بازان نیز بدادیم ایشان را پادشاهی بزرگ چنانکه یوسف را و داود را و سلیمان را دادیم و بازان نیز زنان بسیار داشتند که داود صد زن داشت و سلیمان ۸ سیصد زن مهری داشت و هفتصد سریت. اگر روا بود که ایشان را آن همه ملک باشد و زنان باشد و آنهمه مال و زنان در کار ایشان قدحی نیارد، چرا نشاید که مصطفی را زنان باشد و تمتع به زنان باشد و آن در نبوت و رسالت وی قدح نیارد. آنگه رسول را تسلیت کرد به حدیث رسولان ۱۲ گذشته و گفت:

- فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ: از ایشان کس بود که بگروید به وی یعنی به ابراهیم؛ و گفته اند به دین حق و گفته اند به ای بالقرآن؛ و گفته اند ای: بِمُحَمَّدٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ: و از ایشان کس بود که بمی گردید و بمی گردانید از وی ۱۶ و گرویدن بدو و به دین او وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا: و بسنده است دوزخ آتش سوزان.

- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُضِلُّهُمْ نَارًا: بدرستی که آن کسان که نگرویدند به نشانه‌های ما زود بود که در آریم ایشان را در آتشی و بسوزانیم ۲۰ ایشان را به آتشی كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا: هر گاه که بسوزد پوستهای ایشان یعنی اعضای ایشان بدل کنیم ایشان را پوستهایی یعنی اعضای جز آن. سؤال: آن جلود که از پس بیافریند همان اول بود یا دیگری، اگر همان بود و تجدید کند پس چرا گفت غیرها، و گر دیگر بود

و آنچه آن را عقوبت کند، عقوبت بی جرم و ایلام بری من غیر عوض ظلم باشد. جواب گفته اند آن جلد که نوبیا فریند بیرون از اول بود، لکن سوختن آن ایلام محل قصد و اختیار بود و آن دل است، چون چنین بود ایلام بری من غیر عوض نباشد. و گفته اند آن جلد که نوبیا فریند همان اول بود که تجدید کند و احیا کند و معانی و هیئت در او اثبات کند بر سبیل اعادت، لکن آن را غیر اول خواند گفت جُلُوداً غَيْرَهَا زیرا که معانی و هیئات و صفات آن غیر آن بود که از پیش بود چنانکه خدا گفت يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ، زمین قیامت را غیر این زمین خواند برای معانی که صفات این زمین بدل کرد، شاعر گوید:

و ما الناس بالناس الذی عهدتهم و ما الدار بالدار التی کنت تعرف
گفت این نه آن است بر معنی تغییر صفات و هیئات، نه به معنی تغییر ذات لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ: تا می چشند عذاب را، در خبر است که در مقدار روزی هفتاد بار دوزخی را بسوزانند و زنده کنند نه یکبار زنده بود نه یکبار مرده إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا: بدرستی که بود و هست خدا نیست همتا و کین کش از دشمنان حکم کننده بر ایشان به عذاب جاودان.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: و آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص میان ایشان و میان خدای ایشان سُدَّ خَلْهُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: زود بود که در آریم ایشان را در بهشتهایی که می رود میان آن و زیر اشجار و غرف آن جویها خالدين فيها ابدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ: جاودان باشند در آنجا همیشه، ایشان را بود در آن بهشت جفتانی پاک کرده از همه عیبهای زنان دنیا چون بول و غایط و بزاق و مخاط و حیض و نفاس. و گفته اند مُطَهَّرَةٌ ای: مهذبه من ذمایم الاخلاق وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا: و در آریم ایشان را در سایه پنه دار؛ و آن سایه نور عرش بود و در بهشت آفتاب نبود و ماه نبود، همه در سایه درخت طوبی باشند و

سایه عرش.

- ۴ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا أَلَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا: بدرستی که خدا می فرماید شما را که بگزارید زنجاریها را به اهل آن وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ: و چون داوری کنید میان مردم داوری کنید به راستی و انصاف إِنَّ اللَّهَ نِعَمًا يَعِظُكُمْ بِهِ: بدرستی که خدایک چیزی است آنچه پند می دهد و می فرماید شما را بدان، چون اداء امانات إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا: بدرستی که بود و هست خدا شنوای همه شنیدنیها و بینا به همه چیزها. و گفته اند شنوای گفتار عباس و عثمان و بینا به اندرون دل ایشان.
- ۸ و آن آن بود که سال فتح مکه چون رسول علیه السلام مکه را بگرفت، عباس بن عبدالمطلب رسول را گفت «یا رسول الله، سقایة الحاج بنی هاشم را است و خانه کعبه بنی شیبه را، امروز دست ترا است، هرچه خواهی توانی کرد؛ کلید خانه از بنی شیبه بازستان و فا من ده تا خانه نیز بنی هاشم را بود چنانکه زمزم ما را است تا همه شرف بنی هاشم را بود». رسول فرمود که عثمان بن ابی طلحه الشیبی را بخوانند و کلید خانه به دست او بود؛ بیامد. رسول او را گفت «کلید کعبه بیار». او بترسید که خانه از بنی شیبه بازستانند، در آن فرو ایستید. رسول او را گفت «بیار کلید خانه اگر به خدا و رسول گرویده ای». او برفت و کلید بیاورد؛ عباس را دید با رسول ایستاده، بدانست که عباس قصد آن دارد که کلید خانه بستاند و خانه کعبه را از بنی شیبه ببرد؛ کلید را در زیر کشید. رسول گفت «بیار اگر به خدا و رسول گرویده ای». او نیارست ابا کردن، کلید بیرون کرد و گفت «یا رسول الله، خذها بامانة الله». رسول کلید از او بستد و خواست که به عباس دهد، جبرئیل آمد و این آیت فرو آورد. پیغمبر علیه السلام آن کلید را با عثمان شیبی داد و زمزم به دست بنی هاشم.
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ: ای آن کسان که گرویده‌ای
و ای شما که گرویدگانید فرمان برید خدا را و فرمان برید رسول خدا را.
و گفته اند معناه: اطیعوا الله فی العقلیات و اطیعوا الرسول فی الشرعیات.
و گفته اند اطیعوا الله فی الاحکام و اطیعوا الرسول فی بیان الاحکام. ۴
و گفته اند اطیعوا الله فی الفرائض و اطیعوا الرسول فی السنن. و گفته اند
این عام است اطیعوا الله فی جمیع اوامره و نواهیه و اطیعوا الرسول فی
جمیع اوامره و نواهیه وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ: و خداوندان کار را از شما.
گفته اند اولی الامر خلفاء راشدین اند چون بوبکر و عمر و عثمان و علی ۸
رضوان الله علیهم اجمعین. و گفته اند اولی الامر علما اند و فقها. و گفته اند
اولی الامر امامان مسلمانانند. و گفته اند اولی الامر سرایانند. این آیت در
شأن خالد بن الولید آمد و عمار یاسر؛ و آن آن بود که پیغمبر علیه السلام
سریه ای را بفرستاده بود تا بر قومی از کافران زنند و خالد را بر ایشان امیر ۱۲
کرده بود و عمار یاسر در آن لشکر بود. عمار یکی را از آن کافران امان
داد، خالد گفت تو که باشی که امان دهی بعد ما که امیر منم. عمار با او
لجاج کرد، سخن میان ایشان دور بکشید؛ چون با مدینه آمدند پیغمبر
علیه السلام امان عمار را اجازت کرد و با خالد عتاب کرد که چرا بر عمار ۱۶
انکار کردی و با عمار عتاب کرد که چرا حرمت امارت خالد نگه نداشتی
و با او مسابقت کردی. آنکه ایشان را بفرمود تا از یکدیگر عذر خواستند و
آشتی کردند؛ این آیت فرو آمد. سؤال: چه گویی اگر اولی الامر به
معصیت فرمایند ایشان را مطیع باید بود به حکم این آیت؟ جواب گفته اند ۲۰
اولی الامر آن کسان باشند که عالم باشند به وجوه صواب در کار و ایشان
خود جز به صلاح نفرمایند. و گفته اند اگر چه این آیت عام است اما در
معنی خاص است به قول رسول علیه السلام که او گفت لا طاعة للمخلوق
فی معصية الخالق فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ: اگر پیکار

- کنید در چیزی بازگردانید آن را با خدا؛ یعنی با کتاب خدا و قول پیغمبر و اخبار او. یعنی حجت آن از کتاب خدا طلب کنید و اگر نیابید از قول رسول طلب کنید، و اگر نیابید از قول ائمه اسلام طلب کنید و آن اجماع امت باشد، و اگر نیابید از قول علما و فقها که اهل فتوی باشند طلب کنید ۴
- که ایشان هم از اولی الامر باشند، و اگر نیابید قیاس کنید. سؤال: چرا گفت فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ بعدما که اکنون وحی منقطع است، رجوع با قول خدا و رسول ممکن نباشد؟ جواب گوئیم معناه فردوه الی کتاب الله و سته رسوله، بدان تدریج که بگفتیم، و آخر همه به اجتهاد، زیرا که آنچه اجتهاد مجتهد بدان ادا کند حکم آن هم از کتاب خدا بود، اگر اجتهاد او صواب آید او را بدان دو مزد بود، و اگر خطا افتد او را بدان یک مزد بود چون جهد خویش بکند، و اگر از همه وجوه عاجز آید در آن مسأله یسر و آسانی گیرد، زیرا که خدا گفت يُرِيدُ اللَّهُ ۱۲ بِكُمُ الْيُسْرَ و رسول علیه السلام گفت يَسِّرُوا وَلَا تَعْسِرُوا. سؤال: چه گویی اگر خلاف افتد میان دو تن که زید در سرای هست یا نه، رجوع با کتاب خدا و خبر رسول باید کرد به حکم این آیت؟ جواب گوئیم معنی آن است که اگر خلاف افتد میان دو تن در باب دین و شریعت فردوه الی ۱۶ کتاب الله ظاهراً أو معنی و الی قول الرسول ظاهراً أو معنی. سؤال: اگر هر چه در باب دین و شریعت در آن خلاف افتد با کتاب خدا و رسول باید گردانید پس قیاس و استخراج و اجتهاد همه باطل گفتی و مذهب داود اصفهانی گرفتی. جواب گوئیم این کِتَابِ الله نه آن است که در نص قرآن باشد یا ظاهر اخبار رسول؛ معناه یا در نص قرآن و اخبار باشد یا در ضمن آن به تضمین قریب المأخذ، یا در ضمن آن به تضمین بعید المأخذ، و رأی و قیاس همه هم از آن است إِنَّ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: ای: ۲۰ اذکنتم تؤمنون: چون هستید که گرویده می باشید به خدای و به روز

وَابْسِینَ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا: آن رجوع کردن در مشکلات با کتاب خدا و اخبار رسول و اجماع امت و با قول اولی الامر به و نکوتر بسرنجام؛ یعنی از جهت قیامت را

۴ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ: ای نگه نکردی سوی آن کسان که دعوی می کنند که ایشان گرویده اند بدانچه فرو فرستاده اند سوی تو یا محمد چون قرآن و بدانچه فرو فرستاده اند پیش از تو چون تورات یُریدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا إِلَيْنَا لَطَاغُوتٍ: می خواهند که به داوری شوند بدان که سبب آن از حد در گذشتن است چون کعب بن اشرف و شیطان وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا: بدرستی که فرموده اند ایشان را که نگروند بدو و می خواهد دیو که گمراه کند ایشان را از حق گمراهی دور از حق.

۱۲ شأن نزول این آیت آن بود که میان بشر منافق و میان جهودی خصومتی افتاد و حق به دست جهود بود؛ به تحاکم نزد رسول آمدند رسول خدا حکم کرد جهود را بر منافق. چون از نزدیک رسول بیرون آمدند منافق گفت «من بدین حکم رضا ندهم، روتا به تحاکم به کعب اشرف رویم». می شدند همچنان خصومت کنان تا به در سرای عمر خطاب رسیدند. عمر بر در نشسته بود گفت «چه بوده است شما را که خصومت می کنید؟». جهود گفت که «میان من و میان او خصومتی افتاده است، نزدیک محمد شدیم و او حکم بکرد، این بشر به حکم او رضا نمی دهد و مرا می کشد به نزدیک کعب اشرف». عمر گفت «باشید تا من میان شما حکم کنم و حق را از باطل جدا کنم». در سرای رفت و تیغ برکشید و بیرون آمد و ضربتی زد آن منافق را و سر وی از تن جدا کرد و گفت «هكذا افرق بين الحق والباطل»؛ آنکه نزد رسول آمد. چون از در درآمد رسول گفت «احسنت يا عمر، نعم ما فرقت بين الحق والباطل وانت

الفاروق»؛ از آنجاست که عمر را فاروق گویند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ: چون گویند ایشان را که بیایید بدانچه فرو فرستاده است خدای تعالی چون قرآن و بیایید به حکم رسول تا حکم کند میان شما رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا: بینی تو آن ۴ دورویان و دودلان را بمی گردند از تو و حکم تو یا محمد گردیدنی و سر کژ می کنند بنار جنبانیدنی.

این آیت در شأن ابی بلتعۃ المنافق آمده است و گفته اند ثعلبه منافق، در آن خصومت که میان او و میان زبیر بن العوام بود. و آن آن بود که میان ۸ ایشان خصومت افتاد در آب دادن زمینی. زمین زبیر برتر بود از زمین آن منافق و رسم مدینه آن بود که چون سیل آید نخست هر زمین که برتر باشد آب بر آن بندند، آنگه چون از آن افزون آید به دیگر زمین گذارند که زیر آن باشد. زبیر آب سیل بر زمین خویش بست. منافق گفت «شاخی از ۱۲ آن آب بر زمین من گذار که نباید که آب باز ایستد و مرا نصیب نماند». زبیر گفت «نگذارم تا آنگه که زمین من پر آب گردد که رسم چنین است». در آن حدیث خصومت کردند و به تحاکم به نزدیک رسول آمدند. رسول گفت «زمین که برتر است؟». زبیر گفت «زمین من برتر است». رسول ۱۶ گفت «تو اولی تری به آب». منافق گفت «أَوَ انْ كَانَ ابْنِ عَمَّتِكَ؟» یعنی چنین حکم برای آن می کنی که زبیر ابن عمّه تو است، و لب کژ کرد در این سخن بر سیل طنز و بیرون آمد. جهودی آن بدید و بشنید که آن منافق چنان می گفت و لب کژ می کرد. گفت «نفَرین خدا بر این قوم ۲۰ باد، دعوی می کنند در حق مردی که او رسول خدا است و از پس او می روند و آنگه به حکم او رضا نمی دهند؛ واللّه که ما در وقت موسی زلّتی کردیم موسی ما را به توبه فرمود و گفت فَتَوْبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، ما همه تن و جان فدای حکم و فرمان او کردیم». ثابت بن

قیس بن شماس الانصاری آن سخن از آن جهود بشنید گفت «من باری آنم که اگر خدای تعالی مرا فرماید که تن و جان و خان و مان و سود و زیان را در این کار من کن، من همه در کار او کنم». خدای تعالی در مذمت آن منافق این آیت بفرستاد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ۴
وَالِی الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ یَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ: چون کنند چون فرا ایشان رسد رسیده ای از عذاب بدانچه پیش کرد دستهای ایشان؛ یعنی بدانچه کردند. فعل ایشان را به دستهای ایشان اضافت کرد زیرا که فعل مردم بیشتری به ۸
دست بود ثُمَّ جَاؤُكَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا: پس آیند به تو یا محمد سوگند می خورند به خدای که نخواستیم ما مگر نیکوی کردنی و سازواری کردنی با تو. در این آیت تقدیم و تأخیر است، معناه: یصدون بِلِیِّ الشِّدْقِ ثُمَّ جَاؤُكَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا، از حکم تو ۱۲
اعراض کنند آن منافقان و لب کثر کنند، پس به تو آیند سوگند می خورند به خدا که ما نخواستیم بدان لب کثر کردن مگر نیکوگفتن سخن و موافقت لفظ تو در عبارت. بر این قول این آیت متصل بود با ماتقدم. و گفته اند این آیت در شأن اهل مسجد ضرار آمده است که بیامدند و سوگند می خوردند ۱۶
که ما نخواستیم به بنای آن مسجد مگر نیکوی کردن بجای ضعفا که نتوانند آمدن از کنار مدینه به مسجد رسول، تا آنجایگاه جماعت کنند. و گفته اند این آیت در شأن تارکان مرکز آمد که روز احد مرکز را فرو گذاشتند از بهر غنایم؛ پس بیامدند و سوگند می خوردند که ما بدان ترک ۲۰
مرکز نخواستیم مگر نیکوی کردنی؛ یعنی موافقت رسول و یاران او در حرب. و گفته اند در عبارت این که چون کنند آنگه که در ایشان رسد عذابی به کرده دستهای ایشان، بیایند و سوگند می خوردند عذر خویشتن را، چرا نه از پیش فرمان برداری کنند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ: ایشان آن کسانی که می داند خدا آنچه در دلهای ایشان است از اخلاص و نفاق و توبه و اصرار، یعنی می داند که از آن عذر خواهند گان در تو مخلص کیست و منافق کیست ۴
فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ: بگرد از ایشان، یعنی از مکافات ایشان وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا: وپند ده ایشان را و بگوی ایشان را در تنهای ایشان یعنی سخن درست و درشت بگوی ایشان را گفتار تمام در زجر و تهدید که گر نیز چنین کنید فرمایم تا گردن شما بزنند. سؤال: چون گفت فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ از پس چرا گفت وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ نه این تناقض بود؟ ۸
جواب گوییم آنچه گفت فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ امر است رسول را به ترک مکافات ایشان و آنچه گفت وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ امر است به تهدید ایشان. و ترک مکافات حالی با تهدید عقوبت استقبالی تناقض نبود. ۱۲

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ: نفرستادیم ما هیچ رسولی مگر تا او را فرمان برند به فرمان خدای و گفته اند بِإِذْنِ اللَّهِ، ای: بتوفیق الله. سؤال: اگر غرض از فرستادن رسول این است که خلق او را مطیع باشند، رأیت اگر او را مطیع نباشند غرض خدای از فرستادن رسول بحاصل نیاید در آن نقصان حکمت باشد. جواب گفته اند إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ معناه: الا لیطاعه من اذن الله له فی الطاعة، ای وفقه. و گفته اند لام لیطاع نه لام غرض است، لام تمکین است لاجرم غرض با جای آمد که همه خلق متمکن اند از طاعت رسول. و گفته اند إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ، معناه: تا مأمور باشند خلق به طاعت او، لاجرم همه مأمورند وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمْ الرَّسُولُ: وگر ایشان یعنی منافقان - و گفته اند آن تارکان مرکز - چون ستم کردند بر تنهای ایشان - به مخالفت امر خدای و رسول - به تو آمدندی و آمرزش خواستندی از خدای و آمرزش خواستی ایشان را رسول

لَوْ جَدُّوا آلَ اللَّهِ تَوَابًا رَحِيمًا: هراینه یافتندی خدای را توبه دهنده و توبه پذیرنده و بخشاینده.

- ۴ قَلَّا وَرَبَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ: نه به خدای تو یا محمد که ایشان گرویده نباشند از دل تا آنکه که داور کنند ترا و رضا دهند به حکم تو در آنچه خلاف افتد میان ایشان ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا: پس نیاوند در تنهای ایشان - یعنی در دلهای ایشان - تنگی از آنچه تو حکم کرده باشی و گردن نهند حکم ترا گردن نهادنی.
- ۸ سؤال: اگر سکون دل به حکم رسول شرط است در ایمان پس واجب آید تا هر که ساکن دل نباشد به قضای خدای و حکم رسول مؤمن نباشد. جواب گوئیم لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا، مراد از این حرج ابا و انکار است، لاجرم هر که حکم خدای و رسول را منکر و آبی بود وی مؤمن نباشد. ۱۲

- وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ: وگر ما بنوشتیمی و فریضه کردیمی بر ایشان که فرا کشتن دهید تنهای شما را، چنانکه بنی اسرائیل را فرمودیم أَوْ أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ: یا فریضه کردیمی که بیرون شوید از سرای و خان و مان شما مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ: نکردندی و بجای نیاوردندی آن فرمان را مگر اندکی از ایشان؛ چون بوبکر صدیق و ثابت قیس و عمار یاسر. در خبر است که چون این آیت بیامد مصطفی علیه السلام مربوبکر را گفت: یا ابابکر تو از آن اندکی که هر چه خدا فرماید بجای آری.
- ۱۶ سؤال: مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ به رفع و نصب خوانده اند علت آن چیست؟ جواب گوئیم قَلِيلٌ به رفع بدل از الّا بود که خود فاعل بود و اگر قَلِيلًا به نصب خوانی نصب علی تمام الکلام بود؛ و گفته اند بدل از هاء فَعَلُوهُ بود بدین قول مفعول محقق بود وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ: وگر ایشان بجای آوردندی و بکردندی آنچه پند می دهند و می فرمایند ایشان را بدان
- ۲۰

- هراینه آن به بودی ایشان را **وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا**؛ و سختتر و استوارتر بودی در تصدیق و ثبات بر ایمان. **وَإِذَا لَا تَيْتَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا**؛ و آنکه هراینه بدادیمی ایشان را از نزد ما مزدی بزرگ. **وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا**؛ و هراینه بنمودیمی ایشان را راه بایسته و راست و درست؛ یعنی بداشتیمی ایشان را
- ۴ در این جهان بر راه راست و بنمودیمی ایشان را در آن جهان راه بهشت.
- وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ**؛ و هر که فرمان برد خدای را و رسول را؛ فرمان برد خدا را در فرایض و رسول را در سنن و بیان احکام **فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشَّهَدَاءِ**؛ ایشان بازان کسان باشند که نیکوداشت کرد خدا ایشان را و منت نهاد بر ایشان به نعمت از پیغمبران و راست آهنگان -
- ۸ صدیق آن بود که راست گفتار بود و راست کردار بود و راست اذکار بود - و گواهی داده بر ایشان؛ شهید آن بود که فریشتگان بروی گواهی دهند به سعادت؛ و گفته اند آن بود که اعضای وی بروی گواهی دهند روز قیامت به
- ۱۲ صلاح **وَالصَّالِحِينَ**؛ و نیکان و شایستگان **وَحَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا**؛ و آنت نیکویارانی که ایشان باشند در بهشت؛ و گفته اند مراد از این **نَبِيِّنَ** در این آیت مصطفی است و مراد از این **صَدِيقِينَ** بوبکر صدیق است و مراد از این **شُهَدَاءَ** عمر خطاب است و مراد از این **صَالِحِينَ** عثمان عَفَّان است و مراد از این **حَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا** علی مرتضی است، رضوان الله علیهم اجمعین. این آیت در شأن ثوبان آمد مولای رسول، که وی رسول را چنان دوست داشتی که از دیدن وی صبر نداشتی. روزی مصطفی او را دید گداخته و روی زرد گشته؛
- ۱۶ گفت «یا ثوبان ترا چه بوده است مگر بیماری؟». گفت «یا رسول الله، بیمار نیستم، ولكن انذه نادیدن تو بر دلم غالب گشت که سه روز برآمده است تا ترا ندیدم، این تغیر و تحسّر من از آن است و همی ترسم که نبادا که روی ترا در قیامت وانبینم». این سخن می گفت و زار می گریست. این آیت در شأن وی آمد. سؤال: چرا گفت **وَحَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا**، نگفت رفقاء
- ۲۰

بعد ما که اُولَئِكَ جمع است و رَفِیقاً وُحْدَان؟ جواب گفته اند این رفیق صفت هریکی است؛ ای: و حسن کل واحدٍ منهم رفیقاً. و گفته اند رفیق بروزن فعیل است و اسمی که بروزن فعیل بود تثنیه و جمع و وُحْدَان در آن یکسان بود، چنانکه گفت عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّامِلِ قَعِيدٌ، یعنی قعیدان؛ و همچنین گفت أَوْ صَدِيقُكُمْ یعنی اصدقائکم.

۴

ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ: آن فضل از خدا است، که دوست داران رسول و یاران او را با ایشان در بهشت فرود آرد وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيماً: و بسنده است خدای دانا به شایستگی بنده، توبه وی بسنده کن.

۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ: ای آن کسان که گرویده اید و ای شما که گرویدگانید فرا گیرید پرهیز شما از عدو فَاَنْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ أَنْفِرُوا جَمِيعاً: به غزو که بیرون شوید جوق جوق بیرون شوید یا بیرون روید بهم. شأن نزول این آیت آن بود که یاران رسول را چون امر آمد به قتال کافران، از حرص که داشتندی بر کارزار چون نفیر افتادی کس کس را ننگرستی، یک یک

۱۲

می شتافتندی تا که پیش رسد به حرب؛ در آن شوکتی و رعبی و هیبتی می نبودی در دلهای دشمنان. خدای تعالی در این آیت در آموخت ایشان را ادب در شدن به حرب تا به دل عدو مهیب تر باشند. سؤال: چون مقصود از این

۱۶

امر بجمع بیرون رفتن بود به حرب پس چرا گفت فَاَنْفِرُوا ثُبَاتٍ بعدما که ثبات جمعهای پراکنده بود؟ جواب گوئیم ثبات جمع ثبه بود و ثبه جماعت بود، معنی آن است که فوج فوج گردوس گردوس بیرون روید نه افراد و آحاد، یا خود به یک جمع بیرون روید. سؤال: در این آیت گفت أَوْ أَنْفِرُوا جَمِيعاً و

۲۰

جای دیگر گفت وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم در این تناقض نیست زیرا که اصل امر به خروج به غزو نه همه مسلمانان را است، بعضی را است چنانکه در آن آیت گفت مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ، آنکه آن طایفه را در این آیت ادب

درشدن به حرب درآموخت.

وَأَنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيَبْغِضَنَّ: و بدرستی که از شما که مسلمانانید کس است که می کران کند مؤمنان را و می باز دارد از حرب فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ: اگر فرا شما رسد رسیده ای یعنی اندوهی و هزیمتی قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا: گوید بدرستی که نکوداشت کرد خدا مرا و شکرا که او را بر من است که نبودم من با ایشان حاضر به جنگ.

وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فُضْلٌ مِنَ اللَّهِ: و اگر رسد شما را افزونی نیکویی از خدای، یعنی فتحی و غنیمتی لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ: هرینه گوید گویی نبودی هرگز میان شما و میان او دوستی يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ: ای کاشکی بودمی با ایشان حاضر به حرب فَأَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا: تا پیروز گشتمی پیروزی بزرگ به غنیمت و مال. در این آیت تقدیم و تأخیر است، معناه: لَيَقُولَنَّ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ؛ زیرا که این فعل دشمنان بود که به محنت شماتت کنند و بر نعمت حسد کنند. این آیت در شأن عبداللّه بن اُبیّ آمد و یاران وی از منافقان که ایشان حلال نداشتندی به حرب کافران شدن و چنانکه خود نرفتندی دیگران را منع کردند هرچند توانستندی، و چون سریه ای از مسلمانان به ۱۶ غزو رفتندی آن منافقان منتظر می بودند که مسلمانان به هزیمت بازگشتندی، گفتندی شکرا که ما با ایشان نبودیم، و گر با ظفر و غنیمت بازگشتندی گفتندی کاشکی ما با ایشان بودیمی تا پیروزی بزرگ یافتیمی به غنیمت. ۲۰

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ: کارزار کنندا در راه خدای یعنی در نصرت دین خدای با آن کسان که می بخرند زندگانی نخستین و بترین را بدان جهان و نعیم بهشت. سؤال: اشتراک چیزی به چیزی آنکه بود که بهایی ملک مشتری باشد و آن جهان ملک کافر نیست،

پس چگونه این جهان را بدان جهان بخرد؟ جواب: گوئیم این شرا اختیار و استبدال است چنانکه در اُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى گفته آمد وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ: و هر که کارزار کند در راه خدای یعنی در نصرت دین خدای برای خدای تا بکشند او را شهید آوِيغَلِبْ: یا به آید از دشمن فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا: زودا که بدهیم او را مزدی بزرگ. گفته اند اَلَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ صفت کافران است و گفته اند صفت مؤمنان است. بر قول اول امر است مؤمنان را به قتال بازان کافران که این جهان را بدان جهان بخیریدند، و بر قول ثانی تحضیض است بر قتال آن گروه را از مؤمنان که می راحت ودعت خواستند.

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: و چه بوده است شما را که مؤمنانید که کارزار نکنید در راه خدای برای خدای وَالْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ: و رهانیدن آن سست گرفتگان را از مردان و زنان و کودکان گرفتار آمده در مکه اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا: آن کسان که می گویند ای بار خدای ما بیرون آر و برهان ما را از این دیه - یعنی از این شهر مکه - که ستم کارانند اهل آن وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا: و کن ما را - یعنی پدید کن ما را - از نزد تو یعنی به فضل تودوستی که بر پذیرد کار ما را و اکن ما را، ای پدید کن ما را از نزد تو، یعنی به فضل تو یاری که ما را یاری دهد. و ایشان مستضعفان مکه بودند گروهی از مسلمانان که اهل مکه ایشان را نمی گذاشتند که به هجرت نزد رسول آمدندی، دعا می کردند؛ خدای تعالی دعای ایشان را اجابت کرد و مصطفی را ولی ایشان کرد و عُتَابِ اسید را برید ایشان کرد تا هر وحی که به رسول می آمدی نزد ایشان می شدی و در ایشان می آموختی، تا آن وقت که خدای تعالی ایشان را فرج آورد. سؤال: چرا گفت اَلظَّالِمِ اَهْلُهَا، نگفت الظالمین اهلها، بعدما که ظالم و حدان است و

اهلها جمع؟ جواب گوئیم گفته اند معناه من هذه القرية التي ظلم اهلها، اسم به معنی فعل است؛ و گفته اند این ظالم نعت اهل است و لفظ اهل و حدان است هر چند معنی آن جمع است زیرا که گفت الظالم اهلها. سؤال: چرا نگفت الظالم به رفع، بعد ما که نعت اهل است؟ جواب ۴ گوئیم الظالم خفض علی الجوار است به قربت.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: آن کسان که گرویده اند به خدای کارزار می کنند در راه خدای برای خدای را وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الظَّالِمِينَ: و آن کسان که نگر و یزند کارزار می کنند در راه بت و آنچه ۸ دون خدای پرستند تا سبب طغیان گردد، یعنی قتال می کنند در تقویت کفر و شرک فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا: شما که مسلمانانید کارزار کنید با دوستان و یاران دیو- یعنی با کافران- بدرستی که سگالش دیو در هلاکت و ضلالت مؤمنان سست است. سؤال: چرا ۱۲ کید شیطان را ضعیف خواند و کید زنان را عظیم خواند چنانکه گفت إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ، و معلوم است که کید شیطان از کید زنان مه. جواب گوئیم خدای تعالی کید شیطان را ضعیف خواند در جنب نصرت و ننگه داشت خود و کید زنان را عظیم خواند در اضافت به مردان. و گفته اند ۱۶ کید زنان را عزیز مصر عظیم خواند نه خدای، و قول فوطیفر عزیز مصر معارض قول خدای نبود.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: آن کسان که گرویده اند به خدای کارزار می کنند در راه خدای برای خدای را وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الظَّالِمِينَ: و آن کسان که نگر و یزند کارزار می کنند در راه بت و آنچه ۸ دون خدای پرستند تا سبب طغیان گردد، یعنی قتال می کنند در تقویت کفر و شرک فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا: شما که مسلمانانید کارزار کنید با دوستان و یاران دیو- یعنی با کافران- بدرستی که سگالش دیو در هلاکت و ضلالت مؤمنان سست است. سؤال: چرا ۱۲ کید شیطان را ضعیف خواند و کید زنان را عظیم خواند چنانکه گفت إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ، و معلوم است که کید شیطان از کید زنان مه. جواب گوئیم خدای تعالی کید شیطان را ضعیف خواند در جنب نصرت و ننگه داشت خود و کید زنان را عظیم خواند در اضافت به مردان. و گفته اند ۱۶ کید زنان را عزیز مصر عظیم خواند نه خدای، و قول فوطیفر عزیز مصر معارض قول خدای نبود.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: آن کسان که گرویده اند به خدای کارزار می کنند در راه خدای برای خدای را وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الظَّالِمِينَ: و آن کسان که نگر و یزند کارزار می کنند در راه بت و آنچه ۸ دون خدای پرستند تا سبب طغیان گردد، یعنی قتال می کنند در تقویت کفر و شرک فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا: شما که مسلمانانید کارزار کنید با دوستان و یاران دیو- یعنی با کافران- بدرستی که سگالش دیو در هلاکت و ضلالت مؤمنان سست است. سؤال: چرا ۱۲ کید شیطان را ضعیف خواند و کید زنان را عظیم خواند چنانکه گفت إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ، و معلوم است که کید شیطان از کید زنان مه. جواب گوئیم خدای تعالی کید شیطان را ضعیف خواند در جنب نصرت و ننگه داشت خود و کید زنان را عظیم خواند در اضافت به مردان. و گفته اند ۱۶ کید زنان را عزیز مصر عظیم خواند نه خدای، و قول فوطیفر عزیز مصر معارض قول خدای نبود.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: آن کسان که گرویده اند به خدای کارزار می کنند در راه خدای برای خدای را وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الظَّالِمِينَ: و آن کسان که نگر و یزند کارزار می کنند در راه بت و آنچه ۸ دون خدای پرستند تا سبب طغیان گردد، یعنی قتال می کنند در تقویت کفر و شرک فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا: شما که مسلمانانید کارزار کنید با دوستان و یاران دیو- یعنی با کافران- بدرستی که سگالش دیو در هلاکت و ضلالت مؤمنان سست است. سؤال: چرا ۱۲ کید شیطان را ضعیف خواند و کید زنان را عظیم خواند چنانکه گفت إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ، و معلوم است که کید شیطان از کید زنان مه. جواب گوئیم خدای تعالی کید شیطان را ضعیف خواند در جنب نصرت و ننگه داشت خود و کید زنان را عظیم خواند در اضافت به مردان. و گفته اند ۱۶ کید زنان را عزیز مصر عظیم خواند نه خدای، و قول فوطیفر عزیز مصر معارض قول خدای نبود.

عذاب خدای؛ و گفته اند چون ترسیدن ایشان از میرانیدن خدای یا سخت ترسیدنی و هراسیدنی وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ: و می گفتند ای بار خدای ما چرا فریضه کردی بر ما کارزار لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ: چرا نه تأخیر کردی ما را تا زمان زده نزدیک؛ یعنی تا به مرگ خویش بمردیمی ۴
بر بستر و بالین. این آیت در شأن گروهی آمد از مسلمانان که چون به مکه بودند خواهش می کردند در رسول که ما را دستوری ده تا با کافران حرب کنیم که ما را طاقت برسید در جفاهای ایشان تا کی ما غبن ایشان کشیم. رسول ایشان را می گفت کَفُّوا أَيْدِيَكُمْ، صبر کنید تا امر آید به قتال. چون به مدینه آمدند، امر آمد به قتال؛ ایشان آن جد نمی کردند که از پیش می نمودند. این آیت در عتاب ایشان آمد. سؤال: ای آن مؤمن بود که بر خدا اعتراض کند گوید یا رب چرا قتال بر ما فریضه کردی. این سخن منافقان باشد و از مهاجرین هیچ کس منافق نبود، پس این چگونه است؟ جواب گوئیم آنچه گفت وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ مراد از آن قول ذکر دل است که به دل می اندیشیدند قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ: بگو یا محمد برخورداری این جهان اندک است و زندگانی مردم در این جهان اندک است ۱۶
وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى: و آن جهان یعنی بهشت و نعیم آن به از این جهان و نعیم این جهان مر آن کس را که بپرهیزد از کفر و معاصی و اختیار دنیا، وَلَا تَظْلُمُونَ قَتِيلًا: و ستم نکنند بر بندگان به مقدار تافته ای؛ معنی فتیل بگفته آمد، بدان مقدار از ثواب بندگان بنکاهند و نه بدان مقدار مکافات گناه ایشان افزون کنند. ۲۰

أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ: هر جا که باشید دریابد شما را مرگ، و گر چه باشید در کوشکهای بلند و استوار کرده. و گفته اند مراد از این بروج کوشکهای مدینه است که اهل مدینه بدان می نازیدند و منافقان می گفتند گر مسلمانان به دشت احد نشدندی و با

- ما در حصنهای استوار بیستادندی، ما ماتوا و ما قتلوا، آنهمه زخم و قتل ندیدندی. خدای گفت دروغ گفتند که هیچیز از مرگ پنه نکند. و گفته اند این بُرُوجُ مُشَيَّدَةٌ برجها است در آسمان. و گفته اند بُرُوجُ مُشَيَّدَةٌ آن حصنها است که ملکی کرد، در روزگار اول بعد از طوفان نوح به ۴ چهارصد سال، که همی دعوی خدایی کرد. در پیش وی حدیث ملک الموت کردند، وی گفت: ملک الموت زهره ندارد که در من نگیرد. خدای تعالی ملک الموت را گفت: برو و خود را به وی نمای، و گر از تو مهلت خواهد او را مهلت ده. ملک الموت به وی آمد. چون او را بدید ۸ بیهوش بیفتاد چون با هوش آمد گفت «تو که ای؟». گفت «من عزریاییلَم ملک الموت». گفت «توی که جان خلق برگیری؟». گفت «بلی». گفت «چه بود گریکچندی مرا مهلت دهی». گفت «چند خواهی؟». گفت «هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ۱۲ ساعت». گفت «دادم»، و برفت. آن ملک قصد کرد که حصنها سازد تا خود را از ملک الموت و از مرگ نگه دارد. عمال و نایبان را فرا کرد تا هفت سال هفت حصن عظیم بکردند و هفت باره استوار بکردند، و در آن هفت ماه هفت کنده چون دریاها پر آب بکردند، و در آن هفت روز هر ۱۶ لشکری که داشت جمع کرد و به سلاح تمام بیاراست، و در آن هفت ساعت سلاح تمام در پوشید و بر مقام هیبت بنشست؛ گفت: عزرائیل را گوی اکنون بیا. چشم باز کرد ملک الموت را دید در پیش وی استاده. گفت «به چه آمدی؟». گفت «تا جان ترا بردارم». گفت «کجا ۲۰ بری؟». گفت «إِلَى نَارٍ تَلْظَى لَا يَصْلِيهَا إِلَّا الْأَشْقَى». در ساعت جان وی را برداشت و یکسره دوزخ برد. خدای تعالی درین آیت بنمود که گر بمثل در چنان کوشکها و حصنها باشید هم مرگ شما را دریابد وَإِنْ تُصْنِعُوا حَسَنَةً يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: و گر فرا ایشان رسد نیکوی - یعنی فراخی

و دولتی و نعمتی - گویند این از نزد خدا است وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ؛ و اگر فرا ایشان رسد بدی - یعنی محنتی و آفتی و زیانی و هزیمتی - گویند این از نزد تو است؛ یعنی به شومی محمد و یاران وی است. و آن آن بود که جهودان و منافقان مدینه می گفتند: ما زلنا نعرف النقص فی ثمارنا و مراعینا و اسعارنا منذ دخل علینا محمد، تا محمد در شهر ما آمده است تعس و نحس در میان ما افتاده است. و گفته اند وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ، معناه: گر فرا ایشان رسد از تو که رسولی نیکوی یعنی عطایی و خلعتی و غنیمتی گویند این از نزد خدا است، خدا او را فرا کرد تا ما را این داد؛ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ و گر فرا ایشان رسد بدی یعنی سیلی و خواری و تهدیدی گویند این از نزد تو است، محمد این از خویشان می کند نه به فرمان خدای. خدا گفت قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: بگوی یا محمد که همه از نزد خدا است و به قضا و تقدیر او است فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا: چه بوده است این گروه را - یعنی منافقان مدینه را - که نخواهندی که دریاوندی سخنی، و آن این است که گفت قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. و گفته اند معناه: نخواهندی که یک آیت از قرآن دریاوندی تا به حق راه یابندی. ۱۶

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ: آنچه فرا تو رسد از نیکوی - چون نعمت و عافیت و نصرت و غنیمت - آن از خدا است وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ: و آنچه فرا تو رسد از بلا و محنت و بیماری و آفت و اندوه و مصیبت فَمِنْ نَفْسِكَ، آن از کرد تن تو است. سؤال: از پیش منافقان را عیب کرد بدانچه گفت وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ، و آن سخن بر ایشان رد کرد بدانکه گفت قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، آنکه از پس گفت مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ؛ نه آنچه ایشان را بدان عیب کرد خود ۲۰

- بگفت، این چگونه بود؟ جواب گفته اند مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ هم حکایت قول منافقان است، معناه: فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً حتى يقولوا ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة فمن نفسك، لا بل قل كل من عند الله. ۴
- وگفته اند معناه: یا من يقول اذا اصابته حسنة هذه من عند الله و اذا اصابته سيئة يقول هذه من عند محمد بشؤمه؛ ليس كما ظننت، لا بل ما اصابك من حسنة فمن الله بفضلها و ما اصابك من سيئة فمن نفسك بشؤم فعلك لا بشؤم محمد، و یا محمد لا تضيق قلبك بقولهم فَقَدْ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا عَلَى مَا يَقُولُونَ. وگفته اند مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ آن از منت خدا است، و مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ بل هی ایضا من الله. وگفته. اند مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ابتداءً كالخصب و النعمة و العافية و الذّولة و ما اصابك من سيئة یعنی من جدوبة و شدّة و خوف فمن نفسك؛ ای، نكفر به ما كسبت نفسك، چنانکه جای دیگر گفت وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ. پیغامبر علیه السلام گفت لا يصيب المؤمن نصب ولا وصب ولا أذى حتى الشوكة نشاكها الا الله يكفر بها خطاياهم. وَاَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا: و فرستادیم ترا مردمان را پیغمبری نه بد اختری و خدا گواه بسنده است بر آنکه تو رسولی و بدانچه ایشان ترا می گویند از جفا. وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا، ای: فاكتف بالله شهيداً. سؤال: چرا گویند بدی بنده به خواست خدای است چنانکه نیکی، بعد ما که خدا در این آیت گفت مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ؟ جواب گوئیم این حَسَنَة و سَيِّئَة نه طاعت و معصیت است، بل که نعمت و شدت است؛ نبینی که گفت مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ، نگفت ما عملت من حسنة و ما عملت من سيئة.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ: هر که فرمان برداری کند پیغمبر را بدرستی که فرمان برداری کرده بود خدای را؛ زیرا که رسول نفرماید مگر بدانچه خدای فرموده بود، یا رسول را اذن داده بود بدان. وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ خَفِيفًا؛ و هر که برگردد از فرمان برداری رسول نفرستادیم ترا یا محمد بر ایشان نگهبانی، یعنی گماشته ای که ایشان را عقوبت کنی؛ تو مکافات ایشان با من گذار. و گفته اند معناه: نفرستادیم ترا یا محمد بر آن منافقان نگهبانی تا تجسس کنی ضمائر ایشان را؛ بظاهر بر ایشان احکام مؤمنان می ران و باطن ایشان با من گذار تا من خود ایشان را در درکت اسفل مکافات کنم. این آیت در جواب عبدالله بن ابی آمد که وی گفت وقت نزول این آیت وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ، و الله که محمد نمی خواهد مگر آنکه ما او را معبود گیریم. خدای تعالی درین آیت بنمود که طاعت رسول هم طاعت خدا است زیرا که رسول نفرماید مگر به فرمان خدای.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ: و همی گویند آن منافقان که فرمان ترا طاعت است؛ یعنی فرمان برداریم ترا به هر چه فرمایی. سؤال: چرا نگفت طاعة به نصب بعدما که مفعول است که قول بر آن واقع است و مفعول به نصب بود، چنانکه گفت و يقولون حِجْرًا مَحْجُورًا؟ جواب گفته اند در این ضمیر است، ای امرک طاعة، ای: مطاع فیه. و گفته اند معناه: فَعَلْنَا طَاعَةً و امرنا طاعة و حالنا طاعة. و گفته اند طاعة رفع علی الحکایة است، چنانکه وَقُولُوا حِطَّةً وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً. فَإِذَا بَرَأُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ: چون بیرون شوند از نزدیک توبه شب بسگالند گروهی از ایشان جز آنکه تو گویی. و آن آن بود که منافقان نزد رسول آمدندی گفتندی: یا رسول الله ترا بر تن و جان و خان و مان و سود و زیان ما فرمان است، فرمان ترا حلقه در گوش داریم، نحن اولو قوة و اولو بأسٍ شدید و الامر الیک. چون

- بیرون شدند بسگالیدندی مخالفت امر خدای و رسول را. وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ: و خدا می نویسد آنچه ایشان به شب می سگالند و بر ایشان نگه می دارد. سؤال: چرا گفت بَيَّتْ طَافِقَةً نگفت بَيَّتْ طَافِقَةً بعدما که طایفه مؤث است چنانکه جای دیگر گفت وَدَّتْ طَافِقَةً وَقَالَتْ طَافِقَةً؟ جواب ۴ گفته اند بَيَّتْ در اصل بَيَّتْ به دو تا بوده است، یک تا را حذف کردند تخفیف را؛ چنانکه تَنْزَلْ در اصل تَنْزَلْ بوده است، یک تا را حذف کردند تخفیف را. و گفته اند هر چند لفظ طایفه مؤث است معنی آن قوم است و لفظ قوم مذکر است و فعل جمع چون بر جمع مقدم بود به لفظ ۸ وحدان نیکوتر بود. فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ: بگرد از ایشان و روی بگردان از مکافات ایشان. و گفته اند معناه: تو میندیش از مکر و سگالش ایشان وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: و به دل با خدای و داشت خدای چسب. وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا: و بسنده است خدای کار ران و نگه بان تو، بدو بسنده کن. ۱۲
- أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلْفُرَّانَ: ای در نیندیشند در این قرآن تا بدانند که این سخن خدا است. تذکر نگرستن بود در دُبر و عاقبت چیزی و هر که در قرآن تذکر کند داند که این نه سخن محمد است، زیرا که گروی توانستی که بخودی خود چنین قرآنی فرابافتی بایستی که همه فصحاء عرب مانند این ۱۶ یک سورة یا یک آیت فرابافتندی. و نیز در این قرآن اخبار بسیار است از کان و کو، و این علم اخبار نه علم محمد بود زیرا که وی غربتی نکرده بود به تعلّم، و بی تعلّم از اخبار غیب سخن بسیار درست و راست گفتن ممکن نبود مگر معجزه، و نیز چندین احکام و معانی در این قرآن تضمین ۲۰ کرده که از وقت مصطفی تا اکنون و تا قیامت همی استخراج کنند هنوز از هزار یکی پدید نکرده اند؛ این نه مقدور بشر است. وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا: و اگر این قرآن از نزد جز خدای بودی - یعنی گر این قرآن سخن مخلوقی بودی - هراینه یافتندی در این قرآن فاذوای

بسیار؛ چون می شنوند قرآنی که همه نحاریر و جهابذه و اساتذہ بدین عیبی و نقصی و نقضی نیابند، بیاید دانست که این نیست مگر سخن خدای بی همتا. سؤال: چرا گفت وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا ۴
 کثیراً، بعدما که در این قرآن خود اختلاف بسیار همی یابیم، یک جای می گوید فَيَوْمِئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ و جای دیگر می گوید فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، یک جای می گوید هَذَا يَوْمٌ لَا يَظْهَرُونَ دیگر جای می گوید عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ، یک جای می گوید لَا تُدْرِكُهُ ۸
 الْآبْصَارُ و جای دیگر می گوید وَجُوهٌ يَوْمِئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَازِرَةٌ؛ این و مانند این اختلافها و تناقضها که در قرآن است؟ جواب گوئیم کلاً و حاشا در قرآن هیچ تناقض نیست و این آیتها و آن آیتها که می پندارند که متناقض است، در مواضع آن جواب باز داده آید، ان شاء الله تعالی. و گفته اند لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا کثیراً جواب آن است که کافران می گفتند ۱۲
 که محمد این قرآن از خود می فرابافد؛ خدای گفت در این قرآن اخبار بسیار است از قرون ماضیه و امم سالفه و احوال دارسه، و محمد علیه السلام مردی بود اُمّی بی تعلّم و بی صحبت اهل اخبار، چنین قرآنی با چندین اخبار بیاورد، چنانکه هیچکس از علما و اهل اخبار - با عداوت ۱۶
 ایشان با وی - بروی حرفی کذب نتوانستند گرفت؛ چنین قرآن با اعتبار احوال مصطفی جز معجزه نبود، زیرا که گفت وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا کثیراً.

۲۰ وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ: و چون آید بدیشان - یعنی بدان منافقان - خبری از بی بیمی یا از بیم آشکارا کنند آن را. و آن آن بود که منافقان مدینه عادت داشتندی که چون خبری آمدی به مدینه از لشکر اسلام که به غزوها بودند، ایشان اراجیف افکندندی تا مسلمانان را دل مشغول کردند از حدیث غایبان، و مقصود ایشان تشویش دلهای

- مؤمنان بودی. سؤال: چرا گفت اَدَّاعُوا بِهِ، نگفت اذاعوه؛ بعد ما که اذاعت متعدی است و فعل متعدی را به با مقید نکنند؟ جواب گفته اند این باء صلة است، چنانکه شاعر گوید: نضرب بالسيف ونرجو بالفرج. و گفته اند معناه: اذاعوا کذبهم و ارجافهم به. و گفته اند معناه: اذاعوا ۴ احقادهم و نفاقهم به وَلَوَزِدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ: وگر باز گذاشتندی آن خبر را با پیغمبر و با خداوندان کار از ایشان، چون بوبکر و عمر و عثمان و علی تا ایشان راست بگفتندی لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ: ۸ هراینه بدانستندی آن خبر را آن کسان که می خواستند که بدانند آن را از ایشان، یعنی مخلفه غایبان وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ: وگر نه افزونی نیکوی خدای بودی بر شما و بخشایش او لَا تَبْغُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا قَلِيلًا: هراینه ۱۲ پس روی کردیدی شما دیورا مگر اندکی. و گفته اند این فَضْلُ قرآن است و این رَحْمَةُ رسول، گر نه رسول و کتاب بودی بیشتر خلق متابع دیو بودندی، زیرا که هر چند بنده به عقل خویش محجوج باشد لکن گروی را به رسول و کتاب تأیید نبودی از هزار بنده یکی راه نیافتی. سؤال: چرا گفت وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَا تَبْغُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا قَلِيلًا، استثنا ۱۶ کرد بعدما که گر فضل و رحمت خدا نبودی خود هیچکس به حق راه نیافتی و خود همه متابع دیو بودندی اندک و بسیار؟ جواب گفته اند این قلیل راجع است با ماتقدم، معناه: اذاعوا به الا قلیلا. و گفته اند معناه: لعلمه الذین یستنبطونه منهم الا قلیلا. سؤال: چرا گفت گر نه فضل و ۲۰ رحمت خدا بودی شما متابعت کردیدی دیورا مگر اندکی، بعد ما که با فضل و رحمت خدای خلق متابع اند دیورا مگر اندکی، پیغمبر علیه السلام گفت مسلمانی در جنب کافری چون مویی سپید است در جنب گاوی سیاه؟ جواب گوییم این خطاب که وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مؤمنان را است نه همه اصناف خلق را، لاجرم در ایشان حقیقت است.

- فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: کارزار کن در راه خدای، یعنی در نصرت دین خدا
یا محمد لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ: می در نخواهند از تو مگر تن تو وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ:
و برانگیز گروه یاران را بر قتال. سؤال: چون گفت لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ
چرا از پس گفت وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ، نه این تناقض بود؟ جواب گفته اند
معناه: لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ بالخروج و التحريض، چون خود بیرون شدی و
دیگران را برانگیختی آنچه بر تو بود بکردی؛ چون چنین بود تناقض نبود
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا: شاید بود - وَعَسَى مِنَ اللَّهِ وَاجِبٌ، خود
واجب چنان کند - که خدا باز دارد از تو بلای آن کسان که نگر و یزند وَ
اللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنَكُّلًا: و خدا سخت تر به عذاب و سخت تر به عقوبت کردن؛
یعنی خدای بر قهر کافران قادر تر از آنکه همه مؤمنان. گفته اند این آیت در
بدر صغری آمد؛ چون این آیت فرود آمد رسول زره در پوشید و بیرون آمد،
گفت: لَا ابَالِي مَنْ نَصْرَنِي وَ مَنْ خَذَلَنِي؛ و برفت. عمر او را بدید گفت:
گر کسی با تو نیاید روتا رویم، من همه از تو کفایت کنم به نصرت
خدای. خدای تعالی این آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ
اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.
- مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا: هر که خواهش کند
خواهش گری نیکو باشد او را برخی از آن، یعنی ثواب آن وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً
سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا: و هر که خواهش کند خواهش گری بد باشد او را
برخی از آن، یعنی بزه آن. گفته اند این شفاعت نیکو با اسلام خواندن
است و این شفاعت بد با کفر خواندن است. و گفته اند این شفاعت نیکو
بر خیر دلالت کردن است و این شفاعت بد بر بدی دلالت کردن است.
و گفته اند این شفاعت نیکو صلح کردن است میان دو تن و این شفاعت بد
اغرا است بر بدی. و گفته اند این شفاعت نیکو عنایت است مصلحی را و
این شفاعت بد عنایت است مفسدی را، تا حدّ از وی بيفکنند. این آیت

گفته اند در شأن بوبکر و بوجهل آمده است که بوبکر با اسلام می خواندی و بوجهل با کفر می خواندی وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا: بود و هست خدای بر هر چیزی نگهبان. و گفته اند مُّقِيتًا پاداش دهنده؛ و گفته اند شمار کننده؛ و گفته اند کامکار.

۴

وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا: و چون آفرین کنند شما را آفرینی آفرین کنید نیکوتر از آن یا باز گردانید آن را. مراد از این تحیت سلام است، چون بر شما سلام کنند جواب دهید نیکوتر؛ چون گویند السلام علیکم، تو گویی و علیکم السلام و رحمة الله؛ و اگر گویند السلام علیکم و رحمة الله، تو گویی و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته؛ جواب نیکوتر چنین بود. و اگر گویند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، تو گویی و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته، و بر این نیفزایی؛ زیرا که پیغمبر علیه السلام گفت السلام ینتهی الی البرکات. أَوْ رُدُّوهَا چنین بود. و گفته اند فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا مسلمانان را است، أَوْ رُدُّوهَا نامسلمانان را بود که او را گویی علیکم، تا اگر نفرین گفته باشد چون گفتی علیکم بروی رد کرده باشی؛ زیرا که ایشان گویند السّام علیکم. اما سلام گفته اند نام خدای است و معنی السلام علیکم آن بود که خدای بر شما نگهبان است و خدا نگهدار شما باد. و گفته اند سلام و سلامت یکی بود چون رضاع و رضاعت و ملام و ملامت، و معنی السلام علیکم آن بود که سلامت باد شما را. و گفته اند سلام تحیت باشد، معنی سلام علیکم آن بود که آفرین باد بر شما. و علیکم به لفظ جمع باید گفت تا بر آن دو فریخته وی نیز سلام کرده باشی. پیغمبر علیه السلام گفت لَا تُغَارَ التَّحِيَّةُ، نباید کاست از سلام که گویی السلام علیک. و گفته اند سلام و جواب هر دو فریضه اند، و گفته اند سلام و جواب هر دو سنت است؛ و ما گوئیم سلام سنت است اما جواب فریضه است بر کفایت، چون بر قومی سلام کنند بر همه واجب

۸

۱۲

۱۶

۲۰

است جواب دادن، اما اگر یکی از ایشان جواب دهد از دیگران برخاست؛ و اگر هیچکس جواب ندهد همه بَرَمَند باشند إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا: بدرستی که بود و هست خدای بر هر چیزی نگهبان و شمارکننده و پاداش دهنده. سؤال: چرا گویند سلام سنت است و جواب ۴ فریضه، بعد ما که از خدای تعالی به هر دو امر است؛ اما امر به سلام، چنانکه گفت فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، ای: بعضکم علی بعض؛ و امر به جواب چنانکه در این آیت گفت وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا. جواب گوئیم این امر در قرآن به سلام و جواب هر دو امر ۸ ارشاد است نه امر حتم.

اصل سلام و جواب هر دو از آدم است علیه السلام که چون خدای تعالی او را بیافرید نور مصطفی علیه السلام در پیشانی آدم بود، شعاع آن بر آدم همی تافت؛ آدم آن را در پیش خویش همی دید، نمی دانست که آن نور چیست؛ گفت «یا رب، این نور چیست که در پیش من است؟». جبرئیل آمد که «یا آدم، خدا می گوید آن نور فرزند تست محمد مصطفی». آدم گفت «یا رب، او را فرا من نمای». امر آمد نور مصطفی را علیه السلام تا از پیشانی آدم برفت، به سر انگشت مسبّحه راست او آمد. ندا آمد از آسمان که وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ. چون آدم آن نور بر انگشت مسبّحه خود بدید بر وی سلام کرد؛ خدای تعالی به نیابت مصطفی علیه السلام جواب او باز داد. از آنجا است که سلام سنت گویند که از آدم درآمد و جواب فریضه گویند که از خدای تعالی ۲۰ درآمد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: خدای آن است که نیست خدای مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ: هراینه بدرستی که فراهم آرد شما را روز قیامت. و گفته اند إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، ای: لیوم القیمة لا رَئِبَ فیه: جای شک نیست در آن روز و در

بودن آن روز؛ و معنی این گفته آمد در اول سورة البقرة وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا: و کیست از خدای راست گوی تر. سؤال: چرا گفت وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا، بعدما که صدقی از صدقی صدق تر نبود، چنانکه قولی از قولی قول تر نبود و علمی از علمی علم تر نبود؟ جواب گوئیم این أَصْدَقَ صفت قایل است نه صفت قول و قایلی از قایلی صادق تر بود. و گفته اند این أَصْدَقَ صفت حدیث است و حدیثی از حدیثی صدق تر بود، بدانکه آن همه صدق بود و دیگر بود که همه صدق نبود؛ و قرآن حدیثی است همه صدق که در وی کذب روا نبود.

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ: چه بوده است شما را که مسلمانانید که در حدیث آن دورو یان دو گروه ببوده اید وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا: و خدای نگوسار کرده است ایشان را بدانچه کردند؛ یعنی به شومی معصیت ایشان اَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ: ای می خواهید که راه نمایید آن را که گم کرد او را خدای وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا: و هر که گم کند خدای او را نیاوی او را راهی؛ یعنی کس راه ننماید او را.

این آیت در شأن آن ده تن آمد که مرتد شدند و از مدینه برفتند، به مکه شدند و نامه می نوشتند به مسلمانان که ما از آن پیامدیم از مدینه که هوای مدینه ما را همی نساخت. یاران رسول در حدیث ایشان خلاف کردند، گروهی گفتند ایشان مسلمانانند و گروهی گفتند لا بل کافرانند تا این آیت بیامد. و گفته اند ایشان از مدینه به مکه شدند؛ آنجا تنگی بود، خواستند که به بازرگانی شوند، خوار و بار آرند. مردمان مکه ایشان را گفتند «ما نمی توانیم شدن به سفرها که یاران محمد راههای ما بگرفته اند و شما بردین محمد اید، چون به سفر می شوید لختی بضاعت از آن ما ببرید و ما را خوار بار آرید که شما از محمد و یاران وی ایمن باشید». ایشان بضاعت بسیار از مکه به تجارت بردند. یاران رسول بشنیدند،

گروهی گفتند خون و خواسته ایشان حلال است ما را که ایشان مرتدّ اند؛ گروهی گفتند لا بل که ایشان مسلمانند. در پیش رسول این خلاف می رفت رسول سر در پیش افکنده داشت، این آیت فرود آمد. سؤال: چرا گفت وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا بعد ما که کافران را هم راهی است چون راه کفر و راه دوزخ؟ جواب گوئیم مراد از این سبیل راه حق است زیرا که سبیل مطلق در خیر اعتبار کنند چنانکه خدای گفت وَ هُوَ بِهَدَى السَّبِيلِ، وَ سُبُل مطلق در شر اعتبار کنند چنانکه خدای گفت وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ. ۴ ۸

وَذُوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً: خواستند و دوست داشتند ایشان که شما نیز کافر مرتدّ شوید چنانکه ایشان کافر شدند تا باشید با ایشان یکسان و برابر در کفر و ارتداد. فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: فرا مگیرید از ایشان دوستانی تا هجرت کنند در راه خدا یعنی تا با دار اسلام آیند. سؤال: چرا موالات در هجرت بست گفت حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، بعدما که موالات در اسلام بسته است چنانکه گفت وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ؟ جواب گوئیم در اول اسلام موالات به هجرت بود چنانکه خدای گفت وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَالَكُمْ مِنْ وَلَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ شَيْءٍ؛ آنکه منسوخ شد به قول خدای وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ، وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَدُوهُمْ وَ افْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ: اگر باز استند از اسلام بگیرید ایشان را و بکشید ایشان را هر جا که بیابید ایشان را در حلّ و حرم وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا: و مگیرید از ایشان دوستی و نه یاری؛ یعنی از آن ده تن که مرتد شدند.

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مَبْرَأٌ: مگر آن کسان که پیوندند با گروهی که میان شما و میان ایشان عهد استوار بود؛ چون قوم هلال بن

عویم و بنی خزاعه و بنی ضمره. و گفته اند یصلون، ای: ینتسبون اوجاؤکم
 حصرت صدورهم: و یا به شما آیند و تنگ بود دلهای ایشان آن یقاتلوکم او
 یقاتلوا قومهم: زانکه با شما کارزار کنند یا کارزار کنند با گروه ایشان که
 عهدهی شما باشند؛ یعنی ازدل نیاوند حرب کردن با شما؛ وگر حصرة به
 ۴ تنوین خوانی اسم بود و لو شاء الله لسلطهم علیکم: و اگر خواستی خدای
 برگماشتی ایشان را بر شما فلقاتلوکم: تا کارزار کردند با شما فان اعترلوکم
 فلم یقاتلوکم واللقوا الیکم السلم: اگر با یک سوشوند از شما و کارزار نکنند
 با شما و فرایش اوکنند سوی شما آشتی؛ یعنی تا مادام که با شما به صلح
 ۸ باشند فما جعل الله لکم علیهم سیلا: نکردست خدای شما را بر ایشان
 راهی؛ یعنی اذنی به قتال ایشان.

سجاءون آخرین یردون ان یأمئوکم و یأمئوا قومهم: زودا که یاوید گروهی
 دیگر را که می خواهند که بی یم باشند از شما به عهد نمودن با شما و
 ۱۲ ایمن باشند از گروه ایشان، یعنی از دیگر کافران به عهد نمودن با ایشان
 کلما ردوا الی الفتنه اذکسوا فیها: هر که که بازگردانند ایشان را در کفر و قتال
 با مؤمنان نگوسار در اوکنند ایشان را در آن. و ایشان اسد و غطفان بودند
 که بظاهر می نمودند مسلمانان را که ما با شما حرب نکنیم و هریاری که
 ۱۶ می توانستند می دادند حریان رسول را بر قتال مؤمنان. و گفته اند این
 صفت منافقان است فان لم یعترلوکم و یلقوا الیکم السلم: اگر با یکسوشوند از
 شما که مسلمانانید و از قتال با شما و پیش نیارند با شما آشتی و یکفوا
 ۲۰ ایدیهم: و باز ندارند دستهای ایشان را از دست درازی به شما فخذوهم:
 بگیرید ایشان را، سال فتح مکه و اقلوهم: و بکشید ایشان را حیث تقفتموهم:
 هر جا که به دست آرید ایشان را و اولیکم جعلنا لکم علیهم سلطانا مبینا: و
 ایشانند که کرده ایم شما را بر ایشان حجتی و دستی هویدا به گرفتن و
 کشتن ایشان.

- وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً: نه روا باشد هیچ گرویده را که بکشد گرویده ای را بعمد و نه نیز بخطا. این آیت در شأن عیاش بن ربیعہ آمد که وی از مکه به مدینه آمد و مسلمان شد، ابوجهل و حارث بن زید از پس وی پیامدند که وی برادر ایشان بود به شیر؛ وی را به مکه بردند و ۴ بسیاری جفا کردند با وی. وی مر حارث را گفت «گر ترا بیرون از مکه بگیرم سرت را به شمشیر بردارم»، و سوگند خورد بر آن. پس از آن عیاش بگریخت از مکه و یک چندی برآمد، حارث را به دست آورد و بکشت، پنداشت که او کافر است و او خود مسلمان بود؛ این آیت در شأن وی آمد. سؤال: چرا گفت إِلَّا خَطَاً، استثنا کرد، بعدما که بخطا هم نشاید مؤمن را کشتن؟ جواب گوئیم إِلَّا خَطَاً معنی آن است که وَلَا خَطَاً؛ و گفته اند معناه: نبود که مؤمن مؤمن را بکشد بقصد آنکه وی مؤمن است ۸ مگر بخطا که پندارد که ایمان او نه از دل است؛ چنانکه اسامه بن زید مرداس را بکشت، پنداشت که کشتن او روا است. و گفته اند معناه: و ما كان لمؤمن ان يقتل مؤمناً و ان قتل فعليه القصاص و جزاؤه جهنم الا خطاءً، مگر بخطا؛ چنانکه عیاش حارث را کشت. وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً: و هر که بکشت گرویده ای را بخطا بغلط فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ: آزاد کردن گردنی گرویده باید، یعنی بنده ای گرویده را آزاد باید کرد کفارت آن را وَتَّةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ: و خون بهایی باید سپرده به اهل آن کشته؛ و آن دیت بر عاقله قاتل بود و عاقله وی آن گروه باشند که به وی نزدیکتر باشند از اهل بیت وی و قبیله وی و اهل دیوان او و اهل محله او و اهل شهر او إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا: مگر که ببخشند. سؤال: چون خطا از این امت مرفوع است چنانکه پیغمبر علیه السلام گفت رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَاُ وَالنِّسْيَانُ، پس چرا خدای تعالی بر قتل خطا تحریر رقبه و دیت نهاد؟ جواب گوئیم معنی رفع خطا و نسیان از این امت آن است که ایشان را آن جهانی بر آن عقوبت

- نبود، اما تدارک و تلافی این جهانی برنخیزد؛ چنانکه کسی را در نماز سهواً افتد، آن جهانی او را بر آن عقوبت نبود و لکن این جهانی سجده سهواً از وی برنخیزد. و قتل خطا چنان بود مثلاً که تیر به صید اندازد، در کسی آید کشته شود؛ یا پندارد که او کافر است، او را بکشد و او خود مؤمن ۴ باشد؛ این و مانند این **فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوِّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ**: اگر باشد - آن کشته بخطا - از گروهی که دشمن باشند شما را - یعنی کافران حربی - و او گرویده بود **فَتَّخْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ**: آزاد کردن بنده ای باید گرویده، و دیت نباید داد زیرا که قوم او کافر حربی باشند، مال ایشان خود حلال ۸ بود مسلمانان را **وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ**: و اگر باشد آن کشته بخطا از گروهی که باشد میان شما و میان ایشان عهدی **فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ**: خون بهایی باید سپرده به اولیاء او **وَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ**: و آزاد کردن گردنی بنده گرویده **فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ**: و هر که بنده نیاورد ۱۲ که آزاد کند کفارت قتل خطا را روزه داشتن دو ماه پیوسته ببايد، چنانکه هیچ روزه بنگشاید مگر به عذری، و گریبی عذری بگشاید از سر باید گرفت **تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ**: آن توبه دادنی و توبه پذیرفتنی است از خدای؛ یعنی توبه آن قاتل آنگه مقبول بود که این شرط بجای آرد که خدای تعالی ۱۶ درخواست **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً**: و بود و هست خدای تعالی دانا به صلاح بندگان درست کار و درست گفتار حکم کننده به دیت و عتق بر قاتل خطا. حکم خدا این است در قتل خطا که بنده گرویده ای آزاد کند نرو ماده، خرد و بزرگ، درست و معیوب، پیر و جوان همه روا بود؛ اگر از این ۲۰ همه عاجز آید آنگه دو ماه پیوسته روزه دارد. و دیت مردی ده هزار درم بود یا هزار دینار؛ و گر از اهل گوسپندان بود هزار گوسپند، و از گاو دو یست گاو، و از اشتر صد اشتر، و از جامه دو یست حله. و دیت قتل خطا بر عاقله به تسویت قسمت کنند بر مردان نه بر زنان، از ده درم یا دیناری

بیش بر یکتن قسمت نکنند و به سه سال بخواهند. و اگر بنده ای را بخطا بکشند، دیت وی قیمت وی باشد؛ و اگر قیمت وی از ده هزار درم بیش بود یا از هزار دینار، ده درم یا دیناری از قیمت وی کم کنند و دیگر بدهند. و دیت زن پنج هزار درم نیمه دیت مرد باشد؛ و دیت بنده و پرستار و مدبر و مکاتب و مادر فرزند قیمت ایشان باشد. و اگر بنده خویش را کشته باشد جز تعزیر واجب نیاید.

۴ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ: و هر که بکشد گرویده ای را بکرده کار - ای: بعمدا بقصد - پاداش او دوزخ است خَالِدًا فِيهَا: درنگ کننده بود در آن دوزخ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ: و خشم گرفته خدا بر وی وَلَعَنَهُ: و نفریده او را وَاعْدَلَهُ عَذَابًا عَظِيمًا: و ساخته او را عذابی بزرگ؛ و آن عذاب دوزخ است، و گفته اند قصاص است.

۱۲ این آیت در شأن مقیس بن ضبابه آمد. و آن آن بود که قبیله بنی نجار برادر وی را - هشام بن ضبابه - بکشتند و ایشان عهدیان رسول بودند. مقیس نزد رسول آمد که داد من از ایشان بستان. رسول فهری را که یاری بود از یاران رسول با مقیس بفرستاد و فرمود تا قاتل هشام را قصاص کنند و یا دیت وی بدهند. ایشان به فرمان رسول صد اشتر فرا مقیس دادند. ۱۶ مقیس و فهری باز گشتند، اشتر می آوردند، در راه جایی فرو آمدند. مقیس کافر بود اندیشید که گر من اشتر را با قبیله خویش برم قوم مرا ملامت کنند گویند «بشدی و برادر را به اشتر بدادی»، و عرب دیت را نقص شمردندی در جاهلیت به قصاص کوشیدندی. وی قصد کرد فهری را؛ در ۲۰ خواب سرش به سنگ بکوفت، وی را بر جای بکشت و خود کشتن او را حلال داشت و اشتر را با قبیله برد و گفت بکردم کار مردان، به برادر قصاص کردم و دیت بستدم.

قتلتُ به فهِراً و حَمَلْتُ عَقْلَهُ سَرَاةَ بَنِي النَّجَّارِ اِرْبَابَ فَارِعَ

- فادرکتُ ثأری وَ أَضْطَجَعْتُ مَوْسَدًا وَ كُنْتُ إِلَى الْآوْثَانِ اَوَّلَ رَاجِعٍ
چون چنان کرد بترسید، یکسر به مکه شد؛ آنجا می بود تا سال فتح مکه او
را بکشتند. سؤال: چرا صاحب کبیره را مَخْلَد و مَوْبَد نگویند در دوزخ،
۴ بعدما که خدای تعالی در این آیت قاتل عمد را مَخْلَد گفت در دوزخ و در
عذاب و در خشم خدای و در لعنت خدای؟ جواب گفته اند وَ مِنْ یَقْتُلُ
مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا، هر که بکشد مؤمنی را بعمدا بدانکه او مؤمن بود و از بهر
ایمان کشد او را این عذاب مَوْبَد بود و آن کس که بر این قصد کشد خود
۸ جز کافر نبود، چنانکه مقیس. و گفته اند خدا گفت فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ، جزای
او و سزای او دوزخ است، لکن خدای تعالی حق ایمان او ضایع نکند.
و گفته اند خَالِدًا فِيهَا، ای: ما کثا فیها بمقدار ذنبه، خلود چون به لفظ تأیید
مقیّد نبود مکث بود؛ چنانکه گویند خلدت الصبی فی المکتب.
۱۲ و گفته اند هر چند وَ مَنْ یَقْتُلُ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا لَفُظُّش عام است آن را به دلیل
خاص کردیم و آن دلیل آن است که وَ عَدَالَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ
جَنَّاتٍ، پس بدان حجت نیاید بر تأیید عذاب هیچ موحد. اما قتل مؤمن بر
سه وجه است: عمد و شبه عمد و خطا. عمد آن بود که زخمی زند به قصد
۱۶ کشتن او یا او را در آتش افکند یا در آب غرق کند یا در چاهی افکند یا
از بامی فرود افکند؛ این و مانند این. چون آن کس کشته شود اولیای وی
مخیر باشند میان قصاص و دیت و عفو. اگر قصاص خواهند به سیف قاتل
را قصاص باید کرد، و گر دیت خواهند بر قاتل بود نه بر عاقله، و گر بعضی
۲۰ از اولیا قصاص خواهند و بعضی دیت، با دیت گردانند؛ اگر بعضی عفو
کنند، با دیت گردانند و حصه ایشان بیفتد و حصه دیگران از دیت بپاید
داد. اگر خلقی بسیار کسی را بکشند بعمدا، حکم همین است. اما شبه
عمد آن بود که کسی را زخمی زنند نه به قصد کشتن و لکن آن کس
کشته شود، در آن دیت مغلظه واجب آید بر عاقله. و دیت مغلظه آن را

گویند که صد شتر بستانند سی حقه و سی جذعه و چهل میان ثنی و بازل، همه جلفه؛ و در آن قصاص واجب نیاید. و قصاص میان مرد و زن و آزاد و بنده و مؤمن و ذمی یکسان است، اما در دیت متفاوت باشند. و اگر قاتل طفل باشد یا معتوه قصاص واجب نیاید، دیت واجب آید بر عاقله. و اگر مقتول طفل باشد یا معتوه، چون قاتلش عاقل بود قصاص واجب آید یا دیت اگر عفو کنند. اما قتل خطا از پیش گفته آمد.

۴ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای آن کسان که گرویده اید و ای شما که گرویدگانید إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا: چون بروید در راه خدای - یعنی چون به غزو شوید - برسید؛ فَتَبَيَّنُوا، فرو ایستید تا گوینده شهادت را نکشید وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا: و مگوید آن را که پیش آورد سوی شما سخن آشتی - یعنی کلمه توحید - که تو گرویده نیستی. و اگر وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا خوانی به فتح میم ثانیه: مگوید کسی را که سلام کند بر شما که تو ایمن نیستی تَبَتُّونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: همی جوید کالای زندگانی نخستین و بترین، یعنی مال غنیمت فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ: نزد خدا است غنیمتهای بسیار، آن را که فرمان خدا بجای آرد كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ: همچنین بودید شما از پیش هجرت، به کلمه توحید در میان قوم خویش خود را از باس مسلمانان نگه داشتید فَمَنْ أَلَّهَ عَلَيْكُمْ: نیکوداشت کرد خدای شما را به مسلمانی و آشنایی و هجرت فَتَبَيَّنُوا: فرو ایستید و بهوش باشید در کشتن، برسید و بجای آرید که شهادت گوینده کیست إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا: بدرستی که بود و هست خدای بدانچه شما می کنید آگاه‌مند.

این آیت در شأن اسامة بن زید آمد و کشتن وی مرداس بن نهیک را. و آن آن بود که پیغمبر علیه السلام اسامة بن زید را با سریه بفرستاد تا بر قبیله ای از کافران حربی کوبند. ایشان خبر یافتند، چهار پایان و اموال

- خویش را پنهان کردند و بعضی در غارها پنهان شدند. شبانی بود نام وی مرداس بن نهیک؛ وی گوسپندان خود را در غاری کرد و خود بر در آن غار بیستاد، حربه ای به دست؛ هر که که یکی را دیدی از مسلمانان با وی حرب می کردی، چون بترسیدی گفتی لا اله الا الله. اسامة مکر وی بدانست؛ چون حمله بر وی برد، وی بترسید همی گفت لا اله الا الله. اسامة حربه ای بر دل وی زد، او را بکشت و سلب وی برگرفت؛ آنگه اندیشید که وی شهادت می گفت و من او را بکشتم، از آن اندوهگن گشت. چون باز آمد رسول را خبر کرد رسول بر وی انکار کرد و با وی در آن عتابها کرد و گفت: «کیف انت بقائل لا اله الا الله، چون کنی که گوینده لا اله الا الله بر تو خصمی کند؟». اسامة گفت «یا رسول الله، وی آن شهادت نه از دل می گفت، لا بل از بیم جان می گفت». پیغمبر علیه السلام گفت «هل لا شققت عن قلبه، ترا با دل وی چه کار بود؟ بعد ما که این قول بگفت چرا وی را بکشتی؟». خدای تعالی این آیت بفرستاد. اسامة گفت چندان عتاب رسول با من بکرد در کشتن قایل این قول که من گفتم کاشکی من آن روز مسلمان نبودم، پس از آن مسلمان شدمی تا در شأن من این آیت نیامدی. در این آیت ما را حجت است بر آنکه هیچ گوینده شهادت را نامؤمن نباید گفت و گرچه گناه کار باشد یا هوادار باشد؛ و این حکم است از خدای تعالی، هر که این را مخالفت کند عاصی باشد به خدای. سؤال: پس چرا زندیق را با این شهادت کافر گویند و خون او را حلال دارند، بعدما که خدا گفت وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ أَلْسَلَامٌ لَسْتُ مُؤْمِنًا؟ جواب گوئیم خدا گفت وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ أَلْسَلَامٌ، القاء این شهادت به اطلاق آن بود که آن را بگوید و آن را نقض نکند بظاهر؛ هر که که زندیق زندقه و الحاد ظاهر کرد کلمه توحید را بظاهر نقض کرد، همچنان باشد که کسی این شهادت بگوید و آنگه

کلمه کفر بگوید؛ آن را نقض کرد، خون او گشاده شد. از آن است که زندق و ملحد را حلال الدم گویند. اما منافق تا مادام که نقض توحید اظهار نکند خون او بسته است از قول مصطفی علیه السلام که: أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَ حَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ؛ و اظهار نقض توحید از آن جمله است که رسول گفت إِلَّا بِحَقِّهَا خون بدان گشاده آید.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ: برابر نباشند نشستگان از گروه یوگان که نه خداوندان گزند باشند با کوشش کنندگان در راه خدای در نصرت دین خدای به خواستهای ایشان و به تنهای ایشان. سؤال: غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ به رفع خوانند و به نصب خوانند و به خفض خوانند، چه فرق بود میان این هر سه در علت اعراب؟ جواب گوئیم گر غَيْرُ به رفع خوانی نعت قاعدون باشد، و گر به نصب خوانی مستثنی بود یا نصب علی الحال بود، و گر غَيْرُ به خفض خوانی بدل از مؤمنین بود فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً: افزونی شرف نهادست خدا کوشندگان را به خواستهای ایشان و تنهای ایشان بر نشستگان پایگاهی وَ كَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى: و همه را وعده کرده است خدای نیکوترین وعده. یعنی همه مؤمنان را خدای بهشت وعده کرده است؛ هر چند مؤمنان همه اهل بهشت اند، لکن میان مجاهدان و قاعدان تفاوت بسیار است در درجات؛ چنانکه گفت وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا: افزونی شرف نهادست خدای کوشندگان را در غزو بر نشستگان بی عذر مزدی بزرگ.

دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً: به درجههایی و پایگاهی از وی و آمرزشی وَ رَحْمَةً: و بخشایشی وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا: و بود و هست خدای آمرزگار و بخشاینده که نشستگان را به ضرر از مزد غازیان بی نصیب نکند.

- این آیت در شأن عبدالله بن ام مکتوم آمد. و آن آن بود که چون امر آمد به قتال کافران، وی نابینا بود نزد رسول علیه السلام آمد نیزه ای بر در مسجد فرو زد و درآمد و گفت «یا رسول الله، آمدم ساخته حرب را». رسول گفت «تو نابینایی، از تو چه حرب آید؟». گفت «یا رسول الله، نه خدای گفت *إِنْ فِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا*، من از ثقالم، و نیز گفت *قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْفَعُوا*، اگر از من قتال نیاید هم دفع و انبوهی آید». رسول گفت «ترا عذر است، شاید گربه غزو نیایی». خدای تعالی این آیت فرو فرستاد عذر او را و نیز آیت فرستاد که *لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ*. سؤال: در این آیت گفت *فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً*، آنکه گفت *وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا* درجات، اول به یک درجه فضل نهاد، آنکه به درجات؛ نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم آنچه گفت *دَرَجَةً* آن یک درجت فضل غازی است بر قاعد بعذر، لاجرم غازی را بر قاعد بعذر یک درجت بیش فضل نیست؛ و این که گفت *دَرَجَاتٍ* فضل غازی است بر قاعد نامعذور و غازی را بر قاعد نامعذور به درجات فضل است؛ پس در این هیچ تناقض نبود. سؤال: چون گفت *وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى* همه را ثواب یکسان وعده کرد، پس این تفاوت چیست به درجه و درجات؟ جواب گوئیم این *حُسْنَى* بهشت است که همه مؤمنان را موعود است، لکن درجات بهشت را میان مؤمنان تفاوت بسیار بود.
- ۲۰ *إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الظَّالِمِينَ ظَالِمِينَ أَنْفُسِهِمْ*: بدرستی که آن کسان که جان می برداشتند ایشان را فریشتگان - روز بدر - و ایشان ستمکاران تنهای ایشان بودند. و ایشان پنجاه تن بودند از مستضعفان مکه که اهل مکه نمی گذاشتند که ایشان از مکه به هجرت به مدینه آمدندی، سال بدر ایشان را با خود بیاوردند. چون لشکر اسلام را بدیدند بدان اندکی و

- ضعیفی در اسلام بشک شدند، گفتند غرّ هؤلاء دینهم، مرتد شدند و کشته شدند؛ در آن وقت که فریشتگان ایشان را جان می برگرفتند قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ: ایشان را می گفتند خود در چه بودید، شما که می گفتید که مسلمانانیم، اکنون به حرب مسلمانان آمیدید قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ: گفتند بودیم ما سست گرفتگان در زمین مکه، در دست قریش قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا: فریشتگان گفتند ای نه زمین خدای فراخ بود که هجرت کردیدی در آن، بهانه میارید که جرم شما را بوده است فَأُولَئِكَ مَا أُوِيَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا: ایشانند که جایگاه ایشان دوزخ بود و بدا واگشتن جایا که دوزخ است. پیغمبر علیه السلام گفت من بیزارم از هر مؤمنی که در میان کافران دوستر از آن دارد که در میان مؤمنان.
- ۴
- إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ: مگر آن سست گرفتگان از مردان و زنان و کودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا: که نتوانند کرد چاره ای و نیاوند راهی به بیرون آمدن از دار کفر که نه زاد دارند و نه راحله فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُو عَنْهُمْ: ایشانند که شاید بود و واجب کند که خدای فراگذارد از ایشان وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا غَفُورًا: و بود و هست خدای تعالی ناپیدا کننده گناه تاییان و آمرزنده ایشان را.
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً: هر که از خان و مان برود در راه خدا - یعنی برای خدا، در طلب رضای خدا - یابد در زمین هجرتگاه بسیار و فراخی در روی زمین و در کار خدای برزیدن و مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ: و هر که بیرون شود از خانه خود هجرت کننده برای خدای را و متابعت پیغمبر او را ثُمَّ يُدْرِكُ الْمَوْتَ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ: پس دریابد او را مرگ در غریبی، بدرستی که واجب شد مزد او بر خدای وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا: و بود و هست خدای آمرزگار و بخشاینده که او را بیامرزد و مزد تمام او را بر هجرت بدهد. این آیت در
- ۲۰

- شأن جندع بن ضمرة آمد که به هجرت از پس رسول بیامد، در راه او را مرگ آمد و به رسول نرسید، از راه به بهشت رسید. و گفته اند در شأن اکثم بن صیفی آمد که وی می آمد که نزد یک رسول آید، چون به تنعیم رسید او را مرگ آمد؛ چون حال بر وی تنگ در آمد دست راست خود را دست رسول نام کرد و به دیگر دست آن را بگرفت، گفت: بار خدایا این یک دست از من و این دیگر از رسول تو گواه باش که من با رسول تو عهد کردم بر آنچه مؤمنان با وی عهد کرده اند؛ و بر مسلمانی بمرد. سؤال: بنده را به خدمت بر خدای مزد واجب نیاید، زیرا که بنده است نه مزدور؛ پس چرا گفت فَقَدْ وَقَّعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، ای: وجب؟ جواب گوئیم لعمری بنده را به کردار بر خدا مزد واجب نیاید ولیکن چون خداوند وعده کرد، انجام آن وعده واجب بود؛ زیرا که خلف وعده از حکیم روا نبود و خدای تعالی به فضل وعده کرد که رنج کس ضایع نکند برای این وعده و ضمان را وَقَّعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.

- وَإِذَا صَرَرْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ: و چون به سفر بیرون شوید در زمین نیست بر شما باکی و بزه ای و تنگی بدانکه کوتاه کنید نماز را إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا: اگر دانید و ترسید که آزمون کنند شما را - ای: بکشند - آن کسان که نگر و یده اند. سؤال: چون خدای تعالی قصر نماز در سفر مشروط کرد به شرط خوف چنانکه گفت إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا، پس چرا در حال امن مسافر را قصر نماز روا دارید؟ جواب گوئیم نماز مسافر خود در اصل دو رکعت است چنانکه عمر خطاب گفت رضی الله عنه: صلاة المسافر ركعتان غير قصر على لسان نبيكم عليه السلام. و عایشه گفت رضوان الله عليها: كانت الصلوة على عهد رسول الله صلى الله عليه ركعتين فزید للمقيم و اقر للمسافر. چون نماز مسافر در اصل دو است خاصیت سفر خوف آن است

که چون خوف غالب باشد از هر سوی که روی گرداند بر ستور و پیاده به ایما نماز روا باشد. این قصر مشروط است به شرط خوف نه آنکه دو دو کند إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا: بدرستی که ناگرویدگان هستند شما را که مسلمانانید دشمنی هویدا.

۴

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ: و چون باشی یا محمد در میان ایشان - ای: در میان مسلمانان - بپای داری ایشان را نماز به امامی فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ: بیستند از ایشان بپا گروهی با تو در نماز وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ: و فراگیرند سلاحهای ایشان فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ: چون سجود کنند یک گروه بباشند دیگر گروه از پس شما و نگه می دارند شما را وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ: آنکه بیایند آن گروه دیگر که نماز نکرده باشند با تو نماز کنند چون اول گروه سر از سجود برآند وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ: و فرا گیرند پرهیز ایشان و سلاحهای ایشان وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْنَتِكُمْ: خواهند و دوست دارند آن کسان که نگرویده اند که شما فرغول کاری کنید از سلاحهای شما و بار و بنهای شما فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً: تا حمله آرند بر شما بیکبار وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَدَى مِنْ مَقَرٍّ: و با کی و تنگی و بزه ای نیست بر شما گر باشد شما را رنجی از باران أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ: یا باشید بیماران که بنهید سلاحهای شما وَخُذُوا حِذْرَكُمْ: و فرا گرفته دارید پرهیز شما از دشمنان إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا: بدرستی که خدای ساخته است مر ناگرویدگان را عذابی خوارکننده؛ و آن عذاب دوزخ است که خوار باشند در آن.

۸

۱۲

۱۶

۲۰

در این آیت بیان نماز بجماعت است در خوف، و نماز بجماعت در خوف بر سه وجه بود: یکی آنکه عدو در پیش قبله بود، دیگر آنکه عدو نه در پیش قبله بود، سدیگر آنکه عدو محیط بود. چون عدو در پیش قبله بود

- امام در پیش بیستد و قوم از پس وی دو صف بباشند سلاح برگرفته؛ چون امام تکبیر کند، ایشان همه با وی تکبیر کنند؛ چون امام قرآن خواند ایشان همه خاموش باشند؛ چون امام رکوع کند، ایشان همه رکوع کنند؛ ۴
چون امام از رکوع برآید، ایشان از رکوع برآیند؛ چون امام به سجود فرو شود، صف اول فرو شوند و صف دوم استاده ایشان را نگه می دارند؛ چون امام برآید صف اول برآیند و صف ثانی فرو شوند و صف اول ایشان را نگه می دارند؛ چون صف ثانی برآیند، صف اول با پس شوند و صف ۸
ثانی فرا پیش آیند؛ امام ایشان را دوم رکعت بکند چنانکه اول رکعت بکرد، آنکه تحیات بخواند و سلام باز دهد. و اگر دشمن نه از سوی قبله باشد امام قوم را دو صف کند، یک صف از پس وی بیستند و دیگر صف بر روی دشمن شوند با سلاح تا امام یک رکعت مرصف اول را بکند، چون سر از سجده برآند صف اول به جای صف ثانی شوند در برابر دشمن ۱۲
و صف ثانی بیایند، امام ایشان را دوم رکعت بکند و سلام دهد؛ آنکه هر صفی یک رکعت قضا کنند، آن گروه که یک رکعت اول با امام بکرده باشند، دوم رکعت بی قرائت قضا کنند و آن گروه که دوم رکعت با امام بکردند، اول رکعت خویش را به قرائت قضا کنند. و اگر دشمن محیط ۱۶
باشد چون وقت نماز درآید مؤذن بانگ نماز کند، ایشان چنانکه توانند نماز کنند پیاده و بر ستور و به ایما. و گرنه در سفر باشند در حال غلبه خوف خواهند که نماز کنند بجماعت چهار رکعت باید کرد دو دو، چنانکه در نماز سفر یاد کردیم یک یک رکعت. ۲۰

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ: چون بگرارید نماز را و فارغ شوید از آن فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ: یاد کنید خدای را ایستادگان و نشستگان و بر پهلوهای شما؛ ای، از ذکر خدا خالی م باشید. این امر است به دوام ذکر خدا، زیرا که حال مردم از این سه بیرون نیست: بر پای یا نشسته یا

خفته. و گفته اند مراد از این ذکر ذکر دل است که آن به دوامت باید. و گفته اند مراد از این ذکر نماز است بر آن سه حال که یاد کردیم فَإِذَا أَظْمَأْتُمْ: چون آرام گیرید به امن از دشمن فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ: بیای دارید نماز را، چنانکه خدای فرموده است به تمامی رکوع و سجود و اعداد و شرایط ۴
 آن إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا: بدرستی که بود و هست نماز بر گرویدگان نبشته یعنی فریضه کرده و وقت پدید کرده و حد آن پدید کرده، مقیم را چهار رکعت و مسافر را دو رکعت. سؤال: چرا گفت إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ، بعدما که نماز اکنون هم فریضه است چنانکه از پیش ۸
 فریضه بود و تا قیامت فریضه خواهد بود و پیغمبر علیه السلام گفت: اول ما افترض الله الصلوة و آخر ما يبقى الصلوة؟ جواب گوئیم این كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ معنی آن است که هست نماز بر مؤمنان فریضه هنگام کرده. ۱۲
 كَانَ در قرآن بر پنج وجه است: كَانَ اِزَلَى است، چنانکه خدای تعالی گفت وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ وَ كَانَ فعل ماضی است، چنانکه گفت وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ؛ وَ كَانَ حال است، چنانکه اینجا گفت إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا؛ وَ كَانَ استقبال است، چنانکه گفت فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ جَاءَ دیگر گفت كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا؛ وَ كَانَ صيرورت است، چنانکه گفت وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، ای: صَارَ.

وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ: و سستی مکنید در جستن آن گروه کافران، تا کین خویش از ایشان بازکشید به بدر الصغری إِنَّ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ ۲۰
 كَمَا تَأْلَمُونَ: اگر هستی شما که می درد یابید از زخم دشمنان در حرب و از جراحت بدرستی که ایشان نیز همی درد یابند چنانکه شما می درد یاوید؛ چون ایشان سستی نکنند شما اولی تر باشید که جد کنید در حرب و نصرت دین خدا وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ: و نیز شما می اومید دارید از

خدا آنچه ایشان اومید نمی دارند از ثواب و کرامت و شهادت و غنیمت.
 سؤال: اگر مؤمن بر حرب کافر امید ثواب دارد کافر بر حرب مؤمن هم
 اومید ثواب دارد که می پندارد که ما دین خدا را می نصرت کنیم، و حق
 این است که ما داریم، کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ، پس چرا گفت و
 ۴ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ؟ جواب گوئیم کافر را طمع ثواب بود، رجاء
 ثواب نبود؛ فرق است میان طمع و رجاء. و آن آن است که طمع بی مقدمه
 و سبب بود و رجاء آنجا بود که مقدمه و سببی بود و کافر را مقدمه و سبب
 ثواب نبود، چون ایمان و طاعت؛ اما مؤمن را بود. پس رجاء ثواب و
 ۸ کرامات خدای مؤمن را بود نه کافر را وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ و بود و هست
 خدا دانا به صلاح شما حکم کننده به قتال شما با کافران.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِالْحَقِّ: بدرستی که ما فرو فرستادیم سوی تو یا
 محمد این نامه را یعنی قرآن را بسزا و درست؛ بِالْحَقِّ، ای: لإظهار الحق.
 ۱۲ گفته اند بِالْحَقِّ، ای: لتحقيق الوعد والوعيد؛ و گفته اند لِلدعوة الى الحق؛
 و گفته اند بِالْحَقِّ، ای: وهو الحق لِيَتَحَكَّمُ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَبِكَ اللَّهُ: تا داوری
 کنی میان مردمان بدانچه فرا تو نموده باشد خدای تعالی در قرآن وَلَا تَكُنْ
 لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا؛ و مباش کاست کاران را پیکارکش.
 ۱۶

این آیت در قصه طعمه بن أُبَيْرِق آمده است. و آن آن بود که طعمه
 دزدی کرد، زرهی از خانه قتاده بن النعمان بدزدید در انبانی که در آن
 انبان سبوس بود و در آن انبان سولاخ بود. طعمه به شب آن انبان زره
 بدزدید و می برد تا به خانه زید بن السمین اليهودی و در راه که می برد
 ۲۰ سبوس می ریخت و وی خبر نداشت؛ آن را به دست زید و دیعت نهاد و با
 خانه رفت. دیگر روز قتاده زره ندید، بر اثر آن سبوس نشان برد به خانه
 زید بن السمین اليهودی؛ وی را گفت «زره بیار». گفت «کدام زره؟»
 گفت «آن که دوش بدزدیدی». گفت «من دزد نه ام و دزدی نه کار من

- باشد». قتاده گفت «قصه میار، من نشان تا بدینجا آوردم و زره در سرای تو است». زید گفت «بلی، زره در خانه من است، لکن طعمه نهاده است بر دست من و دیعت». وی را نزد رسول کشید و کس به طعمه فرستادند. طعمه در شب با گروهی از منافقان سگالیده بود که گر بر من دعوی کند شما گواهی دهید که من بری ام. طعمه بیامد و ده تن را از منافقان می آورد آراسته. زید بروی دعوی کرد؛ وی انکار کرد، گفت دروغ می گوید و از دشمنی اسلام و مسلمانان می گوید. گواهان او را گواهی بدادند و زید گواه نداشت، فرو ماند و نیز گروهی از یاران رسول پیکار طعمه می کشیدند صلابت اسلام را و قهر آن جهود را. پیغمبر علیه السلام قصد کرد که زید را دست بریدن فرماید. خدای تعالی این آیت بفرستاد. چون رسول بدانست که دزدی طعمه کرده است و آن گواهان گواهی بدروغ دادند، قصد کرد تا طعمه را دست بریدن فرماید و آن گواهان را تعزیر کند. ایشان همه بگریختند و به مکه شدند و مرتد گشتند. طعمه به مکه نقبی کرد، دیواری بر روی افتاد و هلاک شد.
- وَأَسْتَغْفِرِ اللَّهَ: و آمرزش خواه از خدای آن قصد خطا را که کردی به بریدن دست آن جهود بی جرم إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً: بدرستی که بود و هست خدای آمرزگار ترا و بخشاینده بر تو. سؤال: چون گناه اول و آخر رسول آمرزیده بود به قول خدای تعالی لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ، استغفار چرا همی بایست کرد؟ جواب گوئیم وعده مغفرت مصطفی به شرط استغفار بود، وی استغفار کرد تا شرط بجای آید.
- و گفته اند که سورة إِنَّا فَتَحْنَاكَ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ در آن است از پس این سورة آمده است، پس اشکال نباشد.
- وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ: و پیکار مکن از آن کسان که خیانت کنند تنهای ایشان را، چنانکه طعمه خیانت کرد قتاده را به دزدی

و زید را تهمت کرد که او را به دزدی منسوب کرد و قوم طعمه خیانت کردند به گواهی زورِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا اَیْمًا: بدرستی که خدای دوست ندارد - لا، بل که دشمن دارد - آن را که کاستکار بود و بزمند، چون طعمه و قوم او. در این آیت حجت است بر آنکه گناه از پیغمبران روا بود که اگر روا نبودی نهی درست نیامدی که وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِیْنَ یَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ.

یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ: می کوشند که بپوشند فعل بد خویش را از مردمان، چون طعمه و قوم او وَلَا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ: و نتوانند که بپوشند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ: و او با ایشان بود به دانستن و دیدن و شنیدن اِذْ یَبْتَیْنُوْنَ مَا لَا یَرْضٰی مِنَ الْقَوْلِ: چون ایشان می سگالیدند به شب آنچه نپسندیدی خدای و رسول از گفتار، که ما رسول را چه گوئیم و مسلمانان را چه گوئیم و چگونه فرییم وَ كَانَ اللّٰهُ بِمَا یَعْمَلُوْنَ مُحِیْطًا: و بود و هست خدای بدانچه ایشان می کردند و می سگالیدند دانا به همه وجوه.

هَا اَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا: ای شما که اینها را پیکار کشید ایشان را در زندگانی نخستین فَمَنْ یُّجَادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ: که بود که پیکار ایشان کشد با خدا روز قیامت اَمْ مَنْ یُّکُوْنُ عَلَیْهِمْ وَکِیْلًا: یا که بود برایشان کارران و پشتیبان ایشان را. این عتابی است با یاران رسول در آن پیکار که منافقان را می کشیدند.

وَمَنْ یَعْمَلْ سُوْءًا اَوْ یُظْلِمْ نَفْسَهُ: و هر که کند بدی یا ستم کند بر تن خود به سوگند دروغ. سؤال: اگر این یُظْلِمْ نَفْسَهُ نفس معصیت است و مَنْ یَعْمَلْ سُوْءًا این فایده بداد، چه فایده است در این دو لفظ که یَعْمَلْ سُوْءًا اَوْ یُظْلِمْ نَفْسَهُ؟ جواب گوئیم اَوْ یُظْلِمْ نَفْسَهُ معناه: بعمل سوء و یظلم نفسه، بدی کند و بدان بدی بر خویش ستم کند. و گفته اند یَعْمَلْ سُوْءًا پیکار بدان است، اَوْ یُظْلِمْ نَفْسَهُ قصد ایلام بری. و گفته اند یَعْمَلْ سُوْءًا آن بود که

گناهی کند، أَوْ يَظْلِمَ نَفْسَهُ یا آن را حواله بر کسی کند ثُمَّ يَسْتَغْفِرَ اللَّهَ: پس آمرزش خواهد از خدا يَجِدُ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً: یابد خدای را آمرزگار و بخشاینده.

۴ وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّهُ يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ: و هر که کند بزه ای بدرستی که وبال آن بر تن او بود و آن بزه می با تن خویش کند، یعنی زیان تن او را دارد وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً: و بود و هست خدای دانا - که دزدی که کرد - درست کار و درست گفتار حکم کننده به عقوبت سارق.

۸ وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً: و هر که بکند گناهی یا بزه ای؛ خَطِيئَةً دزدی، أَوْ إِثْماً انکار آن، و گفته اند خَطِيئَةً جرماً، أَوْ إِثْماً وبال آن ثُمَّ يَرْجُمُ بِهِ بَرِيئاً: پس برافکند آن را بر بی گناهی؛ چنانکه طعمه دزدی کرد و انکار کرد و زید سمن را بدان منسوب کرد فَقَدْ آخِثَمَلْ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً: بدرستی که برداشت و بر پذیرفت دروغی و بزه ای هویدا.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ: و اگر نه افزونی نیکوی خدا بودی بر تو یا محمد به عصمت و بخشایش او به رحمت لَهُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ: هراینه قصد کرده بودند گروهی از ایشان - یعنی پیکار کنندگان طعمه - که گم کنند ترا از راه صواب وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ: و گم نکنند مگر تنهای ایشان را؛ پنداشتند که مگر رسول را می فریبند و خود زیان ایشان را داشت وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ: و گزند نکنند ترا یا محمد هیچیز. سؤال: ای نه رسول را بر آن داشتند که قصد کرد به دست بردن زید بی جرم و تصدیق کرد طعمه را، این گزند بود که رسول خدای را کردند؛ پس چرا گفت وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ؟ جواب گوئیم آن منافقان قصد کرده بودند که رسول دست زید ببرد و دزدی بروی الزام کند تا فرا خلق نمایند که محمد را تأیید آسمانی نیست و وی صاحب وحی نیست تا او را ملامتها آید، آن مراد ایشان از رسول برنیامد؛ آن است که گفت وَمَا

يَضْرُونَك مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ: و فرو فرستاد خدای بر
تو نامه قرآن عظیم به تعلیم صواب و سخن درست در بیان حلال و حرام و
حدود و احکام و شرایع اسلام وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ: و درآموخت ترا آنچه
نبودی که بدانستی تو آن را، گر تعلیم خدا نبودی وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ
عَظِيمًا: و بود و هست افزونی نیکوی خدای بر تو یا محمد بزرگ. گفته اند
این فضل قرآن است؛ و گفته اند نبوت و رسالت است؛ و گفته اند این فضل
تشریف منزلت است؛ و گفته اند این فضل توفیق و عصمت است.

۸ لَا خَيْرَ فِی كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ: نیکی نیست در بسیاری از رازهای ایشان.
گفته اند مِنْ نَجْوَاهُمْ از رازکنان ایشان؛ نجوی راز بود و رازکنندگان بود،
چنانکه گفت وَادَّهْمُ نَجْوَى. و آن آن بود که منافقان عادت داشتندی که
در مسجد آمدندی جدا بنشستندی و راز می کردند در حدیث مؤمنان و
تجسس ایشان، تا بودی که گروهی از مسلمانان نیز به سلیم دلی در ایشان
پیوستندی و در هنجمنها و در سفرها همچنان بودند، هر جا که
می رفتندی یا در منزلی فرو آمدندی ندوه ساختندی. خدای تعالی گفت
هیچ خیر نیست در رازهای ایشان إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ: مگر آن کس
که بفرماید به صدقه ای یا نیکوی، یعنی وامی، أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ: یا
۱۶ بسامانیدنی میان مردمان. سؤال: نَجْوَى فعل است و مَنْ اسم، و استثناء
اسم از فعل درست نیاید، پس چرا گفت مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ؟
جواب این در وَلَئِنْ الْبَرَّ مِنْ أَمَنَ بِاللَّهِ گفته آمد وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ
مَرْضَاتِ اللَّهِ: و هر که کند آنچه یاد کرد - از صدقه و وام و اصلاح - جستن
۲۰ خشنودی خدای را فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا: زودا که بدهیم او را مزدی
بزرگ و ثوابی تمام.

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى: و هر که مخالفت کند رسول
را از پس آنکه پدید آمد او را هویدای و راه راست وَتَبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ:

و پس روی کند جز راه مؤمنان را نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى: باز گذاریم او را باز آنچه بر پذیرفت وَ نُضْلِهِ جَهَنَّمَ: و درآریم او را در دوزخ و بسوزانیم او را به آتش دوزخ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا: و بد بازگشتن جایا که دوزخ است. سؤال: هر که مخالفت کند رسول را و راه مؤمنان را او در وعید داخل بود، پس چه فاید بود در آنکه گفت مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى، چرا هُدًی شرط کرد؟ جواب گوییم این هُدًی نه معرفت است، بل که رسول و کتاب و حجت است؛ هر که از پس این مخالفت کند رسول را و مؤمنان را وی در این وعید داخل بود. و گفته اند هر که مخالفت کند رسول را چنان که طعمه کرد از پس آنکه بر زبان جبرئیل وحی آمده بود به جرم وی وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ چنانکه وی از اسلام برگشت و با اهل مکه پیوست نَوَلِّهِ مَا تَوَلَّى. و گفته اند این وعید عام است همه مرتدان را و هر که مخالفت کند قول رسول را که گفت لَا يَجْمَعُ اللَّهُ امْتِي عَلَى الضَّلَالَةِ، وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، و مخالفت کند اجماع مسلمانان را. در این آیت ما را حجت است بر آنکه اجماع امت بر ضلالت روا نبود زیرا که خدای تعالی وعید کرد بر مخالفت راه مؤمنان چنانکه بر مخالفت راه رسول؛ پس چنانکه قول رسول حجت است و مخالفت آن ضلالت، واجب آید که قول امت حجت بود.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ: بدرستی که خدا نیامرزد که هنباز آرند با وی، زیرا که شرک مشرک گناهی است به استحلال و تدین و هر گناه که به استحلال و تدین بود آمرزش آن در حکمت روا نبود وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ: و بیامرزد آنچه فرود آن است آن را که خواهد؛ یعنی آن گناه که نه به استحلال و تدین بود وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا: و هر که انباز آرد با خدا بدرستی که گم شد گمراهی دور از حق. اشکالی که در این آیت آید از پیش هم در این سورة گفته آمد.

- إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا: نمی خوانند مشرکان از فرود خدا مگر مادگانی را به خدایی، چون لات و عزری و منات. و گفته اند إِلَّا إِنَاثًا، ای: اصناماً، و اصنام همه مؤنث باشند زیرا که ایشان را إناث گفت. و گرائثاً
- ۴ خوانی به ضم الف و نون، جمع إناث بود چنانکه مُثَل جمع مِثَال و کُتِب جمع کتاب؛ و گرائثاً به ضم واو و ثا خوانی جمع وَثَن بود، چنانکه أُسِد جمع آسَد بود، و او را همزه گردانیدند چنانکه وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِتَتْ، ای: وُقَّتَتْ. و این دعوت گفته اند خدای خواندن است آن را و دعوی خدایی کردن آن را؛ و گفته اند این دعوت به معنی دعا کردن است و حاجت بر ایشان برداشتن وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا: نمی خوانند مشرکان مگر دیوی را خالی از خیر و متمرّد. و اشتقاق مرید از امرد و مردا است و آن روزه و خالی بود. سؤال: چون گفت إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا - چون لات و عزری و منات - آنکه گفت وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا، اول گفت نمی خوانند مگر بتان را آنکه گفت نمی خوانند مگر دیورا، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم که این خواندن ایشان بتان را در حقیقت خواندن شیطان بود، زیرا که برهر بتی دیوی موکل بود که مشرک را فرا پرستیدن آن می دارد، زیرا که گفت وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا.
- ۱۶ لَعَنَهُ اللَّهُ: بنفرید او را خدا. و آن آن وقت بود که آبا کرد از سجود کردن مر آدم را وَقَالَ لَا تَخِدَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيًّا مَفْرُوضًا: و گفت هرینه من فراگیرم از بندگان تو یا رب برخی معلوم جدا و کرده از هر هزار نهصد و نود و نه نصیب من بود که با خویشان به دوزخ برم و یکی نصیب بهشت.
- ۲۰ و آن آن بود که خدای تعالی ابلیس را بلعنت کرد. او گفت: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. خدای تعالی گفت «ای ملعون می چه کنی به مهلت؟»؛ و خدای خود به دانست. ابلیس گفت «تا کین خود از آدم و آدمیان بازکشم و چون مرا به دوزخ باید شد تا انبوه باشیم».

- وَلَا ضَلَّٰنَهُمْ: و هراينه و بدرستی که گمراه کنم ایشان را از دین و راه طاعت تو. سؤال: چون خدای تعالی گفت وَمَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ، پس چرا اینجا اضلال از ابلیس یاد کرد، نه این تناقض بود؟ جواب
- ۴ گوئیم اولاً این اضلال ابلیس دعوی کرد از خود، نه خدا اثبات کرد از وی، و به قول ابلیس حجت نیاید. دیگر گوئیم این اضلال از ابلیس دعوت است با ضلالت. پیغامبر علیه السلام گفت: بُعِثْتُ دَاعِياً وَمُعَلِّماً وَ لیس بیدی من الهدی شیء و سلط ابلیس داعیاً و ملقناً و لیس بیده من
- ۸ الاضلال شیء، بَلِ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَا مُنِيَّتَهُمْ: و هراينه و بدرستی که بیوس دهم ایشان را که قیامت نخواهد بود، خوش بزید. و گفته اند این تمنیت بر آراستن امانی و شهوات است بر آدمیان. و گفته اند این تمنیت آن است که ابلیس جهودان و ترسایان را می فرید که: شما
- ۱۲ پیغامبرزاد گانید، هر چه کنید شما را عقوبت نبود؛ و مؤمنان را می فرید که: شما خود مؤمن و آشنایید با توحید و معرفت، گناه زیان ندارد وَلَا مُرْتَبَهُمْ فَلْيُبْتَئِكُنَّ اِذَا نَ الْاَنْعَامِ: و بدرستی که بفرمایم ایشان را تا هراينه ببرند
- ۱۶ گوشهای چهار پایان را، چون دروشتن کردن. سؤال: دروشتن کردن باری مباح است، پس چرا آن را در عداد معاصی شمرد؟ جواب گوئیم مراد از آن دروشتن بحیره و سابیه و وصیلة است و حرام داشتن آن؛ و گفته اند مراد از آن دروشتن کردن چهار پایان است بر نام بتان، چنانکه در جاهلیت کردند؛ و گفته اند مراد از آن امر به دروشتن کردن است چهار پایان را و آن مکروه است که به فرمان دیو است وَلَا مُرْتَبَهُمْ فَلْيَغْيِرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ: و هراينه بفرمایم ایشان را تا بگردانند آفرینش خدای را. سؤال: کس آفرینش خدای را بن تواند گردانیدن، پس این چگونه است؟ جواب گفته اند خَلْقَ اللَّهِ، ای: دین الله؛ و گفته اند مراد از این خَلْق مخلوقات است و آن آن است که خدای تعالی همه مخلوقات را مسخر آدمی کردست چنانکه

گفت وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، و مشرکان مسخران را معبود خویش گرفته اند، چون آفتاب و ماه و ستاره و بُت و جز آن؛ عابد را معبود گرفته اند، این است تغییر خلق خدا. و گفته اند فَلْيَعْبُدُوا اللَّهَ، ۴ مراد از این تغییر خصی کردن است؛ و گفته اند که این صورت کردن است؛ و گفته اند این تغییر خلق خدای تشبه مردان است به زنان به مختشی و تشبه زنان به مردان به سعتری. وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ: و هر که فراگیرد دیورا دوستی و معبودی از فرود خدای فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا: ۸ بدرستی که زیان کرد زیان کردنی هویدا که به شیطان از رحمان بازماند.

يَعِدُّهُمْ: وعده می کند ایشان را؛ یعنی کافران را که عالم همیشه همچنین بود و همچنین خواهد بود؛ وعده می کند مشرکان را که بتان بر هیئت فریشتگانند چون ایشان را می پرستید ایشان فردا شما را شفاعت ۱۲ کنند وَيُؤْتِيهِمْ: و بیوس می دهد ایشان را یعنی اهل کتاب را که شما خود آمرزیده اید، و مؤمنان را بیوس می دهد که با توحید گناه زیان ندارد، چنانکه با کفر و شرک طاعت سود ندارد وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا: وعده ۱۶ نمی دهد ایشان را دیو مگر فریبی. و گفته اند این وعده وعده فقر است همه را چنانکه گفت الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ، تا خلق از بیم نیاز در آرزو گداز افتاده اند. أُولَٰئِكَ مَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ: ایشانند که جایگاه ایشان دوزخ است، وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا: و نیاوند از آن دوزخ پناهگاهی.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: و آن کسان که بگرویدند و کردند ۲۰ کارهای نیک به اخلاص، ای: اَدَّوْا الطَّاعَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: زودا که درآریم ایشان را در بهشتهایی که می رود زیر اشجار و مساکن آن جویهای شیرو می و انگبین و آب صافی خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا: جاویدان باشند در آن بهشت همیشه وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا: هنگام کرده خدای

- راست و درست بود، ای: وعد الله و مقاله حقاً، وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا: و کس از خدا راستگوی تر. هیچ کس، زیرا که وعده بود که نه کذب بود
ولکن کذب آن ممکن بود؛ و وعده خدا نه کذب بود و نه کذب آن ممکن
بود. در این آیت ما را حجت است بر آن که ایمان غیر عمل بود، زیرا ۴
که خدای تعالی فرق کرد میان ایمان و عمل به واو فصل، گفت وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، چنانکه فرق کرد میان آسمان و زمین به واو
فصل، گفت السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ؛ چنانکه آسمان غیر زمین بود و زمین غیر
آسمان، همچنین ایمان غیر عمل بود و عمل غیر ایمان. سؤال: چون خدای ۸
تعالی ایمان و عمل هر دو را شرط کرد در استحقاق بهشت، گفت وَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ، چرا شما گوید
بمجرد قول و بمجرد ایمان بهشت بود؟ جواب گوئیم این عَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ مراد از این اخلاص است، لاجرم تا به ایمان بهشت یابند ۱۲
اخلاص شرط است. و گفته اند این عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثبات است بر ایمان،
لاجرم ثبات بر ایمان نباید تا بهشت یابد؛ چنانکه گفت إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا
رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، الآية.
- لَيْسَ بِأَمَانِيَّتِكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ: کار نه به آرزوهای شما است که ۱۶
مؤمنانید و نه به آرزوهای اهل نامه. گفته اند این لَيْسَ بِأَمَانِيَّتِكُمْ خطاب
اهل مکه را است که قیامت را همی انکار کردند و می گفتند که ما خود
اهل حرم خداییم ما را عذاب نبود، وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ آن بود که
جهودان و ترسایان می گفتند که عذاب دوزخ منقطع بود مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَ ۲۰
بِهِ: هر که بدی کند پاداش دهند او را بدان. سؤال: ای نه سیئات همه سوء
است و آن مجتنب کبایر را مغفور است، همچنین گناه تائب و گناه خطا
همه سوء است و بدان پاداش نه، پس چرا گفت مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَ بِهِ؟
جواب گوئیم مراد از این سوء گناه کبیره است، همه را بدان پاداش بود؛

- کافران را در آن جهان پاداش بود و مؤمن را باشد که بدین جهان پاداش بود، چنانکه در خبر است که چون این آیت فرود آمد بوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول الله، کیف الصلاح بعد هذه الآية؟ و یروی: کیف الفلاح بعد هذه الآية مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَ بِهِ؟ پیغامبر علیه السلام او را گفت: غفر الله لك يا بابكر؛ تا سه بار. آنکه گفت «الست تمرض، الست تحزن، الست يصيبك الداء؟». بوبکر گفت «بلى يا رسول الله». رسول عليه السلام گفت «این است پاداش مؤمن در این جهان». اما تائب را خود گناه نماند که التائب من الذنب كمن لا ذنب له. وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا؛ و نیاود بنده خود را از فرود خدا دوستی که او را از پاداش نگه دارد و نه یاری که او را یاری دهد.
- وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ؛ و هر که کند کاری از کارهای نیک از مرد و زن و او گرویده بود فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ؛ ایشانند که در شونند در بهشت. يُدْخِلُونَ به ضم یا: درآرند ایشان را در بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا؛ و ستم نکنند بر ایشان به مقدار گوی که در پشت خرما استه بود؛ یعنی از ثواب کار ایشان بدان مقدار بنکاهند و نه بدان مقدار افزونی عذاب کنند ایشان را. سؤال: چرا مؤمن نیکوکار را خاص کرد بدانکه وَلَا يُظْلَمُونَ بر ایشان ستم نکنند بعدما که بر کافر هم ستم نکنند، لا ظلم اليوم؟ جواب گوییم بلی روز قیامت بر هیچ کس ستم نکنند، ولكن کافران پندارند که بر ایشان می ستم کنند؛ مؤمنان باشند خاص که داند که بر ایشان ستم نکنند. و گفته اند مراد از این لَا يُظْلَمُونَ نفی نقص ثواب است و آن خاص مؤمنان را بود.

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ؛ و که بود نیکودین تر از آن کس که ویژه کرد دل خویش خدای را و او مؤمن. و گفته اند معناه: که بود نیکودین تر از آن کس که اسلام آورد خدای را و او نیکوکار؛ بر این

قول وَجْه صَلة بود. و گفته اند معناه: که بود نکودین تر از آن کس که ویژه کرد دین خویش خدای را و او نیکوکار بود وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا: و پس روی کرد دین ابراهیم را و او برگشته از همه دینهای بد، راست بیستاده بر مسلمانی. و دیگر قولها در معنی حنیف گفته آمد وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا: و فرا گرفت خدای ابراهیم را به دوستی. خلیل دوست خاص بود کانه یتخلّل بین اسرار خلیله؛ و خلیل نیز در لغت درویش بود، چنانکه شاعر گوید:

۸ و ان اتاه خلیل یوم مسبغة یقول لا عایب مالی ولا حرم خلیل ای: فقیر.

و گفته اند سبب آن که خدای تعالی ابراهیم را به خلّت گرفت آن بود که ابراهیم علیه السلام روزی رمه را فرا چهره کرده بود و با یکسوشده، در پس سنگی نماز می کرد؛ شخصی را دید که می گفت: سَبَّوح قَدَّوس. ۱۲ ابراهیم را آن نام خدای خوش آمد از حلاوت آن او را گفت «أَعِدْ وَلَكَ شَطْرَ مَالِي». دیگر بار آن سخن برگفت. ابراهیم گفت «دیگر بار بگوی تا همه مال خویش ترا دهم». وی سدیگر بار برگفت. ابراهیم گفت «یکبار نیز بگوی و دست من گیر، من و همه املاک من ترا». و آن شخص ۱۶ جبرئیل بود که آن می گفت آزمایش ابراهیم را. چون ابراهیم خود را و همه املاک خود را فدای دوستی خدای کرد خدای تعالی او را از میان خلق به خلّت برگزید. و گفته اند سبب دوستی خدای او را آن بود که دل فا رحمان داد و تن فا نیران داد و فرزند فا قربان داد و مال فا مهمان داد. ۲۰ و گفته اند سبب اتّخاذ او به خلّت آن بود که او گفت فَإِنَّهُمْ عَدُوْلِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ، چون او خدای را به دوستی برگزید خدا او را به دوستی برگزید. و در خبر آمده است که ابراهیم را پرسیدند به چه سبب خدا ترا از میان همه خلق به خلّت گرفت. گفت: به سه چیز هرگز تیمار روزی

- نبرد و هرگز هوای تن خود را بر رضای خدا اختیار نکردم و هرگز بی مهمان چاشت و شام نخوردم. سؤال: ابراهیم را خلیل به حکم این آیت گفتیم و موسی را کلیم بدان گفتیم که خدا گفت وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا و عیسی را روح بدان گفتیم که خدای گفت مِنْ رُوحِنَا؛ مصطفی ۴ را حبیب به کدام آیت گفتیم؟ جواب گوئیم مصطفی را حبیب الله بدان آیت گفتیم که خدا گفت قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ، محبت همه دوستان خود را در دوستی مصطفی بست، دیگر همه طفیل. و آن سؤال که چرا از خدای اتخاذ خلیل روا دارید و اتخاذ ولد روا ندارید ۸ در وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا گفته آمد. سؤال: خلیل فاضلتر یا حبیب؟ جواب گوئیم حبیب فاضلتر از خلیل، زیرا که نام خلیل محتمل است خلل را که در دوستی وی چیزی می در باید، اما نام حبیب جز حُب را محتمل نیست. و نیز ابراهیم را گفت وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، گفت ابراهیم را ۱۲ دوست گرفتیم و گرفتن به دوستی از پس آن بود که نبوده باشد؛ اما مصطفی را دوستی قدیم نهاد، گفت مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى. و نیز خلیل را از امت حبیب نهاد، گفت وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ، ای: ۱۶ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّد.

- وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: و خدای را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است؛ آن را که خواهد به خلت گزیند چون ابراهیم و آن را که خواهد به محبت گزیند چون مصطفی و کس را بروی داوری نه وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا: و بود و هست خدا به هر چیز دانا به همه رویها دانا ۲۰ است که سزاوار خلت و محبت کیست.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ: و می پرسند ترا یا محمد از حدیث زنان، و همی جواب خواهند از تو در میراث دادن زنان را و دختران را. و آن آن بود که در جاهلیت زنان را میراث ندادندی، لا بل که ایشان را به میراث

گرفتندی و دختران را میراث ندادندی. در اول اسلام هم بر عادت جاهلیت می رفتند تا ام کحه به رسول آمد و قصه قتاده و عرفطه و دختران خویش بکرد؛ در شأن وی آیت آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ، و این آیت وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيًّ، و در آیت میراث میراث هر کس پدید کرد؛ نیز رسول را پرسیدند، این آیت فرو آمد.

۴ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ: بگو یا محمد که خدای می جواب دهد شما را در حدیث زنان و میراث ایشان. سؤال: جواب در حدیث زنان کجاست که گفت قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ و پدید نکرد؟ جواب گوئیم هم در این سوره جواب پدید کرد در آیت میراث يُوصِيكُمُ اللَّهُ؛ و گفته اند معناه: قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُثْلِي عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ، و آن آن است که گفت وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ. وَمَا يُثْلِي عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ: و آنچه برخوانند بر شما در نامه فی تَمَامِ النِّسَاءِ آلا تِي لَا تُؤْنُوهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ: در یتیمان آن زنان که می ندادید ایشان را آنچه نبشته و پدید کرده اند ایشان را از میراث در آیت میراث وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ: و می آهنگ بیرون کنید از آنکه بزنی کنید ایشان را از بهر گستی ایشان چون دختران ام کحه؛ معناه: بگو یا محمد که جواب شما در حدیث ام کحه و دختران وی پدید کرده آمد و هم در این سوره وَالْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ: و نیز فتوی کردند شما را در حدیث آن سست گرفتگان از کودکان، چنانکه در وَآتُوا الْيَتَامَى پدید کرد وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ: و می فرماید که بیستید بی پدران نارسیده را به داد وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ: و هر آنچه کنید از نیکی، یعنی اداء امر خدای؛ و گفته اند مِنْ خَيْرٍ: از نیکوکاری فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا: بدرستی که بود و هست خدای بدان دانا.

۸

۱۲

۱۶

۲۰

وَأِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَغْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا: و اگر زنی بترسد و داند از شوهر خویش ناسازواری یا روی بگردانیدنی؛ گفته اند نُشُورٌ در مجالست و

- مؤانست بود و اِعْرَاضُ در مضاجعت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُضْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا: تنگی و بزه‌ای نیست بر ایشان که بی‌سامانند میان ایشان بسامانیدنی؛ ای: به آشتی باشند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ: و آشتی به از نشوز. و گفته اند معناه: آشتی به از طلاق؛ یعنی اگر شوهرش فراخورد باشد دل شوهر ننگه دارد و بعضی از ۴ نصیب خویش در نوبت سوی و سنی کند، او را به افتد از آن که شوهر او را دست باز دارد. و اگر شوهر او را در نفقه و تعهد در افزاید نگاه داشت دل او را و وی را ننگه دارد، به از آن که او را طلاق دهد وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ: و بنهاده اند در تنها بخیلی، هم در زنان به ارزانی داشتن نوبت ۸ خویش به کسی دیگر و هم در مردان به برابر داشتن زن پیر و گست با جوان نیکو، یعنی سرشت مردم بر بخل است در این باب. وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا: و اگر نیکویی کنید با زن پیر و گست به نوبت دادن او را یا خشنود داشتن او را به مال وَتَتَّقُوا: و پرهیزید از جور و میل فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا: بدرستی که بود و هست خدای بدانچه شما می کنید آگاه، که شما را بدان مکافات کند. این آیت در شأن عمیره بنت محمد بن مسلمة آمد و شوهر وی رافع بن خدیج. و آن آن بود که رافع زن جوان بخواست، خواست که عمیره را طلاق دهد. عمیره گفت: مرا طلاق مده و نوبت چنان که ۱۶ خواهی میان ما می دار. و گفته اند این در شأن سودة بنت زمعة آمد زن مصطفی علیه السلام که وی می ترسید که رسول خدا او را دست باز دارد، خواست که دل رسول را ننگه دارد، دانست که دل وی به هیچیز چنان ننگه ندارد که نوبت خویش به عایشه دهد؛ گفت: یا رسول الله، مرا از ۲۰ خود جدا مکن، من نوبت خویش عایشه را دادم.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ: و نتوانید که داد و راستی ننگه دارید میان زنان در دوستی و شهوت و مجامعت وَلَوْ حَرَصْتُمْ: و گر چه آرزو کنید. سؤال: گر مردان نتوانند که داد ننگه دارند میان زنان پس چرا به داد فرمود،

- بعدما که تکلیف مالایطاق از حکیم روا نبود؟ جواب گوئیم این استطاعت مطاوعت است نه استطاعت قدرت - این همچنان است که خضر موسی را گفت إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، و كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا - ای: از دلتان برنیاید که داد نگه دارید میان زنان پیر و جوان. ۴
- و گفته اند معنا: وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ فِي الْمَحَبَةِ وَالشَّهْوَةِ، زیرا که حب و شهوت نه مقدور است فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ: هر چند چنین است مچسپید سوی یکی هر چسپیدنی به نفقت و نوبت فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ: تا فروگذارید آن دیگر را چون آویخته اندروا، نه بیوه و نه شوی دار. در ۸
- خبر است که پیغامبر علیه السلام در قسمت تسویت نگه داشتی میان زنان، آنکه گفتم: اللَّهُمَّ هَذِهِ قِسْمَتِي فِيمَا أَمْلِكُ وَلَا تَلْمِني فِيمَا لَا أَمْلِكُ، یعنی در حُب. و نیز پیغمبر علیه السلام گفت: مَنْ كَانَ لَهُ امْرَأَتَانِ فَمَالَ إِلَى أَحَدِيهِمَا دُونَ الْآخَرِى جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاحِدٌ شَفِيتِهِ سَاقِطَةٌ. وَإِنْ تُضْلِحُوا وَتَتَّقُوا: و گر ببسامانید به داد نگه داشتن و پیرهیزید از میل و جور فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا: بدرستی که بود و هست خدای آمرزگار - که شما را بخطا و نسیان نگیرد چون قصد و میل نکنید - و بخشاینده بر شما. سؤال: ۱۲
- چون بنده صالح و متقی بود آمرزش چرا می باید تا گفت وَإِنْ تُضْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا؟ جواب این است که بگفتیم که خدای غفور است که شما را به خطا و نسیان نگیرد، رحیم است که شما را به ۱۶
- وسع طاقت فرماید نه به جهد طاقت. وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهَ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ: و اگر جدا شوند از یکدیگر - یعنی آن زن که همه نوبت خویشان را خواهد و آن مرد که می خواهد که او را هیچ نوبت ندهد، گر جدا شوند - بی نیاز کند خدا هریکی را از توانگری او و فراخ عطایی او؛ یعنی به فضل خود آن زن را از آن مرد بی نیازی دهد به شوهری دیگر یا به صبر و آن مرد را از آن زن بی نیازی دهد به زنی دیگر یا ۲۰

به خرسندی و كَانَ اللَّهُ وَاِسْعًا حَكِيمًا: و بود و هست خدای بی نیاز و فراخ عطا درست کار و درست گفتار حکم کننده به اِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیْحٍ بِاِحْسَانٍ.

- ۴ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: و خدای را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از خلق و عجایب که همه مخلوق او است و او خالق آن و همه مملوک او و او مالک آن و همه در تحت تصرف و حکم او است؛ یعنی نگر بر آن ضعیفه ستم نکنی که پادشاه هفت آسمان و هفت زمین بر تو قادرتر است از آن که تو بر آن ضعیفه، داد او از تو بستاند. وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ: بدرستی که فرمودیم آن کسان را که دادند ایشان را نامه از پیش شما - ای: اهل کتاب - و شما را همان فرمودیم که بترسید از خدا و پرهیزید از آزار خدای. وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: و اگر ناگرویده و ناسپاس شوید زیان شما را دارد نه خدای را، چرا؟ زیرا که خدای را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است؛ وی را به ایمان و طاعت شما هیچ حاجت نیست. سؤال: ای هر که تقوی ندارد کافر بود تا گفت اِنْ اتَّقُوا اللَّهَ و در برابر آن گفت وَإِنْ تَكْفُرُوا؟ جواب گوئیم این تقوی ایمان است و ۱۶ مقابل آن کفر است؛ و گفته اند این کفر کفران است نه کفر جحود. وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا: و بود و هست خدای بی نیاز از ایمان و شکر و طاعت بندگان، ستوده و سزاوار ستایش. و گفته اند حمیدٌ يَحْمَدُ الْقَلِيلُ وَيُعْطَى الْجَزِيلُ وَلَا يَمُنُّ عَلَى الْعَبْدِ الدَّلِيلُ.
- ۲۰

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: و خدای را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا: و بسنده است خدای کارران و نگهبان. ای: و کفی الله وکیلاً فاكتف بالله وکیلاً. سؤال: چه فایده بود در تکرار وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ در این موضع؟ جواب

گویییم اول وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ تنبیه است بر کمال قدرت او و این دیگر تنبیه است بر وجوب توکل، تسکین دلهای ضعیفان را تا توکل بر خدا کنند. پیغمبر علیه السلام گفت که خدا گفت: به عزّت من که خدایم و به جلال و عظمت من و برتری من بر خلق من که هر آن بنده ای که دست آویز مرا دارد و توکل بر من کند و دل در من بندد، گر اهل هفت آسمان بروی بیرون آیند من او را از آن همه نگه دارم و رهایی دهم.

۸ إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ: گر خواهد ببرد شما را از روی زمین ای مردمان و بیارد دیگرانی را به از شما و مطیع تر از شما خدای را وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا: و بود و هست خدای بر آن توانا.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا: هر که خواهد پاداش این جهانی فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: نزد خدا است پاداش این جهانی و آن جهانی. کلبی گوید معناه: مَنْ كَانَ يُرِيدُ بِعَمَلِهِ الَّذِي افترضه الله عليه ثَوَابَ الدُّنْيَا، آن منافق بود یا مرایی که همه منافع این جهانی خواهد. و گفته اند مراد از این مشرکانند که دون خدا را پرستند به امید منافع این جهانی. و گفته اند مراد از این حریصان و راغبان دنیا اند که همه دنیا جویند، گوزاهد بباشید تا دو جهان بیابید؛ چنانکه سالم گوید: مَنْ ارَادَ أَنْ يَأْكُلَ الدَّارِينَ فَلْيَدْخُلْ فِي مَذْهَبِنَا عَامِينَ لِيَضَعَ اللَّهُ تَعَالَى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ. سؤال: فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ چه جواب آن است که مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا، بعدما که هر کس خود داند که ثواب از خدای بود؟ جواب گویییم معناه: گوی ثواب از خدای خواه که او است قادر بر ثواب دو جهانی؛ و گفته اند این ثواب مراد از آن عزّاست، هر که می عزّ این جهانی جوید گوی از خدای جوی به طاعت او، چنانکه جای دیگر گفت مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا. وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا: و بود و هست خدای شنوای

گفتار خلق بینا به کردار ایشان و همتهای ایشان.

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای آن کسان که گرویده‌اید و ای شما که گرویدگانید كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ: باشید ایستادگان به داد و گواهان خدای را. گفته‌اند قوامین، ای: قوالین، راست گویان؛ بالقسط، ای: بالعدل. قسط به کسر قاف و اقسام داد بود و قسط به فتح قاف جور بود و قاسط جابر بود وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ: و گرچه آن گواهی بر تنهای شما بود أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ: یا آن گواهی بر مادر و پدر و خویشان بود. سؤال: گواهی بر تن خویش درست نیاید، پس چرا گفت وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ؟
 ۸ جواب گوییم معناه: گرچه آن گواهی تنهای شما را می زیان دارد شما گواهی راست دهید؛ و گفته‌اند علی انفسکم آی علی اولادکم و اهلکم إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَاقِرًا فَإِنَّهُ أُولَىٰ بِنَاهُمَا: گرچه آن خویش توانگر بود یا درویش خدای اولی تر بدیشان، شما رضای خدای نگه دارید نه هوای ایشان فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا: پس روی مکنید کام را تا بچسبید از داد؛ و گفته‌اند لَا در این ضمیر است معناه: کی لا تعدلوا وَإِنْ تَلَوُّوا: و اگر زبان بیچانید در آن گواهی به زیادت و نقصان تا آن را شوریده کنید چنانکه حاکم بر آن حکم نکند أَوْ تُعْرِضُوا: یا روی بگردانید از گواهی دادن که بپوشید آن را؛ و گفته‌اند وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تُعْرِضُوا خطاب قضات را است که اگر میل کنید در حکم و تسویت میان خصمان در نشانیدن و نگریستن و شنیدن و گفتن نگاه ندارید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا: بدرستی که بود و هست خدای بدانچه شما می کنید از عدل و جور آگاه. این آیت در شأن مَقْعَصِ
 ۲۰ آمد که وی گواهی داشت بر پسر خویش، آن را می بپوشید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: ای آن کسان که گرویده‌اید و ای شما که گرویدگانید بگروید به خدای و به رسول او وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ: و بدین نامه که فرو فرستاد بر رسول او چون قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي

أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ: و بدان نامه که فرو فرستادند از پیش؛ چون تورات و انجیل و دیگر کتابهای پیغامبران و به هر چه از خدا است. سؤال: مؤمن را دیگر بار به ایمان نفرمایند، پس چرا گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا؟ جواب گوییم معناه: یا ایها الذین آمنوا یوم الميثاق آمنوا فی دار الدنيا؛ و گفته اند ۴ معناه: یا ایها الذین آمنوا بموسیٰ أو بعیسیٰ امینوا بمحمد؛ و گفته اند یا ایها الذین آمنوا بالبعض آمنوا بالکل؛ و گفته اند یا ایها الذین آمنوا بالعلانية آمنوا بالسّر؛ و گفته اند یا ایها الذین آمنوا اثبتوا علی ایمانکم؛ و گفته اند یا ایها الذین آمن آباؤکم آمنوا بالله کما آمن آباؤکم؛ و گفته اند یا ایها الذین ۸ یريدون ان يؤمنوا، ایشان را مؤمن خواند لقربهم الی الایمان؛ چنانکه گفت إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ ایشان را مغرقون خواند لقربهم الی الغرق. و قوله إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ، لقربهم من الموت؛ و گفته اند ایشان را مؤمن خواند به دعوی ایشان که جهودان و ترسایان می دعوی ایمان کردند، ۱۲ خدای گفت آمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ. وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: و هر که کافر شود به خدا و فریشتگان او و به نامهای او و پیغمبران او و به روز واپسین فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا: بدرستی که گم شد گمراهی دور ۱۶ از حق. محمد هیصم گفتی ایمان تا ایمان بود باید که واقع بود بر شرایط ایمان چنانکه در آیت بریاد کرده است. اما جحود از یک شرط از شرایط ایمان کفر بود، زیرا که جحود از یک شریطه ایمان متضمن بود جحود را از دیگر شرایط.

۲۰ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا: بدرستی که آن کسان که بگرویدند ثُمَّ كَفَرُوا: پس کافر شدند ثُمَّ آمَنُوا: پس بگرویدند ثُمَّ كَفَرُوا: پس کافر شدند ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا: پس بیفزودند ناگرویدن. سؤال: آن کدام گروه بودند بدین صفت و چنین خود که تواند بود؟ جواب گوییم معناه: اِنَّ الذین آمنوا یوم الميثاق ثم کفروا عند البلاغة ثم آمنوا بمحمد علیه السلام ثم کفروا و ارتدوا عن

الایمان ثم ازدادوا كفرا، ای: اصرّوا علی کفرهم. و گفته اند معناه: ان الذین آمنوا بموسیٰ ثم كفروا بعیسیٰ ثم آمنوا بنعة محمد و صفته ثم كفروا بمحمد ثم ازدادوا كفرا، اصرّوا علی کفرهم. و گفته اند معناه: ان الذین آمنوا بموسیٰ ثم كفروا بعد موسیٰ ثم آمنوا بعزیر ثم كفروا بعیسیٰ ثم ازدادوا كفرا بمحمد علیه السلام. و گفته اند این صفت منافقان است، معناه: آمنوا فی العلانیة ثم كفروا فی السرّ ثم ازدادوا كفراً بالاصرار علی النفاق، لم یکن الله لیغفر لهم: نبودی که خدای بیامرزدی ایشان را، زیرا که گناه ایشان به استحلال و تدین بود ولا یهدیهم سیلاً: و نه نیز بنماید ایشان را راهی تا مادام که بر نفاق باشند. و گفته اند ولا لیهدیهم سیلاً الی الجنة.

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ: بیا گاهان دورویان را. بشارت چون مطلق بود در خیر و شادی اعتبار کنند و چون مقید بود به شرّ و اندوه خبر بود و اینجا مقید است به عذاب، پس این بشارت به معنی خبر است، خبر کن منافقان را بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا: بدانکه ایشان را بود عذابی دردناک و آن عذاب دوزخ است.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ: آن کسان که می گیرند ناگرویدگان را دوستانی و یارانی از فرود گرویدگان که به دل با ایشان دوستی دارند نه با مؤمنان و ایشان منافقان بودند اَيْتَنُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ: ای می جویند نزد ایشان شکهمندی و قوت و منعت، فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا: بدرستی که شکهمندی و منعت و قوت خدای را است، ای: از وی باید جست.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ: بدرستی که فرو فرستادند بر شما در نامه، یعنی در قرآن؛ و گر نَزَّلَ خوانی به فتح نون و فتح زا: فرو فرستاد خدا بر

شما در این قرآن آن إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا: که چون شنوید سخنان خدا و نشانهای او ویستوه شوند بدان و خندستانی کنند بدان بطنر فَلَا تَفْعَلُوا مَعَهُمْ: منشینید با ایشان حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ: تا گفت و گوی کنند در سخن دیگر جز آن، إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ: که شما آنکه چون ایشان باشید. سؤال: ای نشاید با ایشان نشستن پس کفر و الحاد ایشان را رد نباید کرد؟ جواب گوییم این آیت منسوخ است به قول خدای: وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ؛ و گفته اند این آیت ثابت الحکم است هر که از وی سخنان زندقه شنوند به طعن در قرآن و در شرایع اسلام نشاید با وی صحبت داشتن به مؤانست و محبت، اما روا بود نشستن به تجربت و معاملت دنیاوی و به مناظره. إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُتَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا: بدرستی که خدا فراهم آورده است دورو یان را و ناگرویدگان را در دوزخ همه را. ۴ ۸ ۱۲

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ: آن کسان که چشم می دارند شما را و نگه می کنند فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ: گر باشد شما را نصرتی از خدای و فتحی و غنیمتی قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ: گویند ای نه ما با شما بودیم، ما را نصیب باید وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ: و اگر باشد ناگرویدگان را برخی از غنیمت و غارت قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوَذْ عَلَيْكُمْ: گویند مر کافران را ای نه ما در برگرفته بودیم شما را وَ نَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: و نگه می داشتیم شما را از مؤمنان و باز می داشتیم مؤمنان را از شما که اسرار ایشان شما را می بگفتیم و ایشان را از شما بددل می کردیم و ترسانیده می داشتیم تا بر شما نیارستند کوفت، قَالَ اللَّهُ يَخْطُبُكُمْ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: خدای داوری کند میان شما روز رستخیز، یعنی میان منافقان و مخلصان وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا: و نکند خدا ناگرویدگان را بر گرویدگان راهی. سؤال: ای نه روز أحد کافران را بر مؤمنان راه داد تا ظفر کافران را بود و ۱۶ ۲۰

همچنین کافران گذشته را دست داد بر پیغمبران و مؤمنان، پس چرا گفت
وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؟ جواب گوئیم این سبیل
راه حجت است، لاجرم هرگز کافران را بر مؤمنان به حجت راه نبود که
همیشه غالب به حجت مؤمنان باشند.

۴

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ: بدرستی که دورو یان می دستان آرند با
خدای. سؤال: با خدای خداع چون توان آوردن بعدما که خالقُ الخِدَاعِ لا
يُخَدَعُ؟ جواب گفته اند یخادعون الله، معناه: یخالفون الله؛ و گفته اند
معناه: می خواهند که دستان آرند با خدای بدان خداع خویش؛ و گفته اند
معناه: یخادعون اولیاء الله وَهُوَ خَادِعُهُمْ: و او مکافات کننده ایشان است
بدان خداع ایشان و در رساننده خداع ایشان در ایشان. و آن روز قیامت بود
که بر صراط نوری پدید آید مخلصان را تا بدان نور به بهشت شوند و
منافقان در ظلمت عذاب بمانند، در دوزخ افتند. و گفته اند مکافات ایشان
آنگه بود که مخلصان را در بهشت آرند و دری از بهشت سوی ایشان
باز گشایند تا چون منافقان از قعر دوزخ بدان در آهنگ کنند که خویشان
را بدان جای او کنند، در میان آن همه اغلال و انکال خویشان را
می کشند به اومید آن. چون برتر آیند آن در بر ایشان فرا کنند و جای دیگر
از دور دری دیگر باز گشایند مکافات آن خداع را که در دار دنیا با مؤمنان
کردندی وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُتَالًا: و چون برخیزند به نماز برخیزند
کاهلان؛ خود تا توانند نکنند، چون ترسند از مؤمنان آنگه بیکاروار به
نماز آیند يُرْآوْنَ النَّاسَ: دیدار مردمان خواهند وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا: و یاد
نکنند خدا را مگر اندکی، ای: به ظاهر به زبان، نه از دل؛ و اگر آن
اندکی از بهر خدای را کنند خود بسیار بودی. و گفته اند خود تکبیر
نکنند و نه اذکار نماز مگر آنکه مردمان بینند. و گفته اند نماز خود نکنند
مگر اندکی و این نشان منافقان است. در خبر است که مردی نزد

۸

۱۲

۱۶

۲۰

حذیفه بن الیمان آمد، و از یاران رسول در منافق به از وی کسی ندانستی، پیغامبر علیه السلام گفت اعلّمکم بالمنافقین حذیفه بن الیمان. آن مرد او را گفت «چه گویی در من که از نفاق می ترسم». حذیفه گفت «گر ترا گناهی کرده آید در خلوت هیچ استغفار کنی؟». گفت «کنم». حذیفه ۴ گفت «در خلوت نماز کنی؟». گفت «کنم». گفت «دل شاددار که تو منافق نیستی». و گفته اند هر که از دل نیاورد که بی طهارت نماز کند یا تنها بی قرائت نماز کند وی منافق نباشد. و گفته اند هر که سورة قلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خواندن دوست دارد و در خلوت آن را خواند، وی از نفاق بری ۸ است.

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ: رانندگان باشند میان آن؛ یعنی میان مؤمنان و کافران، نه با مؤمنان به دل و نه با کافران به زبان، بل که به دل با کافران و به زبان با مؤمنان لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: نه بازاینان باشند و نه با ایشان؛ ای: نه با مؤمنان به یاری دادن ایشان را بر کافران و نه با کافران به یاری دادن ایشان را بر مؤمنان. و گفته اند نه با مؤمنان در آن جهان و نه با کافران در این جهان، بل که با مؤمنان در این جهان و با کافران در آن جهان. مُذَبِّبٌ چون ذباب بود که او را از هر سوی ۱۶ می رانند. پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت: مَثَلُ الْمُنَافِقِ كَالشَّاةِ الْغَائِرَةِ بَيْنَ الْغَنَمِ تَعْبُرُ إِلَى هَذِهِ مَرَّةً وَإِلَى هَذِهِ مَرَّةً. سؤال: چون خدای تعالی منافق را گفت لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، نه از مؤمنان و نه از کافران، پس چرا شما او را مؤمن می گوید قول خدای را می خلاف کنید؟ جواب ۲۰ گوئیم چون خدای گفت لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ پس چرا شما او را می کافر گوئید، قول خدای را می خلاف کنید؛ پس این نیکوتر که ما می گوئیم که او منافق است نه از مؤمنان به دل نه از کافران به زبان، بل که به دل منافق است و به آشکارا مؤمن، نه مؤمن مخلص و نه کافر محض

تا قول ما موافق باشد با قول خدای عزوجل. وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا: و هر که گم کند خدای او را و راه ننماید او را خدای نیابی تو یا محمد او را راهی به معرفت و نه راهی به بهشت.

- ۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ: ای شما که گرویدگانید فرا نگیرید ناگرویدگان را دوستانی از فرود گرویدگان اَتْرِبُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا: ای می خواهید که کنید خدای را بر شما حجتی هویدا به عذاب شما. گفته اند این سُلْطَان عقوبت است، یعنی می خواهید که عذاب خدا را فرخوشتن راه دهید به دوستی داشتن با کافران از دل. در این ما را حجت است بر آن که منافق به آشکارا مؤمن است زیرا که خدا گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا، نهی کرد مؤمنان را از چنین دوستی و چنین دوستی مر کافران را از فرود مؤمنان منافقان داشتندی، چون خدا ایشان را مؤمن خواند درست شد که ایشان به آشکارا مؤمن اند. پیغامبر علیه السلام گفت: الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ لَا تَبْرَأُ نَاهِمَا، مؤمن را از کافر چنان دور باید بود که از آتش این به آتش او دیدار نبود و به دل دورتر.

- ۱۶ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ: بدرستی که دورویان در درکت زیرین باشند از آتش دوزخ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا: و نیابی یا محمد تو ایشان را یاری کننده ای و رهاننده ای از آتش. سؤال: ای منافق در دوزخ فروتر از ابلیس و فرعون و نمروود باشد تا گفت إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ؟ جواب گوئیم ایشان در درکت اسفل جهنم باشند و جهنم درکت زیرین است از دوزخ و آن نیز هفت درکت بود و همچنین هر درکتی به هفت قسمت بود؛ و گفته اند منافق بازان گروه بود در دوزخ که اعتقاد ایشان دارد در هر درکتی که باشد زیرین همه منافقان باشند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا: مگر آن کسان که توبه کردند و به دل بازگشتند و

أَصْلَحُوا: و بیسامانیدند؛ یعنی به اصلاح آوردند کارهای خویش را، یعنی هر چه از شریعت دست نداشته بودند در حال نفاق همه را قضا کنند؛ زیرا که شریعت بر منافق فریضه است، چون ترک کند قضای آن بر وی واجب باشد وَأَعْتَصَمُوا بِاللَّهِ: و دست آویز کردند به خدا و به دین خدا به ثبات کردن بر ایمان وَأَخْلَصُوا دِيْنَهُمْ لِلَّهِ: و ویژه کردند دین ایشان - ای توحید خدای - مر خدای را. محمد هیصم گفتی رحمة الله علیه: خدای تعالی نجات منافق را توبه شرط کرد گفت إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا و اصلاح شرط کرد گفت وَأَصْلَحُوا و اعتصام به خدای شرط کرد گفت وَأَعْتَصَمُوا بِاللَّهِ و اخلاص شرط کرد گفت وَأَخْلَصُوا دِيْنَهُمْ لِلَّهِ و ایمان شرط نکرد، نشان آن است که ایشان را ایمان بود بظاهر لکن اخلاص نبود؛ و نیز چون خدای تعالی بر ایشان اخلاص شرط کرد نشان آن است که ایشان را دین بود که در آن اخلاص بایست آورد و آن جز دین اسلام نبود فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ: ایشان آنکه با مؤمنان باشند در استحقاق ثواب وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا: زودا که بدهد خدا گرویدگان را مزدی بزرگ به بهشت جاویدان. محمد هیصم گفتی رحمه الله: از دشمنی که خدای تعالی منافقان را دارد از پس آن همه شرایط که از ایشان درخواست نگفت فَأُولَئِكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، گفت مَعَ الْمُؤْمِنِينَ؛ چنانستی که ایشان را بعد این همه شرایط می طفیل مؤمنان نهدی.

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ: چه خواهد کرد خدا به عذاب شما - یعنی چه کار است خدای را با عذاب شما - گر سپاس داری کنی او را و گرویده باشید؛ یعنی إِنْ آمَنْتُمْ وَشَكَرْتُمْ، گر گرویده باشید و نعمت او را آلت طاعت او گیرید نه آلت معصیت او؛ چون چنین کنی او را با عذاب شما چه کار است وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا: و بود و هست خدای هوسپاس، يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيُعْطِي الْكَثِيرَ، و لایمّن علی العبد الفقیر، دانا به کردار و

ثواب بندگان.

- لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ: دوست ندارد خدای آشکارا گفتن به بدی از گفتار إِلَّا مَنْ ظَلِمَ: ای إِلَّا مِمَّنْ ظَلِمَ: مگر از آن کس که بروی ستم کرده باشند. سؤال: ای خدا دوست دارد که مظلوم مر ظالم را بد گوید تا گفت إِلَّا مَنْ ظَلِمَ؟ جواب گفته اند معناه: وَلَا مِمَّنْ ظَلِمَ، و نه نیز ۴ ز آن کس که بروی ستم کرده باشند. و گفته اند معناه: وَلَكِنْ مَنْ ظَلِمَ فَلَهُ أَنْ يَجْهَرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ لظالمه. و گر ظَلِمَ به فتح ظا خوانی معناه: خدای دوست ندارد مجاهرة السوء و خود نکند از پس آنکه این بشنید مگر آن کس که ستم کرده بود. و گفته اند إِلَّا مَنْ ظَلِمَ، مگر بد گفتن مر آن کس ۸ را که ظلم کرده بود و آن ظلم شرک است، و گفته اند این ظلم بخل است که کسی مهمان کسی آید و این کس تواند که او را میزبانی کند و نکند، آن کس را آید که او را آزار گوید. این آیت در شأن بوبکر صدیق آمد. و آن آن بود که روزی بوبکر با مصطفی علیه السلام می رفت کافری ۱۲ پیش آمد، بوبکر را دشنام داد. بوبکر خاموش می بود تا بسیاری بگفت. آنگه بوبکر در جواب آمد، رسول برفت. بوبکر را از آن خواری کرد، چون در رسول رسید گفت «یا رسول الله، چون که تا آن کافر مرا جفا می گفت تو می ایستادی، چون من در جواب آمدم تو برفتی». رسول گفت «یا بابکر، تا وی می گفت و تو خاموش می بودی خدای تعالی فریشته ای را بفرستاده بود تا جواب او باز می داد و من می شنیدم؛ چون تو در جواب آمدی فریشته برفت، من نیز برفتم» و با بوبکر عتاب کرد که خود چرا جواب دادی. بوبکر تشویر خورد. خدای تعالی این آیت در عذر وی ۲۰ بفرستاد وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا: و بود و هست خدای شنوای گفتار بندگان دانا به همه احوال ایشان که ظالم کیست و مظلوم کیست.
- إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ: اگر آشکارا کنید نیکی یا بپوشید آن را. گفته اند

این ابداء خیر از قصد به فعل آوردن بود و این اخفا فرو ایستادن است بر قصد خیر. و بر قصد خیریکی را یکی ثواب بود و بر فعل خیریکی را کمترین ده ثواب بود. و گفته اند این ابدا اظهار خیر است و این اخفا کتمان خیر است **أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ**: یا فرا گذارید از بدی و بپوشید آن را و بسهولت گیرید **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا**: بدرستی که خدای تعالی فرا گذارنده است از آن کس و پوشنده زلت و سهولت کننده با وی توانا بر مکافات وی.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ: بدرستی که آن کسان که نگرو یدند به خدا و پیغامبران او **وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ**: و می خواهند که جدا کنند میان خدا و رسولان او بدانکه به بعضی از رسولان او اقرار دهند و **يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ**: و گویند بگرویم به بعضی از رسولان و نگرویم به برخی، چنانکه جهودان گفتند به موسی بگرویم و بس و ترسایان گفتند به عیسی گرویم و بس **وَيُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخَذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا**: و می خواهند که فرا گیرند میان آن راهی؛ میان اقرار دادن به همه و انکار از همه راهی گیرند چنانکه جهودان و ترسایان گرفتند.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا: ایشانند ایشان ناگرویدگان بی شک. در این ما را حجت است بر آنکه جحود از یک شرط از شرایط ایمان کفر است، زیرا که خدای تعالی در این آیت منکر یک رسول را کافر حقا خواند و حجت است بر آنکه مؤمن نبود مگر مؤمن حقا، چنانکه کافر نبود مگر کافر حقا بی شک **وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا**: و ساخته ایم ما ناگرویدگان را عذاب خوار کننده که خوار باشند در آن و آن عذاب دوزخ است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ: و آن کسان که بگرویدند به خدای و به رسولان او **وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ**: و جدا نکردند میان یکی از ایشان؛ ای: کس را از پیغامبران انکار نکردند **أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجُورُهُمْ**: ایشانند که

زود بود که بدهیم ایشان را مرزهای ایشان. و گریوُتیهْم خوانی به یا: بدهد خداوند مرزهای ایشان. در این آیت ما را حجت است بر آنکه ایمان اقرار مجرد است زیرا که خدای تعالی ثواب مؤمنان را به اقرار مجرد وعده کرد وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً؛ و بود و هست خدا آمرزگار و بخشاینده بر مؤمنان.

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ: می درخواهند از تو یا محمد اهل نامه، ای: جهودان أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ: که فرو آری بر ایشان نامه ای از آسمان، یعنی قرآنی بیکبار. و آن آن بود که جهودان می حسد کردند مسلمانان را بر فرستادن قرآن بر ایشان بنجوم، می خواستند که بیکراه آید تا ایشان آن را قبول نکنند، چنانکه قوم موسی چون موسی تورات بیکراه آورد قبول نکردند. آن جهودان که در وقت مصطفی علیه السلام بودند نزد وی آمدند گفتند: یا محمد تو این قرآن را آیت آیت و سورة سورة همی برخوانی بازان مانند که این را از خویشان می فرابافی، چرا نه بیکبار آری چنانکه موسی تورات را بیکبار آورد تا تهمت از میان برخیزد و ما همه به تو ایمان آریم. خدا گفت تسلیت دل رسول را که ایشان از آن عسیرترند که ایمان آرند گر این قرآن بیکره بر ایشان خوانی؛ آن بهانه است که ایشان می آرند و نه عجب گر از تو این درخواهند. فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ: بدرستی که درخواستند از موسی بزرگتر از آن فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً: گفتند فرا ما نمای خدای را آشکارا. و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است، معناه: فقالوا جهرَةً أَرِنَا اللَّهَ. و آن بهینان بنی اسرایل بودند - آن هفتاد تن که موسی از بنی اسرایل برگزیده بود و با خویشان به کوه سینا برده - که موسی را آن گفتند فَأَخَذَتْهُمْ الصَّاعِقَةُ بَظُلْمِهِمْ: بگرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بدان ستم ایشان که بر خویشان کردند. سؤال: چون باور داشتن ایشان دیدار

- خدای را و خواست آن عقوبت بار آورد و خدا آن را ظلم خواند گفت
بِظُلْمِهِمْ، پس چرا شما دیدار خدای روا دارید؟ جواب گوئیم ایشان را
صاعقه و عقوبت نه بدان آمد که دیدار خواستند، نبینی که موسی هم
دیدار خواست، پس آن عقوبت ایشان را بدان آمد که گفتند لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ
۴ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً وَآنَ ظَلَمَ اِيشَانِ ظَلَمَ كَفَرُ بُوْدُ كَه كَافِر شَدْنْد بَه تَكْذِیْبِ
مُوسَى ثُمَّ اَتَّخَذُوا اَلْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ: پس به خدایی گرفتند
گوساله را چون موسی به کوه شد از پس آنکه بدیشان آمده بود نشانهای
۸ هویدا چون حجتهای موسی فَعَقَوْنَا عَنْ ذَلِكَ: فرا گذاشتیم ما از آنکه ایشان
را یکباره هلاک کردیم وَاَتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا: و بداده بودیم موسی را
حجّتی هویدا چون ید و عصا، و بازان همه حجّت موسی چندان
واشگونگی کردند، عجب مداریا محمد که با تو لجوجی کنند.
- ۱۲ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِثَاقِهِمْ: و برداشتیم و بداشتیم زور ایشان آن کوه را به
عهد استوار ایشان تا یک راه که آن را فرا پذیرفتند وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ
سُجَّدًا: و نیز گفتیم ایشان را که در روید به دروازه شهر اریحا سر
فروداشتگان، یعنی بتواضع تا آن شهر را بردست شما فتح کنیم تا شما را
۱۶ بود، هم نکردند وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ: و نیز گفتیم ایشان را که از
حد در مگذرید در شنبه به ماهی گرفتن، هم فرمان نبردند. و ایشان اهل
آیله بودند قوم داود از بنی اسرایل. و گفته اند معناه: گفته بودیم ایشان را
که در شنبه از حد در مگذرید به ناسزا گفتن خدای را، هم فرمان نبردند،
۲۰ گفتند خدای روز شنبه که از آفریدن عالم پیرداخت مانده گشته بود بر
عرش استلقا کرد تا بیاسود وَآخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا: و نیز فرا گرفتیم از
ایشان و برگرفتیم بر ایشان عهد استوار در حدیث نبی امی عربی که به
وی ایمان آرند و نعت و صفت او فرا خلق بگویند و او را نصرت کنند؛ آن
همه عهد بر ایشان گرفته بود همه را نقض کردند.

- فَبِمَا نَفْسُهِمْ مِثَاقَهُمْ: بدان شکستن ایشان عهد ایشان را وَكُفِّرْهُمْ بِآيَاتِ
 آلِهِ: و بدان ناگرویدن ایشان به سخنان خدای و نشانهای خدای چون
 دلایل و حجج، و هم بدان دلایل که عیسی را بود و هم بدان دلایل که
 ۴ مصطفی را علیه السلام بود چون قرآن و معجز و انشقاق قمر و حنین جذع و
 تکلم جدی مشوی و تکلم ضب و تکلم عجل و انفجار آب از میان انگشتان
 او و شهادت ذئب و شهادت اشجار و تسبیح حصا به گواهی دادن بر نبوت
 او و جمله چهل هزار معجزه که مصطفی را بدیدند هم نگریدند وَفَتَّلِهِمْ
 ۸ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ: و بدان کشتن ایشان پیغامبران را بی جرم بناحق؛ چنانکه
 یحیی و زکریا را و هزار پیغامبر دیگر را بناحق بکشتند و باک نداشتند و
 گفتند مَا قَتَلْنَا الْأَنْبِيَاءَ زُورًا وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ: و بدان گفتار ایشان که
 دلهای ما در غلاف است فرا گفتار تو یا محمد می نبینیم از آنچه نه حق
 ۱۲ است. و گر غُلْفٌ به ضم لام خوانی: دلهای ما خود غلافها و خزینهای
 علم است به راز علم آکنده، علم ترا در این دلهای ما جای نیست. خدا
 گفت نه چنان است که ایشان می گویند بَلْ طَعِيَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ: بیک
 مهر نکرت نهاده است خدا بر دلهای ایشان بشومی کفر ایشان تا فرا حق
 ۱۶ می نبینند فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا: نگروند مگر اندکی ز ایشان، چون عبدالله بن
 سلام و یاران وی. و گفته اند فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا بَقِيلٍ، چون به موسی و
 تورات؛ و گفته اند معناه: ما اقلّ ما يؤمنون؛ و گفته اند معناه: لا يؤمنون قليلاً
 ولا كثيراً.
- ۲۰ وَبِكُفْرِهِمْ: و به ناگرویدن ایشان بود که مسلمانان را بر ایشان دست
 داده اند تا خوار می دارند ایشان را به ذلّ جزیت وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا
 عَظِيمًا: و به گفتار ایشان بر مریم دختر عمران مادر عیسی دروغی بزرگ که
 او را زانیه گفتند. و گفته اند بهتان ایشان بر مریم آن بود که او را ساحره
 گفتند.

- و آن واشگونگی ایشان با عیسی تا بدانجای بود که عیسی با مادر خویش در شهری شدند، در سرای مردی فرود آمدند؛ وی را اندوهگن دیدند. گفتند «چرا اندوهگنی؟». گفت «ازیرا که ما را ملکی است جباری ظلومی غشومی، عادت دارد که هر سالی یکی از مردمان این شهر او را مهمان باید کرد اکنون نوبت به من رسیده است و من ساز آن ندارم، و گر مهمانی بر پسند او نیاید خشم گیرد، آن کس را بکشد و خان و مان او را بغارت دهد». عیسی او را گفت «توانده مدار، چون وقت مهمانی آید تو هر چند جای داری از دیگها و خمها و وعها همه پر آب کن تا هرچه خواهی که طعام باشد من آن را طعام گردانم و هرچه خواهی که شراب باشد من آن را شراب گردانم، چنانکه دل توفارغ گردد». چون وقت مهمانی آمد آن مرد جایهایی که داشت همه پر آب کرد؛ عیسی گفت «طعام در کدام جای خواهی؟». گفت «در دیگها». عیسی بادی بر آن افکند، آن دیگها همه پر از اباها و قلیها و حلواهای گوناگون گشت؛ گفت «شراب در کجا خواهی؟». گفت «در خمها». عیسی بادی بر آن افکند، همه شرابهای خوش گشت. آن ملک را مهمان آورد با همه حشم و حاشیت، طعامها و شرابها می خوردند که هرگز به طعم آن نخورده بودند؛ چون به آخر رسید ملک گفت مر میزبان را که «این شراب از کجا آوردی که هرگز ما چنین شراب نچشیده ایم». و عیسی گفته بود میزبان را که نگر بنگویی که مرا قصه آری. مرد بنگفت. ملک الحاح کرد. مرد بهانه کرد که از فلان جای انگور آوردم عصیر کردم این شراب از آن است». ۲۰
امیر گفت «ما را از آنجا شراب آوردند هرگز چنین نبود، راست بگویی تا این از کجا آوردی و گرنه بجان نرهی». وی بترسید، بگفت که «مرا مهمانی عزیز آمده است، این همه طعامها و شرابها وی ساخت». آن ملک عیسی را فرا پیش خواند گفت «تو چه مردی؟». گفت «من رسول

- خدایم». گفت «این کرامات از که یافتی؟». گفت «از خدای خویش یافتم». ملک گفت «مرا پسری است افکار، او را درست کن تا به خدای تو ایمان آرم». وی را پسری بود بتر از پدر؛ خلق می ترسیدند که گروی بنمیرد بسبب وی بسوزند، چشم بر مرگ او داشتند. عیسی گفت «صبر ۴ کن تا فردا بکنم چنانکه بپاید کردن». چون شب درآمد عیسی با مادر زآن شهر برفتند؛ در راه جهودی با ایشان همراه افتاد، دو قرص داشت توشه راه را و عیسی و مریم نیز دو قرص داشتند. عیسی و مادر آن دو قرص جهود را بدیده بودند. جهود اندیشید که افسوس بود که ایشان هر دو را دو قرص بود ۸ و مرا تنها دو قرص بهم بخوریم، یک قرص پنهان بپاید خورد. بخورد و یکی فرادید آورد. چون فرود آمدند به طعام خوردن، عیسی گفت «آن دیگر قرص چه کردی؟». جهود گفت «قرص خود یکی بیش نبود». آنچه داشتند بخوردند و برفتند. بیابانی پیش آمد، آن جهود را از گرسنگی طاقت برسید؛ شبانی پدید آمد با رمه ای گوسپند؛ عیسی او را گفت «گوسپندی از این رمه بکش و دل مشغول مدار». شبان بخته ای فربه بکشت و بیخت تا هر چهار سیر بخوردند. عیسی گفت «استخوانها هیچ ضایع مکنید». چون فارغ شدند عیسی استخوانها را فراهم نهاد و چیزی ۱۶ برخواند و عصا فرا آن زد، گوسپند درست برخاست و در میان رمه شد. عیسی مر جهود را گفت «این بدیدی؟». گفت «دیدم». گفت «بحق آن خدای که این صنع او کرد که بگوی که آن قرص که خورد». جهود گفت «قرص خود یکی بیش نبود». از آنجا برفتند، دیگر روز شبانی ۲۰ پیش آمد با رمه ای گاو. همچنان او را فرا کرد تا گوساله ای فربه بکشت و بیخت و بخوردند. آنکه عیسی او را همچنان زنده کرد. جهود بدید. عیسی او را گفت «بحق آن خدای که این صنع او کرد که فرا من بگویی که آن قرص که خورد». جهود گفت «قرص خود یکی بیش نبود». از آنجا

برفتند به دیهی رسیدند؛ مردمان آن دیه جنازه ای می بردند و خلق زاری می کردند و خاک بر سر می کردند. عیسی گفت «این مرده شما را کیست؟» گفتند «او عزیزترین ما است، پشت و پناه ما بود، پشت ما بشکست و همه یتیم ماندیم». عیسی گفت «خواهید که من او را زنده کنم، چون من او را زنده کنم به من ایمان آرید؟» و ایشان نام عیسی شنیده بودند، در پذیرفتند که به وی ایمان آرند. عیسی عصا را بر آن جنازه زد. آن مرده زنده گشت و فرو آمد از جنازه و جنازه بر گردن گرفت. ایشان به عیسی علیه السلام ایمان آوردند. عیسی مر آن جهود را گفت «بحق آن خدا که این او کرد بگویی تا آن قرص که خورد». جهود گفت «قرص خود یکی بیش نبود». از آنجا برفتند به شهری رسیدند، جهود عصای عیسی بدزدید و از پیش در آن شهر شد؛ مردمان آن شهر را دید همه اندوهگن و گریان. گفت «شما را چه بوده است؟» گفتند «ما را ملکی بود عادل و مشفق، وی بیمار است زار بر شرف مرگ، اگر او بمیرد هلاک از ما برآید». جهود گفت مرا نزد او برید تا من هم اکنون او را درست کنم». اهل وی جهود را گفتند «گر تو وی را درست کنی نیمی از ملک او ترا دهیم، ولیکن بهوش باش که همه طبیبان در این علت وی عاجزاند، نگر کاری نکنی که جانت در سر آن بشود». جهود گفت «این عصای من عصایی است که این را بر مرده زخم زنده گردد». عصا بر آن ملک زد؛ ملک در ساعت بمرد. جهود را رسن در گردن کردند و بردند تا بر دار کنند. خلق گرد آمدند تا او را بکشند. عیسی فرا رسید؛ گفت «چه افتاده است؟». بگفتند. عیسی گفت «باشید که من هم اکنون ملک را زنده کنم»؛ و نگفت که من عیسی ام و این زن مریم است مادر من. آنکه مر آن جهود را گفت که «بگوی که آن قرص که خورد تا به جانت برهانم و گر نگویی من رفتم». جهود چون دید که کار به جان رسید بگفت که

«قرص دو بود، یکی من خوردم» و نگفت که چرا خوردم. وی را از آن دار فرو آورد، هم نگروید. عیسی نومید برفت، آن ملک را زنده کرد و آن ملک به وی ایمان آورد و اهل آن شهر ایمان آوردند.

- ۴ در اخبار آمده است که عیسی علیه السلام پیش از آنکه بدان شهر رسید فرا سه خشت زرین رسید گفت «یکی مرا و یکی ترا و یکی آن کس را که آن قرص بخورد». جهود آنکه اقرار داد که آن قرص من خوردم. عیسی آن را به وی بگذاشت و برفت. سه مرد دیگر بازان رسیدند، جهود را بکشتند و قصد کردند بر گرفتن آن سه خشت؛ گرسنه بودند آن را برنتافتند. یکی را به شهر فرستادند تا طعام آرد تا بخورند و قوت گیرند تا خشته‌ها را بردارند. آن کس زهر در طعام کرد تا ایشان را هلاک کند تا خشته‌ها او را بود. و ایشان قصد کردند تا او را بکشند تا آن خشته‌ها ایشان را بود. او را بکشتند و طعام بخوردند، هر سه هلاک شدند. عیسی باز گشت ایشان را دید همه هلاک شده و خشت همچنان برجای مانده. گفت هکذی تصنع الدنيا باهلها. چون مصطفی علیه السلام در عسرت و شکاسه جهودان مدینه درماند به خدای تعالی بنالید، خدای تعالی او را تسلیت کرد بدانکه واشگونگی جهودان وی را بگفت.

- ۱۶ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ: و نیز گفتار ایشان که ما کشتیم عیسی پسر مریم را رَسُولَ اللَّهِ: پیغامبر خدای را. این به استخفاف می گفتند و بدان فخر می کردند وَمَا قَتَلُوهُ: و خود نکشتند او را وَمَا صَلَبُوهُ: و نه بر دار کردند او را وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ: بیک مانده کردند او را بر ایشان.

- ۲۰ و آن آن بود که هرادوس ملک جهودان قصد کشتن عیسی کرد؛ وی را در خانه‌ای کردند و دار بزدند و خلق حاضر آمدند. تطیانوس قتال در خانه شد تا عیسی را بیرون آرد. خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد تا عیسی را از آن زندان بر گرفت و به روزن خانه بیرون برد و به آسمان چهارم برد و

شبه او را بر تطیانوس افکند - گفت «عیسی در این جای نیست». خلق درآمدند، او را دیدند بر هیئت عیسی؛ گفتند «عیسی خودتویی، مردمان را به جادوی هلاک کردی و می گویی عیسی در اینجا نیست»؛ رسن در گردن وی کردند و می کشیدند. وی فریاد می کرد که «من قتالم نه عیسی»، سودش نداشت تا وی را بردار کردند و بکشتند. آنکه به شک شدند، گفتند «گر این عیسی بود قتال کو، و گر قتال بود عیسی کو؟». خدای او را به آسمان چهارم برد؛ چون آنجا رسید ندا آمد فریشتگان را که: بنگرید تا با وی هیچیز از دنیا هست، گر نیست او را به آسمان هفتم برید. نگه کردند، با وی درزنی یافتند در گریبان پلاسی که چهل سال بود تا آن را پوشیده داشت و آن وقت سه شبانروز بود تا عیسی هیچیز نخورده بود. چون آن درزن دیدند با وی، ندا آمد که عیسی را هم آنجا بدارید. بیت المعمور را مسکن وی کردند تا به در قیامت؛ آنکه از آسمان به زمین آید، مهدی با وی یار گردد، دجال را مقهور کنند و همه چلیپاها را بشکنند و خلق را با دین محمد آرند؛ و به مدینه او را فرمان آید و در مشهد مصطفی علیه السلام او را به گور کنند؛ آنکه قیامت برخیزد. و در خبر آمده است که چون جبرئیل آمد که عیسی را به آسمان برد، وی مر یاران خویش را گفت «کیست از شما که جان خویش فدای من کند نصرت دین خدای را». کس اجابت نکرد مگر شمعون. عیسی او را ولی عهد خویش کرد و گفت «اگر از این وقعت سلامت یابی نایب من باش». گفته اند خدای تعالی شبه عیسی را بر شمعون افکند؛ چون قصد کشتن وی کردند، شبه عیسی از وی به قتال گشت، و وی بگریخت. چون قتال را بکشتند، وی هنوز بر دار بود که خلاف و اختلاف در میان ایشان افتاد در حدیث عیسی علیه السلام که کشتند یا نه. این است که خدای تعالی گفت وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ؛ و آن کسان که

- خلاف کردند در عیسی در گمانی اند از وی و آنها که خاصگان وی بودند پنداشتند که وی را بردار بکشند، هم بردین وی می بودند تا آنکه که بولس ایشان را از دین عیسی بیفکند تا عیسی را خدای گفتند و او را بردار صورت کردند؛ صلیب آن است که می پرستند. و آن گروه که ز ایشان سُنْب خر را پرستند، گویند: چون روح عیسی را به آسمان بردند، خرو ی را نیز جان برگرفتند و به آسمان بردند شرف عیسی را. و دروغ گویند زیرا که سبب سنب خر عیسی آن بود که حواریان او را خری خریدند، چون شب درآمد دلش بدان خرو اسباب آن مشغول گشت، او را بگذاشت و برفت. قوم او خر را جستند و نیافتند؛ سنب خری یافتند، گفتند: این سنب خر عیسی است، جانش به آسمان برده اند. آن سنب را در زر گرفتند و همی پرستند به ضلالت مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ: نیست ایشان را - یعنی جهودان را و ترسایان را به عیسی و احوال او - هیچ دانشی إِلَّا اتَّبَعَ الظَّنُّ: مگر پس روی پنداشت را. سؤال: استثناء ظن از علم چگونه درست آید بعدما که ظن نه از نوع علم است؟ جواب گوئیم این إِلَّا به معنی لکن است، ای لکن يَتَّبَعُونَ الظَّنَّ؛ این را استثناء مقطوع گویند، شاعر گوید:
- وَقَفْتُ فِيهَا أَصِيلاً كِي يُجَاوِبَنِي أَعَيْتُ جَوَاباً وَ مَا بِالرَّبْعِ مِنْ أَحَدٍ
إِلَّا أَوَارَى لَا يَأْمَأُ أَبْيَنَهَا وَالنَّوَى كَالْحَوْضِ بِالْمَظْلُومَةِ الْجَلْدِ
- إِلَّا أَوَارَى، معناه: لکن اوارى وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً: و یقین است که او را نکشتند. سؤال: کشتن نه به یقین کدام بود تا گفت وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً؟ جواب گفته اند در این تقدیم و تأخیر است، ای: یقیناً ما قتلوه، یقین است که نکشتند او را. و گفته اند این قتل به معنی علم است چنانکه گویند: قتلت الحديث والرأى، ای: علمته؛ ایشان ندانستند او را که می قصد کشتن او کردند و جهودان ندانستند او را که می او را فاعل بن فاعله گفتند.

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ: بیک برکشید خدای او را به خود؛ و گفته اند رفعه الله الى السماء الرابعة وَكَانَ اللَّهُ غَزِيْرًا حَكِيْمًا: و بود و هست خدای نیست همتا در کین کشیدن از اعداء عیسی و حکم کننده به عذاب ایشان.

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ: و نیست هیچ کس از اهل

نامه - یعنی جهودان و ترسایان - که نه هراینه بگروند به عیسی پیش از مرگ او؛ یعنی پیش از مرگ آن کس، زیرا که تا به حقی عیسی اقرار ندهد جان از وی برنیاید. و گفته اند این ها کنایت از مصطفی است

صلوات الله علیه که هیچ جهود و ترسا و گور بنمیرد تا به مصطفی اقرار

ندهد؛ ولکن سودش ندارد، زیرا که آن ایمان باس بود. و گفته اند إِلَّا

لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ، اِی: بالله. و گفته اند بِهِ، اِی: بعیسی قبل موت عیسی. و این

آن اهل کتاب باشند که در جهان باشند وقت نزول عیسی و آن وقت همه

به عیسی اقرار دهند که او رسول خدا است وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا: و

روز رستخیز باشد عیسی بر ایشان گواه؛ یعنی بر آن گروه که او را ناسزا

گفتند. شَهِدًا، اِی: خصما؛ و گفته اند شَهِدًا، اِی: يشهد علی ضلالتهم؛

و گفته اند يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا، اِی: يكون الله عليهم شهيدًا. و گرتكون به

تا خوانی خطاب مر مصطفی را باشد که تو یا محمد روز قیامت بر اهل

کتاب گواه باشی، آنکه که رسولان از امت تو گواهی خواهند امت تو

گواهی دهند و توترکیت کنی ایشان را، تو آنکه گواهی داده باشی بر

اهل کتاب به ضلالت. و گفته اند عَلَيْهِمْ كُنَايَة از امت محمد است،

معناه: تو یا محمد روز قیامت بر امت خویش گواهی دهی به هدایت

چون دیگر پیغامبران بر امتان گواهی دهند به ضلالت.

فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَفًا عَلَيْهِمْ طَبَائِ أُحِلَّتْ لَهُمْ: به ستمی از آن

کسان که جهود شدند بسته کردیم ما بر ایشان پاکیزههایی که حلال کرده

بودند ایشان را، چون گوشت و شیر شتر و چرب روده گاو و گوسپند. و

ظلم ایشان کفر ایشان و نقض عهد ایشان بود و اعتداء ایشان وَبَصَدَّهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا: و بدان گشتن و گردانیدن ایشان از راه خدا بسیاری، که هر حق که ایشان را پیش آمدی در آن بستییدندی وَآخِذِهِمُ الرُّبُوبُ: و بدان فرا گرفتن ایشان ربا را و حلال داشتن آن را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ: و خود وازده کرده بودند ایشان را از آن وَآكَلِهِمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ: و بدان خوردن ایشان خواستهای مردمان را بناحق، چون رشوتها و هدیهها که علمای ایشان ستدندی و نیز همه املاک عرب و عجم را حلال داشتندی گفتندی لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّاتِ سَبِيلٌ، بدین فعلهای بد ایشان بود که ما ایشان را ۸ بنفریدیم و دلهای ایشان را سیاه و سخت کردیم و ایشان را بنکوهیدیم و طبیّات رزق بر ایشان حرام کردیم و ایشان را خوار دو جهان کردیم وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا: و ساخته ایم ما ناگرویدگان را ز ایشان عذابی دردناک در دوزخ.

لَكِنَّ الرَّاْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ: بیک آن بیخاوران در دانش ز ایشان وَ الْمُؤْمِنُونَ: و گرویدگان، چون عبدالله بن سلام و یاران وی و بحیراء راهب و یاران وی يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ: گرویده می باشند بدانچه فرو فرستادند سوی تو یا محمد چون قرآن و بدانچه فرو فرستادند از پیش تو چون تورات و انجیل و دیگر کتابهای پیغامبران وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ: و آن بیای دارندگان نماز. سؤال: وَ الْمُقِيمِينَ چرا به نصب است بعدما که عطف است بر وَ الْمُؤْمِنُونَ؟ جواب گفته اند راجع است با مِنْهُمْ، ای: ۱۶ لَكِنَّ الرَّاْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ و مِنَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ. و گفته اند راجع است با إِلَيْكَ، ای: یؤمنون بما انزل الیک و الی المقیمین. و گفته اند وَ الْمُقِيمِينَ نصب علی المدح است وَ الْمُؤْمِنُونَ الزَّكَاةَ: و آن دهندگان پاکی خواسته وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ: و آن گرویدگان به خدا و به روز بازپسین، ایشان همه گواهی می دهند بر نبوت و رسالت تو أُولَئِكَ سَتُؤْتِيهِمْ

۴ آخراً عَظِيماً: ایشانند که زود بود که بدهیم ایشان را مزد بزرگ. این آیت در آن آمد که جهودان مصطفی را گفتند گواه که داری بر رسالت خود که ما ترا گواهی نمی دهیم و سخنان سرد گفتند رسول را. رسول علیه السلام از آن اندوهگن گشت. خدای تعالی این آیت بفرستاد تسلیت دل رسول را، گفت شاید که ایشان گواهی نمی دهند بر رسالت تو، به از ایشان گواهی می دهند چون راسخان علم و دیگر مؤمنان؛ آنکه بخودی خود گواهی داد، گفت:

۸ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ: ما وحی فرستادیم بر تو یا محمد این قرآن را چنانکه وحی کردیم به نوح کتاب و دین و شریعت و بدان پیغامبران که از پس او بودند وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ: و وحی کردیم به ابراهیم کتاب و دین و شریعت وَإِسْمَاعِيلَ: و به اسماعیل پسر ابراهیم وَ إِسْحَاقَ: و به دیگر پسر از آن ابراهیم وَيَعْقُوبَ: و به پسر اسحاق وَالْأَسْبَاطَ: و به فرزندان یعقوب دوازده پسر. کتاب ابراهیم و فرزندان وی همه صحف ابراهیم بود وَعِيسَى: و چنان که وحی فرستادیم به عیسی پسر مریم انجیل را وَآيُوبَ: و چنان که وحی کردیم به ایوب بن موسی وَيُونُسَ: و یونس بن متی وَهَارُونَ: و هارون بن عمران وَسَلْمُنَ: و سلیمان بن داود وَآدَمَ: و آدم را و بدادیم داود بن ایشا را کتاب نبشته. داود را خاص کرد به دادن کتاب زیرا که زبور مر داود را نبشته فرستاد.

۲۰ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ: و پیغمبرانی که یاد کردیم ایشان را بر تو از پیش، وَرُسُلًا لَمْ تَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ: و پیغامبرانی که یاد نکردیم ترا از بهر تخفیف را. کعب الاحبار گوید خدای را دو بار هزار هزار و دو یست هزار و بیست و پنج هزار پیغامبر بوده است. و گفته اند هزار هزار، و گفته اند دو یست هزار و بیست هزار، و گفته اند صد هزار و چهل هزار، و کمترین روایت آن است که از ابن عباس روایت کرده اند که صد هزار و بیست و

- چهار هزار پیغامبر بوده است، سیصد و سیزده مرسل و شش صاحب شرع: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا: و سخن گفت خدا با موسی سخن گفتنی بی واسطه.
- ۴ و این خاصیت موسی را بوده است که خدای تعالی با وی بر کوه زبیر و گفته اند بر طور سینا، صد هزار و چهل هزار سخن گفت. خدای تعالی می گفت یا موسی و موسی می گفت لَبَّیک و موسی می گفت یا ربّ و خدای می گفت لَبَّیک یا موسی. در اخبار است که جبرئیل در آن وقت نزد موسی بیستاد، گوش بر گوش موسی نهاد؛ موسی سخن خدای می شنید و جبرئیل نمی شنید. و در خبر است که موسی گفت «بار خدایا من این سخن توبه همه اعضا می شنوم نه به گوش». خدای تعالی گفت «یا موسی، من سخن با تو فراخورد طاقت تو می گویم، اگر جز آن گویم تو در ساعت بمیری». و ابلیس نزد موسی آمد گفت «یا موسی، به چه می دانی که خدا است که با تو سخن می گوید؟». موسی گفت «هفت اندامم گوش گشته است در سماع». ابلیس خواست که او را در غلط افکند، جبرئیل او را پری زد به اقصای جهان افکند. و آن سخنان که خدای تعالی با موسی بگفت همه مصطفی را بگفت، و آنچه مصطفی را ۱۶ به قاب قوسین او ادنی گفت کس را بنگفت.

- رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ: بفرستادیم رسولانی مژدگان دهندگان گرویدگان را به بهشت و بیم کنندگان ناگرویدگان را به دوزخ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ: تا نباشد مردمان را بر خدای بهانه ای از پس پیغامبران. سؤال: گر خدای پیغامبران را نفرستادی بندگان را بر خدای حجت بودی تا می گوید بَعْدَ الرُّسُلِ؟ جواب گوئیم بنده را بر خدای حجت نبود، زیرا که بنده به عقل خویش محجوج باشد، زیرا که عقل حجت خدا است بر خلق؛ ولکن گر خدای تعالی رسولان را نفرستادی
- ۲۰

بندگان بهانه کردند که ما از آن کافر بودیم که رسول به ما نیامد و کس ما را خبر نکرد. خدای تعالی رسول و کتاب فرستاد الزام و تأکید حجت را و کَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا: بود و هست خدای نیست همتا به عقوبت آن کس که اجابت نکند رسول را حکم کننده به عقاب کافران و رحمت مؤمنان. ۴

لَكِنْ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ: بیک خدای می گواهی دهد بدانچه فرو فرستاد سوی تو یا محمد چون قرآن، ای: اگر جهودان گواهی ندهند خدا ترا گواهی می دهد که این قرآن او فرستاد به دانش او، یعنی ۸
فراخورد علم کامل او، زیرا که چندین معانی در سخن تضمین نتواند کرد مگر عالم کامل، و هو الله رب العالمین. سؤال: چرا گفت أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ نگفت بقدرته بعد ما که خدای تعالی سخن به قدرت گوید و فعل به قدرت کند؟ جواب گفته اند بِعِلْمِهِ، ای: علی حسب علمه الکامل؛ و گفته اند معناه: این قرآن را بر توحی فرستاد از آنکه دانست که سزاوار این خطاب تویی و بس. چنین گفته اند کَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ، چون قرآن فاضلترین همه کتب بود، سزاوار خطاب بدان عاقلترین و فاضلترین همه خلق بود، و آن مصطفی بود علیه السلام وَالْمَلِئِكَةُ يَشْهَدُونَ: و فریشتگان هم گواهی دهند بر نبوت و رسالت تو وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا: و خدای گواه بسنده است ترا گر نیز کسی گواهی ندهد. سؤال: گواهی خدا و فریشتگان محمد را غیب است، حجت نگردد؛ چنانکه کسی دعوی کند آنگه گوید خدای گواه من است و فریشتگان گواهان من اند، این دعوی ۲۰
نه بحجت باشد. جواب گوئیم گواهی خدای مر رسول را حجت ظاهر است به نفس قرآن که خلق از مثل آن عاجزاند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: بدرستی که آن کسان که نگرویدند و بگردیدند و بگردانیدند خلق را از راه خدای قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا

بَعِيداً: بدرستی که گم شدند از حق گم شدنی دور از حجت.

- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ: بدرستی که آن کسان که کافر شدند و ستم کردند به ظلم شرک - و گفته اند ظلموا بالاصرار علی کفرهم؛ و گفته اند ظَلَمُوا، ستم کردند بر مصطفی به کتمان نعت و صفت او در کتب؛ و گفته اند ستم کردند بر دیگر مردمان که ایشان را از راه حق بازداشتند - نبودی که خدای بیامرزدی ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ: و نه نیز بنمودی ایشان را راهی جز راه دوزخ؛ یعنی نبودی که توفیق دادی ایشان را به توحید و تصدیق و طاعت و راه بهشت، بیک در خذلان گذارد ایشان را در کفر و معاصی و راه دوزخ. خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً: جاوید باشند در آنجا همیشه و هست آن جاوید عذاب کردن به دوزخ بر خدای آسان.

- يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ: ای مردمان بدرستی که آمد به شما پیغمبر و آورد سزا و درست از خدای شما، چون قرآن و توحید و تحقیق و وعد و وعید. گفته اند بِالْحَقِّ، ای: مقدمه لیوم الحق و هو الحق فَاٰمِنُوْا خَيْرًا لَّكُمْ: بگروید تا باشد آن ایمان به شما را، ای: یکن الایمان خیراً لکم. سؤال: دو چیز باید نیک تا یکی از دیگر به بود و کفر خود نیک نیست تا ایمان از آن به بود، پس چرا گفت فَاٰمِنُوْا خَيْرًا لَّكُمْ؟ جواب گوئیم این خیر خیرورت است نه خیر افضل، معناه: تا نیک افتد شما را؛ و گفته اند معناه: بگروید به محمد تا ایمان شما به محمد به بود از ایمان شما به موسی و عیسی. زیرا که بدین ایمان از امت محمد گردید و امت محمد به از امت موسی و عیسی وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: و اگر ننگروید - زیان شما را دارد نه خدای را، چرا؟ زیرا که خدای را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، همه او را به تسبیح و تنزیه یاد می کنند وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً: و بود و هست خدای دانا بدان

کس که ایمان آرد و آن که ایمان نیارد، حکم کننده به ثواب مؤمنان و عقاب کافران.

- ۴ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ: ای که شما که اهل نامه اید دور در مشوید در کیش شما. غلو جهودان آن بود که عذیر را پسر خدا گفتند و غلو ترسایان آن بود که عیسی را پسر خدای گفتند؛ و گفته اند غلو جهودان آن بود که در دوستی موسی چنان در شدند که از دیگر پیغامبران انکار کردند و غلو ترسایان آن بود که در دوستی عیسی از دیگر پیغامبران انکار کردند و لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ: و مگوید بر خدای مگر سزا إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ: بدرستی که آن پلاس پوش گردنده در جهان پسر مریم بود نه پسر خدای، پیغمبر خدای بود نه هنباز خدای وَكَلِمَتُهُ أَلْقِيَهَا إِلَى مَرْيَمَ: و سخن او بود که برسانید آن را به مریم. سؤال: کلمه خدای سخن او بود نامخلوق و عیسی مخلوق بود، به چه معنی او را سخن خدای گفت؟ ۱۲ جواب گفته اند کَلِمَتُهُ، ای: بکلمته، به سخن او كُنْ فَيَكُونُ هست گردید در رحم مریم؛ و گفته اند کَلِمَتُهُ، ای: حَجَّتْ وَرُوحٌ مِنْهُ: و جانی بود از وی یعنی به فرمان خدا بی فعل؛ و گفته اند رُوحٌ مِنْهُ این روح جبرئیل است که خدای تعالی به فرمان خود به دست جبرئیل بادی به رحم مریم رسانید، عیسی را از آن باد بیافرید فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ: بگروید به خدای و به پیغامبران او، یعنی به الوهیت خدای و رسالت رسولان او وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً: و مگوید سه، یعنی مگوید که خدای سه است. و آن ترسایان گفتند که ۱۶ اللَّهُ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ، گفتند خدای سه اقنوم است: اب و ابن و روح قدس، اقانیم ثَلَاثَةٌ اِلَهٌ وَاحِدٌ اِنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ: باز ایستید از چنین گفتار تا نیک افتد شما را. سؤال: چرا ثَلَاثَةً را به رفع آورد و خَيْرًا به نصب، نه هر دورا به رفع و نه هر دورا به نصب؟ جواب گوئیم ثَلَاثَةً رفع علی الحکایه است و خَيْرًا خبر کان مضمراست، ای: انتہوا یکن الانتہاء خیراً لکم. و گفته اند

خَيْرًا به نصب است زیرا که مفعول است، ای: و اتوا خيراً لکم. و گفته اند خَيْرًا به نصب است علی الاغراء إِنَّمَا إِلَهُ الْإِلَهِ وَاحِدٌ: بدرستی که خدای شما یک خدا است بی ولد و بی شریک سُبْحَانَهُ: پاک است او و دور است أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ: از آنکه او را فرزند بود؛ چرا؟ زیرا که لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: او را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است؛ چون همه او را باشد همه بنده او باشند و بنده کسی فرزند او نبود و نیز همه آفریده او اند و آفریده از جنس آفریدگار نبود؛ چون او را جنس محال بود فرزند هم محال بود زیرا که فرزند کسی هم جنس او بود، و نیز چون پادشاه هفت آسمان و هفت زمین او است او را به فرزند حاجت نبود و فرزند گرفتن از حاجت بود وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا: و بسنده است خدای کارران و نگهبان بر هر چیزی، ای: و کفی الله و کیلاً فاکتف بالله و کیلاً.

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ: ننگ ندارد عیسی که بنده بود خدای را وَلَا الْمَلٰٓئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ: و نه نیز فریشتگان نواختگان و نزدیک کردگان به کرامت. این جواب ترسایان است که مصطفی را گفتند چرا می عیسی را جفا گویی که او را می بنده گویی که او خدا است نه بنده و او ننگ دارد از آن که او را بنده گویند، چرا او را همی خصم خویش کنی وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ: و هر که ننگ دارد از پرستیدن او و بندگی کردن او را وَيَسْتَكْبِرْ: و گردن کشی کند از بندگی خدای را فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا: زودا که بینگیزد ایشان را سوی خود روز قیامت و مکافات ایشان باز کند.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: اما آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص میان ایشان و میان خدای ایشان فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ: تمام بدهد ایشان را مرزدهای ایشان به بهشت وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ: و بیفزاید ایشان را از افزونی نیکوی او. و گفته اند این فضل اضعاف است؛

و گفته اند این زیادت فضل دیدار است. **وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنَفُوا وَاسْتَغْبَرُوا:** و اما آن کسان که ننگ داشتند از بندگی کردن خدای را و پرستیدن او را و گردن کشی کردند از طاعت او **فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا:** عذاب کند ایشان را عذابی دردناک **وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا:** و نیاوند ایشان را از فرود خدای دوستی که ایشان را شفاعت کند و نه یاری دهنده ای که عذاب خدای از ایشان باز دارد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ: ای مردمان بدرستی که آمد به شما حجتی از خدای شما چون مصطفی **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا:** و فرو فرستادیم به شما روشنایی هویدا؛ و آن قرآن است، آن را نور خواند زیرا که بدان فرا حق بینند، چنانکه به روشنایی چراغ در تاریکی فرا بینند؛ و نیز قرآن را نور خواند به ستایش، چنانکه گویند فلان کس نور این شهر است. و گفته اند قرآن را نور خواند به معنی منور روشن کننده یعنی سبب روشنیهای دلها است به معرفت.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ: اما آن کسان که بگرویدند به خدای و دست آویز کردند بدو، یعنی به خدای و دین او؛ و گفته اند به، ای: بالقرآن. و اعتصام به قرآن به سه چیز است: به اقرار و اعتقاد به حقی آن، و این اعتصام با معرفت ایمان شکل است؛ دیگر به اقرار به احکام آن، و این با معرفت سنت و جماعت شکل است؛ سدیگر استعمال آن و این با بصیرت استقامت طاعت شکل است. هر که به حقی قرآن اقرار داد از تأبید عذاب برست، و هر که احکام قرآن را اعتقاد کرد از عذاب محکم برست، و هر که آن را استعمال کرد از عذاب یکسر رست **فَسَيَدْخُلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ:** زودا که درآرد ایشان را در بخشایشی از وی، و **فَضْلٍ:** و افزونی نیکوی؛ معناه: سیدخلهم فی جنته بفضل و رحمت و **وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ:** و بنماید ایشان را به خود راهی بایسته و درست؛ یعنی بدارد ایشان

- را در این جهان بر راه حق و بنماید ایشان را در آن جهان راه بهشت.
- يَسْتَفْتُونَكَ ، اى: يستفتونك فى الكلالة: مى پرسند ترا يا محمد و مى جواب خواهند از تو در ميراث کلاله. و اين سؤال رسول را جابر بن عبد الله الانصارى کرد، گفت: يا رسول الله مرا خواهرى است مال بسيار ۴ دارد اگر وى بميرد مرا از مال وى چه رسد. قُلِ اَللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ فِى الْكَلَالَةِ: بگوى يا محمد خداى تعالى مى جواب دهد شما را در ميراث کلاله. اما کلاله گفته اند آن مرده بود که وارث او اخوة و اخوات باشند نه آبا و امهات و ذريات. و گفته اند کلاله آن ميراث بود که وارث آن اخوة و ۸ اخوات باشند. و گفته اند کلاله خود اخوه و اخوات باشند از تكلل نسب اِنْ اَمَرُوا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ: اگر مردى بميرد و نبود او را فرزندى وَلَهُ اُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ : و او را خواهرى بماند هم مادر و هم پدر يا هم پدر، آن خواهر را نيمى بود از هر چه آن مرده باز گذاشت. اگر از مرده يك خواهر ماند ۱۲ ابى يا اُمى و او را نيمى رسد از مال؛ و گر دو باشند ايشان را دو برخ رسد؛ و گر بيش باشند همه را ثلثان رسد. اين آنكه بود كه از آن مرده پسر و دختر نماند يا پسر پسر يا پدر يا جد پدر پدر؛ چون از اينها يكي بماند خواهر را حجاب كند. و اگر از مرده خواهر ابى و اُمى ماند و خواهر ابى، ۱۶ خواهر ابى و اُمى را نصف بود و خواهر ابى را سدس تمامى ثلثين؛ و اگر دو خواهر ابى و اُمى ماند خواهر ابى را چيزى نرسد. و خواهر ابى در ميراث با خواهر ابى و اُمى برابر بود چون خواهر ابى و اُمى نبود وَ هُوَ يَرِثُهَا اِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ: و آن برادر ميراث برد از خواهر همه مال چون ابى و اُمى ۲۰ بود يا ابى و خواهر را فرزند نبود پسر يا پسر و دختر بهم يا پسر پسر يا پدر يا جد پدر پدر؛ هر كه كه از اينها يكي بود، برادر محبوب باشد. و اگر برادر و خواهر اُمى باشند، هريكى را سدس بيش نرسد؛ و اگر دو باشند يا بيش از دو همه را دو سدس بيش نرسد اِنْ كَانَتَا اُنْتَيْنِ: اگر باشند خواهران ابى

و امی یا ابی دویا بیش از دو فَلَهِمَا الثَّلَاثَانِ مِمَّا تَرَكَ : ایشان را همه دو برخ از مال بود از آنچه باز گذاشته بود مرده وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً : و اگر باشند ورثه برادران مردان و زنان، یعنی برادران و خواهران فَلِلَّذِي كَرِهَ مِنْهُ حَقُّ الْاُنْثَيَيْنِ : برادر را دوچندان که خواهر را، زیرا که عصبه باشند. يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا : پدیدار می کند خدای شما را میراث کلاله و جز آن، أَنْ تَضِلُّوا : کی لا تضلوا، تا از راه بنیفتید در قسمت میراث وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ : و خدای به همه چیز از قسمت میراث و جز آن دانا است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت
 هر که سورة المایده برخواند دو بار هزار هزار و صد هزار و هفتاد هزار طاعت
 پذیرفته در دیوان او بنویسند. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای: اَقْرُوا و وَحَدُوا و صَدَقُوا
 ۴ و قالوا لا اله الا الله محمد رسول الله: ای آن کسان که گرویده‌اند و ای
 شما که گرویدگانید اَوْفُوا بِالْعُقُود: تمام بجای آرید پیمانها را. این سورة را
 سورة المایده گویند و این آخر سورت‌های قرآن است در نزول و آن روز که
 این سورة وحی آمد، مصطفی بر شتری بود خواست که بازوهای آن شتر
 ۸ فروشکند و فرو افتد از گرانی وحی و ابتداء این سورة به وفاء عهد کرد
 زیرا که شرط بندگی جمله وفاء عهد است، و عهد بر سه وجه است:
 عهدی است از خدا با بنده و عهدی است از بنده با خدای و عهدی از بنده
 با بندگان. اما آن عهد که از خدا است سه است: عهد روز میثاق است،
 ۱۲ چنانکه گفت اُعْبُدُونِي وَلَا تُشْرِكُوا بِي شَيْئًا، همه عهدهای وی در این
 درآمد؛ و دیگر عهد عقل است که به عقل همه واجبات عقل بر بنده واجب
 گردد و منهیات محظور گردد؛ سدیگر عهد کتاب است. اما آن عهد که از
 بنده با خدای است بر دو وجه است: یکی آنکه فعلی از خدای یاد کند و
 ۱۶ فعلی از خویشتن یاد کند، گوید گر خدای چنین کند من چنین کنم؛
 چون خدا آن کار با وی بکرد، بر بنده واجب شد بجای آوردن آن عهد، و
 این نذر است. دیگر آن بود که فعلی از خدای یاد نکند، لکن از خدا

- درپذیرد که کاری کنم؛ آن را وفا باید کرد، گر نکنند کفارت آن کفارت سوگند بود. اما آن عهد که میان بنده و بندگان باشد بر دو وجه بود: صواب و ناصواب. هر چه صواب بود وفا باید کرد، گر خلاف کند بزمند گردد؛ و اگر سوگند بر آن یاد کرده باشد و خلاف کند کفارت باید کرد، ۴ و اگر شر بود خلاف باید کرد. چون خدای تعالی به وفاء عهد فرمود، عهد را عقد خواند، زیرا که عقد بند بود و مردم چون با کسی عهدي نکرده باشد کار بروی گشاده باشد؛ چون عهد کرد بندی بروی بسته آمد که نشاید خلاف کردن آن؛ زان است که عهد را عقد خواند. أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ ۸ الْأَنْعَامِ: گشاده کردند شما را بسته زبانان چهار پایان. سؤال: چون گفت أَوْفُوا بِالْعُقُودِ به وفاء عهد فرمود، آنکه گفت أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ، این را بازان چه تفسیق بود، چگونه این سخن فاخورد آن افتد؟ جواب گوئیم چون خدای تعالی عهد بر بندگان گرفت نخست تحلیل و تحریم ۱۲ بیان کرد، زیرا که اول عهد بر مؤمنان این است که حلالهای خدای را حلال دارند و حرامهای او را حرام دارند، نه چنانکه در جاهلیت برزیدندی از تحریم بحیره و سایه و وصیلة و حام. سؤال: چون بهایم و انعام یکی بود چه فایده بود در اضافت بهیمه به انعام که آن را از هم جدا ۱۶ باید کرد؟ جواب گفته اند این اضافت چیز است به نفس خویش، چنانکه گفت: حَبَّ الْحَصِيدِ، حَبْلُ الْوَرِيدِ، قَوْلُ الْحَقِّ، دارالآخرة. و گفته اند بهیمه بسته زبان بود و هر چه بسته زبان بود او را بهیمه گویند ۲۰ لاستبهامه الکلام؛ و نه هر بسته زبانی کشتن و خوردن او حلال است، آن باید که از انعام بود تا حلال بود. و گفته اند بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ وحوش اند و گفته اند بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ جنین است، چنانکه در خبر است که گاوی در پیش ابن عباس بکشتند، بچه ای از شکم وی بیرون آمد، ابن عباس دنب او بگرفت گفت این است بهیمه الانعام و آن حلال باشد به کشتن مادر

- زیرا که پیغامبر علیه السلام گفت: ذکوة الجنین ذکوة امه اِلَّا مَا تَلَى عَلَيْكُمْ: مگر آنکه برخوانند بر شما در قرآن حرامی آن، چنانکه فروتر گوید حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ، الْآيَةُ غَيْرُ مُحَلَّى الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ: چنان باید که نه حلال دارند گان شکار باشید و شما حرم گرفته یا در حرم، إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ: بدرستی که خدای حکم و فرمان کند آنچه خواهد، کس را بروی اعتراض نیاید که چرا بیرون از حرم صید شاید و در حرم نشاید إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ. اما محرم را صید نشاید کردن و نه بر صید دلالت کردن و صیدی که بیرون از حرم کرده باشند گفته اند خوردن آن در حرم روا است و ناخوردن آن اولیتر. و احکام صید و قتل آن در این سورة تمام بیاید.
- ۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ: ای آن کسان که گرویده اید و ای شما که گرویدگانید حلال مدارید نشانهای خدای را؛ یعنی تقصیر کردن در کارهای حج چون وقوف عرفات و سعی میان صفا و مروء و قربان به منی. و آن آن بود که قریش گفتندی ما را که حج کنیم به عرفات نباید آمد و مسلمانان گفتندی که سعی نشاید کرد میان صفا و مروء که آن بت پرستیدن است، چنانکه در آیت إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرْوَةَ بَكْفَةٍ آمَد و اهل مکه گفتندی که این قربان به کنار کعبه باید کردن نه به منی. خدای تعالی در این آیت امر کرد که کارهای حج بر آن مثال کنید که خدای پدید کرده است بر زبان مصطفی. و شعایر جمع شعیره بود و شعیره و شعار نشان بود و کارهای خدا را شعایر گویند زیرا که حدود آن پدید کرده و نشان کرده خدا است وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ: ای: وَلَا الْقِتَالَ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ: و نه نیز بحلال دارید کارزار کردن در ماه شکمهند. و ماههای حرام چهار است: رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم؛ در این ماهها نشایست قتال کردن، اکنون روا است اما حرمت آن بر جا است زیرا که خدا گفت فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَلَا الْهَدْيَ: و نه نیز حلال دارید قربانی مکه
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

را گرفتند و غارت کردن آن **وَلَا الْقَلَائِدَ**: و نه نیز گردن بستها را و آن شتران مکه بودند، چون به جایی خواستندی شد پاره ای از درختان حرم در گردن آن شتران کردند تا بدانستندی که آن از حرم می آید ایشان را نیاززدندی **وَلَا آمَقِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ**: و نه نیز قصد کنند گان خانه شکمهند، یعنی کاروانهای عرب که سوی مکه می رفتندی به حج و تجارت **يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا**: می جویند افزونی نیکوی از خدای ایشان به بازرگانی و خشنودی خدای به حج خانه او، و هر چند کافر به حج خانه خدا خشنودی او نیاود، شما که مؤمنانید خانه خدای را نگرید قاصدان آن را میازارید گرچه کافر باشند: این آیت در شأن شریح بن ضبیعة آمد که با کاروان بکربن وائل سوی مکه می شد؛ یاران رسول قصد کردند که کاروان او را بزنند که از وی کین داشتند و سبب آن آن بود که شریح وقتی به مدینه آمد نزد رسول، گفت «محمد نبی تو باشی؟». گفت «بلی». گفت «از ما چه خواهی؟». گفت «آنکه بگویند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله». شریح گفت «این بزرگ کاری است که تو درمی خواهی و مرا با پس به یمامه امرا و رؤسا باشند بی مشورت ایشان ترا اجابت نتوانم کردن تا این دین را برایشان عرضه کنم»، و بازگشت. رسول گفت «این مرد که در آمد روی وی کافری دیدم، چون بازگشت پاشنه وی پاشنه غادری دیدم». چون شریح از مدینه بیرون آمد. رمه ای از آن اهل مدینه براند و برد و در راه می گفت:

قَدْ لَفَّهَا اللَّيْلُ بِسَوَاقٍ حَطَمَ لیس براعی ابل ولا غنم
آن رمه را به یمامه برد، از پس آن یاران رسول خبر یافتند که وی از یمامه می آید با کاروانی عظیم و مال بسیار به مکه همی برد. قصد کردند که بشوند و کاروان وی را بزنند؛ از رسول دستوری خواستند، رسول گفت «ماه حرام است و ایشان سوی مکه می شوند به حج، روی ندارد ایشان را

آزردن». خدا این آیت بفرستاد، آنکه گفت: وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا: چون حرم بگشایید دستوری است که صید کنید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ: و بر آن مداردا شما را و به بزه مه بیفکنادا شما را دشمنی گروهی أَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ: بدانکه بازداشتند شما را از مزکت شکهمند یعنی از مکه ۴ سال حدیبه آن تَعْتَدُوا: تا از حد درگذرید و ابتدا کنید به گرفتن و کشتن و غارت کردن ایشان. و آن آن بود که یاران رسول چون از حدیبه بازگشتند بکراهیت، اندیشیدند که ما راه مکه را بگیریم و نگذاریم که هیچ کاروان سوی مکه رود تا همه از گرسنگی بمیرند؛ این فرمان بیامد وَتَعَاوَنُوا ۸ عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى: و یاری کنید یکدیگر را بر نیکوکاری و پرهیزگاری.

وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ: و یاری مکنید یکدیگر را بر بزه و از حد درگذشتن به قتال در ماه حرام و آزردن حجاج و ابتدا کردن در حرم به قتال ۱۲ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ: و بترسید از خدای تا اوامر و نواهی او را خوار ندارید بدرستی که خدای سخت عقوبت است آن را که فرمان او را بجای نیارد.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ: بسته کردند بر شما مردار، مگر دو چیز ماهی و ملخ ۱۶ وَاللَّهُمَّ: و خون را، آی: خون روان را که آن نجس است، اما جگر و سپرز هر چند آن خون بسته است حلال است وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ: و گوشت خوک، و خوک همه حرام است مگر موی چند که فقها از سبال وی استباحث کرده اند اساکفه را، و در آن نیز هم خیری نیست وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ: و آنچه آواز برداشته باشند بر کشتن آن جز به نام خدای، که بر نام بت ۲۰ کشند یا بر نام مخلوقی کشند؛ اما اگر جهود بر نام عزیر کشد یا ترسا بر نام عیسی کشد، حلال بود به عموم قول خدای که گفت وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ. گروهی گفتند چون بشنیدی از جهودان یا ترسایان که بر نام جز خدای کشند شاید خوردن آن، اما اگر نشنیدی روا باشد

- خوردن آن. وگر ذابح نام خدای را نزد ذبح فراموش کند نه بعمد دست
 بدارد، روا باشد خوردن آن؛ وگر بعمدا دست بدارد روا نباشد خوردن آن.
 و ذبیحه مرد و زن و آزاد و بنده همه روا است؛ اما ذبیحه طفل مکروه
 ۴ است، وگر عاقل بود و علم ذبح داند روا بود **وَالْمُنْحَنَقَةُ**: و خوه شده حرام
 است چون در آن بمرده باشد یا کسی خوه کرده باشد **وَالْمَوْفُودَةُ**: و اوکنده
 مرده حرام است. و آن آن بود که در زخمی بمرده بود وگر صیاد صیدی را
 به چوب یا به چیزی زخم زند تا مرده شود و جراحت نکرده باشد او را آن
 ۸ حرام است **وَالْمُتَرَدِّتَةُ**: و آن در گردیده از بالای و بمرده هم حرام است و
النَّطِیْحَةُ: و آن سره زده و در آن بمرده هم حرام است **وَمَا أَكَلَ السَّيْعُ**: و آنچه
 دده بخورده بود هم حرام است. سؤال: آنچه سباع بخورد سپری شد، کی
 توان خورد تا می گوید حرام بود؟ جواب گوئیم معناه آنچه دده بعضی از
 ۱۲ آن بخورده بود و بعضی مانده، آن باقی حرام است **إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ**: مگر آنچه
 تمام بکشته باشید. و تمامی ذبح آن بود که حلق و مری و ودجین ببرد یا
 بیشتر از اینچه یاد کردیم ببرد و خون برود و نام خدا بر آن یاد کند، چون
 این شرایط بجای آرد ذکاة باشد کشتار حلال باشد. کشتنگاه جانوران
 ۱۶ حلق است و آن شتر نحر است و اگر چیزی بود که تیغ به مذبح او نرسد او
 را به سلاحی زخم زند و نام خدای را یاد کند، آن همچون ذبح باشد؛
 و اگر اشتری یا چهار پایی دیگر نگوسار در چاه افتد و نتوانند که او را حلق
 ببرند سلاحی در تهی گاه او زنند در آن کشته شود، روا بود. و ذبح به آهن
 ۲۰ باید وگر آهن نیاود به سنگ تیز یا به چوب تیز ببرد روا بود چون خون
 برود. وگر حلق کوفته شود و خون بنرود و در آن بمیرد، روا نباشد خوردن
 آن. وگر یک نفس بیش نمانده باشد که ذبح کند و خون برفت، روا باشد.
 وگر ذبح کرد و هنوز بنخفته بود تقطیع کند، مکروه است. و ادب ذبح آن
 است که کارد در پیش جانور تیز نکند و او را روی سوی قبله خواباند برفق

- بر پهلوی چپ و از دست و پای او سه بیش بنبندد و چشم او را بپوشد و به کارد تیز ببرد و به دست راست برد، مگر که عذری بود. و در ذبح سر از تن جدا نکند و دق نکند و کارد جز بر گلو نیارد و نام خدای را به آواز یاد کند نزد ذبح وَمَا ذُبِحَ عَلَى الثُّنْبِ: و نیز حرام کرده اند بر شما آنچه بر نام بت گلو بریده باشند. نُصِبَ آن سنگها بود که بر کنار کعبه بپای کرده بودندی و آن را می پرستیدندی و ذبح بر نام آن کردندي وَأَنْ تَسْقِسُوا بِالْأَزْلَامِ: و حرام کرده اند آنکه بخشش کنید بدان تیرها و چوبها. و آن آن بود که در جاهلیت چوبها نهاده بودندی در میان کعبه، بر بعضی نبشته که امرنی ربی و بر بعضی نبشته که نهانی ربی؛ چون یکی از ایشان کاری خواستی کردن در کعبه شدی و آن دو چوب را پیش بتان برانداختی، گر آن بر آمدی که امرنی ربی آن کار بکردی بر نام بت؛ و گر آن بر آمدی که نهانی ربی از آن کار حذر کردی بر نام بُت. و بودی که در جایی نهاده بودی، دست فرو کردی تا کدام بر آمدی بر نام بتان کار کردندي ذَلِكُمْ فِسْقٌ: آنتان همه نافرمانی است و بیرون شدن است از فرمان خدای تعالی. الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ: امروز می خبر کنم شما را که نومید شدند آن کسان که نگرویده اند از دین شما یعنی از دین اسلام که دانند که هرگز شما با دین ایشان نگردید و هرگز اسلام مقهور نگردد. و این آیت سال حجه الوداع آمد، تا آن سال کافران عرب همی پنداشتند که مگر روزی محمد و اهل اسلام فرو شوند و مقهور گردند، آن روز چون مسلمانان را بدیدند بازان قوت و شوکت، بدانستند که اسلام غالب است بر همه دینها فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ: مترسید از ایشان یعنی از کافران که همه مقهور گشتند و از من ترسید که خدایم. الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ: امروز می خبر کنم شما را که تمام دینی دادم شما را و تمام کردم بر شما شرایع دین شما. سؤال: چون دین اسلام را آن روز تمام کرد واجب آمد که از پیش

- ناقص بود واجب آمد که زیادت و نقصان در ایمان روا بود. جواب گوئیم
 الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، ای: شرایع دینکم. و آن آن بود که پیش از
 آن هر روزی امرها و نهیها می آمدی بر مسلمانان به ناسخ و منسوخ، و آن
 ۴ روز مصطفی علیه السلام بر عرفات ایستاده بود که این آیت فرود آمد، نیز
 از آن پس امر و نهی نیامد و آنکه گفت الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ نه آن
 است که دین اسلام از پیش ناقص بود آن روز تمام شد، زیرا که اگر
 چنین بودی یاران رسول که از پیش مرده و کشته بودند چون شهداء بدر و
 ۸ احد همه ناقص ایمان بودند و رسول خدا هشتاد و یک روز بیش مؤمن
 تمام نبود و این محال بود؛ پس این خبر بود که خدای تعالی ایشان را آن
 روز خبر کرد از تمامی دین ایشان، چنانکه کسی گوید امروز پیر گشتم
 و ضعیف گشتم؛ نه آن روز پیر و ضعیف شده بود، و لکن آن روز می خبر
 ۱۲ کند وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي: و تمام کردم بر شما نکوداشت من به اوامر و
 نواهی و شرایع وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا: و پسندیدم شما را مسلمانی دینی.
 کلبی گوید: این آیت آخر همه آیتها فرود آمد، رسول از پس این آیت
 هشتاد و یک روز بیش نزیست؛ این آیت نعی مرگ رسول است:
- ۱۶ اِذَا تَمَّ امْرُؤٌ نَقَصَهُ تَوَقُّعُ زَوَالٍ اِذَا قِيلَ تَمَّ
 آنس مالک گوید: نزد رسول خدای شدم، وی بر حصیری خفته بود
 لیفین، نشان آن در پهلوی وی گرفته بود؛ چون مرا بدید گفت «یا انس، با
 تو هیچکس هست؟». گفتم «نه، یا رسول الله». گفت «بدان که اجل
 ۲۰ من نزدیک آمد و هیچیز نیست به من دوستر از مرگ و از دیدار خدای و
 مؤمن را خود هیچ راحت نبود تا به خدای نرسد»: آنگه زار بگریست.
 گفتم «یا رسول الله، چرا می گری؟». گفت «چرا نگیرم که می دانم
 که چه بر روی خواهد رسید امت مرا از پس مرگ من از هواها و بریدن
 رحم و دوستی دنیا؛ یا انس، بلال را بگویی تا یاران مرا بخواند نا سخنی

- فرا ایشان بگویم». انس بلال را بگفت. بلال آواز داد که: یا معشر المهاجرین و الانصار. یاران همه به مسجد رسول حاضر آمدند، منتظر سخن رسول. ساعتی برآمد رسول خدا سر از در حجره عایشه بیرون کرد، روی او چون ماه شب چهارده، تن و جان ضعیف بوده چون شمع تاونده، ۴ رداء پشمین بر دوش افکنده. عمرو علی برخاستند، دو بازوی او را بگرفتند به محراب آوردند. رسول گفت «مرا بر پای بدارید تا همه سخن من بشنوند که طاقتم نیست که سخن بلند گویم». پس گفت «ای یاران من هیچ تقصیر کردم در حق شما و در اداء وحی و پیغامهای خدا که به شما گزاردم؟». گفتند «تن و جان ما فدای تو باد، هیچ تقصیر نکردی». گفت «مهربان رسولی بودم بر شما؟». یاران همه بگریستند گفتند «نهمار بودی». گفت «هیچ دانید که شما به چه خواندم؟». گفتند «تا بگویی». گفت «مرا به شما حاجتی است». گفتند «تن و ۱۲ جان ما فدای تو باد آن چه حاجت است؟». گفت «حاجتم آن است که هر که از شما بر من خصمی دارد به رویی از رویها امروز کنید فردا را باز منهدید که مرا طاقت داد قیامت نیست». خروش از میان یاران برآمد گفتند «معاذ الله کسی را بر تو خصمی بود». دیگر بار رسول این سخن و ۱۶ بگفت؛ عکاشه بن محصن الاسدی برخاست گفت «یا رسول الله، من بر تو خصمی دارم به تازیانه ای که مرا زده ای در فلان حرب که مرا آن روز تب داشت، در مصاف راست نمی توانستم ایستادن، تو صف راست همی کردی مرا تازیانه ای زدی گرم، آن بر من سخر آمد از آن تب؛ بدان بر تو ۲۰ خصمی دارم قصاص خواهم». رسول گفت «هلا بروید تازیانه ای از حجره بیاورید». کس به حجره عایشه فرستاد تا تازیانه بیاورد. بوبکر برخاست عکاشه را ملامت کرد گفت «یا عکاشه این چه دل است که تو داری، ان کان ولا بدّ، هر چه بر او خواهی زد بجای یکی ده بر من زن».

- رسول گفت «یا ابابکر، شفقت تو معلوم است ولكن من طاقت قصاص قیامت ندارم، برای مرا فرو ایست تا قصاص وا کند». چون تازیانه به دست گرفت عکاشه گفت «یا رسول الله، گر داد راست می دهی این تازیانه نه آن است که مرا بدان زدی، من آن خواهم». رسول گفت «آن ۴ در حجره فاطمه است، بیارید». کس به در حجره فاطمه شد. گفت «تازیانه را می چه کنید؟». گفت «بابای ترا می زنند». فاطمه فاخویشتن افتید که «الله الله بابای من». حسن و حسین بیرون دویدند خویشتن فرا پیش عکاشه او کردند و زاری می کردند که «زنهار یا ۸ عکاشه، بر آن تن و جان ضعیف بابای ما رحمت کن که وی بس ناتوان است». رسول ایشان را خاموش کرد. عکاشه تازیانه و ابرد، گفت «یا رسول الله، یک کار مانده است؛ آن روز که مرا آن زخم زدی من بر پای ۱۲ بودم، ترا نیز بر پای باید خاست». رسول بر پای خاست. عکاشه گفت «آن روز دوش من برهنه بود، تو امروز ردا بر دوش داری». رسول خدا ردا از دوش باز افکند. خروش و هوی از میان یاران برآمد. چون رسول ردا از دوش باز افکند، عکاشه تازیانه از دست بیو کند و در جست و رسول را در ۱۶ برگرفت و روی بر روی نورانی وی باز نهاد و بهاهای بگریست. گفت «یا رسول الله، هرگز آن روز مباد و آن دل مباد و آن دست مباد که انگشتی بر تن عزیز تو زند، صد هزار جان چو جان من فدای یک تایی موی تو باد، مرا مراد همه این بود که پوست من به پوست عزیز تو رسد که از تو شنیدم که گفستی هر آن مؤمن که پوست وی به پوست من رسد بتقریب ۲۰ هرگز تا آن تن بود زفانه دوزخ بدو نرسد؛ من این همه مبالغت برای آن کردم». رسول خدای گفت «مراد تو برآمد یا عکاشه، احسن الله جزاک». این بگفت و در خانه شد و سر با بالش مرگ نهاد. کعب الاحبار گوید: روز دوشنبه بود که مصطفی از مادر بزاد و روز

- دوشنبه بود از ماه ربیع الاول که او را مرگ آمد و روز چهارشنبه بود که او را دفن کردند و آن روز که او را مرگ آمد بامداد بیرون آمد و نماز بامداد بگزارد، در محراب نشسته بود جبرئیل آمد با عزرائیل و عزرائیل بر در بیستاد و جبرئیل درآمد، رسول را سلام کرد. رسول جواب باز داد، نگه ۴ کرد گونه جبرئیل بگردیده بود. رسول گفت «یا جبرئیل چه بوده است؟». جبرئیل گفت «یا رسول الله، ملک الموت بر در است آمده است به ستن جان تو». رسول را گونه از جای بشد، زار بگریست، برخاست و در حجره عایشه شد گفت «یا عایشه، آن گلیمک من بر من افکن تا سرفرا نهم که فراشه مرگ بر من افتاد». عایشه زار بگریست. رسول گفت «مگری ای روشنایی چشم من، فاطمه مرا بخوان تا او را بدرود کنم». در ساعت فاطمه می آمد با حسن و حسین زاری کنان و خروشان. در آن ساعت آوازه مرگ رسول در مدینه افتاد و به آسمان رسید، ۱۲ خروش از میان فریشتگان برآمد. فاطمه به بالین رسول آمد، روی بر روی او نهاد، گفت «یا ابتاه، مرا همی فرا که سپاری؟». گفت «فرا خدای نیکوکار و مهربان». فاطمه گفت «ای پدر ترا کجا وا بینم؟». گفت «به ترازوگاه که کردار امت من می سنجند یا بر کنار حوض کوثر که تشنگان امت را آب می دهم یا بر کنار صراط که امت من بر صراط می گذرند و من از یک سوی ایستاده و جبرئیل از دیگر سو ایستاده و می گویم: «ربّ سلّم ربّ سلّم». فاطمه از اندوه پدر بر روی در افتاد و از هوش بشد. حسن و حسین روی بر روی مصطفی نهادند و زار ۲۰ بگریستند گفتند «ای پدر، ما بی تو چون توانیم بودن، نیز ما را که نوازد، غمگسار ما تو بودی و پشت و پناه ما تو بودی، چرا ما را می یتیم کنی». و یاران حاضر آمدند به بالین رسول، در آن میان یکی در بزد. گفتند «کیست؟». گفت «اعرابی است»؛ و آن خود ملک الموت بود. عایشه

- گفت «یا اعرابی نه وقت تست که رسول خدای در سكرات مرگ است». رسول آن بشنید گفت «یا عایشه، در باز کن که آن عزرائیل است، می بار خواهد تا درآید و جان من بردارد که خدا او را فرموده است که تا رسول من ترا بار ندهد در نزدیک وی مشو؛ بگو تا درآید». چون رسول این بگفت بانگ و خروش از میان اهل بیت برآمد. ملک الموت از در درآمد. مصطفی گفت «یا عزرائیل، چندانی صبر کن که جبرئیل آید». گفت «فرمان ترا است». ساعتی بود؛ جبرئیل آمد با هفتاد هزار فریشته. رسول وی را گفت «ای برادر، چرا چنین دیر آمدی؛ از دل یافتی که دوست خود را در چنین وقت فرو گذاشتی؟». جبرئیل گفت «معدورم دار که در آسمانها همی موکب ساختم استقبال جان ترا، تا همه روانهای پیغامبران حاضر آمدند بر درهای آسمان تحیت جان ترا». رسول گفت «یا جبرئیل، مرا همه اندوه امت است تا حال ایشان از پس مرگ من چون بود». جبرئیل گفت «دل شاددار که همه فریشتگان آسمانها شادی می کنند بر درهای آسمان ایستاده جلوه جان ترا و حورالعین و ولدان و غلمان بهشت نظاره جان عزیز ترا». رسول گفت «نه از اینت می پرسم، هیچ خبرداری تا حال امت من از پس مرگ من چون خواهد بود و نگه دار ایشان که بود؟». جبرئیل گفت «هم اکنون خبر با تو دهم». پری بزد و ناپدید شد، در ساعت باز آمد گفت «یا محمد، خدایت می سلام کند و می گوید: دل شاددار که نگه دار امت تو من باشم». رسول گفت «کنون خوش منش گشتم به مرگ». در آن وقت سرفا سینه عایشه داشت، اشک چشم عایشه فرا روی وی افتاد؛ چشم باز کرد در روی عایشه نگریست. عایشه از گریستن سخن نمی توانست گفت. رسول گفت «یا عایشه، مگری که به حاجت از خدا درخواستم تا ترا در بهشت به من رساند، خدای مرا این حاجت بداد، از شادی این

- جان کندن بر من خوش است». آنکه ملک الموت را گفت «یا عزرائیل، با جان من رفق کن که بس ناتوانم». ملک الموت گفت «یا رسول الله، خدای تعالی مرا فرموده است که با جان مصطفای من رفق کن و از آنجا که می آمدم فریشتگان آسمانها مرا همین وصیت کردند؛ من هر رفقی که ۴ با جان تو بتوانم بکنم، ولكن جان دادن خود صعب است، گر خواهی جان خود را شفاعت کن تا چنان برگیرم که ترا آگاهی نبود». رسول گفت «ترسم که اگر این شفاعت بکنم از شفاعت گناه کاران امت بازمانم، لا، بل شفاعت گناه کاران امت را باز نهم و جان بذل کنم؛ ای ۸ ملک الموت کار خویش بکن». در آن وقت تغاری آب نهاده بود بر بالین مصطفی و وی دست در آن آب کرد و بر روی خود فرو آورد و گفت: «یا رب، یارم باش بر سكرات مرگ» و روی با یاران کرد و گفت: ای یاران من زینهار که در نماز تقصیر نکنید و زیردستان خویش را نگاه دارید و هر ۱۲ که به دین من درآید او را نیکو دارید و از منش سلام کنید و از خدا بترسید و بر خلق رحیم باشید و فرا خدایتان اسپردم. بدرود باشید که من رفتم. آنکه گفت: الرفیق الاعلی، جان من ببرید تا به دوست برترین و بزرگوارترین. این بگفت و فرو ایستاد علیه السلام. ۱۶
- فَمَنْ أَضْطَرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ: هر که او را بیچاره گردانیدند در گرسنگی تا در ماند نه قصد کننده سوی بدی که به وقت ضرورت از این حرامها که یاد کردیم بخورد او را بدان نگیرند چون نه متجانف اثم بود. ۲۰
- و گفته اند غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ، ای: غیر مستحلّ له. و گفته اند متجانف اثم آن بود که توشه نیز از آن بردارد. و گفته اند آن بود که قصد معصیت دارد که مضطر گردد نشاید که مردار خورد زیرا که قوت گیرد بر معصیت و خدا رخصت ندهد بنده را در قوت گرفتن بر معصیت و هر که نه چسبیده بود به بزه فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: بدرستی که خدا آمرزگار است و بخشاینده.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ: می پرسند ترا یا محمد که چه حلال کرده اند ایشان را از صیدها. و این سؤال رسول را زید الخیل بن مهلهل کرد و عدی ابن حاتم که ایشان صیادی کردند، چون آیت حرامی مردار آمد ایشان بیامدند گفتند: یا رسول الله ما صیادی کنیم بگو ما را صید حلال کدام است. قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ: بگو یا محمد که حلال کردند شما را پاکیزها. سؤال: قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ چه جواب سؤال ایشان بود؛ هر کس خود داند که طیبات حلال است، ولكن طیبات کدام است؟ جواب گوییم این طیبات کشتار است و عرب کشتار را طیب گویند و مردار را کریه وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ: و صید آنچه در آموخته باشید از سگان شکاری صید کردن آن را. سؤال: از ظاهر وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ آن همی معلوم گردد که جوارح حلال باشد نه صید ایشان، پس این چگونه است؟ جواب گفته اند تمامی این سخن آنجا است که گفت فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ و آن صید جوارح بود. مُكَلِّبِينَ: سگ داران باشید شکار کنندگان بدان سگان، تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ: چون درآموزید ایشان را یعنی آن سگان شکاری را و دیگر شکاریها را از آنچه درآموخته است شما را خدای. ادب صید و تعلیم سگ به سه چیز بود: یکی چون بفرستی، بشود؛ دیگر چون بازخوانی، باز آید، سدیگر آنچه بگیرد نگه دارد خداوند را و بنکشد و بنخورد؛ و گر در دست وی بمیرد حلال بود. و تعلیم باز و باشه به دو چیز بود: یکی آنکه چون بفرستی، بشود؛ دیگر چون بازخوانی باز آید. هر گاه که جارج آموخته را بفرستادند و بفرستادن وی نام خدای را یاد کردند، صید آن حلال باشد؛ گر در دست وی کشته شود و گر زنده باشد که خداوند بدان رسد، ذبح باید کرد تا حلال باشد. و گر وقتی سگ شکاری با دیگر شکاریان صیدی بگیرد و از آن بخورد پیش از آنکه خداوند بدان رسد، آن از وی خطا بود؛ آن باقی مردار که در دست او مانده باشد حرام

- است و آنچه از پیش گرفته بود حرام نباشد. و گر صید گم شود و از پس باز یابند او را بی جان و معلوم باشد که از ضرب صیاد کشته شده است، حلال باشد. و گر صید از زخم تیر یا دیگر سلاح در جای افتد و هلاک شود حکم آن همین است. و گر تیر یا سلاحی دیگر از پهنا زند و جراحت نکند نباید خورد مگر که ذبح او دریابد. و گر دوسگ معلّم برگمارد و نام خدای را یاد کند و صید کنند حلال است؛ و گریکی از آن بیوکند و دیگر بکشد هم حلال است، اما گریک سگ معلّم بود و یکی نبود و هر دو صید کنند حلال نباشد مگر که ذکات او دریابند و گر صید سگی معلّم را دریافتند و چندان وقت نبود که کارد در گلوی او برآندی، هلاک شود، حلال است و اگر چندان وقت بود که ذبح کردی و نکرد، حلال نباشد **فَكُلُوا مِمَّا آمَسَكْنَ عَلَيْكُمْ**: بخورید از آنچه شکاریان نگه داشته باشند شما را **وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ**: و یاد کنید نام خدای را بر آن؛ یعنی بفرستادن جراح و انداختن سلاح **وَاتَّقُوا اللَّهَ**: و بترسید از خدای تا حرام نخورید **إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ**: بدرستی که خدا زود شمار است و زود پاداش.
- الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الْطَيِّبَاتُ**: امروز می خبر کنم شما را که مسلمانانید که گشاده کردند شما را پاکیزها. و اصل اشیا بر حلالی است و حرامی در آن عارض است چنانکه خدای تعالی در این آیتها پدید کرد **وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ**: و خورش آن کسان که داده اند ایشان را نامه چون جهودان و ترسایان حلال است شما را؛ ای دست کشت ایشان، مگر که معلوم باشد که ایشان خوک یا مردار می خورند و آن طعام ایشان از آن است، آنگه از آن پرهیز باید کرد؛ اما چون معلوم نباشد به ظاهر این آیت فرا باید گرفت و تجسس نباید کرد **وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ**: و خورش شما که مسلمانانید حلال است ایشان را، کشتار و دیگر طعامها **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ**: و بزنی کردن زنان آزاد گرویدگان حلال است شما را و

- الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ: و زنان آزاد از آن کسان که داده‌اند ایشان را نامه از پیش شما چون تورات و انجیل حلال است شما را، هر چه آزاد است مرآزاد را از یکی تا به چهار حلال است و هر چه پرستار بود از اهل کتاب بزنی کردن ایشان روا نبود تا ایمان نیارند إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ: چون بدهید ایشان را کاوینهای ایشان یا در پذیرید مُحْصِنِينَ: زن‌داران و نهفتگان باشید غَيْرَ مُسَافِحِينَ: نه زنا کنندگان و پلیدکاران باشید وَلَا تُتَخَذِ أَخْدَانٌ: و نه گیرندگان دوستکان. وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ: و هر که نگرود به گروه بدرستی که تبه شد کار او وَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ: و او در آن جهان از زیان‌کاران باشد. سؤال: مؤمن به خدا است نه ایمان پس مکفور به هم او باشد چرا گفت وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ؟ جواب گفته‌اند معناه: هر که نگرود به حقی ایمان که توحید خدا را حق ندارد؛ و گفته‌اند معناه: هر که برگردد از ایمان و هر که کافر شود بدان خدا که به وی ایمان باید آورد. این ایمان به معنی مؤمن به است. این جواب جهودان است که چون شنیدند که خدای تعالی مسلمانان را حلال کرد تزویج نساء اهل کتاب بدان فخر کردند که اگر نه دین ما حق بودی خدای زنان ما شما را حلال نکردی.
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ: ای شما که گرویدگانید چون برخیزید به نماز فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ: بشوید رویهای شما. سؤال: اگر نماز را برنخیزد وضو واجب نگردد؟ جواب ابن عباس گوید رضی الله عنه معناه: چون از خواب برخیزید نماز را؛ و گفته‌اند معناه: چون از شما درخواهند برخاستن نماز را و شما دست و روی بشسته نباشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ. اما حَدِّ رُؤْيَا مِنْبِت شَعْرٍ است تا به سر ذقن و از شحمه گوش تا به شحمه گوش، و اگر روی امرد بود همه بپاید شست و اگر ملتحمی بود هر جای که از روی پدیدار بود بپاید شست و آنجا که در زیر موی پنهان بود ظاهر موی

- تر باید کرد و آن خط که میان عذارین و میان گوش باشد باید شست و هر عضوی از اعضاء به اول آب شستن آن فریضه است و به دوم آب شستن آن فضایل است و به سه ام آب شستن آن سنت است چنانکه در خبر است که پیغمبر علیه السلام اعرابی را دست و روی شستن درمی آموخت؛ چون ۴ آب اول به روی فرو آورد گفت این شستن آن است که نمازی از این روا نیست؛ دیگر بار آب به روی فرو آورد و گفت این زیادت نافله است، سدیگر بار آب به روی فرو آورد گفت این سنت است و هر آبی که به عضوی فرو آری تمام باید رسانیدن تا فریضه و سنت گزارده باشی. و در ۸ وضو سنت به آخر از بهر آن است تا در آب اسراف نکنند که اگر فضایل در دست و روی شستن به آخر او کنند مردمان پنداشتندی که هر چند آب بیش ریزند مزد بیش بود که آخر شستن فضایل است. رسول علیه السلام شستن فضایل در میان آورد و سنت به آخر داشت تا بدانند که چون سدیگر ۱۲ آب بشستند فریضه و فضایل و سنت همه گزارده آمد، پس از آن آب ریختن اسراف بود. و پیغمبر علیه السلام گفت: شَرَّ اَمْتِي الَّذِي يَسْرِفُونَ فِي الْمَاءِ وَخِيَارُ اَمْتِي الَّذِي يَتَوَضَّؤْنَ بِالْمَاءِ الْيَسِيرِ. وَ اَيَّدِيكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ: و بشوید دستهای شما را تا به وارن. و وارن شستن در فریضه وضو داخل نیست زیرا که اِلَى بیان غایت و نهایت است، چنانکه گفت اَتَمُوا الصِّيَامَ اِلَى اللَّيْلِ، شب در فرض روزه داخل نبود و حد تمام شستن دست به سه آب است، چنانکه در روی شستن بگفتیم. وَ اَفْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ: و بسایید سرهای شما را. اما مسح سر گروهی گفتند همه سر را مسح باید کشید و ۲۰ گروهی گفتند نیمی از سر و گروهی گفتند ثلثی و گروهی گفتند ربعی و گروهی گفتند بعضی از سر که مسح کشی روا بود و ما بدین قول گیریم و هر چند تمام تر کشی مزد بیشتر بود، اما یک بار بیش نباید کشید و مسح بر سر روا بود و بر سائر سر روا بود چنانکه بر سائر پای روا بود. وَ اَزْجَلَكُمْ:

- و بشوید پایهای شما را. چون وَ آرْجُلُکُمْ به نصب خوانی عطف بود بر
وُجُوهْکُمْ وَ آیدِیْکُمْ، غسل واجب کند؛ و اگر وَ آرْجُلُکُمْ به خفض خوانی
عطف بود به رُؤُوسِکُمْ؛ مسح واجب کند. و این هر دو قرائت معروف
است، مصطفی این هر دو خوانده است و هر دو را کار بسته است، چون ۴
پای برهنه داشتی غسل کردی و چون پای پوشیده داشتی مسح کشیدی بر
موزه، و نیز گفت یمسح المسافر علی خَفِیْهِ ثَلَاثَ اَیَّامٍ وَ لَیَالِیْهِنَّ وَ لِلْمَقِیْمِ یَوْمَ
وَ لَیْلَةٍ. شرط مسح پای آن است که پوشیده بود تا بژول در موزه یا مسحی یا
جورب سخت بافته و بر خرکش زور موزه هم مسح روا بود و موزه چنان ۸
باید که نام موزه دارد و بدان بتوان رفت تا مسح بر آن روا بود و چنان باید
که موزه بر وضو تمام در پای کنی تا مسح روا بود بر آن و وقت آن مقیم
را یک شبان روز است از وقت حدث تا دیگر روز وقت آن حدث، و وقت
مسافر سه شبان روز است از وقت حدث تا چهارم روز وقت آن حدث. و ۱۲
هر که بر موزه مسح کشید گر از پای بیرون کند نماز نباید کرد تا پای
بنشوید و اگر موزه تمام بیرون نکشد و لکن سر انگشتان پای بجای پاشنه
رسید مسح بشد؛ و گربه یک انگشت مسح کشد روا نبود مگر به پهنا
کشد. و به یک مسح بیش از یک نماز روا است چنانکه به یک غسل ۱۶
بیش از یک نماز روا بود. و اگر جنابت افتد غسل را موزه نباید کشید و اگر
ریش بسته بود یا کسته بسته بود مسح بر زور آن هم روا است تا آنکه که
درست شود. اِلَی الْکَعْبَیْنِ: تا به دو بژول. و بژول در غسل آید همچنان که
وارن. و کعبین آن دو استخوان بود برآمده از دو جانب پای که آن را بژول ۲۰
گویند وَ اِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا؛ و اگر باشید جنابت رسیده سر و تن بشوید.
اما جنابت مردان از دو چیز بود: التقاء ختانان و نزول منی به شهوت؛ و
جنابت زنان هم بدین دو چیز بود. و جنب تا غسل نکند او را چهار کار
نباید کرد: قرآن نباید خواند و دست برهنه فرا مصحف قرآن نباید کرد و فرا

- هر آنچه قرآن بر آن نبشته بود نباید کرد و در مسجد نباید شد مگر که راه گذر او بود و بانگ نماز و قامت نباید کرد. و فرض غسل سر تا پای شستن است به سه آب و بن مویها را تر باید کردن زیرا که در بن هر مویی جنابتی بود. **وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ: و اگر باشید بیماران یا در سفر**
- أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ: یا آمده بود یکی از شما از فراغت گاه** **أَوَلَمَسْتُمُ النِّسَاءَ: یا رسیده باشید به زنان؛ و لَمَسْتُمْ همین فایده دهد. سؤال: چرا**
- گویند که به لمس زنان مسح بنشکند** **دو جماع بعد ما که خدا گفت** **أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ؟ جواب** **گوییم این لمس مجامعت است نه همی بسودن**
- ۸ زیرا که اگر زنان خویشان را ببسایند هم لمس بود و مسح بنشکند** **قَلَمَ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا: نیافته باشید آب تیمم کنید به خاکی پاک و**
- به هر چه از جنس زمین بود تیمم روا بود. و مسائل تیمم در سورة النساء**
- ۱۲ پدید کرده آمد** **فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَآئِدِيكُمْ مِنْهُ: مسح کشید به رویهای شما و دستهای شما از آن خاک دو ضربت یکی م روی را و یکی مردست را**
- مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ: نمی خواهد خدا که کند بر شما هیچ**
- تنگی در دین و شریعت. سؤال: چرا است که خدای تعالی طهارت**
- ۱۶ بندگان بدین دو چیز نهاد، آب و خاک؟ جواب** **گوییم زیرا که این دو فراخ تر است تا بر بندگان آسانتر باشد** **نبینی که گفت** **مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ: بیک می خواهد که پاک کند شما را از نجاست معصیت. سؤال: چرا ارادت را به لام مقید کرد و گفت**
- ۲۰ لِيُطَهَّرَكُمْ** **نگفت** **یرید ان يطهرکم بعد ما که از لغت چنین آید؟ جواب**
- گوییم در این ضمیر است معناه: و لکن یرید ان يخفف الشريعة علیکم**
- لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم: و تا تمام کند نیکوداشت او بر شما** **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: تا فراخورد آن آن بود که شما سپاس داری کنید نعمتهای خدا را.**

وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ: و یاد کنید نیکوداشت خدای بر شما به تخفیف و تضعیف که شما را شریعتی داد آسانترین همه شریعتها و اضعاف ثواب شما افزون از همه وَمِيثَاقَهُ الَّذِي واثَّقَكُمْ بِهِ: و یاد کنید آن عهد استوار او را که عهد کرد با شما بدان روز میثاق و در کتب إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا: چون گفتید فرا شنیدیم و فرا پذیرفتیم و فرمان برداریم وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: و بترسید از خدا در نقض عهد بدرستی که خدای دانا است بدانچه در دلها است.

۸ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ: ای آن کسها که گرویده‌اند و ای شما که گرویدگانید باشید گویندگان و استادگان خدای را گواهانی به داد وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاںُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا: و بر آن مداردا شما را و بدان میاردا شما را دشمنی گروهی برانکه داد نکنید ۱۲ اِعْدِلُوا: داد کنید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ: آن داد کردن نزدیکتر به پرهیزکاری و فراخوردتر وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: و بترسید از خدا تا ستم نکنید بدرستی که خدا آگاه است بدانچه شما می کنید. این آیت در شأن عبدالله بن رواحه آمد که رسول او را به خیبر فرستاد تا غلات آن را حزر کند؛ در دل داشت که گرتواند آن را همه با مسلمانان گرداند. چون این آیت فرود آمد وی مر جهودان خیبر را گفت: واللّه که من شما را دشمن تر از خوک و بوزنه دارم، لکن با شما عدل کنم.

۲۰ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: هنگام کرده است خدا بازان کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ: ایشان را بود آمرزش و مزد بزرگ. سؤال: چرا وعده مغفرت مؤمنان نیک کاران را کرد، نگفت وعدالله الذين امنوا وعملوا السيئات، بعد ما که آمرزش بدکاران را باید نه نیک کاران را؟ جواب گوئیم این وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مراد از این اخلاص است. کلبی گوید هر جا که در قرآن وَ

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ است مراد از آن اخلاص است، لاجرم هر که مؤمن مخلص بود او را آمرزش بود.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ: و آن کسان که نگرویدند و بدروغ داشتند آیتهای ما را و دلایل و حجج ما را ایشانند اهل ۴ آتش بزرگ و آن آتش دوزخ است. جحیم ششم درکت دوزخ است جای مکذبان حق آن بود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ: ای مؤمنان یاد کنید نیکو داشت خدای بر شما إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ: چون قصد کرد ۸ گروهی که بگسترانند و ذراز کنند به شما دستهای ایشان را فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ: بازداشت دستهای ایشان را از شما وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ: از خدا بترسید نه از مخلوق و بر خدای توکل کنندا گرویدگان، ای: و علی المؤمنین ان يتوكلوا علی الله. ۱۲

این آیت گفته اند در حدیث احزاب آمد که همه عرب روی به حرب مؤمنان نهادند و عهدها کرده بودند که ما از مدینه باز نگردیم تا اسلام از روی زمین برننداریم و خاک مدینه را زیر سنب اسبان نیاریم. خدای تعالی به باد صبا شرّایشان کفایت کرد. و گفته اند که در حدیث ۱۶ حدیبیه آمد که سال حدیبیه رسول و یاران وی به کنار حرم فرو آمدند، عیاران مکه قصد کردند که ناگاه بر رسول و یاران وی کوبند، به شب بیرون آمدند رو یها بسته تا بر نام عرب بر مؤمنان مکابره آرند. جبرئیل آمد رسول را خبر کرد. رسول یاران را بفرستاد تا ایشان را بگیرند و دستها بسته پیش رسول آوردند. رسول ایشان را آزاد کرد. و گفته اند این آیت در قصه بنی نضیر آمده است که قصد کشتن رسول و بوبکر و عمر و علی کردند. و آن آن بود که دوتن از بنی سلیم بر دست دوتن از یاران رسول کشته شدند بخطا. رسول خواست که دیت ایشان بدهد مال نبود در ۲۰

بیت المال. رسول و بوبکر و عمر و علی برخاستند نزد بنی نضیر شدند در
 سرای ندوه ایشان فروآمدند. رسول گفت «ما را حاجت افتاده است به
 بیست هزار درم و ما را مال به دست نیست، آمده ایم تا ما را وام دهید». ۴
 آن جهودان بنی نضیر گفتند «این را خطری نیست، لکن ما بی مهتر ما
 کعب اشرف کاری نکنیم تا او را خبر کنیم». برفتند و کعب را خبر
 کردند. کعب گفت «به از این به دست نیارید محمد و یاران او را،
 بروید و بر ایشان کوبید همه را بکشید». برفتند سلاح و مردان همی ۸
 ساختند تا شیخون آرند بر رسول و یاران وی. جبرئیل آمد و رسول را خبر
 کرد. رسول از آن سرای بیرون آمد و بر در بیستاد، ساعتی بود، بوبکر را
 دل مشغول شد، برخاست و از پی رسول بیرون آمد تا چه بوده است. رسول
 گفت «من رفتم، تو باش تا عمر بیرون آید او را آگاه کن آنگه از پی من ۱۲
 بیای». بوبکر بر در می بود تا عمر بیرون آمد، گفت «چیست؟». بوبکر
 گفت که چنین قصدی دارند به ما و برفت. علی را دل مشغول شد،
 بیرون آمد عمر را دید. عمر قصه وی را بگفت و هر دو برفتند و در مدینه
 آمدند.

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ: وَبَدَرَسْتِي كَه فَرَآكَرْتِ خِدَآئِ پیمان ۱۶
 استوار فرزندان یعقوب را در تورات و الواح در حدیث مصطفی و نعت و
 صفت وی وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا: و بفرستادیم و بینگیختیم از ایشان
 دوازده سالار و آن آن بود که قوم موسی دوازده سبط بودند از دوازده فرزند
 یعقوب، هر سبطی را سالاری بود و آن نقبا نایبان موسی بودند. و گفته اند ۲۰
 این نقبا آن دوازده تن بودند که موسی ایشان را به شهر اریحا فرستاد تا خبر
 آرند بنی اسرایل را از احوال آن عمالقه که در آن شهر بودند و تا راهها
 معلوم کنند. چون آنجا شدند شهری دیدند پر نعمت و مردان عظیم در آن
 شهر و قصه ایشان در سورة البقره در وَإِذْ قُلْنَا أَدْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ گفته آمد.

و گفته اند این نقبا انبیا بودند در بنی اسرائیل و هر سبطی را نبی بود و ایشان همه نایبان موسی بودند. و گفته اند آن دوازده ملک بودند از دوازده سبط بنی اسرائیل موسی ایشان را اختیار کرد و به بیت المقدس فرستاد، پنج از ایشان بر دین و تقوی بیستادند و هفت تن از دین برگشتند و فسادها کردند در آن زمین و آن عهدها که خدای تعالی و موسی بر ایشان گرفته بود همه بشکستند وَ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ: خدا گفت من با شما ام به عون و نصرت لَئِنْ أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ: گریه پای دارید نماز را و بدهید پاکی خواسته وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي: و گرویده باشید به رسولان من و قوم را بدان فرمایید وَعَزَّزْتُ مُؤْمُوهُمْ: و بزرگ دارید ایشان را و نصرت کنید ایشان را وَ أَفْرَضْتُمُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا: و وام دهید خدای را وام نیکوبه اخلاص و حسبت لَا تُكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ: هرینه بپوشم از شما و فراگذارم از شما بدیهای شما وَلَا دَخَلْنَكُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: و هر آینه در آرم شما را در بهشتهایی که می رود در میان آن وزیر اشجار و مساکن آن جویهای می و شیر و انگبین و آب صافی. فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ: هر که ناگرویده شود پس از آن از شما از این عهد، فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ: بدرستی که گم شد از راه راست.

فَبِمَا نَفَضْنَاهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ: بدان شکستن ایشان عهد استوار ایشان بنفریدیم ایشان را به خواری و براندیم ایشان را. و گفته اند لَعَنَّاهُمْ، ای: مسخناهم وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً: و کردیم دلهای ایشان را سخت و تاریک. قسوت دل انقطاع خوار خیر بود و ترادف خوار شر؛ وَكَرَّسِيَّةً خَوَانِي: ۲۰ تباه و نابکار يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ: می بگردانند سخنها را از جایگاههای آن، ای: از معنیهای آن. و آن نعت و صفت محمد بود که ایشان می تحریر کردند و آیت رجم می بگردانیدند و هر آیت در تورات که آن موافق قرآن بود آن را می بگردانیدند از بغض مسلمانان تا

گویند قرآن مخالف تورات است وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ: و دست بداشتند نصیبی از آنچه فرموده و پند داده بودند ایشان را بدان؛ یعنی فضل تورات و ثواب آن از خویشتن ببردند؛ و گفته اند معناه: و ترکوا بعض ما امروا به کالایمان بمحمد و القرآن. سؤال: چرا گفت يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ۴ نگفت عن مواضعها بعد ما که کلم جمع است؟ جواب گوئیم مَوَاضِعِها کنایت از لفظ کَلِم است و لفظ کَلِم وحدان است و معنی آن جمع است، زیرا گفت مَوَاضِعِها و مواضع با معنی کلم گردد و ها با لفظ کلم گردد. ۸ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ: همیشه یا محمد دیده ورمی گردی بر گروهی کاستکاران از ایشان. و گفته اند عَلَى خَائِنَةٍ، ای: علی خیانت منهم، همیشه ترا خیانتی ز ایشان معلوم می گردد إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ: مگر اندکی ز ایشان که خیانت نکنند چون مؤمنان اهل کتاب فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَ أَصْفَحْ: ۱۲ فراگذار از ایشان و بگرد از مکافات ایشان تا تونیکوکار باشی و ایشان بدکارانَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: بدرستی که خدا دوست دارد، نیکوکاران را.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى: و از آن کسان که گفتند ما ترسایانیم. سؤال: ۱۶ چرا گفت وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى، نگفت وَمِنَ النصارى؟ جواب گوئیم زیرا که نصاری از نصرت بود و ایشان می دعوی کردند که ما می نصرت کنیم حق را و دروغ گفتند و نیز گفتند که ما ترسایانیم و آن دعوی ز ایشان نه حقیقت بود، زیرا که گرایشان ناصران حق بودند و ترسان بودند و خدای را ناسزا نگفتند أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ: نیز فرا گرفتیم عهد استوار ایشان که بیان کنند نعت و صفت محمد را در انجیل و ایمان آرند به وی فَتَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ: دست بداشتند برخی از آنچه فرموده و پند داده بودند ایشان را بدان چون انجیل فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمْ الْعَادَاةَ وَالْبَغْضَاءَ: ۲۰ در او کندید و برانگیختیم در میان ایشان دشمنی و زشت آسایی إِلَى يَوْمِ

الْقِيَمَةِ: تا روز رستخیز همه یکدگر را دشمن دارند؛ ملکایان و یعقوبیان و نسطوریان و مرقوسیای یکدگر را کافر خوانند و خون یکدگر را حلال دارند. و گفته اند بَيْنَهُمْ میان جهودان و ترسایان وَسَوْفَ يُبْنِيهِمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ: و زودا که بیاگاهاند خدا ایشان را - یعنی مکافات کند ایشان را - بدانچه بودند که می کردند از عداوت و کتمان حق.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ: ای اهل نامه - یعنی جهودان و ترسایان - بدرستی که آمد به شما پیغامبر ما محمد علیه السلام تا پدیدار کند شما را بسیاری از آنچه بودید که می پوشیدید از نامه و نعت و صفت او و حدیث عیسی و عبودیت و رسالت او وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ: و فرا می گذارد از بسیاری که آن را می نگوید که اگر بگوید در آن نکال شما بود. قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ: بدرستی که آمد به شما از خدا روشنائی؛ و آن نور محمد است که به نوروی در تاریکیهای ضلالت راه برید وَكِتَابٌ مُبِينٌ: و نامه هویدا، چون قرآن. و گفته اند این نور حجت است به عقل و این کتاب مبین شرعیات است. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ: راه نماید بدو یعنی به رسول - و گفته اند بدین قرآن - آن کس را که پس روی کند خشنودی او را به راههای مسلمانی، راههای خدا. سؤال: چرا گفت راه نماید آن را که پس روی کرد خشنودی او را، بعد ما که تا خدا راه ننماید بنده پس روی نکند خشنودی او را؟ جواب گوئیم معناه: یهدی به الله مَنْ علم انه يتبع رضوانه بالنظر والاستدلال. و گفته اند معناه: راه نماید بدین قرآن آن مؤمن را که خواهد که خشنودی او جوید و راههای آن جهان، که جای دیگر گفت وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. و این سلام گفته اند نام خدای است و گفته اند دین اسلام است و گفته اند سلامت است به نجات از دوزخ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: و بیرون آورده می دارد ایشان را از تاریکیهای معصیت

به روشنائی طاعت و از تاریکیهای دنیا به روشنائی بهشت بِادْنِه: به توفیق و هدایت او وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: و بدارد ایشان را بر راه راست و بنماید ایشان را راه بهشت.

۴ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ: بدرستی که کافر شدند آن کسان که گفتند خدا است که او عیسی است پسر مریم؛ و آن ماریعقویان گفتند. گروهی ز ایشان گفتند عیسی از اول نه خدا بود آخر خدا گشت و گروهی گفتند عیسی پاره‌ای بود از خدا به بطن مریم پیوسته گشت آنکه با وی یک خدا گشت و گروهی گفتند که عیسی پاره‌ای از خدا است. ۸ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا: بگو یا محمد که پادشاهی دارد از خدا چیزی إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ: گر خدا خواهد که هلاک کند عیسی پسر مریم را و مادر او را وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا: و هر که در زمین است همه چون عیسی و مادر او مقهوراند و مقهور خدایی را نشاید. وَلِلَّهِ ۱۲ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: خدا را است پادشاهی آسمانها و زمین، پس خدایی را او شاید نه عیسی که خود با جهودان بر نیاید وَمَا يَتَّبِعُهُمَا: و آنچه میان آن است همه خدای را است و عیسی را از همه جهان خود پلاسی ۱۶ بیش نبود يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ: می آفریند خدای آنچه می خواهد، وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و خدای بر هر چه صحت مقدوری دارد توانا است؛ عیسی را چنانکه خواست بیافرید.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ: و گفتند جهودان و ترسایان ما خود پسران خداییم و دوستان او. سؤال: این کدام جهودان و ترسایان گفتند، لا بل که در همه جهان خود هیچ جهود و ترسا این نگفت و نگوید. جواب گوئیم أَبْنَاءُ اللَّهِ ای: خاصه الله، چنانکه ابناء السبیل و ابناء دنیا و ابناء آخرت. و گفته اند ایشان به أَبْنَاءُ اللَّهِ آن خواستند که ابناء انبیاء الله و احباء الله. گفتند گر خدا بر ما خشم گیرد همچنان بود که

- پدر مهربان بر فرزند خشم گیرد زود خشنود گردد، خدا ما را به گنه نگیرد، هر چه ما به روز کنیم به شب از ما بمحاید و هر چه به شب کنیم به روز از ما بمحاید. قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ: بگویا محمد پس چرا عذاب کند شما را به گناهان شما. سؤال: این چه جواب ایشان باشد بعد ۴
- ما که ایشان می گفتند خدای ما را عذاب نکند؟ جواب گوئیم ایشان مقرر بودند به چهل روز عذاب دوزخ که می گفتند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً. و گفته اند معناه: بگو ایشان را پس چرا عذاب کرد گروهی را از شما که ایشان را قرده گردانید و گروهی را به زمین فرو برد چون قارون. ۸
- بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ: بیک شما آدمیانید از آنچه او آفریده است چون دیگر آدمیان یَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ: بیامزد آن را که خواهد چون توبه کند و عذاب کند آن را که خواهد. سؤال: چون این خطاب جهودان را است و ترسایان را و خدای تعالی غفران ایشان را در مشیت بست چه ۱۲
- خاصیت بود مؤمنان را به مغفرت، بعد ما که مؤمنان را همین گفت یَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ؟ جواب گفته اند معناه: یَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ اذا تاب من الکفر و گفته اند یَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ بتأخیر عذاب المسخ و الخسف؛ و گفته اند معناه: یَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و هم المؤمنون و یُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و هم ۱۶
- الکافرون. وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ: و خدای را است پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آن است از خلق و عجایب و با او است بازگشتن؛ مصیر مؤمنان به بهشت و مصیر کافران به دوزخ.
- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ: ای اهل نامه - یعنی جهودان ۲۰
- و ترسایان - بدرستی که آمد به شما پیغامبر ما محمد علیه السلام پدیدار می کند شما را دین و شریعت حق عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ: بر سستی - یعنی در وقت سستی - از کار پیغامبران. گفته اند فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ انقطاع وحی بود، لکن این قول ضعیف است زیرا که در روزگار بوبکر و عمر انقطاع وحی

بود و ایشان نه اهل فترت بودند. و گفته اند که فتره فتوری باشد که در ورزیدن شریعت رسولی درآید، ولكن این قول هم ضعیف است زیرا که در این روزگار فتور است در ورزیدن کار دین و شریعت رسول ما و ما نه اهل فترتیم زیرا که در این امت فتره رسول نباشد. پس فترت آن باشد که اخبار و معجزات رسولی از اهل عصری منقطع گردد یا از حد تواتر به آحاد افتد، چنانکه نیز بر آن گروه واجب نباشد اقرار دادن بدان رسول و استعمال شریعت وی از آنچه به آحاد افتاده بود. و چنین فترت از پس رسولان دیگر بودی اما از پس مصطفی نبود زیرا که علم معجزات وی قرآن است و قرآن هرگز مدرّوس نگردد و نیز رسول علیه السلام پیغامبر واپسین بود، چون خدای تعالی از پس وی هیچ پیغامبری نخواهد فرستاد همیشه بواعث این امت را قوی دارد در ورزیدن شریعت وی. و این فترت در این آیت آن است که میان عیسی و محمد بود که پانصد و پنجاه سال هیچ رسول نبود، اما نبی بود؛ چون خالد بن سنان العبسی و قُتس بن ساعدة الایادی.

و جرجیس النبی نبی بود میان عیسی و محمد در روزگار داذیانه ملک موصل جبّاری بود عاتی عاصی، بتی داشت نام آن افلون، خلق را بکره برپرستیدن آن می داشت. وقتی به دشت بیرون شد، افلون را به دشت برد و بفرمود تا آتشی عظیم بکردند و خلق را حاضر کردند، گفت از شما همه آن خواهم که افلون را سجود کنید، هر که نکند او را بدین آتش بسوزم. جرجیس برخاست و او را مال بسیار بود همه به اهل دین خویش داد و پیش آن ملک رفت، گفت «ایها الملک، سخنی از من فرا شنوتا تمام بگویم، آنکه تو دانی». گفت «آن چیست؟». گفت «به همه دل بدان که تو بنده ای و ترا آفریدگاری است که ترا او آفرید و او می پرورد و او روزی همی دهد و او ترا بخواهد میرانید و از پس مرگ بخواهد.

- انگیخت و از هر چه می کنی بخواهد پرسید و بر هر چه می کنی مکافات خواهد کرد، توبتی را فرا گرفته ای به جواهر بیاراسته و فتنه آن گشته و خلق را بکره بر پرستیدن آن می داری و آن را خدا نام کرده ای و به دست او خود هیچیز نه، نه بیند و نه شنود و نه داند و نه تواند و نه سخن گوید و ۴ نه نفع کند و نه مضرت، ای ملک بر خویشتن و بر خلق خدا ستم مکن».
- آن ملک را سخت عجب آمد از آن صلابت جرجیس و شهامت و جلادت وی در پیش چنان جباری. گفت «تو که ای و از کجا می آیی و به کجا می شوی و چه می خواهی بدین سخن که گفتی؟». جرجیس گفت «اما ۸ آنچه گفتی که تو که ای، من بنده خدای هفت آسمان و هفت زمین آفریده و پرورده او، اما آنچه گفتی از کجا می آیی از روم آمده ام و مال بسیار بود مرا، چون ترا دیدم که چنین فتنه ضلالت گشته ای آدمم تا ترا نصیحت کنم، الله الله از خدای بترس که طاقت عذاب او نداری». ۱۲
- داذیانان خشم گرفت و همی دریغش آمد که او را هلاک کند از مردانگی وی، طمع کرد که مگروی را در دین خویش آرد و به وی و به کفایت وی در ملک خود استعانت کند. وی را گفت «نادانی مکن، بیا و افلون را سجده کن تا من ترا بنوازم و خلعتها دهم که کس را آن ندهند». ۱۶
- جرجیس گفت «خاموش باش ای ملعون، در من همی این طمع کنی». ملک را خشم برآمد گفت «هین از سه کاریکی بکن: یا بت را سجود کن، یا در این آتش رو، یا ترا عذابی کنم سختترین عذابها». جرجیس ۲۰ گفت «اما سجود کردن بت را معاذ الله، اما عذاب تودانی». ملک بفرمود تا او را بر چوب بستند و به شانه اسب پوست و گوشت از او فرو آوردند و استخوانهای وی را خرد کردند و در سرکه و آب سپندان آغشتند و می جوشانیدند و وی در آن میان شهادت می گفت و بنمرد. بفرمود تا وی را بر زمین باز کشیدند و به میخ بر زمین دوختند و ستونی سنگین عظیم

- به هژده مرد برگرفتند و بروی نهادند و همچنان بگذاشتند. چون شب درآمد خدای تعالی فریشته‌ای بفرستاد تا آن سنگ از وی باز او کند و او را گفت خداوندت سلام می کند و می گوید چنین صبر می کن تا شهید کشته شوی چون یحیی و زکریا تا روز قیامت شما سید شهدا باشید و من حکم کرده‌ام که دشمن ترا بارها بکشد و من ترا زنده می کنم. آن ملک او را بارها کشت. اول بار آره بر سر او نهاد، او را پاره پاره کرد، بمرد، خدا او را زنده کرد. دیگر بار او را در دیگی کردند و با کبریت بجوشانیدند تا انگشت گشت و بمرد، خدا او را زنده کرد. هر بار که خدا او را زنده می کرد، خشم آن ملک بر وی زیادت می شد. سدیگر بار فرا کرد تا او را پاره پاره کردند و بسوختند و گرد کردند و بر کنار دریا به بادش بردادند. خدای او را زنده کرد. خلقی در دین وی شدند، زن ملک نیز اسلام آورد و چنین آمده است که سی و چهار هزار مسلمان را به سبب وی بکشتند، آنگه جرجیس را بر زمین بازکشیدند و گردون گران بر وی همی گردانیدند به گاوتا اعضای او را در زمین ناپدید کردند. خدای تعالی او را زنده کرد، وی را بر آن مسلمانان دل بسوخت، دعا کرد که: یا رب کین من از این قوم بازکش و مرا از این غمان فرج آر و هر مؤمنی که درماند بحق من بر تو خدای دهد او را فرج آر و جان من برمگیر تا این دشمنان را بکام من نکنی. چون وی از دعا فارغ شد میغ سیه برآمد بر ایشان آتش بارید، همه سوخته شدند و خاکستر گشتند؛ بادی برآمد آن را به دوزخ برد.
- ۲۰ اَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ: تا نگوئید روز قیامت که ما از آن کافر بودیم و نساختیم قیامت را که نیامد به ما هیچ مژدگان دهنده‌ای به بهشت و نه هیچ بیم کننده‌ای از دوزخ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ: بدرستی که آمد به شما مژدگان دهنده و بیم کننده و آن مصطفی است صلی الله علیه و سلم وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و خدای بر هر چیز از ارسال رسول توانا

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ: وَيَادْ كَنَ چُونِ گُفَتِ مُوسَى مَرَقُومِ خَوِيش رَا يَا قُومِ
آذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ: اِی گروه من یاد کنید نیکو داشت خدای را بر شما
۴ اِذْ جَعَلَ فِیْكُمْ أَنْبِیَاءَ: چُونِ کَرْدِ در میان شما پیغامبران، در یک روز هزار تن
را نَبُوتِ داد، دیگر روز همه را جان برداشت. و آن آن بود که بنی اسرائیل
در مسائل بر موسی زحام کردند که وی عادت داشتی که هر روزی
بنی اسرائیل را مجلس داشتی و ایشان ششصد هزار مرد بودند، روی فرا
۸ وی کردند به مسائل. موسی ستوه گشت، فرا خدا گفت: یا رب من
طاقت این ندارم. دیگر روز موسی نگه کرد، هزار تن را دید از بنی اسرائیل
که خدای تعالی همه را نَبُوتِ داده بود. هریکی از آن انبیاء بنشستند
و گروهی از بنی اسرائیل به گرد وی درآمدند وی را مسائل می پرسیدند،
۱۲ وی جواب می داد از وحی. موسی را از آن غیرت آمد، از آنجا که بشریت
است گفت: یا رب هر چند مرا رنج است من همان دوستر دارم که همه
در پیش من باشند. خدای تعالی دیگر روز برای دل موسی همه را جان
برداشت. و گفته اند اِذْ جَعَلَ فِیْكُمْ أَنْبِیَاءَ دیگر انبیاء که در بنی اسرائیل
بودند چون یوشع و داود و سلیمان و زکریا و یحیی و جز ایشان. وَجَعَلَكُمْ
۱۶ مُلُوكًا: و کرد شما را پادشاهان. سؤال: قوم موسی در روزگار وی همه
رعیت بودند و پیشوای ایشان موسی بود و هارون، پس چرا گفت وَ
جَعَلَكُمْ مُلُوكًا؟ جواب گفته اند ملوک بنی اسرائیل دوازده ملک بودند از
۲۰ دوازده سبط بنی اسرائیل، این وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا، معناه: و جعل فیکم
ملوکاً. و گفته اند ملک بنی اسرائیل آن بود که ایشان را کفایت حال داد
چنانکه پیغامبر علیه السلام گفت هر که او را زن موافق بود و قُوت روز بود
و تن درست بود، وی ملک بود. و گفته اند ملک پنج چیز است: عافیت
تن و جفت موافق و خدمتکار نیک و قوت روز و فرزند نجیب وَ اَلِیْكُمْ مَالٌ

يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ: و بداد شما را آنچه نداد کس را از جهانیان چون من و سلوی و انزال عمود و تظلیل غمام و جز آن.

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ: ای گروه من درشويد ۴
در آن زمین آفرین کرده بر آن، آنکه نبشته است خدای شما را؛ یعنی
فریضه کرده است بر شما شدن بدانجا و آن زمین فلسطین و بیت المقدس
بود که ایشان را میراث بود از ابراهیم. و گفته اند آن زمین اریحا و اذرعات
بود که چون فرعون ایشان را از آنجا به مصر برد و به بندگی گرفت ایشان ۸
را و عمالقه آن شهر را بگرفتند. چون خدای تعالی ایشان را بنی اسرائیل را
از فرعون برهانید و بر دریا بگذرانید، فرمود که آنجا شوید تا من آن زمین
را بردست شما فتح کنم و به شما ارزانی دارم که آن شما را بودست،
ایشان حرونی کردند و واشگونگی در گرفتند وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا
خَاسِرِينَ: و بر مگردید بر پشتهای شما که باز گردید زیان کاران، آن نعمت ۱۲
خدا از شما در گذشته و خدای از شما بیازرده.

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ: گفتند ای موسی بدرستی که در آن
شهرها گروهی اند گردن کشان بزرگ کالبد هریکی از ایشان صد از ما ۱۶
فراهم گیرد وَإِنَّا لَنَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا: و ما خود در نشویم در آنجا تا
ایشان بیرون آیند از آنجا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ: گر آن عمالقه بیرون
آیند از آنجا آنگه ما در شوندگان باشیم. آنگه دوازده مرد به جاسوسی
آنجا فرستادند، چنانکه قصه آن در سورة البقره گفته آمد.

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا: گفتند دو مرد از آن کسان ۲۰
که می ترسیدند از خدا در ترسانیدن بنی اسرائیل از عمالقه، و گفته اند
می ترسیدند از عمالقه و گفته اند یخافون زوال ما انعم الله عليهما.
و گفته اند مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ جدا است از أَنْعَمَ اللَّهُ؛ معنا: خدای ایشان
را نیکوداشت کرد به عصمت تا بنگفتند و آن دو تن یوشع بن نون

- و کالوب بن یوفنا بودند. و گفته اند آن دو مرد از عمالقه بودند که می ترسیدند از موسی و قوم او اَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ: درشوید بر ایشان به دروازه چون درشوید بدرستی که شما به آیندگان باشید، زیرا که از شما نهمار می ترسند، می گویند آن چه مردانند که ۴ فرعون را مقهور کردند وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: بر خدا توکل کنید گر هستید گرویدگان. سؤال: ای هر که نه متوکل باشد نه مؤمن باشد تا گفت وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؟ جواب گویم این اِنْ به معنی اِذَا است، معناه: چون مؤمنید توکل بر خدای کنید. و گفته اند این ۸ ایمان امن است، یعنی: گر به وعده خدا ایمیند توکل بروی کنید.
- قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَ نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا: گفتند ای موسی ما در آنجا نشویم هرگز تا مادام که ایشان در آنجا باشند. فَادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ: بشو تو و خدای تو کارزار کنید ما اینجا نشستگانیم. گفته اند ۱۲ معناه: فادذهب انت و سیدک هرون، شما که به عصای فرعون را مقهور توانستید کرد ایشان را نیز مقهور توانید کرد، کارزار کنید.
- قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَقْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ آخِي: گفت ای بار خدای من من توانایی ندارم مگر برتن خویش و برادر من هارون، زیرا که هارون است ۱۶ فرمان بردار من فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ: جدا کن میان ما و میان این گروه نافرمانان، یعنی: باز رهان ما را از نافرمانی ایشان.
- قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً: خدا گفت بدرستی که آن بیابان بسته بود بر ایشان چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ: سرگردان می باشند در آن بیابان ۲۰ تیه فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ: اندوه مخور بر آن گروه بیرون شونده از فرمان خدا و رسول. چون این سخن بگفت بیابان تیه بر ایشان بسته شد و زندان گشت؛ چهل سال در آنجا بماندند. هارون در آنجا بمرد و موسی هم در آن بیابان بمرد. و آن بیابان بر موسی و هارون زندان نبود، ایشان توانستندی

- که از آنجا برفتندی ولکن برای قوم را هم در آنجا می بودند.
- چنین گویند جمله آن بیابان هفت فرسنگ بیش نبود و بنی اسرائیل در آنجا گرفتار آمده بودند که گر سواری بر اسب تازی بامداد فراتاختن آمدی گرم همی تاختی، شبانگاه خویشتن را بر کنار رخت خویش دیدی. چون فرو آمدند در آن بیابان، زاد ایشان برسید؛ به موسی بنالیدند. موسی دعا کرد، خدای تعالی منّ و سلوی ایشان را پدید آورد. به آب درماندند، به موسی بنالیدند؛ موسی دعا کرد خدای تعالی گفت *إِصْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ*، آب پدید آمد. به جامه درماندند، به موسی بنالیدند، موسی دعا کرد خدای تعالی جامه بر ایشان پدید آورد؛ کودک از مادر بزادی جامه در تن وی پدید آمدی و همی بالیدی تا به مرگ بندریدی، چون بمردی کفن وی بودی. از گرما به موسی بنالیدند، موسی دعا کرد؛ خدای تعالی به روز میخی بفرستادی تا بر ایشان سایه می داشتی. از تاریکی شب بنالیدند، موسی دعا کرد؛ خدای تعالی به شب عمودی از نور پدید آوردی تا ایشان را روشن می داشتی. سؤال: گر حال ایشان در آن بیابان چنان بود، پس آن خود ایشان را چون بهشتی بود، موسی بر ایشان چرا اندوه خورد تا خدا گفت *فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ*، و چرا آن حال را عقوبت ایشان شمرد؟ جواب گفته اند *فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ* مراد از این *فَاسِقِينَ* گروهی بودند که خدا ایشان را به صاعقه هلاک کرد، چون گفتند *أَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا*، موسی بر ایشان اندوه خورد؛ خدای گفت بر ایشان اندوه مخور که ایشان سزای هلاکت اند. و گفته اند که موسی اندوهگن از آن بود که خدای تعالی گفت *فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ* پنداشت که آن بیابان بر ایشان دشخوار خواهد بود.
- در اخبار است که مرگ هارون در آن بیابان پیش از مرگ موسی بود. هارون عادت داشتی که هر بامداد نزد موسی شدی؛ چون هارون را اجل

- نزدیک آمد، بامداد موسی نزد وی شد، وی را دست گرفت گفت تا بدین کوه درشویم در عجایب صنع خدا نظاره کنیم. برفتند و عازر پسر هارون را با خود ببرند چون در کوه شدند باغی خرم پدید آمد در میان آن کوشکی و بر سر آن کوشک منظری و بر آن منظر تختی نهاده آراسته. ۴
- هارون گفت «اینت خوش خوابگاهی». موسی گفت «گر خواهی بر این تخت بخسب». هارون جامه برکشید و بر آن تخت بخفت. خدای تعالی جان وی را برداشت. موسی و عازر باز آمدند. بنی اسرائیل هارون را دوستر داشتندی از موسی از بسیاری رفق که در هارون بود؛ موسی را ۸
- گفتند «هارون را چه کردی؟». گفت «هارون بمرد». گفتند «لا بل تو او را بکشتی از حسد که وی از تونیکوروی تربود و به زبان فصیحتر بود و به دل مردمان دوستر بود». موسی گفت «معاذ الله که من برادر خویش را کشم، لا بل وی به اجل خویش مرد». باور نداشتند موسی را گفتند ۱۲
- «گر هارون را باز آری و گرنه ما ترا بکشیم». موسی با ایشان درماند؛ برفت بر سر کوه شد، دعا کرد. خدای تعالی فریشتگان را فرمان داد تا تخت هارون را برگرفتند نزد بنی اسرائیل آوردند. و گویند خدای تعالی هارون را آنجا زنده کرد، با موسی بیامد و با بنی اسرائیل عتاب کرد که ۱۶
- «چرا موسی کلیم خدای را می متهم دارید به کشتن من، لا بل که من به اجل خویش مردم». این بگفت و دیگر بار بمرد و با جای خویش رسید. آنکه بنی اسرائیل موسی را باور داشتند، بر مرگ هارون نوحها کردند ۲۰
- سالها. اما مرگ موسی علیه السلام، موسی را مناجات گاهی بود که وی آنجا خالی با خدای مناجات کردی. روزی در راه می شد ملک الموت او را پیش آمد گفت «السلام علیک یا کلیم الله». گفت «وعلیک السلام، تو که ای؟» گفت «ملک الموت». گفت «به چه آمدی؟» گفت «تا ترا جان بردارم». موسی گفت «نه به حاجت از تو درخواست بودم که پیش از

آن که جان من برخواهی داشت، به روزی چند مرا خبر کنی تا من مرگ را بسازم؟». ملک الموت گفت «من ترا خبر کردم و رسول مرگ فرستادم». موسی گفت «کرا فرستادی که هیچ رسول از توبه من نیامد». گفت «آن سپیدی که در موی تو پدید آمد، سپیدی هر موی از آن رسولی بود از رسولان من به تو، و آن سستی که در تن تو پدید آمد رسول مرگ بود». موسی گفت «اذن هست تا اهل خویش را بدرود کنم؟». گفت «هست». موسی از راه بازگشت به در سرا آمد، در بزد جواب آمد که «کیست؟». گفت «منم، موسی». گفتند «نه وقت موسی است که وی بشد سه روز باز نیاید». موسی گفت «در باز کنید تا شما را بدرود کنم که ملک الموت آمد به برداشتن جان من». در باز کردند و گریستن و زاری برآمد. موسی را سه کودک بود خرد، یکی را بر این برگرفت و یکی را بر آن بر و یکی را بران نشانند و روی بر روی ایشان نهاد؛ در آن میان به دل وی بگذشت که حال ایشان از پس مرگ من چون بود. جبرئیل آمد که «یا کلیم الله، دل به مصالح ایشان می مشغول داری؟ برو به کنار دریا و عصای بر دریا زن تا عجایب بینی». موسی به کنار دریا شد، عصا بر دریا زد؛ دریا بشکافت، صخره ای در قعر دریا پدید آمد. جبرئیل گفت «عصا بر آن سنگ زن». بزد؛ بشکافت، در میان آن کرمی سرخ پدید آمد برگکی سبز در دهان. جبرئیل گفت «یا موسی، آن بارخدایی که چنین کرمکی ضعیف را در قعر چنین دریایی در میان چنین صخره ضایع نگذارد بدان که دوست زادگان خود را هم ضایع نگذارد». موسی را دل ساکن گشت، با خانه آمد، وصیت بکرد یوشع را خلیفت خویش کرد و برفت آنجا که ملک الموت را دیده بود؛ وی را هم آنجا استاده دید، ز آنکه فرمان خدای چنان بود که موسی را آنجا جان برگیرد. موسی را هیچ گونه برگ جان دادن نبود؛ مر عزریائیل را گفت «یا

- عزریاییل جان من به کدام جای برخواهی گرفت؟». گفت «به دهن».
- گفت «جان من به دهنی برگیری که من بدان دهن با خدا سخن گفته‌ام؟». گفت «به چشم». گفت «به چشمی که بدان نور تجلی دیده‌ام؟». گفت «به گوش». گفت «به گوشی که بدان سخنان خدای
- ۴ شنیده‌ام؟». گفت «به پای». گفت «به پایی که بدان پای به مقام مناجات رفته‌ام؟». گفت «یا موسی برگت نیست جان دادن مگر مستی؟». موسی گفت «چه جای مستی است که من خود به روزه‌ام».
- ۸ گفت «آهی بکن». موسی آهی کرد؛ ملک الموت در آن میان جان وی برگرفت. و در بعضی اخبار آمده است که ملک الموت وی را گفت «یا موسی، ترا همی نباید که جان تو برگیرم، من رفتم تا آنکه که ترا رای بود به جان دادن». ملک الموت باز گشت. موسی به جایی بگذشت، چهار فریشته را دید بر هیئت آدمیان گوری می‌کنند. موسی گفت «این گور
- ۱۲ کرا می‌کنید؟». گفتند «دوستی را از دوستان خدای که دیدار خدا را دوست دارد». موسی بدان گور فرو نگرست، بوی بهشت یافت؛ فرو شد در آنجا بخفت. خدای تعالی دری از بهشت در آن گور گشاد تا موسی روح و ریحان بهشت بدید گفت: خه‌خه کاشکی این گور من بودی. از
- ۱۶ خدا درخواست تا وی را جان برداشت و آن گور را مأوای او کرد.
- وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَىٰ آدَمَ بِالْحَقِّ؛ و برخوان بر ایشان خبر آن دو پسر آدم قابیل و هابیل بسزا و درست تا بدانند که حسد نباید کرد و ستم نباید کرد.
- ۲۰ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا؛ چون قربان کردند قربانی. سؤال: چرا نگفت اذ قربا قربانین، بعد ما که قربان ایشان دو بود؟ جواب گوئیم در لغت عرب دو را به لفظ وحدان یاد کنند چنانکه عن الیمین وعن الشمال قعید. شاعر گوید: فانی و قیار بها لغریب؛ نگفت غریبان. و گفته اند معناه: اذ قرب کل واحد منهما قربانا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ: فرا پذیرفتند از

یکی زایشان و آن هابیل بود و نپذیرفتند از دیگر و آن قابیل بود. قَالَ لَا قُتِلْنَاكَ: قابیل گفت مر هابیل را هراینه که بکشم ترا. هابیل گفت چرا کشی مرا. گفت زیرا که قربان ترا پذیرفتند و آن مرا نپذیرفتند و فرزندان تو تا روز قیامت فرزندان مرا سرزنش کنند بدان. قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ: هابیل گفت قربان من از آن پذیرفتند که من پرهیزگاری کردم و خدا چیز از پرهیزگاران پذیرد.

لَسِنُ بَسَطْتُ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي: گر تو بگسترانی سوی من دست ترا یعنی گر تو دست دراز کنی به کشتن من تا بکشی مرا مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ: نیستم من دست درازکننده به تو تا بکشم ترا إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ: زیرا که من می ترسم از آن خدای که خدای جهانیان است.

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ: من می خواهم که بازگردی سزاوار بزه من و بزه تو؛ گناه کشتن من و دیگر گناه توفتکون مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ: تا باشی از اهل دوزخ و آن بود پاداش ستم کاران. سؤال: گر هابیل صالح و مصلح بود چرا گفت اُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ بعد ما که خواستن بد به برادر و به دوزخ افتادن او معصیت است؟ جواب گفته اند معناه: انی ارید ان لا تبوءا باثمی و اثمک، لا در این ضمیر است؛ و گفته اند معناه که گر مرا بکشی آنکه مرا خواها باید بود که توبه گناه من و گناه خویش به دوزخ شوی.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ: خوش منش گشت قابیل را تن او بکشتن برادر او هابیل، بکشت او را فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ: بگشت از زیان کاران.

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ: بینگیخت خدا کلاغی را تا می کاوید در زمین و گوی بکند و آن دیگر کلاغ کشته را در آن گوپنهان کرد لِیُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوَاءَ أَخِيهِ: تا فرا قابیل نماید که چگونه پنهان کند عورت برادر خویش را. قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ: قابیل گفت ای

- وای من سست آدم از آنکه بودمی مانند این کلاغ قَاوَارِی سَوَّآةَ آخِی: که پوشیدمی عورت برادر من. فَاضِیَحَ مِنَ النَّادِمِیْنَ: پس گشت از پشیمانان.
- سؤال: اگر قابیل از آن کشتن برادر پشیمان بود، پس تائب بود که پیغمبر علیه السلام گفت الندم توبه. جواب گوئیم پشیمانی قابیل نه از کشتن ۴ هابیل بود لابل که از آن به گرد جهان برآوردن او بود سالی، یعنی چرا از سالی باز او را گرد جهان می برآوردم نه به اول او را دفن کردم. و گفته اند ندامت او بر قتل هابیل بود ولکن بدان تائب نبود زیرا که ندامت این امت را توبه بود، دیگر امتان را نبودست و قابیل بی توبه و کافر مرد. ۸
- و آن آن بود که آدم را از حوا بیست شکم و به دیگر روایت صد و بیست شکم فرزند بود، هر شکم پسر و دختری. خدای تعالی نخواست که نسل آدمیان با جنس دیگر آمیخته گردد، فرمود تا آدم دختران خویش را به پسران دهد؛ خواهری که از یک شکم آمده بود به برادری دهد که از ۱۲ دیگر شکم آمده بود. قابیل و اقلیما به یک شکم آمده بودند و هابیل و لبوذا به یک شکم زاده بودند و هابیل و لبوذا جمال نداشتند. و قابیل و اقلیما بغایت با جمال بودند. خدای تعالی آدم را فرمود تا اقلیما را به هابیل دهد و لبوذا را به قابیل دهد. آدم لبوذا را بر قابیل عرضه کرد، وی نپسندید؛ ۱۶ گفت «چون نیکوترین رامی به زشتترین دهی چرانه به نیکوترین دهی؟». آدم گفت «این فرمان خدا است». قابیل گفت «نیست، لابل تواز خویشتن می کنی و میل می کنی». آدم گفت «بروید هر دو قربان کنید، هر که خدا قربان او را بپذیرد اقلیما را به وی دهم». هر دو برفتند ۲۰ تا قربان کنند. هابیل گوسپند دار بود و قابیل برزگر بود و بخیل. هابیل بشد در رمه بگشت گوسپندی بهین بیاورد و بکشت. قابیل بشد جوالی کفه بیاورد و فرو ریخت. و علامت قبول صدقه و قربان آن وقت آن بودی که آتشی در آمدی از هوا و آن را برر بودی. آتش فرو آمد و گوسپند هابیل

را ببرد و گندم کفه قابیل آنجا بماند. قابیل تشویر خورد از پدر و مادر و برادران و خواهران، از هابیل کین در دل گرفت و مر هابیل را گفت من ترا بکشم گفت چرا. گفت زیرا که قربان ترا پذیرفتند و قربان مرا نپذیرفتند. هابیل او را نصیحت کرد که مکن که پشیمان شوی و سودت ندارد. قابیل نصیحت فرا نپذیرفت، نگه می داشت تا وقتی هابیل را در دشت خفته یافت، خواست که او را بکشد، ندانست که چگونه باید کشت. ابلیس بیامد مرغی را در پیش او سربکوفت؛ قابیل از وی بیاموخت سنگی بزرگ برگرفت و سر هابیل را بدان بکوفت و او را بکشت. ۴

شبانگاه با خانه آمد، آدم گفت هابیل کجاست که باز نیامد؟». قابیل گفت «من چه دانم که نه من نگهبان هابیل، مگر گوسپندان در کشت من کرده است تا کشت من تباه گرداند، اکنون از بیم تو باز نیارد آمد». ۸

آدم را دل بزد که وی بجای هابیل بدی کرده است. قابیل از پدر بترسید بگریخت؛ هابیل را به گرد جهان می برآورد. روزی دو کلاغ را دید که از هوا فرو آمدند؛ یکی مر دیگر را بکشت و به منقار گوی فرو کند، آن کشته را در آن گوپنهان کرد. قابیل از وی بیاموخت هابیل را دفن کرد. ۱۲

گویند یک سال او را گرد جهان می گردانید، هر جا که خون هابیل به زمین رسیدست شورستان گشتست و هرگز از آنجا نبات نروید. چون هابیل را دفن کرد باز آمد، اقلیما را ببرد و در وادی از یمن پنهان شد از پدر. آدم ماتم گرفت بر هلاکت هابیل و نوحها کرد بر مصیبت وی و شعر گفت، اول شعر در جهان این است که گفت: ۱۶

تغیّرت البلاد و من علیها	فوجه الارض مغبر قبیح
تغیّر کلّ ذی طعم و لون	و قلّ بشاشة الوجه الملیح
و جاورنا عدو لیس ینسی	لعیناً مایموت فنستریح
فیا اسفی علی هابیل اینی	قتیلاً قد تضمّنه الضریح

ابلیس در برابر وی بیستاد و به مجاوبت گفت:

- تنَحَّ عن البلاد و ساکنیها ففی الجئات ضاق بک الفسیح
فکنت بها و زوجک فی نعیم و نفسک مِن اذى الدنيا مُریح
فما انفکت مکایدتی و مکرى الی آن فاتک الثمن الربیح
۴ فلولا رحمة الرحمن امسى بکفک من جنان الخلدیرح
در اخبار است که چهل سال آدم بر مرگ هابیل بگریست، خدای
تعالی بیم بر قابیل افکند تا از بیم گرد جهان می برآمد خوار و گرسنه و
برهنه، همه جانوران روی زمین از وی می رمیدند که هر که را بیافتی
از جانوران سر او را بکوفتی و از گرسنگی می خوردی. هشتاد سال
۸ همچنان بر وی بگذشت، آنکه خدای تعالی زمین را گفت: بگیر او را.
زمین او را تا بژول بگرفت و فرو برد. قابیل گفت یا رب چرا بر من رحمت
نکنی که تو ارحم الراحمینی. جواب آمد که من رحیمم بر آن کس که
رحمت کند و تو رحمت نکردی، بر تو رحمت نکنند. زمین او را فرو کشید
۱۲ تا به میان وی. گفت یا رب گر من گناهی کردم به از من گناه کرد.
یعنی آدم - چرا با وی این نکردی؟. جواب آمد که او را از بهشت به دنیا
افکندم و ترا از دنیا به دوزخ افکنم. زمین وی را یکسر فرو برد تا به دوزخ.
۱۶ علی گوید رضی الله عنه: آن وقت که قابیل هابیل را بکشت در همه
جهان خلل پدید آمد از آن خون ناحق تا روشنایی آفتاب کم شد و در ماه و
ستارگان خلل پدید آمد و طعم همه میوها نقصان شد و خارهای زمین از آن
رست، چنانکه خدا گفت ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، الآية. آنکه آدم
۲۰ علیه السلام اقلیما را به شیت داد و او را ولی عهد خویش کرد.

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ: از بهر آن بود که نبشتم بر فرزندان
یعقوب. گفته اند این متصل است به ما تقدم، ای: فَأَصْبَحَ مِنَ الْثَّادِمِينَ مِنْ
أَجْلِ ذَلِكَ؛ و گفته اند این منفصل است از ما تقدم، ای: از سبب آن بود و

- از جنایت آن بود یعنی از آن کشتن قابیل هابیل را بود که نبشتیم یعنی خبر کردیم در تورات فرزندان یعقوب را أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ: که هر که بکشد تنی را بی تنی بی از آنکه کسی را کشته بود یا تباهی کرده بود در زمین فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا: چنانستی که بکشتی مردمان را همه. سؤال: این کشتن یک تن با کشتن همه مردمان برابر چگونه شاید بود؟ جواب گفته اند مَنْ قَتَلَ نَفْسًا قابیل است که هابیل را بکشت بناحق چنانستی که همه مردمان را بکشتی زیرا که آن سنت بد به خون ریختن بناحق او نهاد و هر که سنت بد نهد و بال آن و وبال هر که به وی اقتدا کند تا روز قیامت با وی گردد چنانکه پیغامبر علیه السلام گفت مَنْ سَنَّ سَنَةً سَيئةٌ فعليه وزرها و وزر من عمل بها الى يوم القيامة من غير أن ينتقص من أوزارهم شيء. و گفته اند معناه: من قتل نفساً نبياً، زیرا که هابیل نبی بود، لاجرم هر که پیغامبری را بکشد چندان و بال باشد او را که همگان را بکشتی. و گفته اند معناه: هر که بحلال داشت کشتن مؤمنی بی جرمی بناحق چنانستی که همه مردمان را بکشتی. و گفته اند معناه: هر که تنی را بناحق بکشد مستوجب عذاب گردد چنانکه اگر همه مردمان را بکشتی مستوجب عذاب گشتی، در وجوب بازان برابر بود نه در اجزای عذاب. و گفته اند که هر که مؤمنی را بناحق بکشد همه مؤمنان خصم او گردند، چنانکه اگر همه مردمان را بکشتی وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا: و هر که زنده گرداند تنی را چنانستی که زنده کردی همه مردمان را، یعنی: هر که قادر گردد بر کشتن تنی و نکشد و عفو کند چنانستی که از همه عفو کردی، یعنی خدا او را بدان چندان ثواب دهد؛ و این از خدا فضل باشد با وی. سؤال: احیا زنده کردن باشد و جز خدا بر آن قادر نباشد، پس چرا گفت و من احیایا؟ جواب گفته اند این احیا اصلاح است، هر که کسی را با اصلاح آرد، چنانکه گفت اذا دعاكم لما

یحييكم، ای: لما یصلحکم؛ وگفته اند این احیا به معنی عفو است که تواند کشت و نکشد. وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ: بدرستی که آمد و آورد بدیشان یعنی به بنی اسرایل پیغامبران ما هویداییها به حلال و حرام و حدود و احکام و شرایع اسلام ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَثَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ: ۴ پس بدرستی که بسیاری زایشان پس از آمدن رسولان و کتاب بدیشان در زمین گراف کارانند.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: بدرستی که پاداش آن کسان که جنگ کنند یعنی مخالفت کنند خدای را و پیغامبر او را وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا: و بروند در زمین به تباهی أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا: آن است که بزاری بکشند ایشان را یا بردار کنند ایشان را أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ: یا ببرند دستها و پایهای ایشان را فادوا، دست راست و پای چپ آو يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ: یا نیست کنند ایشان را از زمین. سؤال: محاربت مضاربت بود و آن با خدا محال بود، پس چرا گفت يُحَارِبُونَ اللَّهَ؟ جواب گفته اند معناه: یحاربون اولیاء الله؛ وگفته اند معناه: یخالفون الله. سؤال: چون گفت أَنْ يُقَتَّلُوا وَتَقْتُلُوا و تقتیل ایشان خود نفی ایشان بود از زمین پس چرا از پس گفت أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ؟ جواب گوئیم این نفی ایشان از زمین حبس ایشان است در زندان. ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ: آن پاداش ایشان را خواری بود در این جهان و ایشان را بود در آن جهان عذاب بزرگ، ای: عذاب دوزخ. سؤال: چون در اول آیت گفت إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، پدید کرد که جزاء ایشان این قتل و صلب و نفی است که یاد کرد در این جهان، پس چرا گفت وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؟ جواب گوئیم جزاء محاربت خدا و رسول دو نوع است این جهانی و آن جهانی. این جهانی آن است که یاد کرد و آن جهانی عذاب عظیم است.

- ابن عباس گوید این آیت در شأن گروهی آمد که ایشان با خدا و رسول عهد داشتند، عهد او را بشکستند و بیرون آمدند به راهی، گروهی می آمدند نزد رسول تا اسلام آورند، ایشان را بکشتند و مال بستند. خدا این آیت بفرستاد و رسول را مخیر کرد میان کشتن و بردار کردن و دست و پای بریدن ایشان. و گفته اند این آیت در شأن راهداران آمده است و حد عقوبت ایشان بر این ترتیب است که در این آیت پدید کرد؛ اگر مردم کشته باشند ایشان را نباید کشت، و اگر مردم کشته باشند و کالا سته، ایشان را بردار کنند؛ اگر سلطان خواهد نخست ایشان را بکشد آنگه بر دار کنند، و اگر خواهد بر دار بکشد و چندانکه خواهد بر دار بگذارد، آنگه اهل او را اذن دهد به دفن او. و اگر کالا سته باشند و مرد نکشته باشند، دست و پای ببرند از خلاف؛ و اگر جراحت کرده باشند، قصاص جراحت وا کنند؛ و گربه راهداری بیرون آمده باشند و هنوز مردم نکشته باشند و کالا نسته باشند، حبس کنند، نفی ایشان از زمین آن است؛ و اگر بتوانند گرفت ایشان را و یا بعضی را بگیرند و بعضی بگریزند، سلطان فرماید که هر جا که بینند بگیرند ایشان را، آن هم نفی است. آنگه چون ایشان را بکشتند اگر مسلمان و تائب میرند، امید بود که آن جهانی ایشان را عقوبت نبود چنانکه علی را رضی الله عنه پرسیدند از این مسأله؛ او گفت: الله اکرم من آن یجمع علی عبده عقابین؛ و اگر مستحل بود آن فعل را، او را عذاب بزرگ بود در آن جهان.
- ۲۰ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ: مگر آن کسان که توبه کردند از پیش آنکه کامکار شوید بر ایشان، یعنی پیش از آنکه ایشان را بگیرند توبه کنند فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: بدانید که خدای آمرزگار است و بخشاینده بر تائیان. اما حکم ایشان، چون توبه کنند پیش از آن که ایشان را بگیرند، با خصمان ایشان افتد چنانکه در دیگر احکام از قصاص و

- دیت و عفو؛ و پیش از توبه حکم ایشان به سلطان باشد نه به خصمان، گر خصمان خصمی کنند یا نکنند حدّ خدا بر ایشان بیاید راند چنانکه پدید کرد. و اگر از پس به روزگار دراز راهدار بیاید و اقرار دهد به جرم خویش، حکم وی با خصمان افتد بی سلطان. و این آیت نیز بر زندیقان و ۴ ملحدان رانده اند و عقوبت ایشان نیز بر این ترتیب است که درین آیت پدید کرد. اگر زندقه از کسی معلوم گردد، او را بیاید کشت؛ و اگر بازان نیز مسلمانان را از راه برده بود، او را بردار باید کرد، و اگر در دعوت زندقه فادوا دویده بود، او را دست و پای ببرند، و اگر با ایشان درآمیخته بود و ۸ معلوم نبود زندیقی او، او را حبس باید کرد تا صلاح و فساد او پدید آید.
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ: ای آن کسان که گرویده اند و ای شما که گرویدگانید بترسید از خدا و بپرهیزید از آزار خدای وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ: و بجوید به کرامت وی نزدیکی؛ و آن به چه یاوید؟ به جهد وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ: و کوشش کنید در راه او؛ یعنی در نصرت دین او با کافران به سلاح و با منافقان به زبان و با مؤمنان به مدارا و با دنیا به زهد و با دیوبه ردّ و سوسه و با تن به قهر هوا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: تا فراخورد آن آن بود که برهید از عذاب وی و پیروز گردید به بهشت. ۱۶
- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا: بدرستی که آن کسان که نگرویدند به خدا گر ایشان را بود هر چه در زمین است همه وَمِثْلَهُ مَعَهُ: و مانند آن بازان؛ و ایشان آن همه بذل کنندى لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ: تا خویشان را بازخرندی از عذاب رستخیز مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ: نپذیرندی از ایشان وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: و ایشان را بود عذابی دردناک و آن عذاب دوزخ است.
- يُرِيدُونَ أَن يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا: می خواهند که بیرون آیندی از آن آتش و نباشند بیرون آیندگان از آن دوزخ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ: و ایشان را بود عذابی دایم. در خبر است که کافران در دوزخ گویند: یا رب آن دنیا

که ما در آن بودیم پر از گاورس بکن و مرغی بیافرین و روزی آن مرغ هر هزار سال یک دانه گاورس کن از آن، چون آن گاورس برسد آنکه ما را از این دوزخ بیرون آرتا هم برامیدی باشیم. جواب آید که لَشْتُمْ بِخَارَجِينَ مِنْهَا، دل بر دوزخ جاوید بنهید ابد الابد. در این آیت ما را حجت است بر آنکه هیچ مؤمن جاوید در دوزخ بنماند، زیرا که خدای تعالی کافران را گفت وَمَا هُمْ بِخَارَجِينَ مِنْهَا، نه مؤمنان را.

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا: و مرد دزد را و زن دزد را ببرید دستهای ایشان جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: پاداشی بدانچه کردند از دزدی، آن خواری و عقوبتی است از خدای دزد را و خدا است نیست همتا به عقوبت حکم کننده به عقوبت دزد. سؤال: ای شما گوید هر که دزدی کرد او را دست بباید برید به حکم این آیت؟ جواب گوئیم این آیت عام است، مراد از این خاص؛ زیرا که قطع سارق آنکه واجب آید که کمترین ده درم از حرز کسی بدزدد یا به قیمت آن کالایی و آن دزد بالغ بود و عاقل بود و نه آن خویش بدزدیده بود و نه در تنگ سال دزدیده باشد و نه از ضرورت دزیده بود و نه به دعوی دزدیده بود و نه طعام دزدیده بود و دزدی او معلوم بود نه مظنون و خصم خصمی کند، آنکه دست راست او را بباید برید از کرسوع و آن کالای دزدیده اگر بر جای بود با خداوند باید داد، و گریه بر جای نباشد تاوان بباید ستدن، چون عقوبت کردند اگر دیگر بار همان کالا بدزدد نه دست باید برید و نه پای؛ و اما اگر دیگر بار دزدی کند کالای دیگر بدزدد، پای چپ او را بباید برید و اگر پس از آن دزدی کند نیز نباید برید. و دست که برند از کرسوع باید برید و پای از بژول، در گرمای گرم نباید برید و در سرمای سخت نباید برید و بیمار را نباید برید و آنکه یک دست شل دارد نباید برید، تا آنکه که این عذرهای زایل گردد. و اگر بارها دزدی کرده بود یک عقوبت بیش

- نباید کرد. و اگر دست در خانه کسی کند یا در خیمه ای و او خود در نشود، دست نباید برید بدان دزدی؛ اما اگر دست در آستین کسی کند یا در انبان او و به ده درم یا بیش بدزدد نباید برید. و اگر آستین را از بیرون شکافد و طراری کند، نباید برید؛ زیرا که او طرار است نه دزد. و اگر صندوق یا وعائی که مال در آن باشد نه از حرز بدزدد نباید برید مگر خداوند یا کسی دیگر بر آن نگهبان باشد. و اگر دزد خود گواهی دهد به دزدی خویش در دو مجلس مختلف نباید برید، مگر آن گواهی و آن اقرار به دزدی متقدم باشد؛ و اگر گواهان می گواهی دهند بر کیفیت آن در وقت و مکان گواهی موافق باید دادن تا بدان حد رانند. و بر بنده دزدیدن و مصحف قرآن دزدیدن و کتاب دزدیدن حد نیست و همچنین بر درخت دزدیدن و معازف و ملاحی و خمر و سرکه حد نیست. و حد سلطان را یا نایب سلطان را باید راند.

- ۱۲
- فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ: هر که توبه کرد از پس دزدی و ببسامانید و کالا با خداوند داد فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ: بدرستی که خدا توبه دهد او را و بپذیرد توبه او و بپامرزد او را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: بدرستی که خدا آمرزگار است و بخشاینده تایبان را. این آیت سارق و عقوبت او در شأن طعمه و یاران او آمدست.

- ۱۶
- أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: ای ندانسته ای که خدا است که او را است پادشاهی آسمانها و زمین. سؤال: این آیت را با ما تقدم در حدیث سارق چه تلفیق بود؟ جواب گوئیم این جواب آن کس است که گوید که دستی که پنج هزار درم ارزده به خطر ده درم ببرند نه عدل بود، خدای تعالی در این آیت پدید کرد که کس را بر حکم وی داوری نرسد، زیرا که او پادشاه هفت آسمان و هفت زمین است، بر حکم او چون و چرا نباید و آن دست بریدن نه خطر ده درم است لکن برای هتک حرمت مؤمن

- ۲۰

را است، نبینی که صدهزار درم بیرون از حرز بدزد قطع واجب نیاید و آن قطع خود چیست در جنب آن عقوبت که دزد را واجب آمدی از عذاب دوزخ اگر بدین عذاب از عذاب دوزخ برهد سلیم بود **يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ**: عذاب کند آن را که خواهد و بیامرزد آن را که خواهد **وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**: و خدای تعالی بر هر چه خواهد که کند توانا است. سؤال: چرا گفت **يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ**، عذاب را بر مغفرت مقدم کرد؟ جواب گوییم از دشمنی که خدای تعالی دزد را دارد که وی هتک حرمت مؤمن کند. ۸

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ: ای پیغامبر بزرگوار اندوهگن مکندا ترا آن کسان که می شتابند در ناگرویدن؛ یعنی جد می کنند در نفاق برزیدن **مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ**: از آن کسان که گفتند گرویده ایم ما به دهنها، یعنی به زبانهای ایشان **وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ**: ای: ولم تصدق: و باور نداشته است اقرار زبان ایشان را دلهای ایشان. و ایشان منافقان بودند که در آن نفاق خویش غلومی کردند و اسرار مؤمنان با جهودان می گفتند، رسول و مؤمنان از آن اندوهگن می بودند **وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ**: و از آن کسان که جهود شدند شنوندگانی اند از بهر دروغ را؛ یعنی سخنان شما را فرا شنوند از بهر آن را تا دروغ در آن اوزایند و بر شما دروغ گویند. و گفته اند معناه شنوندگان دروغ اند و ناشنوندگان راست **سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ**: شنوندگان و جاسوسانند گروهان دیگران را چون اهل خیبر **لَمْ يَأْتُوكَ**: نیامدند به تو و از دل نیاوند که به تو آیند آن جهودان، منافقان را در میان جاسوس کنند **يُخَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ**: می بگردانند سخنان را - یعنی تورات را - از پس نهادن آن به جایهای آن؛ یعنی از پس بیان احکام و حدود آن **يَقُولُونَ إِنَّا أَوْتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ**: می گویند اگر بدهند شما را این - یعنی گرفتوی کنند شما را به

جلد - فرا گیرید، ای: فرا پذیرید آن را و کار کنید بدان وَاِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ
 فَآخِذُوا: و اگر ندهند شما را فتوی به جلد و فتوی کنند شما را به رجم حذر
 کنید که آن نه بر موافقت تورات بود. وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ: و هر که خواهد
 ۴ خدای آزمون کفر و ضلالت او قَلْبُ تَمْلِكْ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا: پادشاهی نداری تو
 او را از خدا چیزی از هدایت و نه نجات از عقوبت. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ
 أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ: ایشانند که نخواست خدا که پاک کند دل‌های ایشان را از
 بغض و عداوت و حسد مؤمنان و از نکرت و ضلالت لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ:
 ایشان را است در این جهان خواری جزیت و ضرب ذلت و مسکنت. وَلَهُمْ
 ۸ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ: و ایشان را بود در آن جهان عذابی بزرگ و آن
 عذاب دوزخ است.

و این آیت در شأن جهودان خیر آمدست. و آن آن بود که میان دو
 ۱۲ مهترزاده از ایشان زنا رفت و هر دو محصن بودند؛ از حکم تورات بر ایشان
 می رجم واجب آمد، علماء ایشان فتوی نکردند، خواستند که از خویشتن
 بیفکنند به آرم و حوالت بر رسول کنند. گفتند مردی به یثرب پدید
 آمدست، همی گوید حکم بر قول من باید کرد و کتاب من با کتاب
 ۱۶ موسی برابر است؛ از وی بیاید پرسید تا وی چه می گوید؛ شما نزدیک
 وی مشوید که وی با ما بحرب است، شما به مدینه شوید نزد قریظه و
 نضیر که ایشان با وی بصلح اند. تا ایشان از وی پرسند. وفدی بیامدند
 نزد بنی قریظه و نضیر، بگفتند که چنین قصه افتادست آمده ایم تا شما که
 ۲۰ با محمد بصلح اید از وی این مساله پرسید. ایشان گفتند گر ما این از وی
 بپرسیم جز آن نکند که شما را اندوهگن بازگرداند و لکن برای شما
 بپرسیم. برخاستند و نزد رسول آمدند، گفتند «چه گوئی در محصن و
 محصنة که زنا کنند، حکم خدای بر ایشان چیست رجم یا حد؟» رسول
 گفت «(به حکم من رضا دهید؟) گفتند «دهیم». جبرئیل آمد و آیت

- رجم آورد، بر رسول خواند و گفت «یا محمد، گر ایشان به حکم تورضا ندهند تو ابن صوريا را حکم کن میان خویش و میان ایشان». رسول آیت رجم بر ایشان خواند و حکم کرد به رجم. ایشان گفتند «ای تونه می گفتی که کتاب من مخالف کتاب موسی نیست، این باری خلاف آن است». ۴
- فرانستند حکم رسول را از آنکه علماء خیر ایشان را گفته بودند که گر محمد به رجم حکم کند قبول مکنید. رسول گفت «عبدالله بن صوريا الاعور الابيض که به فدک باشد چگونه مردی است میان شما؟». گفتند «او عالم ترین کسی است به کتاب موسی در همه جهان او را همتا نیست». گفت «وی را بخوانید». او را بخواندند. رسول او را گفت «عالم ترین اهل تورات توای؟». گفت «چنین همی گویند». رسول علیه السلام آن ادب از وی مستحسن داشت، پس مرایشان را گفت «من وی را حکم کنم میان خویش و میان شما به حکم وی رضا دهید؟». ۱۲
- گفتند «دهیم». رسول او را گفت «سوگند بر تو دهم به حق آن خدای که موسی را تورات داد و بنی اسرائیل را از فرعون برهانید و فرعون را هلاک کرد و ایشان را از دریا برهانید و من و سلوی داد که با من بگویی که در تورات حدّ زانی محصن و محصنه رجم هست؟». ابن صوريا گفت «بدین حقهای بزرگ که بر من دادی گر نترسیدمی که آتش در من افتد گر بیوشمی، نگفتمی ولکن چون چنین بود بگویم، تو چه گویی در قرآن تو حدّ زانی محصن و محصنه چیست؟». رسول گفت هر گاه که چهار گواه عدل گواهی دهند بر دو فرج کاملیل فی المکحلة رجم واجب آید». ۲۰
- ابن صوريا گفت «بدان خدای که تورات به موسی وحی فرستاد که در تورات همچنین است». جهودان خشم گرفتند و زبان به بدگفتن در وی دراز کردند، گفتند: دریغای ثنای ما بر تو. ابن صوريا از ملامت ایشان نه اندیشید و به آخر مسلمان گشت.

- سَمَاعُونَ لِّلْكَذِبِ: جاسوسانند و شنوندگان مردروغ را؛ و گفته اند معناه: شنوندگان سخنان شما اند از بهر دروغ را، تا از شما سخن کشند و بر شما دروغ گویند أَكَاَلُونَ لِّلشَّحْتِ: خورندگانند مردروغ را؛ و این سُخْت در این موضع رشوت است. پیغامبر علیه السلام گفت لعن الله الراشي والمرتشي ۴ و الراشي؛ راشی رشوت دهنده بود و المرتشي رشوت ستاننده بود و رایش سعی کننده بود در میان فَإِنْ جَاؤَكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ: و اگر به تو آیند به داوری حکم کن میان ایشان أَوْ اعْرِضْ عَنْهُمْ: یا روی بگردان از ایشان. سؤال: این چه تعلیم بود از خدا رسول را و در این چه فایده بود، بعد ما که ۸ حال رسول خود از این دو بیرون نبود که حکم کردی یا اعراض کردی. جواب گوئیم این تخییری است از خدای تعالی رسول را که حرج نیست بر تو، خواهی حکم کن میان ایشان و خواهی مکن؛ تا رسول بداند که حکم میان جهودان واجب نیست چنانکه میان مسلمانان. و گروهی گفتند ۱۲ این منسوخ است به قول خدای فاحکم بینهم بالقرآن او اعرض عنهم ولا تحکم بینهم بالتوریه وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا: و اگر اعراض کنی ز ایشان گزند نکنند و نتوانند کرد ترا به چیزی وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ: و گردآوری کنی میان ایشان داوری کن به داد إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ: بدرستی که خدا دوست دارد دادگران را.
- وَ كَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ: و چگونه و کی داور کنند ترا یا محمد و به حکم تو کی رضا دهند و بنزد ایشان است تورات فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ: و در آن است حکم خدا به رجم زانی محصن و به قصاص ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ: پس می بگردند از آن پس از آن که بدانسته اند حکم خدای در آن وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ: و نیستند ایشان گرویدگان به تورات و نه به قرآن. سؤال: ای نه محمد را حاکم کردند که حدیث رجم را با وی حواله کردند تا او چه گوید، پس چرا گفت وَ كَيْفَ يُحْكُمُونَكَ؟ جواب
- ۲۰

گوییم تحکیم کسی آن بود که به حکم او رضا دهند و جهودان به حکم رسول رضا نمی دادند، پس بحقیقت تحکیم نکرده بودند او را.

- ۴ اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ: بدرستی که ما فرو فرستادیم تورات را بر موسی در آن بود راه نمودن و روشنایی. گفته اند این هُدی عقلیات است و این نور شرعیات است؛ و گفته اند این هدی اوامر و نواهی است و این نور دلائل و حجج است؛ و گفته اند این هدی دعوت است با حق و این نور حق است يَخْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِيْنَ اَسْلَمُوا لِلَّذِيْنَ هَادُوا: تا داوری کنند بدان آن پیغامبران که مسلمان بودند مر آن کسان را که جهودان بودند. سؤال: آن کدام پیغامبران مسلمان بودند که می حکم کردند به تورات مر جهودان را؟ جواب گوییم این رد است بر جهودان که می گفتند که پیغامبران بنی اسرائیل همه جهودان بودند و لقب جهودی داشتند. خدای گفت پیغامبران بنی اسرائیل همه مسلمان بودند، نه جهود بودند و نه ترسا.
- ۱۲ و گفته اند معناه: يحكم بها النبيون للذين اسلموا. و گفته اند معناه: فيها هدى و نور للذين اسلموا يحكم بها النبيون وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ: آن تورات هدی و نور بود آن کسان را که مسلمان بودند و حکم کنند بدان پیغامبران و خدای پرستان و دانشمندان. و گفته اند وَالرَّبَّانِيُّونَ علمای کار بند علم، وَالْأَخْبَارُ دانشمندان گوینده علم بِمَا اسْتُخِفُّوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ: بدانکه ایشان را نگاهبان و زنهاردار کرده بودند بر نامه خدای وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ: و بودند بر آن تورات گواهان فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُون: و گفته بودیم آن علما را که مترسید از مردمان در اظهار نعت و صفت محمد و از من ترسید در کتمان آن وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا: و بمخريد و برمگزینید بر سخنان من چون نعت و صفت محمد به بهای اندک از ما کل و هدايا. وَمَنْ لَمْ يَخْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللَّهُ فَاولئك هم الكافرون: و هر که داوری نکند بدانچه فرو فرستاد خدا - یعنی به حکم خدا در کتاب خدا اقرار ندهد و آن را قبول نکند - ایشانند
- ۲۰

که ایشان ناگروید گانند. و گفته اند معناه: هر که به کتاب خدا کار نکند ایشان ناسپاسانند نعمت خدای را. بر این قول این کفر کفران باشد نه کفر جحد. کلبی گوید فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ در شأن مؤمنان است، و فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ در شأن جهودان است، و فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ در ۴ شأن ترسایان است. و این هر سه صفت در این سورت است در این آیتها.

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا: وَبَنَشْتِمْ وَفَرِيضَه كَرَدِمْ برایشان در آن تورات أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ: که تنی به تنی برابر بود وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ: و چشمی به چشمی برابر بود وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ: و بینی به بینی برابر بود وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ: و گوشی به ۸ گوشی برابر بود وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ: و دندانی به دندانی برابر بود وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ: و خستگیها برابر بود. اما قصاص و دیت نفس از پیش در سورة النساء گفته آمد، اما مادون النفس هر عضوی که بر تن مردم یک یک بود چون آن را تلف کنند گر عمد بود یا شبه عمد، قصاص واجب آید یا دیت مغالظه از ۱۲ مال جانی؛ و گر خطا بود دیت بر عاقله جانی بود؛ عضویکتا چون بینی و زبان و پشت و سینه و ذکر و مانند آن. و هر چه از اعضاء مردم جفت بود گر هر دو تلف کنند دیت تمام واجب آید، و گریکی را تلف کنند نیمه دیت واجب آید چون قصاص نتوان کرد. و میان مرد و زن و آزاد و بنده ۱۶ فیما دون النفس قصاص نبود، با دیت گردانند؛ و بنده را بر بها شمار کنند. اما جراحاتها برده وجه است: أَمَّةٌ است و آن زخمی بود که به دماغ رسد، در آن سیک دیت واجب آید؛ و جایفه است و آن زخمی بود که در جوف افتد، در آن هم سیک واجب آید؛ و نافذه است و آن زخمی بود که به ۲۰ دیگر سو بگذرد، در آن دو برخ دیت بود؛ و مُتَقَلَّةٌ است و آن زخمی بود که استخوان را از جای بکند، در آن عشر دیت بود؛ و هاشمة است و آن زخمی بود که استخوان را بشکند؛ و مُوَضِّحَةٌ است و آن آن بود که استخوان را پدید آرد؛ و سِمْحَاقٌ است و آن آن بود که پوستی میان گوشت

و استخوان پدید آرد؛ و متلاحمة است و آن زخمی بود که تمام به گوشت فرو شود؛ و باضعة است و آن زخمی بود که پاره ای به گوشت فرو شود؛ و دامیة است و آن آن بود که خون برآرد، در این همه حکومت عدل واجب آید. سؤال: چرا گفت وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ، بعد ما که در جراحات برابری قصاص نگه نتوان داشت؟ جواب گوئیم قصاص برابری بود و این برابری جراحات به آرش و دیت باشد و آن به حکومت عدلی بود فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ: هر که ببخشد آن را که قصاص نخواهد آن کفارتی بود او را، یعنی جانی را، و گفته اند کفارتی بود گناهان بخشنده را وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: و هر که حکم نکند بدانچه فرو فرستاد خدا در کتاب ایشانند که ایشان ستمکارانند بر تن خویش. این آیت در شأن قریظه و نضیر آمد که بنی نضیر بر قریظه تطاول داشتندی، گفتندی که به خون یک نضیری دو قریظی باید تا قصاص بود یا دو دیت. قریظه به تحاکم و تظلم به رسول آمدند؛ خدا این آیت بفرستاد، چون نضیریان رضا ندادند خدای تعالی ایشان را تهدید کرد، آنگه گفت:

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ: از پس فراداشتیم ما از پس ایشان عیسی پسر مریم را؛ یعنی از پس موسی و تورات و ربانیین و احبار مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ: موافق در اصول و باور دارنده آن را که پیش از وی بود چون تورات و آتیناهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ: و بدادیم او را کتاب اصلی در آن بود راه نمودنی و روشنایی. و گفته اند این هدی عقلیات است و این نور شرعیات است. و گفته اند این هدی اوامر و نواهی است و این نور دلایل و حجج. و گفته اند این هدی با حق خواندن است و این نور حق است وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ: و باور دارنده و موافق در اصول و فرماینده به تصدیق آنچه پیش از آن بود چون تورات و هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ: و راه نمودنی به بیان حلال و حرام و حدود و احکام و پندی مرپرهیزگاران

را از کفر و شرک و فواحش.

- وَلِيُخْخِمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ: و حکم کنند اهل انجیل - و گر
لیحکم به کسر لام خوانی: تا حکم کنند اهل انجیل - بدانچه فرو فرستاده
است خدای در آن. سؤال: آن وقت که خدای قرآن فرستاد انجیل منسوخ
۴ شد پس چرا گفت وَلِيُخْخِمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ؟ جواب
گوییم معناه: آن وقت که انجیل فرستادیم گفتیم وَلِيُخْخِمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ؛ و گفته اند معناه: حکم کنند اهل انجیل بدانچه در آن
است از نعت و صفت محمد و آن منسوخ نبود وَمَنْ لَمْ يَخْخِمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
۸ قَاُولِيكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ: و هر که حکم نکند بدانچه فرو فرستاد خدای ایشانند
که ایشان بیرون شوند گانند از فرمان خدای تعالی.

- وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ: و فرو فرستادیم سوی تو یا محمد این نامه مهین و
بهین چون قرآن بِالْحَقِّ: بسزا و درست و از بهر اظهار حق را و برای تحقیق
۱۲ وعد و وعید را و باز خواندن را با حق و با توحید مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ
الْكِتَابِ: و باور دارنده و فرماینده در اصول آن را که پیش از این بود از نامه،
یعنی همه کتابهای پیغامبران وَ مَهْمِينًا عَلَيْهِ: و گواهی راست و ناسخ آن را
که از پیش این بود. قَاخْخِمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ: داوری کن میان ایشان
۱۶ یعنی میان جهودان و ترسایان بدانچه فرو فرستاد خدا در قرآن وَلَا تَتَّبِعْ
أَهْوَاءَهُمْ: و پس روی مکن کامهای ایشان را عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ: ای: بعد
ما جاءك من الحق. و گفته اند معناه: ولا تكن معرضا عما جاءك من
الحق: بـمگردیا از آنچه آمد به تو از حق چون قرآن. لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ
۲۰ مِنْهَا جَاءَ: همه را کرده ایم از شما شریعتی و راهی. گفته اند شِرْعَةً در
شرعیات است و مِنْهَا جَاءَ در عقلیات؛ و گفته اند شِرْعَةً راه هویدا بود چنانکه
در آن یکسان باشند و شرعه از شارع گرفته اند و شارع شاهراه بود و مِنْهَا جَاءَ
همی راه بود در شرایع و سنن وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً: و گر خواستی

- خدا کردی شما را همه یک گروه و یک دین و یک شریعت وَلَکِنْ لِّیَبْلُوْکُمْ فِیْ مَا اٰتٰیْکُمْ: بیک شرایع مختلف کرد شما را و ناسخ و منسوخ کرد شما را در آنچه داد شما را در اختلاف شرایع تا نیک بندگی و بدبندگی شما پدید آید. در این آیت حجت است بر آنکه ایمان غیر عمل است، زیرا که خدای تعالی همه امتان را در دین یکسان کرد گفت اَقِیْمُوا الدِّیْنَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِیْهِ، چون فرا شریعت رسید در این آیت گفت لِّکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شُرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ، چون ایمان یکسان است و شرایع مختلف است پدید آمد که ایمان غیر شرایع و اعمال است. سؤال: لِّکُلٍّ هری را بود پس از این واجب آید که هریکی را از ما شریعتی دیگر بود؟ جواب گوئیم این خطاب جهودان و ترسایان را است، چنانکه ذکر ایشان از پیش مقدم شد، لاجرم هر گروهی را زایشان شریعتی و راهی است. چون شما که مسلمانانید شریعت بهین و راه هویداترین بیافتید فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ اِلٰی اللّٰهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیْعًا: پیشی گیرید به نیکیها که با خدا است بازگشتن شما همه فِیْئَتُبُّکُمْ بِمَا کُنْتُمْ فِیْهِ تَخْتَلِفُوْنَ: پس بیا گاهاند - یعنی پاداش دهد - شما را بدانچه بودید فاذاوایی می کردید در آن اعمال.
- وَ اِنْ اَحَکْمُ بَیْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ: و فرمودیم ترا که داوری کن میان ایشان بدانچه فرو فرستاد خدا. سؤال: چون از پیش گفت فاحکم بینهم چه فایده بود در تکرار وَ اِنْ اَحَکْمُ بَیْنَهُمْ؟ جواب گوئیم آن اول امر بود مصطفی راعلیه السلام به حکم کردن میان اهل کتاب به منزل وحی در اصول و این دیگر امر است رسول را به حکم میان ایشان در فروع به منزل وحی وَلَا تَسْبِغْ اَهْوَاَئَهُمْ: و پس روی مکن کامهای ایشان را وَ اَحْذَرُهُمْ اَنْ یَفْتِنُوْکَ عَنْ بَعْضِ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَیْکَ: و برحذر باش ز ایشان تا بنگردانند ترا از برخی از آنچه فرو فرستاد خدای بر تو در قرآن. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُ اَنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ اَنْ یُصِیْبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوْبِهِمْ: اگر برگردند از قبول حکم تو بدان که خدا بدان خذلان

- ایشان می خواهد که عذاب رساند ایشان را به برخی از گناهان ایشان.
- سؤال: چرا گفت *بِبَعْضِ دُنُوبِهِمْ*، نگفت بذنوبهم بعد ما که کافران را بر همه معاصی عقوبت بود؟ جواب گوییم مراد از این بعض آن معاصی ایشان است که عقوبت این جهانی آن را فرا رسد چون زنا و ربا و رشا، ۴
- اما آنچه بزرگ است از گناهان ایشان چون کفر و عداوت حق و حسد و مخالفت رسول عذاب آن خود در آن جهان باشد در دوزخ جاویدان *وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ*: و بدرستی که بسیاری از مردمان بل که بیشترین مردمان بیرون شونده اند از فرمان خدای. ۸
- أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْتَغُونَ*: ای داوری نادان وار می جویند. و آن آن بود که در جاهلیت میل کردند سوی توانگران در حکم و بر درویشان ستم کردند، چون رسول حکم کرد میان قریظه و نضیر که *دَمَ الْقَرِظِيُّ وَفَاءُ* بدم النضیری، بنونضیر رضا ندادند، آنگه این آیت فرود آمد. سؤال: حکم ۱۲
- سخن درست بود، هر چه نه درست بود خود نه حکم بود، پس حکم جاهلیت کدام بود؟ جواب گوییم مراد از این حکم فصل خصومات است و توسط حکومات، نه آن حکم که سخن درست بود *وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوفُونَ*: و کیست از خدا نیکوداورتر مر گروهی را که بی گمانی ۱۶
- کنند در حکم خدای. سؤال: حسن حکم خدا و درستی آن همه خلق را است موقن و ناموقن، پس چرا آن را به موقنان اضافت کرد؟ جواب گوییم حسن حکم خدا را به موقنان اضافت کرد زیرا که قدر آن ایشان دانند و فایده ایشان بگیرند، چنانکه گویند این باران برزگران را و دهقانان را ۲۰
- می بارد، بر آن معنی که قدر آن ایشان دانند و فایده بیشتر ایشان بگیرند.
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ*: ای آن کسان که گرویده اند و ای شما که گرویدگانید مگیرید جهودان و ترسایان را دوستانی *بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ*: برخی زایشان دوستان برخی اند و فراخورد

- یکدگر باشند وَمَنْ يَقُولْهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ: و هر که دوستی دارد از شما با ایشان بدرستی که او ز ایشان است در اعتقاد و در استیجاب عذاب.
- سؤال: اگر کسی قرابت کافر را دوست دارد کافر بود تا گفت فَإِنَّهُ مِنْهُمْ؟
- جواب گوئیم این آیت در شأن منافقان آمده است که ایشان دوستی داشتندی با کافران لاجرم خود به اعتقاد و ضمیر از ایشان بودند إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: بدرستی که خدا راه ننماید گروه ستمکاران را در این جهان به حجت و نصرت و در آن جهان به جنت و کرامت. سؤال: چرا گفت إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ بعد ما که بسیار ظالم یابیم که توبه کند و با راه آید؟ جواب گوئیم مراد از این ظالمین آن کافران و مشرکانند که ایشان را در این جهان به حجت راه ننماید و در آن جهان به جنت. و گفته اند معناه لا يهدى القوم الظالمين ماداموا على ظلمهم و اصرارهم حتى يرجعوا الى النظر والاستدلال؛ محمد هیصم گفتی رحمه الله در جواب این که خدای تعالی مکافات ظلم ظالم هدایت نکند. و گفته اند لَا يَهْدِي، ای: لا يرحم ولا يكرم.
- فَقَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: بینی یا محمد آن کسان را که در دل‌های ایشان بیماری شک و نفاق و نکرت است يُسَارِعُونَ فِيهِمْ: می شتابند در دوستی آن جهودان. و آن منافقان بودند، چون گفتندی ایشان را که چرا دوستی می دارید با جهودان و شما مسلماناناید يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ: گفتندی که می ترسیم که فرا ما رسد گردنده ای از محنت و قحط و تنگی و ما را به مال ایشان حاجت افتد، ایشان را از دست بتوان داد، دل ایشان را نگه باید داشت. و گفته اند دَائِرَةٌ، ای: کسر و هزیمه؛ باشد که این کار محمد پیش بنشود تا ما باری نزد اهل کتاب خویش را دست آویزی داریم. خدای گفت فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْفَتْحِ: شاید بود و واجب چنان کند که خدای تعالی بیارد نصرتی مؤمنان را بر جهودان به

قتل قریظه و جلاء بنی نضیر، و گفته اند فتح مکه اوْامْرِ مِنْ عِنْدِهِ: یا فرمانی از نزد او به تنکیل منافقان و اظهار نفاق ایشان فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ: تا گردند آن منافقان بر آنچه می نهان داشتند در دلهای ایشان پشیمانان.

۴

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا: و گویند آن کسان که گرویده اند چون مخلصان آن روز که نفاق منافقان آشکارا گردد أَهْلَاءِ الَّذِينَ أَفْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ: ای اینها اند آن کسان که می سوگند خوردند به خدای تمامی سوگندان ایشان که ایشان با شما اند به دل حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ: به باد شده بود همه کارهای ایشان هم نزدیک مؤمنان و هم نزدیک خدای فَاَصْبَحُوا خَاسِرِينَ: گشته باشند زیان کاران.

۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ: ای مؤمنان هر که برگردد از شما از دین او فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ: زود بود که پدید آرد خدای گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان او را إِذْ لَبَّى عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ: فروتنان باشند بر گرویدگان و صلبان و منکاوران باشند بر ناگرویدگان، چون بوبکر صدیق و یاران وی يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: کوشش می کنند در راه خدای یعنی در نصرت دین خدای برای خدای را وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ: و نترسند از سرزنش سرزنش کننده ای. و آن ابوبکر صدیق بود که قصد قتال مانعان زکات کرد. گروهی از یاران او را بر آن همی ملامت کردند که ایشان شهادت گویانند؛ بوبکر از آن نه اندیشید ایشان را بقهر در اسلام و شریعت آورد. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ: آن توفیق و نصرت و افزونی نیکویی خدا بود بدهد آن را که خواهد که اهل آن بود چنانکه بوبکر را داد وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ: و خدا فراخ عطا است دانا به اهل فضل که کیست سزاوار فضل خدای تعالی.

۱۶

۲۰

و این آیت در شأن ابوبکر صدیق آمد و تدارک وی خللهای اسلام را.

- و آن آن بود کہ خدا دانست کہ از پس مرگ رسول عرب بیشتر مرتد گردند و کار اسلام بہ مرگ رسول سست گردد، رسول را و مؤمنان را وعدہ داد بہ انگیختن گروہی از دوستان خود تا اسلام را نصرت کنند و از ملامت کس نہ اندیشند و آن بوبکر بود کہ خللہای اسلام را تدارک کرد، زیرا کہ ۴ بہ مرگ رسول پشت یاران بشکست و قبایل عرب مرتد شدند، در ہمہ اسلام سہ مسجد ماند مسجد مکہ و مسجد مدینہ و مسجد بحرین، دیگر ہمہ عرب باز ایستادند و زکات را انکار کردند. خبر مرگ رسول بہ مُسیلمہ کذاب رسید، وی صد ہزار سوار داشت بہ یمامہ، قصد کرد کہ بہ مدینہ آید. وی دعوی پیغامبری کرد و سجاج با صد ہزار سوار با وی یار گشت و سجاج زنی بود ساحرہ و دعوی نبوت کردی، خویشتن را بزنی بہ مسیلمہ داد دو یست ہزار سوار جمع کردند. خبر بہ مدینہ آمد؛ یاران رسول متحیر فرو ماندند. قضا را آن روز کہ رسول خدای را مرگ آمد بوبکر غایب بود و سبب غیبت وی آن بود کہ تا رسول خدا نالان بود بوبکر از بالین وی برنخاستہ بود مگر بہ نماز. آن روز کہ روز وفات او بود بوبکر در مسجد نماز بامداد بکرد، باز نگرست رسول را دید کہ سر از حجرہ بیرون کرد و بگمارید. بوبکر شاد گشت، پنداشت کہ رسول خدا شفا یافت؛ بر آن اومید با خانہ شد و بہ شغلی مہم غایب شد. قضا را آن روز فرمان خدا درآمد رسول را؛ چون ابوبکر باز آمد یاران در مسجد بودند اندوہگن و فروماندہ، و عمر بر منبر خطبہ می کرد و ہمی گفت: رسول خدای بنمرده است لا، بل کہ او را بہ آسمان بردند؛ و عثمان ہمی گفت: ہر کہ گوید رسول بمرد زبانش ببرم؛ و علی در خانہ بنشست نزد فاطمہ منافقان شماتت می کردند کہ: مردی مردہ در خانہ افکنده اینہا می گویند او را بہ آسمان بردند. مسلمانان ہمہ پژمرده و روز بر ایشان شب گشتہ و آب بہ سر بشدہ و دلہا بہ گلو رسیدہ؛ در آن میان بوبکر در رسید، یکسر در حجرہ
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

- عایشه شد، رسول را دید در خانه خوابانیده و چادر مرگ بر روی وی کشیده و همه خانه از نور وی روشن گشته و بوی مشک و عنبر گرفته. چادر را از روی وی برداشت و روی او را دید، چون ماه شب چهارده؛
- ۴ روی بر روی او نهاد و زار بگریست و گفت عشت طیباً و مت طیباً ما اطیبک حیاً و میتاً آمنتُ بک میتاً کما آمنتُ بک حیاً، و روی او را بپوشید و بیرون آمد به مسجد؛ یاران را دید نشسته و در اشک آغشته و از غم بشته و متحیر گشته و عمر بر منبر همی گفت: مصطفی از عیسی کم نبود، عیسی را به آسمان بردند مصطفی را نیز به آسمان بردند. و منافقان
- ۸ بخنیه همی زدند بوبکر او را آواز داد که: علی رسلک یا مخالف، بهوش باش ای آنکه خلاف آن می گویی که می باید گفت. و به دیگر روایت آمدست که بوبکر گفت: علی رسلک ایها الحالف، ای آنکه سوگند می خوری که محمد بنمرده است چه جای این سخن است. عمر پنداشت
- ۱۲ که بوبکر خبر ندارد که چه بوده است، همچنان سخن خویش می گفت. بوبکر همی بر بالا شد، تیغ بر گردن گرفته؛ گفت: آلا و من کان معبوده محمداً فانّ محمداً قد مات و من کان معبوده الله محمداً فانه حی لا يموت،
- ۱۶ آلا و إن السیوف التی اظهر الله بها الاسلام هی علی عواتقنا، فمن شاء ان یبرز فلیبرز و من شاء ان یرتد فلیرتد؛ آنکه این آیت برخواند و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، الآیه. خلق همه روی سوی ابوبکر کردند. عمر گفت: من آن وقت هنوز فرا دل خویش بنگفته بودم که رسول مرده است، چون آن سخن بوبکر بشنیدم دلم آگاهی یافت و زبانم از کار
- ۲۰ بشد، همی از پای فرو افتادم. مسلمانان از آن سخن بوبکر همه زنده دل گشتند سر بر آوردند و منافقان سر فرو بردند. مسلمانان در زبان گرفتند: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل. عبدالله بن مسعود گفت ما که در آن مجلس بودیم چون روباه بودیم، چون از آنجا برخاستیم همچون

شیران بودیم؛ از آن یک خطبه که بوبکر کرد چندان قوت در اسلام آمد که از همه شمشیرزنان اسلام نیامد. آنگه همه یاران بوبکر را بیعت کردند به خلافت.

- ۴ چون بوبکر به خلافت بنشست در ساعت وفدهای عرب در رسیدند که ما تا اکنون زکات می دادیم آن بیکار محمد بود ما نیز زکات ندهیم، گر خواهید با ما بدان بسنده کنید که شهادت می گوئیم و طمع زکات نکنید و گر نه شهادت هم نگوئیم. بوبکر با یاران مشاورت کرد. یاران گفتند «حدیث ایشان فرو باید گذاشت که ما را خود مهمتر از ایشان کاری پیش آمد که همه اهل اطراف و اکناف روی به ما نهاده اند تا علم اسلام نگوسار کنند، با ایشان کوشیم اولیتر». بوبکر عمر را گفت «توجه گویی، با مانعان زکات حرب کنیم؟». عمر گفت «همانا که با کافران صریح حرب کنیم اولیتر که اینها باری شهادت می گویند». بوبکر گفت «أَجْبَاراً فِی الْجَاهِلِیَّةِ خَوَّاراً فِی الْإِسْلَامِ وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِی عَقَالاً مَا أَقْدَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ لِقَاتِلَتِهِمْ عَلٰی ذَٰلِكَ». آنگه منادی فرمود در مدینه که: اگر نماز پیشین را از رسولان عرب کسی مانده بود در مدینه گردن وی بزنم، بروید خبر با عرب برید که اگر سمعاً و طاعة زکات و همه شرایع اسلام در پذیرید همچنان که در وقت رسول و گر نه آدم به قتال شما. رسولان عرب خبر باز بردند؛ خدای تعالی رعبی در دلهای ایشان افکند همه به طاعت پیش آمدند. بوبکر گفت رسول خدای وصیت کرده است که لشکر اسامة را بفرستید. و آن آن بود که رسول زید حارثه را با لشکری به حرب موته فرستاده بود، زید در آن حرب کشته شد؛ رسول لشکر می ساخت که با اسامة بن زید به موته فرستد تا کین پدر باز کشد، اجلش فرا رسید، وصیت کرد که انفذوا جيش اسامة. بوبکر قصد کرد؛ یاران گفتند تا به موته یک ماهه راه است و ما را اینجا به لشکر حاجت است با
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

- چندین دشمن که به گرد ما درآمده است». بوبکر گفت «والله که گر مدینه چنان خالی شود که سیاح درآید و زنان را پای گیرد و بکشد من وصیتی که رسول به آخر عمر کرده است دست بنه دارم». لشکری آراسته هزار سوار با اسامه بفرستاد. آن خود سبب قوت اسلام گشت و قهر کفر، که هر جا که رسیدندی مردمان گفتندی: این لشکر کیست؟ گفتندی: لشکر اسلام. گفتندی: نه که محمد بمرد؟ گفتندی: بلی ولكن خلیفتی به مقام وی بنشست، چنین کارها می کند. مردمان گفتندی: آنت بقوت کاری که کار اسلام است، که در چنین وقت چنین لشکری به یک ماهه راه می به حرب فرستند. آن فتح برآمد همه کفار عرب از آن بترسیدند و همه یاران رسول اقرار دادند که صواب آن بود که بوبکر کرد.
- ابن عباس گوید از هفت وجه خلل آمد میان یاران رسول به مرگ رسول و هریکی از آن آن بود که اگر آن را تدارک نیفتادی علم اسلام نگوسار شدی. بوبکر بود که به کمال بصارت و هدایت و کفایت و صرامت و شهامت خود آن خللها را تدارک کرد و اسلام را نظام داد و ارکان دین را تمهید کرد. اول خلاف در مرگ رسول بود چنانکه بگفته آمد. دوم خلاف در دفن رسول بود که انصار گفتند که ما او را در گورستان مدینه دفن کنیم و مهاجران گفتند لا بل ما او را به مکه بریم که مولد و منشأ او بوده است و آن خلاف میان ایشان دور بکشید تا بوبکر خبر رسول بر خواند که ما مات نبی الا دفن حیث مات. چون این خبر بر خواند همه اتفاق کردند که رسول را در حجره عایشه دفن کنند که در آنجا او را مرگ آمد. سدیگر خلاف در خلافت افتاد که انصار گفتند مر مهاجرین را میتا امیر و منکم امیر؛ در سقیفه بنی ساعده سعد بن عباد را بیعت کردند و مهاجرین رضا ندادند و آن خلاف میان ایشان دور بکشید تا بوبکر آنجا شد و خبر رسول بر ایشان خواند که الایمة من قریش. همه اتفاق کردند بر

- قول بوبکر و امامت سعد را فسخ کردند و خلافت به قریش تفویض کردند. چهارم خلل و خلاف در قتال مانعان زکات بود که اگر آن را تدارک نیفتادی اسلام مدروس گشتی که ایشان قصد داشتند که با مسیلمه یار گردند و اسلام را بردارند؛ بوبکر ایشان را مقهور کرد. پنجم خلل و خلاف در انفاذ جیش اسامه بود که گر بوبکر آن را تدارک نکردی هفتاد هزار سوار بود که از روم به تبوک ساخته بودند که بر مدینه کوبند. ششم خلل و خلاف در حدیث فدک و خیبر بود که گروهی گفتند آن از رسول میراث ماند بر ورثه وی قسمت باید کرد تا بوبکر خبر رسول برخواند که نحن معاشر الانبياء لانورث ما ترکنا صدقة؛ آنکه همه اتفاق کردند بر قول بوبکر و آن را به بیت المال ارزانی داشتند، چنانکه در وقت رسول بود. هفتم خلل و خلاف از حدیث مسیلمة الکذاب بود که با سجاح با دویست هزار سوار قصد مدینه کردند تا اسلام را مستأصل کنند؛ بوبکر خالد بن ولید را به روی وی فرستاد تا وی را مقهور کرد چنانکه قصه وی در *سُتْدَعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ* گفته آید. محمد هیصم گفتی: گر کوه طوس را از جای برگیرند و گوزی را بر جای آن بنهند پدید نیاید، زیرا که بزرگ چیزی باید تا بجای بزرگی پدید آید. مصطفی علیه السلام کوه دین بود چون وی را از جای وی برگرفتند، بوبکر بر جای او بنشانند و او چنان پدید آمد، بدان که بوبکر چون بزرگ مردی بود که گر بزرگ نبودی بر جای مصطفی فرا دید نیامدی.
- ۲۰ *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا*: بدرستی که دوست و یار شما خدا است و رسول او و آن کسان که گرویده اند *الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ*: آن کسان که به پای دارند نماز را و بدهند زکات را و ایشان رکوع کنند گانند؛ و گفته اند جماعت کنندگان. و گفته اند *وَهُمْ رَاكِعُونَ*: و ایشان گردن نهاد گانند حق را. و گفته اند این راجع است بازان

که از پیش گفت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ،
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.

- و گفته اند این در شأن عبادۀ بن الصامت آمد که روز قریظه چون
 ۴ بنی قریظه را می کشتند عبدالله بن اُبی رئیس المنافقین او را گفت که
 «ایشان را یاری ده که ایشان حلفاء اوس بودند، واللّٰه که گرایشان حلفاء
 خزر ج بودندی من امروز جان بذل کردمی ایشان را». عبادۀ گفت «من
 بیزارم از عهد همه جهودان از مردان و زنان ایشان». خدا این آیت در شأن
 ۸ وی فرستاد. کلبی گوید: این آیت در شأن مؤمنان اهل کتاب آمد، چون
 عبدالله بن سلام و گروهی که نزد رسول آمدند به شکایت از جور
 همسایگان جهودان گفتند «یا رسول الله، هر چه بتربا ما می کنند به
 کین آن که ما مسلمانانیم». رسول ایشان را همی نواخت و بر صبر همی
 ۱۲ داشت؛ خدای تعالی این آیت بفرستاد گفت شاید گرایشان دشمن
 شما اند خدا و رسول دوست شما است و همه مؤمنان یار شما اند. رسول
 این آیت بر ایشان همی خواند، باز نگریست در مسجد یاران را دید
 گروهی ایستاده نماز می کردند و گروهی در رکوع و گروهی در سجود.
 ۱۶ در آن میان سائلی در مسجد چیزی می خواست؛ رسول را دل به وی
 مشغول می بود؛ آخر او را دید شادان، گفت «هیچیز یافتی؟». گفت
 «یافتم اینک»، انگشتی در دست داشت. رسول گفت «این که داد
 ترا؟». گفت «آن ورنّا که در آن گوشۀ مسجد نماز می کند»؛ و آن
 ۲۰ علی بن ابی طالب بود رضی الله عنه. گفته اند این آیت خاص در شأن
 علی بن ابی طالب آمد که در آن وقت نماز می کرد در رکوع آن انگشتی
 به زکات بدان سائل داد؛ خدای تعالی بروی ثنا کرد گفت يُقِيمُونَ
 الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. و علی رضی الله عنه بیش از
 این ثنا را ارزانی است، لکن وی از آن عالمتر بود که در رکوع زکات

دادی زیرا که عمل تمام نماز را ببرد و نیز علی خود به درویشی نازیدی، هرگز بر وی زکات واجب نبود، و نیز زکات چنان باید که معلوم و مقدر بود و انگشتی چیزی بود مجهول، بدان زکات دادن روا نبود. پس علی از آن فاضلتر بود که او را بدین آیت تفضیل کنند؛ و نیز خدای تعالی این ثنا را به لفظ عموم یاد کرد گفت وَالَّذِينَ آمَنُوا، الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و در این آیت نصی نیست علی را، زیرا که خدای تعالی گفت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ و ولی دوست بود چنانکه گفت بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ؛ پس ظاهر آن است که این را بر عموم رانند همه مؤمنان را، چنانکه قول ابن عباس رضی الله عنه از اول در تفسیر این گفتیم.

وَمَنْ يَسْتَوْلِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا: و هر که دوستی دارد با خدا و با رسول او و بازان کسان که گرویده اند وی از همه به آید؛ چرا؟ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ: زیرا که حزب خدای اند که ایشان باشند به آیندگان از همه. سؤال: حزب خدا بسیار بود که مغلوب بود، پس چرا گفت هُمُ الْغَالِبُونَ؟ جواب گوئیم این غلبه حجت است نه غلبه دولت و فی الحقیقه سپاه خدا بر همه غالبند زیرا که سپاه خدا مؤمنانند بر عموم، لاجرم بر همه غالبند و اسلام بر همه دینها غالب است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ: ای مؤمنان فرا مگیرید آن کسان را که گرفتند دین شما را به افسوس و بازی و خندستانی از آن کسان که دادند ایشان را نامه از پیش شما - یعنی جهودان و ترسایان که بدین کتاب شما استخفاف کنند - مگیرید ایشان را دوستان؛ یعنی دوست مدارید ایشان را. چون وَالْكَافِرَ به نصب خوانی راجع بود بِالَّذِينَ اتَّخَذُوا، و گریه خفض خوانی راجع بود بِالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ. وَأَنْفُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: و بترسید از خدا اگر هستید گرویدگان و با دشمنان اسلام دوستی

مدارید.

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا: و چون واخوانید - ایشان را - با نماز به خندستانی و بازی گیرند آن را ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ: آن بدان است که ایشان گروهی اند که همی در نیاوند حق را و خرد را کار ۴ نبندند. این آیت در شأن صیحاء یهودی آمد که وی چون آواز بلال بشنیدی گفتی «أما وجد الله رسولا غير هذا الغراب الاسود»؛ تا روزی بلال قامت کرد، چون گفت قد قامت الصلوة، صیحا گفت «قاموا لا قاموا ملاء الله دورهم وقبورهم ناراً». خادمی وی را در سرای آتش می آورد، ۸ آتش در ریش صیحا افتاد و از ریش در تنش افتاد و از تنش در اهل بیت وی افتاد و از اهل بیتش به خان و مانش افتاد، همه بسوختند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَتَّقُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ: بگویا محمد مر جهودان را که ای اهل نامه هیچ کین هست شما را ۱۲ از ما و هیچ عیبی می بینید از ما مگر آنکه ما گرویده ایم به خدای و بدانچه فرو فرستادند به ما چون قرآن و بدانچه فرو فرستادند از پیش چون دیگر کتابها وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ: و آنکه بیشتر شما بیرون شونده اید از عهد و فرمان خدا. ایشان گفتند ما شما را از آن دشمن داریم که نحس آمدید ۱۶ بر ما قومی شهرانده و گرسنه و برهنه بیامدید و بر گردن ما نشستید و شهر بر ما تنگ کردید و دین بر ما شوریده کردید و خلاف و اختلاف در میان ما افکندید؛ بدقومی که شما اید. خدا گفت:

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ: بگویا محمد هیچ بیا گاهانم ۲۰ شما را به بتر از آنچه شما می گوید و به بتر از ما به پاداش نزد خدا. گفتند که باشد از شما بتر. خدا گفت مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ: آن کس که بنفرید او را خدای و خشم گرفت بر وی چون جهودان و ترسایان وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ: و کرد از ایشان کپیان و خوکان، چون قوم داود و قوم

- عيسى عليهما السلام وَ عَبْدَ الطَّاغُوتِ: اى: و جعل منهم من عبد الطاغوت: و خذلان گذاشت گروهی را ز ایشان بشومی معصیت ایشان تا می پرستیدند دیورا و بت را، و گفته اند کعب اشرف را و حیّی خطب را. و اگر الطَّاغُوتِ به خفض خوانی مضاف الیه باشد، اى: گروهی را ز ایشان پرستنده دین خدای کرد اُولَئِكَ شَرُّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ: ایشانند بتر به جایگاه و گمتر از راه راست. سؤال: اگر عبده طاغوت ایشان را خدا کرد چنانکه قرده و خنازیر خدای کرد پس ایشان در عبادت طاغوت مجبر و مضطر بودند چنانکه در صورت قرده و خنازیر مجبر و مضطر بودند. جواب گوییم جعل بر وجوه بود آن جعل قرده و خنازیر مسخ ایشان بود و جعل عبده طاغوت خذلان ایشان؛ فرق است میان این جعل و میان آن.
- وَ إِذَا جَاؤُكُمْ فَأَلْوُوا أَمَنَّا: و چون به شما آیند گویند گرویده ایم ما. این را بر منافقان رانده اند و بر اهل کتاب رانده اند. چون بر منافقان رانی قَالُوا آمَنَّا گفتند ما خود گرویدگانیم وَاللَّهِ إِنَّ إِيْمَانَنَا كإِيْمَانِكُمْ. و اگر بر جهودان و ترسایان رانی گفتندی ما خود گرویده ایم بدانچه بیاست گروید، چون تورات موسی و انجیل عیسی وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ: و بدرستی که ایشان که درآمدند نزد شما با کفر درآمدند و با کفر بیرون شدند وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ: و خدای داناتر است بدانچه ایشان بودند که می پوشیدند از کفر از نعت و صفت محمد علیه السلام.
- وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ: بینی بسیاری را از ایشان که می شتابند در بزه یعنی در کفر و معاصی و از حد درگذشتن به جفا و شتم مسلمانان وَ أَكْلِهِمُ السَّخْتِ: و خوردن ایشان حرام و رشوت را لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: هرینه بدکاری است آنچه ایشان بودند که می کردند چون حق پوشیدن و حرام خوردن و ستم کردن.
- لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ: چرا بازداشتند ایشان را دانشمندان و

فقیهان. گفته اند الرَّبَّانِیُّونَ خدا پرستان و الْأَحْبَارُ علم گویان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَآكَلِهِمُ السَّخْتُ: از گفتار ایشان بزه را ای کلمه کفر و خوردن ایشان حرام و رشوت را لَبِيسٌ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ: هراينه بد است آنچه ایشان بودند

۴ که می کردند چون ترک امر معروف و نهی منکر به مدهانت.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ: و گفتند جهودان چون فنحاص عازرید خدا در بند کرده است که ما را نعمت نمی دهد. گفته اند معناه: نعمة الله ممسكة عنا، نعمتهای خدا از ما بازداشته اند به شومی محمد و یاران او

۸ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ: در بند کردند دستهای ایشان، یعنی مقهور کردند ایشان را؛ و گفته اند معناه: در بند باد آتشین دستهای ایشان وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا: و بنفرینند ایشان را بدانچه گفتند خدای را ناسزا. گفته اند غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ معناه: همنگار که در غل آتشین کردند دستهای ایشان را در دوزخ.

۱۲ و گفته اند معناه: لعنت دو جهانی بر ایشان باد بدانچه گفتند بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ: بیک ید او گسترانیده است بر خلق یعنی نعمت او بخشیده است هزینه می کند چنان که خواهد. سؤال: چون

خدای تعالی بنفرید جهودان را بدانکه خدای را ید گفتند پس چرا شما خدای را ید گوید؟ جواب گوئیم جهودان را مذمت کرد و لعنت بدانکه

۱۶ ایشان خدای را به جارحت وصف کردند و ید مغلول گفتند و خدای منزّه است از عضو و جارحه و از دست و از غل و هیئت و صورت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ظُفْيَانًا وَكُفْرًا: هراينه می افزاید بسیاری را از

۲۰ ایشان آنچه فرو آوردند بر تو از خدای تو - چون قرآن و بیان قصاص و رجم و ذکر معایب و مثالب ایشان - از حد درگذشتن در عداوت و ناگرویدن که به هریکی جداگانه جحودی می آورند و بر کفر خویش اصرار می آورند. سؤال: پس چه فایده بود در فرستادن رسول و کتاب بدیشان، بعد ما که ایشان را نمی افزود مگر اصرار بر کفر و عدوان و عداوت. جواب

گوئیم فایده الزام حجت بود بر ایشان و نیز بعضی از ایشان با راه می آمدند هر چند گروهی زایشان مصر بودند بر کفر و عداوت خود **وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ**: و در او کندید و بداشتیم میان ایشان دشمنی و زشت آسایی تا روز رستخیز که جهودان و ترسایان همه آنند که ۴ مؤمنان را دشمن دارند و یکدگر را دشمن دارند. **كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ**: هر گه که برافروزند جنگ را آتشی فرو نشاند آن را خدای و در نحر ایشان گرداند. **سؤال**: آتش کی افروختند حرب را تا می گوید **كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ**? جواب گوئیم مراد از این ایقاد نار تأکید ۸ عزم و قصد ایشان است بر حرب مسلمانان. آن اتفاق و بیعت ایشان را بر حرب ایقاد نار گفت زیرا که عرب چون خواستندی که بیعت کردند بر حرب آتشی بر کردند، هر که در آن بیعت بودی دست فراز آن آتش داشتی؛ میثاق ایشان آن بودی. و گفته اند این ایقاد آتش حمیت جاهلیت ۱۲ ایشان بود که برجوشیدندی از خشم مسلمانان و قصد حرب کردند، خدای تعالی آن را در نحر ایشان گردانیدی **وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا**: و می روند در زمین به تباهی به بازداشتن مردمان از دین اسلام و به اظهار کفر **وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ**: و خدا دوست ندارد بل که دشمن دارد ۱۶ تبه کاران را به کفر و جفا با مسلمانان.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا: و اگر اهل نامه بگرویدندی و پرهیزیدندی از کفر و فساد **لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ**: هر اینه در گذاشتیمی از ایشان بدیهای ایشان **وَلَا دَخَلْنَا لَهُمُ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ**: و هر اینه در آوردیمی ایشان را در بهشتهای نعمتها. ۲۰

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ: و اگر ایشان بپای داشتندی تورات و انجیل را، ای بیان کردندنی نعت و صفت محمد را در آنجا و کار بستندی آن را **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ**: و آنچه فرو فرستادند سوی ایشان از خدای

- ایشان چون قرآن لاکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ: هر اینه نعمت بخوردندی از زور ایشان - ای درهای آسمان بر ایشان گشاده کردندی به بارانها و برکتها - و از زیر پایهای ایشان به نباتهای زمین و چشمهای آب.
- ۴ سؤال: اگر فراخی نعمت در ایمان بسته است چنانکه در این آیت گفت پس مسلمانان که ایمان دارند به تورات و به قرآن چرا نعمت بر ایشان تنگ است؟ جواب گوئیم این جواب جهودان است که می نالیدند از تنگی نعمت و می گفتند يَدْ اَللهِ مَغْلُوْلَةٌ از آنکه خدا نعمت بر ایشان تنگ کرده بود به شومی کفر ایشان. سؤال: ای نه رسول صلی الله علیه و سلم ۸ گفت الدنيا سجن المومن و جنة الكافر، پس در بهشت تنگی چون ممکن بود چون دنیا بهشت ایشان است؟ جواب گفته اند که اگر ایمان آوردندی نعمت دین و دنیا یافتندی و دو نعمت یابند به از یک نعمت، بازین همه ۱۲ ملک تعالی دنیا را و آنچه در وی است اندک خواند، قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ: از ایشان گروهی اند صواب کار، چون عبدالله بن سلام و یاران او وَ كَثِيرٌ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ: و بسیاری ز ایشان بد است آنچه ایشان می کنند.
- ۱۶ يا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ: ای پیغامبر برسان و بگزار هر آنچه فرو فرستادند سوی تو از خدای تو؛ یعنی بگوی معایب جهودان و ترسایان و هیچ باز مگیر و اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ: و اگر نکنی بنرسانیده باشی پیغام او را، نگر تقصیر نکنی. سؤال: چه معنی بود این سخن را که برسان که گر نکنی بنرسانیده باشی. این همچنان بود که کسی گوید ۲۰ این کار بکن که گر نکنی بنکرده باشی، این سخن نه حکمی باشد. جواب گوئیم معنی این سخن آن است که یا محمد هر چه به تو وحی می فرستیم از معایب جهودان و ترسایان همه برسان که گر حرفی بازگیری چنانستی که همه باز گرفتیی وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ: و خدای خود ترا

نگاه دارد از مردمان ای از مکر جهودان و همه کافران إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ: بدرستی که خدای راه ننماید گروه ناگرویدگان را تا نرسند به مراد ایشان در این جهان و نه راه بهشت در آن جهان. پیغامبر علیه السلام پیش از این آیت پاسبان فراکردی بر درگاه خویش. چون این آیت فرود آمد نیز نکرد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ: بگو یا محمد که ای اهل نامه - یعنی جهودان و ترسایان - نیستید شما بر هیچیز از حق و حجت حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ: تا بپای دارید، ای اقرار دهید بدانچه در تورات و انجیل است از نعت و صفت محمد علیه السلام وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ: و بدانچه فرو فرستادند به شما از خدای شما چون قرآن وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا: بدرستی که می بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه فرو فرستادند سوی تو یا محمد از خدای تو چون قرآن و ذکر معایب ایشان از حد درگذشتن و بر کفر ایستادن فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ: اندوه مخور بر گروه ناگرویدگان، گر بنگروند به دوزخ شوند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا: بدرستی که آن کسان که بگرویدند و آن کسان که جهود شدند. ایشان را یهود خوانند از تهود ایشان نزد خواندن تورات و تهود جنبیدن بود که آن را می خوانند و می جنبند. و گفته اند ایشان را یهود خوانند زیرا که ایشان از فرزندان یهود ابن یعقوبند ذال و دال گردانیدند. و گفته اند ایشان را یهود گویند از گفتار ایشان که انا هدنا الیک وَ الصَّابِثُونَ: و آن از کیش به کیش شوندگان؛ و ایشان را صابی گویند از بس که از دین گردند. ایشان گروهی باشند ستاره پرست؛ و گفته اند که صابیان قوم شیث اند؛ و گفته اند هم قوم من النصاری الینهم قولاً وَ النَّصَارَى: و ترسایان؛ و ایشان را نصاری گویند و یکی را نصرانی گویند زیرا که ایشان به عیسی بگویند و عیسی را ایشوع ناصری گفتندی

از آنکه از دیهی بود نام آن نصره، یعنی مولد و منشاء وی آنجا بود؛ و ایشان گویند ما را نصاری از آن گویند که ما ناصر دین خداییم. سؤال: وَ الصَّابِئُونَ چرا به رفع است بعد ما که عطف است بر الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا و این هر دو الَّذِينَ در محل نصب است به إِنَّ، و إِنَّ از ادات ناصبه ۴ است پس چرا نگفت والصابئين؟ جواب گوئیم إِنَّ ادات ضعیف است در یک اسم عمل کند در دیگر باشد که نکند و از بهر این علت را إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ به رفع ملائكة خوانده اند؛ و گفته اند وَ الصَّابِئُونَ عطف است بر موضع إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و موضع آن رفع است على الابتداء، لکن ظاهرش ۸ منصوب است به إِنَّ و موضعش خود موضع رفع است مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا: هر که بگروید ز ایشان به خدای و به روز باز پسین و کرد کار نیک به اخلاص فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: نه بیم بود بر ایشان از جاویدی عذاب و نه ایشان اندوهگن شوند به فوت ثواب. معنی این ۱۲ آیت و اشکال آن در سورة البقرة گفته آمد. این آیت در شأن سلمان فارسی آمد.

و آن آن بود که چون خدای تعالی در قرآن معایب اهل کتاب پدید کرد، سلمان فارسی گروهی را از اهل کتاب از پیش دیده بود بر سیرت ۱۶ نیکو و به قول ایشان به زمین عرب افتاده بود به طلب نبی امی عربی. و آن آن بود که وی مهترزاده ای بود از فارس از جندی شاپور، با پسر ملک فارس ندیمی داشتی؛ وقتی هر دو به تماشا بیرون رفته بودند از خیل جدا افتادند. راهبی را دیدند در میان کوهی در صومعه ای نشسته، کتابی در ۲۰ پیش گرفته در آن می نگریست. ایشان وی را گفتند «این چیست؟». راهب گفت «چنانکه شما اید بر اسب به تعجیل نتوانید دانست که این چیست، گرمی خواهید که این را بدانید فرود آید و بهوش دل فرازین دارید تا بر شما خوانم». ایشان فرود آمدند و هر دو خواننده بودند و گبر

- بودند و آن راهب بر دین عیسی بود و از خلق اعتزال کرده بود، از آنکه ترسایان خدا را ناسزا می گفتند و وی مسلمان بود. ایشان در پیش وی بنشستند. وی انجیل بر ایشان خواند و فرا ایشان نمود که دین گبرکی باطل است و دست کُشت ایشان حرام است. ایشان در دین راهب شدند. ۴
- چون با خانه آمدند، عیدی پیش آمد؛ ملک فارس مهمانی کرد بر عادت خویش و همه ارکان مملکت را بنشانند. پسرش حاضر نیامد، گفت کشتار مجوس و طعام ایشان حرام است. آن خبر به ملک برداشتند؛ ملک وی را بخواند و گفت این چه دین است که تو گرفتی و از کجا گرفتی. ۸
- وی بگفت که من از راهبی گرفتم. ملک بر آن راهب خشم گرفت؛ او را از آن ولایت بیرون کرد. سلمان را و آن ملک زاده را اندوه آن راهب گرفت؛ ملک زاده گفت باش تا من املاک خویش را از دست بردارم از پس آن راهب بشویم. دیر می رسید؛ سلمان را طاقت بر رسید، در آرزوی دیدار آن راهب برفت و او را دریافت. وی سلمان را نشان داد به راهبی به موصل، از او بزرگتر پایگاه دار و مستجاب الدعاء. سلمان نزد وی شد، از او کرامات بسیار دید. روزی سلمان اندوهگن نشسته بود، راهب او را گفت ۱۶
- «چرا چنین اندوهگنی؟». گفت «یاد می کنم جهانی بدین بزرگی و خلقی بدین غافلی از خدای و کار خدا، هیچ رسولی نه که ایشان را بیدار کند». راهب گفت «دل شاد دار که این روزگار نبی اُمّی عربی است که ما در کتابها خوانده ایم نام و نشان او، اکنون وقت او است که به زمین حجاز پدید آید و من پیرم، او را در نیابم؛ تو جوانی بکوش تا او را دریابی». آن پیر برفت؛ و سلمان از پس وی می رفت؛ در راه مُقعدی نشسته بود، وی را گفت «مرا دعا کن تا بود که درست گردم». آن پیر دعا کرد؛ مقعد درست گشت، برخاست، بتک می دوید. سلمان گفت من بتعجب در او می نگریستم چون نگه کردم آن عالم دور بر سیده بود و از

- دیدار من غایب شده. من همی دویدم در طلب وی، دو اعرابی مرا پیش آمدند بر دو شتر؛ یکی از ایشان مر دیگر را گفت «نیک شبانی است این ورنه». یکی از ایشان فرو آمد و مرا برگرفت، بر شتر نشانند و به مدینه برد.
- ۴ ایشان رمه ای گوسفند داشتند و غلامی؛ مرا بازان غلام فرا شبانی کردند در دشت. روزی آن غلام در مدینه آمدی به حوایج و روزی من بنوبت. روزی وی باز آمد گفت «عجب حالی افتادست، در مدینه مردی آمدست می دعوی رسالت کند، مردمان پیش وی باز شدند و وی را در آوردند».
- ۸ سلمان گفت من بگریختم و در مدینه شدم؛ مصطفی را دیدم نشسته و مردمان به. گرد وی درآمده. فرا شدم و در وی نگرستم، آن نشانها که از رهبان شنیده بودم در وی می دیدم وی به فراست بجای آورد که مرا می چه باید؛ چشم در من گمارید و ردا از دوش برگرفت. من نگاه کردم علامت نبوت بر کتف وی دیدم، مانند سیبی خطی از نور بر آن نبشته؛
- ۱۲ گفتم الله اکبر، این یک علامت از آنکه من شنیدم. باز گشتم در بازار شدم، درمی چند داشتم نان و گوشت بریان خریدم پیش وی بردم. گفت «این چیست؟». گفتم «صدقه». گفت «برگیر که صدقه ما را حلال نیست». گفتم الله اکبر اینک دیگر علامت. آن را برگرفتم به فرمان وی
- ۱۶ به درویشان دادم. دیگر بار به بازار شدم، دیناری زر داشتم آن را به نان و بره بریان و میوه بدادم و پیش وی آوردم. گفت «این چیست؟». گفتم «هدیه است». گفت «بنشین تا با ما بخوری که هدیه ما را حلال است». بنشستم؛ رسول حاضران را بنشانند بخوردیم. و من از شادی
- ۲۰ نمی دانستم که چه می خورم. آنکه رسول اسلام بر من عرضه کرد؛ اسلام آوردم، گفتم «یا رسول الله، اکنون چون کنم که در بندگی مخلوقی ام تا رهایی یابم و صحبت ترا ملازم گیرم». رسول گفت «خود را از وی باز خر». سلمان گفت بشدم او را بگفتم. گفت «واعجبا به یک دیدار که

آن جادو را بدیدی ترا از راه ببرد، من ترا باز نفروشم مگر به چهارصد خرما بن.» و آن از آن گفت که دانست که سلمان هرگز آن را ادا نتواند کرد، تا نومید گردد. سلمان اندوهگن نزد رسول آمد و وی را بگفت. رسول گفت «سلیم است، برو وی را بگو که آن خرماستان کجا خواهی و بر وی قبالة محکم بکن بر مکاتب خویش و نزد من آی.» سلمان برفت چنان بکرد و نزد رسول آمد. گفت «یا رسول الله، می گوید خرماستانی دارم نه بزرگ، چهارصد بن خرما خواهم پیوسته آن تازه نودربار آمده و بالیده تا بهم مرا یک باغ بود چنانکه کسی را در مدینه آن نبود.» رسول گفت «یا سلمان، برو چهارصد خرماسته بر چین و به من آر.» سلمان بشد، چهارصد خرماسته برچید و بیاورد. گفت آن را به آب بشوی. بشست. رسول خدا برفت تا آنجا که آن جهود درخواست بود، آن خرماسته را بر کنار دای کرده یک یک به زمین فرو می برد تا همه را بکارید. گویند در سالی و گویند هم در ساعت برست و ببالید و به بار آمد. آنکه چون خدای تعالی در قرآن معایب اهل کتاب بسیار یاد کرد، رسول روزی سلمان را دید اندوهگن، گفت «یا سلمان، چرا اندوهگنی؟». گفت «زیرا که من گروهی را دیدم از اهل کتاب نکوسیرت و ایشان مرا به توراه نمودند.» رسول گفت «این جهودان و ترسایان باری همه هیمه دوزخ اند.» خدای تعالی این آیت بفرستاد آنکه گفت:

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ: بَدْرَسْتِي كَمَا فَرَاغْتُم مِّمَّ عَهْدِ اسْتَوَار
 ۲۰
 فرزندان یعقوب را در کتب وَاَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا: و بفرستادیم بر ایشان پیغامبران کُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ: هر آنکه که آمدی و آوردی پیغامبری بدیشان آنچه خوش نیامدی تنهای ایشان را قَرِيفًا كَذَّبُوا وَفَرِيفًا يَقْتُلُونَ: همی گروهی را بدروغ داشتندی و گروهی را می کشتندی.

- وَحَسِبُوا إِلَّا تَكُونُ فِتْنَةً فَعَمَّوْا وَصَمُّوْا: وپنداشتندی که نبود ایشان را عقوبتی - و گفته اند این فتنه فساد دل است - کور شدند به دل از دیدن فرا حق و کر شدند از شنیدن حق. خدای تعالی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا ایشان را عقوبت کرد ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: پس توبه داد ایشان را ۴ خدا و نصرت کرد به کورش همدانی تا وادید آمدند و بسیار شدند ثُمَّ عَمَّوْا وَصَمُّوْا: پس باز کور شدند و کر شدند و با سر فساد شدند کَثِيرٌ مِنْهُمْ: بسیاری از ایشان. آنگاه خدای تعالی تفضوس بن اسبسیانوس رومی را بر ایشان گماشت و ایشان را عقوبت کرد. و گفته اند اول کَرّی و کوری ایشان در ۸ حدیث عیسی بود ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بنعت محمد علیه السلام و صفته، ثُمَّ عَمَّوْا وَصَمُّوْا، پس کور و کر شدند در حدیث محمد که از حسد او را انکار کردند و همه کافر شدند مگر اندکی چون عبدالله بن سلام و یاران او. سؤال: چرا گفت عَمَّوْا وَصَمُّوْا کَثِيرٌ مِنْهُمْ، نگفت عَمّی و صم کثیر منهم، ۱۲ بعد ما که فعل چون بر اسم مقدم بود به لفظ وحدان آرند چنانکه گویند دخل القوم نگویند دخلوا القوم؟ جواب گفته اند این به لغت بوالحارث کعب است، گروهی باشند از عرب گویند اکلونی البراغیث، صلّوا الناس و خرجوا الجیران. و گفته اند ثُمَّ عَمَّوْا وَصَمُّوْا راجع است با ما تقدم و کَثِيرٌ مِنْهُمْ بدل استدراک است نه فاعل وَاللَّهُ بِصِرِّیْمًا یَعْمَلُونَ: و خدا بینا است بدانچه ایشان می کنند از فساد و معاصی.

- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ: بدرستی که کافر شدند آن کسان که گفتند حقا که خدا اوست که عیسی است پسر مریم و ایشان ۲۰ ماریعقوبیان بودند و نسطوریانند وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ: و گفت عیسی ای فرزندان یعقوب به یگانگی پرستید خدای را که خدای من است و خدای شما إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ: بدرستی که هر که هنباز آرد با خدا بدرستی که خدا حرام کرد بروی

بِهَشْتِ وَمَأْوِيَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ: و بازگشتن جای او دوزخ است و نبود ستمکاران را هیچ یاری کنندگان که عذاب خدا از ایشان باز دارد. سؤال: چون خدا گفت که ظالمان را کس یاری نکند و هر که عاصی بود ظالم بود، پس چرا گویند که عاصی را شفاعت بود؟ جواب گوئیم مراد از این ظالمان در این آیت مشرکانند چنانکه گفت:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ: بدرستی که نگرویدند به خدای آن کسان که گفتند که خدای سیم سه است؛ و آن ترسایان بودند که گفتند خدا سه است اب و ابن و روح قدس و گفتند خدا سه اقنوم است وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ: و نیست هیچ خدایی مگر یک خدا و گر باز نیستند از آنچه می گویند هراینه فرا رسد فزان کسها که کافرنده از ایشان عذابی دردناک. سؤال: چون به اول آیت گفت لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ کافرنده آن کسان که خدا را سه گفتند، چرا گفت عذاب رسد آنها را که کافرنده زایشان، بعضی را از ایشان کافر نهاد؟ جواب گوئیم این مِنْ تفسیر است نه مِنْ تبعیض؛ و گفته اند که این لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، ای: اصرُوا علی کفرهم، آنها اند که کافر می بودند تا به مرگ و توبه نکردند.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: ای به دل با خدا نگردند و آمرزش خواهند از وی تا بیامرزد ایشان را و خدا آمرزگار است و بخشاینده. محمد هیصم گفتی رحمه الله: توان گفت که در قرآن آیتی نیست ازین امیدوارتر که خدا گفت آن کافران را که خدا را سه پاره گفتند ای به دل با خدا نگردند و گویند یا رب بیامرزد تا بیامرزد، هیچ گناه نبود از آن صعبتر که خدا را سه پاره گفتند و خدای آن را به ندامت و استغفار همی بیامرزد.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ: نیست عیسی پسر مریم

- مگر پیغامبری بدرستی که گذشت پیش از وی رسولان؛ اگر برای آن را که معجزات بود او را خدا بایست گفت، پیغامبران گذشته را هم معجزات بود، پس واجب آید که ایشان نیز خدا باشند و گرنه عیسی از ایشان عجبر نیست. سؤال: «ما» در چنین موضع تأکید جحد فایده دهد، پس از اینجا واجب آید که عیسی نبود مگر رسولی، پس واجب آید تا بشر نبود و مردم نبود و بنده نبود، جز رسول نبود. جواب گوئیم این سخن در جواب آن کسها است که در عیسی می خلاف کردند و آن کسها که در وی خلاف کردند چهار گروه بودند: گروهی او را می خدای گفتند و گروهی پاره‌ای از خدای و گروهی ساحر و گروهی رسول. خدای گفت از آنچه بروی می گویند دور است، وی نبود مگر رسول خدای وَ اُمُّهُ صِدِّيقَةٌ: و مادر او مریم راست آهنگی بود نه خدای، و گفته اند صِدِّيقَةٌ، ای مصدقه بکلمات
- اللّٰهَ كَانَا يَا كُلَّانِ الطَّعَامَ: بودند هر دوان - عیسی و مادرش - می خوردند طعام. اُنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمْ آيَاتِ: نگه کن که چگونه پدیدار می کنیم ایشان را حجتها بر آنکه جز الله خدای نیست ثُمَّ اُنْظُرْ اَنِّیْ یُوفِّکُوْنُ: پس نگه کن که چگونه می بگردانند ایشان را از حق؛ وَ یُوفِّکُوْنُ دروغ بر ایشان روا می کنند، افک دروغ بود. سؤال: چه حجت بود بر ترسایان در آنکه گفت كَانَا يَا كُلَّانِ الطَّعَامَ، بعد ما که دیگر منادیان که می دعوی خدایی کردند همه طعام می خوردند و بدان نفی خدایی ایشان واجب نیامد، لا بل که حجت دیگر بایست بر نفی خدایی ایشان. جواب گوئیم در طعام خوردن حجت بر نفی خدایی از آن وجه است که آن کس که طعام خورد او را جوف بود و مجوف مأوف بود و چنان کس خدایی را نشاید؛ و نیز آن کس که خورنده بود او را بول و غایط بود و خداوند بول و غایط خدایی را نشاید.
- فَلْ اَتَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا یَمْلِکُ لَکُمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً: بگو یا محمد ای همی پرستید از فرود خدا آنچه پادشاهی ندارد شما را بازداشتن گزندی و

نه رسانیدن منفعتی وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: و خدای است که او شنوا است همه گفتار شما را دانا به همه کردار شما؛ یعنی کفر و معاصی شما بر خدای پوشیده نیست.

۴ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ: بگو یا محمد ای اهل نامه - ای: جهودان و ترسایان - دور در مشوید در کیش شما غَيْرَ الْحَقِّ: بناحق، تا گویید بر خدای ناسزا. غلّو جهودان آن بود که عَزِيز را پسر خدا گفتند و غلّو ترسایان آن بود که عیسی را خدا گفتند و نیز غلّو جهودان آن بود که بر دوستی موسی از دیگر رسولان تبرّا کردند و غلّو ترسایان آن بود که بر دوستی عیسی از دیگر پیغامبران تبرّا کردند و نیز حلالهای خدای را بر خویشتن حرام کردند وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ: پس روی مکنید کامهای گروهی را که ایشان شبهات را متابعت کردند قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ: بدرستی که گم شدند از پیش به ضلالت کفروا ضَلُّوا کَثِيرًا: و گم کردند بسیاری را از خلق به شبه خویش وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ: و گم شدند از راه راست. سؤال: چون از اول بگفت قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ چه فایده بود در تکرار وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ؟ جواب گفته اند ضلالت اول ایشان از راه انجیل بود و ضلالت دوم از راه قرآن؛ و گفته اند ضلالت اول ایشان از دین عیسی بود و ضلالت دوم از دین مصطفی.

۲۰ لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ: بنفریدند آن کسان را که بنگرویدند از فرزندان یعقوب به دعای داود و دعای عیسی پسر مریم. این لعن مسخ است که اهل ایله را به دعای داود قرده گردانیدند و عذاب کردند و اصحاب مائدة را به دعای عیسی خوک گردانیدند و عذاب کردند ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ: آن نفرین و عذاب ایشان را بدان بود که نافرمانی کردند و بودند که از حد می درگذشتند. قوم داود در شنبه به گرفتن ماهی و قوم عیسی در بیابان به تکذیب نزول

مائده.

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ: بودند که نه باز ایستادندی و نه یکدگر را بازداشتندی از زشتی و ناشایستی که می کردند لَبَسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ: هراینه بد بود آنچه می کردند از حلال داشتن حرامهای خدا و استخفاف به قول رسولان.

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا: بینی یا محمد بسیاری را از ایشان که دوستی می دارند بازان کسان که نگرویده اند؛ چون منافقان که دوستی می داشتند با جهودان و جهودان که دوستی می داشتند با کافران مکه و می گفتند هُوَلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا لَبَسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: هراینه بد بود آنچه پیش فرستاد ایشان را تنهای ایشان تا خشم گرفت خدای بر ایشان وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ: و در عذاب جاوید باشند ایشان.

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ: و اگر بودند بگرویدندی به خدا و رسول وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ: و بدانچه فرو فرستادند به وی مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ: نگرفتندی ایشان را دوستانی. سؤال: چرا منافقان را مؤمن گویند که تَوَلَّى به کافران دارند، بعد ما که خدا گفت وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ؟ جواب گوئیم این را بر جهودان رانده اند که با کافران مکه دوستی داشتند چنانکه بگفتیم، و اگر بر منافقان رانی وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، ای: یصدقون؛ لاجرم منافقان را تصدیق دل نبود وَلَكِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ: بیک بسیاری از ایشان بیرون شونده اند از دین و عهد و فرمان خدای. سؤال: چرا گفت كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ، بعد ما که همه منافقان خود فاسق اند؟ جواب گوئیم مراد از این فسق خروج است از عهد و ایشان همه عهد نشکسته بودند، لکن بسیاری از ایشان ناقض عهد بودند.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا: هراینه یابی

سختترین مردمان به دشمنی مرآن کسها را که گرویده‌اند جهودان و آن کسان که هنباز آوردند با خدای چون اهل مکّه، زیرا که جهودان مدینه مؤمنان را همسایه بودند و مشرکان مکّه مؤمنان را قرابت بودند و دشمنی این دو گروه همسایه و قرابت حسدآمیز بود، از آن است که عداوت ایشان سخت‌تر بود؛ شاعر گوید:

۴

كَلَّ الْعَدَاوَةُ قَدْ تُرْجَى أَمَانَتُهَا إِلَّا عَدَاوَةُ مَنْ عَادَاكَ مِنْ حَسَدٍ
وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى: و هراينه كه يابى
نزدیکترین ایشان به دوستی مؤمنان را آن کسان که گفتند که ما ترسایانیم
ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيْسِينَ وَرُهْبَانًا: آن نزدیکی ایشان به دوستی مؤمنان بدان
است که از ایشان دانشمندان و صومعه داران باشند. و گفته‌اند قسّیس
اسقف بود و گفته‌اند سرستُرده بود و رهبان جمع راهب بود و راهب
ترسکار بود و ایشان دیری را راهب گویند و آنهم لَا يَسْتَغِيرُونَ: و نیز ایشان
گردن کشی نکنند از پذیرفتن حق. محمد هیصم گفتی رحمه الله: خدای
تعالی ترسایان را به حق نزدیک تر نهاد به سه چیز: علم و عبادت و
فروتنی؛ چون کافر بدین سه چیز به حق نزدیک‌تر بود مسلمانان اولیتر، پس
هر فرقتی از فرق اسلام که به علم و عبادت و قرّایی و فروتنی معروفتر
باشند ایشان به حق اولیتر باشند.

۱۲

۱۶

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ: و چون بشنوند آنچه فرو فرستادند به
مصطفی چون قرآن تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ: بینی
چشمهای ایشان را که پر آب می درآید و فرو می بارد اشک از آنچه
بشناخته‌اند از سزا و درست چون قرآن و دین اسلام يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا:
می گویند ای بار خدای ما بگرویده‌ایم ما از دل فَا كُتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ:
بنویس ما را با گواهی دهندگان به یگانگی تو و از حاضران نزد رسول و با
آیندگان در بهشت.

۲۰

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ: و چه بوده است ما را که نگریم
به خدا و بدانچه آمد به ما از حق، یعنی کتاب و رسول وَ نَظْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا
مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ: و می اومید داریم که درآرد ما را خدای ما با گروه
شایستگان در بهشت. درین آیت حجت است بر آنکه ایمان قول است ۴
اقرار مجرد و آن آن است که خدای تعالی عمل یاد کرد چون بکا، گفت
أَعْيْنَهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ و معرفت یاد کرد، گفت مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ و
قول یاد کرد، گفت يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا و اخلاص یاد کرد، گفت وَ نَظْمَعُ
أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ، آنکه ثواب مؤمنان بر قول مجرد یاد ۸
کرد، گفت فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّتٍ: پاداش دهد ایشان را خدای
بدانچه گفتند بهشتها.

این آیت در شأن نجاشی آمد ملک حبشه. و آن آن بود که پیغامبر
علیه السلام چون به مکه دعوی پیغامبری کرد کافران مکه با وی جفاهای ۱۲
بسیار می کردند، یاران را صبر برسید و اذن نبود ایشان را با کافران حرب
کردن و نه مجاوبت تا یاران به رسول بنالیدند از جفاهای کافران. رسول
گفت هیچیز نباید هر که توانید صبر کنید و هر که نتوانید از اینجا بشوید.
بسیاری از یاران به حبشه شدند، یکی از ایشان عثمان بن عفان بود ۱۶
رضی الله عنه. هر که آنجا می شدی نجاشی ایشان را نیکومی داشتی.
عثمان شکرنامه ای نبشت از نجاشی به رسول و از رسول درخواست تا کس
فرستد به نجاشی و او را به اسلام خواند. پیغامبر علیه السلام نامه ای نوشت
بر دست جعفر طیار به وی فرستاد. اهل مکه آگاه شدند از فرستادن جعفر، ۲۰
به دار ندوة شدند به جمع، گفتند «محمد جعفر را به نجاشی فرستاد و
جعفر مردی خوش لقا و شیرین سخن است، نجاشی را بفریبید و از راه ببرد
تا در دین محمد آید و وی را تقویت کند، آنکه نیز کس با محمد بر نیاید؛
صواب آن است که ما کس فرستیم به نجاشی و هدیهها فرستیم، او را از

- پیش آگاه کنیم تا به سخن جعفر فریفته نشود». دو ورنا را اختیار کردند عمرو عاص را و عماره بن الولید را و هدیه‌ها ساختند نجاشی را و ایشان را به راه دریا گسیل کردند تا زودتر رسند. و جعفر به راه بیابان می‌شد، یک ماهه راه. عاص بن وایل مرولید بن مغیره را گفت «تو پسر خویش را با پسر من می‌فرستی، پسر من داهی هول است، نباید که در این خرجت دهایی برآرد، فردا تو مرا جرمی نهی». ولید بن مغیره گفت «باش پسر من از پسر تو بتر آید، بیا تا هریکی خطی بدهیم بدانکه هر چه پسران ما کنند ما از آن بیزاریم». بر آن خطی بکردند و در کعبه بیاو یختند. عمرو و عماره برفتند و در دریا نشستند. عمرو کنیزکی داشت با خویشتن، وی را دل در عماره بست که عماره سخت نیکو روی بود؛ وی را گفت «مرا همه دل در تو بسته است، مگر حیلتی توانی کردن که عمرو را هلاک کنی تا من ترا باشم». روزی بر کنار کشتی نشسته بودند در دریا نظاره می‌کردند، کشتی چون باد می‌گذشت؛ عماره همی دستی زد، عمرو را در آب افکند و کشتی بگذشت. عمرو به سیاحت از آب برآمد، بانگ کرد. ملاح بدانست، کشتی را بازداشت و عمرو را در کشتی آورد. عمرو مر عماره را گفت «این چرا کردی؟». گفت «ترا بیازمودم تا سیاحت دانی که تو در مکه دعوی شناو کردی، آنجا پدید نیامد اینجا پدید آمد». عمرو آن را در دل گرفت، خاموش می‌بود تا به حبشه رسیدند؛ پیش ملک شدند، هدیه‌های قریش بگزاردند و آنجا می‌بودند منتظر جعفر طیار. کنیزکی خاص از آن نجاشی بر عماره عاشق گشت، در نهان به وی کس می‌فرستاد و وی را می‌نواخت. عماره مر عمرو را بگفت که «کنیزک خاص ملک خزینه دار او دل در من آویخته است». عمرو گفت «این لاف است که می‌زنی، می‌خواهی که با مکه شوی چنین لاف زنی و از من گواهی خواهی، من این گواهی بندهم مگر صدق این سخن مرا

- بنمایی». گفت «چه نشان خواهی؟». عمرو گفت «به دست آن کنیزک روغنهای خاص بود به مهر ملک، از آن شیشه ای بستان به من نمای تا بدانم که می راست گویی». عماره در نهان از آن کنیزک قاروره ای از آن روغنهای عجب که نجاشی را بود به مهر ملک فراستد و ۴
- فرا عمرو داد و عمرو به کین آنکه عماره با وی کرده بود در دریا، همی یکسر آن قاروره را پیش ملک برد، گفت «ایها الملک نا کسی ناحفاظی از مکه با من بیامده است اینجا حرم ملک را همی خیانت کند، واجب دبدم آن را بر ملک عرضه کردن حق و حرمت وی را، اینک این قاروره ۸
- نشان آن است». ملک مهر خویش بدید، بدانست که عمرو راست می گوید، خشم گرفت بفرمود تا عماره را از آن روغن انگشتی بر احلیل وی اندودند؛ عماره همی وحشی گشت چنانکه نیزبوی مردم نتوانستی شنید، در کوه شد. عمرو بدان مکر خویش حدیث عماره یکسر کفایت ۱۲
- کرد و خود آنجا می بود، در بانان ملک را گفت «مردی از مکه می آید نام وی جعفر، حلیت وی چنین و چنین، نگرید تا وی را بارندهید به ملک تا من حاضر نباشم که من با وی سخن دارم». روزی چند برآمد، جعفر در رسید، یکسر به درگاه ملک رفت بارخواست. وی را بارندادند گفتند تا ۱۶
- عمرو حاضر آید. جعفر فرو رفت، حلقه در بکوفت و آواز داد که: یستأذن علیک حزب اللّٰه. نجاشی آواز او بشنید؛ رعبی در دل وی افتاد، گفت «آن کیست، وی را به من آرید». جعفر درآمد و عمرو در رسید، هر دو ۲۰
- پیش ملک شدند. جعفر نامه و رسالت مصطفی را ادا کرد. ملک بدان بنازید و نامه رسول را ببوسید و به روی فرو آورد و جعفر را اکرام کرد؛ آنکه او را گفت «از آن کتاب که بر محمد وحی است تو هیچ دانی؟». گفت «دانم». گفت «برخوان». جعفر سورة طه ابتدا کرد، همی خواند و نجاشی می گریست و اشک می بارید. عمرو را صبر بر رسید گفت «آید

- اللّٰه الملك، فرما تا سورة مريم برخواند» و بدان آن خواست که در آن سورة حديث عيسى برخواند که قَالَ اِنِّیْ عَبْدُاللّٰهِ تا نجاشی بروی خشم گیرد که عیسی را می بنده خدای خواند. نجاشی فرمود که سورة مريم را برخوان. جعفر سورة مريم ابتدا کرد، همی خواند و ملک اشک می بارید تا فزان آیت رسید که قَالَ اِنِّیْ عَبْدُاللّٰهِ آن وزرا و حکما و بطارقه که در آن مجلس بودند به بانگ برآمدند که «چرا عیسی را می بنده خوانی؟». نجاشی بانگ برایشان زد که «خاموش باشید»؛ مساوی در پیش او نهاده بود آن را برگرفت، ریشه ای از سر آن باز کرد گفت «اینچه او می خواند بدین مقدار انجیل را مخالف نیست». جعفر همی خواند و ملک می گریست. چون سورة تمام کرد گفت «ایدالله الملك، این عمرو را بپرس تا از پس ما از مکه چرا آمدست، خونی بر ما دعوی دارد تا به طلب آن آمدست». ملک گفت «چه گویی؟». عمرو گفت «لا ولا قطرة». ملک گفت «نجوا من القصاص». جعفر گفت «بپرس تا مالی از آن وی بیاورده ایم تا به طلب آن از پس ما بیامدست». عمرو گفت «لا ولا حبة». ملک گفت «نجوا من الغرامة». جعفر گفت «بپرس تا بنده ایشان بوده ایم تا به طلب ما بیامدست». عمرو گفت «لا بل احرار کرام». ملک گفت «نجوا من الرق». جعفر گفت «پس بگو تا از پس ما چرا آمده است؟» ملک پرسید. عمرو گفت «ایدالله الملك، ما که قریشیم همیشه تولی به ملک داشته ایم و حق وی بر خویشان واجب دیده ایم، اکنون مردی در میان ما پدید آمده است ضال و مضل، فتنه ای گشته است خلق را بی راه می کند؛ ما شنیدیم که قصد کرد تا ملک را بی راه کند، ما نصیحت ملک واجب دیدیم بیامدیم تا وی را باز نماییم فتنه آن مرد، تا ملک سخن او را خریداری نکند». ملک گفت «گر به نصیحت آمده ای نصیحت رایگان باشد، پس این هدیه و رشوتها چرا

- آوردی؟»؛ وی را خوار کرد و از پیش براند و جعفر را بخواند و با وی خالی بنشست و اسلام آورد؛ گفت «همه دلم آرزوی دیدار مصطفی دارد ولکن بی فرمان وی نزد وی نیایم تا او چه صواب بیند». آنکه نامه رسول را جواب کرد و پسر خویش را با سی سرهنگ از محتشمان به رسول فرستاد و مالهای بسیار رسول را هدیه فرستاد و به رسول نشست که: اسلام آوردم و چرا اسلام نیارم چون حق بیافتم، و گر فرمایی بیایم به ریش ترا جای روبم و گر صواب بینی اینجا نایب تو باشم و یاران ترا نیکومی دارم و این ترسایان را با اسلام می خوانم. جعفر باز گشت با پسر ملک و سرهنگان وی؛ چون در کشتی نشستند خدای تعالی بادی برانگیخت و موجی برآمد کشتی غرق شد، آن ملک زاده و آن سرهنگان همه هلاک شدند، جعفر بماند و بس. خدای تعالی بدان هلاک ایشان آن خواست که ایشان شهید بمیرند و دشمنان رسول نتوانند گفت که کار محمد به قوت و معاونت نجاشی پیش شد، تا خلق بدانند که تأیید مصطفی آسمانی بود و رحمانی. آنکه جعفر بسلامت به مکه آمد. دیر برنیامد که نجاشی را مرگ آمد. در آن روز جبریل رسول را خبر کرد و رسول یاران را گفت «مات اخوکم النجاشی». رسول و یاران بیرون شدند و رسول بر سر انگشتان می رفت تا بر جنازه وی نماز کند. یاران گفتند «یا رسول الله، چرا چنان می روی؟». گفت «از بس فریشته که حاضر آمده است تا با ما بر جنازه وی نماز کنند». و آن روز آفتاب روشنایی تمام نمی داد، گفتند «یا رسول الله، آن چرا است؟». گفت «بموت اخیکم النجاشی». خدای تعالی رسول را دیدار داد تا جنازه نجاشی را بدید و بر آن نماز کرد.

فَأَنَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ؛ پاداش داد خدا ایشان را بدان کلمه توحید که بگفتند بهشتهایی که می رود در میان آن و زیر اشجار

و مساكن آن جویهای شیر و می و انگبین و آب صافی خالیدین فیها: جاویدان باشند در آنجا وَ ذَلِكْ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ: و آن بود پاداش نیکوکاران. سؤال: چون خدای تعالی گفت وَ ذَلِكْ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ آن بهشت و نعم آن پاداش محسنان و مطیعان است شما چرا گفتید که ایمان اقرار مجرد بود؟ جواب گوییم زیرا که خدای تعالی گفت فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ و این که گفت وَ ذَلِكْ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ مراد از این محسن مؤمن است چنانکه گفت هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ، ای: هل جزاء التوحید إلا الجنة.

۸

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ: و آن کسان که نگرویدند و بدروغ داشتند سخنان ما را ایشانند اهل آتش بزرگ و آن آتش دوزخ است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ: ای آن کسان که بگرویده‌اند و ای شما که گرویدگانید حرام مدارید پاکیزه‌ها را که حلال کرده است خدای شما را وَلَا تَعْتَدُوا: و از حد در مگذرید، از حلال به حرام مشوید إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ: بدرستی که خدا دوست ندارد از حد درگذرندگان را از حلال به حرام و تحریم حلالات.

۱۶

این آیت در شأن آن ده تن آمد از یاران رسول که چون حدیث رهبان بنی اسرائیل شنیدند که ایشان چه رنجه‌ها بر تنهای خویش نهادند در نسک و تقوی و تورع، به خانه عثمان بن مظعون الجمحی شدند و مبايعت کردند که ما نیز طعام خوش نخوریم و لباس نیکو نپوشیم و با عیال صحبت نکنیم و مذاکیر خود را ببریم و از میان خلق بیرون شویم و سر کوهها گیریم آنجا عبادت می‌کنیم تا همه بمیریم. بر این عهد کردند و سوگندان خوردند. افاضل صحابه چون بوبکر و عمرو و علی و عبدالله بن مسعود بر آن برخاستند تا با خانه شوند و زنان را طلاق دهند و اهل را

۲۰

بدرود کنند و یکسر بروند. رسول خدای از آن حال خبر یافت، به خانه عثمان بن مظعون آمد؛ وی غایب بود زنش را پرسید که «چنین مجمعی بودست در سرای شما؟». زن گفت «خدا و رسول به داند»، از آنکه وی را حجت بر گرفته بودند که رسول را بنگویی گر پرسد. رسول از آنجا بازگشت به خانه ابوبکر شد و او را در آن عتابها کرد که چرا کردی. گفت «یا رسول الله، زیرا که دلهای ما از دنیا یکسر سرد بوده است، گفتیم برویم یکسر روی فرا ساز مرگ کنیم». آنکه خدای تعالی این آیت بفرستاد، رسول این آیت را بر ایشان خواند و ایشان را از آن تدبیر باز پس آورد. گفت: لیست الزهاده فی تحریم الحلال ولا اضااعة المال، ولکن زاهد آن بود که به ضمان روزی خدای دل آرام باشد و برفوت دنیا غم نخورد و آن جهان را از این جهان دوستر دارد و باقی را برفانی اختیار کند.

۱۲

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا: و می خورید از آنچه خدای شما را روزی کرده است گشاده کرده و پاکیزه و آتقوا الله الّذی انتم به مؤمنون: و بترسید از آن خدای که شما به وی گرویده اید تا حلال او را حرام ندارید و حرام نخورید. یاران رسول گفتند «یا رسول الله، نه عزلت به از آمیختن با خلق و رهبانیت به؟». رسول گفت «رهبانیت امتی العکوف فی المساجد». یاران گفتند «یا رسول الله، ما این عهد محکم کرده ایم و بر آن سوگندان خورده ایم، آن را چه کنیم؟». خدای گفت:

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ: نگیرد خدای شما را به بیهوده در سوگندان شما؛ یعنی چون کفارت کنید آن را. سوگند سه است: سوگند غموس است و سوگند عقد است و سوگند لغو است. سوگند غموس آن بود که بر ماضی و حال بود چنان سوگندان که قاضیان دهند، آن را کفارت نیست؛ آن را غموس گویند زیرا که فرو برنده بود گوینده خویش را به

۲۰

- آتش دوزخ، جز توبت نصوح آن را حیلست. و یمین عقد بر استقبال بود که چنین کنم یا نکنم، آن را کفارت بود و کفارت آن اینجا پدید کند. و سوگند لغو گفته اند آن بود که عادت عرب است که گویند
- ۴ ای واللّٰه، لا واللّٰه، بلی واللّٰه؛ ر گفته اند یمین لغو آن بود که بخطا بود که بی قصد بخطا سوگند خورد؛ و گفته اند سوگند لغو آن بود که بر کار ناکردنی بود، خدای بدان نگیرد چون از ناصواب با صواب گردد و آن را کفارت کند وَلَکِنْ یُّؤْخِذُکُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْآیْمَانَ: بیک بگیرد شما را بدان سوگندان که دل نهاده باشید بر آن بقصد و عزم. اما سوگند به خدای آن
- ۸ بود که به نامی از نامهای خدای سوگند خورد چون اللّٰه و رحمٰن و صمد، یا به صفتی از صفات خدا چون جلال و کبریا و عزت و عظمت و قدرت و حق، و به و یزاری از خدا و پیغامبران و از کتاب خدا و از مسلمانی و از
- ۱۲ قبله مسلمانان و از فریشتگان؛ این همه سوگند بود. و اگر گوید خدای را در گردن من، یا گوید از خدای در پذیرفتم، سوگند بود. و اگر گوید بیزارم از نماز یا از روزه یا از حج، نه سوگند بود. و اگر گوید به علم خدای یا به سمع او یا به بصر او یا به رحمت او، نه سوگند بود ولکن به حج خورد یا به مال سییل یا به چندین نماز یا به چندین روزه، این همه
- ۱۶ سوگند بود و کفارت آن کفارت سوگند بود فَکَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاکِینَ: کفارت سوگند خورش دادن ده درویش بود مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِکُمْ: از میانه آنچه می خورائید شما خانگیان شما را، هر درویشی را دو من گندم یا آنچه از گندم بود یا صاعی جو یا خرما یا قیمت آن؛ و اگر ده درویش را بخواند و دو بار سیر کند از طعام هم روا باشد، و اگر ده درویش را نیابد بیست من طعام به ده بار فرا یک درویش دهد هم روا باشد أَوْ کِسْوَتُهُمْ: یا پوشیدن ایشان؛ اما کسوت چنان باید که ده درویش را جامه کند، هر یکی را جامه سرتاپای کمترین پیراهنی یا جبه ای یا ردایی تمام
- ۲۰

- یا قبایی یا گلیمی، گردستاری دهد یا شلواری روا نباشد *أَوْ تَخْرِيرُ رَقَبَةٍ*: یا آزاد کردن گردنی؛ یعنی بنده ای چنانکه نام بنده دارد و کاری را بشاید از خدمت نرو ماده، مؤمن و کافر، مدبر و مکاتب و ام ولد و گریخته، همه روا باشد و طعام و جامه فرا هر درویشی که دهد روا باشد، فرا کودک نابالغ نباید داد، گر نزدیک رسیده باشد به بلاغت روا بود. فرا فرزند و فرزند فرزند و مادر و پدر و اجداد و جدات نباید داد؛ و اگر درویش مسلمان نیاود فرا درویش اهل ذمت دهد، روا باشد؛ و گر از اطعام و کسوت و عتق عاجز آید *فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ*: هر که نیاود اینچه یاد کردیم روزه داشتن سه روز بیاورد پیوسته. و اگر سوگند بسیار بربیک چیز بخورد همه را یک کفارت بیش واجب نیاید، اما اگر بر دو چیز خورد هر سوگندی را کفارتی واجب آید. و کفارت پیش از حنث روا نباشد و پس از حنث روا باشد *ذَلِكَ كَفَّارَةُ إِيمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ*: آن است کفارت سوگندان شما چون سوگند خورید و دروغ کنید. سؤال: خدای تعالی گفت *فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ*، تتابع شرط نکرد، چرا شما گوید پیوسته باید داشت؟ جواب گوئیم زیرا که قرائت عبدالله بن مسعود آن است که *ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مُتَتَابِعَاتٍ*، و وی این به حضرت همه صحابه می خواند و کس بروی انکار نکرد، پس این همچو اجماعی بود از امت و اجماع امت حجت بود. *وَاحْفَظُوا إِيمَانَكُمْ*: و نگه دارید سوگندان شما را تا بدروغ نخورید و گر دروغ کنید کفارت کنید. *كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*: همچنین پدیدار می کند خدای شما را نشانهای او در احکام و حدود تا فراخورد آن آن بود که شما سپاس داری کنید خدای را بر تخفیف شریعت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ: ای مؤمنان بدرستی که می خوردن و قمار بازیدن و بت پرستیدن و کار به قداح کردن همه پلید است و حرام از کار دیو. سؤال: این چیزها که

- یاد کرد همه را موجد خدا است چرا این عمل شیطان خواند؟ جواب گوئیم
مراد از آن شرب خمر است و برزیدن قمار و برزیدن انصاب و ازلام، نه
عین آن. سؤال: چرا این فعلها را عمل شیطان خواند، بعد ما که آن همه
فعل مردم است نه فعل دیو؟ جواب گوئیم مراد از این مِنْ عَمَلِ شَيْطَانِ آن
است که فراخورد دیو است و به امر و رضای او است فَاجْتَبِوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ:
پرهیزید و دور باشید از آن تا برهید از عذاب و برسید به ثواب. اما خمر آن
شراب بود که خرد مردم را بپوشد از مستی، زیرا که خمر پوشیدن بود و هر
شراب که آن خرد مردم را بپوشد از مستی آن همه خمر است و اندک و
بسیار آن همه حرام و پلید است و اگر افزون از درهمی بر جامه شود نماز با
آن روا نیست. اما میسر قمار بود، از هر وجه که بود حرام است تا گوز
بازیدن و بژول بازیدن همه حرام است و میسر میان عرب اصناف بودی،
بیشتر آن بودی که به ده تن شتری بخریدندی و گوشت آن را به نه قسمت
بکردندی و هریکی از آن ده تن نشانی از آن خود فرا دادی، آن همه
نشانهها فرا غریبی دادندی تا بر آن نه قسمت گوشت نهادی، یک تیر افزون
آمدی؛ آن کس که تیر و نشان وی افزون آمدی بهای شتر او را بیایستی
داد و او را از آن گوشت نصیب نبودی، از آنجا میان ایشان عداوت
خاستی. اما انصاب جمع نصب بود، نصب آن چیزی بودی که آن را پپای
کردندی و به دون خدای پرستیدندی. و اما ازلام آن چوبها بودی که بر آن
جای نبشته بودندی که آمرنی ربی و نهانی ربی و در جوف کعبه نهاده تا
چه برآمدی، بدان بر نام بتان کار کردند. ۴
- ۸
۱۲
۱۶
۲۰
- إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ:
بدرستی که دیو آن می خواهد که در افکند میان شما دشمنی و زشتاسایی
در می خوردن و قمار بازیدن وَيُضِدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ: و بگرداند و باز دارد
شما را از یاد کرد خدای، یعنی از طاعت او وَعَنِ الصَّلَاةِ: و از نماز؛

- و گفته اند عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ اى: عن توحيد الله، مى خواهد که از مسلمانی
 بیوکند شما را به شومی خمر خوردن و از نماز که ستون دین است باز
 دارد. پیغامبر علیه السلام گفت: الصلوة عماد الدین من ترک الصلوة فقد
 ۴ هدم الدین فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ: هیچ هستيد باز استيد گان، يعنى باز استيد؛
 لفظ استفهام است و مراد امر. محمد هیصم گفتی رحمه الله: از ده وجه
 خدای تعالی درین آیت حرامی خمر بنموده است. یکی از آن وجه که آن
 را با بت پرستیدن برابر نهاد تا خلق بدانند که همچنان که در گناهان
 ۸ کافر هیچ گنه صعبتر از بت پرستیدن نیست، در گناهان مؤمن هیچ گنه
 صعبتر از خمر خوردن نیست. و دیگر حرامی آن است که آن را رجس
 خواند و رجس پلید و حرام بود. سدیگر حرامی آن است که آن را فعل
 دیو خواند و هیچ فعل زشت تر از فعل دیو نبود. چهارم حرامی آن است که
 ۱۲ گفت فَاجْتَنِبُوهُ دور باشید از آن. پنجم حرامی آن است که گفت لَعَلَّكُمْ
 تُفْلِحُونَ رستگاری بنده در آن است که از آن پرهیز کند. ششم حرامی آن
 است که گفت إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ، دیومی خواهد
 که میان شما عداوت او کند بدان و شما را با خدای دشمن گرداند و
 ۱۶ عداوت حرام است بدان که سبب آن هم حرام بود. هفتم حرامی آن است
 که گفت وَالْوَالِبَغْضَاءِ دشمنی شما خواهد به خدای و کدام معصیت بود
 بتر از آن که بنده را به خدای دشمن گرداند. هشتم حرامی آن است که
 گفت وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، و بگرداند و بیفکند شما را خمر خوردن از
 ۲۰ توحید خدای تعالی؛ نعوذ بالله. نهم حرامی آن است که گفت وَعَنِ
 الصَّلوةِ، و از نماز باز دارد که مست را نماید که نماز کند. دهم حرامی آن
 است که گفت فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ، جای آن هست که از آن باز ایستید با
 چندین فساد که در آن است.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَآخِذُوا: و فرمان برید خدای را و فرمان برید

رسول او را و بر حذر باشید و بپرهیزید از مخالفت امر خدای و رسول در آنچه خدای حرام کرد و رسول بیان کرد فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلِمُوا أَنَّمَا عَلَيَّ رَسُولِيْنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ: اگر بگردید و باز ایستید از اقرار دادن به تحریم محرمات بدانید که بر رسول ما همی رسانیدن هویدا است، مکافات بر ما است. ۴

چون آیت تحریم خمر فرو آمد یاران گفتند «یا رسول الله، چه گویی در آن مؤمنان که بمردند و کشته شدند در غزوها و ایشان خمر خورده بودند، ایشان را بدان گرفتاری بود؟». خدای گفت

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا: نیست بر آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص تنگی و بزه‌ای در آن که خوردند إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: چون بپرهیزیدند از کفر و بگرویدند به خدای و کردند کارهای نیک به اخلاص ثُمَّ اتَّقَوْا: پس بپرهیزیدند از حلال داشتن خمر وَآمَنُوا: و بگرویدند به حرامی آن ثُمَّ اتَّقَوْا: پس بپرهیزیدند از خوردن خمر وَآخَسُوا: و نیکوی کردند به ثبات بر پرهیز و اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: و خدا دوست دارد نکوکاران را. ۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَلْوَتْكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ: ای گرویدگان هرینه آزمون کند خدای شما را به چیزی از شکار تَنَالَهُ أَيَّدِيكُمْ وَرِمَا حُكْمُ: چنانکه بدان رسد دستهای شما و نیزه‌های شما لَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ: تا هست داند خدای آن کس را که بترسد از وی به ناپیدای. سؤال: ای خدای تعالی کاری کند برای آن را تا چیزی بداند که از پیش بدانسته بود تا می گوید لَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ؟ جواب گفته اند تا ببیند خدای. ۱۶

و گفته اند لیسَمِزَ اللَّهُ، تا جدا کند خدای مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ ای فی دار الدنيا. و گفته اند تا معلوم خدای خلق را پدید آید. و گفته اند بِالْغَيْبِ. ای: بالقلب و گفته اند فی حال الغيبة عن الخلق. و گفته اند این غیب صفت خدا است فَمَنْ أَعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ: هر که از حد درگذرد پس از

- آنکه بشنید حرامی صید در حرم و در حرم او را بود عذاب دردناک، و گفته اند عَذَابُ آلِیْمٍ عذاب آن جهان است. این آیت در شأن اهل حدیبیه آمد و آن آن بود که سال حدیبیه رسول به حدیبیه به کنار حرم فرود آمد.
- ۴ خدای تعالی صید بسیار برانگیخت چنانکه در خیمها می آمدند، هر که خواستی توانستی گرفت. یاران رسول پرهیز کردند هیچ نگرفتند، خدای تعالی پیش از آن ایشان را در این آیت خبر کرده بود آزمایش ایشان را.
- یا آیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ: ای مؤمنان مکشید و مگیرید شکار را.
- ۸ سؤال: صید فعل صاید بود، کشتن آن چگونه ممکن بود؟ جواب گوئیم مراد از این صید مصید است چنانکه گویند این درم ضرب فلان است یعنی مضروب او است وَأَنْتُمْ حُرْمٌ: و شما حرم گرفته باشید، محرم را نباید که صید کند و نباید که کس را بر صید دلالت کند. و در حرم همچنین نباید که صید کند یا کس را دلالت کند بر صید. و اگر بیرون حرم صید دارد چون در حرم آمد نباید گذاشت. و اگر در حرم مار را یا موش را یا کژدم را یا سگ درنده را یا سباع عادی را بکشد روا بود و هر دشمن که قصد مردم کند در حرم قصد وی کنی روا بود وَمَنْ قَتَلَ مِنْكُمْ مَتَعَمَّداً: و هر که بکشد از شما صید را بعداً که قصد کشتن او کند و او محرم بود فَجَزَاءُ ۱۶ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ: پاداش باید مانند آن که بکشد از چهار پایان اگر گاو وحشی بود یا گورخری که بکشد جزای آن شتری بود یا گاوی و اگر آهوی باشد جزای آن گوسفندی بود یَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ: حکم کند - یعنی قیمت کند - آن را دو خداوند داد از شما هَدِیًّا بِالْغِ الْكَعْبَةِ: قربانی باید رسیده به کعبه. سؤال: قربان به منا باید کرد، چرا گفت بِالْغِ الْكَعْبَةِ؟ ۲۰ جواب گوئیم کعبه را یاد کرد زیرا که مقصود تعظیم کعبه است و نیز روا بود که حوالی کعبه را هم به نام آن بخوانند، چنانکه گفت شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ همه حرم را مسجد حرام خواند أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَسَاكِينَ: و یا کفارتی

باید خورش درویشان، چنانکه آن را قیمت کنند به بهای آن طعام به درویشان دهند، هر درویشی را دو من آوَعْدُلْ ذَلِكَ صِيَامًا: یا برابر آن روزه که بدل هر دو منی طعام روزی روزه دارد چون از فدا عاجز آید لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ: تا بچشد عقوبت کار خویش بدان تاوان عَفَا اللَّهُ عَنْمَا سَلَفَ: فرا گذاشت خدای از آنچه گذشت پیش از اسلام و پیش از این حکم وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ: و هر که بازگردد با صید از پس اسلام و از پس این آیت کین کشد - ای: عقوبت کند - خدا او را. گفته اند این عقوبت ضرب او است که او را به چوب بزنند. و گفته اند که اول بار که صید کند فدا باید کرد، و دیگر بار که صید کند او را به چوب عقوبت باید کرد، و اگر سدیگر بار صید کند او را گویند: اذهب فینتقم الله منك. و گفته اند و من عاد الى تحليل الصيد في الحرم بعد تحريم الله اياه فینتقم الله منه، کین کشد خدا از او وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ: و خدای نیست همتا است به عقوبت و خداوند کین کشیدن است.

أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ: گشاده کردند شما را شکار دریا، وَطَعَامُهُ: و خورش آن. سؤال: طعام دریا خود هم صید دریا است، چه فرق است میان صید و طعام دریا تا گفت وَطَعَامُهُ؟ جواب گفته اند صید دریا آن بود که بجز در آب بنزید، چون ماهی، اما طعام آن گفته اند طافی بود آنکه بر سر آب افتد مرده یا با کنار افتد یا آب فرو خورد آن پدید آید، آن همه طعام دریا بود. و گفته اند طعام دریا آن بود که جز ماهی بود. و گفته اند صید دریا آن بود که بگیرند از دریا و طعام آن بود که مرده یا بند؛ آن همه حلال است چنانکه پیغمبر را علیه السلام پرسیدند از آب دریا، گفت: البحر طهور ماؤه حل میتته، آن است که گفت وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ: و خورش دریا حلال کرده اند شما را تا برخورداری بود شما را وَلِلسَّيَّارَةِ: و مر راهگذریان را. سؤال: چرا نگفت و طعامه متاع لكم به رفع، بعد ما که خبر طعام است

و خبر ابتدا به رفع بود؟ جواب گفته اند نصب علی الحال است و گفته اند که مفعول ثانی است از مفعول مجهول وَ حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا: و بسته کرده اند بر شما شکار بیابان تا مادام که محرم باشید. سؤال: چون از پیش ۴ بگفت لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ، چرا تکرار کرد کہ وَ حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ؟ جواب گوئیم تکرار کرد از بهر تأکید را. دیگر جواب گوئیم این اول نهی است از قصد صید و قتل صید و این دیگر نهی است از خوردن آن در حرم و در حال حرم وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِیَ إِلَیْهِ تُخْشَوْنَ: و بترسید از آن خدای کہ شما را سوی او انگیزند روز قیامت تا حرمت خدای را بی حرمتی ۸ نکنید.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ: کرد خدای آن کعبه را کہ خانه شکھمند است بایستگی مردمان را؛ و گفته اند قیاماً ای قبله، و گفته اند قِیَاماً ای امنأً وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ: و ماه شکھمند را نیز بایستگی کرد و امنی ۱۲ مردمان را وَالْهَدْيِ: و قربانی را نیز امنی کرد وَالْقِلَیْدِ: و آن گردن بستہا را نیز امنی کرد ذَلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ: آن بدان است تا بدانید کہ خدای می داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است وَ أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ: و خدا به ہر چیزی دانا است. سؤال: از آنجا کہ ۱۶ خدای تعالی کعبه را و ماه حرام را قیام و قوام کرد چه معلوم گردد کہ خدای تعالی به همه چیزها دانا است تا می گوید ذَلِکَ لِتَعْلَمُوا، الآیۃ؟ جواب گوئیم اولاً بباید دانست کہ عرب مردمانی بودند متعصب و معادی ۲۰ با یکدگر، یکدگر را می کشتند و غارت می کردند، لکن اہل حرم را نیاززدندی حرمت کعبه را؛ چون ماه حرام درآمدی - و آن چہار ماه است رجب و ذوالقعدہ و ذوالحجۃ و محرم - همه سنانها از نیزہ فرو کردند و تیغها را در نیام مهر کردند نیز کس را نیاززدندی حرمت ماه حرام را، و هَدًی آن قربانیها بودی کہ سوی مکہ می بردندی نشان کردہ آن را

نیاززدندی و نگرفتندی حرمت خانه خدا را، و قَلَّیْدَ آن شتران بودندی که از حرم به اطراف بردندی و چیزی از درختان حرم در گردن ایشان کردند و هر جا که شدندی کس قصد آن نکردی حرمت حرم را، ذَلِکَ لِتَعْلَمُوا آن شکهمندی کعبه را و ماههای حرام را و هدی و قلاید را از بهر آن نهادم من ۴ که خدایم تا بدانید که خدای است دانا به مصالح آسمانها و زمین، چون دانست که عرب را پیشوای نبود که دستهای ایشان را از یکدیگر کوتاه دارد و راهها ایمن دارد و مصالح ایشان بر ایشان نگه دارد استقامت احوال ایشان را در خانه حرام بست و در ماه حرام بست تا جهانیان بدانند کمال ۸ علم خدای در مصالح خلق و تمامی حکمت او در باب بندگان و بدانند که خدای حکیم بر کمال است، دانا بر هر چیز.

إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ: بدانید که خدای سخت عقوبت است آن را که حرمت او را حرمت ندارد وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: و خدا آمرزگار است و بخشاینده بر آنکه حرمت دارد حرمت خدای را. ۱۲

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ: نیست بر پیغمبر مگر رسانیدن پیغام، مکافات مطیعان و عاصیان بر خدا است وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ: و خدا می داند آنچه شما آشکارا کنید و آنچه بپوشید از خیر و شر و مکافات آن بروی است. ۱۶

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ: بگوی یا محمد برابر نبود پلید با پاک؛ ای: کافر با مؤمن و کفر با ایمان و بدبخت با نیک بخت و کارمراپی با مخلص و حرام با حلال وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ: و گر چه شگفت آرد ترا بسیاری حرام فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: از خدای بترسید و از آزار او پرهیزید ای خداوندان خردها تا فراخورد آن آن بود که از عذاب او برهید و به ثواب او برسید. ۲۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَلَكُمْ تَسْوِكُمْ: ای مؤمنان

مپرسید از چیزهایی که اگر پدید کنند شما را از آن اندوهگن کند شما را وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدِلْكُمْ: و اگر پرسید رسول را از آن آنکه که می فرود آرند و بگزاردن قرآن را به وحی پدید کنند شما را، آنکه شما را بد افتد عَفَا اللَّهُ عَنْهَا: فرا گذاشت خدا از شما از آنچه کردید نیز مپرسید. ۴ و گفته اند عَفَا اللَّهُ عَنْهَا: در گذاشت خدا از شما آنچه در جاهلیت کردید وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ: و خدای آمرزگار است و بردبار که تائب را به گناه گذشته نگیرد.

- ۸ و نزول این آیت در آن بود که پیغامبر علیه السلام چون آیت حج برخواند که وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ، اقرع بن حابس برخاست گفت «یا رسول الله، افی کل عام حجة؟». رسول خاموش بیود و روی از وی بگردانید. دیگر بار همچنان سؤال کرد، رسول روی از وی بگردانید.
- ۱۲ سدیگر بار همچنان سؤال کرد، رسول خشم گرفت گفت «نه، و اگر گفتمی آری آن بر شما واجب شدی و اگر هر سالی حجی واجب گشتی شما هلاک شدید در آن که امتان گذشته هلاک شدند از بسیاری سؤال ایشان از پیغمبران». چون رسول بروی انکار کرد خدای تعالی این آیت بفرستاد. و گفته اند سبب نزول این آیت آن بود که پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر منبر نشسته بود، گفت «سلونی قبل ان تفقدونی»؛ مردی برخاست گفت «یا رسول الله، من ابی؟». گفت «ابو حذافة». آن مرد تشویر خورد از آنکه وی را نه بدان پدر باز خوانده بودند. و ابو حذافة مردی بود در جاهلیت بدنام، چون با اسلام آمد حدیث وی مدروس گشت. چون آن مرد رسول را پرسید، رسول بگفت؛ او را بد افتاد. و گویند مردی برخاست گفت «یا رسول الله، پدر من کجا است؟». فقال رسول الله علیه السلام «ابوک فی النار». آن مرد اندوهگن شد. رسول گفت «و ابی و ابوا برهیم ایضاً فی النار، چه توان کرد». خدا این آیت بفرستاد و نهی
- ۲۰

کرد از سؤالهای بیهوده.

۴ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ: بدرستی که پرسیدند چنین مسأله‌ای بیهوده گروهی که از پیش شما بودند، یعنی امت موسی و عیسی ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ: پس گشتند به سبب آن ناگرویدگان، که شریعت از رسول درخواستند، چون رسول آن را پدید کرد ایشان در قبول و استعمال آن تقصیر کردند تا به شومی آن به کفر افتادند و بعضی به شومی آن سؤالهای بیهوده از دین بیفتادند.

۸ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ: نکرد خدای هیچ گوش شکافته‌ای و نه هیچ گذشته‌ای و نه هیچ پیوسته‌ای و نه هیچ پشت نگاه داشته‌ای. سؤال: ای نه این همه را خدای کرد و او آفرید، پس چرا گفت مَا جَعَلَ اللَّهُ؟ جواب گوییم این جعل تحریم است، ای: ۱۲ ماحرم الله. اما بَحِيرَةٍ آن بود که عرب در جاهلیت چون از اشتری پنج شکم بچه گرفتندی آن پنجم را نگه کردند، گر نر بودی بکشتندی و مردان از آن بخوردندی و گر ماده بودی گوش او را بشکافتندی بر نام بت، آن را بحیره گفتندی و گوشت او را بر زنان حرام داشتندی تا بمردی، آنکه ۱۶ مردان و زنان بخوردندی. و گروهی گویند بحیره آن گوسفند بودی که دهم شکم آوردی، آن را بحیره گفتندی؛ و گفته اند آن مادر بحیره بودی. اما سَائِبَةٍ آن شتر بودی که به نذری فرا گذاشتندی، کسی نذری کردی که گر مرا چنین مرادی برآید شتری سیل کنم، چون آن مراد وی برآمدی شتری از مال بگذاشتی نه کاریش فرمودی و نه بکشتی تا بمردی، آن وقت ۲۰ سَدْنُهُ اصنام آن را بخوردندی، و سَدْنُهُ معتکفان بتخانه بودند. و گویند سَائِبَةُ هم بر سَدْنُهُ وقف کردند. اما وَصِيلَةٍ آن گوسفندی بودی که چون گوسفندی هفت شکم بچه آوردی هفتم را بنگرستندی، گر ماده بودی فرا گذاشتندی گفتندی این بر زنان حرام است تا بمردی، آنکه زنان را حلال

بودی و گر نر آمدی بکشتندی و مردان و زنان بخوردندی؛ و گر نر و ماده بهم زادی، نر را به حرمت ماده بنکشتندی گفتندی وصلت اخاها، آن را وصیلة گفتندی. اما حَامِ اشتری بودی که از پشت وی نسل گرفتندی چون به ده رسیدی آن جدّ را گفتندی حمی ظهره، نیز بروی بار نهادندی و از هیچ آب و گیاه بازداشتندی و گویند چون بر بچه بچه او نشستندی آن جدّ را حَامِ گفتندی و فرا گذاشتندی. این شریعت در عرب عمرو بن لحي نهاد؛ پیغامبر گفت: عمرو را دیدم شب معراج در میان دوزخ، قصب خویش را در پای می کشید و مغز سر وی بر می جوشید و بر هوا می شد و

۴ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتُلُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ: بیک آن کسان که نگر و یدند می فرابافتند بر خدای دروغ که بحیره و سایبة و وصیلة و حَامِ خدای حرام کرده است و این شریعت ما را خدای فرموده است؛ و عمرو آن همه از

۸ خویشتن نهاد و گویند که اول کس که اندر کعبه بت نهاد و دین اسلام را در ولد اسماعیل بگردانید او بود وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ: و بیشتر ایشان خردمندی می نکنند و خرد را کار می نبندند و حق را می درنیاوند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ: و چون گویند ایشان را بیایید بدانچه فرو فرستاد خدای چون قرآن و دین شریعت آسان و سنت

۱۶ رسول قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا: گویند بس بود ما را آنچه بر آن یافتیم پدران ما را ما ایشان را مخالفت نکنیم در دین و شریعت. خدای گفت أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ: و گر چه بودند پدران ایشان که ندانستند چیزی از حق و نه راه بردند به حق اینها ایشان را پس روی

۲۰ باید کرد در دین. در این آیت ما را حُجَّت است بر آنکه تقلید نباید کرد در اصول، اما اگر صحت اعتقاد کسی در اصول به حُجَّت درست گشته بود، آنگه در فروع او را تقلید کنند روا بود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ: ای مؤمنان بر شما باد که تنهای شما

را نگرید لا یضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ: گزند نکند و زیان ندارد شما را آن کس که گمراه شد چون شما راه یافته باشید. شأن نزول این آیت آن بود که چون رسول منذر بن ساوی التمیمی را عمل هجر داد، وی از ایشان جزیت فرا ستد، منافقان مدینه طعنه زدند رسول را علیه السلام که ۴ می دعوی کند که من رسول خدایم و مرا فرموده است که قتال کنم با خلق تا آنکه که بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله اکنون جزیت می ستاند و بدان از ایشان می بازگردد. و رسول آنچه می کرد به فرمان خدا می کرد، چون شماتت منافقان باز شنید غمناک شد. خدای تعالی این ۸ آیت بفرستاد تسکین دل رسول را که تو فرمان خدای نکه دار، از گفتار منافقان میندیش. و نیز درین آیت رخصت داد به جزیت ستدن گفت شما چون امر معروف بکردید به ایمان و نهی منکر بکردید از کفر، آنچه بر شما بود بجای آوردید گربنگروند و جزیت دهند شما را زیان ندارد. و گفته اند ۱۲ سبب نزول این آیت آن بود که یاران رسول وی را گفتند یا رسول الله ما این همه پند جهودان را می دهیم و حجت می نماییم سود نمی دارد. خدای تعالی این آیت را بفرستاد که شما فایده مزد و ثواب خود نکه دارید، امر معروف و نهی منکر می کنید. سؤال: پس چرا گویند امر معروف و نهی ۱۶ منکر واجب است بعد ما که خدای تعالی گفت عَلَیْکُمْ أَنْفُسُکُمْ؟ جواب گفته اند أَنْفُسُکُمْ معناه: اهل دینکم، چنانکه گفت وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسُکُمْ، یعنی: اهل دینکم. و گفته اند معناه: شما خویشان را نگرید تا از عهده این ۲۰ امر بیرون آید بدانکه امر معروف کنید گر فرمان کنند یا نه. پیغامبر علیه السلام گفت: اِیْتَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنَاهُوا عَنِ الْمُنْکَرِ حَتَّى اِذَا رَأَيْتُمْ شَحًّا مَطَاعًا وَهُوَ مُتَّبَعًا وَاعْجَابُ الْمَرْءِ بِرَأْیِهِ فَعَلِیْکُمْ أَنْفُسُکُمْ وَدَعُ عَنْکُمْ اَمْرَ الْعَامَةِ. و گفته اند مراد از این عَلَیْکُمْ أَنْفُسُکُمْ در آخر الزمان است که چنان شود که نیز امر معروف و نهی منکر نتوان کرد و تن خود را باید

پیراست اِلٰی اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: با خدا است بازگشتن شما همه بیاگاهانند شما را به مکافات بدانچه بودید که می کردید از خیر و شر.

۴ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا شَهِادَةُ بَيْنِكُمْ: ای آن کسان که گرویده‌اند و ای شما که گرویدگانید سوگند میان شما. معنی این آیت معلوم نگردد تا شأن نزول این بندانی.

و آن آن بود که عمروعاص را غلامی بود نامش بُدیل بن ماریه، عمرو با مطلب بن وداعه مالی بضاعت فرا وی دادند تا به شام شد به بازرگانی؛ ۸ دو ترسا با وی همراه اوقتادند، نام یکی عدی بن بندی و نام دیگر تمیم بن اوس الدّاری. بدیل بیمار گشت، آن بضاعتها را همه نسخت کرد و آن نسخه را در حقیبه ای نهاد، آنکه آن دو ترسا را وصیت کرد که چون من بمیرم شما این مال با عمروعاص رسانید. بدیل بمرد؛ ایشان آن مال را باز آوردند و مشربه ای سیمین بزر کرده برگرفتند. چون باقی مال ادا کردند عمرو آن نسخت بازیافت و در آنجا مشربه نبشته بود و آن را در مال بازیافت. بیامد آن دو ترسا را بگرفت. ایشان انکار کردند، گفتند آنچه بدیل فا ما داد ما به تورسانیدیم و از مشربه خبر نداریم. عمرو و مطلب ۱۶ رسول را بگفتند. خدای تعالی چنانکه درین آیت است فرمود که آن دو ترسا را حاضر کن پس نماز دیگر که ایشان آن وقت را بزرگ دارند و به حضرت مسلمانان بر پای کن و سوگند ده که خیانت نکرده‌اید. رسول ایشان را سوگند داد؛ سوگند خوردند که ما خیانت نکرده‌ایم و برای دنیای اندک سوگند بدروغ نخوریم و این گواهی از خدا بنپوشیم که ما آنکه از بزمندان باشیم. چون این سوگند بخوردند برفتند؛ از پس از آن مشربه در بازار مدینه بر دست ایشان پدید آمد، خبر به رسول آوردند. رسول عمرو را و مطلب را بخواند حاضر کرد و همچنان که آن دو ترسا را سوگند داده بود

همان وقت ایشان را سوگند داد؛ سوگند خوردند که: این سخن ما درست
از آن سخن ایشان است و ایشان آن سوگند که خوردند که ما خیانت
نکردیم بدروغ خوردند و ما در اینجا می گوئیم کم و بیش نمی گوئیم و
اگر در این می از حد در گذریم ما از ستمکارانیم. خدای تعالی گفت ۴
چنین صوابتر تا دیگر بار داند خائنان که سوگند بدروغ نباید خورد و
ترسند که خصم از پس سوگند ایشان سوگند خورد بر تکذیب ایشان، آنگه
سوگند ما را رد کنند و مال بر ما الزام کنند و آب ما بشود. چون این مقدمه
معلوم گشت معنی این شَهَادَةُ بَيْنَكُمُ آن است که سوگند میان شما إِذَا ۸
حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ: چون نزدیک آمد یکی را
از شما مرگ هنگام اندرز کردن دو تن باید خداوندان داد از شما أَوَّخَرَانِ
مِنْ غَيْرِكُمْ: یا دو تن دیگر که نه از اهل دین شما باشند إِنْ أَنْتُمْ صَرَبْتُمْ فِي
الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمُ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ: گر شما به سفر شده باشید در زمین فا شما ۱۲
رسد رسیده مرگ تَخْسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ: باز دارید ایشان را از پس نماز
دیگر، چون بر ایشان تهمت خیانت کنید فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ آرَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ
ثَمَنًا: سوگند باید خورد ایشان را به خدا گر بشک شوید که ما همی نخریم
بدین سوگند و برنگزینیم بدین سوگند بهای اندک از دنیا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى: ۱۶
و گر چه بود خداوند خویشی، ما او را خیانت نکردیم وَلَا نَكُفُّ شَهَادَةَ اللَّهِ: و
می نپوشیم گواهی خدای را؛ یعنی ما می دانیم که چنین است که ما
می گوئیم إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْآثِمِينَ: اگر دروغ گوئیم آنگه ما از بزمندان باشیم.
فَإِنْ غُيِّرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّ إِنَّمَا: گر دیده ور گردند و بدانند که ایشان - یعنی ۲۰
آن دو تن که آن سوگند بخوردند - سزاوار بزه گشتند که خیانت کرده اند
فَاخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولَانِ: در این تقدیم و تأخیر
است، ای: فَاخْرَانِ الاولیان بالمال المستحق علیهما من الاولین الذین
غصب الإناء منهم یقومان مقامهما مقام النصرانیین: آن دو تن که ایشان

اولیترند به مال و به مرده - و گراولین خوانی: آنکه نخست مشربه از ایشان
ببردند - بیستند بجای آن دو سوگند خواره پیشین فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ
مِنْ شَهَادَتِهِمَا: سوگند خورند به خدای که هرآینه گواهی و سوگند ما
سزاوارتر و درستتر از گواهی و سوگند آن دو تن که از پیش سوگند خوردند و
۴ مَا آَعْتَدْنَا إِيَّاكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ: و از حد در نگذشتیم ما در این سوگند که ما
آنکه از ستمکاران باشیم.

ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِنَا: آن نزدیکتر و سزاوارتر بدانکه
بیارند آن گروه که از پیش سوگند خوردند سوگند را بر روی صواب، ای:
۸ بگزارف سوگند نخورد اَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانُ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ: یا داند و ترسند که
باز گردانند سوگندان ما را از پس سوگندان ایشان، یعنی سوگند آن دو تن
را رد کنند از پس سوگند آن دو تن مسلمان. وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا: و بترسید
از خدا و بپرهیزید از آزار خدای و فراشنوید و کار بندید فرمانهای خدای را
۱۲ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ: و خدا راه ننماید به آمرزش و رحمت گروهی
بیرون شوندگان را از حکم و فرمان خدای. حکم این آیت منسوخ است.

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ: آن روز که روز قیامت بود فرا هم
آرد خدای پیغامبران را پس گوید چه پاسخ کردند شما را، مراد از این
۱۶ سؤال توبیخ است قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا: گویند رسولان که دانش نیست ما را.
سؤال: چرا گویند لَا عِلْمَ لَنَا، بعد ما که می دانند، نه این کذب بود؟
جواب گوئیم این لاء دهشت است و لاء دهشت در موضع حیرت نه نفی
فایده دهد و نه اثبات، یعنی: تو خود به دانی که چه جواب دادند ما را إِنَّكَ
۲۰ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ: بدرستی که تویی کو داننده ناپیدایها.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَذْكَرُ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ: یاد کن چون
گفت خدای ای عیسی پسر مریم یاد کن نکوداشت من بر تو و بر مادرتو.
در خبر است که چون این فرمان به عیسی آمد وی پلاسی پوشیده داشت بُر

- موی و پوست درخت می خورد و سرش سبوسه گرفته بود، چندانى روغن نیافتی که بر سر کردی و مادرش مریم همچنان إِذْ اَیَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ: چون نیرومند کردم ترا به جبرئیل پاکیزه؛ و گفته اند به جان پاکیزه که خدای تعالی او را به كُنْ فَيَكُونُ بیافرید در رحم مریم، از آن بود که عیسی را روح الله گفتندی تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا: سخن می گفتی با مردمان در گهواره - و گفته اند فی الْمَهْدِ در کنار مادر و آن آنکه بود که او را با اهل بیت خود آورد؛ همه زبان دراز کردند در مریم، چون درماند اشارت کرد سوی عیسی و وی در قماط بود، انگشت برآورد و گفت اَنِّی عَبْدُ اللَّهِ - وَكَهْلًا، و آنکه که مرد تمام گشتی سی و سه ساله و گفته اند چهل ساله سخن گفتی. سؤال: گیر که سخن عیسی در مهد عجب بود، در کهولت باری چه عجب بود تا گفت وَكَهْلًا؟ جواب گفته اند معنا: مِنَ الْمَهْدِ اِلَى الْكَهْلَةِ؛ و گفته اند معنا: تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ بِالْهَامِ اللَّهُ وَكَهْلًا بِالْوَحَى وَ الرِّسَالَةِ وَ اِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ: و یاد کن چون در آموختم ترا کتاب، یعنی کتابهای پیغامبران؛ و گفته اند این کتاب کتابت است که هیچ کس را از انبیا آن خط نبوده است که عیسی را بود وَالْحِكْمَةَ: و سخن درست، که هیچ پیغامبر را آن حکمت و امثال نبودست که عیسی را وَالَّتُورَةَ وَالْاِنْجِيلَ: و بدادیم ترا تورات در شکم مادر و بدادیم ترا انجیل به وحی وَ اِذْ تَخْلُقُ مِنْ اَلْطَّيْنِ كَهْنِيَّةَ اَلْطَّيْرِ بِاِذْنِي: و یاد کن که اندازه می کردی از گل چون مانند مرغی به فرمان من فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِاِذْنِي: پف کردی در آن صورت بودی مرغی به آفریدن من، و اگر طایراً به الف خوانی: پرنده ای. و آن آن بود که از عیسی حَجَّتْ خَوَاسْتَنْد بر نبوت او، وی گفت «چه حَجَّتْ خواهید؟». گفتند «از خاک جانوری کنی». وی همی مشتی گل فرا گرفت، به دست بمالید و در آن دمید، خدای تعالی آن را خفاش گردانید می پرید عجب ترین همه مرغان زیرا که در تاریکی پرَد و بی پر پرَد و او را

- دندان بود و او را حیض افتد، وی را به آب حاجت نبود و بول کند و بول
وی زهر مار بود و باد خورد وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي: و درست کنی
نابینای مادرزاد را و پیس را به فرمان من؛ و گفته اند بِإِذْنِي ای: بشفائی. و
این دو علت است که همه طبیبان در آن عاجز آیند و عیسی همی بادی
۴ براو کندی یا دست بدان فروآوردی، درست گشتی وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي:
و یاد کن چون بیرون آوردی مردگان را از گور به احیاء من.
- در خبر است که کافران وقتی عیسی را جفاها گفتند که «یا فاعل بن
فاعلة، آمده ای تا ما را به جادوی از دین حق بیفکنی؟ گر رسول خدایی
۸ سام بن نوح را زنده کن تا وی گواهی دهد بر رسالت تو، آنگه ما گواهی
دهیم و گرنه ترا به آتش بسوزیم تا خلق از تو باز رهند»؛ و آتشی بلند
برکردند. عیسی گفت گور او را به من نماید. او را به سر گور سام بن نوح
بردند. دو رکعت نماز کرد، پس آواز داد که «یا سام بن نوح». جواب
۱۲ نداد. دیگر بار آواز داد، هم جواب نداد. سدیگر بار آواز داد، سام جواب
داد که «لَبَّیکَ یا عِسی». عیسی گفت «زنده برخیز به فرمان خدای
تعالی». سام همی سر از گور برکرد، عیسی او را گفت که
«من که ام؟». گفت «انت رسول الله». عیسی گفت «چرا به اول بار
۱۶ که ترا بخواندم جواب ندادی؟». گفت «یا روح الله، اول بار که مرا
بخواندی استخوانهای ریزیده مرا با هم آوردند و دیگر بار که آواز دادی
گوشت و رگ و پی بر من پوشانیدند و سدیگر بار که آواز دادی جان در تن
من درآوردند تا ترا پاسخ کردم». عیسی نگه کرد موی سر او را سپید دید،
۲۰ گفت «موی تو سپید چرا است؟ بعد ما که در روزگار شما سپیدی موی
نبود که این سپیدی موی از وقت ابراهیم خلیل آمده است». سام گفت
«یا روح الله، چنان است که تومی گویی ولکن آواز توبه گوش من آمد
که یا سام، پنداشتم که منادی قیامت است از هول قیامت موی من سپید

گشت». عیسی گفت «گر خواهی دعا کنم تا خدا ترا زندگانی دهد». سام گفت «آنکه مرا دیگر بار طلخی مرگ نباید چشید». عیسی گفت «لَا بَدَ هَرِ که شیرینی زندگانی بچشید او را طلخی مرگ نباید چشید». سام گفت «پس که چنین است زندگانی نخواهم زیرا که چهارهزار سال است تا سكرات مرگ چشیده‌ام، هنوز طلخی آن در گلوی من است». عیسی دعا کرد، خدای تعالی سام را باز در گور کرد.

وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ: و یاد کن چون بازداشتم فرزندان یعقوب را از تو چون بدیشان آوردی هویداییها؛ ای: حجت‌های هویدا چون ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی و شفاء مرضی و خلق طیر و اخبار غیب فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ: گفتند آنها که کافر بودند از ایشان نیست آنچه عیسی می نماید مگر جادوی هویدا. و اگر سَاحِرٌ خوانی جادو بود، ای: نیست عیسی مگر جادوی هویدا.

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي: و یاد کن چون فایاد دادم خاصگان عیسی را که بگروید به من و به رسول من عیسی؛ گفته اند که این وحی امر است قَالُوا آمَنَّا وَآشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ: گفتند بگرویدیم و گواه باش که ما گرویدگانیم. اما حواریان گفته اند که ایشان گازران بودند گازری می کردند؛ عیسی فرا ایشان رسید، گفت «همی چه کنید؟». گفتند «جامه سپید می کنیم». گفت «بیاید تا دل را سپید کنیم». ایشان گازری فرو گذاشتند و با وی برفتند. و دیگر قولها در حواریان گفته آید در سورة الصف.

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ: چون گفتند خاصگان عیسی ای عیسی پسر مریم هیچ تواند خدای تو- و اگر هَلْ تَسْتَطِيعُ به نصب رَبِّكَ خوانی و تستطیع به تا، ای: هل تستطیع آن تسأل ربک: هیچ توانی که در خواهی از خدای تو أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ: تا فرود

- آرد بر ما خوانی آراسته از آسمان. سؤال: به شک بودن در قدرت خدای بر هر چه صحت مقدوری دارد کفر است و به استطاعت وصف کردن خدای را تشبیه است زیرا که استطاعت به اعضا و جوارح بود و حواریان عیسی موحد و مخلص بودند، پس این سؤال از ایشان چگونه بود؟ جواب گفته اند ۴
- این سؤال از عیسی جز حواریان کردند و ایشان خود به شک بودند در کمال قدرت خدای و در تنزیه او و لکن به حواریان استعانت کردند؛ از آن است که خدای تعالی آن سؤال را از حواریان یاد کرد. و گفته اند این استفهام فعل است نه استفهام قدرت و این همچنان بود که کسی مر ۸
- توانگری را گوید: هیچ توانی که با من نیکوی کنی؟. این استطاعت مطاوعت بود نه استطاعت قدرت، ای: از کرم یاود که بر ما مایده فرستد. قَالَ أَتَقُولُوا آلَهِ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: عیسی گفت از خدا بترسید گر هستید
- گرویدگان. سؤال: چه واجب آید که ایشان را ایمان نبودی در آن سؤال ۱۲
- تا می گوید إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؟ جواب گوئیم این سؤال تجربت بود در ایمان به خدای و روا نبود خدا را تجربت کردن؛ و گفته اند إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، معناه: اذ كنتم مؤمنين.
- قَالُوا تُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا: گفتند می خواهیم که بخوریم از آن که ۱۶
- گرسنه ایم نه می آزمایش کنیم وَتَظْمِئْنَ فُلُوبُنَا: و نیز تا آرام گیرد دل های ما به اجابت دعای تو و دلایل نبوت تو وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا: و بدانیم که تو راست گفتی آنچه گفتی ما را که خدای شما را دوست دارد وَنَكُونَ عَلَيْهَا
- مِنَ الشَّاهِدِينَ: و باشیم ما بر آن از گواهان هر جا که رسیم. ۲۰
- قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْثَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا: گفت عیسی پسر مریم ای بار خدای ما و ای خداوند و پروردگار ما أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ: فرود آر بر ما خوان آراسته از آسمان تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا: تا بود ما را جشنی و شادی پیشینیان ما را و پسینیان ما را؛ یعنی ما و آنها را که از پس ما باشند تا به

قیامت؛ و گفته اند معناه: حاضر و غایب ما را وَاٰیةٌ مِنْكَ : و نشانی بود از تو بر دوستی تو ما را و نعمتی و کرامتی وَاَزْزٰنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِیْنَ : و روزی کن ما را و تو بهترین روزی دهندگانی.

- ۴ ابن عباس گوید: آن مایده که خواستند قومی خواستند که به عیسی پیوسته بودند و با وی در بیابان می رفتند؛ هفت هزار مردم بودند از مرد و زن و درست و افگار، بعضی به تبرک با وی می رفتند و بعضی به نظاره و بعضی به تجربت حال عیسی؛ همه را توشه برسید، حواریان را گفتند تا ایشان از عیسی درخواستند نزول مایده. عیسی ایشان را نهی کرد از آن سؤال از آنکه ترسید که گریینند باشد که بشک شوند پندارند که آن سحر است بدان نگرند، خدا ایشان را هلاک کند. چون الحاح کردند عیسی حجت بر ایشان گرفت گفت «نبادا که آن را ببینید بنگروید». گفتند «معاذ الله ما خود همه گرویده ایم به خدای و به تو». عیسی غسلی بکرد
- ۸ و خالی در نماز ایستاد قدم به قدم باز نهاد و انگشتان دست بهم در گذاشت و موی بر تن او به پای خاست و اشک همی بارید و همی لرزید، نگه کرد میغی از آسمان پدید آمد، گروهی از فریشتگان خوانی همی آوردند از یکتا مروارید سپید آن را چهار پایه دو از یاقوت صرخ و دو
- ۱۲ از زر، بر آنجای چهار گرده سپید نهاده و ماهی بریان همه روغن و پاره ای نمک و پاره ای سرکه. و آن قوم به یک روایت هفت هزار بودند و به یک روایت دوازده هزار؛ همه به گرد آن درآمدند، همه سیر بخوردند، نگه کردند هیچ چیز از طعام کم نشده بود، همچنان که آمده بود برخاست از پیش ایشان و در هوا ناپدید گشت. و به دیگر روایت زنبیلی بود که پدید آمد، عیسی آن را قسمت کرد در پیش هریکی پارگی ازان طعام بنهاد، آن افزون می گشت تا به سینه آن کس برآمد. عیسی گفت «بخورید و هیچ برمدارید». ایشان فرمان عیسی بجای نیاوردند، سیر بخوردند و هر
- ۱۶
- ۲۰

- یکی برگرفتند. عیسی از آن بر ایشان خشم گرفت، دعای هلاکت کرد.
- قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا
 مِنَ الْعَالَمِينَ: خدای گفت من فرو آورده ام آن را بر شما هر که نگرود از شما
 ۴ بدان از پس آنکه آن را بدید بدرستی که من او را عذاب کنم عذابی که
 آن عذاب و چنان عذاب نکنم کس را از جهانیان؛ یعنی خوکشان
 گردانم. خدای تعالی ایشان را خوک گردانید پس ایشان را هلاک کرد.
- وهب بن منبه گوید: خدای تعالی بیست و هفت گروه را از بنی
 ۸ اسرائیل از هیئت مردمی بگردانیده است به شومی معصیت ایشان بوزنه و
 خوک و سوسمار و خرس و کفجلیز و کژدم و موش و پیل و سگ و زهره و
 سهیل و مارماهی و راسو و جیرو و دله و یربوع و کورموش و کشف
 و عنکبوت. و اما از مرغان بوم و کلاغ و طوطک و منج و شب پرک
 ۱۲ و گنجشک و کوف و عگه. و اما بوزنه قوم داود بودند که روز شنبه ماهی
 گرفتند پس از آن که خدای ایشان را گفته بود که مگیرید، برگرفتند و
 بخوردند؛ خدای تعالی ایشان را بوزنه گردانید. اما خوک آن گروه بودند
 که از عیسی مایده خواستند، چون بدیدند آن را سحر گفتند؛ خدای تعالی
 ۱۶ ایشان را خوک گردانید. اما سوسمار مردی بود در بیابان راه داری کردی و
 مردم کشتی، خدای تعالی او را سوسمار گردانید. اما خرس مردی بود
 دزدی کردی به محجنه. اما کفجلیز مردی بود کفن آهنجی کردی. اما
 کژدم مردی بود سخن چینی کردی، شبی با عیال خفته بود کودکش
 ۲۰ بگریست در گهواره، وی برخاست او را بکشت؛ خدای او را کژدمی
 گردانید. اما پیل مردی بود با ستوران نزدیکی کردی. اما سگ مردی بود
 مردمان را به زبان بیازردی. اما جیرو مردی بود بدخویی کردی. اما دله
 مردی بود تاجر، در تجارت خیانت کردی. اما سهیل مردی بود که به یمن
 باژوانی کردی. اما مارماهی مردی بود صرافی کردی و در آن خیانت

کردی. اما زهره زنی بود که زنا کردی و شوی را خیانت کردی. اما راسو
مردی بود قصابی کردی و در آن بی شفقتی کردی. اما موش زنی بود که
نوحه گری کردی. اما کشف زنی بود رعنا، خویشان را بر مردمان نامحرم
آراستی. اما عنکبوت زنی بود از شوهر به خشم شدی. اما یربوع مردی بود
که دروغ گفتی و سوگند بدروغ خوردی. اما کورموش مردی بود نانبایی
کردی و در آن خیانت کردی. اما منج مردی بود که در دین خیانت
کردی. اما عگه مردی بود که غله بازنهادی برای گرانی نرخ را. اما
خویوز زنی بود که سخن چینی کردی و شوهر را به زبان بیازردی. اما
گنجشک مردی بود که مسخرگی کردی. اما کلاغ مردی بود که کشتی و
رعنایی و بخیلی کردی. اما جعل مردی بود که به روزقرایی کردی و به
شب دزدی کردی. اما طوطک مردی بود که نخاسی کردی و در آن
خیانت کردی. اما بوم ملکی بود که ستم کردی. و آن گروه که خدای
تعالی ایشان را مسخ گردانید نسل ایشان را بریده کرد و اینها مانند آنند،
والله اعلم.

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَأْنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيِ الْهِنِي مِنْ
دُونِ اللَّهِ: و یاد کن چون گفت خدای ای عیسی پسر مریم ای تو گفتی
مردمان را که فراگیرید مرا و مادر مرا دو خدای از فرود خدای. سؤال: این
سخن از خدای تعالی مرعیسی را روز قیامت خواهد بود، پس چرا گفت وَ
إِذْ قَالَ اللَّهُ بِهِ لَفْظَ مَاضِي؟ جواب گفته اند معناه: کان قد قال الله،
همنگار که گفت؛ ولكن به لفظ ماضی آورد تعجیل را تا خلق بدانند که
قیامت زود خواهد بود، چنانکه گفت وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ، ای: کان
قد جاء ذلك. دیگر جواب روا بود لفظ ماضی و مراد از آن مستقبل چون از
ظاهر بر آن دلیل بود و اینجا از ظاهر بر آن دلیل است که گفت هَذَا يَوْمٌ
يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ، معلوم گردد که این روز قیامت باشد آن وقت که

خدای تعالی همه خلق را به عرصات قیامت حاضر کند، آنکه عیسی را بر سر خلق به پای کند و او را این سخن بگوید برای توبیخ و تشویر ترسایان را، تا بدانند که عیسی بیزار بوده است از آنچه بروی گفتند و او را و مادر او را می پرستیدند قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ ۴ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ: عیسی گوید پا کا خدایا نیاید مرا که گویم آنچه نسزد مرا اگر من بودم که این سخن گفتم تو خود دانستی آن را و به از من دانی تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ: تو دانی آنچه نهان من است و من ندانم آنچه در غیب تو است. و گفته اند این نفس ذات است. در این آیت حجت ۸ است بر آنکه خدای تعالی نفس است به معنی ذات إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ: بدرستی که تویی تو داننده ناپیداییها. سؤال: ای نه قیامت و بهشت و دوزخ و ملائکه و عرش و کرسی و لوح و قلم و جز آن غیب است و ما آن را می دانیم، پس چرا حوالت با خدای کرد که إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ؟ ۱۲ جواب گوییم اَلْغُيُوبُ الف و لام تعریف جنس است همه غیبها را و آن را خود خدای داند و بس. و گفته اند در جواب این که عَلَّامُ الْغُيُوبِ خود خدا است و بس، زیرا که عَلَّامُ کامل العلم بود و کامل العلم او است و بس. در خبر است که چون خدای تعالی عیسی را این سؤال بکند روز ۱۶ قیامت، از هیئت سؤال خدای از بن هر موی که بر تن عیسی بود قطره ای خون بچکد عیسی گوید.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ: من نگفتم ایشان را مگر آنچه تو فرمودی مرا بدان اِنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ: که به یگانگی پرستید خدای را که خدای ۲۰ من است و خدای شما. سؤال: چرا گفت نگفتم ایشان را مگر آنچه تو فرمودی، بعد ما که سخنان مباح بسیار گفتم بی امر خدای؟ جواب گوییم معناه: در باب عبادت نگفتم و نفرمودم ایشان را مگر آنچه تو فرمودی به پرستیدن یک خدای؛ نبینی که گفت اِنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ

رَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ: و من بر ایشان گواه بودم تا در میان ایشان بودم، آن وقت مرا و مادر مرا خدای نگفتند فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ: چون مرا جان برداشتی تو بودی نگهبان بر ایشان تو دانی که از پس مرگ من ایشان چه گفتند و چه کردند و تویی بر هر چیزی گواه و دانا. سؤال: چون می گویند که عیسی هنوز نمرده است و در آسمان چهارم است پس چرا گفت فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي؟ جواب گفته اند این توقی سپری کردن است، ای: چون تمام کردی بودن من میان ایشان و ببردی مرا از روی زمین تو دانی که چه کردند.

۸
 إِنَّ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: اگر عذاب کنی ایشان را بدرستی که ایشان بندگان تواند و اگر بیامرزی ایشان را بدرستی که تویی نیست همتا حکم کننده به آمرزش اهل آمرزش را. سؤال: چرا نگفت إِنَّ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و ان تغفر لهم فأنهم عبادك، تا سخن حکمی بودی؟ جواب گفته اند معناه: ان تعذبهم فأنهم عبادك المستوجبون لعذابك و ان تغفر لهم - ای: للتائبين - فأنك انت العزيز بلا نظير في المغفرة الحكيم حكمت بمغفرة التائبين. و گفته اند إِنَّ تُعَذِّبُهُمْ مراد از آن عذاب قیامت است و إِنَّ تَغْفِرَ لَهُمْ مراد از آن تأخیر عذاب دنیا است.

۱۲
 قَالَ اللَّهُ: ای: يقول الله: خدای گوید هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ: این آن روز است که سود دارد راست گویان را راستی ایشان. سؤال: چرا آن روز گوید که امروز سود دارد راستی، بعد ما که راستی در هر دو جهان سود دارد؟ جواب گوییم معناه امروز جز راستی سود ندارد که دروغ روان نتوان کرد و جز راستی نرھاند، چنانکه عیسی را رھانید. و گفته اند مراد از این راست کاری است که رستگاری در راست کاری است لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: ایشان را بود بهشتها که می رود در میان آن و زیر

- اشجار و مساکن آن جویها می و شیر و انگبین و آب صافی خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا: جاویدان باشند در آن بهشت همیشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ:
خشنود بپوده خدای از ایشان و خشنود بپوده ایشان از خدا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ:
۴ آن است پیروزی بزرگ، ای: یافت بهشت جاویدان. ذَلِكَ، ای: ذَلِك
الْخُلُودُ فِي الْجَنَّةِ؛ و گفته اند ذَلِك آن رضای خدای است پیروزی بزرگ.
چنین گفته اند چهار چیز است در بهشت به از بهشت: رضای خدا و وفا و
بقا و لقا.
- ۸ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: خدای را است پادشاهی آسمانها و زمین.
کلبی گوید معناه: لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، و گفته اند مُلْكُ
استحقاق شمول نفاذ امر بود او را در آسمانها و زمین وَمَا فِيهِنَّ: و آنچه در
آسمانها و زمین است وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و او بر هر چه خواهد توانا
۱۲ است بر هر چه صَحَّةِ مَقْدُورِ دارد و بر هر چیزی از حوادث توانا است
بتمامی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الانعام برخواند او را بود به هر ذره ای از وزن همه چهار پایان صد هزار طاعت. این سورة بیکبار آمده است بر مصطفی علیه السلام به مکه و هفتاد هزار فریشته با جبرئیل همی آمدند به نزول این سورة. رسول این را بیکبار یاد گرفت و بر امت خواند و گفت هر که این سورة را برخواند به اخلاص و در میانه سخن نگوید آن هفتاد هزار فریشته همه کارکن وی گردند به استغفار. کعب احبار گوید سرتورات این است که الحمد لله الذی خلق السموات والارض وخاتمة آن و قل الحمد لله الذی لم يتخذولدا. ۴

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ: ابن عباس گوید: الشکر لله وهوان صنع الی خلقه فحمدوه: سپاس و آزادی و ستایش آن خدای را سزد که بیافرید آسمانها و زمین را. وهب بن منبه گوید که خدای تعالی آسمانها را از بخار آفریدست: آسمان اول از زمرد سبز نام او رقیعا، در آنجا فریشتگان بر صورت گاو و طعام ایشان تسبیح و شراب ایشان تقدیس و مهتر ایشان فریشته ای نام او اسماعیل. و آسمان دوم از نقره سپید، نام آن ارقلون، فریشتگان آن بر صورت عقاب، فعل ایشان قیام، طعام ایشان تسبیح، شراب ایشان تقدیس، مهتر ایشان ارقیایل. آسمان سدیگر از یاقوت صرخ، نام آن قیدوم، فریشتگان آن بر صورت کرکس، فعل ایشان

- رکوع، طعام ایشان تسبیح، شراب ایشان تقدیس، مهتر ایشان کوکیایل.
- آسمان چهارم از مروارید، نام آن ماعون، فریشتگان آن بر صورت اسبان،
- فعل ایشان سجود، طعام ایشان تسبیح، شراب ایشان تقدیس، مهتر ایشان
- ۴ مومناایل. آسمان پنجم از زر صرخ، نام آن ديقا، فریشتگان آن بر صورت
- حور، فعل ایشان گریستن، طعام ایشان تسبیح، شراب ایشان تقدیس، مهتر
- ایشان صفطیایل. آسمان ششم از یاقوت زرد، نام آن دقنا، فریشتگان آن
- بر صورت ولدان، فعل ایشان قعود، طعام ایشان تسبیح، شراب ایشان
- ۸ تقدیس، مهتر ایشان روعیایل. آسمان هفتم از نور، نام آن عربا،
- فریشتگان آن بر صورت آدمیان، قدمهای ایشان از هفتم زمین فرو گذشته و
- سرهای ایشان زیر عرش خدای، فعل ایشان طواف، طعام ایشان تسبیح،
- شراب ایشان تقدیس، مهتر ایشان نوریایل. اما هفت زمین: زمین اول نام
- ۱۲ آن رمکا، بر باد عقیم نهاده، آن باد را هفتاد هزار مهار است به دست
- هفتاد هزار فریشته. زمین دوم نام آن خلد، اهل آن کژدمان دوزخ مانند
- اشتران سیاه، دنبالهای ایشان چون نیزها، هر دنبالی سیصد و شصت بند،
- هر بندی سیصد و شصت فرق، هر فرقی سیصد و شصت قله زهر چنانکه
- ۱۶ اگر یک قله از آن در زمین ریزند اهل زمین بمیرند. زمین سدیگر نام آن
- عرقه، ساکنان آن عنکبوت دوزخ، دیلمک هریکی از آن بزرگتر از کوه
- قاف. زمین چهارم نام آن خزبا، ساکنان آن ماران دوزخ، هر ماری را از
- آن هزار دندان، هریکی چند خرما بنی درازترین، هر دندانی را هزاره
- ۲۰ هزار قله زهر. زمین پنجم نام آن ملثا، سکاَن آن سنگ کبریت دوزخ.
- زمین ششم نام آن سجین در آنجا دیوانهای بدبختان. زمین هفتم نام آن
- عجیبا، سکاَن آن ابلیس و شیاطین هر سالی برآید و گرد جهان بگردد و
- باز آنجا شود وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ: و کرد-یعنی بیافرید-تاریکیها و
- روشنایی را. ابن عباس گوید این ظلمات کفر است و این نور ایمان،

یعنی بیافرید کفر و ایمان را. پیغامبر علیه السلام گفت: ان الله خلق
 الایمان و حقه بالسماحة و الحیاء و خلق الکفر و حقه بالشح و الجفاء.
 گفته اند این ظلمات نکرت است و این نور معرفت؛ و گفته اند این ظلمات
 دوزخ است و این نور بهشت؛ و گفته اند این ظلمات تاریکیهای شب است ۴
 و این نور روشنایی روز. پیغامبر را علیه السلام پرسیدند که روز و شب
 چیست. گفت: خدای تعالی سوی مشرق حجابی از ظلمات بیافریده
 است بر مقدار شبهای دنیا و فریشته ای بر آن موکل کرده، چون آفتاب فرو
 شود آن فریشته از آن حجاب به مقدار شب فراگیرد و روی سوی مغرب ۸
 کند و آن ظلمات را از میان انگشتان خود بیرون می کند اندک اندک تا
 شفق فرو شود، آنکه همه را فرا گذارد؛ و آن فریشته را دو پر است یکی به
 مشرق رسیده و یکی به مغرب، آن ظلمات را بدان دو پر فراهم دارد، چون
 صبح برآید وی پر فراهم کشد و ناپدید گردد، همچنان هر شب عادت وی ۱۲
 بود تا به در قیامت، چون قیامت نزدیک آید آن ظلمات را از سوی مشرق
 پدید آرد آنکه قیامت برخیزد. اما روز از روشنایی آفتاب است و گفته اند
 که شب و روز دو گوهر است یکی نورانی و یکی ظلمانی، متعاقب.
 ۱۶ سلمان فارسی گوید: شب و روز دو مهره است یکی سیاه و یکی سپید،
 آن مهره سیاه به دست فریشته ای است نام وی شراهیل، چون وقت شب
 آید آن مهره سیاه را فرو گذارد. آفتاب از دیگر سوی ناپدید گردد؛ و آن
 مهره سپید به دست فریشته ای است نام وی هراییل، چون وقت روز بود
 ۲۰ هراییل آن مهره را فرو گذارد معلق می بود تا وقت غروب آفتاب. و گفته اند
 شب تاریکی است که خدای تعالی به قدرت خود در جهان بیافرید و روز
 روشنایی است که خدای تعالی به قدرت خود در جهان بیافرید؛ واللّه
 اعلم. ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ: پس بازین همه دلایل و حجج که
 خدای تعالی در آسمانها و زمین و در شب و روز بیافریده است آن کسان

که نگرویده اند به خدای ایشان می هنباز آرند؛ و گفته اند معناه ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ: یمیلون عن الحق.

- هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ: او آن خدای است که بیافرید شما را از گل؛
 ۴ یعنی از آدم و آدم از گل. سؤال: اینجا گفت خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ و جای دیگر گفت خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ و جای دیگر گفت خَلَقَكُمْ مِنْ نُطْفَةٍ، مِنْ عِلْقَةٍ، مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، مِنْ ذَكَرٍ وَائْثٍ، نه این همه تناقض باشد؟ جواب گوئیم در این تناقض نیست زیرا که خدای تعالی مردم را از این همه آفریده است لکن به تدریج، اول تراب آنکه طین آنکه حمأ مسنون آنکه مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ چون آدم، آنکه مِنْ ذَكَرٍ وَائْثٍ چون آدم و حوا، آنکه مِنْ سَلَالَةٍ، آنکه مِنْ نُطْفَةٍ مِنْ عِلْقَةٍ مِنْ مُصْغَةٍ؛ این همچنان بود که کسی جامه را گوید که این از خاک است گر گوید از آب است گر گوید از پنبه است گر گوید از پنبه دانه است یا گوید از ریسمان است یا گوید از کرباس است در آن تناقض نگفته بود، زیرا که آن جامه از آن همه است بدین تدریج. ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا: پس برگزارد زمان زده ای وَاجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ: و زمان زده نام برده نزدیک او. سؤال: خدای تعالی در این آیت گفت اجل دو است: مسمی و نامسمی، چرا گویند ۱۶ اجل جز مسمی نبود؟ جواب گفته اند این اجل اول اجل دنیا است، دیگر اجل که آن را مسمی عِنْدَهُ گفت آن اجل جانوران است و هر دو مسمی است؛ و گفته اند قَضَىٰ أَجَلًا اجل زندگانی است وَاجَلٌ مُّسَمًّى مرگ است؛ و گفته اند قَضَىٰ أَجَلًا، اجل دنیا است وَاجَلٌ مُّسَمًّى قیامت است و گفته اند ۲۰ أَجَلٌ مُّسَمًّى مدت آن چهل سال است که میان دو نفخه اسرافیل بود ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ: پس شما که اهل مکه اید از پس آنکه بدانسته اید که خدای شما را از گل بیافریده است می گمان برید درانگیختن از پس مرگ، بییقین بدانید که آن خدا که قادر بود بر آفریدن خلق از گل، قادر باشد

برانگیختن ایشان از پس مرگ.

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ: و او است خدای در آسمانها و زمین - ای: او است خدای آسمانها و زمین. سؤال:

۴ چون خدای گفت من در آسمانها و زمین چرا شما می گوید که خدای بکل مکان نیست؟ جواب گوئیم معناه يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ زاینجا واجب آید که سر و جهر بندگان در آسمانها و زمین بود نه خدای. و دیگر جواب: از اینجا که گفت و هو الله فی

۸ السَّمَوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ آن واجب آید که خدای آسمانها و زمین بود، نه آنکه به ذات خود در آسمانها و زمین باشد، چنانکه گویند فلان امیر است در هرات و نيسابور بیش از آن واجب نیاید که امیر هرات و نيسابور بود. يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ: می داند نهان و آشکار شما در گفتار و يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ: و می داند آنچه می کنید. مراد زاین همه کردار بندگان است. ۱۲

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ: و نیاید بدیشان هیچ نشانی از نشانهای خدای ایشان؛ ای: به اهل مکه، چون انشقاق قمر و اجابت شجر و تکلم صلب و تکلم جدی مشوی و تکلم حصی و جز آن از دلایل و حجج؛ و گفته اند مراد از این آیات قرآن است إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ: که نه ایشان از آن روی بگردانیدگان باشند، یعنی ابا کنندگان از قبول آن. ۱۶

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ: بدرستی که بدروغ داشتند سزا و درست را چون بدیشان آمد. گفته اند این حق قرآن است و گفته اند توحید خدا است و گفته اند دلیل و حجت است فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ: ۲۰ زودا که بدیشان آید خبرهای آنچه بودند که از آن می خندستانی کردند، چون حدیث قیامت و بعث. و گفته اند معناه: زود بود که در ایشان رسد عقوبت استهزاء ایشان به رسول و قرآن و به خبر قیامت.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ: ای نگه نکردند که چند هلاک

- کردیم از پیش ایشان از گروه، یعنی قرون ماضیه. سؤال: اهل مکه کی دیدند هلاکت قرون ماضیه را تا می گوید اَلَمْ يَرَوْا؟ جواب گفته اند این رؤیت به معنی علم است، ای: آگاه نه اند که ما چند قرنها را از پیش ایشان هلاک کردیم. و گفته اند که این رؤیت بصر است که اهل مکه در سفرها می گذشتندی و می دیدندی آثار گذشتگان، واجب کردی که بدان عبرت گرفتندی و به خدای بگرویدندی مَكْتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ تُمَكِّنْ لَكُمْ: پادشاهی و دستگاه دادیم ایشان را در زمین آنچه پادشاهی و دستگاه و جایگاه ندادیم شما را وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِذْرَارًا: و بفرستادیم بر ایشان میغ را با رنده پیایی به وقت حاجت؛ و گفته اند این سما باران است وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ: و کرده بودیم جویها که می رفتی در پیش ایشان و در زیر اشجار و مساکن ایشان فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ: هلاک کردیم ایشان را به گناهان ایشان وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ: و بیافریدیم و پدید آوردیم از پس ایشان گروهانی دیگر. قرن اهل عصری باشند و مدت ایشان مختلف بوده است، وقت بود که مدت قرن صد سال بوده است و وقت بوده است که هفتاد سال بوده است؛ اکنون به هر سی سال قرنی فرو شود و قرنی دیگر آید.

- وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ قَوْمٍ آخَرِينَ: و اگر فرود آورديم بر تو يا محمد نامه ای نبشته بر کاغذی، چنانکه بر موسی الواح فرو آوردیم فَلَمَّسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ: تا ببسودندی آن را به دستهای ایشان لَقَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا: هر اینه گفتندی آن کسان که نگرویدند إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ: نیست این مگر جادوی هویدا.
- گفته اند این جواب آن سخن است که کافران مکه گفتند: یا محمد ما به تو نگرویم تا به هریکی از ما نامه ای نیاری به دست خط خدای که «این نامه از خدا است به فلان کس پسر فلان، اما بعد به محمد اقرار ده که او رسول من است»، آنکه ما به تو اقرار دهیم. خدای تعالی گفت گر آن نیز

بداد می هم بنگرویدندی، لابل گفتندی که این جادوی است که محمد می کند چنانکه انشقاق قمر را به عیان بدیدند گفتند سحر است.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ: و گفتند کافران مکه چرا نه فرو آرند بر محمد

فریشته ای چنانکه ما او را می بینیم تا بدانیم که محمد رسول خدا است ۴

وَلَوْ أُنْزِلْنَا مَلَكَاً لَفُضِيَ الْآمُرُتُمْ لَا يُنْظَرُونَ: و اگر فرو آوردیمی فریشته ای هر اینه

برگزاردندی کار به هلاکت ایشان بس ایشان را مهلت ندادندی؛ و اگر

بدیشان فریشته فرستادیمی ایشان طاقت دیدار وی نداشتندی پس همه

هلاک شدند. و گفته اند معناه: گر ما فریشته ای فرستادیمی به مراد دل ۸

ایشان چنانکه ایشان می آرزو خواستند هم بنگرویدندی، ما ایشان را

هلاک کردیمی زیرا که حکم خدای آن است که هر گروهی که ایشان

از رسولان خویش معجزه به آرزو خواستندی چون بدیدندی و

نگرویدندی، خدای ایشان را هلاک کردی؛ قوم تو یا محمد همچنان ۱۲

بودندی.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا: و اگر کردیمی ما او را یعنی رسول را

فریشته ای هر اینه کردیمی او را در صورت مردی تا او را توانستندی دیدن

زیرا که ناپیغمبر فریشته را نتواند دید بر هیئت فریشتگی وَلَلْبَشَاءُ عَلَيْهِمْ مَا يُلَيْسُونَ: و ۱۶

هر اینه آنگه بشورانیدیمی بر ایشان آنچه ایشان می شورانند بر خویشان؛

یعنی گر رسول بدیشان مردی است آدمی می گویند چرا نه فریشته است

از آن می در غلط افتند، گر فریشته بودی بر صورت مردی بودی آنگه

ایشان هم در غلط افتادندی که چرا نه بر هیئت فریشته است، آنگه ۲۰

همچنین شبهت بر جای بودی. پس بدید آمد که بهانه می کنند ناگرویدن

را. آنگه خدای تعالی مصطفی را علیه السلام تسلیت کرد و بر صبر

داشت، گفت:

وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ بَرُؤْلًا مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ:

بدرستی که خندستانی کردند بر رسولان که از پیش تو بودند پس در رسید در آن کسها که می خندستانی کردند زایشان آنچه بودند که بدان خندستانی کردند، چون عذاب و گفته اند عقوبت استهزاء ایشان، تو صبر کن تا وقت عذاب قوم تو آید.

۴

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ: بگو یا محمد بروید در زمین. سدی گوید: فَاَقْرُوا الْقُرْآنَ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ: پس نگه کنید که چگونه بود سرانجام آن بدروغ دارندگان حق؛ گر شما همان کنید که ایشان کردند، با شما همان کنند که با ایشان کردند.

۸

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: بگوی یا محمد کرا است آنچه در آسمانها و زمین است. اگر جواب دهند ترا و گر نه قُلْ لِلَّهِ: تو بگوی که همه خدای را است كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ: نبشت و واجب کرد بر خود رحمت. سؤال: این سخن با کافران است و خدای را بر کافران رحمت

۱۲

نبود، پس چرا گفت كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ؟ جواب گوئیم این رحمت به تأخیر عذاب است و آن تأخیر عذاب از کافران شرف مصطفی را بود که وی رسول رحمت بود نه رسول عذاب و نیز خدای دانست که در اصلا

۱۶

آن کفار مسلمانانند، خواست که ایشان را جدا کند و نیز دانست که بسیاری از ایشان در مسلمانی آیند، از آن بود که عذاب ایشان را تأخیر کرد لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ: هر اینه فراهم آرد شما را مر آن روز رستخیز را؛ یعنی روز قیامت. و گفته اند معناه: فراهم آرد شما را تا روز قیامت

۲۰

آنکه همه را مکافات کند لَا رَيْبَ فِيهِ: جای شک نیست در آن روز. و گفته اند معناه: لا تترتابوا فيه: به شک مباشید در بودن آن روز الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: آن کسها که زیان کردند بر تنهای ایشان، ایشان بنگروند؛ یعنی آنها که زیانکار قیامت خواهند بود بنگروند در دار دنیا تا همچنان کافر به قیامت آیند. و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است،

معناه: الذین لا یؤمنون خسروا انفسهم.

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي الْآلِي وَالنَّهَارِ: و او را است - یعنی خدای را است - آنچه آرام گرفت در شب و روز؛ معناه: خدای راست هر چه در شب بیارامد و در روز بجنبید وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: و او است شنوای گفتار ایشان و دانا به کردار ایشان. و گفته اند معناه: شنوای دعای ایشان و دانا به حاجات ایشان. و گفته اند معناه: شنوای کفر کافران و دانا به نکرت دل ایشان و به احتمال شما از ایشان.

۸ قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: بگو یا محمد ای بجز خدای را فرا گیرم دوستی و معبودی هست کننده آسمانها و زمین او است. و گر فَاطِرُ به خفض خوانی نعت اللَّه بود. سؤال: ای نه خدا گفت وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، پس چرا رسول را گفت جز مرا ولی مگیر؟ جواب ۱۲ گوییم این ولی معبود است و این جواب کافران است که فا رسول می گفتند: آن را می پرست که پدران تو پرستیدند گر حلال زاده ای. و گفته اند این ولی متولی امور است نه دوست وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ: ، به ضمّ یاءِ اولی و کسر عین اولی و به ضمّ یاءِ ثانیه و فتح عین ثانیه: و او خوراند همه خورندگان را و نخوراند او را؛ یعنی او است روزی دهنده همه و او را به کس حاجت نه. و اگر هر دو را به ضمّ یا و کسر عین خوانی، معناه: یکی را خوراند و یکی را نخوراند. معناه: یکی را توانگری دهد و یکی را درویشی. و اگر وَهُوَ يُطْعِمُ به ضمّ یا و کسر عین وَلَا يُطْعَمُ به فتح یا و عین خوانی، معناه: او خوراند و خود نخورد. سؤال: و نیز خوانده اند وَهُوَ يُطْعَمُ به فتح یا و عین وَلَا يُطْعِمُ به ضمّ یا و کسر عین، این را چه معنی بود؟ جواب گوییم معناه: او خورد و خود نخوراند؛ این صفت آن ولی بود که از پیش یاد کرد که أَغَيَّرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا، ای: ابد شیأ يطعم ولا يطعم قُلْ أَنِّي أُمِرْتُ یاد کرد که أَغَيَّرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا، ای: ابد شیأ يطعم ولا يطعم قُلْ أَنِّي أُمِرْتُ

- أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: بگویا محمد مرا فرموده اند که باشم نخستین کسی که بگردد و مرا گفته اند که مباش از هنباز آزندگان با خدا؛ معناه: اول کسی از شما که او را به گفتن شهادت فرموده اند منم. سؤال: ای پیش از مصطفی نیز مسلمانان نبودند تا می گوید أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ؟ جواب گفته اند معناه: أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ منکم؛ و گفته اند معناه: اول کسی از خلق خدای که او را به اسلام فرموده اند منم. زیرا که اول چیزی که خدای تعالی آفرید نور مصطفی بود علیه السلام، و آنکه او را امر کرد به توحید خود؛ وی اقرار داد به وحدانیت او. و گفته اند این أَوَّلَ مراد از این اجد است، یعنی مرا فرموده اند که بجدترین و صلب ترین همه باشم در دین خدا، نگرید تا در من طمع نکنید که من در دین شما آمم. و آن آن بود که کافران مکه گفتند یا محمد پدران تو از توبه دانستند، گر دین بهین این بودی ایشان این دین داشتندی.

۱۲

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ: بگویا محمد که من ترسم گر نافرمانی کنم خدای را از عذاب روز بزرگ؛ و آن عذاب دوزخ است. در این تقدیم و تأخیر است، معناه: انی اخاف عذاب یوم عظیم ان عصیت ربی.

۱۶

- مَنْ يُضْرَفْ عَنْهُ يَوْمٌ فَقَدْ رَحِمَهُ: هر که بگرداند خدای عذاب از وی روز قیامت بدرستی که ببخشد و بیامرزد او را. و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است، ای: من رحمه یومئذ صرف عنه العذاب. و اگر یُضْرَفْ خوانی به لفظ مجهول، معناه: هر که بگرداند عذاب از وی فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ: و آن است - یعنی بخشودن و آمرزیدن و عذاب بگردانیدن - پیروزی هویدا.

۲۰

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ: و اگر رساند خدای ترا گزند و بیماری و اندوهی وابرنده نبود آن گزند را مگر او وَإِنْ يَمْسَسْكَ بَخِيرٍ فَهُوَ

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و گرساوند ترا نیکی - یعنی عافیتی و نعمتی - او بر هر چیزی توانا است؛ یعنی نعمت و شدت همه از خدای بین که او است قادر بر هر چیز.

- ۴ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ: و او است شکننده کامهای بندگان زور بندگان او، هم به قهر و غلبه و هم به قدر و جلال و هم به هستی ذات، فوقی که او را فوق نه و تحت نه و یمین نه و یسار نه، خلف نه و قدام نه، حیث نه، درجای نه و بر جای نه، از جای به جای نه، علوش به علو خلق مانده نه چنانکه ذاتش به ذات خلق مانده نه. فوق در قرآن بر ده وجه است: فوق علم و حکمت است: وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ. و فوق قوت و قدرت است: وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ؛ و فوق دلیل و حجت است: وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ و فوق عذاب و عقوبت است: زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ؛ و فوق درجت و کرامت است: لَهُمْ عَرْقٌ مِّنْ فَوْقِهَا عَرْقٌ؛ و فوق توفیق و عصمت است: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ؛ و فوق دون و حقارت است: مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا؛ و فوق زحام و کثرت است: ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ؛ و فوق مکان و جهت است: أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا، و فوق علو و رفعت است: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ. در این آیت به هو اشارت کرد فرا قاهریت و فوقیت خود، تا جهانیان بدانند که همچنانکه او قاهر همه عالم است و او را قاهر و قهار نه، او فوق همه عالم است و او را فوق و تحت نه؛ چنانکه قاهری او به قاهری کس نماند، فوقی او به فوق کس نماند و چنانکه دون او قاهر نبود مگر مقهور و او قاهری است که مقهوری را فاز و راه نه، همچنین دون او فوق نبود مگر با تحت و او فوقی است که تحت را بدو راه نه؛ و همچنان که دون او قاهر نبود مگر در جای و بر جای و او قاهری است که در جای نه و بر جای نه؛ همچنین دون او فوق نبود مگر در جای و بر جای و او فوقی است که در

- جای نه و بر جای نه. و همچنان که او را قاهر به حجت عقل و قرآن گوئیم نه به قیاس مخلوقان، زیرا که قیاس مخلوقان تشبیه بارآرد و حجت عقل و قرآن تنزیه و او قاهر منزّه است نه مشبّه، همچنین او را فوق به حجت عقل و قرآن گوئیم نه به قیاس مخلوقان، زیرا که قیاس مخلوقان ۴ تشبیه بارآرد و حجت عقل و قرآن تنزیه بارآرد و او فوق منزّه است نه مشبّه؛ و همچنان که دون وی قاهر از ظلم خالی نبود و او قاهری است منزّه از ظلم همچنین هر فوقی که دون او است از تحت خالی نیست اما او فوقی است منزّه از تحت. گر کسی گوید فوق نبود تا او را تحت نبود؛ ۸ گوئیم پس قاهر نبود تا او را مقهور نبود، گرمی روا بود که الله لم یزل قاهر بود و او را مقهور نه، نیز روا بود که الله لایزال فوقی بود که او را تحت نه. و گر گوید که فوق آن بود که برجای بود، چون خدای برجای نبود پس فوق نبود؛ ما گوئیم پس قاهر آن بود که او را آلت و جارحت بود، چون ۱۲ خدا را آلت و جارحت نبود پس قاهر نبود. گر گوید ما ایم که قاهر به آلت و جارحه باشیم زیرا که قاهر ناقص باشیم، خدای قاهر کامل است او را به آلت و جارحه حاجت نبود؛ گوئیم ما ایم که فوق برجای باشیم زیرا که فوق ناقص باشیم، خدای فوق کامل است او را به مکان و جای حاجت ۱۶ نه. گر گوید چون خدای فوق بود و سما فوق بود چه فرق بود میان خدا و سما؟ گوئیم وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ گر خدای قاهر بودی و فرعون قاهر بودی، چه فرق بودی میان خدای و میان فرعون؟. گر گوید فرعون قاهر مجازی بود، قاهر بحقیقت خدای است و بس، ما گوئیم سما فوق ۲۰ مجازی است، فوق بحقیقت خدا است و بس. گر گوید وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ این فوق به معنی قهر و غلبه است نه به معنی فوقیت ذات، ما گوئیم این قاهر به معنی فوقیت ذات است نه به معنی قاهریّت ذات. اگر گوید نشاید که این قاهر به معنی فوق بود زیرا که قاهر را جدا یاد کرد و فوق را

- ۴ جدا؛ ما گوییم شاید که این فوق به معنی قاهر بود زیرا که فوق را جدا یاد کرد و قاهر را جدا. اگر گوید وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ خدای را عالی و علی گوی مگو که فوق، زیرا که از این فوق لفظ بوی تشبیه آید؛ ما نیز گوییم تونیز خدای را قادر گوی قاهر مگوی که از این لفظ قاهر بوی ظلم آید.
- ۸ اگر گوید من او را قاهر گویم تا به قرآن اقرار داده باشم و چون دیگر قاهرانش نگویم تا از تشبیه دور باشم؛ ما گوییم او فوق است تا به قرآن اقرار داده باشیم و چون دیگر فوقانش نگویم تا از تشبیه دور باشیم، همچنان که به قاهری او اقرار باید داد و او هم از کیفیت دور، به فوقیت او اقرار باید داد و او هم از کیفیت دور. وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ: و او است درست کار و درست گفتار و آگاه به همه چیزها. این ذکر حکیم و خبیر جواب آن است که کسی گوید: اگر خدا فوق عالم بودی چگونه تصرف کردی در عالم و چگونه آگاه بودی از احوال عالم با چندین وسایط در میان؟ خدای گفت من حکیم و خبیرم به همه احوال خلق. سؤال: گر فوق درین آیت نه به معنی قاهر بودی چرا گفتَ فَوْقَ عِبَادِهِ بندگان را خاص کرد، نگفت فوق خلقه بعد ما که به علو ذات فوق همه خلق است نه همی فوق بندگان و بس؟ جواب گوییم اگر این فوق به معنی قاهر گویی هم این لازم آید که چرا نگفت فوق خلقه بعد ما که به علو ذات فوق همه خلق است نه همی فوق بندگان و بس. و دیگر جواب گوییم چون گفتَ فَوْقَ عِبَادِهِ همان فایده داد که فوق جمیع خلقه، زیرا که همه خلق بنده او اند.
- ۲۰ قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً: بگو یا محمد چه چیز بزرگتر به گواهی، گر جواب دهند و گر نه قُلِ اللَّهُ شَهِيدُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ: بگو یا محمد که خدا گواه است میان من و میان شما بر نبوت و رسالت من. شأن نزول این آیت آن بود که رؤساء مکه نزدیک مصطفی آمدند گفتند «یا محمد، خدای هیچ کس نیافت که وی را به رسولی فرستادی جز ترا و هیچکس

- گواهی نمی دهد بر رسالت تو و ما اهل کتاب را پرسیدیم از حدیث تو، گفتند ما خود او را ندانیم؛ اکنون بر این دعوی که می کنی که ترا گواهی دهد؟». این آیت فرود آمد و این آیت ما را حجت است بر آنکه خدای تعالی شیئی است زیرا که سؤال از شیئی کرد که گفت قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً و جواب آن آله داد، گر خدای تعالی شیئی نبودی این درست نیامدی، چنانکه درست بنیاید که کسی را پرسند که آئی رجل اقوی؟، وی گوید البعیر اقوی، زیرا که بعیر نه رجل است. سؤال: اگر شیئی نام خدا است پس چرا او را ندا درست نیاید که یاشی، چنانکه او را ندا درست آید که یا حی؟ جواب گوئیم ندا خدای را تعالی بدان نام درست آید که از اسماء مدح بود و شیئی از اسماء اثبات است نه از اسماء مدح، این همچنان است که خدای تعالی ثابت و موجود است لکن او را ندا نکنند که یا ثابت و یا موجود، زیرا که این از اسماء اثبات است نه از اسماء مدح. سؤال: اینجا صدق دعوی را استشهاد به خدا درست نیاید نبینی گر کسی دعوی کند گویند گواه که داری، گوید گواه خدای است، این از وی نپذیرند، پس چرا گفت قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ؟ جواب گوئیم اینجا استشهاد به خدا درست نیاید زیرا که مصداق آن بنتوانیم نمود، اما رسول مصداق آن بنمود بدانکه گفت وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ: پیغام دادند به من این قرآن را که خلق اولین و آخرین از مثل این عاجزند و معجزه دلیل صدق دعوی کند لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ: تا بیم کند شما را بدین قرآن و آن کس را که رسید به وی خبر این قرآن تا به قیامت. محمد هیصم گفتی رحمه الله: فضل معجزه مصطفی علیه السلام بر معجزات سایر انبیا یکی بدان است که معجزات دیگر پیغامبران مختص بدان گروه بود که مشاهد آن بودند، آنها که از پس آمدند به روایت بدانستندی که قلب عصاحیه بود و خروج ناقه از صخره بود و احیاء موتی و لیس الخبر کالمعاینه؛ اما معجزه

مصطفی چون قرآن مختص نیست بدان گروه که در وقت مصطفی بودند، لابل هرکه تا به قیامت باشد و قرآن را می شنود مشاهد اعجاز آن باشد زیرا که گفت لَا تُذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَتَيْكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى: ای شما ۴
همی گواهی دهید که با خدای خدایان دیگر است، گر گویند بلی قُلْ لَا أَشْهَدُ: بگویا محمد من باری آن گواهی ندهم قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ: بگو بدرستی که او یک خدای است وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ: و من بیزارم از آنچه شما می هنباز آرید با خدای، چون بتان.

۸ الَّذِينَ اتَّسَنَاهُمْ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ: آن کسان که دادیم ایشان را نامه - چون تورات و قرآن - می شناسند رسول را به رسولی چنانکه می شناسند فرزندان خویش را به فرزندی. این آیت در شأن عبدالله بن سلام آمد چون عمر او را گفت: یا با حمزه، تو رسول را به رسولی همچنان می شناسی که فرزند خود را به فرزندی؛ و قصه وی در سورة البقرة گفته آمد ۱۲
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: آن کسان که زیان کردند و بزیان آوردند تنهای خویش را ایشان بنگروند. گفته اند در این تقدیم و تأخیر است، معناه: الذين لا يؤمنون خسروا انفسهم.

۱۶ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا: و که بود ستمکارتر از آن کس که فرابافت بر خدای دروغ که او را همتا و هنباز گفت أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ: یا بدروغ داشت نشانههای او را؛ یعنی دلایل و حجج او را و گفته اند این آیات قرآن است إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ: بدرستی که نرهند ستمکاران از عذاب خدای و پیروزی نیابند به بهشت. ۲۰

وَيَوْمَ نَخْشُرُهُمْ جَمِيعًا: و آن روز که روز قیامت بود برانگیزیم ایشان را همه، یعنی عابدان را و معبودان را ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا: پس گوئیم آن کسان را که هنباز آوردند با خدا آئین شُرَكَاءُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: کجا اند آن هنبازان شما که بودید که می دعوی کردید که ایشان خدایانند. سؤال:

چرا اینجا گفت آئِنَ شُرَكَاءُكُمْ و جای دیگر گفت آئِنَ شُرَكَائِي؟ جواب
گوییم اینجا که گفت آئِنَ شُرَكَاءُكُمْ ایشان را به کافران اضافه کرد به
افتراء کافران و آنجا که گفت آئِنَ شُرَكَائِي به دعوی کافران، فی الحقیقه
بت نه هنباز کافران است و نه هنباز خدای.

۴

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ: پس نبود جواب
ایشان و سخن ایشان عذر ایشان مگر آنکه گویند بدان خدای که خداوند
ما است که نبودیم ما هنباز آرندگان با خدای. و اگر وَاللَّهِ رَبَّنَا به نصب
رب خوانی ندا باشد، معناه: واللّٰه یا ربّنا، به خدایی توای بارخدای ما که
ما مشرک نبودیم.

۸

أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ: نگه کن که
چگونه دروغ می گویند بر تنهای ایشان و گم شده بود از ایشان آنچه بودند
که می فریاد می کردند از شبهتها و شرک. و گفته اند این صفت منافقان است که
در قیامت پندارند که دروغ بر خدای روا توان کرد چنانکه در دنیا سوگند
می خوردندی که ما مؤمن و مخلصیم.

۱۲

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ: و از ایشان کس است که نیوشه می کند سوی تو
آنکه که تو قرآن می خوانی و تعجب می کند از فصاحت نظم قرآن وَجَعَلْنَا
عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ: و کرده ایم بر دلهای ایشان پوششهای نکرت و
غفلت تا درنیاوند حق را وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا: و در گوشهای ایشان کری است؛
یعنی در گوشهای دل ایشان کری است از شنیدن و دریافتن حق. وَقُرْأَ بِهِ
فَتْحٌ وَوَ كَرِيٌّ بُوْد و و ق ر ب ه ک س ر و ا و ب ا ر گ ر ا ن بُوْد ب ه خ ر و ا ر ی ا ب ه ا ش ت ر و ا ر و ا ن
يَرَوْنَ كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا: و گر بینند هر نشانی هم بنگرند بدان حَتَّى إِذَا
جَاؤُكَ يُجَادِلُونَكَ: تا می آیند به تو پیکار می کنند با تو در حق. و گفته اند
این حتی به معنی لَمَّا است، ای: لَمَّا جَاؤُكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ: گویند آن کسان که نگریدند نیست این که

۱۶

۲۰

محمد می گوید و می خواند مگر افسانه‌های پیشینیان؛ و گفته اند نبشته‌های پیشینیان، از جای می برگیرد و بر ما می خواند.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ: و ایشان یعنی اهل مکه باز زد می کنند از وی مردمان را تا در دین وی نشوند وَ يَتَأَوْنَ عَنْهُ: و خود دور می شوند از وی و دین وی. و گفته اند که این صفت بوطالب است عم رسول که اهل مکه را باز می داشت از جفا کردن با رسول و خود نگروید به وی.

و آن آن بود که روزی مصطفی علیه السلام به بطحاء مکه بیرون شد، دیر می آمد. بوطالب را دل مشغول شد، پنداشت که کسی او را هلاک کرد؛ آواز داد بر در کعبه که «یا معشر قریش، تا من زنده باشم نگذارم که کسی با یتیم من جفا کند، او را نمی بینم، گر او را هلاک کرده اید سوگند به لات و عزى و هبل گربه زمین آیم تا خون در کویهای مکه بنرانم». قریش وی را حرمت داشتندی، بیامدند و گفتند «یا باطالب، دل مشغول مدار تا تو زنده باشی کس با برادرزاده تو جفا نکند وی برجاست او را بازجوی». بوطالب سوی بطحاء مکه بیرون شد به طلب مصطفی، وی را یافت خالی نشسته با خدا مناجات می کرد؛ گفت «یا ابن اخی، نزدیک بود که برای تو در مکه کاری صعب انگیزتمی». ۱۶

مصطفی گفت «یا عم چون ترا بر من چندین شفقت است چه بود که یکبار کلمه توحید بگویی تا مرا دست آویزی بود که به قیامت تو را شفاعت کنم». بوطالب گفت «یا ابن اخی، حجتی بنمای مرا بر رسالت تو و حقی دین تو». رسول گفت «یا عم، چه حجت خواهی؟». گفت «آن درخت را خواهم که بخوانی تا به تو آید و گواهی دهد بر رسالت تو»، و اشارت کرد سوی درخت مغیلان. رسول چون این سخن از بوطالب بشنید طمع کرد در اسلام وی، همی آواز داد درخت را که «اجیبی ایتها الشجرة». آن درخت همی بیخ در زمین می کشید و زمین را می درانید تا

پیش رسول آمد، سرفروود آورد و او را سجود کرد، آنکه سر برآورد. رسول او را گفت «من انا؟». فقالت «انت رسول الله». رسول مر بوطالب را گفت «یا عم، هیچ بهانه ماند، بگولا اله الا الله». بوطالب گفت «اکنون بفرمای تا با جای خویش شود». رسول مر آن درخت را گفت ۴ «ارجعی وراک». درخت همچنان زمین را می درانید و بیخ در زمین می کشید تا با جای خویش شد. رسول گفت «یا عم، نیز چه حجت خواهی تا ایمان آری. بوطالب زمانی اندیشید پس گفت «یا ابن اخی، زیرا قوم تو ترا جادو می گویند که تو چنین کارها دانی کردن». ۸ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ: هلاک نمی کنند مگر تنهای ایشان را و آگاهی ندارند که خویشان را به کفر و شرک می هلاک کنند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ وَكُفِّرُوا بَعْدَ ذَلِكَ بِهِنَّ أُولَٰئِكَ صَفْرَاءٌ يَصْرِفُهُمْ بِهِنَّ فِي حُفْرٍ يَدْفَنُ فِيهَا كَثِيرًا مِّنَ نَّاسِهِمْ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. سؤال: وَاَوْ كَلِمَةُ شَرْطٍ ۱۲ است، آن را جوابی باید، جواب این وَاَوْ چیست؟ جواب گوئیم این وَاَوْ را جواب نیست تمامی وصف را، چنانکه گویند: ولورأيت عليًا بين الصَّفَيْنِ، این یاد کنند و جواب یاد نکنند تأکید را. و گفته اند معناه: ولو تریهم اذ وقفوا على النار لعجبت من حالهم. اما این وقف گفته اند عرضه کردن ایشان است بر آتش و راندن ایشان سوی دوزخ؛ و گفته اند این وقف حبس ایشان است در دوزخ و حبس را وقف گویند فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبَّنَا: گویند کاشکی ما را بازگردانیدی با دنیا، نیز بدروغ نداریم نشانهای خدای ما را و سخنان خدای را چنانکه می داشتیم. و ۲۰ گفته اند معناه: یا لیتنا نرد و یا لیتنا لانکذب بآیات ربنا. و گفته اند معناه: کاشکی ما را بازگردانیدی از دوزخ و گر باز گردانند و گر نگردانند نیز بدروغ نداریم آیتهای خدای ما را، زیرا که ما را معلوم گشت که آن حق است وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: و باشیم از گرویدگان. این بگویند ولکن سود

ندارد ایشان را.

بَلْ بَدَّاهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ: بیک پدید آمده بود ایشان را آنچه بودند که پوشیده می داشتند از پیش، چون قیامت که از پیش آن را انکار کردند. و گفته اند مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ کفر و شرک است که از پیش می گفتند وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، شرک خویش را بپوشند آنگه اندامهای ایشان برایشان گواهی دهد، آن بود پدید آمدن آنچه می بپوشیدند. و گفته اند مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ معصیتهای ایشان بود. و گفته اند مراد از این نفاق است که در دنیا می بپوشیدند در قیامت پدید آید. و گفته اند مراد از این ندامت قاده و سفله است، چنانکه جای دیگر گفت وَ اسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَوَرَّدُوا لِعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ: و اگر بازگردانند ایشان را با دنیا هرینه بازگردند باز آنچه باززد، بودند ایشان را از آن، چون کفر و شرک و معاصی وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ: و بدرستی که ایشان دروغ زنانند در آنچه می گویند که ما را با دنیا گردانند ما نیز حق را تکذیب نیاریم.

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا: و گفتند آن کافران - که منکر بعث و قیامت بودند - نیست زندگانی مگر این زندگانی نخستین و نزدیکترین، که هر یکچندی نوبت قومی دیگر آید چون نبات که بهارگاه برآید و تیر ماه فرو ریزد، هر چه بریخت نیز برنیاید وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ: و نیستیم ما برانگیختگان از پس مرگ.

وَلَوْ تَرَى إِذْ دُفِنُوا عَلَى رَبِّهِمْ: و گر بینی یا محمد چون بدارند ایشان را به شمار با خدای ایشان شگفتی کنی از زاری و خواری ایشان. اشکال بر این همان است که از پیش بگفتیم قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ: خدا گوید ای نیست این بعث و این عذاب سزا و درست. قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا: گویند هست به خدای ما که حق است. و گفته اند معناه: ای نه این عذاب شما را سزا

است و واجب؛ اقرار دهند که بلی. قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ: خدا گوید- و گفته اند مالک گوید- بچشید عذاب جاوید بدانچه بودید که می بدروغ داشتید.

- ۴ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ: بدرستی که زیان کردند آن کسان که بدروغ داشتند بازرسیدن به قیامت و بدروغ داشتند دیدار خدای را حَتَّى إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً: تا آنگاه که بدیشان آمد قیامت نزدیک و رستخیز ناگاه. گفته اند این حَتَّى به معنی لَمَّا است و هر حَتَّى که در قرآن در پیش آن إذا بود آن حَتَّى به معنی لَمَّا بود، ای: لَمَّا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً: چون بدیشان آمد قیامت ناگاه قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا: گویند ای پشمانیا و ارمانا بدانچه تقصیر کردیم در دنیا در ساختن قیامت را و تقصیر کردیم در طاعت خدای. گفته اند فیها کنایت از قیامت است که بدان نگر و دیدیم تا مفلس به قیامت آمدم وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ: و ایشان برداشته می آرند گران بارهای ایشان از معاصی بر پشتهای ایشان إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ: بدان که بد باری بود آن بار گناهان که ایشان به گرانی می برگیرند. سؤال: معاصی اعراض است، پس حمل آن بر پشت چون ممکن بود؟ جواب: گوییم آن مثالی بود افعال ایشان را، طاعت را مثال نورانی و معصیت را مثال ظلمانی. و آن آن بود که روز قیامت مجرم جرم خویش را ببندد به زشتترین صورتی پیش وی آید؛ گوید «تو کئی که من هرگز چیزی از تو منکرتر ندیده ام». گوید «من گناه توام، گردن فروود آرتا بر گردن تو نشیم». گردن او را فرو شکند و بر گردن او نشیند.
- ۸ ۱۲ ۱۶ ۲۰

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ: و نیست زندگانی بترین و نزدیکترین- یعنی زندگانی این جهانی- مگر بازی و مشغولی. سؤال: زندگانی صفت است نه مقدور و لعب و لهو فعل است و مقدور، پس این چون بود؟ جواب گوییم مراد از این حیات دنیا زندگانی گذاشتن است

- در طلب دنیا و آن فعل است. ابن عباس گوید: لعبٌ کلب الصبیان و لهوٌ کلهو الشبان، بازی آن فعل را گویند که آن را حاصلی نباشد چون بازی کودکانه و لهو آن بازی را گویند که در آن طربی بود. محمد هیصم گفتی رحمه الله: خدای تعالی زندگانی این جهانی را لعب و لهو خواند زیرا که با شغل است و بی حاصل و بی بقاء، چون بازی کودکانه وَلَلَّذَارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ: و هر اینه آن سرای آن جهان - ای: بهشت - به مر آن کسان را که پرهیزند از کفر و شرک و معاصی أَفَلَا يَعْقِلُونَ: ای خرد ندارند تا بدانند که بهشت باقی را به دنیای فانی بنیاید داد. ۴
- قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ: بدرستی که ما نیک می دانیم که هراینه می اندهگن کند ترا یا محمد آنچه می گویند کافران از کفر و انکار و جفا و آزار. و آن آن بود که کافران مکه مر مصطفی را گفتند «تویا ساحری یا شاعری یا کاهن یا عاشق یا مجنون یا کذاب». وی جواب داد که «یا معشر قریش، من چه مرد آن باشم که مرا چنین گویند من گله شما فرا خدای خود بکنم». خدای تعالی این آیت بفرستاد تسلیت دل رسول را فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ: بدرستی که ایشان دروغزن نیابند ترا یا محمد در هیچ سخن؛ چون چنین بود پدید آمد که دروغزن ایشانند در هر چه می گویند. ۱۲
- و كَرِيهُكَ يُونُكَ به تشدید ذال خوانی: بدروغ ندارند ترا بدین قول. سؤال: چرا که بدروغ نداشتند او را که او را همی کذاب خواندند؟ جواب گوییم معناه: ایشان دروغزن نه ترا همی خوانند و بس یا محمد وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ: بیک آن ستمکاران آیتهای خدای را می انکار کنند. و گفته اند فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ مؤمنانند، یعنی گر کافران ترا تکذیب کنند مؤمنان ترا تکذیب نکنند غم مدار. ۱۶
- وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ: و بدرستی که بدروغ داشتند رسولانی را که

- پیش از تو بودند فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا: ایشان شکیبایی کردند بدانچه ایشان را بدروغ داشتند وَآوَدُوا حَتَّىٰ آتَاهُم نَصْرُنَا: و می آزدند ایشان را و ایشان صبر می کردند تا بدیشان آمد یاری ما، تو نیز صبر کن تا بیاید نصرت ما وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ: و بدل کننده نبود سخنان خدای را. سؤال: چرا گفت ۴
- بدل کننده نبود سخنان خدای را، نه همه متأوله و زنادقه سخنان خدای را می بدل کنند و بگردانند؟ جواب گفته اند این سخن آن است که گفت وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ. و گفته اند این کلمات وعیدهای خدا است کافران را به عذاب. و گفته اند لَا مُبَدِّلَ مراد از این نهی است: بدل ۸
- نکنیا از آیات خدای در معایب ایشان حرفی وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَائِ الْمُرْسَلِينَ: بدرستی که آمد به تو یا محمد از اخبار آن فرستادگان، یعنی پیغامبران گذشته که ایشان صبر کردند در محنت تا بدیشان رسید نصرت ما.
- وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ: و گر چنان است که می بزرگ آید و ۱۲
- گران آید بر تو یا محمد روی گردانیدن ایشان از حق فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ: گر توانی که بجویی سولاخی در زمین که بدانجای فرو شوی یا بجویی نردبانی سوی آسمان تا بر آن برشوی فَتَأْتِيَهُمْ بَأْيَةٌ: تا بدیشان آری نشانی، چنانکه ایشان می درخواهند نامه ۱۶
- آوردن به هریکی از خدا و فریشتگان آوردن و آسمان را به زمین آوردن و ناقه از سنگ بیرون آوردن بکن و بیار، پس اگر نتوانی صبر کن که ما آنچه همی ندهیم از معجزات به آرزوی ایشان صلاح تدبیر را نمی دهیم. و آن آن بود که گروهی از قریش نزد رسول آمدند، گفتند «یا محمد، ۲۰
- رسولان گذشته حجتها نمودند بر رسالت خویش چنانکه قوم ایشان درخواستند تا ایمان آورند، تو نیز این حجتها که ما همی درخواهیم بنمای تا به تو بگرویم». رسول آن را از خدای درخواست. خدای تعالی او را آن بنداد، زیرا که دانست که گر بدهد هم بنگرند، آنگه ایشان را

هلاک باید کرد به حکم سابق و نمی خواست که ایشان را هلاک کند، رسول را بر صبر داشت و گفت اگر صبر نکنی چه کنی وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهَدْيِ: و اگر خواستی خدای فراهم آوردی ایشان را یعنی همه کافران را بر راه راست و دین اسلام. در این آیت حجت است ما را بدانکه کفر و معاصی همه به خواست خدای است فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ: تا نباشی از نادانان؛ ای آنکه بشک می شوی در قدرت و هدایت بارخدای و پنداری که بی خواست خدای کسی راه یابد، مباش از نادانان؛ خطاب رسول را است و مراد از آن نادانی را که چنان پندارد.

۸ اِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ: بدرستی که پاسخ بحق آن کسان کنند که فراشنوند و دریابند حق را وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ: و آن مرده دلان را همچنان کرو و کور انگیزد خدای از گورپس با وی گردانند ایشان را روز قیامت. سؤال: بعث خلق خود باز گردانیدن ایشان است با خدا، پس چرا فرق کرد و ثُمَّ حرف تراخی درآورد میان بعث ایشان و میان باز گردانیدن ایشان با خدای؟ جواب گوئیم این بعث حشر است و این رجوع رجوع سؤال و حساب، و فرق است میان این و میان آن.

۱۶ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ: و گفتند کافران مکه چرا فرو نیاموردند بر محمد نشانی از خدای او چنانکه اهل مکه به آرزو می خواستند. و گفته اند این سخن مؤمنان گفتند چون دیدند که کافران در نا گرویدن بهانه آن می کردند که محمد حجت می نیارد چنانکه ما همی در خواهیم. مؤمنان گفتند چه بودی گر خدای تعالی این آرزو بدادی تا ایمان آوردندی قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَٰكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: بگو یا محمد که خدا توانا است بر آنکه فرو آرد نشانی و حجتی چنانکه می درخواهند بل که بیشتر ایشان نمی دانند که در آن بتری ایشان است. سؤال: گر چنین جواب می شاید آنها را که می حجت خواستند، پس هریکی از ما

تواند که دعوی پیغامبری کند، چون از وی حجت درخواهند گوید إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً. جواب گوئیم خدای تعالی این که گفت تسلیم دل مؤمنان را گفت که ایشان می گفتند چه بودی گر خدا آرزوی کافران برآوردی تا ایشان را بهانه نماندی؛ خدا گفت گر آن بکردمی شما را بتر افتادی که ما ایشان را هلاک کردیمی، زیرا که حکم سابق آن است که هر آن قوم که ایشان حجت به آرزو خواهند و رسول آن بیارد و بنگرند ایشان را هلاک کند، اگر این کفار را هلاک کردیمی آنگه شما را فضل غزو و شهادت نبودی و فتح و غنیمت نبودی و در دین صلابت نبودی و با کافران مناظره و مجادله نبودی شما را بتر افتادی.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ: و نیست هیچ چمنده ای در زمین و نه هیچ پرنده ای که بپرد به دو بال خویش. سؤال: چون معلوم شد که مرغ جز به بال خویش نپرد چه فایده بود در ذکر جناحین؟ جواب گوئیم بِجَنَاحَيْهِ یاد کرد تأکید را، چنانکه گویند سمعته باذنی و رایته بعینی و مشیت برجلی، خدای تعالی این دو گروه را یاد کرد رونده و پرنده زیرا که چمنندگان جهان این دو گروه باشند إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ: که نه ایشان گروهانی اند مانند گان شما در آفرینش و پرورش و شما را از همه نیکوتر می دارد و شما از خدایی او انکار می کنید و ناسزا می گوئید و دیگر گروهان خدای را تسبیح می کنند. و گفته اند مراد از این ذکر بعث است یعنی همه را برخواهد انگیخت روز قیامت. و گفته اند مخرج این سخن مخرج تنبیه است بر کمال قدرت خدای تا دلیل بود بر وحدانیت او که هر ده هزار عالم را من آفریدم و احوال عالم را در لوح من نبشتم و روز قیامت همه را من برانگیزم و پاداش من دهم، پس خدایی را من سزاوار باشم نه بت که از این هیچیز نتواند کرد مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ: فرو نگذاشتیم در نبشته لوح محفوظ هیچیز که نه همه نبشته ایم از اول دنیا تا

- آن وقت که اهل بهشت را در بهشت فرو آرند و اهل دوزخ را در دوزخ فرو آرند. و گفته اند این کتاب قرآن است که هیچیز نیست در باب دین و شریعت که بدان حاجت بود که نه در قرآن بیاورده است، در ظاهر آن یا در معنی آن یا در ضمیر آن، تا بندگان به نظر و اجتهاد بدان رسند ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُخْشَرُونَ: پس با خدای ایشان انگیزند همه را. وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا: و آن کسان که بدروغ داشتند آیتهای ما را، یعنی قرآن را و گفته اند این آیات دلایل و حجج است صُمِّ وَبُكْمٌ: کران و گنگانند از شنیدن حق و دیدن فرا حق و گفتن حق. و گفته اند يتصاممون بر آن معنیها که در اول سورة البقرة بگفته آمد فِي الظُّلُمَاتِ: در تاریکیهای نکرت و شبهت و جهالت اند و در تاریکیهای دوزخ خواهند بود. مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ: هر که را خواهد خدای گمراه کند او را؛ یعنی راه ننماید او را از آنکه داند که نه اهل آن است وَمَنْ يَشَأْ يُجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: و آن را که خواهد کند او را بر راه بایسته و راست و درست، راه اسلام و راه قرآن و راه بهشت.
- قُلْ آزَيْتَكُمْ إِنْ أَتَيْتُكُمْ عَذَابُ اللَّهِ: بگویا محمد ای دیدید شما - ای چه بینید و چه گوید، این کُم در این موضع تأکید خطاب فایده دهد - گربه شما آید عذاب خدای؛ چون درد و بیماری و زیان و بلا و غمان و اندهان أَوَاتَكُمْ السَّاعَةَ: یا به شما آید قیامت نزدیک اَغْيِرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: ای جز خدای را خوانید و ابردن آن عذاب را بگوئید و پاسخ کنید گر هستید راست گویان در آنچه می گوئید که بت هنباز خدا است.
- بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ: بیک او را خوانید و بس تا و ابرد از شما آن بلا که او را می خوانید از بهر و ابرد آن بلا را. و گفته اند معناه: فیکشف من تدعون الیه، ای: او آن خدا است که و ابرد بلا چون دعا و زاری کنید به وی، گر خواهد وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ: و فرو گذارید و فراموش کنید وقت بلا آنچه همی هنباز آرید با خدای. و در این تمامترین

حجتی است بر مشرکان بر آنکه بت خدایی را نشاید که همه نعما و آلا از یک خدای است، پس خدایی را اوسزا است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ: بدرستی که بفرستادیم ما به گروهانی که پیش از تو بودند فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ: پس بگرفتیم ایشان را به اندوهان و گزندها چون بیماری و زیان و وبا و بلا لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ: تا فراخورد آن آن بود که زاری کنند و به توحید با خدای گردند.

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ يَأْسًا تُضَرَّعُوا: چرا نه چون بدیشان آمد عذاب ما زاری کردند و ایمان آوردندی وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ: بیک سخت شد و سیاه شد و تباه شد دلهای ایشان وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: و بیاراست ایشان را دیوانچه بودند که می کردند از بدی.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ: چون بگذاشتند آنچه پند داده بودند و فرموده بودند ایشان را بدان؛ چون توحید و طاعت خدای فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ: گشاده کردیم بر ایشان درهای هر چیزی از نعمت دنیا چون صحت و عافیت و کثرت. گفته اند در این تقدیم و تأخیر است، معناه: فَلَمَّا فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ، چون باز گشادیم بر ایشان درهای هر چیزی از نعمت دنیا فرو گذاشتند آنچه ایشان را بدان فرموده بودند چون طاعت و تقوی. محمد هیصم گفتی رحمه الله: بر قول اول فتح دنیا بر ایشان عقوبت کفر و معاصی ایشان بود، و بر قول دوم فتح دنیا بر ایشان سبب کفر و معاصی ایشان بود حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا: چون شادی کردند و دانه گرفتند بدانچه دادند ایشان را از نعمت دنیا أَخَذْنَا هُمْ بِغَتَّةٍ: بگرفتیم ایشان را ناگاه به عذاب یکباره فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ: همی ایشان نومید بی بودند از هر چیز.

فَقُطِعَ ذَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا: ببریدند بن و بیخ آن کسان که ستم کردند به ظلم و شرک و فساد وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: یعنی یا امت محمد

بگویید: سپاس و آزادی و ستایش خدای را که خداوند همه جهان و جهانیان است بر هلاکت دشمنان. سؤال: حمد خدای را بر نعمت واجب آید نه بر هلاکت، چرا بر عقیب هلاکت کافران حمد کرد؟ جواب گفته اند این امر است از خدای تعالی مؤمنان را به حمد کردن خدای را بر هلاکت دشمنان. و گفته اند امر است این امت را به حمد خدای را بر تأخیر عقوبت که تعجیل نکند به عذاب چنان که امتان اول را.

۴ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَابْصَارَكُمْ: بگویا محمد چه بینید و چه گوید گریه بازگرفتی خدای بینایی و شنوایی شما را و کُرو کور کردی شما را وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ: و مهر نهادی بر دلهای شما به بردن عقل مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِهِ: که بودی خدایی جز خدای که با شما آوردی آنچه خدای بازاستد، بودی از شما؛ چرا نه این همه نعمتها را از خدای بینید و به وی ایمان آرید. ۸ اَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ: نگه کن که چگونه فاذوا می گردانیم آیتها را به امر و نهی و وعد و وعید و امثال و اخبار و ذکر نعمت و دفع محنت ثُمَّ هُمْ يَصْذِفُونَ: پس ایشان می بگردند از راه حق و قبول پند.

۱۲ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً: بگویا محمد چه بینید و چه گوید گریه شما آمدی عذاب خدا ناگاه یا آشکارا، چنانکه از دور فاذان می دیدی هَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ: هیچ هلاک کنند بدان عذاب مگر گروه ستمکاران را.

۲۰ وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ: و نفرستادیم ما فرستادگان را مگر مژدگان دهندگان و بیم کنندگان؛ ای: برتون نیست یا محمد آرزوی کافران بدادن و برتون نیست مکافات ایشان، زیرا که بر رسولان بیش از پیغام رسانیدن و بشارت و انذار نباشد فَمَنْ أَمَنَّ وَأَصْلَحَ: هر که بگروید و بیسامانید به اخلاص؛ و گفته اند به اداء طاعات و گفته اند به توبه فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: نه بیم بود بر ایشان از جاودانی عذاب و نه ایشان

اندوهگن شوند به فوت بهشت و ثواب. و گفته اند معناه: فلا خوف علیهم
مما امامهم ولا هم یحزنون علی ما خلفوا.

وَالَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا يَمْشِيهِمُ الْعَذَابُ يَمَّا كَانُوا يَفْسُقُونَ: و آن کسان که
بدروغ داشتند نشانه‌های ما را و سخنان ما را در ایشان رسد عذاب بدانچه
بودند که بیرون می‌شدند از فرمان خدای به توحید و تصدیق، و از عهد
میثاق به بلی.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ: بگو یا محمد نمی‌گویم شما را که نزد
من است خزینهای خدای. این جواب آن سخن است که اهل مکه
گفتند: یا محمد، گرتو رسول خدایی چرا ترا مال نداده است تا توانگر و
گنجور بودی تا مردمان ترا متابعت کردند و شکوه داشتندی. خدای
گفت بگوی ایشان را که من نه خزینه دار خدایم من وحی گزار خدایم وَلَا
أَعْلَمُ الْغَيْبُ: و ندانم ناپیدایی، یعنی وقت بودن قیامت. و این جواب آن
است که او را می‌گفتند که: می‌گویی قیامت خواهد بود، بگو تا کی
خواهد بودن گربودنی است. خدا گفت بگوی ایشان را که وقت بودن
قیامت غیب است و من نه غیب دانم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ: و نه
می‌گویم شما را که من فرشته‌ام. و این جواب آن است که او را گفتند:
گرتو رسول خدایی چرا ترا خورد و خواب است و عیال و تمتع است. خدا
گفت بگوی ایشان را که من نه فرشته‌ام که آدمی‌ام إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى
إِلَّيَّ: پس روی نکنم مگر آن را که پیغام دهند به من. و این جواب آن
است که کافران گفتند: یا محمد، تو اینچه می‌گویی از خویشتن
می‌گویی که من رسول خدایم. خدای گفت بگوی ایشان را إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا
مَا يُوحَى إِلَيَّ. ایشان گفتند: چه شرف است ترا بر ما که ترا متابعت باید
کرد بعد ما که تو آدمی همچو مایی. خدای گفت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ
الْبَصِيرُ: بگو یا محمد هیچ برابر بود نابینا با بینا؛ شما به دل کورید و من

بینا، کی با من برابر باشید أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ: ای در نه اندیشید و پند نگیرید.

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُخْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ: و بیم کن بدین قرآن آن کسها را که می ترسند که بینگیزند ایشان را سوی خدای ایشان. سؤال: بیم آن کس را باید کرد که نمی ترسد، چرا گفت وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ؟ جواب گفته اند يَخَافُونَ، ای: یعلمون، و بیم کردن از عذاب آن کس را سود دارد که عارف بود. و گفته اند انذار به قرآن عام است همه را لکن فایده ترسکاران را بود زیرا که ایشان را خاص کرد لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيُّ وَلَا شَفِيعٌ: نبود ایشان را از فرود خدای دوستی و نه یاری و خویشی که ایشان را منفعت کند و نه خواهشگری که ایشان را شفاعت کند لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ: تا فرا خورد آن آن بود که ایشان بترسند از خدای. سؤال: چون خدای تعالی انذار ترسندگان قیامت را بدان کرد که لیس لهم من دونه ولی ولا شفیع چرا می گوید که در قیامت شفاعت بود؟ جواب گوئیم لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ، ای: من دون اذنه و امره؛ لاجرم بی اذن خدای کس شفاعت نکند، چنانکه گفت مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ.

وَلَا تَنْظُرُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدُوَّةِ وَالْعَشِيِّ: و بمران آن کسها را که می خوانند خدای ایشان را بامداد و شبانگاه. گفته اند در این تقدیم و تأخیر است، معناه: ولا تطرد بالغدوة والعشي الذين يدعون ربهم، یعنی به هیچ وقت بمران ایشان را یُریدون وَجْهَهُ: می خواهند خشنودی خدای را و می جویند ثواب و کرامت او را مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ: نیست بر تو از شمار ایشان هیچیز، ای: روزی و مؤنت ایشان نه بر تو است وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ: و نه از شمار تو بر ایشان هیچیز است، ای: رنج و مؤنت تو بر ایشان نیست. گفته اند معناه: نه ترا بدیشان گیرند و نه ایشان را به تو فَتَنْظُرُوهُمْ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ: گر برانی ایشان را آنکه باشی از ستمکاران بر ایشان و بر تن خویش.

- ابن عباس گوید: این آیت در شأن عُیَیْنَه بن حصین الفزاری آمد که وی نزد رسول آمد گفت «یا محمد، ما را همی باید که نزد تو آییم، هیچ مانع نیست مگر این قوم غریب درویش و گرسنه و برهنه که در پیش ۴ تواند چون سلمان و بلال و صهیب، ما را ننگ آید که با ایشان بهم نشینیم؛ گر ایشان را برانی ما نزدیک تو آییم و همه اشراف عرب رغبت کنند به صحبت تو». و گفته اند این آیت در جواب صناید قریش آمد که عمر را رسول کردند بر مصطفی که «ما را همی باید که نزد تو آییم و سخن تو فرا شنویم و لکن بسبب این قوم درویش که با تواند ما را همی ۸ ننگ آید که نزد تو آییم؛ ایشان را از پیش بران تا ما در پیش تو بنشینیم تا جمع تو آراسته گردد». عمر گفت من دانستم که رسول ایشان را بنراند، لکن من جواب ایشان باز ندادم تا رسول باز دهد؛ پیغام ایشان به رسول رسانیدم. رسول هم جواب نداد، خدای تعالی این آیت بفرستاد. ایشان از ۱۲ راندن رسول درویشان را نومید شدند گفتند «یا عمر، محمد را بگو گر ایشان را بنرانی مجلس را دو کن بامداد و شبانگاه، یکی ما را و یکی ایشان را، چندانکه ما با ایشان بهم نباشیم». عمر پیغام ایشان به رسول برسانید؛ خدای تعالی این آیت بفرستاد وَ أَصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ ۱۶ رَبَّهُمْ. ایشان از آن نومید شدند گفتند «یا عمر، گو گر این نکنی یک کار بکن، در مجلس روی با ما کن». عمر گفت اندیشیدم که باشد که رسول این مراد ایشان بکند، زیرا که درویشان چون در مجلس رسول باشند چه در پیش روی باشند چه بایس، هم سخن رسول بشنوند؛ آیت آمد که ۲۰ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ، مقصود ایشان از آن نه آن بود که می گفتند، لکن مراد ایشان خواری درویشان بود. محمد هیصم گفتی رحمه الله علیه: هیچ نام زشتتر از نام ظالم نیست، نبینی که خدا گفت وَالْكَافِرُونَ هُمْ الظَّالِمُونَ، کافر را به نام ظالم نکوهید با زشتی نام ظالم. خدای گفت

رسول را علیه السلام گر درویش را خوار کنی من نام ترا از نام پیغامبران با نام ظالمان افکنم تا جهانیان فضل درویشان بدانند.

۴ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ: و همچنین آزمون کرده ایم برخی را از ایشان به برخی، توانگر را به درویش لِيَقُولُوا أَهْلَاءٌ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِن بَيْنِنَا: تا گویند توانگران ای اینها اند که منت نهاد خدای بر ایشان از میان ما، گر دین محمد حق بودی ما بدان اولیتر بودیمی. خدای گفت اَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ: ای نه خدای داناتر به سپاس داران چون درویشان که ایشانند که قدر نعمت خدا بدانند و خدای را بر آن شکر کنند و ایشان درویشان باشند. ابن عباس گوید هیچ جای در قرآن خدای تعالی گله نکرد مگر از توانگران و آزادی نکرد مگر از درویشان؛ گریش از این فضل نبودی درویشان را بر توانگران آن تمام بودی.

۱۲ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا: و چون آیند به تو آن کسان که گرویده باشند به نشانه های ما و به آیه های قرآن فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ: بگوی یا محمد که آفرین باد بر شما از خدای كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ: نبشته است و واجب کرده است خدای شما بر خود بخشایشی شما را اِنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءً بِجَهَالَةٍ: بدرستی که هر که کرده بود از شما بدی بنادانی که ندانسته بود تمامی زشتی آن گناه و تمامی عقوبت خدای بر آن، که گربنده این بداندی هرگز گنه نکنی ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ: پس به دل بازگشت از پس آن به ندامت و استغفار و بیسامانید و پیراست تن خویش را به دل نهادن بر آنکه نیز با گناه نگردد فَانَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ: بدرستی که او آمرزگار است و بخشاینده بر آن کس.

گفته اند این آیت در شأن عمر بن خطاب آمد که وی چون آن پیغامهای کافران برسانید و جوابهای کافران باز برد، اندیشید که مبادا که مرا بدینچه کردم گرفتاری بود که رسولی کردم گردناوران را به نقض

- درویشان، مخاطره است که درویشان صحابه از من بیازردند و مخاطره است که خدا و رسول از من بیازارند؛ اندوهگن گشت و تشویر زده می بود در رسول و یاران، تا خدا این آیت بفرستاد. پیغامبر علیه السلام سلام خدا به وی برسانید، آنکه عمر را دل با جای آمد. و گفته اند این در شأن ۴ درویشان صحابه آمد و آن آن بود که چون قصه اشraf قریش بشنیدند و دانستند که رسول علیه السلام نهمار خواهان است اسلام ایشان را و ایشان بهانه به ما می کنند، ما خود خویشان را با یک سوی افکنیم از پیش رسول تا ایشان را بهانه نماند که نزدیک رسول آیند. خویشان را کشیده ۸ می داشتند از دیدار رسول؛ از در درآمدی هر کس به گوشه ای باز نشستی درویش وار سر در پیش افکنده. خدای تعالی این آیت بفرستاد و رسول را فرمود که چون آن درویشان از در مسجد در آیند تو ابتدا کن به سلام بر ایشان و آفرین من که خدام بدیشان برسان تا دل ایشان شاد ۱۲ گردد و مؤذگان ده ایشان را به آمرزش و بخشایش.

- وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ: و همچنین پدیدار می کنیم آیتها را به احکام و لَتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ: و تا پدیدار آید راه بدکاران از راه تابیان که تایبان را ۱۶ آمرزش و رحمت بود و مجرمان را عذاب و عقوبت. و گَر تَسْتَبِينَ به تا خوانی و سَبِيلَ به نصب، معناه: تا تو یا محمد پدید کنی و تا آیتهای قرآن پدید کند راه بدکاران. و گَر تَسْتَبِينَ به یا خوانی و سَبِيلَ به رفع، معناه: تا پدید کند راه بدکاران. سؤال: چرا سبیل مجرمان را پدید کرد و سبیل مطیعان را پدید نکرد؟ جواب گوئیم زیرا که در پدیدار کردن راه مجرمان ۲۰ پدید کردن راه مطیعان بود که راه این دو است، هر چه این بود آن نبود.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ: بگو یا محمد که مرا باز زده کرده اند از آنکه بپرستم آنها را که شما می خدا خوانید از فرود خدای، و

همچنان که از شرک باززد کرده اند از راندن درویشان باززد کرده اند
 قُلْ لَا اتَّبِعْ أَهْوَاءَ كُمْ: بگويا محمد من پس روی نخواهم کرد کامهای شما
 را، گر کنم قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا: بدرستی که گمراه باشم آنگه از راه صواب و مَا
 أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ: و نباشم من از راه یافتگان، زیرا که بر خاصگان کار ۴
 باریکتر بود. سؤال: چون گفت قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا، از پس چرا گفت وَمَا أَنَا
 مِنَ الْمُهْتَدِينَ بعد ما که ضَلَلْتُ این فایده بداد؟ جواب گوئیم معناه: قد
 ضَلَلْتُ إِذَا فِي الدِّينِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ إِلَى النِّجَاةِ و گفته اند معناه: قد
 ضَلَلْتُ إِذَا فِي الْأَصْلِ، گر در اصل دین راه خطا کنم در هیچیز نیز بر راه ۸
 صواب نباشم.

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي: بگويا محمد که من بر هودایی ام از خدای
 من، چون قرآن و حُجَّت و نُبُوت و رسالت و كَذَّبْتُمْ بِهِ: و بدروغ داشته اید
 شما او را؛ یعنی قرآن را و گفته اند توحید را و گفته اند خدای را مَا عِنْدِي مَا ۱۲
 تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ: نه نزدیک من است آنچه شما شتاب زدگی می کنید بدان
 چون عذاب. سؤال: چه استعجال می کردند به عذاب تا این جواب داد؟
 جواب گوئیم استعجال ایشان آن بود که می گفتند فَأَمِطْرُ عَلَيْنَا حِجَابَةً مِّنَ
 السَّمَاءِ أَوْ آتَيْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ: نیست قضا و فرمان به ۱۶
 رسانیدن عذاب و بودن قیامت مگر خدای را يَقْضِ الْحَقُّ: بر گزارد عذاب
 بسزا چون وقتش فراز رسد. وَيَقْضِ الْحَقُّ به صاد خوانده اند و به تشدید،
 معناه: يقول الحق و یبین الحق، پدیدار می کند حق را یعنی وحدانیت خود
 را و رسالت رسول را و بودن قیامت را و حَقَّى قرآن را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ: و او ۲۰
 بهین داوری کنندگان است.

قُلْ لَّوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ: بگويا محمد گر نزد من بودی آنچه شما
 بشتاب می فرا خواهید چون عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ: هراینه
 ۱۷ - يَقْضُ

- بگزاردندی میان من و میان شما فرمان به نجات من و هلاک شما وَاللّٰهُ
 اَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ: و خدا داناتر بدان ستمکاران که سزای ایشان چیست و
 وقت عذاب ایشان کی است. سؤال: گر مصطفی علیه السلام رسول
 ۴ رحمت بود چنانکه خدای گفت وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ پس
 چرا گفت گر عذاب به دست من بودی من شما همه را هلاک کردمى؟
 جواب گوییم مصطفی این سخن آنکه گفت که ایشان مى عذاب
 خواستند که فَاَمْطَرْنَا عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ، تا نخواستندى نگفت.
- ۸ وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ: و نزد او است کلیدهای ناپیدایی و
 خزینهای ناپیدای و دانش ناپیدای نداند آن را مگر او. و آن ده کلید است
 که خدای داند و بس؛ پنج از آن در آخر سورة لقمان است اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ
 عِلْمُ السَّاعَةِ، الآیه؛ و پنج دیگر: کلید دلها و کلید روزیها و کلید سعادت
 و شقاوت و کلید نباتها و کلید غیب وى وَتَعْلَمُ مَا فِى الْبُرِّ وَالْبَحْرِ: و او داند
 ۱۲ آنچه در بیابان و دریا است از عجایب آن. و گفته اند این بر بیابانها است و
 این بحر شهرها که در آنجا آب و درخت بود وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا: و
 فرونیفتد هیچ برگى از درخت که نه خدای مى داند آن را که کی جدا
 گردد از درخت و چند بار بگردد تا به زمین آید و چندی در زمین بود و چون
 ۱۶ بریزد ریزهای آن کجا بود وَلَا حَبَّةٌ فِى ظُلُمَاتٍ الْاَرْضِ: و نه هیچ دانه اى در
 تاریکیهای زمین که نه خدا آن را مى داند: و گفته اند مراد از این حَبَّةٌ تخم
 است که در زمین افتد. و گفته اند یک یک ذره است در زمین. و گفته اند
 اجزاءِ مردگان است ریزیده در زمین وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ: و نه هیچ ترى و نه
 ۲۰ هیچ خشکی. گفته اند این تر قطره های آب است و این خشک ذره های
 زمین. و گفته اند این رَطْبٌ زندگانند و این يَابِسٌ مردگانند اِلَّا فِى كِتَابٍ
 مُّبِينٍ: که نه همه در نبشته اى است هویدا؛ و آن لوح محفوظ است، همه
 احوال عالم در آنجا نبشته است تا اسرافیل بداند و از آنجا هر شب چک

نسختها کند و به دست فریشتگان دهد. در این آیت حجت است بر آنکه نبشتن قرآن در لوح محفوظ، وجود آن در آنجا واجب نکند، چنانکه نبشتن هر رطب و یابس در لوح وجود آن در آنجا واجب نکند. سؤال: نسخه از بهر آن کنند تا نسیان نیفتد و نسیان بر خدا روا نبود پس چه فایده بود در کتابت لوح؟ جواب گوئیم یک حکمت در کتابت لوح آن است که بگفتیم تا اسرافیل بداند؛ دیگر حکمت در آن آن است که خبر به ما رسد بدانیم که راضی باید بود به قضاهای خدای که از پیش بر سر ما نبشته اند، چنانکه جای دیگر گفت لَكَيَّ لَا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ؛ و دیگر حکمت آن است که فریشتگان کمال علم خدا بدانند که می بینند که بحاصل می آید چنانکه نبشته است.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّيْكُمْ بِاللَّيْلِ: او آن خدای است که جان بردارد شما را به شب در خواب وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ: و می داند آنچه شما کرده باشید به روز از گناهان ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ: پس برانگیزد شما را در روز؛ یعنی داند که بسیار گناه کرده اید و دیگر روز گنه خواهید کرد، در آن میان شما را بخواباند تا بیاسایید تا بدانید تمامی فضل خدای با بندگان و نیز بدانید قدرت خدای بر انگیختن خلق از پس مرگ. آن خدای که توانا بود بر جان برگرفتن خلق در شبانروزی چند بار و درآوردن آن در تن به وقت بیداری، تواند که ایشان را از پس مرگ زنده کند. لقمان حکیم پسر خود را گفت: يَا بَنِيَّ كَمَا تَنَامُ كَذَلِكَ تَمُوتُ وَ كَمَا تَوْقُظُ فَكَذَلِكَ تَبْعَثُ يُفْضَىٰ أَجَلُ مُسَمًّى: تا آن وقت که بگزارند زمان زده نام برده و آن اجل مرگ است ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ: پس با خدای است بازگشتن شما روز قیامت پس بیاگاهاند شما را بدانچه بودید که می کردید از خیر و شر.

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ: و او است شکننده کامها زوربندگان

- او. خدای تعالی در این آیت خود را به دو نام بخواند: قاهر و فوق، چنانکه فوق تاویل قاهر نه، قاهر تاویل فوق نه؛ چنانکه میان امت در قاهریت او خلاف نه، هر چند در معنی آن خلاف، همچنین میان امت در فوقی او خلاف نه، هر چند در معنی خلاف. و نشاید که این قاهر تاویل فوق بود و ۴ این فوق به معنی قاهر بود زیرا که اگر چنین بودی نخست فوق را یاد کردی آنکه آن را تاویل کردی به قاهر، چنانکه در صفت فرعون گفت وَ أَنَا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ، فوق را از پیش یاد کرد آنکه آن را تفسیر کرد به قاهر و اینجا قاهر را از پیش یاد کرد و فوق را از پس، شاید که قاهر تفسیر فوق ۸ بود؛ چنان که قاهر است به قدرت ذات، فوق است به رفعت ذات وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً: و می فرستد بر شما نگهبانانی. و آن آن فریشتگانند که بر بندگان نگهبانند، چنانکه جای دیگر گفت لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ. و گفته اند این حَفَظَةُ نگه دارندگان و نویسندگان بر بندگانند، چنانکه ۱۲ جای دیگر گفت عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ: تا چون آید به یکی از شما مرگ یعنی حفظه نگه می دارند شما را و کردار شما را تا به مرگ، چون اجل فرا رسد تَوَفَّيْتُهُ رُسُلًا: سپری کنند و جان بردارند او را فریشتگان ما و ایشان یاران عزریائیل باشند. سؤال: یک ۱۶ جای گفت اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ يَكُ الْيَوْمَ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ و اینجا گفت تَوَفَّيْتُهُ رُسُلًا، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم جان کشیدن از تن از فریشتگان بود، چنانکه اینجا یاد کرد و ایشان اعوان ملک الموت باشند و جان برداشتن از ملک الموت بود، ۲۰ چنانکه گفت يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ، و احیا و اماتت از خدای بود، چنانکه گفت اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ: و ایشان تقصیر نکنند، ای: یک ساعت تقدیم و تأخیر نکنند. و گفته اند وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ: هیچ کس را فرو نگذارند چون اجل فرا رسد. و گفته اند لَا يُفَرِّطُونَ صفت حَفَظَةُ است که

هیچ تقصیر نکنند در نگه داشتن بندگان و نگه داشتن کارایشان برایشان.
 ثُمَّ رُدُّوْا اِلَیَّ اَللّٰهِ مَوْلٰیهِمُ الْحَقُّ: پس بازگردانند ایشان را بازان خدای که
 بارخدای ایشان است بسزا تا بدهد ایشان را جزا اَلَا اِنَّهُ الْحَكْمُ: بدان که او
 ۴ را است قضا و فرمان بر بندگان، حکم مؤمنان به بهشت جاویدان و حکم
 کافران به دوزخ جاویدان وَهُوَ اَسْرَعُ الْحَاسِبِیْنَ: و او است زودشمارتر همه
 شمارکنندگان. سؤال: چرا گفت وَهُوَ اَسْرَعُ الْحَاسِبِیْنَ، بعد ما که شمار
 خلق به پانصد سال خواهد بود؟ جواب گفته اند معناه: وَهُوَ اَسْرَعُ
 ۸ الْحَاسِبِیْنَ، ای: الحافظین لاعمال العباد. و گفته اند اَسْرَعُ الْحَاسِبِیْنَ بر آن
 معنی است که با خلق اولین و آخرین شمار کند در مقدار نیم روز و هر
 کس پندارد که شمار با وی می کند و بس.

قُلْ مَنْ يُنَجِّیْکُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ: بگو یا محمد کیست آن که برهاند
 شما را چون درمانید از تاریکیهای بیابان و دریا تَدْعُوْنَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْیَةً:
 می خوانید او را بزاری و پوشیده، ای: نهان و آشکارا و می گوید لَئِنْ
 اَنْجَیْنَا مِنْ هٰذِهِ: اگر برهانی ما را از این سختیها و هولها لَتَكُوْنَنَّ مِنَ
 الشَّاكِرِیْنَ: هراینه باشیم ما از سپاس داران. و آن آن بود که بت پرستان
 ۱۶ چون درماندندی در تاریکیهای بیابان و دریا بت را پنهان کردند و
 خدای آسمان را بزاری بخواندندی گفتندی اینجا فریاد نرسد مگر خدای
 آسمان و نذرها کردند، چون خدا ایشان را برهانیدی از آن سختیها با سر
 کفر و شرک خویش شدند گفتندی ما را خدای آسمان رها کنید لکن به
 ۲۰ شفاعت الهه ما رها کنید، آن است که گفت قُلْ اَللّٰهُ یُنَجِّیْکُمْ مِنْهَا وَمِنْ
 کُلِّ کَرْبٍ: بگو یا محمد خدا است که برهاند شما را از آن بلاها و از هر
 اندوه ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِكُوْنَ: پس شما هنباز می آید با خدای که آن را از خدای
 به شفاعت بتان ببیند.

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰی اَنْ یَّبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِکُمْ: بگو یا محمد که

- خدای توانا است بر آنکه بفرستد بر شما عذابی از زور شما، چنانکه بر قوم لوط سنگ بارانید و بر قوم نوح طوفان فرو آورد **أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ**: یا از زیر پایهای شما، چنانکه قوم صالح را از زیر پای آتش برآورد و چنانکه قارون را به زمین فرو برد و قوم لوط را همچنان **أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا**: یا درهم شوراند شما را گروه گروه به خلاف و اختلاف که در میان شما افکند به هواهای مختلف. و گفته اند **عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ**: از مهتران شما و آن امیران ظلم و غشوم باشند، **أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ** و آن سقطان و ناکسان باشند که بر این امت مستولی کردند، **أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا**، قاده بر سفله و سفله بر قاده بیرون آیند به فتنها. در خبر است که چون این آیت فرود آمد پیغامبر علیه السلام زنهارخواست به خدای از عذاب فوق بر این امت، خدای تعالی او را آن شفاعت بداد؛ آنکه زنهارخواست از عذاب تحت بر این امت، خدای تعالی او را آن شفاعت بداد؛ آنکه زنهارخواست از فتنه و خلاف میان این امت، خدای تعالی او را آن شفاعت بنماید. از آن است که پیغامبر علیه السلام گفت: ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة اثنان و سبعون منهم فی التار و فرقة منهم ناجية و هم اهل الستة و الجماعة و یدیق بغضکم **بِئْسَ بَغْضٍ**: و بچشاند برخی را از شما عذاب برخی به شمشیر خلاف و بی حرمتی فرزندان مادران و پدران را و بی شفقتی مادران و پدران بر فرزندان و قطع رحم و سعایت و خیانت و میسبت و دیگر تباهیها که میان این امت موعود است. **أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ**: نگه کن یا محمد که چگونه فاذوا می گردانیم ما آیتها را به وعد و وعید و امثال و قصص **لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ**: تا فراخورد آن آن بود که ایشان دریاوند حق را.

وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ: و بدروغ داشتند گروه تو این قرآن را. و گفته اند خاص این خبر فتنها را است میان این امت **وَهُوَ الْحَقُّ**: و این قرآن و این خبر سزا و درست است چنان که او خبر کرد **قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ**: بگویا

محمد که نیستم من بر شما نگهبان و گماشته تا شما را بر این تکذیب عقوبت کنم.

۴ لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ: هر خبری را از آنچه محمد خبر کرد و در قرآن آمد آرامگاهی بود؛ ای: همه بودنی است. صدق خبر را مستقر گفت زیرا که خبر در دل شنونده قرار نگیرد تا صدق آن پدید نیاید. گفته اند مراد از این نَبَأٌ خبر قیامت است که آن بودنی است وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ: و زودا که بدانید.

۸ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي الْآيَاتِ: و چون بینی آن کسان را که گفت و گوی کنند در آیت‌های ما فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ: بگرد از ایشان تا سخن گویند در حدیثی جز آن؛ یعنی ایشان را به مسایل تجربه کن تا اعتقاد ایشان بدانی. سؤال: ای پس شاید در قرآن سخن

گفتن به سؤالات و حل مشکلات و نشستن بازان گروه که خوض کنند در قرآن؟ جواب گوئیم این خوض که در این آیت یاد کرده است دو است: ۱۲

یکی که در ظاهر قرآن طعن آرند و بهت و تناقض نمایند و خلق را در غلط او کنند، و این فعل زناده باشد و قرامطه؛ دیگر خوض در معانی قرآن بود به تأویلهای مستنکر، و این فعل مبتدعان باشد که گرد متشابهات قرآن

گردند و تأویل آن جویند و آن از زیغ دل باشد وَإِنَّمَا يُنِيتُكَ الشَّيْطَانُ: و اگر ۱۶

فراموش کند بر تو دیو تا بخطا و نسیان با ایشان نشسته اید فَلَا تَقْعُدُوا

الذِّكْرُ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: منشین از پس یاد آوردن بازان گروه ستمکاران،

ای: منافقان و زندیقان. چون این آیت فرود آمد یاران رسول یکسر اعراض

کردند از همه معتتان قرآن و لکن آن معتتان از ایشان اعراض نمی کردند، ۲۰

بیامدندی در سایه کعبه با مؤمنان بنشستندی؛ یاران رسول را گفتندی «یا

رسول الله، ما دست از ایشان بداشتیم ایشان دست از ما بندارند». خدای

گفت

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ: و نیست بر آن کسان که

می پرهیزند از کفر و دوستی داشتن با متعنتان از شمار وبال ایشان هیچیز. سؤال: به اول آیت گفت بازان متعنتان قرآن فرا منشینید و به آخر گفت باکی نیست اگر بنشینید، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم اول نهی است از نشستن با ایشان به مؤانست، و این دیگر اذن است در مجالست با ایشان به پند دادن و مناظره کردن و معاملات دنیاوی. و گفته اند این اول منسوخ است بدین که وَلَکِنْ ذِکْرُی: ای: ذِکْرُوهْم ذِکْرُی: بیک پند باید داد ایشان را پندی لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ: تا فراخورد آن آن بود که ایشان پرهیزند از طعن و طنز در قرآن.

۸

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لِبَاءً وَلَهْوًا: و بگذار آن کسها را که گرفته اند خو و عادت ایشان بازی و مشغولی به دنیا؛ و مراد از این لعب و لهو زندگانی دنیا است، چنانکه جای دیگر گفت اَعْلَمُوا اِنَّمَا الْحَیْوةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ و معنی لعب و لهو گفته آمد وَغَرَّهُمْ الْحَیْوةُ الدُّنْیَا: و فریفته کرده است ایشان را زندگانی نخستین وَذِکْرُیهِ اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا کَسَبَتْ: و پند می ده بدین قرآن پیش از آنکه هلاک کنند تن غافل را بدانچه کرده بود. و گفته اند معناه: لا تبسل، ای: لا ترهن، تا گروگان نکنند تنی را و خوار نکنند و بنگیرند و عذاب نکنند بدانچه کرد لَیْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیٌّ وَلَا شَفِیعٌ: آنکه نباشد آن تن را از فرود خدای دوستی و خویشی که یاری دهد او را و نه خواهشگری که فریاد رسد او را به شفاعت، و آن تن کافر است وَإِنْ تَعْدِلْ کُلَّ عَدْلٍ لَا یُؤْخَذُ مِنْهَا: و گر برابر کند هرفدایی فرا نستانند از آن تن اُولَئِکَ الَّذِینَ اُتِیْلُوا بِمَا کَسَبُوا: ایشانند آن کسان که بگرفته باشند ایشان را خوار کرده و گروگان کرده بدانچه کرده باشند لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَعَذَابٌ أَلِیمٌ بِمَا کَانُوا یُکْفَرُونَ: ایشان را بود آشامیدنی از آب گرم و سوزان و عذابی دردناک بدانچه بودند که می نگرویدند.

۱۲

۱۶

۲۰

قُلْ اَنْدَعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَنْفَعُنَا وَلَا یَضُرُّنَا: بگویا محمد ای ما خدایی

- خوانیم از فرود خدای - گفته اند معناه: بگویا محمد بوبکر را تا بگوید مر
عبدالرحمن پسر خویش را ای ما خدای خوانیم از دون خدای - آن چیزی
را که سود ندارد ما را اگر بخوانیم و زیان ندارد اگر نخوانیم، چون بت و
دیگر معبودان وَتُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهَ: و باز گردانند ما را بر
پاشنه‌های ما - ای: نگوسار گردیم - پس از آنکه راه نمود ما را خدای به راه
راست به دین اسلام كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا: تا باشیم
چنان کس که ببرده و بیوکنده بود او را دیو از راه در زمین شوریده و
سرگردان، چون عبدالرحمن بن ابی بکر لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى: او را
یارانی باشند یاری دهنده بر دین حق، چون مادر و پدر او بوبکر و ام‌اروی
و یاران رسول، وی را با دین حق می خواندند که می گفتند أَتَيْنَا: بیا با دین
ما آی، و وی ایشان را زار می گفت که شما را با دین من باید آمد که حق
این است قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى: بگویا محمد که دین خدای آن است
۱۲ که راه راست است. و گفته اند معناه: راه نمودن خداست که راه نمودن
راست است وَأَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ: و فرموده اند ما را که گرویده باشیم
و گردن نهاده و فرمان بردار مر خدای جهانیان را. این آیت در شأن
عبدالرحمن بن ابی بکر آمد که او به اول در کفر خویش می ستیهد و مادر
۱۶ و پدرش زاری می کردند و به خدای فریاد می خواستند و وی را
می گفتند: و یلک آمن، ای بدبخت بگرو به حق که خدای یکی است و
رسول وی حق است و قیامت حق است؛ و او می گفت: ما هذا الا
اساطیر الاولین، ای مرده ریزیده را زنده توان کرد؟ آخر خدای تعالی او را
۲۰ به دعای مادر و پدر او آشنایی کرامت کرد، مسلمان گشت و نیکو اسلام
برزید. وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، ای: و امرنا لنسلم لرب العالمين وان اقيموا
الصلاة: به پای دارید نماز را؛ معنی اقامة صلوة بگفته آمد وَاتَّقُوا: و بترسید
از خدای و بپرهیزید از آزار وی وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ: و او آن خدا است

که شما را سوی او انگیزند روز قیامت، امروز آن کنید که فردا حجت آن وی را بنمایید. وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ: و او آن خدای است که بیافرید آسمانها و زمین را از بهر اظهار حق را. و گفته اند مقدمه لیوم الحق. و گفته اند بِالْحَقِّ ای: بقوله الحق كُنْ فَيَكُونُ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ ۴ فَيَكُونُ: و آن روز گوید بباش بود؛ معناه: رستخیز را گوید بباش بود؛ و گفته اند هفت آسمان را گوید صوری باش بود؛ و گفته اند هفت آسمان را گوید گردی باش ببود چنانکه اول بود قَوْلُهُ الْحَقُّ: گفتار او درست و راست بود. این گفتار خبر قیامت است و گفته اند امر او است به بودن ۸ قیامت که گوید بباش، قیامت ببود وَلَهُ الْمُلْكُ: و او را است و او را سزد پادشاهی ابدی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ: آن روز دردمند در شبور و در آرند جانها را در کالبدها عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ: دانای ناپیدای و پیدا خدای است؛ معنیهای غیب گفته آمد وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ: و او است درست کار و ۱۲ درست گفتار آگاه به همه چیزها.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَزْرَ: و یاد کن چون گفت ابراهیم خلیل مر پدر خویش را آزر- آزر نام پدر ابراهیم بود و گفته اند نام پدر وی تارخ بن ناحور بود و آزر نام آن بت مهین بود که ایشان می پرستیدند- ای پدر من، آزر را و ۱۶ دیگر بتان را می خدای گویی. و گفته اند آزر مایل بود، ای: اُمایل انت عن الحق، ای تو بگشته ای از راه حق. و گفته اند آزر، ای: اعان قومه علی ابرهیم. و اگر آزر به رفع خوانی ندای مفرد بود، معناه: یا مَنْ از وَرَعِنَ الحق، ای آنکه از راه حق بیفتادی اتَّخِذْ أَصْنَامًا إِلَهَةً: ای می فراگیری تو ۲۰ بتان را خدایانی إِنِّي أَرْتُكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: بدرستی که من می بینم ترا و گروه ترا در گمراهی هویدا.

و آن آن بود که ابراهیم علیه السلام تا بود در دین اسلام صلب بود و پدر وی آزر بتگر بود، بتان کردی بر صورت نمروند و خلق را بر پرستیدن آن

داشتی. ابراهیم با پدر مناظرها کردی و بروی انکار کردی به حجت که این بتان خدایی را نشایند. و آزر به ابتدا مدارا کردی با ابراهیم؛ چون بت بکردی فرا دست ابراهیم دادی تا به بتخانه بردی، گفتی «در راه که می‌بری بر بیه عرضه کن، اگر خریدار بود بفروش و اگر نبود به بتخانه بر». ابراهیم دانست که آن همه باطل است؛ بت را از پیش پدر فراتر بردی و بدان استخفافها کردی، رشته‌ای در بینی آن کردی و آن را بر روی بر زمین می‌کشیدی، چون فرا آب رسیدی آن را به آب فرو بردی، چون فرا خاک رسیدی آن را در خاک مالیدی و همی گفتی «که خرد خدایی که به هیچ چیز نه‌ارزد، هر که بخرد زیان کند». گر کسی بنخریدی آن را به بتخانه بردی، لگدی بر سر آن زدی و بنهادی و از آن طاسهای انگبین که در پیش بتان نهاده بودند سیر بخوردی و بیرون آمدی. ۴ ۸ ۱۲

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: و همچنانکه خبر می‌کنیم ترا یا محمد بنمودیم ابراهیم را پادشاهی آسمانها و زمین و لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ: و تا باشد از بی گمانان. سؤال: چرا گفت نُرِي به لفظ استقبال، نگفت ارینا، بعد ما که نمودن ملکوت ابراهیم را ماضی است؟ جواب گوئیم لفظ الاستقبال يدلّ علی استمرار الاحوال، خدای تعالی ابراهیم را نه یکبار بل که بارها ملکوت آسمانها و زمین بنموده بود، زیرا که گفت نُرِي إِبْرَاهِيمَ. ۱۶

در خبر است که ابراهیم بر صخره بیت المقدس بیستاد؛ خدای تعالی درهای آسمان او را بگشاد تا بنگریست ملکوت آسمانها را بدید. آنگه درهای زمین او را بگشاد تا فرونگریست ملکوت زمین را بدید تا او را زیادت قوّت دل آمد به حجّتهای توحید خدای. و گفته اند که آن نمودن ملکوت آسمان و زمین ابراهیم را در معراج وی بود که خدای تعالی وی را ۲۰

- به آسمان دنیا برد؛ وی فرونگریست بنده‌ای را دید در زمین که زنا می‌کرد؛ گفت یا رب او را هلاک کن. خدای تعالی او را هلاک کرد. دیگر بار فرونگریست، بنده‌ای را دید که دزدی می‌کرد؛ گفت یا رب او را هلاک کن. خدای تعالی او را هلاک کرد. سدیگر بار فرونگریست، بنده‌ای را دید که گناهی می‌کرد، بروی دعای هلاکت کرد. خدا گفت: یا ابراهیم، دست از بندگان من بدار که بنده گناه کار میان سه حال بود: یا توبه کند تا او را بیامرزم یا فرزند نیک از وی پدید آرم تا او را به دعای آن فرزند بیامرزم و اگر این نبود دوزخ فرا پیش است، توندانسته‌ای که نامی از نامهای من صبور است تأخیر کننده عقوبت. گفته‌اند آن نمودن ملکوت آسمانها و زمین نمودن دلایل و حجج است در آسمانها و زمین که وی را الهام کرده بود تا بدان بر قوم خویش حجت کردی، چنانکه فروتر می‌گوید وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ.
- ۴
- ۸
- ۱۲
- فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا: چون درآمد بروی شب بدید ستاره‌ای. و آن ستاره زهره بود قَالَ هَٰذَا رَبِّي: گفت ای این بود خدای من. سؤال: چون ابراهیم ستاره زهره را بدید گفت این است خدای من، پس ابراهیم را معرفت نبود، این چگونه بود؟ جواب گفته‌اند هَٰذَا رَبِّي ای: اَ هَٰذَا رَبِّي بر سبیل انکار. و گفته‌اند اشارت به هَٰذَا فرا خدای خویش کرد به تعریض، لکن ایشان بندانستند؛ همچنانکه گفت بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا، اشارت بدین هَٰذَا فرا تن خویش کرد، ایشان پنداشتند که ابراهیم اشاره فَا بُت می‌کند. گفته‌اند ابراهیم آن سخن بر سبیل تسلیم مطاعن گفت در مناظره با قوم خویش که ایشان می‌گفتند: نور به خدایی اولیتر. ابراهیم گفت: گیر که نور به خدایی اولیتر و لکن این نور متغیر است و متغیر خدایی را نشاید. و این همچنان است که ما با ترسایان مناظره کنیم در آنکه عیسی نه خدا بود. ترسا گوید: از عیسی احیاء موتی بود پس او به خدایی اولیتر.
- ۱۶
- ۲۰

ما گوئیم: بدین فراگیر که عیسی مرده را زنده کرد و لکن وی مخلوق بود و مخلوق خدایی را نشاید. و گفته اند این سخن از ابراهیم در حال طفولیت بود، وی را بدان مؤاخذت نبود. و گفته اند این سخن از ابراهیم در حدّ نظر بود، استقرا می کرد و یک یک را به حجّت ردّ می کرد. و گفته اند این سخن از وی خطایی بود که در اشارت افتاد نه در معرفت و بصارت، چنانکه از ما یکی پدر خویش را به علم الیقین و حق المعرفه می داند و لکن گر شخصی از دور پدید آید وی پندارد که او پدر او است گوید اینک پدر من، چون بنگرد نه او باشد؛ آن خطا از وی در اشارت بود نه در معرفت. و اولتر این همه اقاویل قول اول است: ای این بود خدای من؟ بر سبیل انکار، هَذَا رَبِّي، ای: أَهَذَا رَبِّي، چنانکه شاعر گوید

کذبتک عینیک ام رایت بواسط غلس الظلام من الرباب خیالا
کذبتک، ای: أَکذبتک فَلَمَّا أَقَلَ: چون از حال بگشت و فرو شد قَالَ لَا
أُحِبُّ الْأَفْلَینَ: ابراهیم گفت دوست ندارم و نپسندم به خدایی فروشندگان
را و از حال به حال گردندگان را.

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَارِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي: چون بدید ماه را برآینده و تاونده گفت ای
این بود خدای من. و دیگر قولها در هَذَا رَبِّي گفته آمد. فَلَمَّا أَقَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ
يَهْدِنِي رَبِّي لَا كُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ: چون از حال بگشت و فرو شد گفت
گمراه ننمودی مرا خدای من هرآینه بودمی از گروه گمراهان چون شما.

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ: چون بدید آفتاب را برآینده و
تاونده گفت ای این بود خدای من که این بزرگتر است. سؤال: چرا
شمس را گفت هَذَا، نگفت هَذِهِ بعد ما که شمس مؤنث است؟ جواب
گوئیم شمس را دو نام است: شمس و ضیا، چنانکه گفت جَعَلَ الشَّمْسَ
ضِيَاءً، نام شمس مؤنث است و نام ضیا مذکر و این هَذَا اشارت فرا لفظ
ضیا است و بَارِغَةً نعت لفظ شمس است و لفظ شمس مؤنث است فَلَمَّا

أَقَلَّتْ قَالِ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ: چون بگشت و فرو شد گفت ای گروه من بیزارم از آنچه شما هنباز می آرید با خدای. و این قصه ابراهیم را آن وقت افتاد که از غار بیرون آمد ابتداء حال ابراهیم علیه السلام.

- ۴ ابن عباس گوید منجمان نمرود را گفتند «گوش فا خویشان دار که کودکی درین روزگار بخواهد زاد که خرابی مملکت تو بر دست او بود».
- نمرود بفرمود تا مردان را از زنان جدا کردند تا هیچ مرد به زن نرسد. بر هر ده زن موکلی فرا کردند تا مادام زنان نمازی می بودند ایشان را از شوهران منع می کردند، چون عذرشان پیش آمدی ایشان را فرا شوهران گذاشتندی؛ از آنکه دانستندی که مردان با زنان در حال حیض نزدیکی نکنند. وقتی آزر پدر ابراهیم در خانه آمد، زن وی ایونا مادر ابراهیم در آن وقت غسل کرده بود از حیض؛ آزر را با وی موافقت افتاد، ایونا بار گرفت به ابراهیم. کاهنان و منجمان نمرود را گفتند «آن کودک از پشت پدر جدا شد و به رحم مادر رسید». نمرود از آن سخت غمناک شد، بفرمود تا احوال زنان را نگه می داشتند، هر که پسرزادی همی کشتندی و دختر را نکشتندی. خدای تعالی ابراهیم را در رحم مادر پدید آورد و او را بررو یانید، چنانکه اثر حمل بر مادرش پدید نبود و کس بجای نیاورد که وی بار دارد تا آن وقت که هنگام ولادت آمد. مادر ابراهیم بترسید از شُرط نمرود؛ برخاست و روی به کوه نهاد، فرا غاری رسید، درد زه او را بگرفت در آن غار شد؛ ابراهیم را بنهاد و وی را شیر داد و در قماط پیچید و در آن غار بنهاد و سنگی فرا در آن غار نهاد و با خانه آمد. گاه گاه پنهان بشدی و او را شیر دادی، چون بازگشتی خدای تعالی ابراهیم را الهام کردی تا دو انگشت خویش را در دهن گرفتی و می مزیدی، از یکی طعم انگبین یافتی و از یکی طعم روغن، تا به ماهی چندان بیالید که کودکی به سالی ببالد. چون پانزده ماهه شد به بلاغت رسید و مرد آسا
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

- گشت با خردی تمام. روزی مادرش نزد وی آمد؛ مادر را گفت «ای مادر، خدای من کیست؟». مادرش گفت «خدای تو منم». ابراهیم گفت «خدای تو کیست؟». گفت «خدای من پدرتو است آزر». ابراهیم گفت «خدای آزر کیست؟». گفت «نمرود». گفت «خدای نمرود کیست؟». گفت «نمرود خدایگان مهین است، او را خدای دیگر نتواند بود». ابراهیم گفت «این باطل است که توهمی گویی، لابل که خدای همه خلق یک خداوند است و ما همه بندگان وی». مادرش با خانه آمد آزر را گفت که «آن کودک که ملکت نمرود بردست او فرو خواهد شد پسر تو است، بدان که ترا پسری رسید سخت شایسته و مرد آسا و نیکوروی و نیکو قد و فصیح زبان و حجت گوی چنانکه نمرود را خود به کس نمی دارد، شو تا او را ببینی»؛ نشان بداد. آزر می آمد بر آن نشان تا بدان غار رسید، نگه کرد پسری دید چون نگارستانی، همه دلش مهر او گرفت، بنشست و ابراهیم را می نواخت. ابراهیم او را گفت «ای پدر، خدای من کیست؟» گفت «مادر تو که ترا زاد و پرورد». گفت «خدای مادرم کیست؟». گفت «منم که او را می دارم». گفت «خدای تو کیست؟» گفت «نمرود است که من در داشت وی باشم». گفت «خدای نمرود کیست؟». آزر خشم گرفت طپانچه ای بر روی او زد گفت «خاموش باش ای نادان، ندانی که نمرود خدای مهین است، او را خدای دیگر چون بود؟». ابراهیم گفت «ای پدر این کار به حجت است نه به سیلی، به چه حجت که نمرود خدا است، لابل که نمرود بنده است چون من و تو و خدای ما یک خدا است که خدای هفت آسمان و زمین است». ابراهیم پیش از آنکه پدر را بدید به شب از غار بیرون آمدی در ملکوت آسمان و زمین نظاره کردی، وی را یقین دل افزودی به معرفت خدای، چون با پدر صلابت کرد پدرش با خانه آمد، مادر ابراهیم را گفت

- «عجب حالی می بینم حال این پسر تا ما از وی چه بینیم». چون شب درآمد ابراهیم از غار بیرون آمد، شانزده ساله بود و گویند هفده ساله بود؛ می آمد که در شهر آید، قومی را دید که ستاره زهره را می پرستیدند. گفت «این چیست که شما می پرستید؟». گفتند «خدای». ابراهیم گفت ۴ «چنان خدای بود که می گردد از حال به حال به تغیر و انتقال». چون فراتر آمد آن ستاره فرو شد، ماه برآمد، گروهی را دید که ماه را می پرستند. ابراهیم گفت «آن چیست که می پرستید؟». گفتند «خدای». ابراهیم گفت ۸ «چنان خدای بود که می گردد از حال به حال به تغیر و انتقال». فراتر آمد ماه فرو شد و آفتاب برآمد ابراهیم علیه السلام خلقی را دید که همه روی فرا آفتاب کردند، آن را می پرستیدند. ابراهیم گفت «این چیست که می پرستید؟». گفتند «خدای مهین است». ابراهیم گفت ۱۲ «چنان خدای بود که می گردد از حال به حال به تغیر و انتقال، من بیزارم از هر چه شما می پرستید بدون خدای».

- إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ: بدرستی که من فراگردانیدم روی خویش - یعنی من و یژه دارم دل خویش را و زبان خویش و دین خویش - مر آن خدای را که او نوآفرید آسمانها و زمین را ۱۶ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ: بگشته از همه دینهای بد و راست ایستاده بر مسلمانی و نیستم من از هنبازآرندگان با خدای.

- وَحَاجَّةُ قَوْمِهِ: و پیکار کردند با وی گروه او در دین خدای، که ایشان ۲۰ همی گفتند آفتاب و ماه و ستاره خدای است و ابراهیم به حجت می نمود که آن خدایی را شاید قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِي: ابراهیم گفت ای با من همی پیکار کنید در خدایی خدای و بدرستی که او راه نمودست مرا به دین و حجت تا هیچ چیز را بجزوی خدای نگویم. ایشان گفتند ای ابراهیم نترسی از خدایان ما که ترا محبَل کنند که از خدایی ایشان انکار

کنی. ابراهیم گفت وَلَا آخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ: من هیچ نمی ترسم از آنچه شما آن را می هنباز گوید با خدای إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا: مگر که خواهد خدای من به من چیزی از نوع معرفت یا خذلان من خواهد، خواست او است که آن را انفاذ است وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا: فرا رسیده است خدای من همه چیز را به دانش، داند که کیست اهل معرفت و هدایت و کیست اهل نکرت و ضلالت أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ: ای درنه اندیشید و پند نگیرید تا بدانید که آفتاب و ماه و ستاره خدایی را نشاید.

۴

وَكَيْفَ آخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ: و چگونه و چرا بترسم از آنچه شما آن را هنباز آورده اید با خدای وَلَا تَخَافُونَ أَنْتُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُزَلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا: چرا نه شما ترسید که شما هنباز آورده اید با خدای آنچه فرو نفرستاده است آن را بر شما حجتی فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ: کدام از ما دو گروه سزاوارتر به وی بیمی من یا شما إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: ای: اجیبوا ان كنتم تعلمون: جواب من باز دهید گر هستيد كه مي دانيد. ایشان درماندند خدای گفت

۸

۱۲

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ: اولیترین گروهی با من آن کسهانند که بگرویدند به خدای و بنیامیختند گروش ایشان را به ستم شرک أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ: ایشانند که ایشان را بود ایمنی از عذاب وَهُمْ مُهْتَدُونَ: و ایشان راه یافتگانند به دین اسلام و به راه بهشت. در خبر است که چون این آیت فرود آمد یاران رسول اندوهگن شدند گفتند «یا رسول الله، هلاک برآمد، کدام مؤمن است که ظلم ندارد و خصم ندارد». رسول گفت «افلا افرج عنکم، خواهید که شما را از این غم فرج آرم». گفتند «بلی یا رسول الله فرج الله عنک». رسول گفت «این ظلم شرک است چنان که برادر من لقمان حکیم گفت إِنَّ الشَّرَّكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.

۱۶

۲۰

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ: و آنچه یاد کردیم از حجت های

- ابراهیم حجت ما بود که بداده بودیم ابراهیم را بر گروه او نَزَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ
نَشَاءُ: برداریم ما پایگاههای آن که خواهیم به علم توحید و حجت‌های آن
چنانکه ابراهیم را بدان برکشیدیم. و اگر نَزَعُ دَرَجَاتٍ به تنوین خوانی،
معناه: برکشیم ما آن را که خواهیم به درجتها. و گفته اند این دَرَجَاتِ ۴
زهد است چنانکه پیغامبر علیه السلام گفت: بهین شما زاهدترین شما
است در دنیا. در این آیت حجت است بر فضل علم توحید بر دیگر علوم إِنَّ
رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ: بدرستی که خدای تو یا محمد حکم کننده است به
تفضیل علما و زهاد دانا به تمامی فضل ایشان و تمامی جزاء ایشان. ۸
- وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ: و ببخشیدیم ابراهیم را پسری چون اسحاق از
ساره به صدسالگی نواده ای چون یعقوب. وی را یعقوب گفتندی زانکه
وی با برادر وی عیصوبهم زادند به یک شکم؛ در شکم مادر کارزار کردند،
هر یکی گفت نخست من بیرون آیم. عیصو سبقت گرفت، یعقوب از پس ۱۲
او بیرون آمد پاشنه برادر گرفته؛ وی را یعقوب نام کردند و او را اسرائیل
گفتندی؛ بگفتیم که اسرائیل چه بود کُلًّا هَدَيْنَا: همه را راه نمودیم به
معرفت و نبوت ابراهیم را و اسحق را و یعقوب را وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ: و نوح
را هم راه نمودیم به معرفت و نبوت از پیش وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آيُوبَ وَ ۱۶
يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ: و از فرزندان نوح - و گفته اند از فرزندان ابراهیم - داود
بن ایشیا را راه نمودیم و سلیمان بن داود را راه نمودیم و ایوب صابر را راه
نمودیم و یوسف یعقوب را و موسی عمران را و هارون عمران را نیز راه
نمودیم وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ: و چنان پاداش دهیم نیکوکاران را. سؤال: ۲۰
چرا گویند که نبوت و رسالت جبلتی بود بعد ما که خدای تعالی آن را
پاداش فعل نهاد گفت وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ؟ جواب گوئیم وَ
كَذَلِكَ بِأَهْدَايْتِ گردد که از پیش گفت کُلًّا هَدَيْنَا، وَ نُوحًا هَدَيْنَا؛ و
۱ - درجات.

هدایت پاداش بود به فعل چنانکه گفت وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. وگفته اند کَذَلِكَ نَجْزِي خَيْرًا است از این ثنا که بر این پیغامبران کرد در این موضع این مکافات احسان ایشان است وَزَكَّرْنَا: و زکریا را راه نمودیم وَيَحْيَى: و یحیی را راه نمودیم وَعِيسَى: و عیسی بن مریم را وَالْيَاسَ: ۴ و الیاس بن نشا را كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ: این همه از شایستگان بودند و از پیغامبران وَاسْمَاعِيلَ: و اسماعیل وفادار را راه نمودیم وَالْيَسَعَ: و یسع را راه نمودیم، و الیسع و الیسع به یک لام و به دو لام خوانند، گفته اند یسع نام خضر است او را یسع گویند لسعة علمه. و گفته اند یسع و یسع نام یوشع بن نون است خلیفه موسی. و گفته اند یسع و یسع یار الیاس بوده است، وی هم نبی بوده است زیرا که خدای او را در نسق انبیا یاد کرد وَيُونُسَ: و یونس بن متی را وَلُوطًا: و لوط بن هارن را راه نمودیم به معرفت و نبوت. وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ: و همه را فضل نهادیم بر جهانیان روزگار ایشان به نبوت و رسالت. ۱۲

وَمِنَ ابْنِيهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ: و از پدران ایشان گروهی را برگزیدیم به نبوت و رسالت و از فرزندان ایشان نیز گروهی را برگزیدیم به نبوت و رسالت. وَ اخْوَانِهِمْ: و از برادران ایشان وَاجْتَبَيْنَاهُمْ: و برگزیدیم ایشان را به انواع کرامات وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: و راه نمودیم ایشان را به راه راست، راه اسلام و راه نبوت و رسالت و راه بهشت. و گفته اند وَهَدَيْنَا هُمْ، ای: و تثبتناهم علی الهدی.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ: این است راه راست خدای راه نماید بدان آن را که خواهد از بندگان او وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: و اگر آن گروه که یاد کردیم از پیغامبران شرک آوردندی با خدای هرگز هراینه تبه شدی و ضایع شدی از ایشان آنچه بودند که می کردند از خیرات. ۲۰

أُولَئِكَ الَّذِينَ اتَّيَتْهُمْ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ: ایشانند آن کسان که بدادیم ایشان را نامه و سخن درست - ای: بیان حدود و احکام و درست کاری و درست گفتاری - و پیغامبری فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُولَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ: اگر بنگرند بدان نبوت و بدان ملت و بدان کتابها ۴ اینها - یعنی اهل مکه - بدرستی که بگماشتیم ما گروهی که نیستند به ملت اسلام و نبوت و کتابهای ایشان ناگرویدگان چون آن پیغامبران که یاد کردیم. و گفته اند این قوم اهل مدینه اند و گفته اند عجم اند که ایشان در دین صلیتر باشند.

۸ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ: ایشانند آن کسها که راه نمود ایشان را خدای قَبْهِدِيَهُمْ أَقْتَدَ: بر راه صواب ایشان پی بریا محمد. سؤال: اقتدا متابعت بود، پس پیغامبر ما تبع پیغامبران بود تا می گوید قَبْهِدِيَهُمْ أَقْتَدَ؟ جواب گوئیم تبع کسی آن بود که کار بر مقتضای امر او کند و مصطفی علیه السلام کار ۱۲ بر مقتضای امر خدای می کرد به امر مستأنف، پس واجب نیاید که تبع بود. اما آنچه گفت قَبْهِدِيَهُمْ أَقْتَدَ یعنی چنان باش که ایشان بودند، ای: به زهد عیسی و سخاوت ابراهیم و صبر ایوب و حلم نوح و وفاء اسماعیل و بکاء داود و تواضع سلیمان. و گفته اند قَبْهِدِيَهُمْ أَقْتَدَ یعنی دین اسلام. ۱۶ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا: بگو یا محمد نمی خواهم از شما بدین پیغامبری مزدی و جُعِلَى إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ: نیست این قرآن مگر پندی و یاد گاری و شرفی جهانیان را.

۲۰ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ: و وصف نکردند خدای را سزای وصف کردن او و بنشناختند خدای را سزای شناختن او و بزرگ نداشتند خدای را سزای بزرگ داشتن او إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ: چون گفتند فرو نفرستاد خدای بر هیچ آدمی هیچ وحی. این آیت در شأن مالک بن صیف آمد که وی امام جهودان بود، مردی ضخیم و تناور بود؛ رسول او را گفت

- «به حق خدای و به حق موسی برتو دهم که راست بگویی که در تورات هست که خدای تعالی دانشمند فربه را دشمن دارد». او را از آن خشم آمد دانست که آن در تورات است تشویر خورد از تورات و از همه کتابهای خدای انکار کرد و گفت «که گوید که تورات وحی آسمان است، ۴ خدای بر هیچ آدمی وحی نفرستاد». قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ: بگویا محمد که فرو فرستاد آن نامه را که آورد موسی چون تورات و الواح روشنایی به حجت و بیان دین و شریعت و راه نمودنی مردمان را به نعت و صفت محمد. گفته اند نُوراً به احکام عقلی و ۸ هُدًى به احکام شرعی. تَجْعَلُونَهُ قَرَاتِيسَ تُبْدُونَهَا: می کنید آن را کراسهای نبشته به تغییر نعت و صفت محمد و آشکارا می کنید آن را وَتُخْفُونَ كَثِيرًا: و می پوشید بسیاری را، چون بیان نعت و صفت محمد و بیان رجم و قصاص وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ: و درآموختند شما را تورات، آنچه ندانستید شما و نه پدران شما. و اگر یبُذُونَهَا به یا خوانی خبر بود که این همه را که فرستاد اگر جواب دهند و گرنه قُلِ اللَّهُ: بگو خدا فرستاد همه را ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ: پس بگذار ایشان را تا در گفت و گوی ایشان ۱۶ بازی می کنند، ای: بیهوده خندستانی می کنند.
- وَهَذَا كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ: و این قرآن نامه ای است که فرو فرستادیم خجسته و همایون، که اقرار دادن به حقی این نجات ابد بار آرد از عذاب و اقرار دادن به احکام این نجات از عذاب مخلص بار آرد و خواندن این ثواب بی عدد بار آرد و کار بستن این فوز دو جهان بار آرد مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ: ۲۰ موافق آن کتابها را که پیش از این بودست در اصول و باوردارنده آن را و فرماینده به تصدیق آن و راست کننده آن که در بودن قرآن راست کردن همه کتابهای گذشته است. وَلَيُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا: و تا بیم کنی بدین قرآن اهل مکه را و آنها را که گرد آند از قبایل عرب و دیگر شهرها. و گر

- لِيُنْذِرَ بِهِ يَا خَوَانِي: تا قرآن بیم کند و خدای به قرآن بیم کند و رسول خدا به خواندن قرآن بیم کند اهل مکه را. و مکه را اُمّ القریٰ خواند زیرا که اصل همه شهرها است که اول خانه در زمین کعبه بودست. و گفته اند مکه را اُمّ القریٰ از بهر آن گویند که اصل خلقت زمین از آنجا است که زمین ۴ از اول کودی خاک بود آنجا که مکه است، آنکه خدای تعالی زمین را از آنجا بازکشید. و گفته اند او را اُمّ القریٰ گویند زیرا که فاضلترین همه شهرها است چنانکه مادر فاضلترین همه خویشاوندان بود. و گفته اند آن را اُمّ القریٰ گویند زیرا که قبله همه شهرها و دیهها است و اُمّ و امام یکی ۸ بود. سؤال: چرا گفت وَلِيُنْذِرَ اُمَّ الْقُرَىٰ تا بیم کنی شهر مکه را، بعد ما که انذار عاقل را درست آید و مکه عاقل نیست؟ جواب گفته اند معناه لتنذر اهل اُمّ القریٰ، ای: اهل مکه را؛ چنانکه گفت وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ، ای: اهل القرية. و گفته اند قری جمع قرية بود و قرية جماعت بود و اُمّ القریٰ ۱۲ فاضل ترین همه جماعتها بود، و ایشان قریش اند وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ: و آن کسان که بگروند بدان جهان بگروند بدین قرآن، چون عبدالله بن سلام و یاران وی و دیگر مؤمنان وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ: و ایشان بر نمازهای ایشان نگهبانی کنند بر کردن آن در اوقات آن و بجای آوردن آن به ارکان و شرایط آن و مداومت کردن بر آن. ۱۶
- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا: و که بود ستمکارتر و زشت کفتر از آن کس که فرابافت بر خدای دروغ؛ چنانکه مالک بن صیف که گفت ما انزل الله علىٰ بشر من شيء و دیگر کافران که خدای را ناسزا گفتند اَوْ قَالَ اَوْحِيَ اِلَيَّ: یا گفت که وحی کردند به من و می کنند، چنانکه مُسَيْلِمَةُ الْكَذَابِ گفت که دعوی پیغامبری کرد و نیرنجات نمود وَلَمْ يُوحِ اِلَيْهِ شَيْءٌ: و خود وحی نکردند به وی چیزی وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ: و آن کس که گفت زودا که من فرو آرم مانند آن که خدای فرو آورد؛ و
- ۲۰

- او عبدالله بن سعد بن سَرَح بود که گاه، گاه چون کاتب وحی مصطفی حاضر نبودی رسول او را فرمودی نبشتن وحی. وی علیم و حکیم را غفور و رحیم نبشتی و غفور و رحیم را سمیع و بصیر نبشتی. رسول وی را ادب نکردی ۴
- زآنکه در آن محالی نبود؛ تا روزی رسول علیه السلام آن آیت که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ بر وی املا می کرد، وی می نبشت چون فازانجا رسید که ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ، بر زفان عبدالله بن سعد برفت که فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. پیغمبر گفت: اُكْتُبْ هَذَا انْزِل. وی قلم و کاغذ از دست بنهاد و گفت: سانزل مثل ما انزل الله، گراین وحی است ۸
- که محمد می خواند من نیز وحی می گزارم. در دین به شک شد و از اسلام مرتد گشت. رسول وی را از پیش براند و از شهر بیرون کرد و گفت: خدایت میپذیراد و زمینت میپذیراد. آنجا که بمرد زمین او را نپذیرفت، آخر سباع او را بدرید و از پلیدی بنخورد. وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ: و گر بینی که چون ستمکاران به ظلم شرک در آن تاسهای مرگ مانده باشند و فریشتگان گسترانده و دراز کننده دستهای ایشان به کشیدن جانهای ایشان و می گویند أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ: بیرون دهید جانهای شما را الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ: امروز پاداش دهند شما را عذاب خواری - عذاب حرقت و فرقت - بدانچه بودید که می گفتید بر خدای ناسزا و بودید که از آیتهای او گردن کشی می کردید از پذیرفتن آن. ۱۶
- سؤال: وَلَوْ تَرَى شرط است و شرط را جواب باید، جواب این کو؟ جواب گفته اند جواب این مضمراست ای لرأیت ذلهم و حقارتهم، و گفته اند مضمراست که لعجت من حالهم، و گفته اند اینچنین شرط را جواب نیارند تمامی تأکید را چنانکه گویند لورأیت علیا بین الصّقین. ۲۰
- پیغامبر علیه السلام در تفسیر این گفت: بدان خدای که مرا بحق به

- خلق فرستاد که جان از هیچ آدمی جدا نکنند تا جای خویش در بهشت یا در دوزخ بنشینند، گر نیک بخت بود فریشتگان رحمت آیند و سماطین کشند از پیش روی وی تا به بهشت، رویهای ایشان چون آفتاب به روشنائی؛ آن کس در ایشان می نگیرد و شما پندارید که در شما می نگیرد ۴ و او خود در آن فریشتگان می نگیرد. جان او را گویند: می چه کنی در این تن آلوده و دردمند و رنجور، بیرون آی تا به بهشت شویم. آن جان را از ناخن پای فرا کشیدن گیرند به رفق و آسانی می کشند و مژدگان می دهند که:
- ۸ مترس که ما ترا در روح و ریحان بهشت فرو آریم و از این اندهان دنیا برهانیم؛ و به مدارا می آرند تا به سینه رسد و هنوز جای خویش بندیده باشد، می پیچد و می ترسد و ایشان او را می نوازند و می گویند: هم اکنون بینی درهای بهشت را گشاده و فریشتگان به نظاره تو ایستاده و حورالعین پیش تو آیند با سپر غم و ریاحین بهشت، توشاد می باش و مترس؛ و ۱۲ بخوشی جان او را به گلو آرند. آنکه ملک الموت به روی نورانی پدید آید، آن جان را با آسانی بردارد و در حریر بهشت گیرد و بر طبقی از نور نهد و به بر و اگیرد. بدان خدای که مرا برآستی به خلق فرستاد که ملک الموت بر آن جان مهربان تر بود از مادر بر فرزند نخستین چون بزاید؛ آنکه او را ۱۶ می بوید، بوی می آید از وی خوشتر از مشک، فریشتگان بشارت پیش وی می آیند و آن بوی خوش می یابند؛ گویند: خه خه اینت خوش بوی، آفرین خدا بر این جان باد و بر آن تن که این جان از وی جدا شد. آنگاه فریشتگان از آنجا تا به آسمان بیستند، آن بوی خوش وی می بویند و بر ۲۰ آن آفرین می کنند و آن را دست به دست می گردانند، جلوه کنان می برند تا به آسمان دنیا، آواز دهند که: در باز کنید این جان پاکیزه را؛ همچنان بر آن آفرین می کنند و می گذرانند تا به جبار عزیز رسانند. خدای تعالی گوید: شاد باش ای جان پاکیزه جدا شده از تن پاکیزه، ببرید او را به

- بِهشت آراسته و فرود آرید او را در درجتهای ساخته و بپشانید او را
از شرابی خوش تا بیاساید. آنگه باز گردانید او را به زمین با کالبد او تا او
را باز بیند. آنگه او را از آنجا به بهشت برند و جایهای او بروی عرضه
کنند و آن کرامتها که او را ساخته اند به وی نمایند، آنگه او را گویند: ۴
هین تا به زمین شویم تا آن کالبد خویش را بینی. وی را آن دشخوار آید.
گویند: مترس که همه کار به کام تو بود ما با توایم تا ترا بسلامت ببریم و
به سعادت باز آریم. وی را برفق با تن آرند و با وی در گور نهند. بدان
خدای که مرا برآستی به خلق فرستاد که آواز پرک پای می شنود که بر سر ۸
گور او می روند و دست افشاندن ایشان از خاک گور می شنود و ایشان را
می بیند که باز گردند. فریشته ای نزد وی آید به روی گشاده، به زبان
لطیف وی را گوید: ای دوست خدای، هم اکنون دوفریشته بیایند و ترا
سؤال کنند که خدای تو کیست و رسول تو کیست؛ هرگز چون ایشان ۱۲
ندیده ای، نگر نترسی، دل قوی دار، چون ترا پرسند مَن ربِّک خدای تو
کیست، تو گویی خدای مَن اللّٰه است وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ؛ آنگه ترا پرسند
مَن نبیک، تو گویی محمد مصطفی علیه السلام؛ آنگه بینی که با تو چند
نکویی کنند. آنگه منکر و نکیر بیایند وی را سؤال کنند، وی جواب باز ۱۶
دهد. ایشان گور بروی فراخ کنند و دری از بهشت در گور وی گشایند
گویند بخسب چون خواب عروسان. خوش بخسب در روح و ریحان. و
اگر نعوذ بالله آن کس از بدبختان بود چون فرا در مرگ رسد فریشتگان
عذاب سماطین بکشند از پیش روی او تا به دوزخ و او در روی ایشان ۲۰
می نگرد و شما پندارید که او در شما می نگرد. ایشان را می بیند سهمگن
و سیاه و تاریک و خشم آلود. گویند: ای جان پلید بیرون آی از این تن
پلید. جان او را از ناخن پای فرا کشیدن گیرند، می کشند و آن جان
آهنگ با پس می دهد زانکه می داند که او را کجا خواهند برد که جای

- خویش بديده بود. ایشان او را بسختی می کشند و می کنند چنانکه به چنگ آهنین پشم کنند تا به گلورسد. عزرائیل پدید آید خشم آلود، به دست چپ آن جان را برگیرد و بر آن نفرین کند و فریشتگان عذاب هم بر آن نفرین کنند و آن را در رگوی سیاه پیچد و فریشتگان عذاب آن را به کلبتین آتشین در ربایند، می برند و بر آن نفرین می کنند و از گند آن اُف و تُف می کنند؛ آن را به خدای برند، ندا آید که ببرید آن جان پلید را به دوزخ به سَجین برید تا جای خویش در دوزخ ببیند. آنکه او را بازگردانند باز آن تن بدبخت با وی در گور نهند. منکر و نکیر بیایند به هول و سیاست او را سؤال کنند که مَن رَبِّک، او بترسد از بیم گوید که تویی. بدان خدا که مرا بحق به خلق فرستاد که ایشان او را ضربتی زنند به عمود آتشین که همه گور او آتش گیرد و دری از دوزخ در گور او گشایند تا روز قیامت.
- ۴ وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ: بدرستی که شما با ما آیدید. همنگار که با ما آمدید. تنها و خالی از دنیا و از اهل و خدم و تبع چنانکه بیافریدیم شما را اول بار خالی از دنیا و از این همه. و گفته اند
- ۸ أَوَّلَ مَرَّةٍ چنانکه روز میثاق بودید برهنه خوار و ابای و تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ: و بگذاشته باشید آنچه داده بودیم شما را از مال و فرزندان و اهل و تبع با پس پشتهای شما؛ یعنی در دار دنیا و مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیكُمْ شُرَكَاءُ: و نمی بینیم با شما آن هنبازان شما را که می دعوی کردید که ایشان در میان شما هنبازانند با خدای چون معبودان.
- ۱۲ و گفته اند فِیكُمْ، ای: معکم شرکاء، چون اهل و فرزند و تبع لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَكُمْ: بدرستی که بریده گشت پیوستگی و دوستی و هنبازی شما. این بَیْن به معنی وصل بود و گَرَبَیْنَكُمْ به نصب خوانی بریده و گسسته گشت آن دوستی که میان شما بود وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: و گم شد از شما
- ۱۶ و گفته اند فِیكُمْ، ای: معکم شرکاء، چون اهل و فرزند و تبع لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَكُمْ: بدرستی که بریده گشت پیوستگی و دوستی و هنبازی شما. این بَیْن به معنی وصل بود و گَرَبَیْنَكُمْ به نصب خوانی بریده و گسسته گشت آن دوستی که میان شما بود وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: و گم شد از شما
- ۲۰ و گفته اند فِیكُمْ، ای: معکم شرکاء، چون اهل و فرزند و تبع لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَكُمْ: بدرستی که بریده گشت پیوستگی و دوستی و هنبازی شما. این بَیْن به معنی وصل بود و گَرَبَیْنَكُمْ به نصب خوانی بریده و گسسته گشت آن دوستی که میان شما بود وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: و گم شد از شما

آنچه بودید که می دعوی کردید هنبازی ایشان که همه درخوشتن مشغول مانده اید و گم شده از دیداریکدیگر.

۴ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى: بدرستی که خدای است آفریننده و شکافاننده دانه و خرما است. فلق آفریدن بود و شکافانیدن بود، این محتمل است این هر دو معنی را و این دو را یاد کرد دانه و استه زیرا که اصل نباتهای زمین از این دو چیز است. گفته اند معناه فالق ما فيه الحب و النوى آفریدن آن از نیست هست کردن است اما شکافانیدن آن گفته اند مراد از آن لطف صنع خدا است بدانکه شکاف آفرید در دانه و استه؛ و گفته اند مراد از این شکافانیدن و رویانیدن است که خدای تعالی آن را در زمین بشکافاند ۸ آنگه آن را برو یاند يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ: بیرون آرد زنده را از مرده و مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ: و بیرون آورنده مرده است از زنده؛ یعنی مردم را از نطفه و نطفه را از مردم و مرغ را از خایه و خایه را از مرغ و خوشه را از دانه و دانه را از خوشه و درخت را از استه و استه را از درخت و مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن و دل مرده را از دل زنده و دل زنده را از دل مرده ذَلِكُمْ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤَفَّكُونَ: آنتان است خدای از کجا و به کدام شبهت می بگردانند شما را از وی سوی دون وی و از کجا دروغ بر شما می روا کنند که او را همتا و ۱۲ هنبازی می گویند.

۱۶ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ: آفریننده و باشکافاننده بام است که هر بامداد جهان تاریک را به کمال قدرت خود روشن گرداند، کس نداند که آن تاریکی شب را کجا برد و روشنای روز را از کجا آرد وَ جَاعِلُ اللَّيْلِ سَكَنًا: و کننده شب است آرامگاهی، و اگر وَ جَعَلَ اللَّيْلَ خَوَانِي: کرد شب را آرامگاهی ۲۰ که خلق در آن بیارامند وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا: و کرد آفتاب و ماه را روان تا می روند بشمارای منازل آن پدید کرده، آفتاب را صد و هشتاد

منزل و ماه را بیست و هشت منزل دُلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ: آن اندازه کردن خدای نیست همتای دانا است.

- وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ: او آن خدا است که کرد شما را استارگان تا راه برید در تاریکیهای بیابان و دریا. ۴
- ستارگان آسمان سه قسمت اند: یک قسمت زینت آسمان است و آن آن است که خدای تعالی گفت إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، و دیگر رجوم شیاطین است چنانکه گفت وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ، و سدیگر قسمت راه بردن را است چنانکه گفت وَبِالنُّجُومِ هُمْ يَهْتَدُونَ و ۸ اینجا گفت جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ: بدرستی که پدید کردیم نشانها را چون حیوانات و نبات و عجایب صنع در آسمان و زمین؛ و گفته اند مراد از این آیات قرآن است لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ: مر گروهی را که بدانند. بیان دلایل و آیات همه خردمندان را است، لکن به علما اضافه کرد زیرا ۱۲ که فایده ایشان را بود به نظر و استدلال.

- وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم مِّنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ: و او آن خدا است که بیافرید و پدید آورد شما را از یک تن و آن تن آدم بود فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ: آرامگاهی بود شما را و زینهار جای. مُسْتَقَرٌّ به کسر قاف و فتح قاف خوانده اند، چون به کسر ۱۶ قاف خوانی آرام گرفته بود و به فتح قاف آرامگاه بود و مُسْتَوْدَعٌ زینهارگاه بود. و گفته اند این مُسْتَقَرٌّ اصلا بآبا بود و مُسْتَوْدَعٌ ارحام امهات بود. و گفته اند مُسْتَقَرٌّ ارحام امهات و مُسْتَوْدَعٌ آنجا که بزیاند. و گفته اند مُسْتَقَرٌّ آنجا که شب گذارند و مُسْتَوْدَعٌ آنجا که روز گذارند. و گفته اند مُسْتَقَرٌّ ۲۰ روی زمین است و مُسْتَوْدَعٌ زیر زمین. و گفته اند مُسْتَقَرٌّ قیامت است و مُسْتَوْدَعٌ بهشت یا دوزخ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ: بدرستی که پدیدار کردیم نشانها مر گروهی را که دریاوند، ای: فایده ایشان برگیرند. وَهُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً: و او آن خدای است که فرود آورد از

- آسمان آبی فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ: پس بیرون آوردیم و برو یانیدیم بدان آب رُسته هر چیزی از نبات فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا: پس بیرون آوردیم و برو یانیدیم بدان آب - و گفته اند از آن آب - سبزیها نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا: پس بیرون آریم از آن سبزی و از آن نبات دانهها برهم نشسته در خوشه وَ مِنْ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ: و از خرما بنان از غلاف خوشه خرما کاردوسان خوشه‌ایی نزدیک به هم و نزدیک به باز کردن وَجَنَاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ: و باغ و بوستانها از انگورها وَالزَّيْتُونِ وَالرَّمَّانَ: و درخت زیتون و درخت نار مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُشْتَبِهٍ: مانده و جزمانده، ای: مانسته به هم در لون و نه مانسته به هم ۴
- در طعم. و گفته اند مانده در نبات و نه مانده در میوه أَنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ: نگه کنید به میوه آن چون میوه بیرون آرد و فرا رسیدن آن؛ یعنی نگاه کنید از آن وقت که آن میوه از درخت پدید آید تا آن وقت که فراز ۸
- رسد چند نوع عجایب صنع خدای تعالی در آن بنماید و چند آن را از حال به حال گرداند إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: بدرستی که در آنتان نشانها است و عبرتها است مرگروهی را که بگروند و نظر و استدلال کنند؛ مثلاً از چوبی بدان سختی میوه‌ای بدان لطیفی بیرون آرد؛ از اول که میوه ۱۲
- زرد آلود پدید آید سپید بود از پس آن سبز گردد، از پس آن آن را سیه زرد گرداند، از پس آن آن را زرد گرداند، از پس آن آن را سرخ گرداند؛ و از اول طعم آن را طعم عفص گرداند، پس از آن آن را ترش گرداند، پس از آن طعم آن را ترش شیرین گرداند، پس از آن طعم آن را شیرین گرداند؛ و از اول که آن را پدید آرد ظاهر و باطن آن کثیف بود، پس از آن باطن آن ۱۶
- لطیف گرداند و ظاهر آن را کثیف، پس از آن ظاهر آن را لطیف گرداند و باطن آن را کثیف؛ بعضی را چنان آفریند که ظاهر آن خوردنی بود و باطن آن نه خوردنی بود چون خرما و عتاب و بعضی را چنان آفریند که ظاهرش نه خوردنی بود و باطنش خوردنی بود چون گوز و بادام و بعضی را ظاهر و ۲۰

باطن همه خوردنی بود چون انجیر و کشمش.

- وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ: و کردند - یعنی گفتند - خدای را هنبازان پریان و دیوان. و ایشان بنی ملیح بودند که گفتند: خدا از پریان زنی گرفت و او را از آن دختران آمد چون فریشتگان؛ چنانکه خدای تعالی ۴ جای دیگر گفت وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا؛ نیز مجوس گفتند که خدای را هنباز است از دیوان چون اهرمن و یزدان، یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر؛ خدای گفت وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ: و خدای ایشان را بیافرید و ایشان دروغ بافتند بر خدای و گفتند او را پسران ۸ و دختران بنادانی، چنانکه جهودان و ترسایان گفتند که عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ و مسیح ابن الله، بنی ملیح گفتند الملائكة بنات الله سُبحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُون: پاكا و بزرگا خدایا از آنچه که می وصف کنند او را بناسزا.
- بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: نوآفریننده آسمانها و زمین است اَنِّیْ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً: کی و از کجا بود او را فرزند و نبود او را زن. سؤال: ایشان ۱۲ که خدای را فرزند گفتند زن نیز گفتند چنانکه بنوملیح گفتند که خدا از پریان زنی گرفت و ترسایان گفتند مریم زن خدا بود، پس چه جواب باشد ایشان را در این که گفت وَلَمْ يَكُنْ صَاحِبَةً؟ جواب گوئیم وَلَمْ يَكُنْ صَاحِبَةً آن است که نسزد او را زن که زن شهوت را بود و شهوت آفت و نقص بود و مأوف و ناقص خدایی را نشاید؛ و نیز شهوت جوف واجب کند و اجوف اجزا و ابعاض بود و تألیف و ترکیب دلیل حدوث کند.
- دیگر حجت آن است که وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ: و بیافرید هر چیز را. چون همه ۲۰ چیز آفریده او است محال بود که آفریده کسی فرزند او بود؛ و نیز فرزند کسی مثل او بود و خدا را مثل محال بود زیرا که او قدیم است و هر چه دون او است همه حادث است و حادث مثل قدیم نبود، چون خدای را مثل محال بود فرزند محال بود وَهُوَ يَكْلِلُ شَيْءٍ عَلِيمٌ: و او به هر چیز دانا

- است. او عالم بر کمال و قادر بر کمال است و هر چه دون او اند ناقصند.
- ۴ **ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ:** آنتان است خدای که خداوند و مهتر و پرودگار شما است **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ:** نه خدای مگر او **خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ:** آفریدگار هر چیز، یعنی آفریدگار همه آفریدها است **فَاعْبُدُوهُ:** به یگانگی پرستید او را **وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ:** و او است بر هر چیز نگهبان و پذیرفتار اندر بایست بندگان و نگاه دارنده همه جهانیان. **لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ:** در نیاید او را بیناییها و او دریاود بیناییها را **وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ:** و او است باریک دان باریک بین باریک کار نیکوکار آگاه به همه چیز. سؤال: چرا دیدار خدا روا دارید بعد ما که خدا گفت **لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ** دیدار نفی کرد چنانکه گفت **لَا شَرِيكَ لَهُ، لَا تَأْخُذُهُ سَنَةٌ وَلَا نَوْمٌ، وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا،** هر چه از خود نفی کرد اثبات آن او را محال بود. جواب گوئیم در این آیت **رُؤْيُ نَفْسِي** کرد در آیت دیگر اثبات کرد گفت **وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ،** پس این دو آیت در برابر یکدیگر افتاد، یا هر دو را رد باید کرد یا هر دو را قبول باید کرد یا یکی را دون دیگر قبول باید کرد؛ و نشاید که یکی را رد کنیم دون دیگر زیرا که یکی به قبول اولیتر نیست از دیگر، بعد ما که هر دو قول خدای است، پس ناچار هر دو را قبول باید کرد؛ چون هر دو را قبول کردیم به هر دو آیت فلرا نتوان گرفت زیرا که به ظاهر متناقض اند، پس چاره نیست که تأویل باید کرد و تأویل به قول مفسر باید کرد، ابن عباس گفت: **لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ فِي الدُّنْيَا،** اهل دنیا در دنیا او را نبینند زیرا که بصر ایشان ضعیف است، در بهشت چون خدای ایشان را بصر کامل دهد ببینند چنانکه گفت **وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ.** چون چنین بود هر دو را قبول کرده باشیم، تناقض نبود. دیگر جواب گوئیم خدای تعالی در این آیت ادراک او را نفی کرد نه رؤیت او را و فرق است میان ادراک و رؤیت، چنانکه فرق است میان احاطت

- و علم. از بنده به خدا علم بود و احاطت نه، چنانکه گفت وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ؛ و همچنین از بنده خدای را دیدار بود ادراک نه، چنانکه گفت لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ و گفت نَاصِرَةً إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةً و گفته اند الْأَبْصَارُ به الف و لام تعریف جنس است خبر از همه چشمها بود، لاجرم همه چشمها خدای را نبینند، او را که بینند وُجُوهٌ نَاصِرَةٌ بینند و بس. و گفته اند الْأَبْصَارُ به الف و لام تعریف معهود است، مراد از آن چشمهای کافران است که ذکر ایشان از پیش مقدم شده است، لاجرم ایشان خدا را نبینند، چنانکه گفت كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ. و گفته اند این ادراک احاطت است و این ابصار علوم، معناه: لا يحيط به علوم الخلق. و گفته اند خدای تعالی گفت لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ بینایها او را نبینند و ادراک نکنند، نگفت بینایان او را نبینند؛ لاجرم بینایها او را ادراک نکنند لکن او را ببینند در بهشت به چشم سر دور از تشبیه. ده آیت است در قرآن که دلیل است بر دیدار خدای: یکی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ، الْحُسْنَىٰ: الْجَنَّةُ وَالزِّيَادَةُ: النَّظَرُ إِلَى رَبِّ الْعِزَّة. دیگر آیت تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ. سدیدگر آیت الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهم مُلَاقُوا رَبِّهم. چهارم آیت وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ، والمزید: رؤیة الله. پنجم آیت وَإِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا. ششم آیت وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْآبِرَارِ، یعنی رؤیة الله. هفتم آیت فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ، یعنی رؤیة الله. هشتم آیت كَلَّا إِنَّهم عَنْ رَبِّهم يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ؛ چون کافران را خاص کرد به نادیدن، واجب کند که مؤمنان ببینند. نهم آیت قَالَ رَبِّ ارْنِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ، گر دیدار خدا حق نبودی موسی خواستی. دهم آیت وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ.

قَدْ جَاءَكُمْ بِصَآئِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ: بدرستی که آمد به شما حجتهای هویدا از خدای شما، چنانکه بدان فرا حق توان دید. این بَصَائِرُ گفته اند که دلایل

است و گفته اند این بَصَائِر آیات قرآن است فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ: هر که فادید- یعنی نظر کرد تا به دلیل و حجت فرا حق دید- تن او را سود داشت که به حق رسید وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا: و هر که کور دل بود فا دلیل و حجت ندید و بال آن بروی بود. سؤال: عمی القلب کوری دل است و آن نه فعل بنده است، پس چرا بدان عقوبت کرد گفت وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا؟ جواب گوئیم وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا آن کوری دل عقوبتی بود از خدای او را به شومی معصیت او. و گفته اند وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا ضرره که آن کوری دل او را فرا تباهیها دارد تا بدبخت دو جهان گردد وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ: و نیستم من بر شما نگاهبانی به مکافات کردن شما.

وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ: و همچنین فاذوا می گردانیم و پدیدار می کنیم آیتها را به ذکر دلایل و امثال و وعد و وعید از هر نوعی وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ: و ایشان انکار می کنند تا می گویند تو یا محمد این قرآن را بر خوانده ای و از جایی بیاموخته ای و بر ما می خوانی. و گر دَرَسْتَ به الف خوانی معناه: با کسی بهم بر خوانده ای و راست کرده ای تا بر ما می خوانی، و گر دَرَسْتَ به سکون تا خوانی: آنچه بر می خوانی و خبر می کنی مدروس شده است، این آیین نیست کنون که خدای را یکی گویند وَلِيُثَبِّتَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ: و ما حجت می نماییم تا پدیدار می کنیم این مر گروهی را که بدانند و دریاوند. سؤال: ای خدای تعالی این آیات برای این می نمود تا کافران گویند دَرَسْتَ که می گوید نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ؟ جواب گوئیم این لام لِيَقُولُوا نه لام غرض است، بل که لام عاقبت است چنانکه شاعر گوید لدوا للموت و ابنوا للخراب.

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ: پس روی کن یا محمد آن را که پیغام دادند به توا از خدای تو و برسان به خلق لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: نه خدا مگر او، خلق را بازین خوان وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ: و بگرد از مکافات آن هنبازآرندگان با

خدای. و گفته اند معنا: بگرد از مدهانت با مشرکان.

- وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا: و اگر خدای خواستی که ایشان هنباز نیاوردندی
 با خدا نیاوردندی، بیک ایشان را راه نمودی به توفیق و عصمت تا همه
 ۴ مؤمن بودند. در این آیت حجت است بدانکه کفر و معاصی همه به
 خواست خدا است؛ و گفته اند معنا: گر خواستی خدا همه را هلاک
 کردی تا هیچ مشرک نبودی وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا: و نکردیم تو را بر
 ایشان گماشته ای تا ایشان را مکافات کنی، مکافات ایشان بر من است وَ
 مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ: و نیستی تو یا محمد بر ایشان کاررانی گماشته.
 ۸ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ: دشنام مدهید آنها را که می خدایی
 خوانند از فرود خدای فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ: که آنکه ایشان بدگویند
 خدای را در جواب از حد درگذشتنی بنادانی. و آن آن بود که مصطفی
 ۱۲ علیه السلام بر کافران مکه خواند که: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
 حَصْبُ جَهَنَّمَ، ایشان گفتند: باش کار به جای رسید که محمد خدایان ما
 را می بدگوید همه را هیزم دوزخ خواند و کرو کور خواند. مسلمانان
 گفتند: هر چه بتان شما را گویند از بدی بتر از آنند و شما از ایشان
 ۱۶ بترید. مشرکان گفتند: خدای شما از خدایان ما بتر است و دین شما از
 دین ما بتر است و حال ما از حال شما به، هم در این جهان و هم در آن
 جهان؛ و خدای را ناسزا گفتند. آنکه خدای تعالی این آیت بفرستاد كَذَلِكَ
 زَنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ: همچنین آراسته کرده ایم هر گروهی را کردار ایشان
 ۲۰ و طریقت و اعتقاد ایشان تا پندارند که بر حق ایشانند و بس ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ
 مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: پس با خدای ایشان است بازگشتن ایشان
 به قیامت پس بیاگاهاند ایشان را به مکافات بدانچه بودند که می کردند.
 وَاقْسُمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ: و سوگند خوردند به خدای تمامی سوگندان
 ایشان لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا: اگر بدیشان آمدی نشانی هراینه

بگرویدندی بدان. و آن آن بود که چون این آیت فرود آمد که **إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً كَافِرَانِ** مکه گفتند پس بیاریا محمد آن آیت تا ما همه منقاد باشیم و به تو بگرویم. خدای گفت **قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ**: بگو یا محمد بدرستی که نشانها نزد خدا است، ای: خدای بر آن قادر است و **مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ**: و چه دانید شما که مسلمانانید و می فرا خواهید آیاتی به امانتی کافران که اگر بیاید هم بنگروند.

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ: و بگردانیم دلهای ایشان را و بیناییهای ایشان را، ای: چشمهای دل ایشان را **كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ**: بنگروند چنانکه بنگرویدند نخست بار پیش از دیدن آیت. و گفته اند پیش از آمدن رسول و گفته اند **أَوَّلَ مَرَّةٍ** روز میثاق بوده است **وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ**: و بگذاریم ایشان را در آن از حد درگذشتن ایشان تا کور و کنس و تبست می باشند. سؤال: چون گفت **وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ** و بنده با خداوند برنیاید چون تواند که ایمان آرد و گرنیارد معذور باشد؟ جواب گفته اند این تقلیب دل ایشان به عقوبت ناگرویدن ایشان بود نبینی که گفت **أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ**، آنکه گفت **وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ**، چون در دنیا ایمان نیارند ما دلهای ایشان را مقلوبه گردانیم تا هرگز ایمان نیارند از دل و در دوزخ جاوید بمانند. و گفته اند تقلیب دل ایشان اثبات نکرت است در آن، لکن بازان هم توانند که نظر و استدلال کنند تا راه یابند به حق.

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَاهُ إِلَيْنِهُمُ الْمَلِكَةَ: و گر ما فرو فرستادیم فریشتگان را بدیشان و **كَلَّمَهُمْ الْمَوْتَى**: و به سخن آمدی با ایشان مردگان، چون **قُصَى** بن کلاب و جعدان بن عمرو؛ چنانکه ایشان می درخواستند که: یا محمد زنده کن برای ما **قُصَى** بن کلاب را که او پیری راست گوی بود تا گواهی دهد بر رسالت تو یا جعدان را زنده کن تا اقرار دهد به حقی دین تو آنکه ما گواهی دهیم. خدای گفت: گرایشان را نیز زنده کردیم یا همه اهل

- گورستان را با ایشان به سخن آوردیمی وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا: و
 بینگیختیمی هر چیز را که در جهان است از رونده و خرنده و پرنده و
 جنبنده، قُبُلًا: رویاروی می گفتندی که خدای یکی و محمد رسول او -
 ۴ وگرفُبلًا به ضَمّ قاف و با خوانی: گروه گروه مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ
 اللَّهُ: نبودندی که بگرویدندی مگر که خدای خواهد وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَعْجَلُونَ:
 بیک بیشتر ایشان همی نادانی کنند که می پندارند که بی خواست خدا
 کسی راه یابد. و گفته اند أَكْثَرُهُمْ يَعْجَلُونَ صفت کافران است که خدای
 را نمی شناسند. آنکه مصطفی را تعزیت و تسلیت کرد و گفت وَكَذَلِكَ
 ۸ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ: و همچنین - که ترا یا محمد
 دشمنان کردیم - کرده بودیم هر پیغامبری را دشمنان دیوان آدمیان و
 پریان؛ یعنی دشمنان از آدمیان و پریان؛ ای: این عداوت دشمنان حق نه
 ۱۲ نخست با تو است، هر پیغامبری را هم دشمنان بودست از دیوان و
 دیومردمان يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا: تلقین می کنند برخی از
 ایشان مربرخی را آراسته گفتار - یعنی شبهت و آراستن باطل - فریفتن
 مردمان را. سؤال: از کافروخی چگونه بود تا می گوید يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى
 ۱۶ بَعْضٍ؟ جواب گوییم این وحی تلقین است و تعلیم، نه وحی آسمان.
 وحی در قرآن بر هفت وجه است: وحی اخفاست فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا
 أَوْحَىٰ؛ و وحی رسالت است وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا؛ و
 وحی ایجاد است بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا؛ و وحی امر است وَإِذَا وَحِّيتُ إِلَى
 ۲۰ الْحَوَارِيِّينَ؛ و وحی تسخیر است وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ؛ و وحی الهام
 است وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ؛ و وحی تلقین است يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ
 وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ: و اگر خواستی
 خدای تو یا محمد که نکردندی خود نکردندی آن را، یعنی آراستن باطل و
 ۱- قُبُلًا.

تعلیم شبهت فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ: بگذار ایشان را باز آنچه می فرابافند از دروغ و باطل و آراستن شبهت. سؤال: چرا رسول را گفت فَذَرَهُمْ، بعد ما که رسول را برای آن فرستاد تا ایشان را باپس آرد به حجت؟ جواب گوئیم فَذَرَهُمْ امر است به ترک مکافات ایشان و به اعراض از قتال ایشان نه به اعراض از دعوت ایشان و حجت آوردن بر ایشان.

وَلِيَتَّصِلْ إِلَىٰ أَفِيْدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ: و تا بچسبد سوی آن تعلیم باطل ایشان دل‌های آن کسان که نگر و یزند بدان جهان وَلِيَرْضَوْهُ: و تا بپسندند و فرا پذیرند آن را وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ: و تا می کنند آنچه ایشان کننده اند؛ یعنی تا هر چه بتوانند کرد بکنند، تهدید است و توبیخ.

أَفَغَيْرَ اللَّهِ ابْتَغَىٰ حَكَمًا: بگو یا محمد ای جز خدای بجویم معبودی وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا: و او آن خدای است که فرو فرستاد بر شما بر زبان من این نامه - ای: قرآن - هویدا بگفته؛ و گفته اند جدا جدا؛ و گفته اند حجت‌ها در آن پدید کرده. سؤال: چرا گفت أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا نگفت انزل الیّ الكتاب بعد ما که خدا گفت وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ؟ جواب گوئیم انزال قرآن بر رسول بود لکن برای خلق را بود، زیرا که گفت أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ. وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ: و آن کسان که دادیم ایشان را نامه - چون عبدالله بن سلام و دیگر مؤمنان اهل کتاب - می دانند که این قرآن گفته و فرو فرستاده است از خدای بر تو یا محمد پیغام فرستادنی بسزا و درست از بهر اظهار حق را فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ: مباش از گمان‌مندان. خطاب رسول را است و مراد گمان‌مندان را

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا: و تمام بیود سخن خدای تو یا محمد براست و بداد. گفته اند این سخن کلمه توحید است که هم صدق است و هم داد، و تمام بیودن آن لازم شدن آن است بر همه خلق. و گفته اند این

کَلِمَتِ وَعْدَةٍ نَصْرَتِ اسْتِ وَوَعِيدِ هَلَاكَتِ اَعْدَا وَ اَيْنِ عَدَلِ اِنْجَازِ اسْتِ . و گفته اند این وعد و وعید است به ثواب و عقاب مؤمنان و کافران را . و خوانده اند کَلِمَاتُ رَبِّکَ به الف یعنی : آیات قرآن که صدق است قول او و عدل است فعل او در هر چه گوید و کند؛ و گفته اند مراد از این کلمات ۴ دلائل و حجج است لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ: بدل کننده نبود سخنان او را و نباید که بود وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: و او است شنوای اقرار مؤمنان و انکار کافران دانا به مکافات ایشان.

۸ وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَكُمْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: و اگر فرمان بری بیشتر آنها را که در زمین اند گم کنند ترا از راه خدای، چون بوالاحوص که می گفتی: ما ذبح الله خیرٌ ممّا ذبحناه بسکا کیننا، کشته خدای به از کشتار ما، ای: مردار به از کشتار. خدای گفت إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ: پس روی نمی کنند مگر اندیشه و پنداشت را وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ: و نیستند ایشان مگر که می دروغ گویند بظنّ.

۱۲ إِنْ رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ: بدرستی که خدای تو یا محمد اوست داناتر که کیست که گم شود از راه راست او وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ: و او است داناتر به راه یافتگان به حق.

۱۶ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ: بخورید از آنچه یاد کرده باشند نام خدای را بر کشتن آن، ای: مباح است شما را خوردن آن کشتار که بر نام خدا کشند و آنچه نه بر نام خدا کشند حرام است مگر به نسیان نام خدای را یاد نکنند آن هم مباح بود؛ و گر بعدا نام خدای نگوید آن کشتار نه ۲۰ حلال است مگر که جهود یا ترسا که بر نام عَزِيزِ یا عِيسَى کشند، دست کُشت ایشان حلال است به عموم قول خدای که وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ. و به هر نامی از نامهای خدای که کُشی روا است، اما بسم الله اگر گویی نیکوتر. و اگر دو ذبح بهم کنند و بر هر دو

یکبار نام خدای را یاد کنند روا بود، ولیکن فاضلتر آن است که بر هر یکی نام خدای یاد کنند **إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ**: اگر هستید به آیات خدای گرویدگان. سؤال: اگر کسی هرگز کشته نخورد مؤمن نبود تا می گوید **فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ أَصْلُهُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ**؟ جواب گوییم مراد از این حلال داشتن است خلاف آن که کافران می گفتند که مردار باید خوردن نه کشتار، **إِنْ كُنْتُمْ** معناه: اذ کنتم بآیاته مؤمنین.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ أَصْلُهُ عَلَيْهِ: و چه بوده است شما را که نخورید از آنچه یاد کرده باشند نام خدای را بر کشتن آن، چرا حلال ندارید آن را **وَقَدْ فَضَّلَ لَكُمْ**: و بدرستی که پدید کرد خدا شما را. و اگر **فُضِّلَ** به ضم فا و کسر صاد خوانی: پدید کردند شما را **مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ**: آنچه بسته کرد خدای بر شما. و اگر **حُرِّمَ** به ضم حا خوانی: آنچه حرام کردند بر شما چون مردار و خون و خوک و آنچه نه بر نام خدای کُشند **إِلَّا مَا أَضْطَرَرْتُمْ إِلَيْهِ**: مگر بیچاره گردید شما به خوردن آن. اما حدّ ضرورت و آنچه در آن بایست گفته آمد در سورة المائدة. **وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بَغِيرَ عِلْمٍ**: و بدرستی که بسیاری گمراه می کنند خلق را به هواهای ایشان بنادانی، چون امامان ضلالت. و اگر **لَيُضِلُّونَ** به فتح یا خوانی: گمراه می شوند **إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ**: بدرستی که خدای تو او است داناتر بدان از حد در گذرندگان از حلال به حرام و از حرام به حلال.

وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ: و دست بردارید آشکارای بزه و نهان آن. و گفته اند این **إِثْمِ** حرام خوردن است، ظاهر آن آن است که نصّ قرآن بدان ناطق است چون مردار و خوک و مال حرام، و باطن آن آن است که پیغامبر علیه السلام گفت: **إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ كُلَّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّاعِ وَكُلِّ ذِي مَخْلَبٍ مِنَ الطَّيُورِ**. و گفته اند این **ظَاهِرَ الْإِثْمِ** زنا است و ظاهر آن فاحشه است و باطن آن **مُخَالَاتِ** است. و گفته اند این **إِثْمِ** خمر خوردن

است، ظاهر آن خمر صرف است و باطن آن مسکر از هر شراب که باشد؛ پیغامبر علیه السلام گفت: ان الله حرم الخمر بعينها والسكر من كل شراب. و گفته اند اِنَّكُمْ مَعْصِيَتِ است، ظاهر آن آنچه خلق بینند و باطن آن آنچه خلق نبینند. و گفته. اند این ظاهر اثم گناه ظاهر است و این باطن ۴ گناه نهان. و گفته اند این ظاهر اثم کردن گناه است و باطن قصد و اختیار آن اِنَّ اَلَّذِيْنَ يَكْسِبُوْنَ الْاِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُوْنَ: بدرستی که آن کسان که می کنند بزه زودا که پاداش دهند ایشان را بدانچه بودند که می کردند.

۸

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ: و مخورید از آنچه یاد نکرده باشند نام خدای را بر کشتن آن وَ اِنَّهُ لَفَسْقٌ: بدرستی که آن حرام است و خوردن آن فسق است. سؤال: چون خدا گفت مخورید از آنچه نه بر نام خدا کشته باشند چرا روا می دارید چون به نسیان بود؟ جواب گوئیم زیرا که پیغامبر ۱۲ علیه السلام گفت: ان الله تبارك و تعالى رفع عن امتي الخطاء والنسيان وَ اِنَّ الشَّيَاطِيْنَ لَيُؤْخِرُوْنَ اِلَىٰ اَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوْكُمْ: و بدرستی که دیوان تعلیم و تلقین می کنند دوستان ایشان را تا پیکار می کنند با شما. سؤال: گر شما که مسلمانانید همی گوئید که ما بر حقیق پس چون است که کشتار خدا ۱۶ نخورید و کشتار خود می خورید؟ جواب گوئیم حلالی آن در نام خدا بسته است و آنچه ما می کشیم بر نام خدای کشیم و خدا ما را مباح کرده است خوردن آن کشتار که بر نام او بود و حرام کرده است مردار خوردن و ما به فرمان خدای کار کنیم نه به هوای خویش وَ اِنْ اَطَعْتُمُوْهُمْ اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُوْنَ: و گر فرمان برید ایشان را در تحلیل و تحریم بدرستی که شما ۲۰ هنباز آرندگان باشید با خدا، چون به تعلیم و تلقین شیاطین کار کنید.

اَوْ مِّنْ كَانَ مِيْنًا فَآخِيْتَاهُ: ای آن کس که بود به دل مرده پس زنده کردیم ما او را، به حیات معرفت چون بوبکر صدیق وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي

آلنّاس: و کردیم او را روشنائی از معرفت به حجت تا می رود بدان روشنائی در میان مردمان کَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ: تقدیم و تأخیر است، ای: مثله کمن هوفی الظلمات، ای: او چو آن کس بود که در تاریکیهای نکرت و ضلالت بود و صفت او این بود لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا: نبود بیرون آینده از آن تاریکیها نکرات و ضلالت و جهالات. كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: همچنین آراسته کرده اند مرناگرویدگان را آنچه بودند که می کردند تا پنداشتند که حق است. سؤال: اینجا گفت زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و جای دیگر گفت زُيِّنَا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ و جای دیگر گفت وَ زُيِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ، یک جای تزئین اعمال کافران را مجهول یاد کرد و یک جای از خود یاد کرد و یک جای از شیطان، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم تزئین شیطان ایراد شبهت است و تزئین خدا اثبات نکرت است، این جز آن است و آن جز این، پس تناقض نبود.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا: و چنان - که در این شهر تو کرده ایم یا محمد مهتران ایشان را بدکاران - در هر شهری همچنین کرده بودیم مهتران آن را بدکاران لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ: تا هر چه بتر می کنند و می سگالند در آن شهر و نمی سگالند سگالش بد مگر به تنهای ایشان، ای: ضرر آن درنرسد مگر به تنهای ایشان وَمَا يَشْعُرُونَ: و آگاهی ندارند.

وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ: و چون آید بدیشان نشانی - چون انشقاق قمر و تکلم ذنب و تکلم عجل و تکلم جدی و ضب و حصی. و گفته اند این آیه قرآن است: گویند بنگرویم تا بدهند ما را مانند آن که پیغامبران را دادند. و این سخن اشراف قریش گفتند چون بوجهل و ولید و عاص و نُعیم، که: گر خدای همی پیغامبر خواستی فرستاد خود جبرئیل را به هریکی از ما بفرستادی نه به یتیم بوطالب

- درویش قرش. خدای گفت **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ**: خدای تعالی به داند که کجا باید نهاد پیغامهای او را. و **كَرِ رِسَالَتَهُ خَوَانِي**: پیغام او را؛ ای: خدا به داند که که باشد سزای وحی و رسالت **سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا** **صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ**: زودا که فرا رسد فازان کسها که بدکاری کردند. به انکار ۴
- رسول و جفا کردن با وی و سگالش بد اسلام را - خواری به عذاب در این جهان از نزد خدای **وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ**: و عذاب سخت در دوزخ بدانچه بودند که می سگالش بد کردند رسول را و اسلام را چنان که در آن مستهزیان رسید که در سورة الحجر گفت **إِنَّا كَفَيْتَاكَ** ۸ **الْمُسْتَهْزِئِينَ**، هریکی را زایشان به عذاب دیگرگون هلاک کرد.
- فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ**: هر که را خواهد خدای راه نماید او را گشاده کند دل او مر مسلمانی را؛ به دوازده چیز: ذهن و انتباه و ۱۲ شرح قلب و معرفت و عقل و فهم و یقین و بصیر و حیاة القلب و حیا و خوف و رجاء. پیغامبر را علیه السلام پرسیدند که: هیچ علامتی بود آن را که خدای دل بنده را گشاده کرده بود مسلمانی را؟ گفت: بود، نشان آن سه چیز است **التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالِاسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ**، این است نشان شرح دل. **وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا**: ۱۶ و آن را که خواهد که گمراه کند او را تنگ و گرفته کند دل او را، و **كَرِ حَرَجًا** به فتح را خوانی: سخت تنگ **كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ**: گویی که می برشود بر آسمان. سؤال: چرا نگوساری دل را به بر شدن بر آسمان ماننده کرد نه به شدن به زمین فرود؟ جواب گوئیم معنی آن است که ۲۰ اگر او را گویند به خدای ایمان آر، وی را همچنان آید و بروی بدان دشخواری آید که از وی درخواهند بر شدن بر آسمان بی نردوان **كَذَلِكَ**

يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ: چنین کند خدای تعالی پلیدی نکرت بر دل‌های آن کسان که نگروند، عقوبت کفر ایشان را.

وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا: و این راه مسلمانی راه خدای توست، یعنی

دین پسندیده و بایسته و راست و درست تا به بهشت. سؤال: چرا مُسْتَقِيمًا ۴

به نصب گفت نه به رفع، بعدما که صفت صِرَاط است و صِرَاط به رفع

است؟ جواب گوئیم این نصب علی القطع است؛ و گفته اند نصب

علی المدح است قَدْ فَضَّلْنَا آيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ: بدرستی که پدیدار کردیم ما

نشانه‌های حقّی این دین مرگروهی را که دراندیشند و پند گیرند. ۸

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ: ایشان را بود سرای سلام به نزد خدای ایشان، و

آن بهشت است. سلام نام خدا است و بهشت سرای او. و گفته اند دَارُ

السَّلَام سرای سلامت است که در بهشت همه سلامت است هیچ بلا نه.

و گفته اند دَارُ السَّلَام سرای آفرین بود که در آن بهشت خدای برایشان ۱۲

آفرین کند و تحیت ایشان در بهشت آفرین بود. عِنْدَ رَبِّهِمْ: نزد خدای

ایشان، این عِنْدَ قربت است و گفته اند این عِنْدَ ضمان است کما یقال:

لَكَ عِنْدِي كَذِبٌ، این ضمان بود وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: و او بود

دوست ایشان و میزبان ایشان و نوازنده و دیداردهنده ایشان بدانچه بودند ۱۶

که می کردند در دار دنیا از ساز بهشت.

وَيَوْمَ يُخْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ: و آن روز که روز قیامت بود برانگیزیم

ما ایشان را همه - آدمی و دیو و پری - آنکه گوئیم ای شما که جمله

پریانید و دیوان قَدْ أَشْكَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ: نهمار بسیار تبع گرفته اید از آدمیان. ۲۰

و آن آن بود که ابلیس گفته بود آن روز که خدای تعالی او را بلعنت کرد

که: به عزت تو که من آدمیان را همه بیراه کنم مگر آن بندگان خاص تو

رهانیدگان، از هر هزار نهصد و نود و نه با خویشتن به دوزخ برم، یکی

بماند بهشت را؛ و روز قیامت همی آید با تبع بسیار، خدای گوید نهمار

- بسیار تبع گرفته اید ای دیوان وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا
بِبَعْضٍ: و گویند دوستان و اتباع و اشیاع ایشان از آدمیان ای بارخدای ما
برخورداری گرفت برخی از ما به برخی. ما از دیوان برخوردار گردیم
۴ بدانکه کام و هوای ما را بر ما آراستند تا ما به شهوات و لذات دنیا
می رسیدیم و ایشان به ما برخوردار گردند بدانکه ما فرمان ایشان
می بردیم و به مراد ایشان می بودیم. و گفته اند يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ خُطَابِ پریان
را است که بسیار تبع گرفته بودند در دنیا از آدمیان؛ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ
۸ الْإِنْسِ؛ و گویند دوستان و پس روان ایشان از آدمیان رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا
بِبَعْضٍ: ای بارخدای ما برخوردار گرد برخی از ما به برخی، آدمیان به
پریان بدانکه بدیشان استعاضت کردند. چون عرب در وادی خواستندی شد
گفتندی: اعوذ بسید هذا الوادی مِنْ سفهاء قومه؛ چنانکه خدای گفت وَ
أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنَّ. استمتاع آدمیان به
۱۲ پریان آن بودی که بدان آمین بودند در وادی و استمتاع پریان به آدمیان
آن بودی که بدان می نازیدندی که کار و بار ما بدانجا رسید که آدمیان در
زنهار ما می روند وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا: و برسیدیم بدان زمان زده ما که
زمان زده کرده بودی تو ما را؛ یعنی هم بر آن سیرت می بودیم تا به مرگ
۱۶ قَالَ النَّارُ مَنُوبِكُمْ: خدا گوید آتش است جایگاه شما خالِدین فیها: جاو بدان
باشید در آنجا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ: مگر آنکه خدای خواهد. سؤال: ای کافران را
از دوزخ رهایی بود تا گفت إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ؟ جواب گفته اند معناه: مگر
۲۰ آنکه خدای خواهد مدت بودن ایشان در قیامت به شمار. و گفته اند إِلَّا
مَا شَاءَ اللَّهُ معناه: إِلَّا مَنْ شَاءَ رَبِّكَ، مگر آن گروه که خواسته بود خدای
رهانیدن ایشان از دوزخ، و ایشان عاصیان مؤمنان باشند. و گفته اند معناه:
وقد شاء الله، و خود خواسته بود خدا که ایشان را جاوید در دوزخ دارد إِنَّ
رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ: بدرستی که خدای تو یا محمد درست کار و درست گفتار

است و راست داور و حکم کننده به عذاب جاوید کافران را و دانا که کیست اهل دوزخ.

وَكَذَلِكَ نُؤَلِّیْ بَعْضَ الظَّالِمِیْنَ بَعْضًا: و همچنین برگماریم برخی از ستمکاران را بر برخی بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ: بدانچه بودند که می کردند از ستم. گفته اند این برگماشتن در آن جهان بود که ظالمان را بر یکدیگر بیرون آرند تا از یک دیگر تبرا کنند، چنانکه گفت اِذْ تَبَرَّأَ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوا مِنَ الظَّالِمِیْنَ اتَّبَعُوا. و گفته اند این برگماشتن ظالمان برخی بر برخی هم در این جهان بود، چنانکه در خبر است: اِنَّ اللّٰهَ ینْتَقِمُ بِالظَّالَمِ مِنَ الظَّالِمِ ثُمَّ ینْتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِنِ جَمِیْعًا. و در خبر است که خدای تعالی مرعزیر را گفت: یا عزیز اذا عصانی من یعرفنی سلّطت علیه من لا یعرفنی.

یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ اَلَمْ یَائِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ: ای شما که جمله پریان و آدمیانید ای نیامد به شما پیغامبرانی از شما، رسولان از آدمیان و منذران از پریان. سؤال: گیر که از آدمیان رسول بود، از پریان رسول که بود تا گفت رُسُلٌ مِنْکُمْ؟ جواب گفته اند رُسُلٌ مِنْکُمْ، ای: بلُغْتِکُمْ؛ و گفته اند رسولان از آدمیان و منذران از پریان؛ و گفته اند از پریان رسول بوده است نام وی بوقحافه یَقْضُونَ عَلَیْکُمْ اِیَّاتِی: می برخوانند بر شما آیتهای پیدا از کتاب من و می برگفتند شما را نشانهای من به دلیل و حجت و یُنذِرُوْنِکُمْ لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هَذَا: و بیم کردند شما را از باز رسیدن بازاین روز شما و دیدن این روز شما تا بساختیدی این روز را. قَالُوا شَهِدْنَا عَلَیْ اَنْفُسِنَا: گویند گواهی دادیم ما بر تنهای ما، و این گواهی بر ایشان جوارح ایشان دهد وَ غَرَّتْهُمْ الْحَیْوةُ الدُّنْیَا: ای: بان غرّتهم الحیوة الدنيا: که فریفته کرد ایشان را زندگانی دنیا، تا به شغل دنیا از ساز قیامت بازماندند و به قیامت نگرویدند. و گفته اند وَ غَرَّتْهُمْ الْحَیْوةُ الدُّنْیَا ابتداء سخن خدای است وَ شَهِدُوا عَلَیْ اَنْفُسِهِمْ اَنْهُمْ کَانُوا کَافِرِیْنَ: و گواهی داده باشند بر تنهای ایشان جوارح

ایشان که ایشان بودند ناگرویدگان در دنیا.

- دَلِيلَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ: آن بدان است که نبود خدای تو
 هلاک کننده دیهها و شهرها به ستمی از ایشان و ستمی بر ایشان و أَهْلُهَا
 ۴ غَافِلُونَ: و اهل آن بی آگاهان؛ تا نخست رسول و کتاب فرستاد و امر و
 نهی و وعد و وعید کرد و حجت بر ایشان لازم کرد، آنکه ایشان را هلاک
 کرد. سؤال: دَلِيلَ اشارت فرا مذکر غایب بود، این دَلِيلَ اشارت فرا
 چیست؟ جواب گوئیم معناه: آن خبر کردن از قیامت و رسول و کتاب
 ۸ فرستادن و دلایل و حجج نمودن از آن بود که تا خدای تو حجت بر کافران
 الزام نکرد ایشان را هلاک نکرد. و گفته اند معناه: الامر دَلِيلَ، کار بر این
 جمله است که یاد کرد آن لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ، الآية.
 وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا: و هری را و همه را پایگاهها است و
 ۱۲ جایگاههای فردور پایگاههای بلند از آنچه کردند، مؤمنان را درجات
 بهشت و کافران را درجات دوزخ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ: و خدای تو
 بی آگاهی نیست از آنچه خلق می کنند. و گرتعمَلُونَ به تا خوانی خطاب
 بود.

- وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ: و خدای توبی نیاز است از طاعت بندگان توانگر
 ۱۶ است به دادن نعمت بندگان را خداوند بخشایش است بر مؤمنان خاصه و
 خداوند رحمت به تأخیر عذاب از عاصیان إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ: اگر خواهد ببرد
 شما را از روی زمین وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ: و از پس شما درآرد به
 ۲۰ خلیفتی آن را که خواهد از بندگان دیگر کَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخَرِينَ:
 چنانکه بیافرید شما را از فرزندان گروهی دیگران.
 إِنْ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ: بدرستی که آنچه شما را هنگام می کنند از بودن
 قیامت بودنی است و آمدنی وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ: و نیستید شما عاجزیاونده
 خدای را از مکافات شما و نه از پیش عذاب او بشونده.

- قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ: بگویا محمد ای گروه من می کنید کار شما بر راه شما در جایگاه شما چنانکه خواهید. لفظ امر است و مراد تهدید. و گفته اند عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ، ای: علی طریقتکم و جدیلتکم، چنانکه شما را مراد است اِنِّی عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ: که من کننده ام کار خویش، زود بود که بدانید مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ: که بود که او را بود سرنجام سرای بهین، ای: عاقبة بهشت اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ: بدرستی که نرهند و پیروز نگردند ستمکاران به ظلم و شرک و جور.
- ۴
- وَجَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا: و کردند مشرکان خدای را از آنچه خدای بیافریدست از کشت و چهار پایان برخی فَقَالُوا هٰذَا لِلّٰهِ بِرَعْمِهِمْ وَ هٰذَا لِشُرَكَائِنَا: گفتند که این خدای را است به دعوی ایشان و این برخی مر هنبازان ما را است فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ: آنچه بودی مر هنبازان ایشان را آن نرسیدی به خدای وَمَا كَانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ: و آنچه بودی مر خدای را آن برسیدی به هنبازان ایشان سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ: بد آمد و بدحکمی بود آنچه ایشان میانجی می کردند. و آن آن بود که در جاهلیت مشرکان چون کیشت کردند زمین را نشان کردند گفتندی
- ۸
- آنچه در این حدّ است خدای آسمان را است و آنچه در این دیگر حدّ است خدایگان ما را است، آنکه آنچه به نام بت کرده بودند آن را تعهد به کردند گفتندی زیرا که ایشان ضعیف ترند، و به وقت درو هر چه از نصیب خدا بiftادی از خوشه و ریزه آن را در نصیب بتان افکندندی، و در آب دادن گر آب بر نصیب بتان افتادی بگذاشتندی و گر بر نصیب خدا
- ۱۲
- افتادی نگذاشتندی و باز بستندی؛ چون غله برگرفتندی نصیب بتان به سَدَنه بردندی و نصیب خدای را بنهادندی به درویشان و راه گزریان و مهمانان می دادندی و از آن نیز فا سَدَنه می پرداختندی و از چهار پایان نیز بحیره و سایبة و وصیلة و حام بر نام بتان کردند.
- ۱۶
- ۲۰

- وَكَذَلِكَ زَنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءُؤُهُمْ: و چنین آراسته کرده بودند مر بسیاری را از هنبازآرندگان کشتن فرزندان ایشان هنبازان ایشان چون بتان و آن دیوان که در میان آن بتان بودندی. و گر زین به ضم ۴ زا و کسریا خوانی و قتل به رفع خوانی و شرکائهم به خفض خوانی، معناه: آراسته کرده بودند مر بسیاری را از هنبازآرندگان کشتن آن فرزندان ایشان که هنبازان ایشان بودندی در معیشت، چون دختران که ایشان را زنده در خاک کردند از بیم نیاز. و گر قتل اولادهم شرکائهم به رفع قتل و نصب اولاد و خفض شرکا خوانی، معنی همان باشد که در دوم قرائت ۸ بگفتیم. سؤال آید بر این قرائت که اولادهم نصب آن چرا است بعد ما که مضاف الیه است؟ جواب گوئیم معناه قتل شرکائهم، لکن اولاد در میان معترض آمد؛ و گفته اند معناه: آن یقتلوا اولادهم لیردوهم: تا هلاک می کنند بتان و دیوان مشرکان را به آراستن کشتن فرزندان بر ایشان و ۱۲ لیلبسوا علیهم دینهم: و تا شوریده می کنند بر ایشان دین ایشان را، یعنی دین ابراهیم و اسماعیل را. و آن آن بود که دیو بر ایشان می آراستی که جبلت عرب بر حمیت و عصبیت بوده است که گر دختران را نگه دارید و ۱۶ پیورید، آخر به دست دشمنان افتند و آن نکوتر بود در حمیت و مروت که به دست خویش ایشان را در خاک کنید وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ: و گر خواستی خدای تو نکردندی آن فعل را قَدَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ: بگذار ایشان را با آنچه می فرابافند از خویشان شریعتهای باطل.
- ۲۰ وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ: و گفتند نیز که این برخی چهار پایان اند وَحَرْثٌ حِجْرٌ: و برخی کشت زار است که حرام است بر زنان مَا لَا يَنْظَعُمَهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ: بنخورد آن را مگر آن که ما خواهیم به دعوی ایشان وَأَنْعَامٌ حَرَّمَ طُهُورُهَا: و چهار پایانی که حرام کرده اند پشتهای آن را چون حام و سابیة وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا: و چهار پایانی که یاد نکنند نام خدای بر

آن؛ یعنی بر کشتن آن، بر نام بت کشند آن را أَفْرَاءَ عَلَيْهِ: آن همه دروغ بافته است بر خدای سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ: زودا که پاداش دهد خدای ایشان را بدانچه بودند که می فرابافتند دروغ بر خدای.

۴ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا: و گفتند مشرکان عرب

آنچه در شکمهای این چهار پایان است - چون بحیره و سایه و وصیله - حلال است و پاکیزه مردان ما را وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا: و حرام کرده است بر زنان ما تا بمیرند. سؤال: چرا نگفت و محرمة به تأنیث چنانکه خالصة؟

۸ جواب گوئیم خَالِصَةٌ با معنی مَا فِي بُطُونٍ گردد و آن مؤنث است و مُحَرَّمٌ

با لفظ مَا فِي بُطُونٍ گردد و لفظ مَا مذکر است وَإِنْ يَكُنْ مِثَّةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ: و گر بود مردار آنکه ایشان مردان و زنان در خوردن آن هنبازان

باشند سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ: زودا که پاداش دهد ایشان را خدا بدان نشان دادن

ایشان از تحلیل و تحریم آنچه سزای ایشان بود. إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ: بدرستی که

۱۲ خدا درست کار و درست گفتار است حکم کننده به عذاب مشرکان دانا به سزای ایشان.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ: بدرستی که زیانکار دو جهان

۱۶ گشتند آنکسها که بکشتند فرزندان ایشان را بنادانی و تنک خردی،

پنداشتند که ایشان روزی ایشان بخورند. سؤال: سفه و بی علمی یکی بود

پس چه فایده بود در این سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ؟ جواب گفته اند سَفَهًا: به

تنک خردی، بِغَيْرِ عِلْمٍ، ای: بغیر حجة؛ و گفته اند بی دانشی به تمامی قبح

آن و تمامی عقوبت آن. در خبر است که پیغمبر علیه السلام مردحیة

۲۰ الکلبی را گفت «مرا همی دریغ آید که ترا به آتش دوزخ بسوزند، چرا

مسلمان نشوی تا از دوزخ برهی؟». گفت «زیرا که جرمهای من بسیار

است ترسم که خدای مرا قبول نکند». گفت «چه جرم داری جز کفر؟»

گفت «هفتاد ساله کفر و شرک دارم و هفتاد دختر را زنده در سبک

- کرده ام». رسول گفت «گر اسلام آری خدای تعالی همه گناهان ترا بیامرزد». گفت «تو ضمان کنی؟». گفت «کنم». آنکه وی اسلام آورد وَحَرِّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ: و حرام داشتند آن را که روزی کرده بود خدای ایشان را، از گوشت چهار پایان چنانکه بگفتیم أَفْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ: دروغ یافتنی بر خدای قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ: بدرستی که گم شدند و نبودند راه یافتگان به حق. سؤال: چون گفت قَدْ ضَلُّوا چه فایده بود در وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ؟ جواب گوئیم کس بود که از راه بیفتد و باز با راه آید، ایشان از راه بیفتادگان بودند که با راه نیامدند زیرا که گفت وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.
- ۴ وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ: و او آن خدای است که بیافرید و پدید آورد باغ و بوستانها مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ: جفته کرده و جفته ناکرد. گفته اند مَعْرُوشَاتٍ بر ساق بداشته چون درختان بلند و قوی، وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و جز بر ساق بداشته چون درختان ضعیف و افتاده چون درخت انگور و خربزه و ۱۲ کدو وَالتَّخْلُ وَالزَّرْعُ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ: و بیافرید خرما بنان را و کشت را فادوا است میوه آن در لون و طبع و طعم وَالزَّيْتُونُ وَالرَّمَّانُ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ: و بیافرید درخت زیتون را و درخت نار را مانند بهم و جز مانده بهم، تا اختلاف آن دلیل بود بر صنع خدای و کمال قدرت او. و گفته اند متشابهاً ۱۶ فِی اللَّوْنِ وَغَيْرِ مُتَشَابِهٍ فِی الطَّعْمِ. و گفته اند متشابهاً فِی النَّبَاتِ وَغَيْرِ مُتَشَابِهٍ فِی اللَّوْنِ. و گفته اند متشابهاً فِی الْوَرَقِ وَغَيْرِ مُتَشَابِهٍ فِی الثَّمَرِ كُلُّوْا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ: می خورید از میوه آن چون میوه بیرون آرد وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ: و بدهید حق آن به عشر روز درودن و برداشتن آن. این امر است به دادن ۲۰ عشر از هر چه از زمین روید از حبوب و ثمار، چون به هزار و دو یست من رسد از یک نوع از آنچه بازتوان نهاد قوت را سال تا سال کیلی و وزنی. و گفته اند وَآتُوا حَقَّهُ امر است به نیکویی کردن با سایلان و ضعیفان در وقت درودن غله و باز کردن میوه؛ و این جز عشر بود و این نه امر حتم بود بر

این قول وَلَا تُسْرِفُوا؛ و گزاف مکنید، یعنی در باطل مدهید و به گزاف بکار
مببرید دفع زکات و منع عشر را. و گفته اند معناء: از حق مندترین باز
مدارید، چنانکه ثابت بن قیس پانصد خرما بن داشت، وقت صرام خرما
باز کرد و در روز همه بداد و اهل خویش را ضایع گذاشت. پیغامبر ۴
علیه السلام گفت: ابدأ بمن تعول، نخست حق عیال و فرزندان آنکه حق
دیگران اِنَّه لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ: بدرستی که خدای دوست ندارد گزاف کاران
را. ابن عباس گوید اسراف آن بود که در باطل بکاربری گر همه دانگی
بود و هرچه در حق بکاربری اسراف نبود، گرچه همه بدهی. ۸

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَشَاءٌ: و بیافرید از چهار پایان بارکش چون شتر و
گاو و اسب و استرو خوردگان بارنا کشنده، چون گوسفندان. کُلُوا مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ: می خورید از آنچه روزی کرده است
شما را خدای - ای: مباح است شما را - و پس روی مکنید گامهای دیو ۱۲
را، یعنی وسوسهای دیو را در تحریم و تحلیل اِنَّه لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ: بدرستی که
دیو شما را دشمنی است هویدا.

تَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ: بیافرید هشت جنس را از چهار پایان مِنَ الصَّائِيَاتِ: از
میش دو نر و ماده وَمِنَ الْمَغْزِ آثْنَيْنِ: و از بز دو نر و ماده. قُلْ أَلَدَّ كَرْنِي حَرَّمَ آمِ ۱۶
الْأُنثَيْنِ: بگویا محمد آن دو نر را حرام کرد یا آن دو ماده را اَمَّا أَشْتَمَلْتُ عَلَيْهِ
أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ: یا آنکه درآمده بود بر آن زهدانهای دو ماده میش و بز که دو
بهم زاده بود. یعنی عِلَّتْ در حرامی آنچه می حرام گوید چون بحیره و
وصیلة چیست، آنکه نراست یا آنکه ماده است یا آنکه نر و ماده بهم ۲۰
است. نتوانید گفت که عِلَّتْ حرامی ذکورت است، زیرا که نر بود که آن
را می حرام نگوید و نتوانید گفت که عِلَّتْ حرامی انوئت است، زیرا که
ماده زاید که آن را می حرام نگوید و نتوانید گفت که عِلَّتْ حرامی
اجتماع دو است در یک رحم، زیرا که دو بهم بود که بزاید و آن را

می حرام نگویند؛ پس هیچ علت و هیچ حجت ندارید حرامی انعام را
 نَبَوْنِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بیا گاهانید مرا به دانش و حجت گرهستید
 راست گویان در این شریعت که می وصف کنید از تحلیل و تحریم.

- ۴ وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ: و از شتر بیا فرید دو نر و ماده و از گاو دو
 نر و ماده قُلْ إِنَّ اللَّهَ كَرِهُنَّ حَرَمَ آمَ الْإِنْسَانِ: بگو یا محمد ای آن دو نر را حرام کرد
 یا آن دو ماده را اَمَّا أَشْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْإِنْسَانِ: یا آنچه درآمد بود بر آن
 زهدانهای آن دو ماده که دوبه یک شکم آمده بود. یعنی علت حرامی
 چیست؟، بر آن تقسیم که یاد کردیم از پیش، پس هیچ علت و هیچ
 حجت نتوانید نمود حرامی آن را. سؤال: نه شما همی خوک را حرام
 گویند، علت حرامی آن چیست؛ گرمی روا بود حرامی خوک بی علتی،
 روا بود حرامی بحیره و سایبه و وصیلة بی علتی. جواب گوئیم علت
 ۱۲ حرامی خوک تحریم خدا است اما شما علت شرعی ندارید اَمْ كُنْتُمْ
 شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْكُمْ اللَّهُ بِهَذَا: یا بودید شما حاضران و گواهان چون می فرمود
 شما را خدای بدانکه این حلال و آن حرام که این دعوی کنید دروغ
 گفتید فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا: که بود ستمکارتر از آن کس و
 ۱۶ کدام ظلم بود زشتتر از ظلم آن کس که فرابافت بر خدا دروغ، چون
 عمرو بن لُحَيٍّ و بوالاحوص لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ: تا گم کند مردمان را
 بنادانی بی حجت از دین و شریعت. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: بدرستی
 که خدای تعالی راه ننماید به حق و صواب گروه ستمکاران را تا مادام که
 ۲۰ بر ظلم باشند و راه ننمایند ایشان را به بهشت.

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ: بگو یا محمد نمی یابم
 در آنچه وحی کردند به من حرام کرده ای برخوردارنده ای که بخورد آن را إِلَّا
 أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ أَوْ ذِمًّا مَسْفُوحًا: مگر که بود مرداری یا باشد خونی ریخته آوَلَحْمٍ
 خنزیر: یا گوشت خوک فَإِنَّهُ رِجْسٌ: زیرا که آن پلید است أَوْ فِسْقًا أَهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ

- به: یا بیرون برده ای از فرمان خدای که آواز برداشته باشند به کشتن آن جز به نام خدای. سؤال: فسق فعل فاسق بود، چرا مردار را فسق خواند؟ جواب گوییم این فسق به معنی مفسوق به است، آن را فسق خواند چنانکه گفت لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ، مصید را صید خواند. فَمَنْ أَضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا غَادٍ: هر که بیچاره گردد و درماند که نه جوینده کام و آرزو بود که نه آرزو خورد و نه از حد درگذرنده بود که بیش از ناچار خورد فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: بدرستی که خدای تو آمرزگار است و بخشاینده که مضطر را بدان نگیرد، گر او را لقمه ای اوزون خورده آید. و حدّ ضرورت و مسایل آن گفته آمد و این آیت در شأن مالِکِ عوف آمد و بوالاحوص الجشمی که ایشان نزد رسول آمدند گفتند: یا محمد، این چه تحلیل و تحریم است که تومی دعوی کنی که ما پدران خویش را برخلاف این یافتیم. سؤال: چرا گفت حرام نکرده اند مگر میت و دم و لحم خنزیر بعد ما که خمر و مال ربا و سرقة و ۱۲ مغصوب و بسیار چیزها حرام است جز اینکه در این آیت یاد کرد؟ جواب گوییم این در جواب کافران آمد که ایشان می دعوی کردند حرامی بحیوة و سابیة و وصیلة و حام، چون خلاف در این می رفت جواب از این آمد.
- وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ: و بر آن کسان که جهود شدند حرام کردیم ما هر خداوند ناخنی را، ای کلّ ذی ناب من السباع و کلّ ذی مخلب من الطیر و مِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا: و از گاو و گوسفند حرام کردیم بر ایشان پیه های آن یعنی پیه اشکنبه و امعا و کلیتین إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا: مگر آنچه برداشته بود پشت های آن، یعنی چربش گوشت أَوِ الْحَوَايَا: یا چرب روده أَوْ مَا آخَلَظَ بَعْظُمٌ: یا آنچه آمیخته بود و آویخته بود به استخوان چون دنبه و مرغ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ: آن پاداش که کردیم ایشان را بدان اوزونی جستن ایشان بود که معصیتها کردند ما به شومی آن حلالها را بر ایشان حرام کردیم وَإِنَّا لَصَادِقُونَ: و بدرستی که ما

ایم راست گویان در تحلیل و تحریم.

- فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ: اگر بدروغ دارند ترا یا محمد بگو که خدای شما خداوند رحمت فراخ است. سؤال: چرا نگفت ذوعقوبه شديدة، گفت ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ، بعد ما که این جای عقوبت است نه جای رحمت؟ جواب گوئیم معناه ذو رحمة واسعة بتأخیر العذاب، تا وقت آن فرا رسد؛ چون وقت عذاب آمد وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ: بنگردانند عذاب او را از گروه بدکاران. و گفته اند ذو رحمة واسعة للمؤمنين باحتمالهم وصبرهم على تكذيب الاعداء وذو بأس شديد للقوم المجرمين.
- ۴ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ: زودا که گویند آن کسان که هنباز آوردند با خدای اگر خواستی خدا ما هنباز نیاوردیمی با خدای و نه پدران ما و نه حرام داشتیمی هیچیز از بحیره و سابیة و وصیلة و حام. سؤال: ای نه شما هم این می گوئید پس چه عیب آید بدین سخن ایشان را بعد ما که مسلمانان همین گویند؟ جواب گوئیم کافران را عیب از آن لازم آمد که ایشان مشیت خدای را می علت کفر و معاصی خویش نهادند، ما این نگوئیم زیرا که بنده را به خواست خدای بر خدای حجت نیاید، لابل خدای را به امر و نهی بر بنده حجت آید؛ زیرا که گر بنده را آمدی که گفתי من گناه از آن کردم که خدا خواست، نیز آمدی که گفתי من گناه از آن کردم که خدا دانست یا نبشت در لوح؛ پس چنانکه بنده را به علم خدای بر خدای حجت نیاید و نه به کتاب او، همچنین به مشیت خدای بنده را بر خدا حجت نیاید. و گفته اند فساد قول
- ۸ کافران از آن روی بود که می گفتند که: خدای خود از ما شرک درخواست است زان است که ما همی شرک آریم و اگر از ما ایمان درخواستی ما ایمان آوردیمی. فرق نکردند میان خواست و درخواست، چنانکه قدریان پندارند که خواست و درخواست یکی است و آن بزرگ
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

غلطی است زیرا که خواست صفت ازلی است خدای را با علم او بهم و درخواست امر او است لایزالی و امر او جز به طاعت و خیر نبود اما خواست او عام است بر خیر و شر درآید.

- ۴ سؤال: اگر شرور و معاصی به خواست خدا است پس بنده نتواند که خواست خدای رد کند، پس بنده مجبر بود و مضطر در معاصی؟ جواب گوییم علیّ حال نه شرور و معاصی به علم خدای است پس بنده نتواند که علم خدای را رد کند واجب آید تا بنده مجبر و مضطر بود در معاصی پس اگر تو گویی هر چند شرور و معاصی به علم خدای است اجبار بنده لازم نیاید زیرا که بنده فعل به اختیار کند ما در مشیت همچنین گوییم هر چند شرور و معاصی به خواست خدای است، اجبار بنده در معاصی لازم نیاید زیرا بنده فعل که کند به اختیار کند. سؤال: اگر شرور و معاصی به خواست خدای بودی چون بنده معصیت کردی خدای او را گفتی چرا کردی، بنده را آمدی که گفتی زیرا که تو خواستی؛ آنگاه بنده معذور بودی؟ جواب گوییم اگر شرور و معاصی نیز به علم خدا بودی چون بنده معصیت کردی خدای گفتی چرا کردی بنده را آمدی که گفتی زیرا که تو دانستی آنگاه بنده معذور بودی. سؤال: اگر شرور و معاصی به خواست خدا بودی، خدا بدخواه بودی و خدای ما نکوخواه است نه بدخواه. جواب گوییم اگر به علم خدای بودی، خدای بددان بودی و خدای ما نکودان است نه بددان. سؤال: اگر خدای بدی بندگان خواستی و ابلیس همان خواستی پس چه فرق بودی میان خدا و ابلیس؟ جواب گوییم گر خدای مرگ رسول خواستی و ابلیس همان خواستی چه فرق بودی میان خدا و ابلیس. اگر گوید خواست خدای مرگ رسول را حکمتی بود و خواست ابلیس مرگ رسول را عداوتی بود برای ویرانی اسلام را، پس فرق بود میان خواست خدای و خواست ابلیس؛ ما همچنین گوییم که خواست

خدای شرور و معاصی را حکمتی بود و خواست ابلیس عداوتی برای هلاکت بندگان را به آتش دوزخ، پس فرق بود میان خواست خدای و خواست ابلیس. سؤال: چون خواست بدی از ما که بندگانیم زشت بود از احکم الحاکمین زشت‌تر بود. جواب گوییم نه هر چه از ما قبیح بود از خدای قبیح بود، ۴ نبینی تکبر و تجبر و دعوی خدای کردن از ما قبیح بود و از خدای قبیح نبود و مرگ بندگان خواستن و تنگی و قحط و تنگی نان خواستن از ما قبیح بود و از خدا قبیح نبود، همچنین خواست بدی بندگان از ما قبیح بود از خدای تعالی قبیح نبود.

۸ سؤال: خواست معصیت بتر از معصیت زیرا که اگر یکی از ما خواهد که همه بندگان عاصی باشند به خدای، آن بتر از آنکه خود عاصی باشد به خدای؛ پس چرا از خدا خواست معصیت روا دارید و معصیت روا ندارید؟ جواب گوییم ما بنده ایم و شرط تمامی بندگی فرمان برداری است خداوند را، اما او خداوند است و شرط تمامی خداوندی نفاذ مشیت است که هیچیز نبود در ولایت او بی خواست او که گر چیزی بودی بخلاف اراده و مشیت وی، آنکه او در خدایی ناقص بودی و ناقص خدایی را نشاید. سؤال: چرا که به خواست او گویی به رضای او نگوئی بعد ما ۱۲ که هر که چیزی را خواهان بود بدان راضی بود. جواب گوییم زیرا که رضای خدا از مهین کرامات است و بنده را به گناه استحقاق کرامات نبود و نیز رضا خشنودی بود و خدای به گناه از بنده خشنود نبود، به طاعت خشنود بود. کَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: همچنین بدروغ داشتند حق را آن کسان ۲۰ که از پیش ایشان بودند، یعنی کفار گذشته. سؤال: کَذَلِكَ كَذَّبَ چه جواب بود آن کافران را که می گفتند لو شاء الله ما اشرکنا؟ جواب گوییم معناه: همچنین بدین بهانه کفار سلف حق را تکذیب کردند و بر کفر اصرار آوردند گفتند زیرا که خدای از ما این خواست. حسن بصری

گوید: الْقَدَرُ مَنْ انْكَرَهُ كَفَرَ وَ مَنْ اِحَالَ جَرْمَهُ عَلَيْهِ فَجَرَ. و گفته اند كَذَلِكَ كَذَبَ، ای: همچنین فرق نکردند میان خواست و درخواست حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا: تا بچشیدند عذاب ما را قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ: بگویا محمد هیچ هست نزد شما هیچ دانشی و حجتی این را که می گوید فَتُخْرِجُوهُ لَنَا: تا پدیدار کنید آن علم و آن حجت ما را؛ گر هست بیارید تا به چه حجت می معصیت کنید و حواله بر مشیت خدای کنید بعد ما که نهی آمد از معصیت إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ: پس روی نمی کنید مگر پنداشت را و شبهت را گر می پندارید بنده را به خواست خدا بر خدا حجت بود وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ: و نیستید شما که کافرانید مگر که می دروغ گوید و بظن می گوید نه به علم و حجت که خدای خواست که ما کافران باشیم ما معذورانیم در کفر، و اصل آن است که بنده را در معصیت عذر نبود به خواست خدا بعد ما که خدا رسول و کتاب فرستاد و دلیل و حجت بنمود و امر و نهی و وعده و وعید بکرد بهانه نماند، فما لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حِجَّةٌ. سؤال: اگر کفر و معاصی به خواست خدا بودی پس چرا کافران را دروغ زن خواند، گفت وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ در آنچه گفتند لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا؟ جواب گوئیم این تکذیب ایشان را بدان است که می گفتند خدا از ما کفر و شرک درخواست نه ایمان و توحید.

قُلْ قَلِيلٌ مِنَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةُ: بگویا محمد خدای را است بر بندگان حجت تمام به عقل و استطاعت و دلیل و حجت و رسول و شریعت و امر و نهی و وعده و وعید فَلَوْ شَاءَ لَهْدِيكُمْ أَجْمَعِينَ: گر خواستی که همه بندگان راه یافته باشند هر اینه راه نمودی شما همه را.

قُلْ هَلَمْ شَهِدْكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا: بگویا محمد هین بیارید آن گواهان شما را که می گواهی دهند که خدا حرام کرده است این را که یاد کردیم از بحیره و سایه و وصیله و حام تا به چه حجت می گوید،

بعدما که آن را نه از عقل حجت دارند نه از شرع فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ: گرایشان بی شرمی کنند و گواهی دهند تو گواهی مده با ایشان. سؤال: چون معلوم خدا بود که مصطفی خود گواهی ندادی با ایشان بر باطل پس چرا گفت فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ؟ جواب گوئیم فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ، معناه: فلا تقبل شهادتهم وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ: پس روی مکن کام و هوای آن کسان را که بدروغ داشتند نشانهای ما را و قرآن ما را و آنکسها را که نگروند بدان جهان و نترسند از دوزخ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ: و آنکسها که ایشان با خدای ایشان همتا و هنباز آرند. و گفته اند ۴ ۸
معناه: عن توحيد ربهم يعدلون، ای: یمیلون.

فَلْ تَعَالُوا آتَلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ: بگو یا محمد کافران مکه را که بیایید تا بر خوانم بر شما آنچه حرام کرده است خدای شما بر شما و آن آن است که ۱۲
آلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا: هنباز میارید با خدای چیزی. سؤال: چون گفت بیایید تا بر شما خوانم آنچه بر شما حرام کرده است چرا گفت آلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، پس حرام کرده اند بر ما هنباز نا آوردن با خدا، لابل که هنباز آوردن با خدای حرام است، پس چرا نگفت حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ آن تشرکوا به شیئا تا سخن حکمی بودی؟ جواب گفته اند این لا زایده است ۱۶
معناه: حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ آن تشرکوا به شیئا. و گفته اند آتَلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ جدا است آنکه گفت عَلَيْكُمْ آلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا بر شما واجب است که هنباز نیارید با خدا چیزی. محمد هیصم گفتی رحمه الله معناه: حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ تحريما يقتضي ان لا تشرکوا به شیئا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا: و بجای مادر و پدر نیکوی کند نیکوی کردنی وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِفْلَاقٍ: و مکشید فرزندان شما را از بیم درویشی و نیاز. و آن آن بود که عرب در جاهلیت دختران را زنده در خاک کردند از بیم آنکه ضایع مانند و همی نمودندی که از حمیت می کنیم نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ: ما خود شما را روزی ۲۰

دهیم و ایشان را روزی دهیم وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ: و پیرامن زشتکاریها مگردید آنچه آشکارا بود از آن و آنچه نهان بود؛ و معنیهای این گفته آمد در وَذَرُوا ظَاهِرَ الْأَيْمِ وَبَاطِنِهِ و گفته اند این فاحشه ظاهر نکاح مادران و دختران و خواهران است که در جاهلیت روا داشتندی و فاحشه باطن زنا است وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ: و مکشید آن تن را که خدا حرام کرده است کشتن آن مگر بسزا؛ و سزای کشتن آنکه بود که از اسلام مرتد گردد یا زنا کند و او محصن بود یا کسی را بعمدا بکشد تا او را قصاص کنند ذَلِكُمْ وَصِيكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: آنتان است آن که بفرمود شما را بدان تا فراخورد آن آن بود که شما خرد را کار بندید و این را دریاوید و بدین کار کنید. و این آیتها از آن محکمات قرآن است که نسخ را فازین راه نیست.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: و پیرامن خواسته یتیم مگردید مگر بدانچه آن نیکوتر، ای: به نگه داشتن آن و آوزون کردن آن و گفته اند به حق عمل یا: به قرض حتی تَبْلُغَ أَشُدَّهُ: تا برسد به قوت خویش ای به بلاغت؛ و حکم این در اول سوره النسا گفته آمد. وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ: و تمام پیمایید و بسنجید پیمانه را و ترازو را به داد؛ ای: داد و راستی نگه دارید در کیل و وزن و به دل خیانت مکنید لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: درنخواهیم ما از تنی مگر فراخ توان آن. محمد هیصم رحمه الله گفتی: معنی این آن است که شما در کیل و وزن قصد خیانت مکنید و اگر به اندک مایه زیادت و نقصان افتد خدای شما را بدان نگیرد چون قصد شما راست بود وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا: و چون سخن گوید درست و راست گوید. و گفته اند فَاعْدُوا معناه: فاعدلوا عن الكذب والخطأ، از دروغ بچسبید سوی راست و صواب. و گفته اند داد نگه دارید میان وضع و شریف و قریب و بعید، میل مکنید در گواهی دادن وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى:

- و گرچه بود آن کس که او را گواهی می دهد خداوند خویشی و نزدیکی و بعهده الله اوفوا: و پیمان خدای را تمام بجای آرید ذلکم و صیگم به لعلکم تذکرون: آن است آن که بفرموده است شما را بدان تا فراخورد آن آن بود که شما دراندیشید و پند گیرید بدین وصیتها. و آن هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً: و این است راه من یعنی دین گزیده من بایسته و راست و درست، و آن دین توحید است و این هَذَا اشارت است فازانچه یاد کرد از محکمتات فَاَتَّبِعُوهُ: پس روی کنید آن را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ: و پس روی مکنید راهها را. سؤال: چرا توحید را سبیل خواند و کفر را سُبُل خواند؟ جواب گوئیم زیرا که ۴
- اسلام یک ملت است و کفر هفتصد ملت، همچنین سنت و جماعت یک راه است و بدعت راهها فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ: ای: عن دینه: که آن پراکنده کند و جدا کند شما را از دین او ذلکم و صیگم به لعلکم تَتَّقُونَ: آنتان است که بفرمود شما را بدان تا فراخورد آن آن بود که بترسید از خدای و بپرهیزید ۸
- از مخالفت سبیل او. ۱۲

- ثُمَّ أَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ: پس بدادیم ما موسی را نامه ای چون تورات. سؤال: چرا گفت ثُمَّ أَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ، بعد ما که ثُمَّ تَرَخَى را است و تورات موسی را پیش از آن داد که قرآن مصطفی را. جواب گوئیم که این ۱۶
- ثُمَّ به معنی مَعَ است چنانکه گفت ثُمَّ اللَّهُ شَهِدٌ، ای: مع ذلک شهید. و گفته اند این ثُمَّ تردیف خبر است نه تردیف حکم چنانکه شاعر گوید:
- أَنْ مَنْ سَادَ ثُمَّ سَادَ ابُوهُ ثُمَّ قَدْ سَادَ قَبْلَ ذَلِكَ جَدُّهُ
- این ثُمَّ تردیف خبر است نه تردیف حکم مخبر تماماً عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ: ای: ۲۰
- الكتاب التمام: نامه تمام - در باب دین و شریعت و دلیل و حجت - بر آن که نیکوی کرد، یعنی: مکافات آن نیکوی که موسی کرد. و گفته اند معناه: علی ان یحسن، موسی را کتابی تمام دادیم بر آن شرط که نیکوی کند و آن را کاربندد. و گفته اند معناه: تماماً من الذی احسن، تمام کردن

نیکوی را از آن خدای که نیکوی کرد به اول وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ: و هویدا کردنی بود تورات مر هر چیزی را که موسی و قوم او را در باب دین و شریعت بدان حاجت بود. و گفته اند وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ نعت قرآن است وَهُدًى وَرَحْمَةً: و راه نمودنی و سبب بخشایشی لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ: تا فراخورد آن آن بود که ایشان به باز رسیدن با خدای ایشان و به دیدار خدای ایشان بگروند. تَمَاماً وَتَفْصِيلاً وَهُدًى وَرَحْمَةً همه نصب علی القطع و علی الحال و علی التمیاز است.

۸ وَهَذَا كِتَابُ أَنْزِلْنَاهُ مُبَارَكٌ: و این قرآن نامه ای است که ما بگفتیم این را و بفرستادیم جبرئیل را بدین کتاب خجسته و همایون و ببرکت کرده بدین. و گفته اند برکت ثبوت و دوام خیر بود، این قرآن مُبَارَك است که خیرات این باقی است تا ابد. و گفته اند این را مُبَارَك خواند زیرا که برکت آوزونی بود و فضل قرآن همیشه آوزون است. و گفته اند این را مبارک خواند زیرا که برکت بیش از بیوس بود و ثواب خواندن قرآن بیش از آن است که بیوسند فَاتَّبِعُوهُ: پس روی کنید این را به کار بستن وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: و پرهیزید از مخالفت این تا فراخورد آن آن بود که بر شما رحمت کنند.

۱۶ أَنْ تَقُولُوا: ای: کی لا تقولوا و کراهیه ان تقولوا: تا نگویید إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا: همی نامه که فرستادند بر دو گروه فرستادند از پیش ما چون جهودان و ترسایان وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ: و بدرستی که ما بودیم از خواندن ایشان کتاب را نا آگاهان. و گفته اند لَغَافِلِينَ، ای: لجاهلین، ما نادانان بودیم به کتاب ایشان که آن به لغت عبری بود و ما تازی زبان بودیم از آن بود که ایمان نیاوردیم که به ما رسول و کتاب نیامد.

۲۰ أَوْتَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ: یا گوید - یعنی: تا

نگوید - گر ما آن بودیمی که فروفرستادندی بر ما نامه چنانکه بر جهودان و ترسایان بودیمی ما راه برنده تر و راه یافته تر از ایشان به حق فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ: بدرستی که آمد به شما هویدایی از خدای شما چون قرآن مبین و بازخواندنی با حق. و گفته اند وَهُدًى ای: وهادیاً، و رسول راه نماینده و با حق خواننده. و گفته اند وَهُدًى: و راه راست که هر که بر آن راه رود به بهشت رسد وَرَحْمَةٌ: و بخشایشی ای: سبب رحمت. فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَيِّنَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا: که بود ستمکارتر و ظلم او زشت تر از آن کس که بدروغ داشت نشانهای خدای را و آیتهای قرآن او را و ۸ بگشت از آن، یعنی از قبول و متابعت آن سَتَجِزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ: زودا که پاداش دهیم ما - و گریه یا خوانی: پاداش دهد - آن کسان را که بگردند از نشانهای ما و آیتهای قرآن و قبول آن بدی عذاب؛ ای: بترین عذاب و آن عذاب دوزخ است بدانچه بودند ۱۲ - که می بگشتند از حق.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ: هیچ چشم می دارند - ای: چشم نمی دارند - مگر آنکه آید بدیشان فریشتگان، به ستن جان ایشان؛ ای: چون رسول آمد و کتاب آورد و پند بداد و حجت بنمود و ایشان می بنگرند، هیچیز نمانده است از الزام حجت مگر آمدن فریشتگان به ستن جان ایشان. و گفته اند مراد از این آمدن فریشتگان در قیامت است حشر خلق را أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ: یا بیاید خدای تو؛ از قول ایشان که می گفتند أَوْ نَرَى رَبَّنَا أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ: یا بیاید برخی از نشانهای خدای تو؛ ۲۰ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ: آن روز که بیاید برخی از نشانهای خدای تو بودن قیامت را چون برآمدن آفتاب از مغرب و برآمدن دابه و پدید آمدن دود و آتش از زمین عدن و دیگر علامتهای قیامت لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ: سود ندارد تنی را گرویدن آن چون نبود که گرویده بود از

پیش او کَسَبَتْ فِی اِیْمَانِهَا خَیْرًا: یا کرده بود در ایمان خویش نیکی به اخلاص و اداء طاعات؛ یعنی: هر کس که از پیش ایمان و اخلاص نیاورده بود و خیر نکرده بود به وقت بَأْسِ او را آن سود ندارد و توبه او را سود ندارد زیرا که در توبه بسته آید. سؤال: چرا کفر در وقت بَأْسِ زیان دارد و ایمان در آن وقت سود ندارد؟ جواب گوئیم زیرا که کفر در آن وقت بَأْسِ به دلالت نکرت بود اما ایمان نه به دلالت معرفت بود، لابل که از بیم بَأْسِ بود، چون ایمان منافق که از بیم شمشیر بود او را آن جهانی سود ندارد قُلْ اَنْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ: بگو یا محمد که چشم دارید این نشانها را که ما چشم دارنده ایم آن را.

اِنَّ الَّذِیْنَ فَاَرَقُوا دِیْنَهُمْ: بدرستی که آن کسان که جدا شدند از دین ایشان؛ و گَرَفَرُوا دِیْنَهُمْ خوانی: پراکنده کردند دین ایشان را به هفتصد ملت و کَانُوا شِیْعًا: و بودند گروه گروه به اعتقادهای مختلف لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ: نیستی تو از ایشان در چیزی؛ ای: ترا با ایشان کار نیست. سؤال: ای نه رسول را بدیشان فرستاده بود تا ایشان را پند دهد و حجت نماید و با حق خواند، پس چرا گفت لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ؟ جواب گوئیم معناه: ترا با قتال و مکافات ایشان کار نیست. این آیت پیش از امر به قتال آمد، آنکه منسوخ شد به آیت قتال. و گفته اند معناه: ترا به جرم ایشان نگیرند، گر بنگرند تو خویشتن را از اندوه ایشان مکش. اِنَّمَا اَمَرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ: بدرستی که کار ایشان با خدای است به مکافات ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا یَفْعَلُونَ: پس بیا گاهاند - ای: مکافات کند - ایشان را بدانچه بودند که می کردند.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا: هر که بیارد نیکی او را بود ده چندان، به یک طاعت ده نیکی در دیوان او بنویسند چنانکه در خبر آمده است که ۱۰ - قَرُّوْا.

- دو فریشته بر بنده موکل بود یکی بر راست و یکی بر چپ، فریشته چپ در فرمان فریشته راست بود چون مؤمن گناهی کند فریشته راست مرفریشته چپ را گوید: اِصْبِرْ سَوِیْعَةً، باش ساعتی، باشد که توبه کند. فریشته چپ ساعتی صبر کند آنکه قصد کند تا بنویسد، فریشته راست گوید ۴ اِصْبِرْ سَوِیْعَةً؛ تا هفت ساعت او را می دارد، گر مؤمن توبه کند آن گناه در دیوان او ننویسند و اگر نکند یک گناه در دیوان او بنویسند و چون طاعت کند فریشته راست ده نیکی در دیوان او بنویسد و گرسنی باشد هفصد و گر مستقیم طاعت باشد اضعاف آن چندانکه خدای داند. ۸ و گفته اند مراد از این حَسَنَةُ اِیْمَانٍ است و مراد از این عَشْرُ امْتَالِهَا ده کرامت است که خدای تعالی با مؤمن بکند به مکافات ایمان او در این جهان و در درِ مرگ و در گور و در حشر و در شمارگاه و به ترازو و به سر دوراه و بر صراط و در بهشت به دیدار. و گفته اند که این عَشْرُ امْتَالِهَا آن ۱۲ است که خدای تعالی مؤمنی را از این امت به یک طاعت چندان اضعاف دهد که دیگر امتان را به ده طاعت دهد، فضل و شرف این امت را وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُعْزَى إِلَّا مِثْلُهَا؛ و هر که بیارد بدی - ای: کفر و گفته اند معصیت - پاداش ندهند او را مگر مانند آن یکی به یکی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ و ۱۶ بر ایشان ستم نکنند، ای: از ثواب ایشان بنکاهند و بر عقوبت ایشان نیفزایند بر آنچه مستحق باشند.

- قُلْ اِنَّنِیْ هَدِیْنِیْ رَبِّیْ اِلَیْ صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ: بگو یا محمد منم که راه نمودست مرا خدای من بر راه راست. این آیت در جواب مشرکان آمد که ۲۰ می گفتند: ما دانیم که این دین که تومی دعوی کنی از درویشی و نیاز می کنی که ترا همی مال و ریاست باید، توبا دین پدران خویش آی و دست از این دین بدار تا ما ترا چندان مال دهیم که توانگرترین همه قریش توباشی و ما همه تو را تبع باشیم. این آیت آمد دیناً قِیمًا: دینی



پاینده و ابدی که در این تغیر و تبدل نه و زیادت و نقصان نه و این را نسخ و زوال نه؛ قَیِّم این بود، این حجت است بر آنکه زیادت و نقصان بر ایمان روا نبود مِلَّةَ اِبْرَاهِیمَ حَنِیْفًا: کیش ابراهیم خلیل بگشته از همه دینهای بد و راست بیستاده بر مسلمانی. گفته اند این حنیف نعت ابراهیم است و گفته اند که نعت دین است وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ: و نبود ابراهیم از هنبازآرندگان با خدای.

۴

قُلْ اِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکِی وَمَحِیَّائِی وَمَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ: بگو یا محمد بدرستی که نماز من و همه عبادات من - و گفته اند نُسُکِی: قربان من - و زندگانی من و مرگ من و همه احوال من در زندگانی و مرگ من آن خدای را است که خداوند و مهتر و پروردگار همه جهان و جهانیان است. لَا شَرِیکَ لَهُ: هنباز نیست او را وَبِذَٰلِكَ اُمِرْتُ: و بدین فرموده اند مرا، ای: به توحید و اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ: و من اول گرویدگانم در این شهر مکه. و گفته اند: من صلبترین و بجدترین همه مسلمانانم در دین توحید، در من طمع مکنید که من با دین شما آیم. و گفته اند اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ: من اول همه گرویدگانم که اول عاقل که خدای تعالی بیافرید روح مصطفی بود، اول او به وحدانیت خدا اقرار داد.

۸

۱۲

۱۶

قُلْ اَغَیْرَ اللّٰهِ اَبْغِی رَبًّا: بگو یا محمد ای بجز خدای بجویم و جز خدای را پرستم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَیْءٍ: و او است خداوند هر چیز. وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ اِلَّا عَلَیْهَا: و نکند هر تنی مگر بروی. سؤال: چرا گفت اِلَّا عَلَیْهَا بعد ما که فعل بنده دو قسمت بود له و علیه، نه همه علیه بود؟ جواب گوئیم معناه: وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ مِنَ الْوُزَرِ اِلَّا عَلَیْهَا، نبینی که از پس گفت وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی: و بزه مند نگردد هیچ کس به بزه کسی دیگر و برنگیرد هیچ کس بار گناه کسی دیگر. سؤال: ای نه می گویند که روز قیامت نیکی خصم فاخصم دهند پس چه معنی است این را که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ

۲۰

- وَزَرًا أُخْرَىٰ؟ جَوَابِ گوییم بطوع هیچ کس گناه کسی برنگیرد اما اگر خصمی دارد و طاعت ندارد که خصم را خشنود کند، بار خصم بر گردن وی نهند، چنانکه گفت وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ گفت وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ و در این باب اخبار بسیار ۴ است، اما بطوع هیچ کس گناه هیچ کس برنگیرد ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ: پس با خدای شما است بازگشتن شما روز قیامت فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ: پس بیاگاهاند شما را بدانچه بودید که در آن خلاف می کردید، از دین و مذهب و اعتقاد و اقوال و افعال؛ یعنی مکافات کند شما را بدان. ۸ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ: و او است آن خدای که کرد شما را از پس درآیندگان زمین از پس امتان گذشته و برداشت و برکشید برخی را از شما زور برخی به پایگاهها؛ گفته اند به علم چنانکه گفت وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ؛ و گفته اند به ۱۲ ملک و به مال و به نبوت و به قوت لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْتُمُ: تا آزمون کند شما را در آنچه داد شما را. خدای تعالی خود عالم است بدیشان لکن آزمون کند ایشان را بدین چیزها تا معلوم وی از ایشان خلق را پدید آید إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ: بدرستی که خدای تو یا محمد زود عقوبت است چون وقت ۱۶ عذاب آید. و گفته اند سَرِيعُ الْعِقَابِ، ای: شدید العقاب وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ: و بدرستی که او است آمرزگار و بخشاینده.

